ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی
(۴۸۹ - ۵۸۸ ه‍ ق)

مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

جلد ۳

امیر مؤمنان (ع)



ابن‌شهرآشوب سرآمد منقبت‌نگاران جهان تشیع است و کتاب ایشان با عنوان *مناقب آل ابی‌طالب* شاهکار این عرصه و سزاوار بازشناختن و بی نیاز از شناساندن. گواه این حقیقت آن است که در میراث مکتوب شیعه بارها و بارها از آن سخن رفته و بدان استناد شده است، و آوازهٔ آن بر هیچ پژوهشگر و عالم این حوزه پوشیده نیست.

گستردگی مآخذ و تنوع منابع *مناقب*، شاهدی بر دانش و وسعت نظر ژرف مؤلف اثر، ابوجعفر ثانی ابن‌شهرآشوب مازندرانی است و این تنها یکی از ویژگی‌هایی است که این اثر بدان آراسته می‌باشد.

آنچه اکنون فراروی دارید برگردان فارسی این اثر گرانسنگ و میراث کهن است که با نام مناقب *خاندان نبوت و امامت* همراه با تحقیق و بازشناخت مآخذ ارائه شده است.

مناقب خاندان نبوت و امامت



کنگره بین‌المللی علامه
ابن‌شهرآشوب ساروی مازندرانی



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



978-600-121-368-7 (set)
978-600-121-367-0 (vol.1)
9786001213670

قیمت دوره ۶ جلدی: ۲۲۰۰۰۰۰ ریال

مناقب خاندان نبوت و امامت

جلد ۳

ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری



ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی

(۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق.)

مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی‌طالب

جلد سوم

امیرمؤمنان علیه‌السلام

ترجمه و تحقیق

حسین صابری



کنگره بین‌المللی علامه ابن شهرآشوب ساروی مازندرانی



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

تهران ۱۳۹۲

سرشناسه	: ابن شهرآشوب، محمد بن علی، ۴۸۹ - ۵۸۸ ق.
عنوان قراردادی	: مناقب آل ابی طالب. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: مناقب خاندان نبوت و امامت / ابن شهرآشوب مازندرانی ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی؛ ترجمه و تحقیق: حسین صابری.
مشخصات نشر	: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲ -
مشخصات ظاهری	: ۶ ج.
شابک	: دوره: ۷ - ۳۶۸ - ۱۲۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸ جلد سوم: ۰ - ۳۷۰ - ۱۲۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: ج. ۲ و ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).
موضوع	: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- مدایح و مناقب
موضوع	: علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- مدایح و مناقب
موضوع	: آل ابوطالب
موضوع	: چهارده معصوم -- مدایح و مناقب
موضوع	: چهارده معصوم -- فضایل
شناسهٔ افزوده	: صابری، حسین، ۱۳۴۵ - ، مترجم
شناسهٔ افزوده	: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ۴۱م۸۰۴۱الف BP ۳۶ / ۲۵
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۹۳
شمارهٔ کتابشناسی ملی	: ۳۲۷۳۱۳۰

مناقب خاندان نبوت و امامت (برگردان فارسی مناقب آل ابی‌طالب)

جلد سوم: امیر مؤمنان علیه السلام

نویسنده: ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

چاپ نخست: ۱۳۹۲؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی: البرز نوین؛ چاپ: عطا؛ صحافی: دلشاد



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



کنگره بین‌المللی علامه ابن شهرآشوب ساروی مازندرانی

○ **ادارهٔ مرکزی:** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق‌پستی: ۹۴۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ - ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲
آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.ir www.elmifarhangi.ir

○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۷۲؛ کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳ - ۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶
آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.ketabgostarco.com

○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

تقدیم به
مادر سفرکرده‌ام
که آغاز این دفتر انجام کتاب او شد
و
مادر همسرم
که انجام این کتاب آغاز سفر او بود

فهرست مطالب

بخش ۵: منقبت‌های ویژهٔ امیر مؤمنان علیه السلام

بخش ۶: یاد علی علیه‌السلام نزد آفریدگار و آفریدگان

بخش ۷: قضاوت‌های امیرمؤمنان علیه السلام

بخش ۸: نصوص حاکی از امامت امیرمؤمنان علیه السلام

بخش ۵

منقبت‌های ویژهٔ امیر مؤمنان علیه‌السلام

فصل ۱

جایگاه علی علیه‌السلام در هنگام میزان، نامهٔ اعمال، حساب و اموری از این دست

گواه‌هایی قرآنی

ابن‌دراج از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَنَضَعُ ٱلْمَوَازِينَ ٱلْقِسْطَ لِيَوْمِ ٱلْقِيَمَةِ﴾[1] فرموده: مقصود پیامبران و امامانِ برخاسته از خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

در روایت ابراهیم در ذیل همین آیه است که امام فرمود: مقصود پیامبران و اوصیا است[2].

از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که در آیهٔ ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾[3] فرموده‌اند: مقصود امیرمؤمنان علیه‌السلام است ﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾[4]؛ و هر کس میزانش سبک باشد و ولایت علی علیه‌السلام را انکار کند ﴿فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾[5]، آتش است که خداوند آن را مرجع و پناهگاه او قرار داده است.

سید حمیری گفته است:

---

۱. انبیاء / ۴۷: و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهیم.

۲. ← کلینی، الکافی، ۴۱۹/۱؛ ابن‌بابویه، التوحید، ۲۶۸؛ همو، معانی الاخبار، ۳۱.

۳. قارعه / ۶: اما هرکه سنجیده‌هایش سنگین آید... .

۴. قارعه / ۷ و ۸: پس وی در زندگی خوشی خواهد بود. و اما هر که سنجیده‌هایش سبک آید... .

۵. قارعه / ۹: پس جایش هاویه باشد.

سخن او ترازوی عدالت است و هیچ‌کس جز علیؑ در فردای قیامت ترازوی خدا نیست.
وای بر آن که وزنش نزد او سبک باشد و رستگار باد آن که کفه‌اش سنگینی کند[۱].

ابوحمزه از امام باقرؑ روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾[۲] فرموده: مقصود علی بن ابی‌طالبؑ است[۳].

در تاریخ بغداد[۴]، فردوس[۵] دیلمی، خصائص نطنزی مسنداً از محمد بن شهاب از انس روایت شده که گفته است: از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: «عنوان نامهٔ مؤمن دوستی علی‌بن ابی‌طالبؑ است»[۶].

محمد بن سمرقندی گفته است:

خاندان پیامبر وسیلهٔ من و هم ایشان بهانهٔ من در پیشگاه خدایند.
امید آن دارم که فردا صحیفه‌ام را به دست راستم دهند[۷].

شیرازی در کتاب خود و ابومعاویه ضریر، از اعمش، از مسلم النظیر، از سعید بن جبیر، از ابن‌عباس آورده‌اند که گفته است: چون روز قیامت شود خداوند مالک را گوید تا آتش‌های هفت‌گانه را برافروزد و رضوان را گوید که بهشت‌های هشت‌گانه را بیاراید و میکائیل را گوید: صراط را بر متن دوزخ بگذران و جبرئیل را گوید: میزان را در زیر عرش برپا کن، و محمدﷺ را گوید: امت خویش را برای حساب پیش آور.

---

۱. و قوله المیزان بالقسط و ما — غیر علی فی غد میزانه
ویل لمن خف لدیه وزنه — و فوز من اسعده رجحانه
← دیوان السید الحمیری، ۴۱۳.

۲. انشقاق / ۷: اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود... .

۳. این روایت در کتاب بازیابی‌شدهٔ تفسیر ابی‌حمزة الثمالی (۳۵۹) به نقل از مناقب آمده است.

۴. ← ۴۱۰/۴.

۵. این متن را در الفردوس بمأثور الخطاب نیافتم.

۶. «عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن ابی‌طالبؑ».

۷. آل النبی ذریعتی — و هم الیه وسیلتی
ارجو بان اعطی غدا — بید الیمین صحیفتی

خداوند همچنین فرمان دهد تا بر صراط هفت پل ببندند که طول هرکدام هفده هزار فرسنگ باشد و بر هر کدام هفتاد هزار فرشته ایستاده باشند و بر پل نخست از مردان و زنان این امت دربارهٔ ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و حب آل‌محمد صلی الله علیه و آله بپرسند. هرکه این ولایت و محبت را دارا باشد، چون برق جهنده از آن پل نخست بگذرد و هرکه اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست نداشته باشد به فرق سر در قعر دوزخ افتد، هرچند به اندازهٔ هفتاد هزار صدیق کارهای شایسته داشته باشد. بر پل دوم دربارهٔ نماز از ایشان پرسند، بر پل سوم دربارهٔ زکات از ایشان پرسند، بر پل چهارم از روزه، بر پل پنجم دربارهٔ حج و بر پل ششم دربارهٔ عدالت از ایشان پرسند و هرکس این‌ها را انجام داده باشد به سان برق از پل بگذرد و هرکه انجام نداده باشد کیفر بیند. این سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾[1]؛ یعنی ای فرشتگان، بندگان خدا را بر پل اول بازایستانید تا دربارهٔ ولایت علی علیه السلام و حب اهل بیت از ایشان پرسیده شود.

از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این آیه پرسیدند. فرمود: بازایستانده می‌شوند و از ایشان پرسیده می‌شود: چرا آن سان که در دنیا بر ضد علی علیه السلام با یکدیگر همدست شدید در آخرت به همدیگر یاری نمی‌رسانید؟ سپس خداوند می‌فرماید: ﴿بَلْ هُمُ ٱلْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ * وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالُوٓا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ ٱلْيَمِينِ * قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ * فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَآ إِنَّا لَذَآئِقُونَ * فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ * فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِى ٱلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ * إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِٱلْمُجْرِمِينَ﴾[2].

محمد بن اسحاق، شعبی، اعمش، سعید بن جبیر، ابن‌عباس، ابونعیم اصفهانی، حاکم حسکانی[3] و نطنزی و راویان اهل بیت روایت کرده‌اند که در ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾[4] مقصود پرسش از ولایت

---

۱. صافات / ۲۴: و بازداشتشان نمایید که آن‌ها مسئولند.

۲. صافات / ۲۶ - ۳۴: نه، بلکه امروز آنان از در تسلیم‌درآمدگانند و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند و از یکدیگر می‌پرسند و می‌گویند: شما ظاهراً از در راستی با ما درمی‌آمدید و خود را حق به جانب می‌نمودید. متهمان می‌گویند: نه، بلکه باایمان نبودید و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود. بلکه خودتان سرکش بودید. پس فرمان پروردگار بر ما سزاوار آمد. ما واقعاً باید عذاب را بچشیم و شما را گمراه کردیم؛ زیرا خودمان گمراه بودیم. پس در حقیقت آنان در آن روز در عذاب شریک یکدیگرند. آری، ما با مجرمان چنین رفتار می‌کنیم.

۳. ← شواهد التنزیل، ۱۶۰/۲ - ۱۶۴.

۴. صافات / ۲۴.

علی بن ابی‌طالب علیه السلام و محبت اهل بیت علیهم السلام است[۱].

امام رضا علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت کرد: ﴿إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُولَـٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا﴾[۲]. در این‌باره از حضرت پرسیدند. به سه عضو اشاره کرد و فرمود: «گوش و چشم و دیده است که از آن‌ها دربارهٔ این وصیّ من پرسیده خواهد شد» ـ و به علی بن ابی‌طالب علیه السلام اشاره کرد[۳].

پس فرمود: «به عزت پروردگارم سوگند، همهٔ امت من در روز قیامت بازایستانده شوند و دربارهٔ ولایت او از ایشان پرسیده شود. این سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْـُٔولُونَ﴾»[۴].

در تفسیر وکیع بن سفیان از سدی نقل شده که در ذیل آیهٔ ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾[۵] گفته: یعنی دربارهٔ ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام. سپس این آیه را خواند: ﴿عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[۶]؛ یعنی از کرده‌هایشان در دنیا. امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ﴾[۷] فرموده: مقصود امنیت، سلامت و ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[۸].

---

۱. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۴۰۵؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۵۵؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۴/۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۶/۱ و ۱۵۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۴؛ طوسی، الامالی، ۲۹۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۰۱/۸.

۲. اسراء / ۳۶: گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

۳. «هم السمع و البصر و الفؤاد و سیسألون عن وصیی هذا» ـ و اشار الی علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

۴. «و عزة ربی انّ جمیع امتی لموقوفون یوم القیامة و مسؤولون عن ولایته و ذلک قول الله تعالی ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْـُٔولُونَ﴾». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۸۰/۲؛ همو، معانی الاخبار، ۳۸۸.

۵. حجر / ۹۲: پس سوگند به پروردگارت که از همهٔ آنان خواهیم پرسید.

۶. حجر / ۹۳: از آنچه انجام می‌دادند.

۷. تکاثر / ۸: پس در همان روز است که از نعمت روی زمین پرسیده خواهد شد.

۸. چنین روایتی در منابع امامیه نیافتم. اما در منابع تفسیری اهل سنت به امنیت و سلامت تصریح شده است. برای نمونه ← طبری، جامع البیان، ۷۶/۹؛ واحدی، الوجیز، ۱۲۳۰/۲؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۷۹/۱۰.

در منابع امامی نیز در التبیان طوسی (۴۰۴/۱) به این نظریه اشاره شده است.

اما در منابع امامی و همچنین منابعی از اهل سنت بدین تصریح شده که مقصود از این «نعیم» ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام یا ولایت ائمه علیهم السلام یا آیین حق است که شیعه بر آن است. برای نمونه ← برقی، المحاسن، ۳۹۹/۲ و ۴۰۰؛

←

در کتاب التنویر فی معانی التفسیر[۱] از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرموده‌اند: «نعیم ولایت امیرمؤمنان است»[۲].

نعمت‌های خداوند بر من از آنچه آرزویم بدان می‌رسیده افزون است و سخن و کردهٔ من بدان نتواند رسید.

با این همه والاترین و ارجمندترین آن‌ها ولایت من به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است[۳].

ثعلبی در تفسیر[۴] خود از مجاهد، از ابن‌عباس و همچنین ابوالقاسم قشیری در تفسیر[۵] خویش از حاکم حافظ، از ابوبرزه، و نیز ابن‌بطه در ابانه[۶] به سند خود از ابوسعید خدری و همهٔ اینان از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که فرموده است: «بنده در روز قیامت یک گام فرانمی‌رود، مگر این که دربارهٔ چهار چیز از او پرسیده شود: از عمرش که در چه چیز فنا کرده است، از جوانی‌اش که در چه چیز به کرانه‌اش رسانده است، از دارایی‌اش که از کجا به چنگ آورده و در کجا خرج کرده است، و از محبت ما اهل بیت»[۷].

←

کلینی، الکافی، ۲۸۰/۶؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۱۱۶/۲؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۱۳۶/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۹۳؛ قمی، تفسیر القمی، ۴۴۰/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۰۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۷۶/۲.

۱. این تفسیر از آن فتال نیشابوری صاحب کتاب روضة الواعظین است و البته از آن اثری به دست نیاوردم. در این باره ← ابن‌شهرآشوب، معالم العلماء، ۱۵۱؛ بغدادی، ایضاح المکنون، ۳۳۴/۱؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۴۵/۴ و ۲۹۷.

۲. «النعیم ولایة امیرالمؤمنین». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۹۳.

۳.

مواهب الله عندی جاوزت املی	و لیس یبلغها قول و لا عملی
لکن اشرفها عندی و افضلها	ولایتی لامیر المؤمنین علی

۴. ← الکشف و البیان ۱۴۲/۸، البته با ساختاری تا اندازه‌ای متفاوت با روایت مناقب و از جمله فاقد عبارت پایانی حدیث.

۵. مقصود تفسیر ابن‌حبیب نیشابوری است که نسخه‌ای چاپی از آن وجود ندارد. شاید هم مقصود تفسیری غیر از لطائف الاشارات از عبدالکریم قشیری باشد.

۶. روایت را در الابانة الکبری نیافتم.

۷. «لاتزول قدم عبد یوم القیامة حتی تسأل عن اربعة عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت». این مضمون در دیگر منابع اهل سنت آمده، ولی در آن‌ها عبارت «و عن علمه ماذا فعل به» یا همانند آن بر جای «و عن حبنا اهل البیت» نشسته است. برای نمونه ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۰۸/۱؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۷۴/۵؛ بزار، المسند، ۲۶۶/۴؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۳۴۶/۱۰.

در اربعین مکی[۱] و ولایه طبری است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: پس از شما نشانهٔ محبت شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را روی سر علی علیه السلام که در کنار وی ایستاده بود نهاد و فرمود: «دوستی من پس از من دوستی این است»[۲].

در منقبة المطهرین[۳] ابونعیم آمده است که عمرو پرسید: ای پیامبر خدا، نشانهٔ حجت شما چیست؟ فرمود: «دوستی این مرد» ـ دست خود بر شانهٔ علی نهاد و افزود: ـ «هرکه او را دوست بدارد ما را دوست داشته است و هرکه او را دشمن بدارد ما را دشمن داشته است»[۴].

ابن‌عباس گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت، خداوند از بندهٔ خود هیچ کار نیکی نپذیرد، مگر آن که از او دربارهٔ محبت علی بپرسد»[۵].

هیچ چیز انسان را از خدای رحمان و از دهشت قیامت و حساب،

و از آتشی که در جحیم شعله می‌افروزد نمی‌رهاند، مگر حب امام ابوتراب،

که شفیع مردمان در روز رستاخیز و همان کسی است که در آیه‌های کتاب ستوده شده است[۶].

در صحیفة اهل البیت علیهم السلام[۷] آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این آیه‌ها دربارهٔ من نازل شد:

---

۱. مقصود الاربعین خوارزمی است.

۲. «ان حبی من بعدی حب هذا».

۳. از این کتاب نشانی نیافتم. تنها ابن‌شهرآشوب در چند جا از آن یاد کرده است.

۴. «من احبه فقد احبنا و من ابغضه فقد ابغضنا». مجلسی این خبر را در بحار الانوار (۳۱۱/۲۷) به نقل از مناقب آورده است.

۵. «والذی بعثنی بالحق لایقبل الله من عبده حسنة حتی یسأله عن حب علی بن ابی‌طالب علیه السلام». برای متن عیناً یا با اندکی تفاوت ← طوسی، الامالی، ۱۰۶؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۴۳؛ شاذان قمی، الفضائل، ۶ و ۱۶۸.

۶.

و لاینجی من الرحمن شیء	و من هول القیامة و الحساب
و من نار تلهّب فی جحیم	سوی حب الامام ابی‌تراب
شفیع الخلق فی یوم التلاق	هو المنعوت فی آی الکتاب

۷. این کتاب به امام رضا علیه السلام نسبت یافته است. از این کتاب به نام صحیفة الرضا علیه السلام و کتاب ابن ابی الجعد هم یاد می‌شود و احمد بن عامر آن را در سال ۱۹۴ ق. از امام رضا علیه السلام شنیده و روایت کرده است. روایت را در نسخهٔ چاپی صحیفة الرضا علیه السلام نیافتم. دربارهٔ این کتاب ← قرشی، حیاة الامام الرضا علیه السلام، ۶۰/۱.

﴿إِنَّ إِلَيْنَآ إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم﴾[۱].

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «چون قیامت شود خداوند ما را بر حساب شیعیان بگمارد. پس آنچه از آن خداوند باشد از او بخواهیم تا آن را به ما ببخشد، و آنچه از آن ما باشد خود آن را ببخشیم»[۲].

امام سپس آیه‌های پیشین را خواند.

ابن‌حماد گفته است:

ای آیت خداوند که هیچ‌کس در میان آفریدگان به درک آن توانا نیست،
و ای صراطی که جز پرهیزگاران مؤمن شکیبا از آن نگذرند،
و ای حجابی که جز از رهگذر او به عرش نتوان رسید،
آن را که تو در روز قیامت آمرزنده‌اش نباشی، خدای نیامرزد[۳].

همو گفته است:

برترین توشه که در آن فزونی می‌خواهیم دوستی خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و توحید است.
آن خاندان توشهٔ من در آن روز حسابند که جهان را وضعی سخت فراگیرد،
و هرکس در حالی از گور برخیزد و پیش آید که پیشاهنگ و گواهی او را همراهی کند[۴].

---

۱. غاشیه / ۲۵ و ۲۶: در حقیقت بازگشت آنان به سوی ما است. آن‌گاه حساب خواستن از آنان به عهدهٔ ما است.
برای مضمون روایت ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۵۱.

۲. «اذا کان یوم القیامة وکلنا الله تعالی بحساب شیعتنا فما کان لله سألنا الله ان یهبه لنا و ما کان لنا نهبه لهم». ← طوسی، الامالی، ۴۰۶.

۳.
یا آیة الله التی قدرها — لیس له فی الخلق من قادر
و یا صراطا لم‌یجزه سوی — کل تقی مؤمن صابر
و یا حجابا لیس من غیره — الی اله العرش من صائر
لایغفر الله لمن لم‌تکن — له غداة البعث بالغافر

۴.
خیر زاد نختار فیه المزید — حب آل النبی و التوحید
فهم عدتی اذا شمل العا — لم یوم الحساب امر شدید
و اتت من ضریحها کل نفس — معها سائق غدا و شهید

شاعر در بیت پایانی به آیه ۲۱ سورهٔ ق اشاره دارد: ﴿وَ جَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَآئِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾؛ و هرکس می‌آید در حالی که با او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است.

محمد بن مسلم از امام باقرعليه‌السلام دربارهٔ آيهٔ ﴿فَأُولَـٰئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾[1] پرسيد. امام‌عليه‌السلام فرمود: «در روز قيامت مؤمن گناهكار را مى‌آورند تا در جايگاه حساب مى‌ايستد و خداوند حساب او را عهده‌دار مى‌شود و هيچ‌كس از مردم از حساب او آگاه نمى‌شود. خداوند گناهان آن بنده را به او مى‌نماياند، چون به گناهان خويش اعتراف مى‌كند خداوند به كاتبان مى‌فرمايد: آن‌ها را به حسنه بدل كنيد و براى مردم آشكار سازيد. پس مردم مى‌گويند: مگر اين بنده را حتّى يک گناه نبوده است؟ آن‌گاه خداوند مى‌فرمايد تا او را به بهشت برند. اين تأويل آيه دربارهٔ گناهكارانى است كه از شيعيان ما باشند»[2].

خداى مرا بسنده است، پيامبر مرا بسنده است، وصى مرا بسنده است و فرزندانش مرا بسنده‌اند[3].

ابوهريره گفته است: از ابوالقاسم [پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله] شنيدم كه مى‌گفت: «روزى كه مرد از برادر و مادر و پدر و همدم و فرزند مى‌گريزد، مگر از ولايت على بن ابى‌طالب‌عليه‌السلام، كه هركس ولايت او داشته باشد نمى‌گريزد و هركس او را دوست بدارد خدايش با او دشمنى نكند، و هركس او را دشمن گيرد خدايش دوست ندارد»[4].

سيد حميرى گفته است:

آن هنگام كه همهٔ آفريدگان ترسان باشند تو از هر ترسى در امانى
و حزب نزديک تو حزب من است و حزب من حزب پروردگار جهانيان
و حزب خدا را نه خوفى باشد و نه رنجى و هيچ اندوهى دارند[5].

---

۱. فرقان / ۷۰: پس خداوند بدى‌هايشان را به نيكى‌ها تبديل مى‌كند.

۲. «يؤتى بالمؤمن المذنب يوم القيامة حتى يقام بموقف الحساب فيكون الله هو الذى يتولى حسابه لايطلع على حسابه أحد من الناس فيعرفه بذنوبه حتى اذا أقر بسيئاته قال الله للكتبة بدلوها حسنات و أظهروا للناس فيقول الناس أما كان لهذا العبد سيئة واحدة ثم يأمر الله به الى الجنة فهذا تأويل الآية فى المذنبين من شيعتنا». ← مفيد، الامالى، ۲۹۸؛ طوسى، الامالى، ۷۳.

۳. فحسبى الاله و حسبى النبى — و حسبى الوصىّ و حسبى بنوه

۴. «﴿يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾ إلا من ولاية على بن أبى‌طالب فانه لايفر من والاه و لايعادى من أحبه ولايحب من أبغضه».

در آغاز اين حديث آيه‌هاى ۳۴ تا ۳۶ سوره عبس قرار گرفته است. براى خبر ← كوفى، تفسير فرات الكوفى، ۵۳۹.

۵. و انک آمن من كل خوف — اذا كان الخلائق خائفينا

←

گواهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در خبری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرموده است: «تو نخستین کسی هستی که به بهشت درمی‌آید»[۱].

در خبری دیگر از او روایت شده که فرموده است: «و سرای تو در بهشت روبروی سرای من است، به سان سرای دو برادر»[۲].

هم از او روایت شده است: «سرای تو در بهشت است. آن‌گاه که بر من جامه پوشانده شود بر تو پوشانده شود و آن گاه که من زنده شوم تو نیز زنده شوی»[۳].

سید حمیری گفته است:

تو در بهشت جاودان همسایهٔ من باشی و سرای ما آن‌جا روبروی هم است،

و تو در جوار خداوند جامه پوشانده شوی و البته آنان که در جوار خدای مهیمن جای دارند در امانند[۴].

←

و انک حزبک الأدنون حزبی	و حزبی حزب رب العالمینا
و حزب الله لا خوف علیهم	و لا نصب و لا هم یحزنونا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۵.

شاعر در بیت اخیر به دو آیه اشاره کرده است:

مجادله / ۲۲: ﴿أُولَـٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ اینانند حزب خدا. آری، حزب خدا است که رستگارانند.

یونس / ۶۲: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.

۱. «انت اول من یدخل الجنة». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۷۲/۱؛ ثقفی، الغارات، ۶۲/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۸۱/۲.

۲. «و منزلک فی الجنة حذاء منزلی کمنزل الاخوین». برای متن با تفاوتی اندک ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۷۷؛ همو، الامالی، ۱۳۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۵۴۱/۲؛ طوسی، الامالی، ۱۳۷.

۳. روایت مناقب چنین است. «منزلک فی الجنة تُکسی اذا کسیت و تحیی اذا حییت». اما در منابع دیگر چنین آمده است: «انت اول من یکسی اذا کسیت و یحیی اذا حییت». برای نمونه ← ابن‌بابویه، الخصال، ۳۴۲؛ همو، من لایحضره الفقیه، ۳۷۵/۴؛ طوسی، الامالی، ۶۴۳.

۴. و انک فی جنان الخلد جاری — منازلنا بها متوجهونا

←

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام خود فرموده است: «بهشت را هفتاد و یک در است و از هفتاد در شیعیان و اهل بیت ما وارد شوند و از یک در دیگر مردمان»[1].

در روایتی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عباس فرمود: «به بهشت درآمدم و حوریان علی‌علیه‌السلام را بیش از برگ‌های درختان، و کاخ‌های علی‌علیه‌السلام به شمار آدمیان دیدم»[2].

←

و انک فـی جـوار الله کـاس   و جـــیران المـهیمن آمـنونا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۵.

۱. «ان للجنة احدی و سبعین بابا یدخل من سبعین منها شیعتی و اهل بیتی و من باب واحد سائر الناس». ← طوسی، الامالی، ۳۶۹.

۲. «دخلت الجنة فرأیت حور علیّ اکثر من ورق الشجر و قصور علیّ بـعدد البشـر». ← ابـن‌بابویه، الامـالی، ۵۸؛ فـتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰.

فصل ۲

او گذرنامهٔ صراط و قسمت‌کنندهٔ بهشت و دوزخ است

گواه‌هایی قرآنی

محمد بن صباح زعفرانی، از مزنی، از شافعی، از مالک، از حمید بن انس نقل کرده که پیامبر ﷺ در ذیل آیهٔ ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾[1] فرموده است: «بر فراز صراط گردنه‌ای سخت است به درازای سه هزار سال: هزار سال از آن فرو رفتن است، هزار سال خار است و بوته‌های خاردار و عقرب و مار، و هزار سال بالا رفتن. من نخستین کسی هستم که آن گردنه را پشت سر می‌گذارم و دومین کسی که آن را می‌پیماید علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[2].

سپس در ادامهٔ سخن فرمود: «جز محمد ﷺ و اهل بیت او هیچ‌کس بدون سختی این گردنه را پشت سر نگذارد»[3].

عبدالله بن سالم در روایتی، از پدر خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: «خدای را سوگند ما همان گردنه‌ایم که هرکس از آن بگذرد از آتش دوزخ برهد»[4].

---

۱. بلد / ۱۱: ولی نخواست از گردنه بالا رود.

۲. «ان فوق الصراط عقبة کؤوداً طولها ثلاثة آلاف عام الف عام هبوط و الف عام شوک و حسک و عقارب و حیات و الف عام صعوداً أنا أول من یقطع تلک العقبة و ثانی من یقطع تلک العقبة علی بن أبی‌طالب».

۳. «لایقطعها فی غیر مشقة الا محمد و اهل بیته».

۴. «نحن و الله العقبة من اقتحمها فک رقبته من النار». ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۵۸؛ کلینی، الکافی، ۴۳۰/۱.

از امام باقرعليه‌السلام روایت شده که فرموده است: «ما همان گردنه‌ایم که هرکس آن را درنوردد برهد»[۱].

سپس فرمود: «﴿فَكُّ رَقَبَةٍ﴾؛ مردم همه بردگان آتشند، مگر ما و شیعیانمان که خداوند ایشان را از آتش رهانده است»[۲].

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: «﴿فَكُّ رَقَبَةٍ﴾ یعنی ولایت امیرمؤمنانعليه‌السلام که رهاندن بنده است»[۳].

در تفسیر مقاتل[۴] از عطاء، از ابن‌عباس نقل شده که در عبارت ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ﴾[۵] گفته: خداوند محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله را کیفر نمی‌دهد و در ادامهٔ آن در عبارت ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُۥ﴾ گفته است: خداوند علی بن ابی‌طالب،عليه‌السلام فاطمهعليها‌السلام، حسنعليه‌السلام، حسینعليه‌السلام، حمزه و جعفر را کیفر نمی‌دهد. نور ایشان پیشاپیش ایشان روان است و در سمت راستشان می‌گذرد و آنان خود در پی آن روانند و بدین سان همهٔ خاندان محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله به سان برق بر صراط می‌گذرند و سپس طایفه‌ای چون باد و آن‌گاه طایفه‌ای دیگر چون اسبی که بتازد و آن‌گاه طایفه‌ای که چون رفتن پیادگان بروند و سپس گروهی که پاورچین روند و آن‌گاه گروهی که سینه‌خیز روند، و خداوند آن صراط را بر مؤمنان پهن و بر گناهکاران باریک سازد.

در ادامه این روایت است: امیرمؤمنانعليه‌السلام در کجاوه‌ای از زمرد سبز بگذرد، و در کنارش فاطمهعليها‌السلام بر مرکبی از یاقوت سرخ با هفتاد هزار حوریه در پیرامونش که چون برق گذر می‌کنند.

ولایت علیعليه‌السلام جواز گذر بر صراط

ابن‌عباس و انس از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله روایت کرده‌اند که فرموده است: «چون روز قیامت فرارسد و صراط بر

---

۱. «نحن العقبة التی من اقتحمها نجا».

۲. «﴿فَكُّ رَقَبَةٍ﴾؛ الناس کلهم عبید النار ماخلا نحن و شیعتنا فک الله رقابهم من النار». ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۵۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۳۱/۲.

۳. «﴿فَكُّ رَقَبَةٍ﴾ یعنی ولایة امیرالمومنین فان ذلک فک رقبته». برای متن با تفاوتی اندک ← کلینی، الکافی، ۴۲۲/۱.

۴. در نسخهٔ چاپی تفسیر مقاتل بن‌سلیمان (۲۱۹/۲) این روایت وجود ندارد.

۵. تحریم / ۸: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُۥ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَٰنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَٱغْفِرْ لَنَآ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ در آن روز خداوند پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آورده‌اند خوار نمی‌گرداند. نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است. می‌گویند: پروردگارا، نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما ببخشای که تو بر هر چیز توانایی.

جهنم نصب شود، تنها کسانی از آن بگذرند که جوازی دربردارندۀ ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام داشته باشند. این سخن خداوند است که فرمود: و بازداشتشان نمایید که آن‌ها مسئولند»[۱].

پدرم شهرآشوب به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرد: «هر چیزی را جوازی است و جواز صراط محبت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[۲].

در تاریخ خطیب[۳] آمده که لیث، از مجاهد، از طاووس از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای پیامبر خدا، آیا جوازی برای گذر از آتش[۴] هست؟

فرمود: آری.

پرسیدم: چیست؟

فرمود: محبت علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

در حدیث وکیع است که گوید: ابوسعید گفت: ای پیامبر خدا، معنای برائت علی چیست؟

فرمود: «لااله‌الاالله، محمد رسول الله، علی ولی الله».

پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: امت من چگونه بر صراط می‌گذرند؟

جبرئیل رفت و خدای را خواند و آن‌گاه گفت: خداوند تعالی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: تو به نور من از صراط می‌گذری و علی بن ابی‌طالب علیه السلام به نور تو از صراط می‌گذرد و امت تو به نور علی از صراط می‌گذرند. نور امت تو از نور علی است، نور علی از نور تو و نور تو از نور خدا.

در خبر است: آن صراط باشد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سمت راست آن و علی علیه السلام در سمت چپ آن می‌ایستند و از جانب خداوند بدیشان ندا می‌رسد: هر کافر سرکشی را به دوزخ درافکنید[۵].

حسن بصری در روایتی از عبدالله، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «او ـ یعنی علی علیه السلام ـ بر

---

۱. «اذاکان یوم القیامة و نصب الصراط علی جهنم لم‌یجز علیه الا من معه جواز فیه ولایة علی بن ابی‌طالب و ذلک قوله تعالی ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [صافات / ۲۴]». ← طوسی، الامالی، ۲۹۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۶۴/۲.

۲. «لکل شیء جواز و جواز الصراط حب علی بن ابی‌طالب».

۳. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۶۱/۳.

۴. عبارت «للناس جواز» در متن به «للنار جواز» به استناد منبع اصلی تصحیح شده است.

۵. ← مفید، تصحیح اعتقادات الامامیة، ۱۰۸.

پایان این روایت آیۀ ۲۴ سورۀ ق است: ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾.

کرسی‌ای از نور نشسته است و تسنیم در پیش روی او جاری است. هیچ‌کس بر صراط نمی‌گذرد مگر آن که او را برائت‌نامه‌ای مشتمل بر ولایت علی علیه السلام و ولایت اهل بیت او است. او بر بهشت نظارت می‌کند، دوستانش به بهشت روند و دشمنانش به دوزخ»[1].

سید حمیری گفته است:

در کنار صراط علی علیه السلام را ایستاده می‌بینی که دوستدار پیروزمند خویش را می‌خواند.

خدا همهٔ آن را به علی علیه السلام داده و عطای پروردگار من هرگز محدود نبوده است[2].

ابن‌حماد گفته است:

هیچ‌کس بر صراط نگذرد مگر آن که او را برائت داده و به نجات گزین شده باشد[3].

همو گفته است:

کسانی از نردبان بالا می‌روند و کسانی در قعر فرومی‌غلتند.

جز مردی که پدر شما با برائت‌نامه بر وی منت نهاده است از صراط نگذرد[4].

هم او را است:

او صراط است که مردمان همه بر آن بگذرند و برخی دوان دوان روند و برخی فروافتند[5].

---

۱. «و هو جالس علی کرسی من نور ـ یعنی علیاً ـ یجری بین یدیه التسنیم لایجوز أحد الصراط إلا و معه براءة بولایته و ولایة أهل بیته یشرف علی الجنة و یدخل محبیه الجنة و مبغضیه النار». ← خوارزمی، المناقب، ۷۱.

۲.
و لدی الصراط تری علیاً واقفاً	یدعو الیه ولیه المنصورا
الله أعطی ذا علیاً کله	و عطاء ربی لم‌یکن محظورا

← دیوان السید الحمیری، ۲۱۲.

شاعر در بیت دوم بخشی از آیهٔ ۲۰ سورهٔ اسراء را تضمین کرده است: ﴿وَ مَا کَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾.

۳.
لایجوز الصراط الا من اعطا	ه براءة و بالنجاة استخصا

۴.
و اناس یعلون فی الدرجات	و اناس یهوون فی الدرکات
لایجوز الصراط الا امروء من	ن علیه ابوکم ببراة

۵.
و هو الصراط علیه یجتاز الوری	طرّاً و مِنْ ساعٍ علیه ناکب

کاتب این سطور گوید:

ای برادر، در روز حساب منم و جبرئیل و تو، و خداوند صاحب جلال مرا می‌بیند.
بر صراط برای هیچ‌کس گذری نیست مگر آن که از جانب خدای ذوالجلال برایم
برائتی بیاورد که در آن ولایت تو باشد و با این برائت، جن و انس از آتش دوزخ رهایی یابند[۱].

قسمت‌کنندهٔ بهشت و دوزخ

امام باقرعلیه‌السلام فرموده است: از پیامبر دربارهٔ ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾[۲] پرسیدند.

فرمود: «ای علی، چون خداوند مردم را در روز قیامت در یک عرصه گرد آورد من و تو در سمت راست عرش قرار گیریم و خداوند گوید: ای محمد و ای علی، برخیزید و هرکس را که شما را دشمن داشته و با شما مخالفت کرده و شما را دروغگو خوانده است به آتش درافکنید»[۳].

امام رضاعلیه‌السلام فرموده: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «این آیه دربارهٔ من و دربارهٔ علی‌علیه‌السلام نازل شده است»[۴].

شریک قاضی و عبدالله بن حماد انصاری، هریک در روایتی مستقل، گفته‌اند: در آخرین بیماری اعمش که ابن‌شبرمه، ابن‌ابی‌لیلی و ابوحنیفه نزد او بودند بر او درآمدم. ابوحنیفه به او گفت: ای ابومحمد، از خدا پروا کن و به عاقبت خویش بنگر که تو در آخرین روز از روزهای دنیا و نخستین روز از روزهای آخرتی. تو دربارهٔ علی‌علیه‌السلام روایت‌هایی نقل می‌کردی که اگر از آن‌ها توبه کنی برایت بهتر است.

---

۱. انی و جبریل و انک یا أخی — یوم الحساب و ذوالجلال یرانی
لعلی الصراط فلا مجاز لجائز — إلا لمن من ذی‌الجلال أتانی
ببراءة فیها ولایتک التی — ینجو بها من ناره الثقلان

۲. ق / ۲۴: هر کافر سرسختی را در جهنم فرو افکنید.

۳. «یا علی ان الله تعالی اذا جمع الناس یوم القیامة فی صعید واحد کنت أنا و أنت علی یمین العرش و یقول الله: یا محمد و یا علی قوما و القیا من أبغضکما و خالفکما و کذبکما فی النار». ← کوفی، مناقب امیرالمومنین‌علیه‌السلام، ۵۲۷/۲؛ طوسی، الامالی، ۲۹۰؛ منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۵۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۲۴؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۳۶؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۲/۲.

۴. «نزلت فیّ و فی علی هذه الآیة». ← طوسی، الامالی، ۳۶۸.

اعمش پرسید: مانند کدام؟

گفت: مانند حدیث عبایه اسدی که علی قسمت‌کنندهٔ دوزخ است.

اعمش گفت: مرا بنشانید و تکیه دهید. سپس گفت: به آن که به سویش می‌روم سوگند، موسی بن طریف مهتر بنی‌اسد از عبایة بن ربعی مهتر طایفهٔ خود برایم نقل کرد که گفته است: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «من قسمت‌کنندهٔ دوزخم. می‌گویم: این دوست من است، او را واگذار، و این دشمن من است، او را بگیر»[1].

[اعمش در ادامه گفت:] ابوالمتوکل ناجی در روزگار فرمانروایی حجاج... برایم از ابوسعید خدری نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چون روز قیامت شود خداوند می‌فرماید و من و علی بر صراط می‌نشینیم و به ما گفته می‌شود: هرکس را که به من ایمان آورده و شما دو تن را دوست داشته است به بهشت درآورید و هرکه را به من کفر ورزیده و شما را دشمن داشته است به دوزخ درآورید»[2].

در متن دیگری است: «هرکس را که شما را دشمن داشته است به آتش درافکنید و هرکس را که شما را دوست داشته است به بهشت درآورید»[3].

در دیگر روایت‌ها تعبیرهایی جز این هم آمده است.

[اعمش همچنین گفت:] ابووائل برایم نقل کرده و گفته است: ابن‌عباس برایم نقل کرده و گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون روز قیامت شود خداوند علی علیه السلام را بفرماید تا میان بهشت و دوزخ قسمت کند. او آتش را گوید: آن را که دشمن من است بگیر و این را که دوست من است واگذار»[4].

راوی گوید: ابوحنیفه که این روایت‌ها را شنید عبا بر سر کشید و گفت: برخیزید تا برویم، مبادا ابومحمد بیش از این برایمان بیاورد.

---

۱. «انا قسیم النار اقول هذا ولیی دعه و هذا عدوی خذیه». ← طوسی، الامالی، ۶۲۹.

۲. «اذا کان یوم القیامة یأمر الله عزّ و جلّ فأقعد أنا و علی علی الصراط و یقال لنا ادخلا الجنة من آمن بی و أحبکما و ادخلا النار من کفر بی و أبغضکما». ← کوفی، مناقب امیرالمومنین علیه السلام، ۵۲۸/۲؛ طوسی، الامالی، ۶۲۹.

۳. «القیا فی النار من ابغضکما و ادخلا الجنة من احبکما». ← کوفی، مناقب امیرالمومنین علیه السلام، ۵۲۷/۲؛ طوسی، الامالی، ۲۹۰ و ۳۶۸؛ منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۵۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۳۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۲/۲ - ۲۶۴.

۴. «اذا کان یوم القیامة یأمر الله علیا ان یقسم بین الجنة و النار فیقول للنار خذی ذا عدوی و ذری ذا ولیی».

راوی گوید: اعمش آن روز را به شب نرساند که درگذشت[۱].

ابن‌شیرویه در فردوس گفته: حذیفه گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی قسمت‌کنندهٔ دوزخ است»[۲].

صفوانی در احن والمحن در روایتی طولانی از اسحاق بن موسی بن جعفر، از پدر وی، از جدّ وی، از پدرانش روایت کرده که فرموده‌اند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «و آن دو فرشته ـ رضوان و مالک ـ فرود می‌آیند. مالک می‌گوید: خداوند به لطف و منّت خویش مرا فرمان داده است که آتش را برافروزم و من آن را برافروخته‌ام، فرموده است درهای دوزخ ببندم و من درها را بسته‌ام و فرموده است کلیدهای آن را برای تو بیاورم. اینک ای محمد آن‌ها را بگیر.

من می‌گویم: این را از پروردگار خود پذیرفته‌ام. او را بر آنچه منت نهاده است سپاس.

آن‌گاه آن را به علی علیه السلام می‌سپرم.

سپس رضوان می‌گوید: خداوند به منت و لطف خود مرا فرمان داده است تا بهشت را بیارایم و آن را آراسته‌ام، فرموده است که درهای آن را ببندم و بسته‌ام و فرموده است تا کلیدهای آن را برای تو بیاورم. اینک ای محمد، آن‌ها را بگیر.

من می‌گویم: این را از پروردگار خود پذیرفته‌ام. او را بر آنچه منت نهاده است سپاس.

آن‌گاه آن را به علی علیه السلام می‌سپرم.

علی علیه السلام در حالی که کلیدهای بهشت و کلیدهای دوزخ در دست او است پایین می‌رود. در کرانهٔ آتش می‌ایستد و لگام آن را که شعله برافروخته است، شراره می‌افکند و در تلاطم است در دست می‌گیرد.

آتش می‌گوید: ای علی، از کرانهٔ من بگذر که نور تو حرارت من را فرونشانده است!

علی علیه السلام آن را می‌گوید: این دوست مرا واگذار و این دشمن مرا بگیر.

در آن روز جهنم بیش از آن که بردگانتان از شما فرمان برند از علی علیه السلام فرمان برد»[۳].

---

۱. منابع پیشین را بنگرید.

۲. «علی قسیم النار». ← دیلمی، الفردوس، ۶۴/۳.

۳. «و ینزل الملکان ـ یعنی رضوان و مالک ـ فیقول مالک: ان الله أمرنی بلطفه و منه ان اسعر النیران فسعرتها و ان اغلق ابوابها فغلقتها و ان آتیک بمفاتیحها فخذها یا محمد فأقول قد قبلت ذلک من ربی فله الحمد علی ما من به علی ثم ←

زمخشری در فائق گفته: معنای این سخن علی علیه السلام که «من قسمت‌کنندهٔ دوزخم» این است که او دوزخ را تقسیم می‌کند و جای کسان را در آن مشخص می‌کند، بدین بیان که مردمان بر دو گروه می‌شوند: راه‌یافتگان و گمراهان. گویی او مردمان را در میان دوزخ و بهشت قسمت می‌کند و بخشی از مردم سهم دوزخ می‌شوند و بخشی همراه با او به بهشت می‌روند[1].

محمد بن سعید کتاب من روی فی علی علیه السلام انه قسیم النار[2] را در همین باره تألیف کرده است.

سید حمیری گفته است:

قسمت‌کنندهٔ آتش می‌گوید: این از آنِ من است. از او درگذر. مباد زیان بیند.

اما این از آن تو است. این بدکار بزرگ را در میان گیر[3].

همچنین گفته است:

او قسمت‌کنندهٔ دوزخ است و از گفته‌های او این است که دشمن مرا بگیر و یاور مرا واگذار.

او علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، داماد پیامبر برگزیدهٔ پاک صلی الله علیه و آله[4].

→

ادفعها الی علی ثم یقول رضوان ان الله أمرنی بمنه و لطفه ان ازخرف الجنان فزخرفتها و ان اغلق ابوابها فغلقتها و ان آتیک بمفاتیحها فخذها یا محمد فأقول قد قبلت ذلک من ربی فله الحمد علی ما من به علی ثم ادفعها الی علی فینزل علی و فی یده مفاتیح الجنة و مقالید النار فیقف علی بحجزتها و یأخذ بزمامها و قد تطایر شررها و علا زفیرها و تلاطمت امواجها فتنادیه النار جزنی یا علی فقد أطفأ نورک لهبی فیقول لها علی: اترکی هذا ولیی و خذی هذا عدوی و ان جهنم یومئذ لأطوع لعلی من غلام أحدکم لصاحبه».

۱. ← الفائق، ۱۹۵/۳.

۲. این کتاب نیز از آثار مفقود ابن‌عقده است و آقابزرگ تهرانی نام آن را کتاب من روی عن علی علیه السلام انه قسیم النار و الجنة ضبط کرده است. ← الذریعة، ۲۲۷/۲۲.

۳. قسیم النار هذا لی / فکفی عنه لایضرر
و هذا لک یا نار / فحوزی الفاجر الاکبر.

← دیوان السید الحمیری، ۲۵۲.

۴. ذاک قسیم النار من قیله / خذی عدوی و ذری ناصری

←

همو گفته است:

علی علیه‌السلام قسمت‌کنندهٔ دوزخ است و این از گفتهٔ او است که این را واگذار و این را بگیر و از این بنوش و بخور. هر کدام از آن دشمنان را که یافتی بر شعلهٔ خویش کباب کن و به هرکه در حزب من است نزدیک مشو، مبادکه ستم کنی[1].

هم او را است:

قسمت‌کنندهٔ آتش است که گوید: آن را بگیر و این راکه از آن من است واگذار؛ او با من دوستی داشته است. مردمان را بر دوزخ قسمت می‌کند و با آن انصاف می‌ورزد و آن نیز از این تقسیم عادلانه و دور از تعدی خرسند می‌شود.

کار او آن سان است که صراف درهم‌ها را می‌کاود و سره از ناسره بازمی‌شناسد[2].

عونی گفته است:

پیشوای من قسمت‌کنندهٔ دوزخ و انتخاب‌کنندهٔ دوزخیان است و البته بهشت و دوزخ را ناگزیر کسانی است[3].

→

ذاک علی بن أبی‌طالب — صهر النبی المصطفی الطاهر

← همان، ۲۴۵.

۱. علی قسیم النار من قیله خذی — ذری ذا و هذا فاشربی منه و اطعمی

خذی بالشوی ممن یصیبک منهم — و لاتقربی من کان حزبی فتظلمی

← همان، ۳۹۹ و ۴۰۰.

۲. قسیم النار ذلک ها و ذا لی — ذریه انه لی ذووداد

یقاسمها فینصفها فترضی — مقاسمة المعادل غیر عاد

کما انتقد الدراهم صیرفی — ینقی الزائفات من الجیاد

← همان، ۱۸۴ و ۱۸۵.

۳. امامی قسیم النار مختار اهلها — و لابد للجنات و النار من اهل

همو گفته است:

ستمگران را به سوی دوزخ می‌راند و وای بر ستمگر ناصبی.

آتش را می‌گوید: این را بگیر که این دشمن من است. او را تیره‌بختی افزای.

اما آن را که دوستدارم بوده است واگذار. این کس همدم من در بهشت و دوست من است[۱].

دیگری گفته است:

خدایا، به عفو تو ایمنی از آتشی را که شعله‌اش زبانه می‌کشد آرزو دارم.

ای ابوالحسن، البته، اگر دوستی با تو دروازهٔ من به دوزخ بود رستگاری‌ام را همان آتش می‌دانستم.

اما چگونه آن که یقین دارد که امیرمؤمنان علیه السلام قسمت‌کنندهٔ دوزخ است از آتش بترسد؟[۲]

بشنوی گفته است:

اگر قسمت‌کننده آتش آن والاتبار مولای من باشد چگونه آن آتش مرا بسوزاند؟[۳]

دعبل گفته است:

قسمت‌کنندهٔ دوزخ که این یکی از آن او است و این دیگری از آن آتش و این تقسیمی است برابر.

دشمنان خود را از حوض دور می‌سازد و چه بسیار رانده‌شدگان و چه بسیار نفرین شدگان!

از ناکثان و قاسطان تا مارقان و مجرمان[۴].

---

۱. یسوق الظالمین الی جحیم — فویل للظلوم الناصبی
یقول لها خذی هذا فهذا — عدوی فی البلاء علی الشقی
و خل من یوالینی فهذا — رفیقی فی الجنان و ذا ولیی

۲. و انی لأرجو یا إلهی سلامة — بعفوک من نار تلظی همومها
أباحسن لو کان حبک مدخلی — جهنم کان الفوز عندی جحیمها
و کیف یخاف النار من هو موقن — بأن امیرالمؤمنین قسیمها

۳. و کیف تحرقنی نار الجحیم اذا — کان القسیم لها مولای ذاالحسب

۴. قسیم الجحیم فهذا له — و هذا لها باعتدال القسم

←

زاهی گفته است:

ای مولای من، ای پسر ابوطالب و ای نگاه‌دارندهٔ هرکس که به او چنگ زند و از او پناه جوید
ای تقسیم‌کنندهٔ بهشت و دوزخ، آتش را سکونتگاهم مساز[۱].

دیگری گفته است:

علی علیه السلام دوستی‌اش سپر است، همو که قسمت‌کنندهٔ دوزخ و بهشت است.
وصی راستین مصطفی صلی الله علیه و آله و پیشوای آدمیزادگان و جنیان[۲].

صحیفهٔ نام‌های بهشتیان و دوزخیان

عمرو بن شمر گفته است: کلبی و اعمش با یکدیگر دیداری داشتند. کلبی پرسید: مهم‌ترین چیزی که از مناقب علی علیه السلام شنیده‌ای کدام است؟

اعمش همان حدیث عبایه را که «علی علیه السلام قسمت‌کنندهٔ آتش است» نقل کرد.

کلبی گفت: نزد من حدیثی بالاتر از آن است؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای به علی علیه السلام داد که همهٔ نام‌های بهشتیان و نام‌های دوزخیان در آن بود[۳].

عبدالصمد بن بشیر در روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از ماجرای اسراء و معراج سخن به میان آورده و فرموده است: ﴿فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ مَآ أَوْحىٰ﴾[۴]؛ خداوند به او ـ یعنی

→

یذود عن الحوض اعدائه	فکم من لعین طرید و کم
فمن ناکثین و من قاسطین	و من مارقین و من مجترم

بیت‌ها را در شعر دعبل بن علی الخزاعی نیافتم.

۱.
یا سیدی یا ابن‌ابی‌طالب	یا عصمة المعتف و الجار
لاتجعلن النار لی مسکنا	یا قاسم الجنة و النار

۲.
علی حبه جنة	قسیم النار و الجنة
وصی المصطفی حقا	امام الانس و الجنة

۳. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۱۱.

۴. نجم / ۱۰: آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود.

پیامبر ـ نامه‌ای داد که مشتمل بر نام‌های «اصحاب یمین» و «اصحاب شمال» بود. پیامبر نامهٔ «اصحاب یمین» را در دست راست گرفت و در آن نگریست و دید نام‌های بهشتیان و نام پدران و قبایل آن‌ها همه در آن نوشته است. خداوند فرمود: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾[1]. پیامبر فرمود: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾[2]. سپس چنین ادامه داد: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾[3]. خداوند فرمود: چنین کردم. پیامبر گفت: ﴿وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾[4].

پیامبر هریک از این دعاها راکه بر زبان می‌آورد خداوند می‌فرمود: چنین کردم.

آن‌گاه پیامبر نامه را پیچید و در دست راست گرفت و نامهٔ «اصحاب شمال» را گشود و در آن نام دوزخیان و نام پدران و قبایل ایشان را دید.

ادامهٔ این حدیث از زبان امام صادق بدان جا رسیده که فرموده است: سپس پیامبر در حالی که آن نامه‌ها را در دست داشت فرود آمد و نامه‌ها را به علی بن ابی‌طالب سپرد[5].

کلیدهای بهشت و دوزخ

صفوانی به سند خود از امام کاظم نقل کرده که در روایتی طولانی از پیامبر آورده که فرموده است: در همین حال بودم که دو فرشته روی نهادند: یکی رضوان و دیگری مالک. رضوان بالا می‌آید و می‌گوید: درود بر تو ای پیامبر خدا، و من می‌گویم: و درود بر تو، ای فرشتهٔ خوشبوی خوشروی

---

۱. بقره / ۲۸۵: پیامبر خدا بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است.

۲. بقره / ۲۸۵: و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند و گفتند: میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم. پروردگارا، آمرزش تو را خواستاریم و فرجام به سوی تو است.

۳. بقره / ۲۸۶: پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر.

۴. بقره / ۲۸۶: و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور. سرور ما تویی. پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.

۵. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۱۰ و ۲۱۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۵۸/۱ و ۱۵۹.

بزرگوار. تو کیستی؟ می‌گوید: من رضوان هستم خزانه‌دار بهشت. خداوند به لطف خویش مرا فرموده است که بهشت را بیارایم و من آن را آراسته‌ام و فرموده است تا درهایش را ببندم و من درها را بسته‌ام و کلیدها را برای تو آورده‌ام. ای احمد، آن‌ها را از من بگیر. من می‌گویم: این را از پروردگار خویش پذیرفتم و او را بر آن نعمت که به من داده است سپاس. این را به برادرم علی بده، و فرشته آن را به علی می‌دهد[1].

در روایت محمد بن زکریا غلابی است که ــ و حدیث در این‌جا به اختصار آمده است ــ رضوان بانگ می‌زند: خداوند مرا فرموده است تا کلیدهای بهشت را به محمد صلی الله علیه و آله دهم و محمد مرا فرموده است که آن‌ها را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام دهم.

اینک این کلیدها! در این باره برایم گواه باشید.

سپس خازن جهنم برمی‌خیزد و بانگ برمی‌آورد که زنهار، خدای عزّ و جلّ مرا فرموده است کلیدهای جهنم را به محمد صلی الله علیه و آله دهم و محمد مرا فرموده است آن‌ها را به علی علیه السلام دهم.

اینک این کلیدها! در این باره برایم گواه باشید.

پس تو کلیدهای بهشت و دوزخ را می‌ستانی و دامن مرا می‌گیری و خاندانت دامن تو را می‌گیرند و شیعیانت دامن خاندانت را می‌گیرند.

راوی گوید: وقتی این سخن شنیدم دست زدم و گفتم: ای پیامبر خدا، پس به سوی بهشت! فرمود: آری، به خدای کعبه سوگند[2].

حلقهٔ در بهشت

محمد فتال در روضة الواعظین آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «حلقهٔ در بهشت طلا است. چون حلقه را بر در کوبند صدایی از آن برخیزد و گوید: یا علی»[3].

---

۱. حدیث را به روایت صفوانی نیافتم. هرچند این مضمون به طرقی چند از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. برای نمونه ← صفار، بصائر الدرجات، ۴۳۷؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۱۷۹؛ همو، علل الشرائع، ۱۶۵/۱؛ همو، معانی الاخبار، ۱۱۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۴.

۲. ← شاذان قمی، الفضائل، ۱۳۵.

۳. «حلقة باب الجنة ذهب فاذا دقت الحلقة علی الصحیفة طنت و قالت یا علی». ← روضة الواعظین، ۱۱۱. البته متن این ←

در خصائص نطنزی، از قیس بن حازم، از ابن‌مسعود روایت شده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی بن ابی‌طالب علیه السلام حلقه‌ای آویخته بر در بهشت است و هرکه بدان درآویزد به بهشت درآید»[1].

→

کتاب چنین است: «ان حلقة باب الجنة من یاقوتة حمراء علی صفائح الذهب فاذا دقت الحلقة علی الصحیفة طنت و قالت یا علی»؛ حلقهٔ در بهشت از یاقوتی سبز است و استوار بر صفحه‌ای از طلا. چون حلقه را بر در بکوبند صدایی از آن برخیزد و گوید: یا علی.

۱. «علی بن ابی‌طالب حلقة معلقة بباب الجنة من تعلق بها دخل الجنة». ← خوارزمی، المناقب، ۳۲۴.

فصل ۳

او ساقی و شفیع است

ساقی کوثر

ابن‌جبیر و ابن‌عباس گفته‌اند: از پیامبرﷺ دربارهٔ کوثر پرسیده شد.

فرمود: «ای علی، کوثر نهری است جاری در زیر عرش خدا؛ آبش از برف سفیدتر، از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر است. ریگ‌های کف آن مروارید و مرجان است، خس و خاشاکش زعفران است و خاک کف آن از مشک تندبوی، و پایه‌هایش در زیر عرش خدا است»[1].

پیامبرﷺ آن‌گاه دست خود بر پهلوی علیؑ نواخت و فرمود: «این نهر از آن من و تو و دوستداران تو پس از روزگار من است»[2].

---

۱. «یا علی الکوثر نهر یجری تحت عرش الله ماؤه اشد بیاضا من الثلج و احلی من العسل و ألین من الزبد حصباؤه الدر و الزبرجد و المرجان حشیشه الزعفران ترابه المسک الأذفر قواعده تحت عرش الله».

۲. «ان هذا النهر لی و لک و لمحبیک بعدی». برای این متن و متن پیشین و نیز روایت ← مفید، الامالی، ۲۹۴؛ طوسی، الامالی، ۶۹؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۰۹.

ناگفته نماند متن حاکی از اوصاف کوثر با تفاوت‌هایی اندک در منابع اهل سنت آمده است، اما در آن‌ها جملهٔ اخیر دیده نمی‌شود. برای نمونه ← ابن‌مخلد قرطبی، ما ورد فی الحوض و الکوثر، ۱۰۰ و ۱۰۱؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۳۸۹/۱۴؛ ←

حافظ ابونعیم به سند خود از عطیه، از انس نقل کرده که گفته است: بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درآمدم.

فرمود: مرا کوثر دادند.

گفتم: ای پیامبر خدا، کوثر چیست؟

فرمود: «نهری است در بهشت که عرض و طول آن به فاصلهٔ میان مشرق و مغرب است و هیچ‌کس نیست که از آن بنوشد و تشنه شود یا از آن وضو سازد و پریشان‌موی گردد. البته، نه آن کس که پیمان مرا شکسته باشد از آن نوشد و نه آن که خاندان مرا کشته باشد»[۱].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی علیه السلام در روز قیامت کسانی را که از شیعیان او نیستند از آن می‌راند، و هرکس از آن بنوشد تشنه نشود»[۲].

طارق گوید: امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «سوگند به آن که دانه را شکافت و مردمان را پدید ساخت، آن روز که دوستان ما به حوض درآیند با همین دو دست خود دشمنانمان را از آن بپراکنم»[۳].

احمد در فضائل همانند این مضمون را از ابوحرب بن ابی‌الاسود دوئلی روایت کرده است[۴].

در اخبار ابی‌رافع از پنج طریق روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «ای علی تو و پیروانت سیراب و سرزنده در حوض بر من درمی‌آیید و دشمنانت تشنه و ژولیده بر تو درمی‌آیند»[۵].

←

حاکم، المستدرک، ۱۸۶/۳ و ۱۹۲؛ ابن‌ماجه، السنن، ۱۴۵۰/۲؛ ترمذی، السنن، ۴۴۹/۵؛ ابویعلی، المسند، ۴۲/۷؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۶۷/۲ و ۱۵۸.

۱. «نهر فی الجنة عرضه و طوله ما بین المشرق و المغرب لایشرب احد منه فیظمأ و لایتوضأ احد منه فیشعث لایشربه انسان اخفر ذمتی و لاقتل اهل بیتی».

متن را در حلیة الاولیاء نیافتم.

۲. «یذود عنه علی یوم القیامة من لیس من شیعته و من شرب منه لم‌یظمأ ابداً». برای متن با تفاوت‌هایی ← طوسی، الامالی، ۲۲۸.

۳. «و الذی فلق الحبة و برأ النسمة لاقمعن بیدی هاتین من الحوض اعدائنا اذا وردته احباؤنا». برای متن با مقداری تفاوت ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۷۰/۱.

۴. در فضائل الصحابة نیافتم.

۵. «یا علی ترد علی الحوض و شیعتک رواء مرویین و یرد علیک عدوک ظمأ مقحمین».

در تفسیر ﴿وَ سَقيٰهُمْ رَبُّهُمْ﴾[۱] آمده است که مقصود از آن مهتر ایشان علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام است و گواه آن که «رب» به معنای «مهتر» باشد نیز این آیه که فرمود: ﴿اُذْكُرْنى عِنْدَ رَبِّكَ﴾[۲].

در فائق آمده است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی‌علیه‌السلام فرمود: «تو در روز قیامت از حوض من دفاع می‌کنی و مردان را از آن می‌رانی، آن‌سان که شتر گردن‌شکسته را برانند»[۳].

سید حمیری گفته است:

با دوستی او به جرعه‌ای از حوض که امنیت و سیرابی‌را در بر هم آورد امید بسته‌ام،

آن‌گاه که فردا به حوض او درآییم و آن‌جا نیکبخت را به نزدیک خواند و تیره‌بخت را براند.

چون دوستدارش به او نزدیک شود گوید: به حوض درآی و از آن آبی گوارا بنوش و سیراب شو.

ولی اگر دشمن به او نزدیک شود علی‌علیه‌السلام او را از آن بپراکند و بسی دور کند[۴].

همو گفته است:

ای آن که علی‌علیه‌السلام را ناسزا می‌گویی، گفتن را واگذار که در نکوهش او بر راه درست نیستی.

آیا کسی را ناسزا می‌گویی که پس از امین خدا ولیّ خدا است و صاحب حوضی که نوشیدن از آن گواراترین است؟

و هرگاه دوستدارش بدان درآید از آن بنوشد و هرگاه دشمنش بدان درآید با خواری و زبونی بازش‌گردانند و بر آن نواخته شود[۵].

---

۱. انسان / ۲۱: و پروردگارشان به ایشان می‌نوشاند.

۲. یوسف / ۴۲: مرا نزد آقای خود به یاد آور.

۳. «انت الذائد عن حوضی یوم القیامة تذود عنه الرجال کما یذاد البعیر الصاد». ← زمخشری، الفائق، ۳۲۴/۲.

۴.
اؤمل فی حبه شربة — من الحوض تجمع أمنا و ریا
اذا ما وردنا غداً حوضه — فأدنی السعید و ذاد الشقیا
متی یدن مولاه منه یقل — رد الحوض و اشرب هنیئا مریا
و ان یدن منه عدو له — یذده علی مکانا قصیا

← دیوان السید الحمیری، ۴۶۴ و ۴۶۵.

۵.
ألا ایها اللاحی علیاً دع الخنا — فما انت من تأنیبه بمصوب
اتلحی امیر الله بعد امینه — و صاحب حوض شربه خیر مشرب
←

باز گفته است:

او را در کنار حوض می‌بینی که همراه مصطفی ﷺ در جوار آن پل، یعنی پل جهنم ایستاده است.
آن هر دو تن کسانی راکه در دوران زندگی ولایت ایشان داشتند به سوی گشایش و سایهٔ شکوهمند آسایش راه برند[۱].

همچنین گفته است:

پسر ابوطالب ناشایستگان را از آن می‌راند، آن سان که تو خود شتر گر را از ورود به آبشخور می‌رانی.
چون بدان نزدیک شوند تا آبی خورند، ایشان را گویند: نفرین بر شما بادا دور شوید،
و بازگردید و آبشخوری دیگر جویید که سیرابتان سازد یا سرایی برای خوردن که سیرتان کند.
این تنها از آن کسانی است که زادگان احمد ﷺ را دوست داشته‌اند و پیرو دیگران نبوده‌اند[۲].

هم گفته است:

حوض همان حوض محمد ﷺ و وصی او است؛ دوستانش را سیراب می‌کند و دشمنان را بازمی‌دارد[۳].

←

و حـــافاته در و مسک تـــرابـــه — و قد حاز ماء من لجین و مـذهب
متی ما یرد مولاه یشرب و ان یـرد — عـدو له یـرجـع بخزی و یـضرب

← همان، ۱۱۹.

۱. فـانک تـلقاه لدی الحـوض قـائماً — مع المصطفی بالجسر جسر جهنم
یـجیران مـن والاهـما فی حـیاته — الی الروح و الظـل الظـلیل المکـرم

← همان، ۴۰۰.

۲. یذب عـنه ابن‌ابی‌طالب — ذبک جـربی ابـل تشـرع
اذا دنوا منه لکی یشـربوا — قیل لهم تبأ لکم فارجعوا
وراکـم فـالتمسوا مـنهلا — یرویکم او مطعما یشـبع
هذا لمن والی بنی‌احـمد — و لم‌یکـن غـیرهم یـتبع

← همان، ۲۶۵.

۳. و الحوض حوض محمد و وصیّه — یسـقی مـحبیه و یـمنعه العـدی
بیت را در دیو ان نیافتم.

سرانجام گفته است:

او صاحب حوض است و هریک از مردمان را که برگرد او آمده و از او به خطا نرفته و به کژی نگراییده است سیراب سازد،

و آن قسمت‌کنندهٔ دوزخ که دوزخ به کار او خرسند است آتش را می‌گوید: این از آن من است و آن که او را محبتی نبوده است سهم تو[1].

ابن حماد گفته است:

حوض حوض تو است و در آن رستاخیز هیچ‌کس تو را از آن بازندارد و هرکه را بخواهی سیراب کنی و هرکه را بخواهی برانی.

شگفتا از آن که از دیدن هدایت و فروغ او که چون خورشیدی درخشان پرتو می‌دهد و روشن می‌کند کور باشد[2].

همو گفته است:

آنان ساقیان حوضند و هرکس ولایت ایشان داشته باشد از جامی که برای نوشندگان لذت است سیراب شود[3].

او همچنین گفته است:

حوض حوض تو است و مردمان در روز قیامت به سوی تو می‌شتابند،

---

۱. و صاحب الحوض یسقی من ألم به ... مـن الخـلائق لااحـبی و لارتـقا
قسـیم نـار بـه ترضی یقول لها ... ذا لی و ذا لک قسـم لم‌یکـن علقا
← دیوان السید الحمیری، ۲۹۳.

۲. و الحوض حوضک لیس ثم مدافع ... فی الحشر تسقی من تشاء و تمنع
عـجباً لأعـمی عـن هـداه و نوره ... کـالشمس واضحة تضیء و تـلمع

۳. و هم سقاة الحوض من والاهم ... یسـقی بکأس لذة الشـاربین
در این بیت به آیه‌های ۴۶ صافات و ۱۵ محمد اشاره شده است.

و همهٔ آفریدگان به زیر پرچم تو می‌آیند و آن‌جا کرنش می‌کنند[۱].

عونی گفته است:

فردا تشنگان را از حوض پیامبر صلی الله علیه و آله سیراب کنی و مؤمنان را از آبی شیروش بنوشانی[۲].

زاهی گفته است:

بدر درخشان شب‌های ظلمانی و همسر او که در فضیلت خورشید چاشت‌گاهان است و نیز فرزندانش که گوشواره‌های عرشند،
و کسی که فردا کوثر حوض او است و آتش در فرمان او و پردیس‌ها ملک او[۳].

همو گفته است:

ای آن که به گاه درآمدن به کوثر جاری، شیعیان خود را جام دهی،
در آن روز که هرکس در برابر آقایی که در داوری خویش سختگیر است سزای آنچه پیش فرستاده خواهد یافت،
در آن هنگام که آتش در صحرای حشر شعله افروخته است تا دشمنان و بدکاران را فرو گیرد[۴].

حسان بن ثابت گفته است:

---

۱. و ان الحوض حوضک و البرایا — الیک لدی القیامة مهطعینا
و تحت لوائک المحمود تضحی — جمیع الخلق دونک خاشعینا
۲. تشقی الظماة علی حوض النبی غدا — للمؤمنین بمملو من الحلب
۳. بدر الدجی و زوجه شمس الضحی — فی فضلها و ابناه للعرش القرط
و من له الکوثر حوض فی غد — و النار ملک و الفرادیس خطط
۴. یا ساقی الشیعة من کاسه — عند ورود الکوثر الجاری
فی یوم تبلو النفس ما قدمت — لسید فی الحکم جبار
و النار فی الموقف قد سعرت — لأخذ نصاب و فجار

بی‌گمان حوض از آن او است و به او گزین شده است و او هرکه را بخواهد به رغم دشمنی سیراب سازد. اما دشمنان خیره‌سر و ناصبیان آن طایفه را آب ندهد و دوستان را به نوشیدن فراخواند[۱].

شفیع محشر

علی بن جعد از شعبه، از قتاده، از ابوالجوزاء روایت کرده که دربارهٔ ﴿فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ ٱلشَّافِعِينَ﴾[۲] گفته است: یعنی شفاعت شفاعتگران کافران مکه را سود نبخشد.

وی در ادامه گفته است: نخستین کسی که امت را شفاعت می‌کند پیامبر خدا ﷺ است، نخستین کسی که اهل بیت و فرزندان خود را شفاعت می‌کند امیرمؤمنان علیه‌السلام است، نخستین کسی که مسلمانان رومی را شفاعت می‌کند صهیب است و نخستین کسی که مسلمانان حبشه را شفاعت می‌کند بلال.

حمران بن اعین گفته: امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «خدای را سوگند شیعیان خود را شفاعت کنیم، خدای را سوگند شیعیان خود را شفاعت کنیم، خدای را سوگند شیعیان خود را شفاعت کنیم تا مردمان گویند: ما را نه شفاعتگری است و نه دوستی نزدیک»[۳].

شفیعان پنج‌گانه

در فردوس دیلمی آمده که ابوهریره گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «شفیعان پنج چیزند: قرآن، خویشاوندان، امانت، پیامبرتان و خاندان پیامبرتان»[۴].

---

۱. له الحوض لا شک یحبی به — فمن شاء اسقی برغم العدی
و من ناصب القوم لم‌یسقه — و یـــدعو الی الورد للأولیـــا

بیت را در دیوان حسان نیافتم.

۲. مدثر / ۴۸: از این رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آن‌ها سودی نمی‌بخشد.

۳. «و الله لنشفعن لشیعتنا، و الله لنشفعن لشیعتنا و الله لنشفعن لشیعتنا حتی یقول الناس ﴿فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾ [شعراء / ۱۰۰ و ۱۰۱]». ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۹۷ و ۲۹۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۳۸/۷.

۴. «الشفعاء خمسة: القرآن و الرحم و الامانة و نبیکم و اهل بیت نبیکم». خبر را در الفردوس نیافتم، هرچند متقی در کنزالعمال (۱۶۸/۱۴) آن را به نقل از همین کتاب آورده است.

گواه‌هایی قرآنی

در تفسیر وکیع آمده که ابن‌عباس دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ﴾[1] گفته است: یعنی ای محمد، خداوند در روز قیامت تو را شفیع همهٔ خاندانت خواهد ساخت و تو همه را به بهشت درخواهی آورد و بدین سان از پروردگار خود خرسند خواهی گشت[2].

امام باقرعليه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ تَرىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعىٰ إِلىٰ كِتَابِهَا ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[3] فرموده است: «مقصود پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله و علی‌عليه‌السلام است. پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله بر تپه‌ای که مشرف بر مردمان است می‌ایستد و شفاعت می‌کند و آن‌گاه می‌گوید: ای علی، تو شفاعت کن. پس برخی کسان یک قبیله را، برخی یک خانواده را، و برخی تنها دو تن را شفاعت کنند، هرکس به اندازهٔ عمل خود. این همان مقام محمود است»[4].

از امام صادق‌عليه‌السلام روایت شده که دربارهٔ آیهٔ ﴿أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾[5] فرموده: مقصود شفاعت پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله است[6]، و دربارهٔ ﴿وَ ٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدْقِ﴾[7] فرموده: مقصود شفاعت علی‌عليه‌السلام است[8] و دربارهٔ ﴿أُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ﴾[9] نیز گفته: مقصود شفاعت امامان‌عليهم‌السلام است[10].

---

۱. ضحی / ۵: و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی.

۲. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۲۴/۱۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۴۷/۲.

۳. جاثیه / ۲۸: و هر امتی را به زانو درآمده می‌بینی. هر امّتی به سوی کارنامه خود فراخوانده می‌شود و بدیشان می‌گویند: آنچه را می‌کردید امروز پاداش می‌یابید.

۴. «ذلک النبی و علی یقوم علی کوم قد علا الخلائق فیشفع ثم یقول: یا علی اشفع، فیشفع الرجل فی القبیلة و یشفع الرجل لأهل البیت و یشفع الرجل للرجلین علی قدر عمله فذلک المقام المحمود».

۵. یونس / ۲: برای آنان نزد پروردگارشان سابقه نیک است.

۶. عبارت منابع «هو رسول الله» است، نه «شفاعة النبی». ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۱۹/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰۸/۱؛ کلینی، الکافی، ۳۶۴/۸.

۷. زمر / ۳۳: و آن کس که راستی آورد.

۸. اما روایت منابع آن است که ﴿وَ ٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدْقِ﴾ پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله و ﴿وَ صَدَّقَ بِهِۦ﴾ علی‌عليه‌السلام است. برای نمونه ← قمی، تفسیر القمی، ۲۴۹/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۴.

۹. حدید / ۱۹: آنان همان راستینانند.

۱۰. آنچه در منابع یافتم این روایت از امام سجادعليه‌السلام است که فرمود: این آیه دربارهٔ ما و شیعیان ما است. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۶۷/۶.

پیامبر ﷺ فرمود: «من در آخرت شفاعت می‌کنم و شفاعتم پذیرفته می‌شود. علی علیه‌السلام شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته می‌شود و خاندان من شفاعت می‌کنند و شفاعت ایشان پذیرفته می‌شود»[1].

شاعر[2] ما بر انگشتر خود این نقش داشته است:

شفیع اسماعیل فی الآخرة   محمد و العترة الطاهرة[3]

بر انگشتری دیگر نیز این نقش داشته است:

شفیعی الی الله قوم بهم   یمیز الخبیث من الطّیب
بحبهم صرت مستوجبا   لما لیس غیری بمستوجب[4]

زاهی گفته است:

ای ابوالحسن، تو را پناهگاه خود قرار داده‌ام. من به او پناه می‌برم و امان او مرا دربر می‌گیرد.
در روز برانگیخته شدنم مرا شفیع باش و سرای قدس خود را اقامتگاه من ساز؛
زیرا من از عثمانیان نبوده‌ام و شراب کهنه و سیاهی را دوست نداشته‌ام[5].

ابونواس گفته است:

پروردگارا، اگر گناهم بزرگ و فراوان است می‌دانم که عفو تو بزرگ‌تر است.
چونان که خود فرموده‌ای تو را به فروتنی می‌خوانم و اگر بازگردانده شوم چه کسی بر من رحم خواهد آورد؟
اگر جز نکوکاران نتوانند در تو امید بندند گناهکار در چه کسی تواند امید بست و چه کسی را تواند فراخواند؟

---

۱. «انی لاشفع یوم القیامة فاشفع و یشفع علی فیشفع و یشفع اهل بیتی فیشفعون». ← طبرسی، مجمع البیان، ۲۰۲/۱.

۲. مقصود سید اسماعیل حمیری است.

۳. شفیع اسماعیل در آخرت محمد و خاندان پاک اویند.

۴. شفیع من بر درگاه خداوند طایفه‌ای‌اند که پاک و ناپاک به ایشان از هم بازشناخته شوند.
با دوستی آنان سزاوار چیزی شده‌ام که دیگران سزاوارش نیستند.

۵. أباحسن جعلتک لی ملاذا   الوذ به و یشملنی الذماما
فکن لی شافعا فی یوم حشری   و تجعل دار قدسک لی مقاما
لأنی لم أکن من نعثلی   و لا أهوی عتیق و لا دلاما

در پیشگاه تو وسیله‌ای ندارم، مگر امید و گمان خوش به تو و این که مسلمانم،
و به محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او چنگ زده‌ام و آن که به ایشان چنگ زند همدم توفیق است.
آن‌گاه از شفاعت پیامبرت احمد صلی الله علیه و آله و پس از آن حمایت علی علیه السلام خبر دارم،
و سپس حسین علیه السلام و پس از او فرزندانش تا آن امام که پنهان است،
رهبرانی آزاده که تکیه‌گاه و پناهگاهند و بدیشان پناه برم که این دژی استوار است[1].

همو گفته است:

هرکس در روز رستاخیز شفیعی دارد، اما مرا در آن روز شفیعی نیست،
مگر پیامبر برگزیده احمد صلی الله علیه و آله و سپس آن مرد زکات‌دهندهٔ فروتن رکوع‌گزار[2].

دیگری گفته است:

اگر هرکس را در رستاخیز شفیعی باشد شفیع من آن مظلوم بنی‌هاشم است،
برادر آن پیامبر عرب و همو که در مسجد انگشتر را صدقه داد[3].

---

۱. یا رب ان عظمت ذنوبی کثرة — فلقد علمت بأن عفوک أعظم
أدعوک رب کما امرت تضرعا — فاذا رددت یدی فمن ذا یرحم
ان کان لایرجوک إلا محسن — فمن الذی یرجو و یدعو المجرم
ما لی الیک وسیلة إلا الرجا — و جمیل ظنی ثم انی مسلم
مستمسکا بمحمد و بآله — ان الموفق من بهم یستعصم
ثم الشفاعة من نبیک أحمد — ثم الحمایة من علی أعلم
ثم الحسین و بعده أولاده — ساداتنا حتی الامام المکتم
سادات حر ملجأ مستعصم — بهم ألوذ فذاک حصن محکم

۲. من کان فی الحشر له شافع — فلیس لی فی الحشر من شافع
سوی النبی المصطفی أحمد — ثم المزکی الخاشع الراکع

این بیت‌ها و نیز بیت‌های پیشین را در دیوان ابی النواس نیافتم.

۳. من کان فی الحشر له شافع — فشافعی المظلوم من هاشم
أخو النبی العربی الذی — صدق فی المسجد بالخاتم

دیگری سروده است:

از همهٔ جهانیان در شفاعت تنها بدان مرد خرسندم که در رکوع انگشتر صدقه داد[۱].

آن دیگری گفته است:

چون از آنچه به دست خود چیده‌ام خبر دارم و از خشم خداوند بیم می‌برم،

بر انگشتر خویش نقش کردم که شفیع من همان امامی است که انگشتر صدقه داد[۲].

در شعر یکی دیگر آمده است:

ای خدای صاحب عرش بلند، اگر در کارهایم کوتاهی کردم و در عمری که داشتم آرزوهای بسیار مرا فریفت،

شفیع من پروردگار تو احمد صلی الله علیه و آله است و پسران دختر او و امیرمؤمنان علی علیه السلام[۳].

در شعری دیگر است:

به رحمت خداوند امید بسته‌ام که از لغزش‌هایم درگذرد، نه به آن کارها که پیش فرستاده‌ام.

در هنگام بازگشت چه کسی جز محمد صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام مرا شفیع خواهد بود؟[۴]

هم در شعر دیگری است:

خداوندا، تو گناهانم را بر من پوشاندی. در قیامت هم به عفو خویش مرا گرامی دار.

که مرا جز پیامبر صلی الله علیه و آله و جز آیین و جز عقیده‌ام به امامت شفیعی نیست[۵].

---

۱. رضیت لی شافعاً من العالم / من جاد عند الرکوع بالخاتم

۲. و لما علمت بما قد جنیت / و أشفقت من سخط العالم
نقشت شفیعی علی خاتمی / إماما تصدق بالخاتم

۳. یا ذاالمعارج ان قصرت فی عملی / و غرنی فی زمانی کثرة الأمل
فشافعی أحمد و أبناء ابنته / الیک ثم أمیرالمؤمنین علی

۴. برحمة الله أرجو الصفح عن زللی / بعفوه لا بما قدمت من عملی
و من یکن لی شفیعاً فی المعاد سوی / محمد و أمیرالمؤمنین علی

۵. إلهی قد سترت علی ذنبی / فأکرمنی بعفوک فی القیامة
فما لی شافع إلا نبیی / و دینی و اعتقادی بالامامة

باز در دو بیت آمده است:

اگر من پیامبر ﷺ و خاندان او را دوست نداشته باشم، چه کسی جز ایشان در قیامت مرا شفاعت کند؟

آیینی جز آیین محبت خاندان محمد ﷺ نیست و هیچ چیز در قیامت سودمندتر نتوان یافت[۱].

در شعری دیگر است:

اگر گناهم فراوان و گران است اندوهی نیست، که من به راستی چشم طمع [به شفاعت] دوخته‌ام،

و خداوند ـ جل جلاله ـ بر من رحم آورد و پیامبر او که درود خدا بر او باد مرا شفاعت کند[۲].

دیگری گفته است:

آنان صاحبان راستین کتابند و محبت من بدیشان و باور من به عدالت و توحید آیینی جامع است،

و چون دیانت کسی کامل شود، بی‌تردید، در بهشت پایدار برین خواهد بود[۳].

یکی گفته است:

به محمد پیامبر ﷺ و به خاندان او است که لطف خداوند آن فرمانروای صاحب قدرت را امید دارم،

در روز قیامت و در آن هنگام که دل‌ها آکندهٔ ترس است و مردمان بر صراط ایستاده‌اند[۴].

در شعر شاعری دیگر آمده است:

خداوند آنچه را به هیچ‌کس دیگر نداده به شما داده است تا جایی که خدایگان خوانده شدید.

---

۱. اذا أنـــا لم‌أهـــوی النـــبی و آله — فمن غیرهم لی فی القیامة یشـفع
فـــلا دیـــن إلا حب آل مـــحمد — ولا شـــیء فـــی القـــیامة أنـفع

۲. ان کان قد عظمت ذنوبی کثرة — لا بأس لی انـی مجدّ طامع
و الله جـل جـلاله لی راحـم — و رسـوله صـلی عـلیه شافع

۳. أهـل الکـتاب محبتی إیاهم — و العدل و التوحید دین جامع
و اذا تکاملت الدیـانة لامـرىء — لا شک فی جنات عـدن رافـع

۴. أنـــا بـــالنبی مـحمد و بآله — لتفضل المـلک المـهیمن راج
یوم القیامة و القـلوب خـوافـق — و الخلق قد وقفوا علی مـنهاج

در آن آغاز و پیش از آفرینش مردمان، شبح‌های شما خدمتکار و حاجب او بوده است.
شما همان کلمات بوده‌اید که جبرئیل به گاه ارتکاب گناه آدمعليه‌السلام به او آموخت،
و شما خود قبلهٔ دیانت و برای آنان که آهنگ خدا دارند محراب اویید[۱].

باز شاعری گفته است:

نیای شما احمد مصطفیصلی‌الله‌علیه‌وآله و پدر شما حیدر موی‌رفتهعليه‌السلام است.
برای آدمعليه‌السلام نام‌های شما بر عرش هویدا گشت و درخشید،
در سرزمین رهایی بذر محبت شما کاشته‌ام تا در رستاخیز محصول آن را بدروم[۲].

هم در شعری آمده است:

برای او بود که آن نام‌ها بر عرش هویدا گشت و چون خدا را نافرمانی کرد او را بدان نام‌ها خواند،
و خدای صاحب عرش که او را بدان گناهان نکوهیده بود به نام ایشان بر او بخشود[۳].

ناشی گفته است:

آنان همان «کلمات» و «اسماء» هستند که چون توبه بر آدمعليه‌السلام دشوار شد برایش هویدا گشتند[۴].

---

۱. أعطاكم الله ما لم‌يعطه أحداً — حتى دعيتم لعظم الفضل أربابا
أشباحكم كن في بَدر الظلال له — دون البرية خداما و حجابا
و أنتم الكلمات اللاى لقنها — جبريل آدم عند الذنب اذ نابا
و أنتم قبلة الدين التى جعلت — للقاصدين الى الرحمن محرابا

۲. فجدكم أحمد المصطفى — و والدكم حيدر الأنزع
و لاحت لآدم أسماؤكم — على العرش زاهرة تلمع
زرعت هواكم بأرض النجاة — لأحصد فى البعث ما ازرع

۳. و لاحت الأسما على العرش له — ثم بها لما عصى الله دعا
فتاب ذوالعرش عليه بهم — من بعد ما غيره بما عصى

۴. هم الكلمات و الاسماء لاحت — لآدم حين عزّ له المتاب

یکی از شاعران موصل گفته است:

آدم علیه السلام چون راه گم کرد و از راه‌یافتگی فروماند به ایشان توسل جست،

آن زمان که آدم علیه السلام از پروردگار خویش کلماتی دریافت کرد و سپس خداوند او را به پذیرش توبه گزین ساخت.

فروغ ایشان بود که برج‌های شیث و نوح علیه السلام روشن کرد و آن‌گاه به ابراهیم خلیل علیه السلام رسید،

و در پشت هر پاک و پیراسته‌ای از نسل اسماعیل علیه السلام جریان یافت،

و آن‌گاه در محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تجلی کرد و این دو تن بنیاد هر افتخارند و ریشهٔ ریشه‌ها.

خداوند احمد صلی الله علیه و آله را از جانب خود با کتاب و تنزیل و به عنوان رحمت فرستاد،

و خداوند علی علیه السلام را به دانش و فصل خطاب و آگاهی از تأویل اختصاص بخشید[1].

---

۱. و بـهم آدم تـوسل لمـا ضل عن رشده عن التضليل

إذ تـلقی مـن ربـه کـلمات آدم فـاستخصه بـالقبول

و أنـارت بـروج شيث و نـوح ثم أفضت الی النبی الخليل

و جرت فی محل کل زکی و رضی مـن نسـل اسماعيل

ثـم صـارت مـحمداً و عـليا و هما فی الفخار أصل الاصول

أرسـل الله أحـمد مـن لدنه رحـمة بـالکتاب و التـنزيل

و عـلی أخـصه الله بـالعلـ ـم و فصل الخطاب و التأويـل

فصل ۴

خویشاوندی

گواه‌هایی قرآنی

محمد بن مفضّل از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَ ٱلَّذِینَ یَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ﴾[۱] فرموده: مقصود پاسداشت خویشاوندی با خاندان محمد صلی الله علیه و آله است[۲].

مرزبانی به سند خود از کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که درباره آیه ﴿وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ ٱلَّذِی تَسَآءَلُونَ بِهِ وَٱلْأَرْحَامَ﴾[۳] گفته: این آیه در شأن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ چرا که در روز قیامت هر سبب و نسبی بریده است مگر آن که از جانب او باشد[۴].

زید بن علی دربارهٔ آیهٔ ﴿وَأُولُوا ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾[۵] گفته است: مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که هم هجرت کرد و هم خویشاوند بود[۶].

در تفسیر جابر بن زید از امام علیه السلام روایت شده است که خداوند بدین آیه ولایت علی بن

---

۱. رعد / ۲۱: و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند.

۲. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۰۸/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۶۳/۱؛ کلینی، الکافی، ۱۵۱/۲.

۳. نساء / ۱: و از خدایی که به نام او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید.

۴. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۰۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۵/۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۷۴/۱.

۵. انفال / ۷۵: و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند.

۶. ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۲۵۰.

ابی‌طالب‌علیه‌السلام را اثبات کرد؛ زیرا علی‌علیه‌السلام بیش از دیگران به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سزاوار بود؛ چرا که برادر او در دنیا و آخرت بود؛ او میراث، سلاح، توشه و یابوی خاکستری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و همهٔ ماترک وی را به ارث برد و پس از او وارث کتاب وی شد، چونان که خداوند فرمود: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾[1]. این میراث همهٔ قرآن بود که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده بود.

علی‌علیه‌السلام همچنین پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردمان را تعلیم می‌داد، در حالی که هیچ کس او را تعلیم نداد، و همگان از او می‌پرسیدند، ولی او دربارهٔ هیچ چیز در دین خدا از کسی پرسشی نداشت.

همچنین، خداوند از میان فرزندان اسماعیل‌علیه‌السلام کنانه را و از کنانه قریش را و از قریش هاشم را برگزید[2]، در حالی که شیخین از آنچه او گزیدهٔ گزیدگان بود هیچ بهره‌ای نداشتند.

برآمده از دو هاشمی

دیگر آن که او هاشمی‌ای برآمده از دو هاشمی است و در روزگار او هیچ‌کس جز او و برادران و فرزندانش از چنین ویژگی بهره نبردند. پدر او ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بود و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم.

در حدیث است که نسب مادری آن حضرت از بیست و سه جهت تا معد بن عدنان به نسب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درمی‌پیوندد[3]، در حالی که هیچ کس دیگر در این ویژگی با او مشارکتی ندارد.

عموزادهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از دو جهت پسرعموی او است. از عبدالله و ابوطالب و از اتصال نسب مادر وی به نسب مادر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن جهت‌ها که گذشت.

پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

علی‌علیه‌السلام از دو جنبه پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است: نخست آن که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را پروراند تا جایی که فاطمه

---

۱. فاطر / ۳۲: پس این کتاب را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم به میراث دادیم.

۲. ← ترمذی، السنن، ۵۸۳/۵.

۳. روایت به استناد تصحیح بحار الانوار (۳۱۷/۳۸) ترجمه شده است.

بنت اسد گفته است: بیمار بودم و پیامبرﷺ زبان خویش در کام علیؑ می‌نهاد و او به اذن خدا از آن شیر می‌خورد[۱]؛ و دیگر آن که او داماد پیامبرﷺ است و داماد هر کس فرزند او است و از همین روی چون در خانهٔ کسی دختری زاده می‌شود به او می‌گویند: داماد بر تو مبارک باشد.

آری، علیؑ داماد، همتا و پروردهٔ پیامبرﷺ و برادر او و در روزگار نایابی برادران است[۲].

آن‌که پسرانش پسران پیامبرند

دیگر آن که دو پسر او حکماً و شرعاً پسران پیامبرند؛ چرا که پیامبرﷺ خود فرمود: «من پدر آن دو تن هستم و ضامن خسارت‌های ایشان می‌شوم»[۳]. به همین سبب، علیؑ دربارهٔ محمد بن حنفیه تعبیر «پسرم» را به کار می‌گرفت و در مورد حسنؑ و حسینؑ عبارت «پسران پیامبر» را.

در روایتی است که از آن حضرت پرسیدند: حسنؑ و حسینؑ فرزندان چه کسی‌اند؟

فرمود: پیامبر خداﷺ ــ بر این نسبت که گذشت.

در روایتی دیگر است که خطاب به حسنؑ و حسینؑ فرمود: پیامبر خداﷺ خود دربارهٔ شما دعوی کرده است و چون او خود شما را فرزندان پیامبر خدا خوانده باشد، من در چیزی که پیامبرﷺ در آن دعوی کرده است مخالفتی نکنم.

شرم دارم از این که در کاری دعوی کنم که خدای من او را بدان گزین ساخته و پیامبرﷺ را پدر پسران دخت پیامبر قرار داده است[۴].

ویژگی‌هایی انحصاری

باری، بدین سان پیامبرﷺ مهتر انبیا، و داماد او مهتر اوصیا است، همسر علیؑ بانوی برتر جهانیان است، پسران آن دو تن سروران جوانان بهشت. هم عموی علیؑ حمزه سالار شهیدان است، برادرش جعفر، انسانی فرشته‌گونه و برتر پرندگان بهشتی که با فرشتگان پرواز می‌کند، پدر او

---

۱. برای مضمونی نزدیک به این ← طوسی، الامالی، ۷۰۸.

۲. صهر النبی و صنوه و ربیبه   و اخوه عند تعذر الاخوان

۳. «انا ابوهما و اعقل عنهما».

۴. استحیی ان ادعی فیه خصه ربی   فصیره لبنی بنت النبی ابا

سرور عرب حامی پیامبرﷺ، و جد او پیشوای مکه و جد پدرش هاشم نیز سالار عرب. ام المؤمنین [خدیجه] او را داماد خود گرفت و همو نخستین زنی بود که اسلام آورد و نماز خواند و در راه خدا خرج کرد و نسل پیامبرﷺ از ناحیهٔ او است. مادر علی‌علیه‌السلام نیز فاطمه بنت اسد نخستین زن هاشمی از پدر و مادری هاشمی است.

در نهج‌البلاغه است: «و گوینده‌ای به من گفت: بی‌گمان تو ای پسر ابوطالب بر این کار بسی آزمندی. پس گفتم: بلکه شما، به خدا سوگند آزمندتر و دورترید؛ و من ویژه‌تر و نزدیک‌ترم، و تنها پافشاری من از آن رو است که خواستار حقّی شدم که مرا بود، در حالی که شما میان من و آن حایل می‌شوید، و برای رسیدن بدان روی مرا پس می‌زنید. پس همین که در میان افراد چشم‌پرکن او را با دلیل روشن فروکوفتم، به خود آمد، گویی سرگشته شده نمی‌داند چه پاسخی به من بدهد!»[1]

در غره[2] جاحظ آمده است: چهار تن پیامبرﷺ را به یک نسق دیدند: عبدالمطلب، ابوطالب، علی‌علیه‌السلام و حسن‌علیه‌السلام.

راویان ثقه از پیامبرﷺ روایت کرده‌اند که فرموده است: «ای علی، تو را چیزهایی باشد که برای من فراهم نیست: تو را همسری چون فاطمه است و مرا همانندش نیست؛ تو را دو فرزند بی‌واسطه است و مرا چنین دو فرزندی بی‌واسطه نیست؛ تو را مادر همسری چون خدیجه است و مرا چون او مادر همسری نیست؛ تو را پدر همسری چون من است و مرا کسی چون من نیست؛ تو را برادری تنی چون جعفر است و مرا چنین برادری خونی نیست؛ و تو را مادری چون فاطمه دخت اسد هاشمی مهاجر است و مرا چنین مادری نیست»[3].

---

۱. «و قال قائل انک یا ابن‌ابی‌طالب علی هذا الأمر لحریص فقلت بل انتم و الله احرص و ابعد و انا اخص و اقرب و إنما طلبت حقا لی و انتم تحولون بینی و بینه و تضربون وجهی دونه فلما قرعته بالحجة فی الملأ الحاضرین بهت لایدری ما یجیبنی». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۷۲، با اندکی تفاوت.

۲. در آثار جاحظ به چنین نامی برنخوردم. معنای سخن نیز پوشیده است.

۳. «یا علی لک اشیاء لیست لی منها ان لک زوجة مثل فاطمة و لیس لی مثلها و لک ولدین من صلبک و لیس لی مثلهما من صلبی و لک مثل خدیجة ام اهلک و لیس لی مثلها حماة و لک صهر مثلی و لیس لی صهر مثلی و لک أخ فی النسب مثل جعفر و لیس لی مثله فی النسب و لک ام مثل فاطمة بنت اسد الهاشمیة المهاجرة و لیس لی مثلها».

←

سلمان، ابوذر و مقداد روایت کرده‌اند که مردی در حضور علی‌علیه‌السلام اظهار فخر کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی‌علیه‌السلام را فرمود: «در برابر همهٔ عرب‌ها اظهار فخر کن. تو را گرامی‌ترین پسرعمو است، تو را بزرگوارترین روح است، تو را والاترین همسر است، تو را برترین فرزند است، تو را نکوترین برادر است، تو را بهترین عمو است، تو را والاترین بردباری است، تو را بیشترین دانش است، و تو را دیرین‌ترین اسلام است»[1].

در روایتی دیگر است: «و تو را دلیرترین دل است و دهنده‌ترین دست»[2].

هم در روایت دیگری است: «تو به حقیقت برترین کسان امت من هستی»[3].

تفاخر

ابوالحسن مدائنی آورده است: معاویه برای امام‌علیه‌السلام نوشت: ای ابوالحسن، مرا فضیلت‌های فراوان است. در روزگار جاهلیت پدرم پیشوا بود و در روزگار اسلام من پادشاه شده‌ام و من داماد پیامبر خدا و دایی مؤمنان و کاتب وحی هستم.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام چون نامه را خواند فرمود: آیا پسر آن زن جگرخوار به فضیلت‌ها بر من فخر می‌فروشد! ای غلام بنویس ــ و این بیت‌ها را بر او املا کرد:

محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر همسر من است و حمزه سالار شهیدان عموی من،

و جعفر که پگاه و شامگاه با فرشتگان در پرواز است، پسر مادر من،

و دخت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آرام دل و همسر من که گوشت و خونم به گوشت و خون او درآمیخته است،

←

هرچند متن را بدین ساختار نیافتم، اما در روایتی مفصل آمده که علی‌علیه‌السلام به این موارد و نمونه‌هایی دیگر از این دست افتخار کرده است. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ۴۳۲/۴۲ و ۴۳۳.

۱. «فاخر العرب فأنت اکرمهم ابن‌عم و اکرمهم نفسا و اکرمهم زوجة و اکرمهم ولداً و اکرمهم أخا و اکرمهم عماً و اعظمهم حلما و اکثرهم علما و اقدمهم سلما». برای روایت با تفاوتی اندک ← سلیم بن‌قیس، کتاب سلیم، ۱۶۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۹/۱. همچنین ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۰۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۲.

۲. «و اشجعهم قلبا و اسخاهم کفا». ← طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۹/۱، با تفاوتی اندک.

۳. «انت افضل امتی فضلا». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۰۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۲.

و دو سبط پیامبر مصطفی ﷺ فرزندان من از این همسرند، کدامتان را چنین سهمی است؟
در آن هنگام که نوجوانی در آستانهٔ بلوغ بوده‌ام، در اسلام آوردن بر همهٔ شما پیشی گرفته‌ام.
من همان قهرمانم که در روزهای نبرد و دشواری و روزهای صلح و گشایش نتوانید او را انکار کرد،
و پیامبر خدا ﷺ در روز غدیر خم ولایت او را بر شما واجب ساخته،
و برای پذیرش داوری من به امت خویش سفارش کرده است. پس آیا کسی از شما را سابقه‌ای چون سابقهٔ من هست؟
پس وای، و صد وای بر آن که فرمانبری من را که هیچ گناهی نکرده‌ام انکار کند[1].

معاویه چون این نامه را خواند گفت: ای غلام، آن را پاره کن. مباد شامیان آن را بخوانند و با آن به علی بن ابی‌طالب گرایش یابند.

یک بار در حضور عمر از افتخارهای خود گفتند. علی علیه السلام فرمود:

خداوند ما را به یاری دادن به پیامبر خویش گرامی بداشت و ستون‌های اسلام با ما برافراشت،
و با ما پیامبر و کتاب خویش را عزت بخشید و ما را به یاری خود و به گام‌های استوار یاری رساند.
در هر نبردی، به شمشیرهای ما است که سرهای دشمنان از آشیانهٔ تن برمی‌خیزد و می‌پرد،
و ما را جبرئیل در خانه‌هایمان دیدار می‌کند و برایمان فرایض و احکام اسلام را می‌آورد،

۱.
محمد النبی اخی و صهری — و حمزة سید الشهداء عمی
و جعفر الذی یضحی و یمسی — یطیر مع الملائکة ابن‌امی
و بنت محمد سکنی و عرسی — مشوب لحمها بدمی و لحمی
و سبطا احمد ولدای منها — فمن منکم له سهم کسهمی
سبقتکم الی الاسلام طرأ — غلاما مابلغت أوان حلمی
انا البطل الذی لن‌تنکروه — لیوم کریهة و لیوم سلم
و اوجب لی ولایته علیکم — رسول الله یوم غدیر خم
و اوصی بی لامته لحکمی — فهل فیکم له قدم کقدمی
فویل ثم ویل ثم ویل — لجاحد طاعتی من غیر جرمی

برای بخش‌هایی از این شعر ← دیوان الامام علی علیه السلام، ۱۲۶ و ۱۲۷. همچنین با تفاوت‌هایی و به صورت کامل‌تر ← مفید، الفصول المختارة، ۲۸۰؛ همو، اقسام المولی، ۳۸.

و نخستین چیزی که حلال اعلام می‌دارد حلال خدا است و هر حرامی که می‌گوید حرام خدا.
ما گزیدهٔ همهٔ مردمانیم و سامان کار مردم و لگام همهٔ لگام‌ها[1].

خطیب خوارزم گفته است:

آیا در میان ایشان کسی هست که همسری چون فاطمه علیها السلام داشته باشد؟ بگو: نه، هرچند همهٔ کینه‌توزان از خشم بمیرند.
آیا در میان ایشان کسی هست که در میان عموهای پیر خود کسی چون حمزه را پشتیبان خود داشته باشد؟
آیا در میان ایشان کسی هست که برادری همتا چون جعفر آن مرد بزرگوار و نامور و زیرک داشته باشد؟[2]

در عقل و در شرع روا نیست آن که نزدیک باشد دورش کنند و آن که دور باشد نزدیکش شمارند، مگر آن که انگیزه‌ای از کفر و فسق در میان باشد.

یکی در شعر خود گفته است:

خلافت احمد صلی الله علیه و آله را از خویشاوندان احمد گرفتید و پس از او به بیگانگان سپردید.

۱.
الله اکرمنا بنصر نبیه — و بنا اقام دعائم الاسلام
و بنا اعز نبیه و کتابه — و اعزنا بالنصر و الاقدام
و بکل معترک تطیر سیوفنا — منه الجماجم عن فراخ الهام
و یزورنا جبریل فی ابیاتنا — بفرائض الاسلام و الاحکام
فتکون اول مستحل حله — و محرم لله کل حرام
نحن الخیار من البریة کلها — و نظامها و زمام کل زمام

← دیوان الامام علی علیه السلام، ۱۰۴ و ۱۰۵؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۵۲۲/۴۲، با تفاوت‌هایی.

۲.
هل فیهم من له زوج کفاطمة — قل لا و ان مات غیظا کل ذی‌احن
هل فیهم من له عم یوازره — کمثل حمزة فی اعمام ذی‌الزمن
هل فیهم من له صنو یکانفه — کجعفر ذی‌المعالی الباسق الفطن

← خوارزمی، المناقب، ۴۰۲.

اگر حق را بپویید و انصاف بدارید تیم بن مره کجا و خاندان ابوطالب کجا؟[۱]

دیگری گفته است:

با رأی خویش تیم را مقدم داشتید، در حالی که هاشم را همراهی‌ها و همگامی‌ها بود.

آیا نزد شما همهٔ یاران پیامبر صلی الله علیه و آله چون شایستگانند؟ اگر چنین باشد نافله و واجب را همسان گرفته‌اید[۲].

---

۱. اخذتم عن القربی خلافة احمد . و صیرتموها بعده فی الأجانب
و این علی التحقیق تیم بن مرة لو اخترتم الانصاف من آل طالب

۲. و قدمتم تیما برأیکم و لهاشم الابرام و النقض
اکأهله الاصحاب عندکم فاذا النوافل مثلها الفرض

فصل ۵

پیش از ولادت و چگونگی ولادت

خواستگاری ابوطالب

ابوطالب در خواستگاری از فاطمه بنت اسد چنین سخن راند: سپاس خداوند جهانیان را، پروردگار عرش عظیم و مقام کریم و مشعر و حطیم که ما را برگزید، تا نشانه‌ها و نگاهبانان و مهتران و گزیدگان و فرزانگان فرهیختهٔ وارسته از ناپاکی و تردید و آزار و کاستی باشیم، همو که مشاعر را برپا داشت و ما را بر خاندان‌ها برتری بخشید، گزیده‌ها و چکیدهٔ خاندان ابراهیم علیه السلام و کاشتهٔ اسماعیل علیه السلام.

پس افزود: اینک دخت اسد را به همسری برمی‌گزینم و او را مهر می‌دهم و این پیمان را استوار می‌سازم. از او بپرسید و گواهی کنید.

اسد در پاسخ گفت: او را به همسری‌ات درآوردیم و تو را پسندیدیم.

آن‌گاه مردم را اطعام کرد.

امیة بن [ابی] الصلت در این‌باره گفته است:

ازدواج ابوطالب ما را غرق نعمت ساخت و عروسی‌ای بود که در آن بسیار خوردیم و نوشیدیم.

آن‌جا عرب‌های بیابانی را، سواره تا پیاده، همه را میهمان کردند،

و آن‌سان که شمرده‌اند، هفت روز، همه را میهمانی دادند[1].

---

۱. اغـــمرنا عـرس ابـی‌طالب   و کـان عـرسا البـن الحـالب

←

آن شب

شیخ السنه قاضی ابوعمرو عثمان بن احمد در روایتی طولانی نقل کرده است که فاطمه بنت اسد پیامبر ﷺ را در حال خوردن خرمایی دید که بویی خوش‌تر از مشک و عنبر و خوشبوکننده‌هایی از این دست دارد و از درختی بی‌خوشه است.

به پیامبر ﷺ گفت: یکی از آن خرما به من ده تا بخورم.

فرمود: نمی‌شود، مگر آن که با من گواهی دهی که خدایی جز الله نیست و من محمد پیامبر خدایم.

فاطمه شهادتین بر زبان آورد و پیامبر ﷺ خرمایی به او داد.

آن خرما را خورد و علاقه‌اش بدان افزون شد و یکی نیز برای ابوطالب خواست.

پیامبر ﷺ از او پیمان ستاند که تنها پس از ادای شهادتین آن را به ابوطالب دهد.

چون شب فرارسید ابوطالب بویی احساس کرد که هرگز همانندش احساس نکرده بود.

فاطمه که این دید آنچه به همراه داشت آشکار ساخت. ابوطالب آن را از او خواست و او هم از دادن آن امتناع ورزید، مگر آن که ابوطالب شهادتین بر زبان آورد.

ابوطالب نتوانست خودداری ورزد و شهادتین بر زبان راند. اما از فاطمه خواست این رخداد را پنهان بدارد، مباد قرشیان او را بر این کار سرزنش کنند.

فاطمه به ابوطالب پیمان سپرد و آنچه همراه داشت به او داد.

همان شب در آغوش ابوطالب رفت و به علی آبستن شد و در دوران بارداری جمال و نکویی افزود.

گاه در این دوران علی علیه السلام در شکم سخن می‌گفت. یک بار که فاطمه در کعبه بود علی با جعفر سخن گفت و جعفر از هوش رفت. یک بار دیگر بت‌ها به رو درافتادند و فاطمه بر شکم خود دست کشید و گفت: ای نور دیده، در حالی که در شکم هستی، بتان در برابرت سجده آوردند، پس چه شود آن هنگام که برون آیی؟

→

اقــراؤه البــدو بــاقطاره	من راجل خف و من راکب
فــنازلوه سـبعة احـصیت	ایــامه للـرجـل الحـاسب

بیت‌ها را در دیوان امیة بن ابی الصلت نیافتم.

فاطمه این داستان را با ابوطالب در میان نهاد و ابوطالب گفت: این همان است که شیری در راه طائف با من گفته بود[1].

شاعر گفته است:

از مادر او فاطمه آن زن پرهیزگار و صاحب فضیلت در میان زنان روایت شده است
که او بتان طایفه را که بر کعبه یا میان صفا و مروه نصب شده‌اند می‌دید،
و گاه آهنگ آن می‌داشت که به سان آنچه از قرشیان می‌دید در برابر آن بتان سجده کند.
اما او که به علی آبستن بود راست می‌ماند و علی او را از آن خواسته بازمی‌داشت[2].

ولادت

از یزید بن قعنب و جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که راهبی بود که او را مثرم بن دعیب می‌خواندند و صد و نود سال خداوند را پرستیده و در این مدت از او هیچ نخواسته بود.

یک بار از پروردگار خود خواست تا یکی از اولیای خویش را به او بنمایاند. خداوند پیغام فرستاد که ابوطالب را بجوید. او دربارهٔ مکان و قبیلهٔ ابوطالب پرسید و چون خداوند پاسخ داد، برخاست و به سوی وی شتافت و بر سر او بوسه زد و گفت: سپاس خدایی را که مرا زنده بداشت تا یکی از اولیای خود را به من نمایاند.

سپس به ابوطالب گفت: ای مرد، تو را مژده باد. خداوند مرا الهام داده که از صلب تو مردی بیرون خواهد آمد که ولیّ خدا است و نامش علی است. اگر او را درک کردی سلام مرا به او برسان.

ابوطالب پرسید: نشان این که می‌گویی چیست؟

گفت: تو خود چه می‌خواهی؟

گفت: خوراکی از بهشت در همین دم.

---

۱. اشاره به داستانی که پیشتر گذشته است.

۲.
و قــد روی عــن امــه فــاطمة ... ذات‌التقی و الفضل من بین النسا
بأنــها کــانت تــری اصــنامهم ... نـصباً عـلی الکعبة او بـین الصفا
فــربما رامت ســجوداً کــالذی ... کـانت مـراراً مـن قـریش قـد تـری
و هــی بــه حــاملة فــیغتدی ... مــنتصباً یــمنعها مــما تشــا

راهب آن را از خداوند مسئلت کرد و هنوز دعای خود به پایان نبرده بود که طبقی از میوه‌های بهشتی از خرما و انگور و انار نزد او حاضر آمد.

ابوطالب یک انار برداشت و آنچه در صلب او بود دیگرگون شد.

او همان شب با فاطمه درآمیخت و فاطمه به علی آبستن شد و در آن هنگام زمین لرزید و تا چند روز زلزله بود. قرشیان بت‌ها را بر فراز ابوقیس بردند، ولی همچنان زمین می‌لرزید تا جایی که صخره‌ها رخنه برداشت و از هم شکافت و بتان به روی درافتادند.

ابوطالب بر فراز کوه رفت و گفت: ای مردم، خداوند در این شب رخدادی پدید آورده و کسی را بیافریده است که اگر از او فرمان نبرید و به ولایتش اقرار نیاورید و به امامتش گواهی ندهید، این زلزله که شما را در میان گرفته است فرو ننشیند.

قرشیان اقرار آوردند.

ابوطالب دست خود بلند کرد و گفت: ای خدای من و ای آقای من! به محمدیِ محمود و به علوی عالی و به فاطمی بیضاء از تو مسئلت دارم که بر تهامه منت نهی و بر آنان رأفت و رحمت آوری.

پس از آن، عرب‌ها در روزگار جاهلیت به هنگام سختی‌ها این دعا را بر زبان می‌راندند، بی‌آن‌که معنایش را بدانند.

میهمان کعبه

چون ولادت علی علیه‌السلام نزدیک شد فاطمه به کنار خانهٔ خدا آمد و گفت: پروردگارا، من به تو، به آن پیامبران و آن کتاب‌های تأیید شده که از جانب تو آمده است و به کلام جد خود ابراهیم علیه‌السلام ایمان دارم. به حق آن که این خانه را ساخته است و به حق مولودی که در شکم دارم این زایمان را بر من آسان ساز.

خانه گشوده شد و فاطمه به درون رفت و آن‌جا حوا، مریم، آسیه، مادر موسی و زنانی دیگر را دید و آنان همان کاری را که پیش از ولادت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ او کرده بودند این‌جا نیز انجام دادند.

علی علیه‌السلام چون ولادت یافت بر زمین سجده کرد و گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، گواهی می‌دهم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است و گواهی می‌دهم که علی وصی محمد پیامبر خدا است و خداوند با محمد نبوت را ختم می‌کند و با من وصیت کامل می‌شود و من امیرمؤمنانم.

او بر زنان سلام کرد و از حال ایشان پرسید و آسمان از پرتو او درخشید.

ابوطالب به میان مردمان آمد، در حالی که می‌گفت: شما را مژده باد که ولیّ خدا آشکار شده است، همو که رشتهٔ اوصیا بدو پایان پذیرد و او که وصیّ پیامبرِ پروردگار جهانیان است.

سپس علی را برداشت. علی علیه‌السلام بر او سلام کرد. ابوطالب دربارهٔ آن زنان از علی علیه‌السلام پرسید و علی ماجرای ایشان بازگفت و سپس افزود: خود را به مثرم برسان و او را از آنچه دیده‌ای آگاه کن. او اکنون در فلان غار در کوه‌های اکام است.

ابوطالب بدان‌جا رهسپار شد. اما مثرم را مرده‌ای یافت که جنازه‌اش به جبّه‌ای درپیچیده بر زمین است و دو مار در دو سویند.

مارها چون ابوطالب را دیدند به درون خزیدند و ابوطالب وارد شد و گفت: درود و رحمت و برکات خداوند بر توِ ای ولیّ خدا.

خداوند همان دم مثرم را زنده کرد و او در حالی برخاست که دست بر چهره خود می‌کشید و می‌گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده و فرستادهٔ او است و علی علیه‌السلام ولیّ خدا و امام پس از پیامبر خدا است.

ابوطالب گفت: مژده‌ات باد که علی دیده به جهان گشود.

مثرم دربارهٔ ولادت او پرسید و ابوطالب داستان را با او بازگفت.

مثرم گریست، سجدهٔ شکر به جای آورد و آن‌گاه دراز کشید و گفت: مرا به جبّه‌ام درپوشان.

ابوطالب او را پوشاند و دید مرده است، آن‌سان که از این پیش مرده بود.

ابوطالب سه روز آن‌جا ماند. اما مارها بیرون آمدند و گفتند: ای ابوطالب، درود بر تو، به ولیّ خدا درپیوند که تو بیش از دیگران سزاوار نگاهبانی و مراقبت از اویی.

ابوطالب پرسید: شما کیستید؟

گفتند: ما عمل اوییم، آزار از او دور می‌داریم تا قیامت فرارسد. آن‌گاه یکی از ما از پیش و دیگری از پشت سر او را تا بهشت ببریم.

ابوطالب پس از این گفت‌وشنود از آن‌جا بازگشت[1].

---

۱. ← شاذان قمی، الفضائل، ۵۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۷۷ - ۸۰.

در روایت شعبه، از قتاده، از انس، از عباس بن عبدالمطلب و همچنین در روایت حسن بن محبوب، از امام صادق علیه السلام ـ و این حدیث مختصر تر است ـ آمده که فرموده است: خانه از سمت پشت گشود و فاطمه بدان وارد شد. سپس این شکاف به هم آمد و دو سوی دیوار به هم چسبید.

فاطمه سه روز در درون خانه ماند و در این مدت از میوه‌های بهشت خورد.

پس از ولادت

چون فاطمه از کعبه بیرون آمد، علی علیه السلام گفت: ای پدر، درود و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. سپس گلو صاف کرد و خواند: ﴿بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ * قَدْ اَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ﴾[1]... و بقیهٔ آیه‌ها.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مردمان به وجود تو رستگار شده‌اند و تو، خدای را سوگند، امیر ایشانی. به دانش خود بر آن‌ها فرمان می‌رانی و آنان فرمان می‌پذیرند و تو، خدای را سوگند، راهنمای ایشانی و با تو، خدای را سوگند، هدایت می‌یابند»[2].

پیامبر صلی الله علیه و آله زبان خود در دهان علی علیه السلام نهاد و دوازده چشمه برجوشید.

راوی گوید: از آن روی این روز را روز «ترویه» نامیدند.

چون فردای آن روز شد و علی علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دید بر او سلام داد و با او خندید و بدو اشاره کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را گرفت.

فاطمه گفت: او را نشانی بگذار.

راوی گوید: از آن روی این روز «عرفه» نام گرفت.

چون سومین روز شد که روز دهم ذی‌الحجه بود، ابوطالب در میان مردم اعلان عام داد و گفت: به ولیمهٔ پسرم علی بیایید.

سیصد شتر و هزار رأس گاو و گوسفند کشت و ولیمه‌ای ساختند و گفت: پیش آیید و هفت بار بر گرد خانه طواف کنید و به درون آیید و بر فرزندم علی سلام دهید.

مردم این کار را انجام دادند و از آن زمان این سنت شد[3].

---

۱. مؤمنون / ۱: به راستی که مؤمنان رستگار شدند.

۲. «قد افلحوا بک انت و الله امیرهم تمیرهم من علمک فیمتارون و انت و الله دلیلهم و بک و الله یهتدون».

۳. برای روایت با جزئیات بیشتر ← طوسی، الامالی، ۷۰۷ - ۷۰۹.

[در روایت دیگری است که] مادر علی علیه‌السلام او را در محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نهاد. پیامبر زبان در دهان او نهاد و او را کام گشود و در گوش راست وی اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و شهادتین را به او شناساند. علی بر فطرت زاده شده بود.

ابوالفضل اسکافی گفته است:

در حالی که او هنوز کودکی شیرخواره بود، نشانه‌هایش از ویژگی‌های برتر او سخن گفت[۱].

نامگذاری

ابوعلی همام مرفوعاً روایت کرده است: چون علی علیه‌السلام ولادت یافت، ابوطالب دست فاطمه را گرفت و علی را نیز در آغوش گرفت و رهسپار هامون شد و آن‌جا چنین بانگ برآورد:

ای پروردگار صاحب شب‌های تاریک و ماه درخشان پرفروغ،

در حکم تقدیرشدهٔ خویش آنچه را دربارهٔ نام این کودک مصلحت می‌بینی به ما بفرما[۲].

لوح آسمانی

راوی گوید: پس چیزی چون ابر که خود را بر زمین می‌کشید پیش آمد و خود را به سینهٔ ابوطالب چسباند و او را با علی در آغوش گرفت.

چون رفت لوحی سبز دیدند که بر آن چنین نوشته است:

شما به این فرزند پاک و پیراسته و برگزیده و پسندیده گزین شده‌اید.

نام او از بلندی آسمان آمده است: علی که از نام علی [نام خداوند] اشتقاق یافته است[۳].

راوی گفته است: آنان لوح را در کعبه آویختند و این لوح همان‌جا بود تا زمانی که هشام بن عبدالملک آن را برداشت.

---

۱. نطقت دلائله بفضل صفاته — بین القبائل و هو طفل یرضع

۲. یا رب ذاالغسق الدجی — و القمر المبتلج المضی
بین لنا من حکمک المقضی — ماذا تری فی اسم ذاالصبی

۳. خصصتما بالولد الزکی — و الطاهر المنتجب الرضی
فاسمه من شامخ علی — علی اشتق من العلی

به اجماع اهل بیت آن لوح در گوشهٔ سمت راست خانه بوده است.

باری، چنان فرزندی پاک، از چنان نسلی پاک در جایی پاک دیده بر جهان گشود، و کجا کسی دیگر را این کرامت است؟ برترین سرزمین‌ها حرم است، بهترین جای حرم مسجد و والاترین جای مسجد کعبه، و هیچ‌کس دیگر جز او در کعبه ولادت نیافته است و از این روی آن که در کعبه ولادت یافته باشد در اوج شرافت است.

هیچ‌کس جز امیرمؤمنان علیه السلام نیست که در مهتر روزها روز جمعه و در ماه حرام در بیت الله الحرام دیده بر جهان گشوده باشد.

سید حمیری گوید:

مادرش او را در حرم امن خدا زاد و خانه و مسجد نیز او را جای رخت بربستن شد.

آن مادر نیز پاک و پیراسته‌جامه و ارجمند بود و چه خجسته است آن مادر و آن فرزند و آن ولادت!

در شبی که ستارگان نحس در آسمان نبودند و ستارهٔ سعد با ماه طلوع کرده بود.

دایگان هیچ فرزندی همانند او قنداق نکردند، مگر پسر آمنه محمد پیامبر صلی الله علیه و آله را[1].

محمد بن منصور سرخسی نیز گفته است:

او را پاک زاد و ولادت او در درون کعبه، آن برترین خانه بود،

و پیامبر آب دهان خود به او نوشاند، وه که چه نوشاکی است که از شیر بی‌نیاز کند!

و او پرورش یافت تا مهتری مورد اعتماد و خرسندی و شیری دلیر و ترس‌نشناس شد.

در حالی که هنوز در شمار کودکانش می‌شمردند، در کنار پیامبر، خدای را پرستش کرد.

از این روی پیامبر صلی الله علیه و آله دخت خود به همسری او درآورد و او وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آدمیزادگان و جنیان گردید.

---

۱. ولدتـه فـی حـرم الاله و أمـنه — و البیت حیث فناؤه و المسجد
بـیضاء طـاهرة الثـیاب کـریمة — طابت و طاب ولیدها و المولد
فی لیـلة غـابت نـحوس نـجومها — و بدت مع القمر المـنیر الأسعد
ما لف فـی خـرق القـوابل مـثله — إلا ابـن‌آمنة النـبی مـحمد

← دیوان السید الحمیری، ۱۵۵.

آیه‌های سورهٔ ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ بر منقبت‌هایی برای او گواهی داد که از بیان کردن بی‌نیاز است[۱].

۱.
ولدته منجبة و کان ولادها — فی جوف کعبة أفضل الاکنان
و سقاه ریقته النبی و یا لها — من شربة تغنی عن الألبان
حتی ترعرع سیداً سنداً رضی — أسداً شدید القلب غیر جبان
عبد الاله مع النبی و انه — قد کان بعد یعد فی الصبیان
فلذاک زوجه الرسول بتولة — و غدا وصی الانس ثم الجان
شهدت له آیات سورة هل أتی — بمناقب جلت عن التبیان

فصل ۶

طهارت و مرتبت

گواه‌هایی قرآنی

به اجماع، این آیه دربارهٔ او است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[1].

در فردوس آمده که علی علیه السلام فرموده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «ما خاندانی هستیم که خداوند همهٔ زشتی‌ها را، پیدا و پنهان، از ما دور داشته است»[2].

پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ آیهٔ ﴿وَٱجْنُبْنِى وَبَنِىَّ أَن نَّعْبُدَ ٱلْأَصْنَامَ﴾[3] فرموده: این دعا به من و به علی انجامیده است.

در خبری دیگر است که فرمود: «من همان دعای ابراهیم هستم»[4].

مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن همان امامان پاک است، به گواهی آن که فرمود: «از پشت مردان

---

۱. احزاب / ۳۳: خداوند فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

۲. «انا اهل بیت قد اذهب الله عنا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن». ← دیلمی، الفردوس، ۵۴/۱.

۳. ابراهیم / ۳۵: و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.

۴. «انا دعوة ابراهیم». ← حاکم، المستدرک، ۴۵۳/۲؛ طبرانی، مسند الشامیین، ۳۴۰/۲؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۹۰/۶؛ دیلمی، الفردوس، ۴۶/۱؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۸۱/۱؛ البته با تعبیر «انا دعوة ابی ابراهیم».

پاک به رحم زنان پاکدامن نقل یافتم و بدکاری جاهلیت دامنگیر من نشد»[1].

این در حالی است که مردمان روزگار جاهلیت به بدکاری دامن می‌زدند و نسب‌هایشان درست نبود و کردارشان نزد اهل معرفت معلوم است.

یزید بن هارون، از جریر بن عثمان، از عوف بن مالک نقل کرده که گفته است: مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: نذر دارم که یکی از زادگان اسماعیل را از بردگی آزاد کنم.

عمر گفت: خدای را سوگند، در مورد هیچ‌کس مگر در مورد حسن ؑ و حسین ؑ و عبدالمطلب اطمینان ندارم. تنها این‌هایند که از درخت پیامبر خدایند و از پیامبر ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: آنان پسران پدر من هستند.

سید حمیری گفته است:

پاک بودی، در کهنسالی و جوانسالی و خردسالی و پیش از ولادت،
و هم در آن هنگام که در زمان میثاق گل بودی، آن روز که همهٔ آفریدگان گل بودند.
امین و ارجمند بودی و نزد خداوند عرش جایگاهی ارجمند داشتی،
و در حجاب نور، پاک و پیراسته می‌زیستی[2].

هموگفته است:

در حالی که شما خود حاضر بودید و می‌دیدید، پیامبر ﷺ دربارهٔ‌تان فرمود:
ای بندگان خدا، ما خاندانی هستیم که خداوند ما را از همان آغاز پاک آفریده است[3].

---

۱. آنچه ابن‌شهرآشوب آورده این است: «نقلت من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات لم‌یمسنی سفاح الجاهلیة». این مضمون با تفاوت‌هایی در ساختار متن، هم از پیامبر ﷺ و هم از علی ؑ روایت شده است. برای نمونه ← ابن‌رستم، المسترشد، ۵۸۱ و ۶۴۹؛ قمی، تفسیر القمی، ۱/۲۰۲.

۲. طبت کهلا و غلاما — و رضیعا و جنینا
و لدی المیثاق طیبا — یوم کان الخلق طینا
کنت مأمونا وجیها — عند ذی‌العرش مکینا
فی حجاب النور حیا — طیبا للطاهرینا

دیوان السید الحمیری، ۴۲۷.

۳. و قد قال النبی لکم و انتم — حضور للمقالة شاهدونا

←

همچنین گفته است:

خداوند و نعمت‌های او را گواه می‌گیرم و انسان در برابر آنچه گوید مسئول است،

علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر پرهیزگاری و نیکوکاری سرشته است،

و او همان امامی است که بر همهٔ امت برتری دارد.

حق می‌گوید و بدان حکم می‌کند و ناروا او را به خود مشغول نمی‌دارد[1].

یکی از مسیحیان گفته است:

علی علیه السلام ولیّ مؤمنان است و در ذمّهٔ اویم و مرا در پیشوای جز او امید نیست.

او را شرافت والا و آن تباری است که همهٔ مردمان بدان اقرار دارند،

که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین و پرهیزگارترین و دلاورترین همهٔ مردم است.

اگر می‌خواستم به آیینی غیر از آیین خود بگروم، جز یک مسلمان شیعه نبودم[2].

پیروان اهل بیت بر این اجماع دارند که بر پایهٔ دلایل روشن و برهان‌های استوار، علی علیه السلام معصوم است.

←

عـباد الله انـا اهـل بـيت	بـرانـا الله كـلاً طـاهرينا

← همان، ۴۳۵.

۱.

أشـــــهد الله و آلائـــه	و المرء عـما قـال مسؤل
ان عـلى بـن أبـى‌طالب	على التقى و البر مجبول
و انـه كـان الامـام الذى	له عـلى الامـة تـفضيل
يقول بالحق و يقضى بـه	و ليس تـلهيه الأبـاطيل

← همان، ۳۲۲ و ۳۳۳، با تفاوتی اندک.

۲.

عـــــلى ولى المـــؤمنين بـــذمة	و مـا لى سـواه فـى الأئـمة مطمع
له الشـرف الأعـلى و أنسـابه الذى	يــقر بــها هــذا الخـلائق أجـمع
بأن عـــلياً أفـضل النــاس كـلهم	و أورعــهم بــعد النـبى و أشـجع
فـلو كـنت أهـوى مـلة غـير مـلتى	لمـــا كـــنت إلا مسـلماً أتشـيع

دیگر مردمان نیز بر این اتفاق دارند که او هرگز شرک نورزید و در خردسالی با پیامبر ﷺ بیعت کرد و پدران خود را واگذاشت.

هرگز کافر نبود

در تاریخ خطیب آمده است که جابر گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «سه تن به اندازهٔ چشم بر هم زدنی به وحی کفر نورزیدند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آسیه همسر فرعون»[1].

در تفسیر وکیع آمده است: سفیان بن مره همدانی از عبدخیر برایمان نقل کرده که گفته است: از علی بن ابی‌طالب علیه السلام دربارهٔ ﴿يَآءَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾[2] پرسیدم. فرمود: خدای را سوگند، جز ما اهل بیت کسی به این آیه عمل نکرده است. ما خدا را یادکرده‌ایم و او را از یاد نمی‌بریم، ما او را سپاس گزارده‌ایم و به او کفر نمی‌ورزیم و ما از او فرمان برده‌ایم و نافرمانی‌اش نمی‌کنیم. اما چون این آیه نازل شد صحابه گفتند: تاب این نداریم، و خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿فَٱتَّقُوا ٱللَّهَ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ﴾[3]. وکیع گفته است: یعنی تا آن اندازه که می‌توانید.

خداوند سپس فرموده است: ﴿وَٱسْمَعُوا﴾؛ آنچه را بدان امر می‌شوید بشنوید، ﴿وَأَطِيعُوا﴾[4]؛ یعنی از خدا و پیامبر و اهل بیت او در آنچه شما را بدان فرمان دهند اطاعت کنید.

همچنین دیده‌ایم عامه چون در کتاب‌های خود از علی علیه السلام نام برند یا در سخن خویش از او یاد کنند، گویند: «کرم الله وجهه»، و مقصودشان از این سخن منزه بودن او از پرستش بتان است.

روایت شده است که مردی نزد آن حضرت به چندین بار زنای محصن اعتراف کرد. امام تجاهل فرمود. اما آن مرد برای چهارمین بار اعتراف کرد. فرمود او را بازداشتند. آن‌گاه مردم را فراخواند. سپس او را سحرگاهان بیرون آوردند. گودالی کندند. او را در آن قرار داد و مردم را چنین خواند: ای مردم، این

---

۱. «ثلاثة لم‌یکفروا بالوحی طرفة عین: مؤمن آل یس و علی بن ابی‌طالب و آسیة امرأة فرعون». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۵۵/۱۴.

۲. آل‌عمران / ۱۰۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن‌گونه که حق پرواکردن از او است پروا کنید.

۳. تغابن / ۱۶: پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید.

۴. تغابن / ۱۶: ﴿وَٱسْمَعُوا وَأَطِيعُوا﴾؛ و بشنوید و فرمان ببرید.

حق الهی است؛ هرکس همانند آن بر گردن دارد آن را طلب نکند. همه برگشتند مگر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و پسرانش. امام او را سنگسار کرد و بر او نماز خواند[۱].

در روایت تهذیب است که محمد بن حنفیه نیز از کسانی بود که بازگشت[۲].

علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از کسانی است که خداوند دربارهٔ ایشان فرمود: ﴿وَ ٱجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ ٱلْأَصْنَامَ﴾[۳] و فرمود: ﴿وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾[۴].

همچنین ما در تفسیر واژهٔ «ظالم» نگریسته‌ایم و دیده‌ایم که همهٔ امت آن را به کسی که بت بپرستد تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: آن که بت بپرستد با خواری همدم شود. این در حالی است که خداوند مشروعیت خلافت «ظالم» را نفی کرده و فرموده است: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾[۵].

صاحب بن عباد گوید:

در حالی که آن طایفه بتان را سجده می‌کردند او هیچ بتی نپرستید و در پی محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود[۶].

سید حمیری گفته است:

نه آن سان که آنان بت را خدا گرفتند بتی را به خدایی گرفت و نه در انجمنی برای بتان قرعه زد،

و آن هنگام که آن مردم برای لات و عزی سجده می‌کردند او که هنوز به بلوغ نرسیده بود نماز خواند و یکتاپرستی کرد[۷].

---

۱. ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۱/۴. با تفاوت‌هایی: قمی، تفسیر القمی، ۹۷/۲.

۲. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/۱۰ و ۱۱، با این تفاوت که داستان مشروح‌تر ذکر شده و دربارهٔ اجرای حد زنا بر یک زن است. این روایت را همچنین بنگرید در: کلینی، الکافی، ۱۸۶/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۲/۴ و ۳۳.

۳. ابراهیم / ۳۵: و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.

۴. بقره / ۱۲۸: و از نسل ما امتی فرمانبردار خود پدید آور.

۵. بقره / ۱۲۴: پیمان به بیدادگران نمی‌رسد.

۶. و ماعبد الاصنام و القوم سجد — لها و هو فی اثر النبی محمد

بیت را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۷. لم‌یتخذ وثناً رباً کما اتخذوا — و لأجال لهم فی مشهد زلما

صلی و وحد إذ کانت صلاتهم — للات تجعل و العزی و مااحتلما

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۳.

دیک الجن در شعر خود گفته است:

افتخار من محبت طایفه‌ای است که به سورهٔ ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ افتخار یافته‌اند،
و ولای من به کسی است که خداوند عرش او را به سبب دلیری‌اش جوانمرد خواند.
هرگز نه بت پرستید و نه به‌کسی آزار رساند و نه تجاوز کرد،
و آن هنگام که گام‌های دیگران به لغزش‌گاه‌ها درغلتید او استوارگام ماند.
همسنگ هدایت و کتاب هدایت است که پس از پیامبر از هم گسست.
افسوس که آن خاندان را خوار کردند و به تسلیم کشاندند، افسوس و اندوه!
تا کی و تا چه هنگام دشمن او زنده تواند بود؟[1]

علی علیه السلام هیچ‌گاه نه شراب نوشید و نه از آنچه به نام بتان قربانی کرده بودند خورد و نه کارهایی ناشایسته از این دست انجام داد، در حالی که قرشیان به همهٔ این‌ها آلوده بودند.

در تفسیر قطان از عمرو بن حمران، از سعید، از قتاده، از حسن بصری روایت شده که گفته است: عثمان بن مظعون، ابوطلحه، ابوعبیده، معاذ بن جبل، سهیل بن بیضاء و ابودجانه در سرای سعد بن ابی‌وقاص گرد هم آمدند و چیزی خوردند. در این هنگام برایشان قدری خوشاب انگور آوردند. علی علیه السلام از میان آن‌ها برخاست. عثمان در این‌باره با او سخن گفت. اما علی علیه السلام فرمود: خدای شراب را لعنت کند. خدای را سوگند، چیزی نمی‌خورم که عقلم را ببرد و سبب شود هرکه مرا ببیند بر من بخندد و سبب شود دختر خود را به کسی که نمی‌خواهم همسر دهم.

پس، از میان آن جمع بیرون شد و به مسجد رفت. آن‌جا بود که جبرئیل این آیه را فرود آورد:

۱.

شرفی محبة معشر	شرفوا بسورة هل أتی
و ولای من فی فتکه	سماه ذوالعرش الفتی
لم‌یعبد الاصنام قط	و لاألام و لاعـتا
ثبتت اذا قدما سوا	ه الی المهاوی زلتا
ثقل الهدی و کتابه	بعد النبی تشتتا
واحسرتا من ذلهم	و خضوعهم واحسرتا
طالت حیاة عدوهم	حتی متی و الی متی؟

بیت‌ها در قطعه‌ای مشتمل بر ۱۵ بیت و با تفاوت‌هایی در دیوان دیک الجن (۹۴ و ۹۵) آمده است.

﴿يَآءَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوآ﴾ یعنی همان کسانی که در سرای سعد گرد آمده بودند ﴿إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنْصَابُ وَٱلْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَانِ فَٱجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[1]

علی علیه‌السلام پس از نزول آیه نیز فرمود: «نفرین بر شراب. ای پیامبر خدا، خدای را سوگند، از آن زمان که خردسال بودم در این‌باره نگاهی ژرف داشتم»[2].

امام حسن علیه‌السلام فرموده است: «به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند، پیش از حرام شدن شراب هم از آن ننوشید، حتی لحظه‌ای»[3].

شاعر گفته است:

علی علیه‌السلام بر اسلام و بر دیانت پرورش یافت و هرگز نه بتی پرستید و نه مستی کرد.

به خردسالی و نوجوانی، خدای رحمان را پرستید. این فضل خداوند است که به هر که خواهد رسید[4].

هرگز به زشتی دامن نیالود

نکتهٔ دیگر آن که علی علیه‌السلام هرگز به زشتی‌ها دامن نیالود و دربارهٔ او بود که این آیه‌ها نازل شد: ﴿قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ * ٱلَّذِينَ هُمْ فِى صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَٱلَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَوٰةِ فَاعِلُونَ * وَٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ * وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْوَارِثُونَ * ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[5].

---

۱. مائده / ۹۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدند و از عمل شیطانند. پس از آنها دوری گزینید. باشد که رستگار شوید.

۲. «تباً لها و الله یا رسول الله لقد کان بصری فیها نافذ منذ کنت صغیراً».

۳. «و الله الذی لا اله الا هو ما شربها قبل تحریمها و لا ساعة قط».

۴.

علی علی الاسلام و الدین قد نشا	و ما عبد الاصنام قط و لاانتشا
و قد عبد الرحمن طفلا و یافعا	و ذلک فضل الله یؤتیه من یشا

شاعر در بیت دوم به آیه‌هایی چون آل‌عمران / ۷۳، مائده / ۵۴، حدید / ۲۱ و ۲۹ و جمعه / ۴ اشاره کرده است.

۵. مؤمنون / ۱ - ۱۱: به راستی که مؤمنان رستگار شدند. همانان که در نمازشان فروتنند و آنان که از بیهوده رویگردانند و آنان که زکات می‌پردازند و کسانی که پاکدامنند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این ←

در تاریخ به سه طریق از عمار بن‌یاسر نقل شده و جماعتی نیز به طرقی فراوان از بریده اسلمی آورده‌اند که در حدیث خود گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به من فرمود: «ای محمد، پاسبانان علی بن ابی‌طالب بر فرشتگان فخر می‌کنند که از آن زمان که علی را همراهی کرده‌اند هیچ گناهی بر او ننوشته‌اند»[1].

عبدی گفته است:

جبرئیل امین از زبان دو فرشتهٔ کاتب او [= علی علیه السلام] مرا گفتند که از دیرباز،
هرگز بر آن علی پاکمرد نه لغزشی نوشته‌اند و نه گناهی[2].

سید حمیری نیز گفته است:

کتاب به سود او گواهی داده است. پس کور و کر با آیات او برخورد نکنید.
آیه‌ها به تطهیر او گواهی داده است، آن‌سان که هر ناپاکی‌ای از او دور شود و هم در آن کتاب مؤمن پیراسته نام گرفته است[3].

در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت یافت

نکتهٔ دیگر آن که ابوطالب و فاطمه بنت اسد پیامبر صلی الله علیه و آله را پرورش دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علی علیه السلام را.

←

صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هرکه فراتر از این جوید آنان از حد درگذرندگانند. و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند. آنانند که خود وارثانند، همانان که بهشت را به ارث می‌برند و در آن‌جا جاودان می‌مانند.

۱. «یا محمد ان حفظة علی بن ابی‌طالب تفتخر علی الملائکة انها لم تکتب علی علی خطیئة منذ صحبته». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۷/۲.

۲. و ان جبریل الأمین قال لی — عن ملکیه الکاتبین مذ دنا
انهما ما یکتبا قط علی — الطهر علی زلة و لا خنا

۳. له شهد الکتاب فلاتخروا — علی آیاته صما عمیا
بتطهیر امیط الرجس عنه — و سمی مؤمناً فیه زکیا

← دیوان السید الحمیری، ۴۶۰.

به شیوهٔ مذاکره شنیده‌ام که چون علی‌علیه‌السلام ولادت یافت سه روز چشمان خود را نگشود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و او چشمان خود گشود و به آن حضرت نگریست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «او مرا به نگاه گزین ساخت و من او را به دانش گزین کردم»[۱].

در تاریخ‌های طبری[۲] و بلاذری[۳]، تفسیرهای ثعلبی[۴] و واحدی[۵]، شرف النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله[۶]، اربعین خوارزمی، درجات[۷] محفوظ بستی، مغازی محمد بن اسحاق[۸]، و معرفه[۹] ابویوسف فسوی آمده که مجاهد گفته است: یکی از نعمت‌های خداوند بر علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام آن بود که قریش به بحرانی سخت گرفتار شد. در آن هنگام ابوطالب نانخوران فراوان داشت. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حمزه و عباس گفت: ابوطالب را زنان و کودکان فراوان است و مردم به بحرانی که می‌بینید گرفتار آمده‌اند. بیایید تا برویم و از عائلهٔ او بکاهیم.

نزد ابوطالب رفتند و خواستهٔ خود را با او درمیان نهادند. گفت: اگر عقیل را برایم بگذارید هرچه می‌خواهید بکنید.

بدین سان، عقیل نزد ابوطالب ماند و تا پایان زندگی پدر در کنارش بود و ابوطالب پس از آن تنها شد تا هنگامی که در نبرد بدر به اسارت درآمد.

حمزه جعفر را در اختیار گرفت و جعفر در دوران جاهلیت و روزگار اسلام با او بود تا زمانی که حمزه به قتل رسید.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی را که شش سال داشت در اختیار گرفت. روزی هم که ابوطالب پیامبر را در

---

۱. «خصنی بالنظر و خصصته بالعلم». خبر را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۲۹۴/۳۸) از مناقب نقل شده است.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۸/۱ و ۵۳۹.

۳. در انساب الاشراف (۴۰/۲ و پس از آن) در احوال فرزندان ابوطالب اشاره‌هایی وجود دارد.

۴. ← الکشف و البیان، ۸۴/۵.

۵. روایت را در الوسیط، الوجیز و اسباب النزول نیافتم.

۶. ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۳۹۱/۱ و ۳۹۲.

۷. ← بستی، کتاب المراتب، ۶۴.

۸. خبر را در سیرة ابن اسحاق نیافتم.

۹. خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتم.

اختیار گرفته بود پیامبر شش سال داشت. خدیجه و محمد صلی الله علیه و آله تربیت علی علیه السلام را عهده‌دار شدند و تربیت آن‌ها از تربیت ابوطالب و فاطمه بنت اسد شایسته‌تر بود. علی علیه السلام تا پایان زندگی پیامبر همراه ایشان ماند و پس از آن حضرت نیز زنده بود.

در روایتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «کسی را برگزیدم که خداوند او را برای من بر شما برگزید؛ علی را»[1].

ابوالقاسم در اخبار ابی‌رافع از سه طریق نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله چون می‌خواست با خدیجه ازدواج کند به عموی خود ابوطالب گفت: دوست دارم یکی از فرزندانت را در اختیارم گذاری تا مرا در کارم یاری رساند و عهده‌دار شود و من سپاسگزار این همراهی‌ات باشم.

ابوطالب گفت: هر کدام را که می‌خواهی در اختیار گیر.

پیامبر صلی الله علیه و آله هم علی علیه السلام را در اختیار گرفت.

در نهج‌البلاغه آمده است: «من سران و مهتران عرب را پست کرده و بر زمین افکندم، و شاخ‌های سرزدهٔ ربیعه و مُضَر را شکستم. شما جایگاه مرا از رسول خدا، که درود خدا بر او و خاندانش باد، به خویشاوندی نزدیک، و منزلت بسیار ویژه، به خوبی دانسته‌اید؛ در حالی که کودک بودم مرا در کنارهٔ خود نهاده، به سینه‌اش می‌چسبانید، و در بستر خود در کنار خویش می‌خوابانید، و تنش را به من می‌سایید، و بوی خوش خود را به من می‌بویانید؛ و گاه چیزی را می‌جوید سپس آن را در دهان من می‌نهاد. نه هرگز دروغی در گفتاری از من دید، و نه ناشایستی در رفتاری.

و از هنگام از شیر بازگرفتن آن بزرگوار، خدا بزرگ‌ترین فرشتهٔ خود را با او، که درود خدا بر او و خاندانش باد، همنشین کرده بود، که وی را شبانه‌روز، به راه بزرگواری‌های باارزش، و خوی‌های نیکوی جهان می‌برد؛ و من همچون بچه شتر از شیر بازگرفته که به دنبال مادرش می‌رود، از آن بزرگوار پیروی می‌کرده‌ام، هر روز پرچمی از خوی‌ها(ی نیکو و والای) خود را برای من برافراشته می‌کرد، و به پیروی کردن از آن به من فرمان می‌داد»[2].

---

۱. «اخترت من اختار الله لی علیکم». ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۵.

۲. «و قد علمتم موضعی من رسول الله بالقرابة القریبة و المنزلة الخصیصة وضعنی فی حجره و أنا ولید یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسنی جسده و یشمنی عرفه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه و ما وجد لی کذبة فی قول و لا خطلة فی فعل و لقد قرن الله به من لدن کان فطیما أعظم ملکا من ملائکة یسلک به طریق المکارم و محاسن أخلاق العالم لیله و

←

در همین خطبهٔ قاصعه آمده است: «در آن هنگام یک خانه هم کسی را در اسلام جز رسول خدا، که درود خدا بر او و خاندانش باد، و خدیجه را در درون خود گردآوری نکرده بوده است، و سومین آنان من بودم؛ روشنایی وحی و پیام‌رسانی را می‌دیدم، و بوی پیامبری را می‌شنیدم و هنگامی که وحی بر او، که درود خدا بر او و خاندانش باد، فرود آمد آوای اندوهگین شیطان را شنیده‌ام»[1].

آن که ریشه در چشمه نبوت داشته باشد و درخت او پستان رسالت مکیده باشد و شاخسارش بر امامت فروریخته باشد و در سرای وحی بزرگ شده باشد و در خانهٔ تنزیل تربیت یافته باشد و هیچ‌گاه در سراسر زندگی از پیامبر ﷺ جدایی نداشته باشد، چنین کسی را نتوان با دیگران قیاس کرد.

او برآمدهٔ ارجمندترین تبار و پاک‌ترین کشتزار است و این ریشهٔ درست است که نیک می‌روید و می‌بالد و این شهاب تند است که در لحظه‌ای از کران تاکران آسمان را درمی‌نوردد. تعلیم او از جانب پیامبر ﷺ نیز بسی سودمند بوده است؛ چه، اگر پیامبر ﷺ تأدیب او را برعهده گرفت و سرپرستی او را پذیرفت و تربیت او را به انجام رساند، این مهم جز از این دو طریق نبود: یا به اتکای هوشیاری و زیرکی خود او؛ و یا بر پایهٔ وحی از جانب خداوند. اگر بر پایهٔ زیرکی و هوشیاری خود پیامبر ﷺ بوده، این زیرکی هیچ به خطا نمی‌رود و این گمان که دربارهٔ علی علیه السلام برده است از حقیقت دور نمی‌افتد. اگر هم به وحی بوده هیچ منزلتی والاتر از آن نتوان یافت و هیچ چیز بیش از این بر فضیلت و شایستگی او برای امامت دلالت نکند.

شاعر گفته است:

کیست که پیامبر ﷺ او را در خردسالی و در سال‌های قحطی و گرسنگی کفالت کرد،

و به حکمت خویش خوراک داد و او از این رهگذر، سرآمد همهٔ جوانان گشت[2]؟

←

نهاره و لقد کنت أتبعه اتباع الفصیل اثر امه یرفع لی فی کل یوم علماً من أخلاقه و یأمرنی بالاقتداء به». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۹۲.

۱. «و لم‌یجمع بیت فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجة و أنا ثالثهما أری نور الوحی و الرسالة و أشم روح النبوة و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی علیه».

۲. و من کفل النبی به صبیاً — صغیر السن عام المستنینا

و غذاه بحکمته فأضحی — یفوق بها جمیع الخاطبینا

فصل ۷

پیوند نسبی با پیامبر صلی الله علیه و آله

گواهی قرآن

ابن‌عباس، ابن‌مسعود، جابر، براء، انس، ام‌سلمه، سدّی، ابن‌سیرین گفته‌اند و امام باقر علیه السلام نیز دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَ صِهْرًا﴾[1] فرموده: مقصود محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است و ﴿وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾[2] نیز قائم آخر الزمان علیه السلام؛ چرا که از میان همهٔ صحابه، تنها علی علیه السلام از خویشاوندی نسبی و سببی با پیامبر صلی الله علیه و آله برخوردار بود و از این روی استحقاق وراثت او به سبب و نسب داشت.

در روایتی است که مقصود از «بشر» پیامبر صلی الله علیه و آله، مقصود از «نسب» فاطمه علیها السلام و مقصود از «صهر» علی علیه السلام است.

در تفسیر ثعلبی آمده که ابن‌سیرین گفته است: این آیه دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام همسر فاطمه علیها السلام دخت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و علی علیه السلام هم پسرعمو و هم داماد پیامبر است و بدین سان هم «نسب» بود و هم «صهر»[3].

---

۱. فرقان / ۵۴: و او است کسی که از آب بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی قرار داد.

۲. فرقان / ۵۴: و پروردگار تو همواره توانا است.

۳. ← الکشف و البیان، ۱۴۲/۷.

ابن حجاج گفته است:

به مصطفی صلی الله علیه و آله و به داماد و وصی او در روز غدیر[۱].

کعب بن زهیر گفته است:

داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و برترین همهٔ مردمان[۲].

اگر نبود فاطمه علیها السلام را کفو نبود

امام صادق علیه السلام فرموده است: «خداوند تعالی به پیامبر خود وحی کرد: به فاطمه بگو: علی را نافرمانی مکن که اگر خشم آورد به خشم او خشم آورم»[۳].

پیامبر صلی الله علیه و آله را دربارهٔ همسر دادن فاطمه علیها السلام سرزنش کردند. فرمود: «اگر خداوند علی بن ابی‌طالب علیه السلام را نمی‌آفرید، فاطمه علیها السلام را همتایی نبود»[۴].

در روایت دیگری است: «اگر تو نبودی، او بر روی زمین همتایی نداشت»[۵].

مفضل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «اگر خداوند تعالی امیرمؤمنان علیه السلام را نمی‌آفرید، در همهٔ روی زمین از آدمیان و فروتر از ایشان هیچ همتایی برای فاطمه علیها السلام نبود»[۶].

---

۱. بالمصطفی و بصهره و وصیه یوم الغدیر

۲. صهر النبی و خیر الناس کلهم.

مصراع دوم بیت نیز چنین است: فکل من رامه بالفخر مفخور.

بیت را در دیوان کعب بن زهیر نیافتم. هرچند ابیات او در دیگر منابع روایت شده است. از آن جمله ← کوفی، مناقب امیرالمومنین علیه السلام، ۸۶/۲.

۳. «اوحی الله تعالی الی رسوله قل لفاطمة لاتعصی علیه فانه لو غضب غضبت لغضبه». ← طوسی، الامالی، ۶۶۸.

۴. «لو لم یخلق الله علی بن ابی‌طالب ما کان لفاطمة کفو». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۴.

۵. «لولاک لما کان لها کفو علی وجه الارض». این متن به صورتی دیگر در منابع آمده است و آن این که فرمود: «لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین لفاطمة ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم و من دونه». ← کلینی، الکافی، ۴۶۱/۱.

همچنین است: «لولا ان امیرالمؤمنین تزوجها لما کان لها کفو الی یوم القیامة». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۴۱۴.

۶. «لولا ان الله تعالی خلق امیرالمؤمنین لم یکن لفاطمة کفو فی وجه الارض آدم فمن دونه». ← کلینی، الکافی، ۴۶۱/۱؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۶۸۸.

صاحب بن عبّاد گفته است:

همتای بتول علیها السلام که وی را جز او همتایی نبود و هر چیز را آیینهٔ خود او بازتواند تاباند[۱].

همو گفته است:

ای همتای دخت محمد صلی الله علیه و آله، اگر تو نبودی او در همیشهٔ روزگاران با کسی پیوند نمی‌بست.
ای تکیه‌گاه و پشتوانهٔ احمد صلی الله علیه و آله، اگر تو نبودی از احمد، آن برانگیختهٔ خداوند هیچ نسلی نمانده بود[۲].

همو گفته است:

در کدامین روز، آن‌گاه که گفته می‌شد امروز هنگام برآورده شدن خواست‌ها است، او چون خورشید نمی‌درخشید؟
مگر نه آن است که در خواستگاری از زهرا علیها السلام زمانی که همه خواهان او بودند پیامبر صلی الله علیه و آله تنها وی را برگزید و همتای زهرا دید؟[۳]

همچنین گفته است:

آیا بانویی همانند فاطمه زهرا علیها السلام هست که تو ای جمال فاطمیان او را همسر شدی؟
و آیا در ارجمندی و بزرگواری چون دو فرزند تو که از سلالهٔ عظمت برخاستند کسی هست؟[۴]

---

۱. کفو البتول و لاکفو سواه لها — و الامر یکشفه امر یوازیه
← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۴۴.

۲. یا کفو بنت محمد لولاک ما — زفت الی بشر مدی الاحقاب
یا أصل عدة أحمد لولاک لم — یک أحمد المبعوث ذاأعقاب
بیت را در دیوان نیافتم.

۳. و فی أی یوم لم‌یکن شمس یومه — اذا قیل هذا یوم تقضی المآرب
أ فی خطبة الزهراء لما استخصه — کفاه لها و الکل من قبل طالب
← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۸۷.

۴. هل مثل فاطمة الزهراء سیدة — زوجتها یا جمال الفاطمیّنا
←

دیگری گفته است:

همسر او زهرا عليها السلام برترین زن بزرگوار برای برترین مرد بزرگوار، که فضیلت وی را انکار نتوان کرد[۱].

اگر او برترین مردان نبود، فاطمه همسر او نیز بانوی بانوان نبود[۲].

برتری بر دیگر دامادهای پیامبر صلی الله علیه و آله

باری، گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله از شیخین هم زن ستاند و دو دختر به عثمان داد.

می‌گوییم: همسر ستاندن از کسی دلیلی بر فضیلت آن کس نیست و تنها بر اظهار شهادتین از سوی آن که به همسری درآمده است دلالت کند. افزون بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی دیگر هم زن گرفته بود.

دربارهٔ عثمان و ازدواج او با دختران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اختلاف نظر وجود دارد. همچنین، پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو دختر را که به عثمان داد پیش از او به همسری دو مرد کافر درآورده بود و آن‌ها حکمی چون حکم فاطمه عليها السلام نداشتند؛ چه، فاطمه زادهٔ دوران اسلام و از اصحاب کسا و یاران مباهله و همدمان مهاجرت در دشوارترین شرایط بود. آیهٔ تطهیر دربارهٔ او و اصحاب کسا نازل شد و جبرئیل بدان فخر کرده بود که از ایشان است. خداوند به راستگویی او گواهی داده بود و او خود تا قیام قیامت، مادر امامت است. حسن عليه السلام و حسین عليه السلام از اویند و نسل پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق او استمرار یافته است. او بانوی بانوان و مهتر زنان دو گیتی است و همسرش نیز از خاندان خود او است، نه یک بیگانه.

شیخین از رهگذر همسر دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله با او پیوند برقرار کردند. اما علی عليه السلام کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ردّ خواستگاری آن دو تن، با این ازدواج با علی پیوست و کسی که عقد میان علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام را جاری کرد خداوند بود و جاری‌کنندهٔ صیغه قبول جبرئیل و جاری‌کنندهٔ صیغه ایجاب راحیل. فرشتگان نیز گواهان این عقد بودند و آن که نثار می‌افشاند رضوان بود و سینی

←

هل مثل نجلیک فی مجد و فی کرم   إذ کونا من سلال المجد تکوینا

← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۰۸.

۱. و زوجته الزهراء خیر کریمة   لخیر کریم فضلها لیس یجحد

۲. لو لم‌یکن خیر الرجال لم‌تکن   زوجته فاطمة خیر النسا

آن نثار از درخت طوبی و خود آن نثار هم مروارید و یاقوت و مرجان. پیامبر صلی الله علیه و آله خود آرایشگر بود، اسماء حجله‌دار و محصول این زناشویی نیز امامان علیهم السلام که درود خدا بر ایشان باد.

ابن‌نباته گفته است: پیوسته بر این حالیم تا آن قائم علیه السلام که برترین مردمان و از نسل تو است ظاهر شود.

ابن‌شاهین مروزی در کتاب فضائل فاطمه علیها السلام [1] به سند خود از حسین بن واقد، از ابوبریده، از پدر وی نقل کرده و از بلاذری در تاریخ [2] او به سند خود وی نقل شده که ابوبکر از فاطمه علیها السلام خواستگاری کرد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در انتظار تقدیر الهی‌ام» [3].

بعدها عمر خواستگاری کرد. اما باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در انتظار تقدیر الهی‌ام» [4].

مهر فاطمه علیها السلام

در مسند [5] و فضائل [6] احمد، سنن [7] ابوداوود، ابانه [8] ابن‌بطه، تاریخ [9] خطیب و کتاب ابن‌شاهین [10] آمده ـ و روایت حاضر متن روایت ابن‌شاهین است ـ که به سند از خالد حذاء، ابوایوب، عکرمه، ابونجیح و عبیدة بن سلیمان و همهٔ آن‌ها از ابن‌عباس نقل کرده‌اند که گفته است: چون پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به همسری علی علیه السلام درآورد به او فرمود: چیزی به وی ده.

علی علیه السلام گفت: چیزی ندارم.

---

۱. خبر را در نسخه چاپی این اثر نیافتم.

۲. ← انساب الاشراف، ۴۰۲/۱.

۳. «انتظر لها القضاء».

۴. همچنین ← علم الهدی، رسائل المرتضی، ۹۵/۴؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۹۰/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۹/۲.

۵. ← مسند احمد، ۸۰/۱.

۶. ← فضائل الصحابة، ۶۳۱/۲.

۷. ← ۲۴۰/۲.

۸. خبر در بخش موجود از کتاب الابانة الکبری یافت نشد.

۹. ← تاریخ بغداد، ۱۹۳/۴.

۱۰. ← فضائل فاطمه علیها السلام، ۳۹.

پرسید: زره حطمی‌ات کجا است؟

در روایت دیگری است که علیؑ فرمود: نزد من است.

فرمود: آن را به او ده.

سوسی گفته است:

فاطمهؑ آن پیراسته‌بانو را به همسری او درآورد و دیگر فرومایگان را ناکام بازگرداند.

چون به خواستگاری رفت جبرئیل او را خطبهٔ عقد خواند و فرشتگان آسمان را دیدند که از زمین نثار برمی‌دارند.

آن‌جا یاقوت و مروارید و جواهر و مشک و کافور بهشت برین بود که نثار می‌افشاندند.

آن خواستگاران ناکام را بگویید: در حسرت بمانید که اینک خورشید تابان با ماه فروزان ازدواج کرده است،

و از خورشید، چاشتگاه و ماه ظلمت‌شکن، کوکب‌های یازده گانه‌ای که بر ما رخ نموده‌اند برمی‌خیزند[1].

ابن‌حماد گوید:

و داستان آن قوم را بشنو که چون به طمع روی آوردند، تا فاطمهؑ را از پیامبر خداﷺ خواستگاری کنند،

گفتند: ما از سر گرامیداشت، مال بسیار نزد تو آوریم؛ و بدین‌سان خواستند بدان اموال فراوان اغوا کنند.

گفت: مرا در کار او اختیاری نیست و خداوند خود به کار و تدبیر او سزاوارتر است.

اما پس از آن‌ها مرتضیؑ به خواستگاری آمد. لیک چون شکوه پیامبرﷺ او را گرفته بود از سر حیا بازگشت،

---

۱. و زوج بالطهر البتولة فاطم — و رد سواه کاسف البال من حقر

و خاطبها جبريل لما أتى به — و من شهد الأملاک يلقطن ما نثر

تناثر ياقوت و در و جوهر — و مسک و کافور من الجلد قد نثر

و قولا له يا خاطبيها بحسرة — تزوجت الشمس المنيرة بالقمر

و يطلع من شمس الضحى قمر الدجى — كواكب قد لاحت لنا احد اعشر

و برخاست تا برود. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که علی جامهٔ حیا بر تن داشت او را گفت:

آیا نزد من آمده‌ای تا زهرا علیها السلام را خواستگاری کنی؟ گفت: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله از سر دوستی و گرامیداشت و در پاسخی مثبت گفت:

آیا چیزی برای مهر در اختیار داری؟ گفت: من ثروتی و توشه‌ای ذخیره نکرده‌ام.

گفت: آن زره خود بیاور؛ با آن چه کرده‌ای؟ گفت: این‌جا است. آن را برای رخدادهای سخت، اگر روی کند، گذاشته‌ام.

فرمود: همان را برای مهر می‌پذیریم و بر آن او را همسر داد. بدین سان زمانی که کسانی ناکام ماندند کسی که می‌بایست کامروا شد[1].

همو گفته است:

آن که به فضل خداوند بزرگ، به فاطمه زهرا علیها السلام آن بانوی پرهیزگار اختصاص یافت.

آن زن گزیدهٔ او بود و او گزیدهٔ آن بانو، در حالی که دیگران با ناکامی بازگشته بودند.

وه که چه گرامی است آن بانو که خدا ولیّ او باشد و خواستگارش نیز کسی که خوش خواستگاری بوده است![2]

---

۱. و قصة القوم لما أقبلوا طمعاً — لفاطم من رسول الله خطابا
قالوا نسوق الیک المال تکرمة — و ارغبوا فی عظیم المال ارغابا
فقال ما فی یدی من أمرها سبب — و الله أولی بها أمراً و أسبابا
و جاءه المرتضی من بعد یخطبها — فارتد مستحییاً منه و قد هابا
و قام منصرفا قال النبی له — و قد کسا من حیاه الطهر جلبابا
أجئتنی تخطب الزهراء قال نعم — فقال حباً و اکراما و ایجابا
هل فی یدیک لها مهر فقال له — ما کنت اذخر اموالا و انشابا
فقال هاتیک درعک ما فعلت بها — فقال ها هی ذی للخطب ان نابا
فقال ترضی بها مهراً فزوجه — و فاز من فاز لما خاب من خابا

۲. من خص بالزهراء فاطمة التقی — فضلا من الله العلی الواجب
حبیت به و حبی بها و لقد زوی — عنها سواه بکل ظن خائب
أکرم بمن کان الاله ولیها — و خطیبها أکرم بها من خاطب

عونی گفته است:

ای پیشوای من، خداوند تو را همسر فاطمه علیها السلام آن بانوی نیکوکار و پاک کرد،
و همهٔ کسانی راکه خواهان او بودند با رویی ترش و با خواری بازگرداند.
مگر نه آن است که آن‌ها نفاق داشتند؟ ورنه نادان‌های یک قوم را بازنگردانند[1].

حنینی گفته است:

من غلام کسی هستم که خداوند او را به پسند فاطمه علیها السلام آن زیور عرب‌ها گزین کرد.
من وابستهٔ آن خواستگار خواری نیستم که چون به خواستگاری رفت نومید بازگردانده شد[2].

دیگری گفته است:

فاطمه زهرا علیها السلام را هیچ‌یک از خواستگاران در ارجمندی همتا نبود[3].

---

۱. زوجک الله یـا إمـامی بـفاطم البـرة الزکـیه
و رد مـن رامـها جـمیعا بأوجـه کـزة خـزیه
ألیس قـد نـافقوا و إلا مـا رد للـقوم جـاهلیه

۲. أنـا مـولی مـن حـباه ربـه بـالرضا فـاطمة زیـن العـرب
لست مولی الخاطب الوغد الذی رد بـالخیبة لمـا ان خـطب

۳. و فاطمة الزهراء لم‌یک کفوها سواه من الخطّاب فی کل عزّة

فصل ۸

اخوّت

برادری با پیامبر صلی‌الله علیه و آله از سه جهت

پیامبر صلی‌الله علیه و آله و علی علیه‌السلام از سه جهت با یکدیگر برادر شدند:

نخست آن که پیامبر صلی‌الله علیه و آله فرمود: «پیوسته آن نور را از پدران نیک منتقل می‌کرد...»[۱].

دوم آن که فاطمه بنت اسد محمد صلی‌الله علیه و آله را پروراند تا جایی که پیامبر صلی‌الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: این مادر من است. پیامبر صلی‌الله علیه و آله نزد ابوطالب از عزیزترین فرزندان بود و ابوطالب او را در خردسالی پروراند و در بزرگسالی حمایت کرد و به زبان و دارایی و به شمشیر و فرزندان و به هجرت یاری رساند.

اصولاً پدر دو گونه است: پدری که انسان از او ولادت یابد و پدری که انسان را تربیت کند.

دیگر آن که عمو خود «پدر» تلقی شود. خداوند در قرآن از زبان یعقوب علیه‌السلام فرمود: ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قَالُوا نَعْبُدُ إِلٰهَكَ وَإِلٰهَ آبَائِكَ إِبْرٰهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ﴾[۲] و این در حالی است که

---

۱. آنچه ابن‌شهرآشوب آورده این است: «لازال ینقله من الآباء الاخائر ـ الخبر». نزدیک‌ترین خبرها به این مضمون آن است که فرمود: «ثم لم‌یزل الله ینقلنا من الاصلاب الکریمة الی الارحام الطاهرة و من الارحام الطاهرة الی الاصلاب الکریمة». ← سلیم بن‌قیس، کتاب سلیم، ۱۹۴. همچنین: «ثم لم‌یزل ینقلنا فی اکارم الاصلاب». ← همان، ۳۷۹.

۲. بقره / ۱۳۳: پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم.

اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بود. خداوند همچنین از زبان ابراهیم علیه السلام آورد: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ﴾[۱]، در حالی که زجاج گفته: نسب‌شناسان بر این اجماع دارند که نام پدر ابراهیم علیه السلام تارخ بود.

سوم آن که پیامبر صلی الله علیه و آله در چند جا او را برادر خویش ساخت. از آن جمله در روز بیعت عشیره و آن هنگام که هیچ‌کس با او بیعت نکرد و تنها علی علیه السلام با او بیعت کرد، بر این پایه که در دو سرای برادر او باشد. او همچنین بارها علی علیه السلام را برادر خویش خواند، چونان که در جریان خیبر به او فرمود: «تو برادر و وصی منی»[۲].

یا چونان که ماجرای برادری او با علی علیه السلام در جریان هجرت نزد عامه و خاصه معروف است و به روایت‌های صحیح ثابت شده است. برای نمونه، ابن‌بطه این داستان را به شش طریق روایت کرده است.

همچنین روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در نخلستان بود و هفتصد و چهل تن در پیرامونش بودند. جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند میان فرشتگان و من و میان من و میکائیل و میان اسرافیل و عزرائیل و میان درزائیل و راحیل برادری ایجاد کرده است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله میان یاران خود برادری افکند.

خطیب خوارزم در کتاب خود به سند خویش از ابن‌مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «نخستین کسی که علی بن ابی‌طالب را برادر خود گرفت اسرافیل بود، و سپس جبرئیل»[۳].

در تاریخ[۴] بلاذری و سلامی[۵] و کسانی دیگر از ابن‌عباس نقل شده است که چون آیهٔ ﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾[۶] نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله همتایان و همگنان را برادر یکدیگر ساخت و بدین سان

---

۱. انعام ۷۴: و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت:... .

۲. «انت اخی و وصیی». منابع در جاهای دیگر معرفی شده است.

۳. «اول من اتخذ علی بن ابی‌طالب اخاً اسرافیل ثم جبرائیل». ← خوارزمی، المناقب، ۷۲.

۴. ← انساب الاشراف، ۲: ۹۱، با اختصار و به گونه‌ای متفاوت.

۵. مقصود ابوالحسن سلامی صاحب تاریخ ولاة خراسان است که برخی نام او را محمد بن عبدالله (د. ۳۹۳ ق.) و برخی عبدالله بن موسی (د. ۳۷۴ ق.) دانسته‌اند. کتاب او مورد استناد برخی چون ابن‌اثیر در الکامل و ابن‌خلکان در وفیات الاعیان قرار گرفته است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳/۵؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۴۶/۱۰.

ناگفته نماند بازسازی شدهٔ این اثر با نام تاریخ خراسان به کوشش محمدعلی کاظم بیگی در تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۰ منتشر شده است.

۶. حجرات ۱۰: در حقیقت مومنان با هم برادرند.

میان ابوبکر و عمر، عثمان و عبدالرحمن، سعد بن ابی‌وقاص و سعید بن زید، طلحه و زبیر، ابوعبیده و سعد بن معاذ، مصعب بن عمیر و ابوایوب انصاری، ابوذر و ابن‌مسعود، سلمان و حذیفه، حمزه و زید بن حارثه، ابوالدرداء و بلال، جعفر طیار و معاذ بن جبل، و مقداد و عمار برادری افکند و میان عایشه و حصفه، زینب بنت جحش و میمونه، و ام‌سلمه و صفیه خواهری افکند تا جایی که میان همهٔ یاران خویش به تناسب جایگاه ایشان مواخات برقرار کرد. سپس علی علیه السلام را فرمود: «ای علی، تو برادر من هستی و من برادر توام»[1].

محمد بن اسحاق گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله میان یاران خود از دو گروه مهاجران و انصار دوبه‌دو برادری افکند و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «این برادر من است»[2].

در تاریخ بلاذری آمده است که علی علیه السلام به پیامبر گفت: ای پیامبر خدا، میان یارانت برادری افکندی، ولی مرا وانهادی! فرمود: «تو برادر منی، آیا بدین خرسند نیستی که چون خوانده شوم تو نیز خوانده شوی و چون پوشانده شوم پوشانده شوی و چون به بهشت درآیم بدان درآیی؟»[3]

فرمود: چرا[4].

ترمذی[5]، سمعانی و نطنزی روایت کرده‌اند که ابن‌عمر و زید بن ابی‌اوفی گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله میان یاران خویش برادری افکند. پس علی علیه السلام با چشمانی اشکبار نزد او آمد و گفت: ای پیامبر خدا، میان یارانت برادری افکندی، اما میان من با هیچ‌کس برادری نیفکندی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر منی»[6].

در فضائل احمد آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «تو را برای خود گذاردم. تو برادر منی و من برادر توام»[7].

---

۱. «انت اخی و انا اخوک یا علی». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۷۰/۱ (با تفاوت)؛ طوسی، الامالی، ۵۸۷.

۲. «هذا اخی». ← ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۳۶/۳.

۳. «انت اخی. اما ترضی ان تدعی اذا دعیت و تکسی اذا کسیت و تدخل الجنة اذا دخلت؟»

۴. ← انساب الاشراف، ۱۴۴/۲ و ۱۴۵.

۵. ← السنن، ۶۳۶/۵.

۶. «انت اخی فی الدنیا و الآخرة».

۷. «انما ترکتک لنفسی انت اخی و انا اخوک». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۱۷/۲.

در همین کتاب به روایت زید بن ابی‌اوفی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به آن که مرا به حق برانگیخته است، تو را جز برای خود به تأخیر نیفکنده‌ام و نسبت تو با من نسبت هارون با موسی است، با این تفاوت که پس از من پیامبری نباشد»[1].

در اربعین خوارزمی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نگریست و فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر منی و وزیر و وارث منی»[2].

در اعتقاد اهل السنه است که مخدوج بن زید ذهلی روایت کرده است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله میان مسلمانان برادری افکند دست علی علیه السلام را گرفت و بر سینه نهاد و فرمود: «ای علی، تو از منی و من از توام، به سان هارون نسبت به موسی»[3].

شیخ السنه قاضی ابوعمرو به سند خود از شرحبیل روایت کرده که در خبری گفته است: علی علیه السلام گفت: پس ای پیامبر خدا، چه کسی برادر من باشد؟

فرمود: «به آن که مرا به حق برانگیخت، تو را جز برای خود به تأخیر نیفکندم و تو با من چون هارونی با موسی، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست، و تو در دنیا و آخرت برادر من باشی»[4].

در فضائل العشره از ابن‌عباس روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «چون روز قیامت فرارسد از درون عرش خوانده شوم که ای محمد، چه نیکو پدری است پدر تو ابراهیم و چه نیکو برادری است برادر تو علی بن ابی‌طالب!»[5]

در فضائل سمعانی است که ابوالصلت اهوازی به سند خود از طاووس، از جابر روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دید و فرمود: «این برادر و همدم من است و کسی است که خداوند با او به

---

۱. «و الذی بعثنی بالحق مااخرتک الا لنفسی و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی». ← همان، ۶۱۷/۲، با مقداری تفاوت.

۲. «انت اخی فی الدنیا و الآخرة و وزیری و وارثی».

۳. «یا علی انت منی و انا منک بمنزلة هارون من موسی». ← لالکائی، شرح اصول اعتقاد و اهل السنة و الجماعة، ۱۴۵۵/۸، با اندکی تفاوت.

۴. «و الذی بعثنی بالحق ماأخرتک إلا لنفسی و انت منی بمنزلة هارون من موسی إلا انه لا نبی بعدی و انت اخی فی الدنیا و الآخرة».

۵. «اذا کان یوم القیامة نودیت من بطنان العرش یا محمد نعم الاب ابوک ابراهیم و نعم الأخ اخوک علی بن ابی‌طالب».

فرشتگان فخر فروشد و کسی است که با امنیت به بهشت درآید»[1].

در فردوس دیلمی از حذیفه روایت شده که پیامبرﷺ فرموده است: «علی برادر و پسرعموی من است»[2].

در مناقب ابواسحاق عدل[3] است که ابویحیی گفته است: علیعليه‌السلام بر منبر ننشست مگر آن که گفت: «من بندهٔ خدا و برادر پیامبر خدایم و هیچ‌کس پس از من این سخن نگوید، مگر آن که دروغگو باشد»[4].

امام صادقعليه‌السلام فرموده است: چون پیامبر خداعليه‌السلام میان صحابه برادری افکند و علیعليه‌السلام را واگذاشت، علی در این‌باره با او سخن گفت و او فرمود: «تو را برای خود برگزیدم. در دنیا و آخرت تو برادر منی و من برادر توام»[5].

در این هنگام علیعليه‌السلام گریست و در بیت‌هایی چند گفت:

ای پیامبر برگزیده که خدای رحمان با او ما را از ظلمت نادانی به راه آورده است،

و جان و تن من به فدای آن‌کس که در اصل و فرع با او نسبت دارم،

همو که در خردسالی و نوجوانی‌ام مرا به خود ملحق ساخت و به خوراک و نوشاک غرقه کرد،

او که جدش جد من و عمویش عموی من و مادرش مادر من است و دختر او همسر من،

او که چون میان حاضران برادری افکند مرا خواند و برادر خویش ساخت و فضیلت مرا آشکار کرد.

ای خاتم پیامبران، تا زنده باشم تو را بر من منت است و در برابر آن نیکی‌ها که با من داشته‌ای تو را سپاسگزارم[6].

---

۱. «هذا اخی و صاحبی و من باهی الله به الملائکة و من یدخل الجنة بسلام».

۲. «علی اخی و ابن‌عمی». ← الفردوس، ۶۵/۳.

۳. چنان که آقابزرگ احتمال داده شاید همان احمد بن ابراهیم طبری باشد که ابوجعفر طبرسی سنی از او نقل می‌کند. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۴/۲۲.

۴. «انا عبدالله و اخو رسول الله لایقولها بعدی الا کذاب». ← کوفی، مناقب امیرالمومنینعليه‌السلام، ۳۰۵/۱؛ طوسی، الامالی، ۷۲۶.

۵. «انما اخترتک لنفسی انت اخی و انا اخوک فی الدنیا و الآخرة».

۶. أقیک بنفسی ایها المصطفی الذی — هدانا به الرحمن من عمه الجهل
و افدیک حوبائی و ما قدر مهجتی — لمن أنتمی منه الی الفرع و الأصل

←

فنجکردی در سلوة الشیعة آورده است که جابر بن عبدالله گوید: شنیدم که علی علیه السلام در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنید ابیاتی چنین سرود:

من برادر پیامبر برگزیده‌ام و در نسب من تردیدی نیست. با او پرورش یافته‌ام و دو نوادهٔ او فرزندان منند.

نیای من و نیای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی است و فاطمه علیها السلام همسر من است و این سخنی نیست که بر آن نقض آورند.

خدای را سپاس که هیچ شریک ندارد و بر بندگان نیکی کند و تا ابد باقی باشد[1].

راوی گفته است: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: راست می‌گویی[2].

وارث پیامبر صلی الله علیه و آله

محمد بن اسحاق گوید: پس از آن، مردمان مدینه تا مدت‌ها بر پایهٔ همان پیمان برادری از یکدیگر ارث بردند، نه بر مراتب خویشاوندی، تا خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَٰيَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا﴾[3]. اما همچنان ارث‌بری

←

و من ضمنی مذ کنت طفلا و یافعا — و أنعشنی بالبر و العل و النهل
و من جده جدی و من عمه عمی — و من اهله امی و من بنته اهلی
و من حین آخی بین من کان حاضراً — دعانی و آخانی و بین من فضلی
لک الفضل انی ماحییت لشاکر — لاتمام ماأولیت یا خاتم الرسل

← دیوان الامام علی علیه السلام، ۴۷۰.

۱. أنا أخو المصطفی لاشک فی نسبی — معه ربیت و سبطاه هما ولدی
جدی و جد رسول الله منفرد — و فاطم زوجتی لا قول ذی‌فند
و الحمد لله شکراً لا شریک له — البر بالعبد و الباقی بلا أمد

۲. روایت و بیت‌ها را در سلوة الشیعة نیافتم.

۳. انفال / ۷۲: کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده‌اند و کسانی که

←

کسانی از مسلمانان که هجرت نکرده و در مکه مانده بودند بر پایهٔ قرابت ماند، تا خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[1]. از آن پس میراث تنها از آنِ خویشاوندان شد، [نه بر پایهٔ اخوت].

در تفسیر قطان و تفسیر وکیع از سفیان، از اعمش، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت شده است که مردم بر پایهٔ همان اخوت از همدیگر ارث می‌بردند تا این آیه نازل شد: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ﴾[2] و این مؤمنان و مهاجران همان‌ها بودند که پیامبر ﷺ میانشان اخوت برقرار کرده بود. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «هر کدام از شما که بمیرد و دَینی برجا گذارد ادای آن بر من است. اما هر کس بمیرد و مالی بر جای گذارد از آن وارثان او است»[3].

بدین سان آن حکم نخست نسخ شد و ارث‌بری بر پایهٔ قرابت و خویشاوندی، بسته به میزان و مرتبهٔ قرابت با میت، قرار گرفت. آیه در ادامه فرمود: ﴿إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا﴾[4]، یعنی مگر آن که بخواهید از ثلث مال که پس از مرگ به یتیمان می‌رسد برای کسی دیگر وصیتی کنید.

پیامبر ﷺ در هنگام نزول این آیه از مردمان پرسید: مگر نه آن است که من بیش از هر مؤمنی به خود او سزاوارم؟

→

مهاجران را پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان یاران یکدیگرند و کسانی که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند هیچ‌گونه خویشاوندی‌ای با شما ندارند مگر آن که در راه خدا هجرت کنند.

۱. انفال / ۷۵: و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند اینان از زمرهٔ شمایند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند. آری، خدا به هر چیزی دانا است.

۲. احزاب / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک‌تر است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان طبق کتاب خدا بعضی نسبت به بعضی اولویت دارند و بر مؤمنان و مهاجران مقدمند.

۳. «من مات منکم و علیه دین فالی قضاؤه و من مات و ترک مالا فلورثته». حدیث با همین ساختار یا با اندکی تفاوت در منابع فراوانی آمده است. از آن جمله ← بخاری، الجامع الصحیح، ۸۰۵/۲ و ۸۴۵، ۲۰۵۴/۵ و ۲۴۷۶/۶ و ۲۴۸۴؛ مسلم، الصحیح، ۱۲۳۷/۳؛ کلینی، الکافی، ۱۶۸/۷.

۴. احزاب / ۶: مگر آن که بخواهید به دوستان خود احسانی کنید.

گفتند: چرا، ای پیامبر خدا.

فرمود: «زنهار که هرکس من مولای اویم این ولیّ خدا علی بن ابی‌طالب مولای او است. خداوندا، دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد ــ و بقیهٔ این دعا.

زنهار که هرکس دینی بگذارد و یا فرزندانی بی‌پناه بر جای نهد بر عهدهٔ من است و هرکس مالی بر جای گذارد از آن ورثهٔ او»[۱].

در تفسیر جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت شده که دربارهٔ آن آیه فرموده است: علی علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم ولایت دینی داشت و هم ولایت خویشاوندی؛ و از این روی وارث او است، چونان که فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من و وارث منی.

سمعانی در فضائل از بریده روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «برای هر پیامبر وصیّ و وارثی باشد و علی وصی و وارث من است»[۲].

گفته‌اند: اما عباس از آن روی ارث نبرد که خداوند فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾[۳]، و عباس به اتفاق همگان هجرت نکرده بود[۴].

ابن‌بطه در ابانه آورده است که از قثم بن عباس پرسیدند: به کدام سبب علی بن ابی‌طالب علیه السلام ارث برد و نه عباس؟

گفت: از آن روی که او با پیامبر صلی الله علیه و آله نسبتی استوارتر داشت و زودتر از همهٔ ما به او پیوسته بود[۵].

ابن‌حماد گفته است:

و در روز مواخات پیامبر صلی الله علیه و آله او را خواند که امروز من برادر توام به من قانع باش[۶].

---

۱. «ألا من کنت مولاه فهذا ولی الله علی بن أبی‌طالب مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ــ الدعاء ــ ألا من ترک دیناً أو ضیعة فالی و من ترک مالا فلورثته».

۲. «لکل نبی وصی و وارث و ان علیاً وصیی و وارثی».

۳. انفال / ۷۲: و کسانی که ایمان آورده و مهاجرت نکرده‌اند هیچ‌گونه خویشاوندی‌ای با شما ندارند.

۴. ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۸۰/۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۶۳/۲.

۵. خبر را در الابانة الکبری نیافتم. اما نسائی آن را روایت کرده است. ← خصائص علی علیه السلام، ۱۲۵.

۶. و یوم المواخاة نادی به اخوک انا الیوم بی فاقنع

همو گفته است:

احمدﷺ آن هنگام که یاران خویش را با هم برادر ساخت تو را برادر خود گرفت و از میان همهٔ مردمان تو او را بسنده بودی،

و چون به خواستگاری فاطمهٔ زهراعليها السلام رفتی، او را به تو همسر داد و دیگر خواستگاران را با حسرت و اندوه بازگرداند[۱].

همچنین گفته است:

از میان همهٔ مردم تنها او را برادر خویش ساخت. وه چه غنیمتی ارجمند است و به چنگ آوردنش چه سعادتی[۲]!

عونی گفته است:

علیعليه السلام، برادرش مصطفیﷺ است و این را خود روایت کرده‌اید. اما آن دو شیخ، شما خود گفته‌اید که تنها با همدیگر برادرند[۳].

سوسی گفته است:

آیا پیامبر خداﷺ را برادری جز علیعليه السلام هست تا او را بشناسیم و آیا در این حقیقت مطلب پنهانی هست؟[۴]

ابوالعلاء گفته است:

در میان مردمان کدام کس است که برادرش محمدﷺ باشد، زهی خجسته این اخوت که محمد با او افکند[۵].

---

۱. و اخاک احمد إذ واخی صحابته — و کنت أنت له دون الانام کفی
زوجت فاطمة الزهراء إذ خطبت — و رد خطابها بالرغم و الأسف

۲. و آخاه من دون الانام فیا لها — غنیمة فوز ما اجلّ اغتنامها

۳. علی اخوه المصطفی قد رویتم — و شیخاکما قد قلتما اخوان

۴. هل من اخ لرسول الله نعرفه — سوی علی فهل بالامر منه خفا

۵. من فی الوری احد اخوه محمد — اکرم بذاک من النبی اخاء

سید حمیری گفته است:

جوانمردی که در میان برادران او یکی مصطفی صلی الله علیه و آله است، برترین پیامبران و دیگری جعفر طیّار، برترین شهیدان[۱].

ابن‌طوطی گفته است:

مگر نه آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله خود علی علیه السلام را که در آن روزگار خردسال‌تر بود برادر خویش گرفت؟[۲]

ابوهاشم جعفری گفته است:

با آن که در میان ایشان، اگر بشماری، پیران و میانسالان و خردسالان بودند مگر جز او را به برادری گرفت؟

آیا این جز بدان سبب است که او همانند وی بوده است؟ پس چرا شما در گزینش خود آن را که همانند است برنگزیده‌اید؟

مگر نه آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان خود با او استوار ساخت؟ پس چگونه پس از او بر خود روا داشتید که پیمان بگشایید؟[۳]

محمد بن علی علوی گفته است:

او برادر وی است، آن روز که میان یاران خویش اخوت افکند و در آیه‌های محکم کتاب او «خود» وی باشد.

اگر گواه راستی آنچه را می‌گویم بخواهی آن را در سورهٔ مزمل خواهی یافت[۴].

---

۱. فتی اخواه المصطفی خیر مرسل — و خیر شهید ذوالجناحین جعفر

← دیوان السید الحمیری، ۲۰۹.

۲. الیس رسول الله آخی بنفسه — علیا صغیر السن یومئذ طفلا

۳. فالا سواه کان آخی و فیهم — اذا ما عددت الشیخ و الکهل و الطفلا

فهل ذاک إلا انه کان مثله — فالا جعلتم فی اختیارکم المثلا

ألیس رسول الله أکد عقده — فکیف ملکتم بعده العقد و الحلا

۴. و هو اخوه یوم أخی صحبه — و نفسه فی المحکم المنزل

فان اردت صدق ما اوضحته — وجدته فی سورة المزمل

جمانی گفته است:

و میان ایشان برادری نهاد؛ همانندی برای همانند و بدین ترتیب اخوت او چونان است که خورشید با ماه بپیوندد.

از میان همهٔ شما تنها با علی علیه‌السلام برادری افکند و او را برای شما در میان هدایت و کفر پرچمی قرار داد[1].

البته، روشن است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام در نسب با یکدیگر برادر نبودند و پیامبر این سخن را تنها به نشان روشن ساختن منزلت و فضیلت و امامت او بر همهٔ مسلمانان فرموده بود، تا مبادا کسی از آن‌ها بر او پیشی جوید و بر او حکم براند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که میان همتایان و همانندها دو به دو برادری افکند، او را همتای خود دانست. این رسم زبان عربی است که چون دو چیز یا دو کس بسیار همانند و همگن باشند یا چون دو واژه معانی‌ای نزدیک و سازگار بیابند آن‌ها را «اخ» یا «اخت» هم گویند. از این قبیل است که خداوند فرمود: ﴿إِنَّ هٰذَآ أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً﴾[2]، در حالی که گویندگان این سخن یکی جبرئیل بود و دیگری میکائیل. هم از این قبیل است که فرمود: ﴿يَآ أُخْتَ هٰرُونَ﴾[3].

به هر روی، چون علی صلی‌الله‌علیه‌وآله وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان امت بود، نزدیک‌ترین کسان به او بود و بیش از هر کسی در منزلت با او همانندی داشت. این در حالی است که اخوت نسبی چنین اقتضایی ندارد و گاه ممکن است یک برادر مؤمن و دیگر برادر کافر باشد.

اما چون اخوت علی علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان معنا است که گذشت، این خود امامت او را اثبات کند.

---

۱. و آخاهم مـثلا لمـثل فأصـبحت — اخوته کالشمس ضمت الی البدر
فآخـی عـلیاً دونکـم و أصـاره — لکم علماً بـین الهدایـة و الکـفر

شاعر در این بیت به آیهٔ ۱۹ سورهٔ مزمل اشاره کرده است: ﴿إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾؛ قطعاً این آیات اندرزی است، تا هرکه بخواهد به سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد.

۲. ص / ۲۳: این شخص برادر من است. او را نود و نه میش و مرا یک میش است.

۳. مریم / ۲۸: ای خواهر هارون.

فصل ۹

همسایگی با پیامبر صلی الله علیه و آله

حدیث سدّ الابواب

حدیث مسدود کردن درها (سدّ الابواب) را حدود سی تن از صحابیان روایت کرده‌اند که زید بن ارقم، سعد بن ابی‌وقاص، ابوسعید خدری، ام‌سلمه و ابورافع از آن جمله‌اند. همچنین، ابوالطفیل از حذیفة بن اسید غفاری، ابوحازم از ابن‌عباس، علاء از ابن‌عمر و شعبه از زید بن علی، از برادر او امام باقر علیه السلام از جابر این حدیث را نقل کرده‌اند و سرانجام از علی بن موسی امام رضا علیه السلام نیز روایت شده است.

روایت‌هایی که در این باره رسیده درهم تنیده و حاکی از آن است که مهاجران چون به مدینه آمدند در پیرامون مسجد خانه‌هایی ساختند که درهایشان به مسجد گشوده می‌شد، و برخی نیز در مسجد می‌خفتند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را به میان مردم فرستاد و او بانگ برآورد که پیامبر صلی الله علیه و آله به شما فرمان می‌دهد که به جز علی علیه السلام همگی درهای خود را مسدود کنید. آنان همه اطاعت کردند، به جز یک نفر.

راوی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و خدای را سپاس و ستایش گفت و آن‌گاه سخنی را فرمود که ابوالحسن عاصمی خوارزمی برایم از پدر بیهقی، از احمد بن جعفر، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدر او، از محمد بن جعفر، از عون، از عبدالله بن میمون، از زید بن ارقم نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «باری، من فرمان داده‌ام که همهٔ این درها، جز در علی علیه السلام را ببندید. اما کسی از

شما در این‌باره سخنی گفته است. خدای را سوگند، من نه چیزی بسته‌ام و نه گشوده‌ام. لیکن به چیزی فرمان یافته‌ام و پیروی کرده‌ام»[۱].

این چیزی است که احمد در فضائل نقل کرده است[۲].

در مسند ابویعلی از سعد بن ابی‌وقاص روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «من آن را نگشودم. خدا بود که آن را گشود»[۳].

در خصائص العلویه از بریده اسلمی روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «ای مردم، من نیستم که آن‌ها را بستم و من نیستم که آن را گشودم. بلکه خداوند عزّ و جلّ آن‌ها را بست»[۴].

بر پایهٔ این روایت، پیامبر ﷺ سپس این آیه‌ها را خواند: ﴿وَ ٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾[5].

در مسند ابویعلی[6]، فضائل سمعانی و حلیة الاولیاء ابونعیم[7] به دو طریق از ابوصالح، از عمرو بن میمون روایت شده که گفته است: ابن‌عباس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «همهٔ درهای مسجد، به جز در علی را ببندید»[8].

در روایتی از ابن‌عباس است که پیامبر ﷺ فرمود: «پیش از آن که عذاب نازل شود این درها را به جز در علی ببندید»[9].

در تاریخ بغداد به سند خطیب از زید بن علی، از برادرش محمد بن علی علیه‌السلام روایت شده که از

---

۱. «اما بعد، فانی امرت بسدّ هذه الابواب غیر باب علی فقال قائلکم فانی و الله ماسددت شیئا و لافتحته و لکن امرت بشیء فاتبعته».

۲. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۸۱/۲.

۳. «انا مافتحته و لکن الله فتحه». ← ابویعلی، المسند، ۶۲/۲.

۴. «یا ایهاالناس ما انا سددتها و ما انا فتحتها بل الله عزّ و جلّ سدها».

۵. نجم / ۱ - ۴: سوگند به اختر (قرآن) چون فرود آید که یار شما نه‌گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن به جز وحیی که وحی می‌شود نیست.

۶. ← ۶۱/۲، به مضمون.

۷. ← ۱۵۳/۴.

۸. «سدوا الابواب الا باب علی».

۹. «سدوا هذه الابواب الا باب علی قبل ان ینزل العذاب». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۸۰/۲.

جابر بن عبدالله شنیده است که می‌گوید: از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «درها همه را ببندید، مگر در علی علیه‌السلام»[۱] ـ و با دست به در سرای علی اشاره کرد.

در فردوس کیاشیرویه آمده است که فرمود: «درها همه را ببندید، مگر در علی علیه‌السلام»[۲].

در جامع ترمذی از شعبه، از ابوبلج یحیی بن ابی‌سلیم، از عمرو بن میمون، از ابن‌عباس روایت شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به بستن همهٔ درها مگر در علی علیه‌السلام فرمان داد[۳].

در مسند العشرة از احمد بن عبدالله بن رقیم کنانی روایت شده که گفته است: در روزگار نبرد جمل به مدینه رفتیم. آن جا سعد بن مالک را دیدیم که می‌گفت: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود درهایی را که به مسجد گشوده می‌شد ببندند. اما در سرای علی علیه‌السلام را واگذاشت[۴].

در تاریخ بلاذری[۵] و مسند احمد[۶] آمده است که عمرو بن میمون در روایتی گفته: ابن‌عباس با جماعتی خلوت کرد.

سپس برخاست، در حالی که می‌گفت: واه واه! کسی را بد گفته‌اند که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره‌اش فرمود: «هرکس من مولای اویم علی علیه‌السلام مولای او است»[۷] و دربارهٔ او فرمود: «هرکس من ولی اویم علی علیه‌السلام ولی او است»[۸] و دربارهٔ او فرمود: «تو با من در جایگاهی چون جایگاه هارونی با موسی علیه‌السلام»[۹] و دربارهٔ او فرمود: «فردا پرچم را به کسی خواهم داد که خداوند و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست دارند»[۱۰]، و همو که همهٔ درها جز در سرای وی را بست و همو که در شب غار در جای

---

۱. «سدوا الابواب کلها الا باب علی». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۰۴/۷.

۲. «سدوا الابواب کلها الا باب علی». ← دیلمی، الفردوس، ۳۰۹/۲.

۳. ← ترمذی، السنن، ۴۶۱/۵.

۴. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۷۵/۱.

۵. ← انساب الاشراف، ۱۰۶/۲ و ۱۰۷.

۶. ← ۳۳۰/۱، با روایتی مفصل‌تر و متفاوت.

۷. «من کنت مولاه فعلی مولاه».

۸. «من کنت ولیه فعلی ولیه».

۹. «انت منی بمنزلة هارون من موسی».

۱۰. «لادفعن الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله». منابع این چند حدیث در جای خود معرفی شده است، هرچند متن ابن‌شهرآشوب در این‌جا بر روایت بلاذری منطبق است.

پیامبر صلی الله علیه و آله خفت و هموکه پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز، سورهٔ برائت را با ابوبکر فرستاد، اما در پی‌اش او را روانه کرد و او برائت را از ابوبکر ستاند.

در ابانه ابوعبدالله عکبری[۱]، مسند ابویعلی[۲]، مسند احمد[۳]، فضائل احمد[۴]، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله[۵] اثر ابوسعید نیشابوری ـ و متن این‌جا متن او است ـ آمده که ابن‌عمر گفته است: سه چیز است که اگر یکی از آن‌ها را داشتم برایم از شتران اصیل بهتر بود: این که در نبرد خیبر پرچم را به او داد، این که فاطمه علیها السلام را به همسری او درآورد و این که همه درها جز در سرای او را بست[۶].

پاسخ معترضان

گفته‌اند: در آن هنگام عباس گریه‌کنان به حضور آمد و گفت: ای پیامبر خدا، عموی خود را بیرون راندی و پسرعموی خویش را سکونت دادی!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه من تو را بیرون راندم و نه من او را جای دادم، بلکه خداوند او را سکونت داد»[۷].

روایت شده است که عباس دربارهٔ فاطمه علیها السلام گفت: او را بنگرید! گویی کبکی است که جوجه‌های خود را پیش می‌برد! او گمان می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله عموی خویش را بیرون می‌راند و عموزادهٔ خود را جای می‌دهد![۸]

حمزه نیز گریان و در حالی که عبای سرخ خود در پی می‌کشید به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله همان سخن با او گفت که با عباس گفته بود[۹].

---

۱. روایت را در بخش موجود از الابانة الکبری نیافتم.

۲. ← ۴۵۳/۹.

۳. ← ۵۲۶/۲.

۴. ← فضائل الصحابة، ۵۶۷/۲.

۵. ← ۴۹۶/۵.

۶. متن روایت منابع پیش‌گفته تا همین‌جا است.

۷. «ماأخرجتک و لاأسکنته و لکن الله أسکنه».

۸. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۷.

۹. ← ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۳۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۲۰/۱.

ما پاسخ احمد بن حنبل به معتصم در این باره را یادآور شده‌ایم.

به هر روی، پس از این رخداد، عمر گفت: برایم روزنی بگذار تا از آن به مسجد بنگرم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، حتی به اندازهٔ یک انگشت.

همچنین ابوبکر گفت: برایم دریچه‌ای باقی گذار تا از آن به مسجد بنگرم.

فرمود: نه، حتی یک سر سوزن.

عثمان هم چنین درخواستی کرد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت.

سرای علی علیه السلام

در فائق زمخشری است که سعد گفته است: چون بانگ برآوردند که جز خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندان علی علیه السلام، هرکس در مسجد سکونت دارد همه بیرون روند، ما در حالی که توبره‌های خویش بر زمین می‌کشیدیم بیرون رفتیم[1].

در فضائل سمعانی است که جابر از ابن‌عمر روایت کرده که در خبری گفته است: مردی از او پرسید: دربارهٔ علی علیه السلام و عثمان چه می‌گویی؟ گفت: عثمان، گویی خداوند از او درگذشته است، اما شما خوش ندارید که از او درگذرد. لیک علی علیه السلام پسرعمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله است و این ـ اشاره به خانهٔ علی ـ خانهٔ او است، جایی که می‌بینید[2].

خداوند پیامبر خویش صلی الله علیه و آله را فرمود تا مسجد را بنا کند. او مسجد را بنا کرد و در آن ده خانه ساخت، نه تای آن‌ها برای فرزندان و همسران خود و دهمین آن‌ها که در میان همه بود برای علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام[3].

این رخداد در نخستین سال هجرت بود. برخی گفته‌اند در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بود. اما از این میان نظر نخست درست‌تر و مشهورتر است.

---

۱. ← الفائق، ۲۲۴/۳.

۲. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۷۰۵/۴؛ حمیدی، الجمع بین الصحیحین، ۲۵۹/۲؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۹۲/۸؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۹۳/۳۱.

۳. ← طوسی، الامالی، ۵۶۵.

علی‌علیه‌السلام و خاندانش بعدها در همان خانه ماندند، تا آن که روزگار عبدالملک بن مروان شد و او از این خبر آگاهی یافت و در این باره بر آن طایفه رشک برد و به خشم آمد و دستور داد خانه را ویران کنند. او چنین وانمود می‌کرد که آهنگ توسعهٔ مسجد را دارد. در آن زمان حسن بن حسن در آن خانه بود. گفت: نه بیرون می‌روم و نه اجازه می‌دهم که آن را خراب کنند. او را تازیانه زدند و در پی جاروجنجال مردم، از آن خانه بیرون راندند و خانه ویران گشت و به مسجد افزوده شد.

عیسی بن عبدالله نقل کرده که سرای فاطمه‌علیهاالسلام در پیرامون مرقد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و در فاصلهٔ میان آن دو قرار داشته است.

در منهاج کراجکی[1] است که این خانه در میان سرای پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و بابی که در موازات کوچه بقیع بوده است قرار داشته و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله برای همین خانه دری گشوده و دیگر درها را بسته است.

آن که دروازه خیبر گشود، چگونه در سرایش ببندند؟

دروازهٔ شهر کفر را گشود. پس هزار باب دانش برایش گشوده شد.

سید حمیری گفته است:

مردانی از قریش برگزید و برای آنان در مسجد خانه‌هایی ساخت و این کاری بایسته بود.

اما او را گفتند: هر دری که گشوده‌ای ببند، مگر درِ سرای علی پرهیزگارعلیه‌السلام را، و او آن درها را بست[2].

همو گفته است:

بر احمد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ همسایه‌اش ستم کردند، در حالی که خدا او را به این همسایه سفارش کرده بود.

او در مسجدی پاک که البته بخشی از خانه نبود، همسایهٔ وی بود.

آنچه را از آن وی بود بالنده گذاشت و در آنچه آشکار و پنهان بود او را افزود.

---

۱. آنچه بدین نام از کراجکی دانسته شده کتاب المنهاج الی معرفة مناسک الحاج است. ← بغدادی، ایضاح المکنون، ۵۸۸/۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۷۱/۲۳.

۲.
و خص رجال من قریش بأن بنی — لهم حجراً فیه و کان مسددا
فقیل له اسدد کل باب فتحته — سوی باب ذی‌التقوی علی فسددا

← دیوان السید الحمیری، ۱۶۷ و ۱۶۸.

اما بر پایهٔ وحیی که از جانب خدای جبار رسیده بود، دیگران را از آن‌جا بیرون راند[۱].

باز گفته است:

همو که در مسجد همسایهٔ وی بود از قربت و جوار او بهره داشت.

خداوند او را به مسجد درآورد و طایفهٔ او را از آن راند و از میان همهٔ مردمان وی را به همسایگی برگزید[۲].

همچنین گفته است:

تنها او را در آن مسجد پاک سکنا بخشید و تنها او را همسر داد؛ و خداوند هرکه را بخواهد بالا برد.

[در آغاز] وصی و دیگران همسایهٔ او شدند و درهای خانه‌هایشان بدان مسجد مطهر گشوده بود.

آن گاه او راستگویانه از جانب خداوند بدیشان گفت: درها را مسدود کنید، ولی آنان یارای بستن آن درها نداشتند و امتناع کردند.

پس مردانی برخاستند و از قرابت او سخن گفتند و از این که چشمداشت آن مردمان چیست و چه می‌خواهند.

یکی از سرزنشگران او را در این باره عتاب کرد و آن کس عموی او بود و عمو را جایگاهی است.

به او گفت: عموی خود را به ناخرسندی بیرون راندی و این مرد را مسکن دادی! عموی تو بی‌تاب است.

اما گفت: ای عمو، این من نیستم که با شما چنین کرده‌ام. بلکه خدا کرده است. پذیرا باشید[۳].

---

۱. جاروا علی أحمد فی جاره — و الله قد اوصاه بالجار
هو جاره فی مسجد طاهر — و لم‌یکن من عرصة الدار
اربی بما کان و اربی بما — فی کل اعلان و اسرار
و اخرج الباقین منه معاً — بالوحی من انزال جبار

← همان، ۲۴۱.

۲. من کان ذا جار له فی مسجد — من نال منه قرابة و جوارا
و الله أدخله و اخرج قومه — و اختاره دون البریة جارا

← همان، ۲۱۷.

۳. و اسکنه فی مسجد الطهر وحده — و زوجه و الله من شاء یرفع
فجاوره فیه الوصی و غیره — و ابوابهم فی مسجد الطهر شرع

←

عبدی گفته است:

درهای همه آن‌ها را جز در او بست و از آنان ناخرسندی‌ها بسیار شد،

و گفت: در این مسجد چه می‌خواهید و خداوند به آنچه در دل‌ها می‌گذرد آگاه است.

ای مردم، من از پروردگار آگاه غفور خود فرمانی را گردن نهاده‌ام.

این خود آیتی از آن بود که تنها او است که پشتیبانی شود[1].

همو گفته ـ و برخی گفته‌اند شعر از مفجع است که گوید:

او را از برادرش وصفی است که به یمن آن به فخری بلند دست یافته است.

او را روا بود که به حکم همانندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و به فرمان حتمی خداوند در مسجد مسکن گزینند.

درِ سرای او در جوار درِ سرای پیامبر صلی الله علیه و آله است، از آن روی که او گزیدهٔ پیامبر و بهره‌مند از او است.

آن هنگام که درهای سراهای ایشان بسته شد، اما درِ سرای او همچنان از نقطه‌ای بلند به مسجد گشوده می‌شد و از آن‌جا آشکارا مسجد را می‌دید[2].

→

فقال لهم سدوا عن الله صادقا — فضنوا بها عن سدها و تمنعوا

فقام رجال یذکرون قرابة — و ما ثم فیما یبتغی القوم مطمع

فعاتبه فی ذاک منهم معاتب — و کان له عماً و للعم موضع

فقال له اخرجت عمک کارها — و اسکنت هذا ان عمک یجزع

فقال له یا عم ما أنا بالذی — فعلت بکم هذا بل الله فاقنعوا

← همان، ۲۸۲ و ۲۸۳.

۱. سدد ابوابهم سواه — فأکثرت منهم الشرور

و قال ما تبتغون فیه — و هو علیم بذی‌الصدور

یا قوم انی امتثلت أمراً — من ربنا العالم الغفور

و کان هذا له دلیل — بأنه وحده ظهیر

۲. و له من اخیه نعت — حاز فخراً بفضله شرمحیا

جاز شبهاً له بسکناه فی‌المس — جد حتما من امره مقضیا

←

صاحب بن عباد گفته است:

و آن گاه که درهای آن دیگران را به مسجد می‌بستند، در سرای او به آن برترین مسجدها را نبست[۱].

خطیب خوارزم گفته است:

پیامبر مژده‌آور صلی الله علیه و آله آن هنگام که همهٔ درها را به مسجد بست، در سرای او را گشوده داشت[۲].

شاعری دیگر گفته است:

درهای همهٔ آنان را بست و علی علیه السلام را وانهاد و برای در سرای او راهی گذارد[۳].

دیگری گفته است:

محمد صلی الله علیه و آله آن هنگام که درهای یاران را بست به سبب فضیلت او برایش راهی مقرر داشت[۴].

قمی گفته است:

علی علیه السلام همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله دریچه‌های آنان را بست، اما تنها باب علی علیه السلام را نابسته گذاشت[۵].

←

بـابه فـی شروع بـاب رسـول الـلّـ ... ه ان کـان مسـتخصاً حـظیا

حین سدت ابوابهم و هو یـغشی ... بـابه شـارعا مـنیفاً بـهیا

۱. و لاسد عن خیر المساجد بابه ... و ابوابـهم اذ ذاک عـنه تسدّد

← دیوان الصاحب بن عباد، ۳۷.

۲. فتح المبشر بـاب مسجده له ... اذ سـدّ عـنه سـائر الابـواب

← خوارزمی، المناقب، ۳۹۸.

۳. و قد سد ابوابهم تـارکاً ... علیا لباب عـلی طـریقا

۴. محمد قد یری للفضل بابا ... له اذ سـد ابـواب الصـحاب

۵. علی له سد النبی کواهـم ... و باب علی وحده لم‌یردم

امتیازی ویژه در مسجد

در روایت ابورافع است که پیامبرﷺ بر منبر رفت و فرمود: «مردانی در دل احساس ناخرسندی کردند از این که علیؑ در مسجد سکونت یافته و دیگران بیرون رفته‌اند. خدای را سوگند، این کار را جز به فرمان پروردگار خویش انجام نداده‌ام. خداوند به موسیؑ وحی کرد که کسی در مسجد او ساکن نشود و هیچ فرد جنبی جز خود او و برادرش و خاندانش به آن مسجد درنیایند. خدایتان رحمت کناد، بدانید که علی را نسبت به من جایگاهی چون جایگاه هارون است با موسی، جز این که پس از من پیامبری نیست، هرچند علی باشد»[۱].

جابر بن عبدالله گفته است: ما در مسجد می‌خفتیم و علیؑ نیز با ما بود. پس پیامبرﷺ بر ما درآمد و فرمود: برخیزید و در مسجد نخوابید. برخاستیم تا بیرون رویم. اما فرمود: «لیک تو ای علی، بخواب که تو را اجازه داده‌اند»[۲].

ابوصالح مؤذن در اربعین و ابوالعلاء عطار در کتاب خود هرکدام به سند خویش از ام‌سلمه نقل کرده‌اند که پیامبرﷺ دو بار با صدای بلند فریاد زد: «هلا، این مسجد برای هیچ جنب و خونمندی جایز نیست، مگر برای پیامبر و همسرانش و فاطمه دخت محمد و علی. زنهار که برایتان روشن کردم تا گمراه نشوید»[۳].

در جامع ترمذی[۴]، مسند ابویعلی[5] از ابوسعید خدری روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: «ای علی، برای هیچ‌کس حلال نیست که در این مسجد جنب شود، مگر من و تو»[۶].

---

۱. «ان رجالا یجدون فی انفسهم ان سکن علی فی المسجد و خرجوا و الله مافعلت ذلک إلا عن امر ربی ان الله تعالی اوحی الی موسی ان یسکن مسجده فلایدخل جنب غیره و غیر اخیه هارون و ذریته و اعلموا رحمکم الله ان علیا منی بمنزلة هارون من موسی إلا انه لا نبی بعدی و لو کان علیا».

۲. «اما انت فنم یا علی فقد اذن لک». ← کوفی، مناقب امیرالمومنینؑ، ۹۲/۲.

۳. «الا ان هذا المسجد لایحل لجنب و لا حائض الا للنبی و ازواجه و فاطمة بنت محمد و علی. الا بینت لکم ان تضلوا». ← علم الهدی، رسائل المرتضی، ۹۶/۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۳۷۳/۲۳؛ خوارزمی، المناقب، ۳۲۰.

۴. ← السنن، ۶۳۹/۵.

۵. ← ۳۱۱/۲.

۶. «یا علی لایحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک».

در روایت دیگری است که فرمود: «ای علی، برای هیچ‌کس از این امت حلال نیست، مگر من و تو»[۱].

در روایت دیگری است: «و حلال نیست که هیچ جنبی جز من و او و خاندانش به مسجدم درآید. پس هرکس دوست دارد آن‌جا رود»[۲] ــ و با دست به شام اشاره کرد.

منافقان که این شنیدند گفتند: در مورد داماد خود گمراه شده و گمراه کرده است. اما خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوىٰ﴾[۳].

سید حمیری گفته است:

ای نخستین کسی که نماز گزارد و زکات داد و تکبیر گفت،

و ای همسایهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بزرگ او،

که برایت حلال بود که در آن جنب شوی و این بر تو نه گناه بود و نه بار گران[۴].

همو گفته است:

داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و همسایهٔ او در آن مسجد پاک در طیبهٔ طیّب پیامبر صلی الله علیه و آله،

که برایش برابر است در آن به جنابت بگذرد یا جنب نشود و در هیچ‌یک از این دو حالت نکوهیده نیست[۵].

---

۱. «یا علی لایحل لاحد من هذه الامة غیری و غیرک».

۲. «و لا یحل لاحد ان یدخل مسجدی جنب غیری و غیره و غیر ذریته فمن شاء فهنا».

۳. نجم / ۲: که یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده است.

۴.
فـیا اول مـن صـلی — و من زکی و من کبر
و یـا جـار رسـول اللّٰ — ه فی مسجده الاکبر
حـلال فـیه ان تـجن — ب لاتـلحی ولاتـؤزر

← دیوان السید الحمیری، ۲۵۲.

۵.
صهر النبی و جاره فی مسجد — طـهر یـطیبه الرسـول مـطیب
سـیان فـیه عـلیه غـیر مـذمم — ممشاه ان جنبا و ان لم‌یجنب

← همان، ۹۳.

ابوالاسود گفته است:

آیا پس از آن هیچ جنبی جز آن دو تن بر زمین مسجد او گام نهاده‌اند؟

در آن هنگام پروردگار من هر ناپاکی‌ای را از ایشان دور داشته و آنان را از آلودگی‌ها پاک گردانده است.

آیا در این باره در تو تردیدی هست که او را به واسطهٔ فضیلتی چنین گزین ساخت که دو در از مسجد گشود[1].

باری، این ویژگی پیامبر ﷺ و علی علیه السلام که درهای خانه‌های ایشان به مسجد گشوده باشد، دلیلی بر مرتبهٔ بلندتر آنان و خرسندی خداوند از ایشان است و جواز گذر کردن از مسجد و ماندن در مسجد در حالت جنابت نیز آیتی بر طهارت و عصمت آن دو تن.

---

۱. هل ارض مسجده توطأ منهم — من بعد ذاک سواهما جنبان
إذ ذاک أذهب کل رجس عنهم — ربی و طهرهم من الارزان
أتراک فی شک له من انه — للفضل خص بفتحه بابان
بیت‌ها را در دیوان ابی الاسود نیافتم.

فصل ۱۰

فرزندان

گواه‌هایی قرآنی

از افتخارهای مرد آن است که از خود فرزندانی برجای گذارد، آن‌سان که خداوند ابراهیم علیه السلام را به این افتخار نائل ساخت که نبوت و امامت را تا روز قیامت در نسل او قرار داد. علی علیه السلام را نیز چنین حکایتی است. خداوند فرموده است: ﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾[1].

در حلیه از انس و ابوبرزه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: «او همان کلمه‌ای است که پرهیزگاران را بدان الزام کرده‌ام. هرکس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است»[2].

و مقصودِ این سخن علی علیه السلام است.

زمانی که ابراهیم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت عمرو بن عاص، رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو کرد و «ابتر» خواند. پس این سوره نازل شد: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾[3]؛ و این کوثر مبالغهٔ در کثرت و حاکی از فراوانی فرزندان است.

---

۱. زخرف / ۲۸: و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد.

۲. «هو الکلمة التی الزمتها المتقین. من احبه احبنی و من ابغضه ابغضی». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۷/۱.

۳. کوثر / ۱ - ۳: ما تو را کوثر داده‌ایم. پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنت خود بی‌تبار خواهد بود.

ویژگی‌های نسل او

دربارهٔ فرزندان او است که درود فرستادن بر ایشان در نمازها واجب است و همان‌گونه که سخن پیامبرﷺ حجت دین است سخن داماد پیامبر و دخت او همسر علیؑ و فرزندانشان نیز چنین است؛ چراکه عصمت دینی همهٔ آنان را دربر می‌گیرد.

همچنین نسل پیامبر مصطفیﷺ تا روز قیامت در فرزندان علیؑ استمرار یابد.

در مورد حسنؑ و حسینؑ دو فرزند او نکتهٔ باریک دیگری نیز وجود دارد و آن این که آن‌ها فرزندان مستقیم علیؑ و به حکم ولادت، نوادگان پیامبرﷺ و به حکم شریعت، فرزندان او و پسران دختر اویند. این در حالی است که در هیچ جای دنیا پدربزرگی وجود ندارد که هم در حکم و هم در شرع پدر کسانی باشد که از یک‌سو نوادگان او، از سویی عموزادگان او و از دیگرسو، پسران دختر اویند و البته پیامبرﷺ اختصاصاً پدر آن‌ها است، به سان پدر بی‌واسطه؛ چراکه فرمود: «زادگان هر دختری به پدر خویش نسبت یابند، مگر فرزندان فاطمه که من پدر ایشان هستم»[1].

افزون بر این‌ها جبرئیل در روز مباهله بدین افتخار کرد که از ایشان است، مردم فرزندان خود را به نام‌های کسانی از اهل بیت و فرزندان پیامبرﷺ و خاندان طه و یس نام می‌گذارند، زادگان پیامبرﷺ را «سید» و «شریف» می‌خوانند و آرزو دارند از ایشان باشند، تا جایی که برای پاسداری از سلامت این نسب، علم انساب و شجره‌نامه‌ها پدید آمده است و به پاس حرمت این تبار گیسوان مدعیان را کوتاه کنند. هم با آن که وابستگان این تبار در فقر و ناتوانی باشند، اما جز نقیب این طایفه بر ایشان حکم نراند و در کارشان داوری نکند. دشمنان نیز بزرگان این تبار را وامی‌گذارند، و به خردسالان ایشان تبرک می‌جویند. زندگان آن‌ها را می‌کشند و زیارت مردگانشان را گرامی می‌دارند. خانه‌های ایشان را ویران می‌کنند و به زیارت آرامگاه‌هایشان می‌روند. گویی آنان را در این سرای عدوّ و در آن سرای عُدّه خود گرفته‌اند!

روایت است که عمر بن خطاب با آن که در فرونشاندن فروغ بنی‌هاشم کوشید، اما در نماز باران به آن دو تن تبرک جست و برای دعا دست در دست ایشان فشرد.

---

۱. در مناقب در این‌جا متنی ناقص آمده، اما آنچه در جایی دیگر از کتاب (۱۵۸/۳ نسخهٔ عربی) آمده و مبنای ترجمهٔ حاضر قرارگرفته این است: «کل بنی بنت ینسبون الی ابیهم الا اولاد فاطمة فانی انا ابوهم». برای این روایت همچنین ← طبرسی، مجمع البیان، ۱۶۵/۸.

اصمعی گفته است: در قحطسالی عمر بن خطاب به ابوعبیده گفت: این شتر را با بارش بگیر و سراغ اهل بیت برو و آن را در میان ایشان نحر کن و از آنان بخواه تا گوشت‌ها را پاره پاره کنند و چربی‌ها را بردارند و ببرند و دوشیزگان را جامه پوشانند و آبی گرم فراهم آورند، و اگر گوشت نیز خواستند به ایشان کمک برسان.

پس از این کار روانهٔ نماز باران شد و در پی نماز، باران آمد.

باری، این خاندان دارای شناخته شده‌ترین نسب و گزیده‌ترین فضیلت هستند. مگر نمی‌بینید که عرب‌ها از نسل یعرب بن قحطان‌اند، قرشیان از نسل نضر بن کنانه، هاشمیان از نسل عبدالمطلب، طالبیان از نسل علی علیه‌السلام و عقیل و جعفر، علویان از نسل حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام، محمد، عباس و عمر فرزندان امیرمؤمنان علیه‌السلام و فاطمیان از نسل حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام؟

محمد بن احمد بن عیسی بن زید در حضور جماعتی که از انساب سخن به میان آورده بودند، بیت‌هایی چنین خواند:

مردمان همه از یک تن سرچشمه گرفته‌اند. اما احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را پیشگامی‌ای چنین باشد که از همگان برتر است.

آیا پدر شما هم بر براق می‌نشسته است و آیا جبرئیل بر او هم نازل می‌شده است؟[1]

امیرمؤمنان علیه‌السلام به نسلی گزین شده بود که خداوند نخواست آن را جز از پاک‌ترین درختی که نشانده است برآورد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با مردانی از زادگان عبد مناف وصلت یافته بود که ابوالعاص بن ربیع، عقبة بن ابی‌لهب و عثمان بن عفان از آن جمله‌اند. اما از این میان اختصاصاً علی علیه‌السلام را والاترین نسل و پاک‌ترین تبار بود.

عالمان و مهترانی از این نسل

نکتهٔ دیگر آن که فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام از مردمان زن می‌گرفتند. اما این خاندان، مگر به حکم

---

۱. ان العباد تفرقوا من واحد — فلأحمد السبق الذی هو افضل
هل کان یرتحل البراق ابوکم — أم کان جبریل علیه ینزل

← ابونصر بخاری، سر السلسلة العلوية، ۶۶.

ناچاری، به کسی از دیگر خاندان‌ها زن نمی‌دادند. عمر بن خطاب در خواستگاری ام کلثوم و برای جلب نظر او تلاش‌ها کرد و روایت‌ها در این باره در تاریخ هست. حجاج با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کرد و عبدالله یک سال از او مهلت گرفت و در این مدت توانست خود را از آزار او برهاند. مأمون نیز با فاطمه دخت امام محمد بن علی نقی علیه‌السلام ازدواج کرد.

از آن سوی، بزرگان دختران خویش را با رغبت به فرزندان این خاندان می‌دادند، چنان که مأمون دختر خود را به همسری محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه‌السلام داد، یا عبدالملک بن مروان امام زین العابدین علیه‌السلام را به گرفتن دختری از خاندان خود برانگیخت، اما ایشان نپذیرفت. صاحب بن عباد نیز از خانواده‌ای نادار از سادات زن گرفت. در این‌باره از او پرسیدند. گفت:

خدای را سپاس و ستایشی پیوسته است بر این که نوادهٔ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرزند من باشد.[1]

در حساب جمل نیز دو پارهٔ عبارت «اعلی الانساب نسب فاطمه» با همدیگر در عدد مساوی‌اند و با دویست و چهل و هفت برابری می‌کنند.

نکتهٔ دیگر آن که در میان فرزندان صحابه و تابعان، آن اندازه که در زادگان این خاندان مردانی نامور به دانش و فضیلت و آگاهی از هر ملت و هر شریعت چون سید مرتضی و سید رضی وجود دارند، شخصیت نمایانی به چشم نمی‌خورد. ابوالحسن بن محفوظ گفته است: سید رضی توانمندترین کسان در شعر است؛ چرا که شعری درست و فراوان دارد و در قریش کسی از این دو ویژگی بهره‌مند نیست. سید مرتضی نیز با ادله‌ای که می‌آورد و با برهان‌هایی که برپا می‌داشت بر همهٔ عالمان امت لگام نهاد. پس چه رسد به کسانی چون محمد بن حنفیه که دلیرترین مردان روزگار خود بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از او با نام و کنیه یاد کرده و فضیلت او بدان پایه رسیده بود که کسانی او را مهدی پنداشتند. همو است که از پدر خود دانش‌هایی روایت کرده است. هم از این طایفه‌اند پیشوایان زیدیه، از کسانی که هر قیام‌کننده‌ای را امام نمی‌دانند و بزرگانی چون زید، یحیی، ناصر و قاسم را تا هفده تن دربر می‌گیرند، تا کسانی که هر قیام‌کننده‌ای را امام می‌دانند و بیست و سه تنند و خلیفگان مصر از جمله عاضد، فائز، ظافر، حافظ، مستعلی، مستنصر، ظاهر، حاکم، عزیز، معز، منصور، قائم و مهدی از ایشانند. باز از همین

---

۱. الحمد لله حمدا دائما ابدا — اذ صار سبط رسول الله لی ولدا

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۱۱.

طایفه‌اند شاهانی چون شاهان مکه و مدینه و پادشاهان روزگاران پیشین، چون داعی کبیر حسن بن زید و برادرش محمد. فرمانروایان و مهتران هر شهر را که بنگری نیز بدان تبار رسند. تا چه رسد به امامان معصوم چون حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، زین‌العابدین علیه السلام، باقر علیه السلام، صادق علیه السلام، کاظم علیه السلام، رضا علیه السلام، تقی علیه السلام، نقی علیه السلام، زکی علیه السلام و مهدی علیه السلام که دانش‌های آنان در میان فرقه‌ها و نحله‌های جهان جلوه‌گر شده است تا جایی که کسانی چون طاووس یمانی، سعید بن مسیب، سعید بن جبیر و ابن‌شهاب زهری از امام زین‌العابدین علیه السلام دانش آموختند و مردانی دانش‌های گونه‌گون را از محمد بن علی علیه السلام گرفتند، تا جایی که به «باقر علم النبیین» شهرت یافت، و نامورانی از اهل معرفت، چهار هزار تن که ابوحنیفه، مالک و محمد [بن حسن شیبانی] در میانشان بودند از امام صادق علیه السلام علم آموختند و شافعی و احمد نیز از او روایت کردند و از پاسخ‌هایی که او داده بود صد کتاب فراهم گشت و همین کتاب‌ها است که به «اصول» شناخته شده است. موسی بن جعفر علیه السلام نیز در چنین جایگاهی بود تا زمانی که به زندان افتاد. از علی بن موسی علیه السلام و از پسرش ابوجعفر علیه السلام نیز دانش‌ها ظهور یافته است که بر هیچ یک از اهل تحقیق پوشیده نیست. البته، در این میان روایت‌ها از ابوالحسن [امام هادی علیه السلام] و ابومحمد [امام عسکری علیه السلام] کمتر است؛ چراکه آنان در اردوگاه خلیفه بازداشت و از فتوا گستراندن محروم شده بودند. مرزکی نحوی گفته است:

ای کسانی که مرا بر دوستی فرزندان فاطمه علیها السلام می‌نکوهید، آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را جز ایشان نسلی هست؟

آنان صاحبان میراث نبوت و هدایت و پایه و قطب آیین حنیفند.

پدر ایشان وصی و عموزادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و وارث علم خدا و قهرمانی دلاور است[1].

صاحب بن عباد گفته است:

و به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که شاخسارهای درخت اویند و اگر نبودند آن عظمت را جلوه‌ای نمی‌ماند.

---

۱. أیا لائمی فی حب أولاد فاطم / أهل لرسول الله غیرهم عقب
هم أهل میراث النبوة و الهدی / و قاعدة الدین الحنیفی و القطب
أبوهم وصی المصطفی و ابن‌عمه / و وارث علم الله و البطل الندب

از آن دو تن بود که شاخه‌های نور الهی به زمین رسید و خداوند را نورهایی است که پیوسته تازه شود و استمرار یابد.

آنان حجت‌های شناخته و روشنند و چراغ‌های الهی که هرگز خاموش نشود[1].

ابن‌حماد گفته است:

هلا که من غلام خاندان محمدم و از من نه زشتی پسندیده است و نه هرزگی.

آنان طایفه‌ای هستند که به فضل ایشان احاطه نتوان یافت و در میان مردم آنان را همانند و همگن سراغ نتوان گرفت.

آنان امینان خدا در زمین و آسمان و چشم و گوش و جَنب و ریسمان اویند،

و آنان ستارگانی‌اند که فروغشان در برابر ظلمت‌های شرک درخشیده و آن ظلمت‌ها را به خموشی کشانده است.

در کتاب‌های کهن خدا وصف ایشان است و پیامبران از فضیلت سترگ ایشان گفته‌اند.

شاخه‌های درخت پیامبر خدایند و احمد ریشهٔ آن است و چه خوش آن شاخه که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را ریشه باشد.

علی امیرمؤمنان علیه السلام پدر ایشان است و آیا علی را در فضیلت‌هایش همانندی هست؟[2]

---

۱. و بـالحسنین المـجد مـد رواقـه — و لولاهـما لم‌یـبق للـمجد مشـهد
تـفرعت الأنـوار للارض مـنهما — فـلله أنـوار بـدت تـتجدد
هم الحجج الغر التی قد تـوضحت — و هم سرج الله التی لیس تـخمد
← دیو ان الصاحب بن عباد، ۳۷.

۲. ألا انـنی مـولی لآل مـحمد — فـلاتحسن الفـحشاء منی و لا الهـزل
اولئک قـوم لایـحاط بـفضلهم — و لیس لهم فی الخلق شبه و لا شکـل
هـم امـناء الله فـی الأرض و السـما — و هم عـینه و الاذن و الجنب و الحـبل
و هـم أنـجم الدیـن الذی ضاء ضوءها — عـلی ظـلم الاشـراک فـهی لهـا تـجلو
و فـی کـتب الله القـدیمة نـعتهم — و قد نـطقت عـن عـظم فضلهم الرسـل
فـروع رسـول الله أحـمد أصـلها — لقـد طـاب فـرع و النـبی له أصـل
عـلی أمـیرالمـؤمنین أبـوهم — فـهل لعـلی فـی فـضائله مـثل

ابن حجاج گفته است:

شما فرزندان خاندانی هستید که جبرئیل در آن به فرمان خدا خدمت می‌کرده است.

نه فراتر از افتخارهای شما چیزی هست و نه بدان ستیغ که بدان رسیده‌اید، راهی[۱].

همو گفته است:

پدر تو پدر امامان ما علی علیه السلام است و مادر تو مادر مهترانمان بتول علیها السلام

چه کسی در مهلت تو امید بندد و چگونه در این باره با پدر آن دو نواده و با پیامبر صلی الله علیه و آله رویاروی شود؟[۲]

ابن درید ازدی گفته است:

اگر بخواهند والاتبارترین و ارجمندترین مردمان را بشمارند نیکوتبارترین مردمان تباری است بزرگ و ستوده،

و در عظمتش همین بس که محمد صلی الله علیه و آله از این خاندان است.

آن سان نیست که چون آهن چخماق بر سنگ زنند و یک سوی فتیله بسوزانند از او آتش برنخیزد.

برادر محمد صلی الله علیه و آله یگانه‌ای است برخاسته از چشمه‌ای بی‌همتا که از سنگش جز برق خلقت او برنخاسته است،

و دلاوری به نام او بر بلندایی نشسته است که هرکه آهنگ فرارفتن کرده، خسته فرومانده است[۳].

---

۱. فأنتم أهل بیت کان فیه — بأمر الله یخدم جبرئیل
و لیس علی فخارکم مزید — و لیس الی مرامکم سبیل

۲. ابوک أبو أئمتنا علی — و امک ام سادتنا البتول
فمن یرجو مداک و کیف یلقی — أبوالسبطین فیه و الرسول

۳. ان البریة خیرها نسبا — ان عد أکرمه و أمجده
نسب معظمة محمدة — و کفاه تعظیما محمده
لیست اذا کبت الزناد فما — تکبو اذا ما نص أزنده
و اخو النبی محمد فرید محتده — لم یکبه فی القدح مصلده
حل البلاء به علی شرف — یتکأد الراقین صعدده

فصل ۱۱

زیارتگاه‌ها

عظمت زیارتگاه‌ها

ما برای همهٔ بزرگان نسل‌های پیشین و پسین هیچ اثری سراغ نداریم که از آن سخن رود و هیچ خبری که نامور افتاده باشد و مردم بدان اثر و خبر تقرب جویند، آن‌سان که در امت‌های پیشین نیز برای کسانی چون کسری، انوشیروان، فرعون، هامان، شداد و نمرود نشانی از زیارتگاه نمی‌یابیم. اما از آن سوی اهل بیت علیهم السلام را می‌بینیم که کران تا کران زمین از آثار ایشان آکنده است و زیارتگاه‌ها و مسجدها به نام ایشان ساخته‌اند و مردمان در روزگاری که آنان خود حضور ندارند و در شرایطی که بدخواهان و دشمنان ایشان فریبکاری می‌کنند، چه اندازه در بزرگداشت این آثار و ابنیه هزینه کرده‌اند و چه‌سان از جاهایی بس دور آهنگ ایشان نموده‌اند تا از این رهگذر و به آبروی تربت آنان بر درگاه خداوند تقرب جویند، درست همان‌گونه که دربارهٔ آثار پیامبران و اوصیا از قبیل حطیم، مقام ابراهیم علیه السلام، ناودان اسماعیل علیه السلام، تپهٔ موسی علیه السلام، صخره عیسی علیه السلام و باب حطهٔ بنی‌اسرائیل مشاهده می‌کنیم و آن‌گونه که در زادروزها و مجلس‌ها که به نام ایشان برپا می‌شود می‌بینیم. آری، حق آشکار شده است و باطل از میان رفته است.

زاهی گوید:

آیا شما را زیارتگاه‌هایی هست که به سان زیارتگاه‌های این پیروان زیارت شود؟

و از دور فروغی از آن‌ها به آسمان برخیزد و هرکه به دیدار آن‌ها رود آن را جلوه‌گر بیند؟[1]

حصفکی گفته است:

طایفه‌ای هستند که ستایش ایشان در ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ آمده است و جز بی‌باوران در آن تردید نیاورند.
طایفه‌ای که آنان را در هر سرزمین زیارتگاهی است، نه، که در هر دل مزاری است[2].

دیگری گفته است:

چون در یثرب خانه‌های ایشان را خراب کردند در کرانه‌های دیگر سرزمین‌ها مرقدهایی ساختند[3].

زیارتگاه‌هایی با نام و یاد علی علیه السلام

این امیرمؤمنان علیه السلام است که امروز مهم‌ترین جاهایی که در آن حضور یافته به صورت مسجد درآمده است: در کعبه زاده شد. در سرای خدیجه پرورش یافت که امروز یک مسجد است، و نمازگاه ایشان در کنار درِ زادگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در شعب بنی‌هاشم بود. از همین قبیل است جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن با خویشاوندان خود بیعت عشیره را به انجام رساند، سرای پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن آیهٔ تطهیر نازل گشت، محل بیعت غدیر، نمازگاه امام در رقه، محل اقامت او در صفین، مسجد احرام در میقات که از بناهای ساختهٔ او است، مسجد براثا در بغداد که از جلوه‌های او است، مسجد ذئب (گرگ) در کنار فرات که از آیت‌های او است، زیارتگاه شمس در حله که از معجزه‌های او است، مسجد جمجمه در بابل که از دلایل او است، زیارتگاه سمکه (ماهی) در کنار نیل که از فضایل او است، زیارتگاه‌های نار، فرج و منطقه در مدائن که از قدرت او است، مسجد سوط (تازیانه) در بازار قدیم بغداد که از خبرهای غیبی او است، زیارتگاه کف (پنجه) در کوفه، تکریت، موصل و رقه که از اعجاز او است، زیارتگاه شعر در بلده که

---

۱. هل لكم مشهد يزار كما — مشاهد التابعين متبعه
يسطع نور لها على بعد — يطرق من زارها اذا سطعه

۲. قوم أتى فى هل أتى مدحتهم — ما شک فی ذلک إلا ملحد
قوم لهم فى كل أرض مشهد — لا بل لهم فى كل قلب مشهد

۳. عمروا باطراف البلاد مقابرا — اذ خربوا من يثرب اوطانا

از عجایب او است، مسجدهای مجدان، عرقل و نور در رقه که از برهان‌های او است، مسجدی در موصل که از حجت‌های او است، زیارتگاه علث میان بغداد و سامرا که از برکت‌های او است، زیارتگاه‌های بوق در رحبهٔ شام که از کرامت او است، زیارتگاه صخره شام که از سلطنت او است، و زیارتگاه کوثی در بغداد و سرانجام قبلهٔ او در جامع بصره. او در مسجد جامع کوفه که نوح علیه‌السلام آن را بنا کرده بود و هزار پیامبر و هزار وصی در آن نماز گزارده بودند به شهادت رسید و در نجف به خاک سپرده شد که امروز مسجد و مزار است. از همین قبیل است توقفگاه‌های او در راه بصره: مسجدهای نخیله، زواطه، شرط، مذار، مطاراة، زکیه و نیز در کنار زیارتگاه عزیر، در چهار فرسخی سمت بالای بصره، در کنار قلعهٔ بصره، در ایله، بلجان، محرزی، آبادان، دقله، قریهٔ عبدالله و کرخ‌زاد و همچنین در راه عراق در مدائن، بغداد، انبار، پایین حدیثه، در کنار آن چاه، صندودیا، عانه، میان رحبه و عانه، در خود رحبه، در زیلبیا، یلنج، رقه، و سرانجام صفین.

زیارتگاه‌های خاندان علی علیه‌السلام

فرزندان او را نیز زیارتگاه‌هایی است، در مدینه، در کربلا، در بغداد، در سامرا و در طوس.

زیارتگاه‌های علویان هم در سراسر زمین به سان ستارگان آسمان فراوان و پراکنده است.

ناشی گوید:

در غری (نجف)، کربلا، بغداد و سامرا آن قبرها را زیارت کنید،

و نیز در یثرب و در طوس که مزارهای امامان را در خود جای داده است و به زیارت ایشان گناه انسان فرو می‌ریزد[1].

مرزکی گفته است:

در مدینه، نجف، کربلا، طوس، زورا و سامرا به خاک سپرده شده‌اند.

در هیچ گرفتاری‌ای به سراغ ایشان نروی، مگر آن که گرفتاری برطرف شود و شادی بر جای غم نشیند.

---

۱. فزوروا بالغری و کربلاء / و بغداد و سامرا القبورا
و یثرب قد حوت منهم و طوس / قبور أئمة تحط الوزورا

طایفه‌ای هستند که گناه آدمعليه السلام به نام ایشان بخشوده شد و کشتی نوحعليه السلام به نام ایشان بر پهنهٔ آب پیش رفت[۱].

دیگری گفته است:

جانم فدای مدینه و بقیع و کربلا و طوس و سامرا و بغداد و نجف،
آرامگاه‌هایی که هرگاه بدان‌ها روی کنی از این رهگذر معارفی پیشین و نوین بر خود پایدار سازی[۲].

دیگری نیز گفته است:

در مدینه، نجف، سرزمین طف (کربلا)، بغداد، طوس و سامرا است،
قبر امامان من که هدایتگران منند و رحمت خدای رحمان پیوسته بدیشان رسد[۳].

عضدالدوله گفته است:

خدای سیراب کند قبری را که در نجف است و پیرامونش قبرهایی که آن مرقد پاک را در میان گرفته‌اند،
و تربتی را که در طوس از آن فرزند و همنام او است و به بارش چون زلال فرات سیراب سازد،
و ام‌القری را که در آن قبرهایی منور است و از خداوند به آن‌ها برترین صله رسد،
و در سرزمین بغداد قبرهایی پاک است و در سامرا مکان هر برکت[۴].

---

۱. حفروا بطيبة و الغرى و كربلا — و بطوس و الزورا و سامراء
ما جئتهم فى كربة إلا انجلت — و تبدل الضراء بالسراء
قوم بهم غفرت خطيئة آدم — و جرت سفينة نوح فوق الماء

۲. بطيبة نفسى و البقيع و كربلا — و طوس و سامرا و بغداد و النجف
قبور متى تلمم بها تستدم بها — سوالف معنى مصطفا لها و مؤتنف

۳. بطيبة و الغرى و أرض طف — و بغداد و طوس و سر من را
قبور أئمتى و هم هداتى — عليهم رحمة الرحمن تترى

۴. سقى الله قبراً بالغرى و حوله — قبور بمثوى الطهر مشتملات
و رمساً بطوس لابنه و سميه — سقته السحاب الغر صفو فرات
و ام‌القرى فيها قبور منيرة — عليها من الرحمن خير صلات
و فى أرض بغداد قبور زكية — و فى سر من رأى معدن البركات

فصل ۱۲

ستمدیدگی اهل بیت علیهم‌السلام

گواهی قرآن

امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ عِبَادُ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا﴾[1] فرموده: «مقصود اوصیاء است، از بیم دشمنانشان»[2].

سخن امیرمؤمنان علیه‌السلام

امیرمؤمنان علیه‌السلام خطبه ایراد کرد و در آن فرمود: «قریش را با ما چه می‌شود و چرا بر ما خرده می‌گیرد؟ جز این که ما خاندانی هستیم که خداوند [برای ما] بر فراز بنیاد ایشان بنیادی استوار ساخته و سرهای ما را بلندتر از ایشان داشته و ما را بر آنان برگزیده است، پس از خدای چنین خرده گرفته‌اند که ما را بر آنان برگزیده است، و آنچه را خداوند پسندیده خوش نداشته و آنچه را او دوست داشته نپسندیده‌اند.

چون خدا ما را بر آنان برگزید، ایشان را در حریم خویش مشارکت دادیم، آنان را با کتاب و سنت آشنا ساختیم، فرایض و سنن را بدیشان آموختیم، با راستی و نرمش آنان را پاس بداشتیم و بر دین و

---

۱. فرقان / ۶۳: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند.

۲. «هم الاوصیاء من مخافة عدوهم». ← کلینی، الکافی، ۴۲۷/۱.

بر اسلام پایبند گردانیدیم. اما آن‌ها بر ما تاختند، برتری ما را انکار کردند، حق ما را از ما بازبداشتند، زمینه‌های آماده کار را برای ما از میان بردند.

خداوندا، من از قریش به پیشگاه تو شکایت می‌آورم؛ حق مرا از آنان بستان و آنچه را بر گردن ایشان دارم وامگذار.

پروردگارا، حق مرا از ایشان بستان که تو خود داور دادگری و قرشیان نیز همان کسانی‌اند که منزلت مرا فروکاستند، حریم مرا مباح شمردند، آبرو و خانواده مرا بی‌مقدار پنداشتند، ارثی را که از عموزاده‌ام می‌بردم به ناروا از من ستاندند، دشمنانم را بر من برانگیختند و میان من و عرب و عجم بر هم زدند و آنچه را از خردسالی به تلاش و رنج فراهم ساخته بودم از من ربودند و آنچه را برادر و یاور و همزادم برایم بر جای نهاده بود از من بازبداشتند و گفتند: تو آزمندی و در معرض اتهام.

مگر نه آن است که به واسطه ما از برهوت کفر و از کوری گمراهی و از سرگشتگی‌های غفلت‌های سخت برون‌شدی یافتند؟ مگر نه آن است که آنان را از آن فتنه تیره و تار و از آن آزمون کور رهانیدم؟

وای بر آنان! مگر نه آن است که ایشان را از شراره آزارهای سرکشان، اجبارهای گردن‌افرازان، شمشیرهای شورشیان، و از رنج آورد با یلان و پیکار با پیل‌تنان و جنگ با گردنکشانی رهاندم که زبان‌نفهم‌های عرب، برآمدگان پیکار، کانون‌های تاختن، کوه‌های جنگ، تیرهای رخدادهای سخت و شمشیرهای هماره برآمده بودند؟

مگر نه آن است که به واسطهٔ من بر چکاد مهتری نشستند و به حق و به داد و به انصاف دست یافتند؟

مگر نه آن است که من همدم نبوت محمد ﷺ، آیت رسالت و نشان خشنودی و ناخشنودی او بوده‌ام که زره پرزرق و برق کسان دریده‌ام و مردان پیل‌پیکر پیکار بر زمین افکنده‌ام و به دست من جمجمه‌های آن جانوران زبان‌نفهم و سرهای آن سرکشان از تن پریده است تا هنگامی که طایفهٔ تیم به فرار پناه جسته و طایفهٔ عدی پای پس کشیده است.

زنهار که قرشیان را در برابر هجمهٔ مرگ و نیستی وامی‌گذاردم و آنان را رها می‌کردم تا شمشیرهای سرکشان سرهایشان درو کنند و عجم‌ها پیکرهایشان به زیر سم اسبان درآورند و پیوسته در معرض تاخت و تاز دشمنان و حمله‌های گردن‌افرازان باشند و زیر سم تاخت‌آوردگان و در لای لای سنگ آسیای جنگ و در هنگامه‌های میدانداری شمشیرها و برق خنجره‌ها له شوند، اکنون نه زنده بودند که بر من ستم روا دارند و نه مانده بودند که به من ظلم کنند و نه گفته بودند: تو آزمندی و در معرض اتهام»[1].

---

۱. «ما لنا و لقریش و ما تنکر منا قریش غیر انا أهل بیت شید الله فوق بنیانهم و أعلی الله فوق رؤسهم رؤسنا و اختارنا الله ←

امام در ادامه، پس از سخنانی فرمود: «اما من هستم که گنگ‌هایتان را به سخن آورده‌ام و ناتوانان را به برهان‌آوری؛ چرا که من اسلام را گشوده‌ام، دین را یاری رسانده‌ام، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را پشتوانه بوده‌ام، نشان‌های این بنیاد نهاده‌ام، پرچم دین برافراشته‌ام، رازهای آیین آشکار ساخته‌ام و گذشته و اکنون آن را روشن کرده‌ام، دولت را ناب و پایدار گردانیده‌ام و پیاده و سواره را استوارگام ساخته‌ام و آن‌گاه پاکبازانه پیشوایی ایشان بر دوش گرفته‌ام، بدین باور که خود برای این کار گزیده‌ام»[۱].

آن‌گاه چنین ادامه داد: «اما آن مرد تیمی و آن برخاسته از خاندان عدی چونان که برخی در مسابقه تقلب کنند، به حیله و نیرنگ و فریب و غافلگیری بر من پیشی گرفتند»[۲].

سپس فرمود: «ای توده‌های مهاجران و انصار، کجا تیم و عدیّ از بیم فتنه به آن سرپوشیده بنی‌ساعده شتافتند؟

←

علیهم فنقموا علیه ان اخترانا علیهم و سخطوا ما رضی الله و أحبوا ما کره الله فلما اخترانا علیهم شرکناهم فی حریمنا و عرفناهم الکتاب و السنة و علمناهم الفرائض و السنن و حفظناهم الصدق و اللین و دیناهم الدین و الاسلام فوثبوا علینا و جحدوا فضلنا و منعونا حقنا و التوونا أسباب أعمالنا و اعلامنا. اللهم فانی أستعدیک علی قریش فخد لی بحقی منها و لاتدع مظلمتی لها و طالبهم یا رب بحقی فانک الحکم العدل فان قریشا صغرت قدری و استحلت المحارم منی و استخفت بعرضی و عشیرتی و قهرتنی علی میراثی من ابن‌عمی و أغروا بی أعدائی و وتروا بینی و بین العرب و العجم و سلبونی ما مهدت لنفسی من لدن صبای بجهدی وکدی و منعونی ما خلفه أخی و حمیمی، و شقیقی و قالوا انک لحریص متهم. ألیس بنا اهتدوا من متاه الکفر و من عمی الضلالة و غی الظلماء؟ ألیس أنقذتهم من الفتنة الظلماء و المحنة العمیاء؟ ویلهم ألم أخلصهم من نیران الطغاة وکره العتاة و سیوف البغاة و وطأة الاسد و مقارعة الصماء و مجادلة القماقمة الذین کانوا عجم العرب و غنم الحرب و قطب الاقدام و جبال القتال و سهام الخطوب و سل السیوف؟ ألیس بی تسنموا الشرف و نالوا الحق و النصف؟ ألست نبوة محمد و دلیل رسالاته و علامة رضاه و سخطه الذی کان یقطع الدرع الدلاص و یصطلم الرجال الحراص و بی کان یبری جماجم البهم و هام الابطال الی أن فزعت تیم الی الفرار و عدی الی الانتکاص؟ أما و انی لو أسلمت قریشا للمنایا و الحتوف و ترکتها فحصدتها سیوف الغواة و وطأتها الأعاجم وکرات الأعادی و حملات الأعالی و طحنتهم سنابک الصافنات و حوافر الصاهلات فی مواقف الازال و الزلزال فی طلاب الأعنة و بریق الاسنة مابقوا لهضمی و لا عاشوا لظلمی و لماقالوا انک لحریص متهم».

۱. «إنما أنطق لکم العجماء ذات البیان و أفصح الخرساء ذات البرهان لأنی فتحت الاسلام و نصرت الدین و عززت الرسول و بنیت أعلامه و أعلیت مناره و أعلنت أسراره و أظهرت أثره و حاله و صفیت الدولة و وطأت الماشی و الراکب ثم قدتها صافیة علی انی بها مستأثر».

۲. «سبقنی الیها التیمی و العدوی کسبق الفرس احتیالا و اغتیالا و خدعة و غیلة».

آیا آن روز دیگر در سرزمین ابواء و هنگامی که صف‌ها برای پیکار آراسته شده بود و کسانی پی در پی در آغوش مرگ می‌رفتند و شمشیرها به هم درمی‌آمیخت بیم فتنه نبود؟

آیا آن روز که عمرو بن عبد ودّ با تکبر شمشیر برآورده بود و با غرور از زیر چشم‌های خود به تحقیر می‌نگریست و عربده می‌کشید بر اسلام بیمناک نبودند؟

یا چرا در نبرد بواط و آن هنگام که افق تیره و تار شده بود و استخوان گردن کج شده بود و سیلاب بنیان‌برافکن روی نهاده بود بر دین و دینداران دل نسوزاندند؟

چرا در نبرد رضویٰ و زمانی که تیرها در همه سو در پرواز بود و مرگ در همه جا می‌تاخت و شیرانی نعره می‌زدند نگران نشده بودند؟

چرا در پیکار عشیره و آن دم که دندان‌ها می‌لرزید و گوش‌ها نعره‌ها می‌شنید و زره‌ها می‌شکافت به میدان نتاختند؟

چرا در بدر کبری و آن روز که نیزه‌ها ترس می‌پراکندند و از رگ‌های بریده خون بیرون می‌زد و سینه‌ها به خون رنگین می‌گشت نگران نبودند؟

چرا در آن آوردها که شیران به میدان می‌تاختند و اسبان می‌دوانیدند و یلان به هم می‌آویختند و آسمان از گرد و خاک تیره و تار می‌شد به میدان نشتافتند؟

چرا در نبرد اکدر و آن هنگام که چشم‌ها به اشک نشسته بود و مرگ چشمک می‌زد و سپرها بر زمین می‌افتاد بیم فتنه نبود؟»[1]

امام آن‌گاه از رخدادهایی که در آن‌ها همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است یاد کرد و آن دو تن را نکوهید

---

۱. «یا معشر المهاجرین و الانصار أین کانت سبقة تیم و عدی الی سقیفة بنی‌ساعدة خوف الفتنة؟ ألا کانت یوم الابواء إذ تکاثفت الصفوف و تکاثرت الحتوف و تقارعت السیوف؟ أم هلاخشیا فتنة الاسلام یوم ابن‌عبدود و قد نفح بسیفه و شمخ بأنفه و طمح بطرفه؟ و لم لم‌یشفقا علی الدین و أهله یوم بواط إذ اسود لون الافق و اعوج عظم العنق و انحل سیل الغرق؟ و لم لم‌یشفقا یوم رضوی اذ السهام تطیر و المنایا تسیر و الاسد تزأر؟ و هلا بادرا یوم العشیرة اذ الاسنان تصطک و الآذان تستک و الدروع تهتک؟ و هلا کانت مبادرتهما یوم بدر إذ الأرواح فی الصعداء ترتقی و الجیاد بالصنادید ترتدی و الارض من دماء الأبطال ترتوی؟ و لم لم‌یشفقا علی الدین یوم بدر الثانیة و الدعاس ترعب و الاوداج تشخب و الصدور تحضب؟ و هلا بادرا یوم ذات اللیوث و قد ابیح التولب و اصطلم الشوقب و أدلهم الکوکب؟ و لم لا کانت شفقتهما علی الاسلام یوم الاکدر و العیون تدمع و المنیة تلمع و الصفائح تنزع؟»

که در همهٔ آن‌ها تماشاگر بوده‌اند. سپس افزود: «چیست این همه نیرنگ و فریب که از قریش به ما رسیده است! من همدم همهٔ این صحنه‌ها و مرد همهٔ این عرصه‌ها بوده‌ام و کجا است این کرده‌های ستوده»[۱] ـ تا آخر این خطبه[۲].

ناشی گفته است:

چرا در نبرد بدر و آن روز که چون دشمنان به رویارویی آمدند از ایشان انتقام ستاندی، این مدعیان نشوریدند؟

چرا آن روز که در احد جام مرگ به دشمن چشاندی گریختند و چرا به رویارویی تو پرداختند؟

چرا در نبرد سلع و آن هنگام که رویاروی عمرو ایستادگی کردی گام پس کشیدند و تو را تنها گذارند؟

چرا در خیبر به یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله استواری نبخشیدند و گذاشتند تا تنها تو بر مرکب نشینی؟

و تو آن‌جا با مرحب و با آن یل دشمن رویاروی شدی و شیرانی نیز تو را پشتیبانی می‌کردند.

پس دژ سخت آنان را به لرزه درافکندی و آن‌گاه که دروازه بر رویت بستند آن را از جا کندی.

آنان چرا در حنین و آن‌جا که تو به تنهایی لشکرها از هم گسستی حضور نیافتند؟

تو هماره در همه این‌ها مقدّمی. خدایت پاداش دهاد! چرا تو را مؤخّر داشتند؟[۳]

---

۱. «ما هذه الدهماء و الدهیاء التی وردت علینا من قریش! انا صاحب هذه المشاهد و ابوهذه المواقف و این هذه الافعال الحمیدة...»

۲. متن کامل این خطبه در العدد القویة ابن‌مطهّر (۱۸۹ - ۱۹۹) به نقل از کتاب الارشاد لکیفیة الطلب ائمة العباد اثر محمد بن حسن صفار آمده و مجلسی نیز در بحار الانوار (۵۵۸/۲۹ - ۵۶۷) آن را از همین منبع نقل کرده است.

۳.
فلم لم‌یثوروا ببدر و قد / تبلت من القوم إذ بارزوکا
و لم عردوا إذ شجیت العدی / بمهراس أحد ولم نازلوکا
و لم اجمحوا یوم سلع و قد / ثبت لعمرو و لم أسلموکا
و لم یوم خیبر لم‌یثبتوا / صحابة أحمد و استرکبوکا
فلاقیت مرحباً و العنکبوت / و اسد یحامون اذ وجهوکا
فدکدکت حصنهم قاهراً / و طوحت بالباب إذ حاجزوکا
و لم‌یحضروا بحنین و قد / صککت بنفسک جیشا صکوکا
فأنت المقدم فی کل ذاک / فلله درک لم أخروکا

در نهج‌البلاغه است: «خداوندا، من بر قریش از تو یاری و داد خواهم؛ چه، آنان پیوند خویشی مرا بریده‌اند و پدران مرا کافر دانسته‌اند و برای ستیزیدن با من دربارهٔ حقی که بیش از دیگران شایسته‌اش بوده‌ام گرد آمدند و گفتند: در حق چیزی است که یا باید آن را به چنگ گیری و یا باید از آن بازداشته شوی و آن‌گاه که تو را از آن بازداشتند شکیبایی در پیش گیر اندوهگنانه، یا بمیر به دریغ خوردن‌افتاده.

پس نگریستم و دیدم که مرا جز خاندانم نه یاوری است و نه دفاع‌کننده‌ای و نه یاری‌رسانی. اما آنان را بر مرگ دریغ داشتم و از این روی، بر خار خلیده در چشم پلک بر هم نهادم و برای فرو بردن اندوه در گلو گرفته، آب دهان فرو بردم و بر آزارها شکیبایی ورزیدم و خود را به فرو خوردن خشم و سرکشیدن جامی تلخ‌تر از شرنگ و دردناک‌تر از ضربت شمشیر بداشتم»[1].

غرشی که برخاست و فرونشست

در خطبهٔ شقشقیه یا مقمّصه نیز آمده است: «آری، خدای را سوگند، پسر ابوقحافه این جامه، را به زور در تن کشید، در حالی که خود به نیکی می‌دانست که موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت قطب است نسبت به آسیا. چشمه‌های فضایل و معارف، سرشار و سیل‌آسا، از دامنهٔ کوه وجود من فرو می‌ریزد، و پرندهٔ (همّت‌های بلند) به قلهٔ شامخ من نرسد!

با وجود این، میان خود و خلافت پرده‌ای آویختم، و از آن پهلو تهی کردم. پس از آن که میان دو کار بسی اندیشیدم که با دستِ بریده (و یاران دست بسته) برای مطالبهٔ حقّ حمله آرم، یا بر آن تاریکی کوری‌افزا شکیبایی ورزم؛ همان شب دیجوری که در آن سالخوردگان پیر و فرسوده شوند و خردسالان سالخورده گردند، همان تیرگی حیرت‌آوری که مؤمن در آن به رنج و تعب افتد، (و برای نجات همی کوشد) تا مرگش فرارسیده پروردگارش را ملاقات کند.

---

۱. «اللهم انی أستعدیک علی قریش فانهم قد قطعوا رحمی و کفروا آبائی و أجمعوا علی منازعتی حقاً کنت أولی به من غیری و قالوا ألا ان فی الحق ان یأخذه و فی الحق ان تمنعه فأصبر مغموما أو مت متأسفاً فنظرت فاذا لیس لی رافد ولا ذاب و لا مساعد إلا أهل بیتی فضننت بهم علی المنیة فأغضیت علی القذی و جرعت ریقی علی الشجی و صبرت علی الاذی و طبت نفسی علی کظم الغیظ و ما هو أمرّ من العلقم و ألم من حر الشفار». ← شریف رضی، نهج‌البلاغة، خطبهٔ ۲۱۷، با تفاوتی اندک.

پس چنین دیدم که صبر بر همهٔ اینها خردمندانه‌تر است. پس صبر کردم، صبر کسی که در چشمش خاری خلیده، و در گلویش استخوانی جای گرفته است. با چشم خود می‌دیدم که میراثم را به غارت می‌برند.

تا اولی راه خود را پیمود و درگذشت. پس بعد از خود دلوش را سوی فلانی افکند»[1].

امام در ادامه بیتی از اعشی را بر زبان آورد که در آن گفته است:

شتان ما یومی علی کورها　　　و یوم حیان اخی جابر[2]

سپس فرمود: «شگفتا! در آن میان که در زنده بودنش استعفا و رهایی از خلافت را می‌جست، پس از مرگ پیمان محکمش را برای دیگری بست. چه سخت پستان‌های آن را بین خود قسمت کردند و به نوبت دوشیدند!

پس امر خلافت را در میان حوزه‌ای بس خشن بگردانید و جای داد که زخم ناشی از خشونتش بس فگار، و تماس با آن ناهموار، و لغزشش در آن کار بسیار، و عذرخواهی‌اش از لغزش‌ها بسی بیشمار بود؛ دارنده و زمامدار این حکومت چون سوار بر شتر سرکش بوَد که چون زمامش را به سختی کشد بینی‌اش پاره گردد، و چون مهارش را سست کند بی‌محابا به پرتگاهش افکند. به ذات خدا سوگند مردم در این حکومت به خودسری و اشتباه و سرکشی و رنگارنگی و عیبجویی دچار گردیدند. بر این روزگار دراز و سختی اندوه و بلا صبر پیشه کردم.

تا آن که شخص دوم نیز راه خود را پیمود و درگذشت و کار خلافت را در میان جمعی گذاشت که به گمان خودش من هم یکی از آنان بودم، خدایا به تو پناه می‌برم از آن شورا!

---

۱. «أما و الله لقد تقمصها ابن‌أبی‌قحافة و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل ولا یرقی إلی الطیر فسدلت دونها ثوبا و طویت عنها کشحا و طفقت أرتأی بین أن أصول بید جذاء أو أصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح مؤمن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتی أجحی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی أری تراثی نهبا حتی مضی الاول لسبیله فأدلی بها الی فلان بعده».

۲. و چقدر تفاوت است میان آن دو روز من: روزی که بر فراز جهاز شتر بودم و روزی که چون حیان برادر جابر در خوشی زیستم.

بیتی است از اعشی که در آن به وضع خود که در دربار حیان به خوشی روزگار می‌گذرانید و به وضع برادر خود جابر که در بیابان‌ها سوار بر شتر خویش روزگار سختی را می‌گذراند اشاره کرده است. ← دیوان الاعشی الکبیر، ۱۴۷.

کی دربارهٔ من با مرد نخستین از آن‌ها شکی عارض می‌شد که حال کارم به آن‌جا رسد که با مانند چنین مردمی قرین شوم! ولی در پرواز با خیالات آن‌ها هماهنگ شدم؛ چون به زمین فرود آمدند، من هم فرود آمدم، چون به پرواز برخاستند، برخاستم. پس مردی از اهل شورا به جهت کینهٔ دیرین از رأی دادن سر باز زد، و دیگری برای خویشاوندی به سوی دیگری مایل شد، و شد آنچه شد.

کار شورا و دسته‌بندی به آن‌جا رسید که سوّمی قوم از آن میان به پا خاست، در حالی که دو پهلویش از پرخوری بالا آمده کارش رفت‌وآمد میان سرگین‌گاه و علف‌خور بود، پسران پدرش نیز با او برخاسته، مال خدا را با دهان پر و با حرص تمام می‌خوردند، چنان که شتران گیاه بهاری را آزمندانه بخورند، تا آن که بافته‌اش واتابیده شد، و عملش به زندگی‌اش خاتمه داد، و شکم‌پرستی او را به رو درآورد.

هنوز خود را نپاییده بودم که ناگاه انبوه مردم چون یال کفتار به سوی من شتافته، پی در پی از هر سو بر سر من هجوم آوردند، کار ازدحام به آن‌جا کشید که حسنین پایمال شدند و دو طرف جامه‌ام درید، در اطراف من چون گلهٔ انبوه گوسفندان اجتماع کردند. پس چون به امر خلافت برخاستم، طائفه‌ای پیمان شکستند، دستهٔ دیگر به سرعت تیر از عهد خارج و منحرف شدند و طایفه‌ای دیگر به تبهکاری افتادند. گویا این مردم کلام خدا را نشنیدند آن‌جا که می‌گوید: ﴿تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَٱلْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[1].

آری، به خدا سوگند، بی‌شک شنیدند و خوب درک کردند. ولی دنیا خود را در چشمان آنان آراست و زر و زیور آن چشمشان را خیره کرد»[2].

---

۱. قصص / ۸۳: آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام خوش از آن پرهیزگاران است.

۲. «فیا عجباً بینا هو یستقیلها فی حیاته إذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعیها فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسها و یکثر العثار فیها و الاعتذار منها فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم و ان اسلس لها تقحم فمنی الناس لعمر الله بخبط و شماس و تلون و اعتراض فصبرت علی طول المدة و شدة المحنة حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة زعم انی أحدهم فیا لله و للشوری متی اعترض الریب فیّ مع الأول منهم حتی صرت أقرن الی هذه النظائر و لکننی أسففت اذ أسفوا و طرت إذ طاروا فصغی رجل لضغنه و مال الآخر لصهره مع هن و هن الی أن قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله و معتلفه و قام معه بنوأبیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع الی أن انتکث علیه فتله

←

در این هنگام یادداشتی به امام دادند و او به خواندنش پرداخت. چون خواندن آن به پایان برد ابن‌عباس گفت: ای امیرمؤمنان، کاش سخن خود را از همان‌جا که بودی پی می‌گرفتی!

فرمود: «هرگز، هرگز، ای ابن‌عباس. این غرشی بود که برخاست و فرونشست»[1].

دادخواهی زهرا علیها‌السلام

ام‌سلمه به حضور فاطمه علیها‌السلام رسید و از او پرسید: ای دختر پیامبر خدا، شب خویش را چگونه به صبح رساندی؟

فرمود: «میان اندوه و اندیشه سپری کرده‌ام. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از میان ما رفت، و بر وصی ستم رانده شد. خدای را سوگند که حجاب خدا دریدند و امامت پس از پیامبر بر پایه‌ای جز آنچه خداوند در تنزیل فرموده و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تأویل بنیاد گذاشته است قرار گرفت و هرچه بود کینه‌های بدر و خشم‌های شکست احد بود، که در دل منافقان ریشه دوانده و عیبجویان را برانگیخته بود، تا چون حکومت هدف شد از کانون نفاق و شقاق رگبار کینه و خشم بر ما فروریزد و زه ایمان در دل کسان بگسلد و از آن وعده که خداوند داده است که این مکتب را پاس بدارد و مؤمنان را عهده‌دار شود نشانی نباشد. آنان پس از پیروزی بر آن کس که در هنگامه‌های سخت و رخدادهای به یادماندنی بر پدران ایشان تاخته بود، بهرهٔ خویش از درخت فریب این دنیای حیله‌گر را به کف آوردند»[2].

→

و أجهز علیه عمله و انکب به بطنه فماراعنی إلا و الناس الی کعرف الضبع ینثالون علی من کل وجه حتی لقد وطی الحسنان و شق عطفای مجتمعین حولی کربیضة الغنم فلما نهضت بالأمر نکثت طائفة و مرقت اخری و قسط آخرون و کأنهم لم‌یسمعوا الله سبحانه و تعالی حیث یقول: ﴿ **تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَٱلْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** ﴾ بلی و الله لقد سمعوها و وعوها و لکنهم حلیت الدنیا فی أعینهم و راقهم زبرجها و الذی فلق الحبة و برأ النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لایقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس أولها و لألفیتم دنیاکم هذه أزهد عندی من عفطة عنز». ←
شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۳.

۱. «هیهات هیهات یابن عباس تلک شقشقة هدرت ثم قرت».

۲. متنی که در مناقب آمده چنین است: «أصبحت بین کمد و کرب فقد النبی و ظلم الوصی هتک و الله حجبه اصبحت

←

زهراعليها السلام همچنین چون با آن نخست هم‌سخن شد گفت: «ای جماعت مسلمانان که به باطل شتافته‌اید و به زیانکاری دست یازیده‌اید؛ آیا در قرآن تدبر نمی‌کنید؟ یا بر دل‌ها قفل‌ها است[۱]! نه، بلکه خدای دل‌هایتان را به زنگار درنشانده است[۲]، بدان سبب که پی در پی گناه کردید و او گوش و چشمتان گرفت[۳].

بد تأویلی روا داشتید و به بدکاری راه نمودید و به بد دستاویزی چنگ زدید! خدای را سوگند، خواهید دید که این کار بر شما سنگینی کند و فرجامی بد به بار آورد، آن هنگام که پرده از دیدگانتان فروافتد و روشن شود که در ورای این راه چه مصیبتی است و از جانب پروردگارتان چیزی برایتان آشکار گردد که گمان نمی‌برده‌اید و آن هنگام بی‌عقیدگان زیانکار باشند»[۴].

→

إمامته مقتصة على غير ما شرع الله فى التنزيل و سنها النبى فى التأويل و لكنها أحقاد بدرية و ترات احدية كانت عليها قلوب النفاق مكتمنة لامكان الوشاة فلما استهدف الأمر ارسلت علينا شآبيب الاثار من مخيلة الشقاق فيقطع وتر الايمان من قسى صدورها و ليس على ما وعد الله من حفظ الرسالة و كفالة المؤمنين احرزوا عايدتهم غرور الدنيا بعد انتصار ممن فتک بآبائهم فى مواطن الكروب و منازل الشهادات».

این متن را در منابع پیشین نیافتم. علامه مجلسی در بحار الانوار (۱۵۷/۴۳) بر این صحه می‌گذارد که منبعی که روایت را از آن برگرفته دچار تحریف بوده و نسخه‌ای دیگر نیز برای تصحیح نیافته و از همین روی آن را با آشفتگی‌ای که دارد آورده است.

به هر روی تلاش شده است با مقایسهٔ متن مناقب، بحار الانوار، بیت الاحزان قمی (۱۷۵) و اللمعة البیضاء تبریزی انصاری (۸۴۹) ترجمه‌ای درست به دست داده شود.

۱. اشاره به آیهٔ ۲۴ سورهٔ محمد: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾.

۲. اشاره به آیهٔ ۱۴ سورهٔ مطفّفین: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

۳. اشاره به آیهٔ ۴۶ سورهٔ انعام: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ﴾.

۴. اقتباس از آیهٔ ۷۸ سورهٔ غافر: ﴿وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾.

متن این روایت نیز تا این‌جا چنین است: «معاشر المسلمة المسرعة الى قبل الباطل المغضية على الفعل الخاسر أفلاتتدبرون القرآن أم على قلوب اقفالها كلا بل ران على قلوبكم بتتابع سيئاتكم فأخذ بسمعكم و ابصاركم و لبئس ماتأولتم و ساء ما به أشرتم و شرما منه اعتصمتم لتجدن و الله محلها ثقيلا و غيها وبيلا اذا كشف لكم الغطاء و بان ما ورائه الضراء و بدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون و خسر هنالک المبطلون».

سخن زهرا علیهاالسلام با انصار

سپس به انصار فرمود: «ای جماعت مهتران و استوانگان باقیماندگان، و ای یاران دین و آیین و پاسبانان اسلام! چیست این چشم‌پوشی که در ستمی که بر من می‌رود دارید و این غفلت که در برابر ستمدیدگی‌ام بدان اندر مانید؟ مگر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نفرموده بود که مرد را در فرزندانش حق گزارند؟ چه بسیار بدعت‌ها به میان آوردید و چه شتابان خیمه را برافکندید! با شما مرا هیچ توان و تلاشی نمانده است. آیا می‌گویید محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مرده است؟ خدای را سوگند، این مصیبتی است گران و رخنه‌ای است که دم به دم فزونی گیرد و به هم آوردنش دشوار تر شود. خدای را سوگند که نزد شما زمین تیره و تار شده، زلالی‌ها به کدورت گراییده، زخم چرکین شده و شکاف این پیکر به خونابه نشسته ــ و خدای را سوگند، آن که استوار ماندگزیدهٔ خدا است ــ و کوه‌ها از هم گسسته و آرزوها بر باد رفته است. حریم تباه گشته و حرمت درهم شکسته است و خدای را سوگند، این همان مصیبت بزرگ و رخداد سختی است که همانند و همتایی ندارد و کتاب خدا از این پرده برداشته که در سرایتان به وقوع خواهد پیوست، کتابی که شامگاهان و پگاهان فریاد زند و بانگ برآورد و تلاوت شود و اصرار ورزد و از تقدیری گوید که بر پیامبران و رسولان رفت و آن حکم قطعی خداوند و تقدیر حتمی او بود که فرمود: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّاكِرِينَ﴾[1].

ای فرزندان مام قیله[2]، آیا در میراث پدرم حق مرا بخورند و شما نظاره کنید و بشنوید و مخاطب دعوت من باشید و این خبر را نیک دریابید، در حالی که هم صاحب توشه‌اید و هم برخوردار از شمار و هم اهل این سرای و سپر. نصیحت من بر گوش‌هاتان می‌نوازد، ولی پاسخ نمی‌دهید و فریادم را می‌شنوید، ولی به فریاد نمی‌رسید، با آن که شما گزیدگان خدایید که او برگزیده است و نیکان اویید که با ما خاندان پیوند یافته‌اید و به همین انتساب بر همهٔ عرب فرمان راندید و همهٔ عجم را به هماوردی

---

۱. آل‌عمران / ۱۴۴: و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشتند نیست. آیا اگر بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هرکس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

۲. مقصود اوس و خزرج است که به این نیای مادری نسبت یابند.

خواندید و با همهٔ امت‌ها پیکار کردید و زمانی پیوسته شما را فرمان دادیم و فرمان پذیرفتید تا چون آسیاب اسلام به شما برای ما چرخید و توانستید سرزمین‌ها را بدوشید و چون غرش آشوب‌ها فرونشست و شعلهٔ سرکش شر به آرامش گرایید، پس از آن روزگار که بر راه درست بودید، سرگشته شدید و پس از آن استوارگامی، به عقب بازگشتید؛ ﴿أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ﴾[1].

خدای را سوگند که به رفاه دل سپرده‌اید و آن را که به گشودن و بستن و حکم راندن سزاوارتر بوده است دور کرده‌اید و با خوشی‌های این زندگی دمساز شده‌اید و از تنگدستی به گشایش دل خوش کرده‌اید و به این آسایش سنگین شده‌اید، حال آن که بدانچه فرایافته‌اید حجت بر شما تمام گشته است؛ ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾[2].

زنهار که آنچه باید گویم گفتم، از سر این شناخت که با زبونی و ضعفی که شما را دربر گرفته است همراهی نخواهید کرد. اما چه باید کرد که دل پردرد است و استخوان پرناله و سینه پراندوه و خشم پرشعله و گلو پرفریاد و البته حجتی که باید کامل شود و بهانه بستاند.

این سخن با شما است که البته بدان پشت می‌کنید و از آن می‌گریزید و ننگ جاودان می‌پذیرید و نشان عار بر خود می‌نهید و به آتش برافروختهٔ خدا که بر دل‌ها زبانه می‌کشد[3] درمی‌پیوندید و آن که در این میان حکم کند خدای واحد احد است»[4].

---

۱. توبه / ۱۳ و ۱۴: چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستادهٔ خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند نمی‌جنگید؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ با این که اگر مؤمنید خدا سزاوارتر است که از او بترسید. با آنان بجنگید. خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان می‌کند و شما را بر ایشان پیروزی می‌بخشد و دل‌های گروه مؤمنان را خنک می‌گرداند.

۲. ابراهیم / ۸: اگر شما و هرکه در زمین است همگی کافر شوید بی‌گمان خدا بی‌نیاز ستوده‌صفات است.

۳. اشاره به آیه‌های ۶ و ۷ سورهٔ همزه: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾.

۴. «معاشر النقباء و أعضاد البقية و انصار الدين و الملة و حضنة الاسلام ما هذه الغميزة فی حقی و الاعراض عن ظلامتی أماکان رسول الله قال المرء یحفظ فی ولده لسرعان ما احدثتم و عجلان ذااهالة و بکم ما حاولت طاقة أتقولون مات محمد

←

هم از سخنان زهراعلیهاالسلام است: «آرام آرام خود را به نوشیدن مشغول می‌نمایانید و زیرچشمی، جایی دیگر را می‌پایید و خود را در برابر کسان و فرزندان او از دیده پنهان می‌سازید. در آنچه از شما می‌رسد بر چیزی صبر می‌کنیم که چون شکافتن پوست به شمشیر و دریدن روده به خنجر است»[1].

چون فاطمهعلیهاالسلام از نزد ابوبکر بازآمد سوی علیعلیه‌السلام رو کرد و او را گفت: «ای پسر ابوطالب، چونان دیوزدگان جامه به خود درپیچیده‌ای و چونان کسانی که دریغ جان دارند در خانه نشسته‌ای! پرهای بلند آن عقاب تیزپرواز را بریده‌ای و اینک آن پرهای کوتاه‌شدهٔ باقیمانده تو را به کار نیامده است.

اکنون این پسر ابوقحافه است که هدیهٔ پدرم را از چنگم دربربوده و میراث پدرم از من ستانده

→

فخطب لعمری جلیل استوسع وهبه و استهتر فتقه و اظلمت لدیکم و الله الأرض و تکدرت الصفوة و احلیت القرحة و تقرحت السلعة و الثابت خیرة الله و خشعت الجبال و أکدت الآمال و ضیع الحریم و ادیلت المحرمة هی و الله النازلة الکبری و المصیبة العظمی لامثلها نازلة و لا بائقة عاجلة اعلن لناکتاب الله فی افنیتکم ممساکم و مصبحکم هتافا و صراخا و تلاوة و الحابا و لقتله ما حل انبیاء الله و رسله حکم فصل و قضاء حتم؛ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾. أبنی‌قیلة أ اهضم تراث ابی و انتم بمرأی منی و مسمع تمسکم الدعوة و یشملکم الخبر و فیکم العدة و العدد و بکم الدار و الجنن تقرع صیحتی آذانکم فلا تجیبون و تسمعون صرختی فلاتغیثون و انتم نخبة الله التی انتخب و خیرته التی انتحل لنا اهل البیت فنابذتم العرب و ناجزتم البهم و کافحتم الامم لاتبرح و تبرحون نأمرکم فتأتمرون حتی دارت لنا بکم رحی الاسلام و در حلب البلاد و هدأت دعوة الهرج و سکنت فورة الشر و طفئت جمرة الکفر و قرّ نقار الحق و استوسق نظام الدین فان حرتم بعد القصد و نکصتم بعد الاقدام ﴿أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ألا و الله لقد اخلدتم الی الخفض و ابعدتم من هو احق بالبسط و القبض خلوتم بالدعة و نجوتم من الضیق بالسعة و کلفتم بالدعة فمججتم بالذی وعیتم ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ ألا و قد قلت الذی قلت عن عرفة منی بالخذلة التی خامرتکم و لکنها فیضة للنفس و هیضة للعظم و کظة الصدر و نفثة الغیظ و خور القبا و معذرة الحجة فدونکموها فاحتقبوها دبرة الظهر نقبة الخف باقیة العار موسومة الشنار موصولة بنار الله الموقدة التی تطلع علی الأفئدة و الحاکم الواحد الأحد». برای متن با تفاوت‌هایی ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۱۹ و ۱۲۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۸ - ۱۴۰؛ ابن‌طیفور، بلاغات النساء، ۱۸ و ۱۹.

۱. «تشربون حسواً فی ارتغاء و تمشون لأهله و ولده فی الخمر و الضراء نصبر منکم علی مثل حز المدی و حفر السنان فی الحشا». برای متن با اندکی تفاوت ← طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۸/۱؛ ابن‌طیفور، بلاغات النساء، ۱۴.

است. خدای را سوگند، او در ستم راندن بر من تمام توان خویش گذارده و در چانه‌زنی با من سخت پای فشرده است، تا جایی که اکنون فرزندان مام قیله یاری خویش و جماعت مهاجران همراه خود را از من دریغ داشته‌اند و مردم از یاری‌ام چشم پوشیده‌اند و اکنون نه کسی است که بازبدارد و نه کسی که دفاع کند.

خدای را سوگند که خشمگین روانه شدم و نومید بازگشتم و مرا هیچ چاره‌ای نمانده است. کاش پیش از این خواری مرده بودم و پیش از اجل مرگ خویش را دیده بودم. اما مرا همین بهانه برای ماندن بس که از تو دفاع کنم و به تو فراخوانم و در هر رخداد که پیش آید جان فشانم.

اکنون دل مرده است و بازو ناتوان گشته. شکایت خود به پروردگار خود و نالهٔ خویش به پدر خویش بازبرم. خداوندا، تو را قدرتی سخت افزون‌تر است»[1].

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ او فرمود: «وای نه بر تو، که بر بدخواهان تو ای دخت آن گزیدهٔ خدا و ای باقیماندهٔ نبوت، اندوه خود فروکاه که خدای را سوگند، نه هرگز در دین خویش سستی کرده‌ام و نه به توان خود بی‌اعتماد شده‌ام. تو اگر لقمه‌ای می‌خواهی که زنده بدارد، روزی‌ات تضمین شده و آن که عهده‌دار گشته بسی امین است، و آنچه برایت [در آن سرای] آماده گردیده از آنچه از تو بازداشته شده برتر است. شکیبایی کن»[2].

فاطمه علیها السلام نیز در پاسخ گفت: خدای مرا بسنده است و او نیک عهده‌دارشونده‌ای است[3].

---

۱. «یابن ابی‌طالب اشتملت شملة الجنین و قعدت حجرة الظنین نقضت قادمة الأجدل فخانک ریش الاعزل هذا ابن‌ابی‌قحافة قد ابتزّنی نحلة ابی و بلغة ابنی و الله لقد اجهد فی ظلامتی و ألد فی خصامی حتی منعتنی القیلة نصرها و المهاجرة وصلها و غضت الجماعة دونی طرفها فلا مانع و لا دافع خرجت و الله کاظمة و عدت راغمة و لا خیار لی لیتنی مت قبل ذلتی و توفیت دون منیتی عذیری والله فیک حامیاً و منک داعیاً و بلای فی کل شارق مات العمد و وهن العضد شکوای الی ربی و عدوای الی ابی‌اللهم انت اشد قوة». برای متن با تفاوت‌هایی ← طبرسی، **الاحتجاج**، ۱۴۵/۱.

۲. «لاویل لک بل الویل لشانئک نهنهی عن وجدک یا بنت الصفوة و بقیة النبوة فوالله ما ونیت فی دینی و لا أخطأت مقدوری فان کنت تریدین البلغة فرزقک مضمون و کفیلک مأمون و ما اعدلک خیر مما قطع عنک فاحتسبی». ← طبرسی، **الاحتجاج**، ۱۴۶/۱.

۳. اشاره به آیهٔ ۱۲۹ توبه: ﴿**حَسْبِيَ اللّٰهُ**﴾ و ۱۷۳ آل‌عمران: ﴿**حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**﴾.

در رثای پدر

از فاطمه علیها السلام است که در رثای پدر گفت:

پس از تو خبرها شد و تلخکامی‌ها پدید آمد و اگر تو بودی این همه رخداد سخت یکجا نبود.

ما تو را از کف دادیم، آن سان که زمین باران را از کف دهد و از آن پس خاندانت مکر ورزیدند. خود بر آنان گواه باش که پیمان‌ها شکسته‌اند.

چون تو رفتی، مردانی آنچه در دل نهان داشتند آشکار ساختند و همهٔ ارث تو را غصب کردند.

هر قومی را نزد خداوند منزلتی باشد و چیزی مایهٔ قربت است و نزدیکان را نیز تقربی.

مردانی بر ما تاختند و آشکارا بی‌مقدار گرفتند و با ما به آنچه خواستند رسیدند.

آن کس که بر ویژگان ما ستم روا داشته است در روز قیامت خواهد دانست که به کدامین بازداشتگاه رهسپار خواهد بود[1].

۱.
قد کان بعدک أنباء و هنبثة — لو کنت حاضرها لم‌تکثر الخطب
انا فقدناک فقد الارض وابلها — فأختل قومک فاشهدهم فقد نکبوا
أبدت رجال لنا فحوی صدورهم — لما فقدت و کل الارث قدغصبوا
و کل قوم لهم قربی و منزلة — عند الاله و للأدنین مقترب
تجهمتنا رجال و استخف بنا — جهراً و قد أدرکونا بالذی طلبوا
سیعلم المتولی ظلم خاصتنا — یوم القیامة عنا کیف ینقلب

همه یا شماری از این بیت‌ها در منابع مختلف و البته با اندکی تفاوت آمده است. برای نمونه ← کلینی، الکافی، ۳۷۶/۸؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۱۸؛ مفید، الامالی، ۴۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۵۷/۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۲۵۱/۱۶؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۳۳۲/۲؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۶۸/۵؛ ابن‌طیفور، بلاغات النساء، ۱۴.

فصل ۱۳

مصیبت‌های اهل بیت علیهم‌السلام

گواهی قرآن

عثمان بن ابان گفته است: از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾[1] پرسیدم. فرمود: «ما همان کسانیم»[2].

پیشگویی‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

عبدوس همدانی[3]، ابن‌فورک اصفهانی[4] و ابن‌شیرویه دیلمی[5] از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که

---

۱. نساء / ۷۵: و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم‌پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یاوری برای ما تعیین فرما.

۲. در مناقب «نحن ذلک» آمده، اما روایت منابع دیگر «نحن اولئک» است. برای نمونه ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۵۰۴/۲ و ۵/۳ و ۶؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵۷/۱.

۳. مقصود ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی (د. ۴۹۰ ق.) است. از کتابی از او نشان نیافتم.

۴. شاید مقصود کتاب الفصول باشد که در جاهایی دیگر از مناقب از آن یادکرده است.

۵. خبر را در الفردوس نیافتم.

گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام دربارهٔ آنچه پس از او خواهد دید سخن گفت. علی علیه السلام گریست و گفت: «به حق خویشاوندی و همدمی‌ام، از خدا بخواه که مرا به نزد خود برد»[1].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، از من می‌خواهی که دربارهٔ اجلی معیّن از خدا بخواهم؟»[2]

بسیاری از هم‌مسلکان ما بدین نظر گراییده‌اند که امامان علیهم السلام به شهادت از این دنیا رفتند. آنان در این زمینه به سخن امام صادق علیه السلام استدلال کرده‌اند که فرموده است: «خدای را سوگند، از ما نیست مگر کشتهٔ شهید»[3].

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: در حالی که من و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، پیامبر در من نگریست و گریست. پرسیدم: ای پیامبر خدا، چه چیز تو را به گریه واداشته است؟

فرمود: «از این می‌گریم که بر فرق تو ضربت زنند، بر صورت فاطمه علیها السلام سیلی نوازند، بر ران حسن علیه السلام ضربت آورند و او را زهر خورانند و حسین علیه السلام را بکشند»[4].

امیرمؤمنان علیه السلام کسی را در خواب دید که می‌گفت:

چون دل به یاد آورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را و اسیری رفتن زنان را و دریده شدن حریم‌ها را،
و سر بریدن کودکان خردسال و کشتن وصی علیه السلام و قتل شبیر علیه السلام و زهر دادن شبر علیه السلام را،
اشک برخاسته از دل در دیده برق زند و مروارید سرشک بر گونه بغلتد.
ای دل، بر اندوه ایشان شکیبایی کن که در هنگام مصیبت عبرت‌ها حاصل آید[5].

---

۱. «اسألک بحق قرابتی و صحبتی الا دعوت الله ان یقبضنی الیه».

۲. «یا علی تسألنی ان ادعو الله لاجل مؤجّل؟». برای متن و ادامه این گفت‌وگو ← خوارزمی، المناقب، ۱۷۵؛ طوسی، الامالی، ۵۰۱ و ۵۰۲.

۳. «و الله ما منا الا مقتول شهید». ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۵۸۵/۲؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۸۷/۱؛ همو، الامالی، ۱۲۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۳۳.

۴. «ابکی من ضربتک علی القرن و لطم فاطمة خدها و طعن الحسن فی فخذه و السم الذی یسقاه و قتل الحسین». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۹۷.

۵.
اذا ذکر القلب رهط النبی ... و سبی النساء و هتک الستر
و ذبح الصبی و قتل الوصی ... و قتل الشبیر و سم الشبر

←

عبیدالله بن عبدالله بن طاهر فراوان می‌گفت:

سربلند باش؛ تو را چه بسیار الگوها است که جوشش اندوه را در تو فرو می‌نشاند.
اندوه مرگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خوار کردن وصی علیه‌السلام و سر بریدن حسین علیه‌السلام و زهر دادن به حسن علیه‌السلام،
و به ریسمان کشاندن وصی و غصب میراث و ستاندن حقوق و آشکار ساختن کینه‌ها،
و ویران کردن گلدسته و خانهٔ خدا و سوزاندن کتاب و وانهادن سنت‌ها[1].

همو گفته است:

آن گاه که کسی به آرزوی خود نرسد و اندوه و اندیشه او را به ستوه آورد،
او را در خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در آنچه فاطمهٔ بتول علیهاالسلام دید تسلیت باشد[2].

غصب خمس

فقیهان بر این اجماع دارند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خمس غنیمت‌ها را میان بنی‌هاشم قسمت می‌کرد.

شافعی، از ابوحنیفه به سند وی از عبدالله بن ابی‌لیلی آورده است که یک بار در روزگار عمر از فارس، شوش و اهواز مالی بسیار آوردند. عمر گفت: ای بنی‌هاشم، خوب است حق خود از این غنیمت‌ها را به من قرض دهید تا دیگربار عوضتان دهم. علی علیه‌السلام فرمود: روا است. اما عباس گفت: از این بیم دارم که حقمان از کف برود.

→

۱. ترقرق فی العین ماء الفؤاد — و تجری علی الخد منه الدرر
فیا قلب صبراً علی حزنهم — فعند البلایا تکون العبر
تعزّ فکم لک من اسوة — تسکن عنک غلیل الحزن
بموت النبی و خذل الوصی — و ذبح الحسین و سم الحسن
و جر الوصی و غصبت التراث — و أخذ الحقوق و کشف الاحن
و هدم المنار و بیت الاله — و حرق الکتاب و ترک السنن

۲. اذا ما المرء لم‌یعط مناه — و أضناه التفکر و النحول
ففی آل الرسول له عزاء — و ما لاقته فاطمة البتول

بعدها نیز همان شد که او گفته بود و آن قرض را به ایشان بازنگرداند و حق ایشان از میان رفت.

از امام باقرعليه السلام دربارهٔ خمس پرسیدند.

فرمود: «خمس از آن ما است. از ما بازداشته شد و صبر کردیم»[۱].

عمر بن عبدالعزیز در روزگار خود خمس را به امام باقرعليه السلام بازگرداند. مأمون هم آن را بازگرداند.

باری، خاندانی که صدقه بر آنان حرام است و به نشان گرامیداشت و محبت برای آنان سهمی دیگر مقرر شده است بردبارانه به تهیدستی و دریوزگی می‌گذرانند و از فقر به نابودی می‌افتند. یکی شمشیر خود گرو می‌نهد، دیگری جامهٔ خویش می‌فروشد و با چشمانی بیمار به سهم خدادادی خویش می‌نگرد و روزگار را با سختی و رنج می‌گذراند و در این همه هیچ گناهی جز این ندارد که جدش پیامبرصلى الله عليه وآله است و پدرش وصیّعليه السلام. سیدرضی در شعر خود گوید:

آن سان که آهوان را از برکه‌ای برانند ما را راندند و از ارث جد و پدر بازداشتند.

گذشتگان بنیادهای این ستم را برای اینان نهادند و اینان بر پایهٔ همان بنیادها برافراشتند[۲].

دعبل گفته است:

می‌بینم که سهم آنان در میان دیگران قسمت شده است و دست ایشان از حق خویش تهی است[۳].

ابوفراس نیز گفته است:

حق پایمال شده است و آیین از هم گسسته است و غنیمت خاندان پیامبرصلى الله عليه وآله میان دیگران قسمت شده است[۴].

---

۱. «الخمس لنا فمنعنا فصبرنا».

۲.
رمونا كما ترمى الظماء عن الروى ... يذودوننا عن إرث جد و والد
بنى لهم الماضون آساس هذه ... فعلوا على بنيان تلك القواعد

← دیوان الشریف الرضی، ۲۸۲/۱.

۳.
ارى فيئهم فى غيرهم متقسما ... و ايديهم من فيئهم صفرات

بیتی است از تائیهٔ مشهور وی. ← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۷۶.

۴.
الحق مهتضم و الدين مخترم ... و فىء آل رسول الله مقتسم

← دیوان ابی‌فراس الحمدانی، ۱۳۵.

صاحب بن عباد گفته است:

ای امتی که گمراهی آنان را کور کرده است و راه روشن هدایت را گم کرده‌اند،

آیا پدرانتان جنگ‌هایی بر ضد خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برافروختند که فرجام آن‌ها در آینده روشن خواهد گشت؟

و شما در پی ایشان می‌روید و آنچه ایشان برگزیده‌اند به انجام می‌رسانید و آن خاندان را در گرسنگی می‌کشید! این مصیبت است!

حق ایشان را واگذارید، نمی‌خواهند نزد شما گدایی کنند. و از غنیمت ایشان آن اندازه به ایشان واسپرید که گرسنه نمانند.

زنهار که این ننگی روشن بر دین باشد که اجنبی محارب را در ریسمان اسارت به میانشان آورند،

و آن هنگام که دنیا از آن خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است فرزندان او گرسنه باشند و در مرتبه‌ای که محاربان پس از ایشانند[1].

ابعادی از آن ستمِ سخت

یکی از آن ستم‌های بسیار، آن بود که امام علیه‌السلام فاطمه علیهاالسلام را شبانه به خاک سپرد و دربارهٔ خود نیز وصیت کرد که او را پنهانی به خاک سپرند. هم از این روی بود که سعید بن عاص کارگزار یزید در مدینه، سرای علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام و عقیل را ویران کرد و عبدالملک بن مروان خانهٔ علی علیه‌السلام را که در مسجد مدینه بود ویران ساخت.

متوکل فرمان داد قبر حسین علیه‌السلام و یارانش را با خاک یکسان کنند و زمین آن را بکارند و بر آن آب

---

۱. أیـا امـة أعـمی الضـلال عـیونها — و أخـطأها نـهج مـن الرشـد لاحب
أأسـلافکم أودوا بـآل مـحمد — حروبا سیدری کیف منها العواقب
و أنـتم عـلی آثارهم و اختیارهم — تـمیتونهم جـوعا فـهذی المـصائب
دعـوا حـقهم مـا یـبتغون جداکـم — و خلوا لهـم مـن فـیئهم لایساغبوا
ألا ساء ذا عـاراً عـلی الدیـن ظاهراً — یسـیر الیـه الأجـنبی المـحارب
اذا کـانت الدنـیا لال مـحمد — و أولاده غـرثی یـلیها المـحارب

← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۸۸.

جاری کنند. همو زائران حسینعليه‌السلام را کشت و طایفه‌ای از یهودیان را عهده‌دار این کار کرد و این روش ادامه یافت تا زمانی که متوکل به قتل رسید. پس از او اما، منتصر رفتاری خوب داشت و تربت امام را به جای خویش بازگرداند. لیک معتز زیارتگاهی را که در مقابر قریش بود ـ درود خدا بر ساکنانش باد ـ در آتش سوزاند.

امام صادقعليه‌السلام پیوسته این شعر را بر زبان می‌راند:

با آن آزارها، خاندان مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله را در هر سال شیونی تازه است[1].

سید حمیری گفته است:

پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله که درود بر او باد درگذشت و چون رخ در نقاب خاک پنهان ساخت،

وصیت را از نزدیکان او ستاندند و به‌کسان دور دور دور دادند،

و پس از او بر دوستانش نیرنگ‌ها پرداختند. ای چشم، سرشک فروبار و خشک مباش.

در روزگاری که فرزندان دخت پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله ستم می‌بینند، تو از اندوه دق نمی‌کنی!

کسانی از ایشان را کشته‌اند و کسانی را به ضعف کشانده‌اند و کسانی را در خاک به خون غلتانده‌اند[2].

زاهی گفته است:

کجایند فرزندان مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله که دوستی ایشان بر همهٔ مردمان واجب است؟

کجایند آن چراغ‌های تاریکی‌ها که در عالم ذرّ محبت ایشان عرضه شده است؟

کجایند آن صاحبان تبار ناب گزیده که محبت ناب من گزیدهٔ ایشان است؟

---

۱. لآل المصطفی فی کل عام — تـجدد بـالاذی زفـر جـدید

۲. تـوفی النـبی عـلیه السـلام — فـلما تـغیب فـی المـلحد
أزالوا الوصـية عـن أقـربيه — الی الابـعد الأبـعد الأبـعد
و کـادوا مـوالیه مـن بـعده — فیا عین جودی و لاتجمدی
و أولاد بـنت رسـول الاله — یـضامون فـیها و لم‌تکـمد
فهم بـین قـتلی و مستضعف — و مـنعفر فـی الثری مـفصد

← دیوان السید الحمیری، ۱۹۵.

کجایند فرزندان روزه و نماز و کسانی که ارادهٔ ایشان در تقدیر الهی نقض نگردد؟
کجایند آن کوه‌هایی که در هنگام گشودن دانش‌ها همهٔ عرصه بر ایشان تنگ آید؟
در میان مردمان پراکنده گشتند و چشم‌ها از گریه و اندوه بر ایشان مجروح شدند.
آنان را در آن سرزمین، تشنه سر بریدند و پرچم عزا از آن غم فرو افتاد[1].

سید رضی گفته است:

با شمشیر محمد صلی الله علیه و آله بر فرزندان او زدند، چونان که بر بیگانگان سرزمین‌های بس دور زنند[2].

همو گفته است:

امید به شمشیر حمایت ایشان داشتیم، اما با دست و بازو به این شمشیرها بر ما نواختند.
زنهار که آن رفتار نخستان هرچند بر کردار پسینیان زشتی افزوده، اما خود رفتاری بس زشت است[3].

محمد بن شارستان گفته است:

به نام محمد صلی الله علیه و آله شمشیرهای محمد را از نیام برکشیدند و با آن‌ها بر فرق خاندان محمد نواختند.

---

۱. أین بنو المصطفی الذین علی الـ / خلق جمیعاً هواهم فرضا
أین المصابیح للظلام و من / علی فی الذر حبهم عرضا
أین النجار التی محضت لها / و حق مثلی لودها محضا
أین بنوالصوم و الصلاة و من / ابرامهم فی الاله ما انتقضا
أین الجبال التی یضیق بها / عند اتساع العلوم کل فضا
تشتتوا فی الوری فأصبحت الـ / اجفان قرحی بدمعها فضضا
و ذبحوا فی الثری علی ظمأ / فانحط عز العزاء و انخفضا

۲. ضربوا بسیف محمد اولاده / ضرب الغرائب عدن بعد دیارها
بیت را در دیو ان الشریف الرضی نیافتم.

۳. طمعنا لهم سیفاً فکنا لحده / ضرائب عن ایمانهم و السواعد
ألا لیس فعل الاولین و ان علا / علی قبح فعل الآخرین تزاید
← دیو ان الشریف الرضی، ۲۸۲/۱، با اندکی تفاوت.

گویی خاندان محمد ﷺ دشمنان اویند و گویی دشمنان، خاندان محمدند[۱].

صوری گفته است:

ای زادگان زهرا علیها السلام، روزگاران چه عیب‌ها و نکوهش‌ها که بر شما بست!

و شگفتا که حق، به شما برپا شده، اما همین حق برای شما برپا داشته نشده است.

و سپس این نامهربانی سنتی جاری گشته و هرکه توانسته ستم براند ستم رانده است[۲].

دعبل گفته است:

روزگار بر شما تاخت و هر سامان که از شما یافت بر هم زد تا بدان‌جا که اگر به سوی جامی دست برید بازگونه شود[۳].

همو گفته است:

هیچ‌گاه خنده بر لبان روزگار مباد که او بخندد و خاندان محمد ﷺ ستمدیده و رانده باشند.

در هر سوی پراکنده و از خانهٔ خویش به تبعید رفته، گویی گناهی نابخشودنی کرده‌اند[۴].

کثیر عزه نیز گفته است:

ای خانه، چقدر پاکی و کسانت خاندان پیامبر ﷺ و اسلام چقدر پاک و پیراسته‌اند.

---

۱. بمحمد سلوا سیوف محمد ضربوا بها هامات آل محمد

فکأن آل محمد أعداؤه و کأنما الاعداء آل محمد

۲. یا بنی‌الزهراء ماذا اکلت فیکم الایام من عیب و ذم

و عجیباً ان حقا بکم قام فی الناس و فیکم لم‌یقم

ثم صارت سنة جاریة کل من أمکنه الظلم ظلم

۳. وثب الزمان بکم فشتت منکم ما الفا و لو ان ایدیکم تمد الی الاناء لماانکفا

۴. لاأضحک الله سن الدهر إن ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم کأنهم قد جنوا ما لیس یغتفر

← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۵۸.

پرنده و درنده در کنار مقام [ابراهیم] در امان است، ولی خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌جا نیز در امان نیستند[۱].

عنبری گفته است:

چون در جهان و جهانیان مصیبتی دیده شود آن را به مصیبت‌های خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مثل زنند[۲].

سید حمیری نیز گفته است:

آیا عجیب نیست که جمعی از خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کشته شوند و کسانی دیگر از ایشان به اسارت روند؟
کبوتر بیابان هم به گاه خفتن آرام می‌خوابد، اما خواب آنان در هنگام خفتن، شیون است[۳].

علوی بصری گفته است:

خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که اگر هدایتگری ایشان نبود هیچ‌کس به هیچ واجب و هیچ مستحبی راه نمی‌گشود،
امروز در هر سو پراکنده و سرگردان و بی‌یاورند و از خانه و خاندان و وطن رانده.
در هر روز میان خانه‌های ایشان برق شمشیرهای آختهٔ هندی می‌بینم.
این از آن‌رو است که پیامبر خدا جدِ ایشان در پنهان و پیدا به پاسداشت حرمت آنان سفارش کرده است!
علی علیه‌السلام را در میان محراب خود به ستم کشتند و در دومین کار حسن علیه‌السلام را زهر دادند،

---

۱. طبت بیتاً و طاب اهلک اهلا — اهل بیت النبی و الاسلام
یأمن الطیر و الوحوش و لایأ — من آل النبی عند المقام
بیت‌ها را در دیوان کثیر عزه نیافتم.

۲. و اذا رأی فی العالمین مصیبة — ضربت بآل محمد امثالها

۳. ألیس عجیباً ان آل محمد — قتیل و باق هائم و أسیر
تنام الحمام الورق عند هجوعها — و نومهم عند الرقاد زفیر
← دیوان السید الحمیری، ۲۰۸.

و همان‌ها که وای بر آنان باد، سر حسین علیه السلام را بر نیزه کردند و در شهرها چرخاندند[۱].

جوهری جرجانی گفته است:

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله طعمهٔ شمشیرند؛ برخی از بیم به روی درافتاده‌اند و برخی به زندان اندرند، و برخی به سرزمین هند تبعید گشته‌اند و برخی به یمن گریخته‌اند و برخی رهسپار بیغون شده‌اند[۲].

محمد موسوی گفته است:

فردا که در روز حساب جد او را که برترین هدایتگر است ببینی چه خواهی گفت،

که پس از او از سر نادانی، فرزندانش را کشتی و خاندان پاکش را که دربارهٔشان سفارش کرده بود به اسیری بردی؟

ای امتی که از سر نادانی از کردار گمراه‌کنندگان پیروی کرده‌ای، به زودی فرجام کار خویش خواهی دید[۳].

دیگری گفته است:

پیش از مرگ پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله، یاران او چنان بودند که چون او سخن می‌گفت او را باور می‌داشتند و سخنش را جامهٔ عمل می‌پوشاندند.

---

۱. اهل النبی الذی لولا هدایتهم / لم‌یهد خلق الی فرض و لا سنن
مشتتین حیاری لا نصیر لهم / مشردین عن الأهلین و الوطن
فی کل یوم اری فی وسط دارهم / بالسلة البیض و الهندیة اللدن
هذا بأن رسول الله جدهم / أوصی بحفظهم فی السر و العلن
جاؤا بقتل علی وسط قبلته / ظلماً و ثنوا بسم لابنه الحسن
و اشهروا ویلهم رأس الحسین علی / رمح یطاف به فی سائر المدن

۲. آل الرسول عبادید السیوف فمن / هاو علی وجهه خوفا و مسجون
و نافر ببلاد الهند مطرح / و لائذ بیمان أو ببیغون

۳. ماذا تقولین فی یوم الحساب غدا / لجده خیر هاد حین یلقاک
بقتل ابنائه من بعده سفهاً / و سبی عترته الابرار وصاک
ستعلمون غداً یا امة تبعت / فعل المضلین جهلا سوء مثواک

اما چون درگذشت، دربارهٔ خاندانش به او خیانت کردند و سامان فرزندان او را به سرنیزه‌ها آشفتند[۱].

زاهی گفته است:

ای خاندان احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، شما را چه جرم بود که جان همه‌تان به شمشیر ستانده‌اند؟

و در روزگاری که مردمان به سامانند، شما از هم گسیخته و میان مردمان از هم پراکنده‌اید؟

و چونان قمریان بال بشکسته بر شما روا می‌دارند که سرهایتان بر سفرهٔ شب‌نشینی‌ها نهند!

رخدادهای روزگار را چه شده است که دامن آنانی را که بر شما ستم رانده‌اند نمی‌گیرد و مصیبت‌ها را چه می‌شود که شما را فرونمی‌گذارد؟

برخی از شما آواره‌اند، برخی در تشنگی کشته شده و برخی زهر خورده و بر زمین افتاده.

برخی به مغرب دور گریخته و برخی به خون گلو درغلتیده.

برخی از فراز دیوار بر زمین افتاده و برخی به زیر خاک مدفون و بر خاکشان بناها برساخته.

و برخی در آتش سوخته که آنان را نه قبری باشد و نه زیارتگاهی تا کسی آهنگ آن کند[۲].

همو گفته است:

فرزندان مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را به زور بگیرند و بکشند، و من راهی بستر آرامش شوم و به خواب روم.

---

۱. و من قبل موت المصطفی کان صحبه — اذا قـال قـولا صـدقوه و حـقـقوا
فـلما قـضی خـانوه فـی اهـل بـیته — و شـمل بـنیه بـالأسنة فـرقوا

۲. یـا آل احـمد مـاذا کـان جـرمکم — فکـل ارواحکـم بـالسیف تـنتزع
تـلقی جـموعکم شـتی مـفرقة — بین العباد و شمل الناس مجتمع
و تـسـتباحون اقـماراً مـنکسة — تـهوی و ارؤسـها بـالسمر تـنتزع
مـا لـلحوادث لاتـجری بظالمکم — مـا لـلمصائب عـنکم لیس تـرتدع
مـنکم طـرید و مـقتول علی ظمأ — و مـنکم دنـف بـالسم مـنصرع
و هارب فی اقاصی الغرب مغترب — و دارع بـدم اللـبات مـندرع
و مـقصد مـن جدار ظـل مـنکدراً — و آخـر تـحت ردم فـوقه بـقع
و مـن مـحرق جسـم لایـزار له — قـبر و لا مشـهد یأتـیه مـرتدع

بر شما ستم رفت، کشته شدید، اموالتان قسمت شد و کسانی که روزگاری فرمانبرتان بودند بر شما تعدّی کردند.

اینک هیچ سرزمینی در خاور و باختر نیست، مگر این که آن‌جا کشته و در خون خفته‌ای از شما است[۱].

منصور فقیه گفته است:

فدایت شوم، هنگام مصیبت به یاد آور که قریش با مصطفی صلی الله علیه و آله چه کردند.

و جعفر در موته چه دید و بر آن حمزهٔ گزیده در احد چه رفت.

و زهرا علیها السلام با مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله چه دید و به علی علیه السلام آن امام هدایت چه رسید.

و حسین علیه السلام چه شد و پیش از او برادرش مجتبی علیه السلام و نماینده‌اش مسلم،

و به موسی علیه السلام و باقر علیه السلام و صادق علیه السلام چه رسید و علی بن موسی الرضا علیه السلام را چه شد.

و کسانی از آن خاندان، در جایی دور که از بیم دشمن نامعلوم بود، مردند.

تا هر سختی‌ای بر تو آسان شود و تلخی تقدیر در کامت شیرین آید.

زیرا شما همه فرزندان آدمید و حال آدمیزادگان چنین است که خود بینید[۲].

ابن‌رومی گفته است:

ای زادگان احمد، پیوسته کسانی از شما بر زمین افتند و سیلاب خون جاری سازند.

---

۱. بنوالمصطفی یفنون بالسیف عنوة ... و یسلمنی طیف الهجوع فأهجع
ظلمتم و ذبحتم و قسم فیئکم ... و جار علیکم من لکم کان یخضع
فما بقعة فی الارض شرقا و مغربا ... و إلا لکم فیه قتیل و مصرع

۲. تذکر فدیتک عند الخطوب ... منال قریش الی المصطفی
و ما نال فی مؤتة جعفراً ... و فی احد حمزة المرتضی
و نال البتول بموت الرسول ... و نال علیاً إمام الهدی
و نال حسیناً و من قبله ... أخاه و مسلما المجتبی
و ما نال موسی و الباقرین ... و نال علی بن موسی الرضا
و من مات فیهم خفی المکان ... بعید المحل حذیر العدی
لیسهل کل عسیر علیک ... و یحلو بقلبک مر القضا
لأنکم من بنی‌آدم ... و حال بنی‌آدم ما تری

بنی‌عباس نیز به همین سان چون شما شکیبایی کنند و البته هر دلیر زره‌پوشی در برابر شمشیر صبر کند.

آیا باید هر دم محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از خاندانش کشته‌ای به خون خفته باشد؟[1]

ابن‌حماد گفته است:

تو را تسلّی همین بس که برترین مردمان خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بنگری که چه سان تیرها بدیشان رسید و آزارشان رساند.

خانه‌های آنان را نگریستم و دیدم که همه خرابه است و خالی از کسان و تهی از آبادی[2].

همو گفته است:

کدام سرزمین و کدام آبادی است که در آن مصیبتی از این خاندان نبینی؟

زمانی که کسانی از آن خاندان گریخته‌اند، جز تعقیب‌کنندگان ستمگر را در جولان نخواهی دید[3].

همچنین گفته است:

جنگ با آنان، غصب از آنان، و آواره ساختن و ستم راندن بر ایشان را سنت گذارده‌اند.

۱.

بنی‌احمد لایبرح المرء منکم	یتل علی حر الجبین فیبعج
کذاک بنی‌العباس یصبر مثلکم	و یصبر للسیف الکمی المدجج
أکل اوان للنبی محمد	قتیل زکی بالدماء مضرج

بیت‌ها از شعری مرثیه‌ای اقتباس شده که شاعر در رثای یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن علی گفته است. ←

دیوان ابن الرومی، ۳۰۵/۱.

۲.

کفاک بخیر الخلق آل محمد	اصابهم سهم اصاب فأوجعا
وقفت علی ابیاتهم فرأیتها	بیاتاً خرابا قفرة الجو بلقعا

۳.

بأی ارض شئت او بلدة	لم‌تر فیها لهم مأتما
حین تولی منهم هارب	لم‌یر إلا طالبا هاضما

تا جایی که خون و حریم آنان حلال شمرده شد، گویی قربانی آن مردمان بوده‌اند.
در کشتن آنان تا بدان‌جا پیش رفتند و افراط ورزیدند که آشکارا بر زندگان ایشان بنا ساختند[۱].

گفته است:

ای روزگار، نه در آن دوران پیشین و نه در این دوران، با خاندان محمد صلی الله علیه و آله انصاف نکرده‌ای.
هر روز و پیوسته ایشان را به مصیبت‌ها و تلخکامی‌ها و بلاها گزین ساخته‌ای.
از محنت و از درد و آزار ایشان فرو نگذاشته‌ای و برخی را به ستم گرفتار کردی و برخی را به فقدان یاران خویش.
برخی کشته شده‌اند و برخی به اسارات رفته و برخی را از سر عمد، زهر خورانیده‌اند.
برخی را تشنه سر بریده‌اند و برخی بر پاره‌های چوب باژگونه بر دار کشیده‌اند.
در کربلا لختی درنگ کردم و صحنه‌هایی راکه دیدم وحشت و اندوه را در من برانگیخت[۲].

همچنین گفته است:

بر کدام یک از فرزندان دخت احمد صلی الله علیه و آله بگریم؟ بر آن که مرگ را در جام زهر به او خوراندند؟
یا بر آن تشنهٔ تنها که در سرزمین سوزان کربلا او را به خنجر و نیزه سیراب کردند؟

---

۱. سنوا القتال علیهم و الغصب — و التشرید و العدوانا
حتی استحل حریمهم و دماؤهم — فکأنما کانت لهم قربانا
و تغلغلوا فی قتلهم حتی بنوا — جهراً علی احیائهم بنیانا

۲. یا دهر ما انصفت آل محمد — فی سالف من امرهم و قریب
فی کل یوم لاتزال تخصهم — بمصائب و نوائب و خطوب
لم‌تخلهم من محنة و فجیعة — ما بین مهتضم و فقد حبیب
ما بین مقتول و مأسور جری — عمداً الی من سم فی مشروب
و مجدل ظام و منکوس علی — اعواد جذع بالکناس صلیب
و لقد وقفت بکربلاء فهیجت — تلک المواقف لوعتی و کروبی

و یاران او در پیرامونش بر خاک افتاده بودند و آنان را زایری جز گرگ و کفتار نبود[۱].

سرانجام، گفته است:

ای خاندان محمد، اندوه من بر شما از شکیب و توان من فراتر است.

مصیبت‌ها را چه می‌شود که چنگال در جان شما افکنده است؛ یکی را گرفتار ستم ساخته و یکی را آواره کرده است؟

از هر سو شیونگری می‌آید و خبر سوگی تازه برایتان می‌آورد.

ای خاندان محمد، بر که شیون کنم و بر که بگریم و مصیبت‌های شما را چگونه ببینم؟

آیا بر آن کشتهٔ مرد ملجمی که در مسجد به خون خویش درغلتید؟

یا بر آن کس که از سر عمد زهرش دادند، یا بر آن غریب بی‌کس و تنها؟

یا بر آن تشنگان که از پیر و جوان پیکرشان بر زمین افتاد؟

یا بر آن سرها که بر سرِ نیزه‌ها شد، چون بدر که در منزلگه برج سعد بدرخشد؟

یا بر دختران محمد صلی الله علیه و آله که به سان بردگان به اسارت و تصرف رفتند و حرمت ایشان دریده شد؟

آیا بر این بگریم یا بر آن‌که در محلهٔ کناسه برهنه‌تن بر چوب دار میخکوبش کردند؟

می‌گریم بر آن‌که سرش شکافتند، آن‌که بر دار کشیدند، و آن‌که در آتش سوزاندند و خاکسترش را بر باد پراکندند[۲].

۱.
علی من ابکی من بنی‌بنت‌احمد — علی من سقی کأس المنیة فی السم
ام المفرد العطشان فی طف کربلا — تسقی المنایا بالمهندة الخذم
و اصحابه صرعی علی الترب ما لهم — من الخلق زوار سوی الطلس و العصم

۲.
یا آل بیت محمد حزنی لکم — قد قل عنه تصبری و تجلدی
ما للنوائب انشبت انیابها — فیکم فبین مهضم و مشرد
من کل ناحیة علیکم نائح — ینعاکم فی مأتم متجدد
من ذا انوح له و من ابکی‌تری — تبعاتکم یا آل بیت محمد
أعلی قتیل الملجمی و قد ثوی — متخضباً بدمائه فی المسجد

←

←

ام للذی فی السم اسقی عامداً ام للــغریب النــازح المــتفرد
ام للعطاش مجدلین علی الثری مــن بــین کــهل سید و مسود
ام للــرؤس السائرات عـلی القـنا مثل البدور اذا سرت فی الاسعد
ام للســبایا مــن بـنات مـحمد تسـبی مـهتکة کسـبی الأعـبد
ألذاک ابکـی ام لمـصلوب عـلی اعـواده وسـط الکـناس مـجرد
ابکی لمنبوش و مصلوب و محرو ق مــذری فــی الریــاح مــبدد

فصل ۱۴

ویژه بودن برای پیامبر ﷺ

جان پیامبر ﷺ

کور است آن که گفته در آیهٔ ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾[1] مقصود از ﴿أَنْفُسَنَا﴾ خود پیامبر ﷺ بوده است؛ زیرا، محال است انسان «خود» را فرابخواند. پس مقصود آیه از این واژه کسی است که در حکم خود باشد. اگر مقصود پیامبر ﷺ از این تعبیر هنگامی که علی ؑ را به مباهله آورد، علی ؑ نبود کافران می‌توانستند بگویند کسی را با خود آورده‌ای که در توافق ما نبوده است و با شرط و توافق مخالفت ورزیده‌ای. از این روی تنها زمانی این تعبیر معنا می‌یابد که مقصود از ﴿أَنْفُسَنَا﴾ کسی باشد که در حکم «خود» است.

در این میان، این شبههٔ واحدی در وسیط که گوید: احمد بن حنبل گفته: مقصود پیامبر ﷺ از تعبیر ﴿أَنْفُسَنَا﴾ عموزادگان بوده؛ چراکه عرب‌ها از عموزادگان با تعبیر «انفس» یاد می‌کنند و در آیهٔ

---

۱. آل‌عمران / ۶۱: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ پس هر که در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

﴿وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾[۱] نیز مقصود ﴿أَنْفُسَكُمْ﴾ «برادران مؤمن شما» است[۲]، این شبهه‌ای سست است؛ زیرا تنها هنگامی باید به معنای مجازی گرایید که ضرورتی در کار باشد. حتی اگر به فرض تسلیم، این سخن را هم بپذیریم، پیامبر صلی الله علیه و آله عموزادگان بسیاری داشته، اما از میان آنان کسی جز علی علیه السلام را برنگزیده و این به واسطهٔ ویژگی‌ای بوده که از او سراغ داشته است. اصحاب کسا نیز همه «یک تن» بودند، و این حقیقت که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از «نفس» خود علی علیه السلام است در سخنانی گوناگون به صراحت آمده است[۳].

گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله بر نسبت ویژه با علی علیه السلام

ابن‌سیرین گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود: «تو از منی و من از توام»[۴].

در فضائل سمعانی، تاریخ خطیب[۵]، فردوس دیلمی[۶]، از براء و ابن‌عباس روایت شده ــ و متن حاضر روایت ابن‌عباس است ــ که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نسبت علی با من، چون نسبت سرم با تنم باشد»[۷].

همچنین فرمود: «نسبت تو با من، چون نسبت روح من با تنم باشد»[۸].

باز فرمود: «نسبت تو با من چون نسبت نور است با نور»[۹].

ابن‌حماد گفته است:

چه کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را گفته باشد: تو با من چون روح منی در بدن[۱۰].

---

۱. حجرات / ۱۱: و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید.

۲. ← الوسیط، ۴۴۵/۱.

۳. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۴۹۶/۱.

۴. «انت منی و انا منک».

۵. ← تاریخ بغداد، ۱۱/۷.

۶. ← ۶۲/۳.

۷. «علی منّی مثل رأسی من بدنی». متن حاضر متن الفردوس (نشانی پیشین) است.

۸. «انت منی کروحی من جسدی». متقی در کنز العمال (۲۸۹/۱۱) روایت را از ابن‌نجار از ابن‌مسعود نقل کرده است.

۹. «انت منی کالضوء من الضوء». متن در نهج الایمان ابن‌جبر (۱۴۶) نیز نقل شده است.

۱۰. من الذی قال النبی له انت منی مثل روحی فی البدن

دیک الجن گفته است:

او اندام پیامبر مصطفی ﷺ است و روح و بویایی و چشایی و رایحه‌اش[۱].

همچنین پیامبر ﷺ فرمود: «تو دگمهٔ پیراهن منی»[۲].

ابن‌حماد در شعر خود گفته است:

پروردگار عرش در کتاب یاد آور او را «نفس پیامبر» نامید. اگر که مرد آگاهی باشی تو را همین بس کند،

و بدیشان گفت: این وصی و وارث من و کسی است که پروردگار جهانیان پشت مرا به او محکم ساخته است.

علی علیه‌السلام چون دگمهٔ پیراهن من است تا اشاره‌ای به این باشد که پیراهن را از دگمه بی‌نیازی نیست[۳].

از پیامبر ﷺ دربارهٔ برخی از یارانش پرسیدند و پیامبر دربارهٔ ایشان سخن راند. یکی پرسید: علی علیه‌السلام چه؟ فرمود: «تو دربارهٔ مردم از من پرسیدی، اما دربارهٔ خودم از من نپرسیدی»[۴].

همچنین حدیث بریده[۵] و سخن جبرئیل که گفت: «و من از شما دو تن هستم» دربارهٔ او است.

حمانی گوید:

پیامبر ﷺ او را در جایگاه نفس خویش قرار داد و این روایت نیکان است که نیکان را بنمایاند.

«نفس» کدامتان چون «نفس» پیامبر است، پدر و مادرم به فدای آن نفس پاک و پیراسته باد[۶].

---

۱. عضو النبی المصطفی و روحه — و شمه و ذوقه و ریحه

بیت را در دیوان دیک الجن نیافتم.

۲. «انت زرّی من قمیصی».

۳. و سماه رب العرش فی الذکر نفسه — فحسبک هذا القول ان کنت ذاخبر

و قال لهم هذا وصیی و وارثی — و من شد رب العالمین به أزری

علی کزری من قمیصی أشارة — بأن لیس یستغنی القمیص عن الزر

۴. «انما سألتنی عن الناس و لم‌تسألنی من نفسی». ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۱۱/۲.

۵. مقصود حدیثی است که در آن بریده از پیامبر ﷺ نقل کرده که از زبان جبرئیل گفته است: پاسبانان علی علیه‌السلام بر دیگر فرشتگان فخر می‌فروشند که از زمانی که با علی علیه‌السلام همدم شده‌اند گناهی بر او ننوشته‌اند. در ادامهٔ همین حدیث است که فرشتگان به علی علیه‌السلام تبریک می‌گویند و آن‌گاه بود که جبرئیل به پیامبر ﷺ گفت: ای محمد، و من نیز از شما دو تن هستم. این روایت پیشتر گذشته و متن مشروحی از آن نیز خواهد آمد.

۶. و أنزله منه النبی کنفسه — روایة أبرار تأدت الی بر

←

عونی گفته است:

در روز مباهله او را با فرمانی که از برپادارندهٔ آسمان‌ها رسیده بود، به خود ملحق ساخت.

پس کدام یک از شما «خود» او چون «خود» محمد ﷺ است، ای زادگان تهمت و دروغ و بدکاری‌ها[۱].

ابن‌حماد گفته است:

چیزی را گفت که شما خود روایت کنید، و سپس هنگام سامان دادن آن گروه مقرّر، او را به خود ملحق ساخت.

«خود» مهتر ما سزاوارترین کسان به ما است و حق است که باطل ناصبیان را درهم می‌شکند[۲].

همو گفته است:

در روز مباهله و آن هنگام که به نفرین در برابر همدیگر خوانده شدند، خداوند او را «خود» احمد نامید.

پس چگونه توان او را با طایفه‌ای همانند دانست که خداوند صاحب عرش بلند آنان را به چوب تشبیه کرده است؟[۳]

سوسی گفته است:

چه کسی خود او از خود وی و جنس او از جنس وی و همسر او دخت وی است. آیا او را همتایی هست؟[۴]

←

فمن نفسه فیکم کنفس محمد　　　ألا بأبی نفس المطهر و الطهر

۱. و الحقه یوم البهال بنفسه　　　بأمر أتی من رافع السماوات

فمن نفسه منکم کنفس محمد　　　بنی‌الافک و البهتان و الفجرات

۲. و قال ما قد رویتم ثم الحقه　　　بنفسه عند تألیف یؤلفه

و نفس سیدنا أولی النفوس بنا　　　حقاً علی باطل النصاب یقذفه

۳. الله سماه نفس أحمد فی ال　　　قرآن یوم البهال إذ ندبا

فکیف شبهه بطائفة　　　شبهها ذوالمعارج الخشبا

۴. من نفسه من نفسه و جنسه من جنسه　　　و عرسه من عرسه فهل له معادل

بخاری گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو از منی و من از توام»[۱].

در فردوس دیلمی از عمران بن حصین روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی از من است و من از اویم و پس از من، او ولیّ هر مؤمنی است»[۲].

همانند این مضمون را از ابن‌میمون، از ابن‌عباس نیز روایت کرده‌اند.

عبدالله بن شداد روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از هیئت‌ها فرمود: «نماز برپا می‌دارید و زکات می‌دهید، یا کسی مانند خود را به سویتان برمی‌انگیزم»[۳].

توجه ویژهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله

باری، در کتاب حدائق[۴] به سند از انس نقل شده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله چون می‌خواست در جایی یا صحنه‌ای علی علیه السلام را بشناساند، بر فراز مرکب خود می‌رفت و مردم را می‌فرمود تا در برابر او سر فرودآورند.

در کتاب شرف المصطفی صلی الله علیه و آله آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه‌ای به نام «سحاب» داشت که بر سر می‌نهاد. زمانی آن را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام داد و گاه که آن حضرت با آن عمامه می‌آمد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «علی با سحاب به میان شما آمده است»[۵].

امام باقر علیه السلام فرموده است: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سواره بیرون آمد و علی علیه السلام در حالی که پیاده بود با او رهسپار شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا سوار می‌شوی و یا بازمی‌گردی»[۶].

پیامبر صلی الله علیه و آله سپس به ذکر فضیلت‌های علی علیه السلام پرداخت[۷].

---

۱. «انت منی و انا منک». ← الجامع الصحیح، ۹۶۰/۲.

۲. «علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی». ← الفردوس، ۶۱/۳.

۳. «لتقیمن الصلاة و لتؤتن الزکاة او لابعثن علیکم رجل کنفسی». ← حاکم، المستدرک، ۱۳۱/۲ و ۳۳۲/۴؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۳۶۸/۶ و ۳۶۹؛ بزار، المسند، ۲۵۹/۳؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۹۹/۲.

۴. مقصود کتاب الحدائق فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام اثر ابوتراب حیدر بن حسن بن اسامه خطیب است و البته از آن اثری در اختیار نیست. ← ابن‌شهرآشوب، معالم العلماء، ۸۱.

۵. «اتاکم علی فی السحاب». ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۱۹/۳.

۶. «اما ان ترکب و اما تنصرف».

۷. برای متن پیشین و روایت کامل ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۸۳.

ابورافع گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که نشسته بود و قصد برخاستن داشت، کسی جز علی علیه السلام دست او را نمی‌گرفت و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این را می‌دانستند و از این روی هیچ‌کس دیگر دست پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی‌گرفت[1].

جمانی در حدیث خود آورده است: پیامبر صلی الله علیه و آله چون می‌نشست بر علی علیه السلام تکیه می‌زد[2].

در سرّ الادب ابومنصور ثعالبی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به‌گاه بر مرکب نشستن، علی علیه السلام را تکیه‌گاه می‌کرد و جامهٔ کهنهٔ او را در زین مرکب خود به‌کار می‌گرفت.

روایت شده است که یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام و عایشه به سفر رفت و پیامبر میان آن‌ها بر یک بستر می‌خفت.

در حلیة الاولیاء[3] و مسند ابویعلی[4] و نیز روایت عبدالرحمن بن ابی‌لیلی از علی علیه السلام است که فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نزد ما آمد تا جایی که پای خویش میان من و فاطمه علیها السلام نهاد»[5].

در انساب الاشراف آمده است که مردی به ابن‌عمر گفت: از علی بن ابی‌طالب برایم سخن بگو. گفت: اگر می‌خواهی منزلت او را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدانی، بنگر خانه او با خانه‌های پیامبر چگونه است[6].

بخاری[7] و ابوبکر بن مردویه[8] روایت کرده‌اند که ابن‌عمر گفته است: این خانهٔ او است، میان خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله.

در خصائص نطنزی است که ابن‌عمر گفته است: مردی از عمر بن خطاب دربارهٔ علی علیه السلام پرسید. گفت: این سرای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و این سرای علی بن ابی‌طالب علیه السلام و در هر یک این سرای نیز صاحب آن است.

---

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۶۸/۱.

۲. ← همان، ۳۶۹/۱.

۳. ← ۳۵۵/۴.

۴. ← ۲۳۶/۱.

۵. «اتانا رسول الله حتی وضع رجله بینی و بین فاطمة».

۶. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۸۰/۲ و ۱۸۱.

۷. ← الجامع الصحیح، ۱۳۵۸/۳.

۸. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۹۹.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله عطسه می‌زد، علی علیه السلام به او می‌گفت: «ای پیامبر خدا، خداوند نامت بلند گرداند»[۱]. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «خداوند تو را بلندآوازه بدارد، ای علی»[۲].

خطیب منبج گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله که برترین دیدارکنندگان است روزی به دیدار فاطمه علیها السلام آن بانوی نیک آمد.

فاطمه علیها السلام رفت تا علی علیه السلام را که خفته بود بیدار کند.

اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را واگذار و آهنگ بیدار کردنش مکن[۳].

تردیدی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام کهنسال‌تر و آبرومندتر بود. بنابراین هنگامی که چنین او را احترام می‌گزارد یا از جانب خداوند بوده است و یا از جانب خود او. هرکدام از این‌ها که باشد، نشانی است از این که پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه علی علیه السلام نزد خداوند و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آشکار ساخته است.

بوسه بر دست علی علیه السلام

از محبت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آن است که بنابر روایت امالی طوسی، ابن‌مسعود گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دست در دست علی علیه السلام داشت و بر آن دست بوسه می‌زد.

پرسیدم: جایگاه علی علیه السلام نزد شما چگونه است؟

فرمود: «به سان جایگاه من نزد خداوند»[۴].

بوسیدن روی علی علیه السلام

ابوالعلاء همدانی به سند خود از عایشه برایم نقل کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که

۱. «رفع الله ذكرک یا رسول الله».

۲. «اعلی الله کعبک یا علی».

۳.
و زار البرة الزهراء یوما — رسول الله خیر الزائرینا
فجاءت توقظ الهادی علیا — و کان موسداً فی النائمینا
فقال لها دعیه و لاتریدی — له الایقاظ فیمن توقظینا

۴. «منزلتی من الله». ← طوسی، الامالی، ۲۲۶، البته با عبارت «کمنزلتی من الله». نیز ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۹۲.

علیؑ را در آغوش گرفت و بوسید، در حالی که می‌گفت: «پدرم فدای آن تنهای شهید! پدرم فدای آن تنهای شهید!»[۱].

این روایت را ابویعلی موصلی در مسند[۲] از ابن‌مینا، از پدرش از عایشه نقل کرده است.

زدودن عرق از روی علیؑ

ابوبصیر در حدیث خود از امام صادقؑ روایت کرده که فرموده است: پیامبرﷺ عرق از چهره علیؑ می‌زدود و آن را بر صورت خود می‌کشید[۳].

خوراندن موز به علیؑ

ابوالعلاء عطار به سند خود از عبدخیر، از علیؑ روایت کرده که فرموده است: به پیامبر خداﷺ یک خوشه موز هدیه دادند. پیامبرﷺ موز را پوست می‌کند و در دهانم می‌نهاد. یکی از آن حضرت پرسید: علیؑ را دوست داری؟

فرمود: «مگر نمی‌دانی که علی از من است و من از اویم؟»[۴]

سید حمیری گفته است:

تو زادهٔ آن عموی منی که پس از پدرم و آن گاه که پدر از کف رفت، او پدر و پشتیبان و تکیه‌گاه من بود.

نه جز عمویم یعنی پدر تو، پدری شناختم و نه جز تو در خردسالی و کهنسالی برادری.

چه بسیار که دست توانای تو در رخدادهای سخت مرا یاری رساند و اندوه از چهره‌ام برگرفت.

اما این اهل شرک را هیچ بهره‌ای نیست و هرکدامشان که بمیرند طعمه و هیزم دوزخ شوند[۵].

---

۱. «بابی الوحید الشهید بابی الوحید الشهید». ← سلیم بن‌قیس، کتاب سلیم، ۱۳۶؛ مفید، الامالی، ۷۲.

۲. ← ۵۵/۸.

۳. ← ابن‌طاووس، الیقین، ۱۳۸.

۴. «او ما علمت ان علیا منی و انا منه». برای فقط متن ← تفسیر الامام العسکریؑ، ۱۳۷. اما برای متن و داستان ← خوارزمی، المناقب، ۶۴.

۵. انت ابن‌عمی الذی قد کان بعد أبی   إذ غاب عنی أبی لی حاضناً و أبا

←

پرستاری از علیؑ

در تاریخ خطیب آمده است که پس از بازگشت از بدر دمی پیامبر خداﷺ را نیافتند. دوستان همدیگر را خواندند: آیا پیامبر در میان شما است؟ تا هنگامی که پیامبر خداﷺ در حالی که علیؑ با او بود بازآمد. پرسیدند: ای پیامبر خدا، شما را نیافتیم؟ فرمود: «ابوالحسن را دل‌پیچه بود و من از این روی همراه با او عقب ماندم»[1].

روایت شده است که در نبرد خندق عمرو بن عبدود سر علیؑ را زخمی کرد. علیؑ نزد پیامبر خداﷺ آمد و پیامبرﷺ زخم او را بست و بر آن دمید و آن زخم بهبود یافت. آن‌گاه پیامبرﷺ فرمود: «کجا خواهم بود آن هنگام که این از این خضاب شود؟»[2]

علیؑ در سفرهای پیامبرﷺ با آن حضرت می‌خفت. شبی (در یکی از این سفرها) علیؑ تبدار شد و این تب او را بیدار داشت. پیامبرﷺ نیز به همراه علیؑ بیدار ماند، و آن شب را میان علیؑ و نمازگاه خود خفت. او نماز می‌گزارد و به سراغ علیؑ می‌آمد و او را می‌نگریست و از احوال او می‌پرسید، تا هنگامی که نماز صبح را با یاران خواند و چنین دعا کرد: «خداوندا علی را شفا ده و عافیت بخش؛ که او شب را با این مشکل بیدار مانده است»[3].

در روایت دیگری است که فرمود: «ای علی، برخیز که درمان یافته‌ای»[4].

←

ما ان عرفت سوی عمی ابیک أباً	و لا سواک أخا طفلا و لا شیبا
کم فرجت یدک الیمنی بذی‌شطب	فی فارق خرج عن وجهی الکربا
و هؤلاء اهل شرک لا خلاق لهم	من مات کان لنار أوقدت حطبا

← دیوان السید الحمیری، ۷۸ - ۸۰.

۱. «ان اباالحسن وجد مغصا فی بطنه فتخلفت معه». برای متن با تفاوتی اندک و نیز داستان ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۴۵/۲.

۲. «این اکون اذا خضب هذه من هذه». متن را در منابع پیشین نیافتم. مجلسی نیز در بحارالانوار (۲۹۹/۳۸) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

۳. «اللهم اشف علیا و عافه فانه اسهر فی اللیلة مما به». متن و خبر را بنگرید در: سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۴۳ و ۳۲۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۳۳/۱.

۴. «قم یا علی فقد برئت».

همچنین در روایتی است که فرمود: «از پروردگار خود هیچ نخواستم مگر این که آن را به من داد، و هیچ چیز از او نخواستم جز آن که برای تو نیز خواستم»[1].

سید حمیری گفته است:

از آن شب که ابوالحسن-تبدار و بیمار شد و تا صبح با تب و درد درآمیخته بود.
آن‌گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نماز گزاردن به او گفت: مژده‌ات باد که از رنج و بیماری رسته‌ای.
هیچ به اندازهٔ سرانگشتی برای خود از خداوند دانش و بردباری و فهم نخواسته‌ام،
مگر این که همانند آنچه بدان دست یافته‌ام برای شما نیز مسئلت کرده‌ام. آن صاحب منّت و کرم را همین بسنده است[2].

دلتنگ شدن برای علی علیه السلام

ابوالزبیر از انس روایت کرده که گفته است: پشت سر الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت می‌کردم و شاهد بودم که او با الاغ خود سخن می‌گفت و الاغ هم با او.

پیامبر صلی الله علیه و آله آهنگ نخلستان و نیزار داشت و چون بدان‌جا نزدیک شد گفت: «خداوندا، او را به من بنمایان. خداوندا، او را به من بنمایان. خداوندا، او را به من بنمایان»[3].

آن‌گاه در چهارمین بار گفت: «خداوندا، چهرهٔ او را به من بنمایان»[4].

در این هنگام علی علیه السلام از میان نخلستان بیرون آمد و رو به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد و پیامبر هم سوی او شتافت و بر او بوسه زد.

---

۱. «ما سألت ربی شیئا الا اعطانیه و ما سألت شیئا الا سألته لک». برای این متن و متن پیشین ← نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۵۱/۵؛ همو، خصائص علی علیه السلام، ۱۵۶.

۲.
مـن لیـلة بـات مـوعوکا اباحسن — فـیها یکابد مـن حمی و مـن ألم
إذ قال من بعد ما صلی النبی له — ابشر فقد الت من وعک و من سقم
و مـا سألت لـنفسی قـید انـملة — من فضل علم و لا حلم و لا فـهم
إلا سألت لکـم مـثل الذی ظفرت — کـفی بـه ذا لذی‌الآلاء و الکـرم

← دیوان السید الحمیری، ۳۹۳ و ۳۹۴.

۳. «اللهم ارنی ایاه اللهم ارنی ایاه اللهم ارنی ایاه».

۴. «اللهم ارنی وجهه».

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که علی علیه السلام را نمی‌دید، می‌پرسید: «حبیب خدا و حبیب پیامبر او کجا است؟»[۱]

عونی گفته است:

امام من حبیب مصطفی صلی الله علیه و آله همسر فاطمه علیها السلام است؛ وه چه نکوهمسری و چه نیکوبانویی![۲]

دیگری گفته است:

حبیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و عموزادهٔ او و همسرش زهرا علیها السلام از پاک‌ترین پاکانند[۳].

مردی بهشتی

در فضائل احمد آمده است که جابر گوید: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد یکی از زنان انصار بودیم. آن زن برایمان خوراکی ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از بهشتیان بر شما درمی‌آید»[۴].

پس دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه خویش به زیر درختان خرما می‌افکند و می‌گوید: «خداوندا، اگر خواست تو است این علی باشد»[۵].

پس از این دعا، علی علیه السلام بدان‌جا درآمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را تبریک گفت[۶].

زنده‌ام بدار تا علی علیه السلام را ببینم

در جامع ترمذی[۷]، ابانه عکبری[۸]، مسند احمد[۹] و فضائل[۱۰] وی و نیز کتاب ابن‌مردویه[۱۱] از ام‌عطیه و

---

۱. «این حبیب الله و حبیب رسوله».

۲. امامی حبیب المصطفی بعل فاطمة / فناهیک بعلا بالجلیلة و البعل

۳. حبیب رسول الله ثم ابن‌عمه / و زوجته الزهراء من اطهر الطهر

۴. «یدخل علیکم رجل من اهل الجنة».

۵. «اللهم ان شئت فحوله علیا».

۶. برای دو متن پیشین همراه با روایت (البته با افزوده‌هایی) ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۲۰۹/۱.

۷. ← السنن، ۶۴۳/۵.

۸. متن را در الابانة الکبری نیافتم.

۹. متن در مسند احمد یافت نشد.

۱۰. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۰۹/۲.

۱۱. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۵۷.

ابوهریره و از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، از پدر وی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به مأموریتی فرستاد.

راوی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دستان خود بلند کرد و گفت: «خداوندا، مرا زنده بدار تا علی را دیگربار به من بنمایانی»[1].

خدایا، مرا تنها مگذار

در اربعین خطیب است که پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان خندق گفت: «خداوندا، تو در نبرد بدر عبیدة بن حارث را و در نبرد احد حمزة بن عبدالمطلب را از من گرفتی. اینک این علی است؛ مرا تنها مگذار که تو برترین ارث‌برانی»[2].

خطیب منبج گفته است:

و در هر نبرد، چون علی علیه السلام رهسپار رویارویی با دشمنان قهار او می‌شد،
پیامبر صلی الله علیه و آله نه از سر ناخرسندی، بلکه از سر زاری و تضرع، به درگاه پروردگار خویش می‌گفت:
در بدر عبیده را از من ستاندی و دل اندوهناک در هجرانش سوخت،
و در احد قامت بلند حمزه طعمه چنگال جویندگانش گشت،
و در نبرد موته جعفر از دست کافران جام مرگ نوشید،
و از ایشان تنها علی علیه السلام را برایم باقی گذاردی تا در جنگ به دفاع از من پیکار کند.
خدایا، مرا بی او تنها مگذار و تو امروز برترین ارث‌برانی،
و مرگ را به سراغم مفرست، تا دیگربار او را ببینم که در میان بازگشتگان صحنه پیکار بازآمده است[3].

---

۱. «اللهم لاتمتنی حتی ترینی علیا».

۲. «اللهم انک اخذت منی عبیدة بن الحارث یوم بدر و حمزة بن عبدالمطلب یوم احد و هذا علی فلاتدعنی فردا و انت خیر الوارثین». برای خبر ← کراجکی، کنز الفوائد، ۱۳۷؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۶۱/۱۹.
در این روایت آیهٔ ۴۹ سورهٔ انبیا اقتباس شده است: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَأَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ﴾.

۳.
وکان اذا مضی یوما علی ... لحرب عداته المتظافرینا
یقول لربه لا قول سخط ... و لکن قولة المتضرعینا
←

حیص بیص گفته است:

طایفه‌ای که چون بنای مدیحه‌سرایی ایشان باشد وصف ایشان از طه و از یس گرفته شود،

و چون از گرسنگی پهلو در هم پیچند، آنچه فراهم دارند به بینوا دهند،

و چون خدمتکاری از فرمان آقای خود روی برتابد، فرمان ایشان به بخشودن باشد،

و چون مردمان به مهتران خویش تفاخر کنند، آنان در دانش، به آن داغسر شکم پیش آمده فخر ورزند،

همو که ستون خیمهٔ شرک را پس از افراشته شدن درهم شکست و دین خدا را پس از دوره‌ای از نهفتگی آشکار ساخت،

و هرکه چون نیزه‌ها به هم آمیزند و صف‌های اسبان درهم شکند، همه از او مدد جویند،

و در روز پیکار هیچ ابهامی نزاید، مگر آن که آن تردید بزداید و یقین بر جایش نشاند.

کانون آن راز پنهان و روشن‌کنندهٔ حق ناب و برملاکنندهٔ فتنهٔ فریبنده[1].

→

اخذت عبیدة منی ببدر   فآلم اخذه قلب الحزینا

و فی احد لحمزة قد اصابت   طوائلها اکف الطالبینا

و جعفر یوم مؤتة قد سقته   کؤس الموت ایدی الکافرینا

و قد ابقیت لی منهم علیاً   یکابد دونی الحرب الزبونا

إلهی لاتذرنی منه فرداً   و انت الیوم خیر الوارثینا

فلاتقدم علی الموت حتی   اراه قد اتی فی القادمینا

۱. قوم اذا اخذ المدیح قصائداً   اخذوه عن طه و عن یاسین

و اذا انطوی ارق الاضالع وفروا   میسور زادهم علی المسکین

و اذا عصی امر الموالی خادم   نفذت اوامرهم علی جبرین

و اذا تفاخرت الرجال بسید   فخروا بأنزع فی العلوم بطین

ملقی عمود الشرک بعد قیامه   و مبین دین الله بعد کمون

و المستغاث اذا تصافحت القنا   و غدت صفون الخیل غیر صفون

ماأشکلت یوم الجدال قضیة   إلا و بدل شکها بیقین

مستودع السر الخفی و موضع ال   حق الجلی و فتنة المفتون

← دیوان حیص بیص، ۴۱۶/۳.

رازسپاری پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام

از مصداق‌های رازسپاری پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آن است که به روایت ابن‌شیرویه در فردوس از ابن‌عباس، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «صاحب سرّ من علی بن ابی‌طالب است»[۱].

ترمذی در جامع[۲]، ابویعلیَ در مسند[۳]، ابوبکر بن مردویه در امالی، خطیب در اربعین، سمعانی در فضائل، همه به سند از جابر نقل کرده‌اند که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان غزوهٔ طائف به رازگویی با علی علیه السلام پرداخت و این رازگویی به درازا انجامید.

یکی از مردان به دیگری گفت: رازگویی او با عموزاده‌اش به درازا کشیده است!

در روایت ترمذی است که مردم گفتند: رازگویی او طولانی شده است!

این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

در روایت یکی دیگر است که مردی گفت: آیا از میان همهٔ ما، تنها با او رازگویی می‌کنی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من خود با او رازگویی نکردم؛ خداوند است که با او راز گفته است»[۴].

ترمذی پس از نقل این سخن در شرح آن گفته: یعنی خداوند مرا فرمان داده است که با او رازگویی کنم.

عبدی گفته است:

در طائف با او به رازگویی پرداخت و یارانش که آن‌جا بودند گفتند:

رازگویی با علی علیه السلام به درازا کشاندی. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ سخنی گفت که دروغ نبود.

گفت: من نیستم که با او رازگویی کرده‌ام؛ خداوند صاحب عزت و خبیر است که با او راز گفته است[۵].

---

۱. «صاحب سری علی بن ابی‌طالب». ← دیلمی، الفردوس، ۴۰۳/۲. البته، این روایت در نسخه مورد مراجعه از سلمان نقل شده است.

۲. ← السنن، ۶۳۹/۵.

۳. ← ۱۱۸/۴.

۴. «ما انتجیته و لکن الله انتجاه».

۵.

و کان بالطائف انتجاه	فقال اصحابه الحضور
اطلت نجواک مع علی	فقال ما لیس فیه زور
ما انا ناجیته و لکن	ناجاه ذوالعزة الخبیر

سید حمیری گفته است:

روزی که محمد پیامبر صلی الله علیه و آله با او رازگویی کرد و هر سرّی که خواست و او خواست با او گفت.

پس گفتند رازگویی او با عموزاده‌اش به درازا کشیده و این رازگویی ستم است و فرجام ستم نابودی است.

اما او گفت: این من نیستم که با او راز گفته‌ام. بل خداوند است که با او به رازگویی پرداخته است. ولی آن مردم شرم نکردند[۱].

همچنین گفته است:

و آن روز در ثنیه در آن هنگام که وداع می‌کرد و آهنگ تبوک داشت،

در حالی که مسلمانان اسب‌های خود را بازایستانده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله کناری گزید و در تنهایی علی علیه السلام را بدورد گفت،

و گرفتارشدگان تردید و نفاق گمان‌ها بردند و ناروا سخن‌ها گفتند،

و گفتند: از میان همهٔ مردم تنها با او رازگویی کرده است. نه، بل خداوند او را به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک کرده و همراز پیامبر ساخته،

و بر زبان احمد صلی الله علیه و آله کلامی بلیغ و وحیی پنهان به او فرستاده،

و بدین سان پیامبر صلی الله علیه و آله به آنچه در علی علیه السلام برانگیخته، از میان همه، التفاتی افزون به او داشته است[۲].

---

۱. و فی یوم ناجاه النبی محمد — یسر الیه ما یرید و یطلع
فقالوا أطال الیوم نجوی ابن‌عمه — مناجاته بغی و للبغی مصرع
فقال لهم لست الغداة انتجیته — بل الله ناجاه فلم‌یتورعوا

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۴.

۲. و یوم الثنیة یوم الوداع — و أزمع نحو تبوک المضیا
تنحی یودعه خالیا — و قد اوقف المسلمون المطیا
فظن اولوا الشک اهل النفاق — ظنونا و قالوا مقالا فریا

←

همو گفته است:

آن روز که پیامبر ﷺ روانهٔ پیکار تبوک شد، از میان همهٔ مردم تنها او جانشین وی در خانواده بود.

آن روز که با تو رازگویی کرد و مرکب‌ها با توشه و سوار ایستاده بودند و مردمان تو را می‌دیدند،

مسلمانان تو را می‌دیدند که همراز پیامبر ﷺ شده‌ای، و البته این خدا بود که تو را به این رازگویی برگزید.

در حالی که مشرکان به چشمان خویش نظاره‌گر بودند، خداوند بر زبان احمد به سوی تو وحی می‌فرستاد[1].

دیگری گفته است:

به یاد آور آن روز را که چون خواست راهی تبوک شود در پیش چشم مردمان با او خلوت گزید،

و او را به جانشینی خویش پسندید و با او سخنی پنهان گفت.

این در حالی بود که مسلمانان و مردمان گردآمده در آن‌جا مرکب‌ها بازایستانده بودند.

پیش از آن هم پیامبر ﷺ علی علیه السلام را در رخدادهایی به همرازی گرفته بود. بلکه این خداوند بود که او را به پیامبر ﷺ نزدیک ساخت و همراز وی کرد[2].

→

و قالوا يناجيه دون الأنام — بل الله أدناه منه نجيا

على فم أحمد يوحى اليه — كلاما بليغا و وحياً خفيا

فكان به دون أصحابه — بما حث فيه عليه حفيا

← همان، ۶۴۵.

۱. وكنت الخليفة دون الأنام — على اهله يوم يغزو تبوكا

غداة انتجاک و ظل المطى — بأكوارهم إذ هم قد رأوكا

يراک نجياً له المسلمون — وكان الاله الذى ينتجيكا

على فم أحمد يوحى اليک — و اهل الضغائن مستشرفوكا

← همان، ۲۹۸ - ۳۰۰.

۲. و اذكر غداة خلا به فى معرک — لما اراد الى تبوک مضيا

←

کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس، از پیامبر ﷺ نقل کرده که در خطبهٔ وداع فرموده است: «مرا گوش نامیدند و مدعی شدند این از آن روی است که او با من همدم است و من به او التفات دارم و او از من می‌پذیرد؛ تا آن هنگام که خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَمِنْهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ﴾[1].

یک بار امیرمؤمنان علیه السلام به حضور پیامبر خدا ﷺ رسید و سمت راست او نشست. در این هنگام دو تن با همدیگر رازگویی کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «مباد از میان سه تن، دو تن با همدیگر در گوشی کنند؛ این کار مؤمن را می‌آزارد»[2].

در این هنگام این آیه‌ها نازل شد: ﴿إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ ٱلَّذِيَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ * إِنَّمَا ٱلنَّجْوَىٰ مِنَ ٱلشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَآرِّهِمْ شَيْـًٔا إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ﴾[3].

→

یـرضیه حـین بـدا له استخلافه	قـولا یسـر الی اخـیه خـفیا
و المسـلمون و مـن تأبش مـنهم	دون الثـنیة واقـفون مـطیا
مـن قـبلهم لقـد انـتجاه لحادث	بـل کـان قـربه الاله نـجیا

۱. «سمونی اذناً و زعموا انه لملازمته إیای و إقبالی علیه و قبوله منی حتی أنزل الله تعالی ﴿وَمِنْهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ﴾. برای روایت با تفاوت بسیار اندک ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۹۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۷۳/۱.

در این روایت بخشی از آیهٔ ۶۱ سورهٔ توبه اقتباس شده و ترجمهٔ آن چنین است: و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او زودباور است.

۲. «لایتناجی اثنان دون الثالث فان ذلک یؤذی المؤمن». این متن با تفاوتی بدین صورت روایت شده است: «اذا کان القوم ثلاثة فلایتناجی منهم اثنان دون صاحبهما فان فی ذلک ما یحزنه و یخزیه». ← کلینی، الکافی، ۶۶۰/۲.

۳. مجادله / ۹ و ۱۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با یکدیگر محرمانه گفت‌وگو می‌کنید به قصد گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفت‌وگو نکنید و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید. چنان نجوایی صرفا از شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند دلتنگ گرداند. ولی جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آن‌ها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند.

در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله در لحظهٔ جان سپردن

پیامبر صلی الله علیه و آله در آستانهٔ رحلت، علی علیه السلام را فرمود از او جدا نشود. این حقیقتی است که دارقطنی در صحیح[۱] و سمعانی در فضائل روایت کرده‌اند و آورده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در دامان علی علیه السلام بود تا بدرود حیات گفت.

اعمش از ابوسلمه همدانی و سلمان روایت کرده که گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله در دامان علی علیه السلام جان سپرد.

جان پیامبر صلی الله علیه و آله در کف علی علیه السلام

ابوبکر بن عیاش، ابن‌حجاف و عثمان بن سعید، همه از جمیع بن عمیر، از عایشه روایت کرده‌اند که گفته است: جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کف علی علیه السلام جاری شد و علی علیه السلام آن را به دهان وی بازگرداند[۲].

سید حمیری گفته است:

جان احمد صلی الله علیه و آله در کف او جاری گشت و او آن را بر صورت و پیشانی کشید[۳].

آن که آخرین دیدار از او بود

از مغیره، از ام موسی، از ام‌سلمه روایت شده که گفته است: به آن که به نامش سوگند یاد می‌کنم، علی تازه‌ترین خاطره را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشت.

ام‌سلمه پس از سخنی طولانی گفته است: علی علیه السلام در آن هنگام خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک کرد و پیامبر به رازگویی و در گوشی با او پرداخت[۴].

تقسیم حنوط بهشتی با علی علیه السلام

باری، از دیگر ویژگی‌های علی علیه السلام در این باب این است که پیامبر صلی الله علیه و آله حنوطی را که جبرئیل از آسمان آورده بود با او قسمت کرد[۵].

---

۱. روایت را در سنن دارقطنی نیافتم.

۲. ← زمخشری، ربیع الابرار، ۱۶۷/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۴۰/۱.

۳. و سالت نفس احمد فی یدیه   فالزمها المحیا و الجبینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۵.

۴. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۸۶/۲.

۵. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۳۳۸.

سید حمیری گفته است:

شبی پس از آن که مصطفی صلی الله علیه و آله خفته بود، جبرئیل بر او درآمد،
و در کیسه‌ای حنوطی پاک از بهشت برین آورد و پیامبر آن را گشود و از آن نوری برخاست.
پس آن کس را که در دشوارترین گرفتاری‌ها به او اعتماد می‌ورزید فراخواند،
همان مورد اعتمادترین مردمان که به گاه بروز ناخرسندی‌ها و ناخوشایندی‌ها بر او تکیه تواند زد.
آن کیسه را سه قسمت کرد و از آن قسمت کردن مساوی فرو نگذارد.
گفت: بخشی از من، بخشی از آن دخترم و بخش سوم از آن تو؛ همه را بردار.
چون مُردم مرا با آن حنوط کن و سپس زهرا را با آن حنوط کن و هیچ او را وامگذار،
که نخستین مردهٔ خاندان من است که به من درپیوندد؛ بی‌تابی مکن[1].

سپردن خانوادهٔ خویش به علی علیه السلام

یکی از دیگر نشانه‌های اعتماد پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آن است که کار خانوادهٔ خود را به او سپرد.

تاریخ نگار در تاریخ[2] خود و نیز اصفهانی در حلیه[3] از محمد بن حنفیه روایت کرده که آن مرد که به ماریه تهمت زنای با او زدند غلامی اخته بود و مابور نام داشت و مقوقس او را همراه با دو کنیز به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داده بود. پس از آن ماجرا، پیامبر صلی الله علیه و آله علی را فرستاد و فرمود تا آن مرد را بکشد. اما

۱.
ان جـبريل أتـى ليـلا الى ... طاهر من بعد ما كان هجع
بـحنوط طـيب مـن جـنة ... فـى صـرار حل منه فسطع
فـدعا أحـمد مـن كـان بـه ... واثـقا عـند مـعضات الجـزع
أوثـق النـاس معاً فى نـفسه ... عـند مكروه إذ الخطب وقع
قسـم الصـرة أثـلاثا فـلم ... يأل عن تسوية القسم الشرع
قـال جزء لى و جزء لابـنتى ... و لك الثـالث فـاقبضها جمع
فـاذا مت فـحنطنى بـهـا ... ثـم حـنطها بـهذا لاتـدع
انـها أسـرع أهـلى مـيتة ... و لحـاقا بـى فـلاتكثر جـزع

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۸ و ۲۸۹.

۲. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۱۸/۲.

۳. برای مضمون ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۷۸/۳.

چون او علی علیه‌السلام را دید و از آهنگ او آگاهی یافت خود را برهنه ساخت تا برای علی علیه‌السلام روشن کند که بریده‌آلت است و آنچه دیگر مردان دارند، او ندارد. از این روی علی علیه‌السلام از او دست بداشت.

در حلیة الاولیاء به روایتی از محمد بن اسحاق به سند مؤلف آمده است که ماریه پسرعمویی داشت که سراغ او می‌آمد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را فرستاد تا او را بکشد.

علی علیه‌السلام فرموده است: گفتم: ای پیامبر خدا، چون مرا به چیزی فرمان دهی در اجرای فرمان تو چون آهن گداخته ـ و در روایتی دیگر چون میخی داغ ـ در پشم هستم و هیچ چیز مرا بازنمی‌دارد تا آنچه مرا بدان فرستاده‌ای به انجام رسانم. آن که از نزدیک بنگرد، چیزی بیند که غایب نبیند.

فرمود: شاید شاهد چیزی را ببیند که غایب نبیند.

علی علیه‌السلام فرموده است: با شمشیر بر میان بسته سراغ او رفتم و او را نزد ماریه یافتم و شمشیر از نیام برآوردم. چون به او رو کردم دانست آهنگ وی دارم. به درختی پناه برد و بر فراز آن رفت و از آن‌جا خود را فرو افکند و پاهای خود از هم گشود و دیدم بریده‌آلت است و از آنچه مردان دارند، کوتاه یا بلند، هیچ ندارد.

پس شمشیر در نیام بردم و نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازآمدم و داستان را با او گفتم. فرمود: «سپاس خدایی را که آزمون را از ما خاندان دور می‌دارد»[1].

ابن‌بابویه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: امیرمؤمنان علیه‌السلام در اواخر احتجاج خود در برابر ابوبکر که در آن به بیست و سه ویژگی پرداخته بود، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید عایشه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ابراهیم از تو نیست و از فلان مرد قبطی است و او مرا فرمود: ای علی، برو و آن مرد را بکش و گفتم: ای پیامبر خدا، چون مرا به کاری بفرستی در اجرای آن چون میخ داغ در پشم روم ـ و تا پایان روایت به همین مضمون[2].

ماجرای احد

بخاری از سهل بن سعد ساعدی نقل کرده که گفته است: در نبرد احد، فاطمه علیهاالسلام خون از چهرهٔ

---

۱. «الحمد لله الذی یصرف عنا اهل البیت الامتحان». برای متن و داستان ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۷۷/۳ و ۱۷۸.

۲. ← الخصال، ۵۶۳.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شست و علی علیه‌السلام آب می‌آورد و بر زخم می‌ریخت. آن‌گاه علی علیه‌السلام حصیری برداشت و سوزاند و سوختهٔ آن را بر زخم‌های او ــ یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ــ نهاد[۱].

در تاریخ طبری آمده است که چون در نبرد احد آن پیشامدها رخ داد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را فرستاد و در سخنانی به او فرمود: در پی آن مردمان رهسپار شو و ببین چه می‌کنند و آهنگ چه دارند.

علی علیه‌السلام فرموده‌است: من در پی آن طایفه رهسپار شدم تا ببینم چه می‌کنند. چون اسبان را وانهادند و بر شتران سوار شدند و آهنگ مکه کردند، فریاد برآوردم ــ یعنی به بازگشت آنان فریاد برآوردم[۲].

مفسران در تفسیر آیهٔ ﴿وَ مِنْ شَرِّ ٱلنَّفَّاثَاتِ فِي ٱلْعُقَدِ﴾[۳] آورده‌اند که چون لبید بن اعصم یهودی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را سحر کرد و آن سحر به چاه ذروان[۴] افکند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیمار شد. سپس دو فرشته نزد او آمدند و او را از این راز آگاهاندند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام و زبیر و عمار را فرستاد. آنان آب آن چاه را که گویی تشت حنا است بیرون کشیدند. سپس صخره را برداشتند و طلسم‌بند را از زیر آن بیرون آوردند و دندانه‌هایی از شانه‌ای را یافتند که موهای پیامبر بر آن مانده بود. همچنین کمانی یافتند که دوازده گره[۵] داشت.

علی علیه‌السلام آن گره‌ها را گشود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بهبود یافت[۶].

اگر این روایت درست باشد باید آن را تأویل کنیم، وگرنه باید وانهاده شود.

دعای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای علی علیه‌السلام

از جمله ویژگی‌های علی آن است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جاهایی بسیار برایش دعا کرد.

---

۱. ← الجامع الصحیح، ۱۰۶۶/۳.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۷۱/۲.

۳. فلق / ۴: و از شر هر حسود آن‌گاه که حسد ورزد.

۴. در منبع تفسیری الکشف و البیان (۳۳۸/۱۰) این نام آمده است. اما متن مؤلف مناقب «دوران» است.

۵. متن مناقب «احد عشر» است و دوازده به استناد تفسیر ثعلبی است.

۶. برای خبر همچنین ← واحدی، اسباب النزول، ۳۱۰ و ۳۱۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۹۲/۱۰.

یکی از آن موارد، روز غدیر است آن‌گاه که گفت: «خداوندا، دوست بدار هرکه او را دوست بدارد...»[1] ـ و ادامهٔ متن.

در خیبر نیز برایش دعا کرد: «خداوندا، او را از گرما و سرما نگه دار»[2].

روز مباهله هم برای او و کسانش چنین دعا کرد: «خداوندا، اینان خاندان و ویژگان منند. ناپاکی از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک بدار»[3].

نیز هنگامی که علی علیه‌السلام بیمار شد چنین برایش دعا کرد: «خداوندا او را عافیت ده و شفا بخش»[4].

دعاهایی دیگر از این دست بسیار است و دعای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای یاری علی علیه‌السلام و ولایت او جز برای کسی که ولیّ امر باشد روا نیست و بدین سان امامت او نمایان می‌شود.

کاتب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

از دیگر ویژگی‌ها آن است که علی علیه‌السلام وحی و پیمان‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌نوشت و روشن است که کاتب و دبیر هر فرمانروا ویژه‌ترین کس نزد او و در حکم دل و زبان و دست او است.

از همین روی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به جمع‌آوری قرآن پس از خود فرمان داد و رازها برایش نوشت و ـ به اتفاق همگان ـ او کاتب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیبیه بود.

ابورافع گفته است: علی علیه‌السلام کاتب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در همهٔ پیمان‌نامه‌ها و صلح‌نامه‌ها بود و صحیفه نجرانیان را هم او نوشت.

پیمان‌نامه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جز به خط علی علیه‌السلام یافت نشود.

ساعتی ویژه برای دیدار

از دیگر ویژگی‌های علی علیه‌السلام آن است که ابورافع روایت کرده که او پس از نماز خفتن، ساعتی ویژه برای دیدار با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت و هیچ‌کس دیگر را چنین اجازه‌ای نبود.

---

۱. «اللهم وال من والاه». متن کامل و منابع آن در جای خود آمده است.

۲. «اللهم قه الحر و البرد».

۳. «اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا».

۴. «اللهم عافه و اشفه».

در تاریخ بلاذری آمده است که علی علیه‌السلام را باریافتنی به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود به گونه‌ای که برای هیچ‌یک از دیگر کسان نبود[۱].

در مسند موصلی از عبدالله بن یحیی از علی علیه‌السلام روایت شده که فرموده است: «مرا در سحر فرصتی برای دیدار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که نزد او می‌رفتم. هرگاه بر او درمی‌آمدم، اذن می‌طلبیدم و چون می‌دیدم به نماز مشغول است و سبحان الله گوید، می‌گفتم: وارد می‌شوم»[۲].

در مسند احمد[۳]، سنن ابن‌ماجه[۴] و کتاب ابوبکر عیاش، هر کدام به سند خود مؤلفان، از عبدالله بن یحیی حضرمی از علی علیه‌السلام روایت شده که فرموده است: «مرا دو نوبت باریابی به حضور پیامبر خدا بود: نوبتی در شب و نوبتی در روز. چون بر او درمی‌آمدم و او مشغول نماز بود به نشان اجازه گلو صاف می‌کرد»[۵].

عبدالمؤمن انصاری گفته‌است: از انس بن مالک پرسیدم: گزیده‌ترین‌کس نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که بود؟ گفت: هیچ‌کس را نزد او به منزلت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ندیدم. نیمه‌شب در پی‌اش می‌فرستاد و با او خلوت می‌گزید تا شب را به صبح برساند. این روش تا آن زمان که این سرای را بدرود گفت استمرار داشت[۶].

سید حمیری گفته است:

هر روز اندکی پیش از برآمدن خورشید و اندکی پس از سرزدن ستارگان او را فرصت دیدار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود

آن هنگام که سپیده چون یال اسبی از افق رخ می‌نمود او به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسید؛ برمی‌خاست و بر در سرای او می‌رفت و سلام می‌کرد.

---

۱. ← انساب الاشراف، ۹۸/۲.

۲. «کانت لی من رسول الله ساعة من السحر آتیه فیها فکنت اذا اتیت استأذنت فان وجدته یصلی سبح قلت ادخل». ← ابویعلی، المسند، ۴۴۴/۱.

۳. ← ۸۰/۱.

۴. ← ۱۲۲۲/۲.

۵. «کان لی من رسول الله مدخلان مدخل باللیل و مدخل بالنهار و کنت اذا دخلت علیه و هو یصلی تنحنح لی».

۶. ← طوسی، الامالی، ۲۳۲.

چون بر در سرای می‌آمد، می‌گفت: درود و رحمت پروردگارم بر شما باد که خدایی مهربان است.
پس به خوشامد پاسخ می‌شنید و دمی می‌نشست و غذایی فزون می‌آوردند و می‌خورد.
آن‌گاه پیامبر ﷺ دو سبط خویش را با مهربانی و لطف می‌خواند و نزدیک خویش می‌نشاند و گرامی می‌داشت،
و آن‌ها را چونان که عاشقی معشوق خویش را در بغل گیرد به سینه می‌چسباند و می‌بویید و می‌بوسید[1].

اجازهٔ استفاده از نام و کنیه

از همین ویژگی‌ها است که پیامبر ﷺ فرموده بود: «نام و کنیهٔ من را در بر هم نیاورید. من ابوالقاسم هستم. خداوند عطا کند و من قسمت کنم»[2].

در روایت دیگر است که فرموده بود: «به نام من نام بگذارید و به کنیه‌ام کنیه بگذارید. اما آن‌ها را دربر هم [برای کسی دیگر] نیاورید»[3].

[اما با وجود این،] ثعلبی در تفسیر[4] خود، سمعانی در رسالهٔ خویش، ابن‌البیع در اصول الحدیث[5]، ابوالسعادات در فضائل العشرة، خطیب و بلاذری در تاریخ‌های خود و نطنزی در خصائص، هرکدام به

۱.

وکان له من أحمد کل شارق	قبیل طلوع الشمس أو حین تنجم
اذا ما بدت مثل الصلابة دخلة	یقوم فیأتی بابه فیسلم
یقول اذا جاء السلام علیکم	و رحمة ربی انه مترحم
فیبلغ بترحیب و یجلس ساعة	و یؤتی بفضل من طعام فیطعم
و یدعو بسبطیه حناناً و رقة	فیدنیهما منه قریباً و یکرم
یضمهما ضم الحبیب حبیبه	الی صدره ضماً و شماً فیلثم

← دیوان السید الحمیری، ۳۷۰ و ۳۷۱.

۲. «لاتجمعوا بین اسمی و کنیتی. انا ابوالقاسم الله یعطی و انا اقسم». ← ابن‌حبان، الصحیح، ۱۳۴/۱۳؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۴۳۳/۲؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۹۱/۷؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۹/۳.

۳. «سموا باسمی و کنوا بکنیتی و لاتجمعوا بینهما».

۴. ← الکشف و البیان، ۱۷۸/۳.

۵. ← حاکم، معرفة علوم الحدیث، ۱۸۹.

سند خود از علی‌علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: پیامبر خداﷺ فرمود: «اگر تو را پسری باشد نام و کنیهٔ خود به او هدیه دهم»[۱].

در روایت سمعانی و احمد است که فرمود: «نام من بر او نه و کنیهٔ من بر او گذار»[۲].

این خود صفتی ویژه برای علی‌علیه‌السلام از میان همهٔ مردمان است.

چون محمد بن حنفیه دیده به جهان گشود، طلحه گفت: علی‌علیه‌السلام برای فرزند خود نام و کنیهٔ پیامبر خداﷺ را در کنار هم نشانده است.

از این روی علی‌علیه‌السلام کسی را آورد تا گواهی دهد که پیامبرﷺ در این باره تنها به او اجازه داده و این کار را پس از خود بر امّت حرام گردانیده است.

پیامبرﷺ نسبت به مهدی‌علیه‌السلام نیز همین رخصت را داد، بدان گواه که در سخن مشهور او است: «اگر از دنیا جز یک روز نماند، خداوند آن روز را آن اندازه به درازا کشاند که مردی از فرزندان من که نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من است برخیزد»[۳].

صاحب بن عباد در شعر خود گوید:

آیا از بلندی جایگاه او آگاهی نیافته‌اید و آیا رفعت مرتبت او را ندانسته‌اید؟

آیا ندیده‌اید که محمدﷺ معطوف او است و او را دربر گرفته و پرورانده است؟

و او را از نوجوانی به خود گزین ساخته و به اخلاص برگزیده و برادر خویش خوانده است؟

و پارهٔ تن نبوت را به همسری‌اش درآورده؛ چراکه او را بهترین و پرهیزگارترین مرد یافته است[۴].

---

۱. «ان ولد لک غلام نحلته اسمی و کنیتی».

۲. «فسمه باسمی و کنّه بکنیتی».

۳. «لو لم‌یبقی من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی». این مضمون با افزوده‌هایی و با ساختارهای متفاوت در منابع مختلف آمده است. برای نزدیک‌ترین روایت به ساختار حاضر ← ابوداوود، السنن، ۱۰۶/۴؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۵۵/۲؛ همو، المعجم الکبیر، ۱۳۵/۱۰.

۴.
أما عرفتم سمو منزله	أما عرفتم علو مثواه
أما رأيتم محمداً حدبا	عليه قد حاطه و رباه
و اختصه يافعاً و آثره	و اعتامه مخلصاً و آخاه

←

ذخیرهٔ پیامبر ﷺ برای بحران‌ها

دیگر آن که علی علیه السلام ذخیرهٔ پیامبر ﷺ برای بحران‌ها و سختی‌ها بود. انس گوید: پیامبر ﷺ علی علیه السلام را به سوی طایفه‌ای رهسپار کرد که او را نافرمانی کرده بودند. علی علیه السلام مردان جنگی آنان را کشت و زنان و کودکانشان را به تصرف گرفت و بازآورد.

به پیامبر ﷺ خبر رسید که علی علیه السلام بازمی‌گردد. خود بیرون مدینه از او استقبال کرد و چون او را دید در آغوش گرفت و بر پیشانی‌اش بوسه زد و فرمود: «پدر و مادرم به فدای کسی که خداوند بازویم را به او استوار کرده است، چونان که بازوی موسی را به هارون استوار کرده بود»[1].

در حدیث جابر است که پیامبر ﷺ به هیئت هوازن فرمود: «زنهار، سوگند به آن که جانم در دست او است. یا نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و یا مردی را به سویشان رهسپار می‌کنم که با من آن نسبت دارد که با خود دارم، و او مسلماً مردان جنگی ایشان را گردن زند و زنان و کودکانشان را به تصرف آورد. آن سرد این است»[2] ـ و در این هنگام دست علی علیه السلام را گرفت.

چون آن طایفه شروط پیامبر ﷺ را پذیرفتند، پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ‌گاه مردمان سرزمین یا ملتی بر من دشوار نیفتادند مگر آن که ایشان را به تیر خدا علی بن ابی‌طالب علیه السلام زدم. او را به هیچ پیکار نفرستادم مگر این که جبرئیل در جانب راست و میکائیل در سمت چپ و فرشته‌ای پیشاپیش او بود و ابری بر او سایه می‌افکند تا خداوند حبیب مرا یاری و پیروزی دهد»[3].

→

زوجه بضعة النبوة إذ رآه خیر امریء و اتقاه

← دیوان الصاحب بن عباد، ۶۴.

۱. «بابی و امی من شد الله به عضدی کما شد عضد موسی بهارون». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۸۱/۲، ۱۸۲ و ۳۶۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۶۱/۱.

۲. «أما و الذی نفسی بیده لیقیمن الصلاة و لیؤتن الزکاة أو لأبعثن الیهم رجلا و هو منی کنفسی فلیضربن أعناق مقاتلیهم و لیسبین ذراریهم هو هذا». برای متن و داستان ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۵۹/۱ و ۴۶۵؛ طوسی، الامالی، ۵۰۵.

۳. «ما استعصی علیّ اهل مملکة و لا امة إلا رمیتهم بسهم الله علی بن ابی‌طالب ما بعثته فی سریة إلا رأیت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و ملکا امامه و سحابة تظله حتی یعطی الله حبیبی النصر و الظفر». برای متن عیناً یا با

←

خطیب در اربعین همانند این را از مصعب بن عبدالرحمن نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله به هیئت ثقیف چنین فرمود: ــ و همان سخن که گذشت.

در روایتی دیگر است که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی را به بنی‌ولیعه فرمود.

گنجینهٔ رازهای پیامبر صلی الله علیه و آله

نکتهٔ دیگر آن که علی علیه السلام گنجینهٔ رازهای پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

موفق مکی در کتاب خود در خبری طولانی از ام‌سلمه نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست در دست علی گره کرده بود وارد شد و فرمود: ای ام‌سلمه، از خانه بیرون رو و آن را خلوت کن.

ام‌سلمه گوید: من از آن‌جا بیرون رفتم و آن دو تن به رازگویی‌هایی پرداختند که ندانستم چه بود. سه بار بدان‌جا رو کردم و اجازهٔ ورود خواستم. اما پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌پذیرفت. در چهارمین بار اجازه فرمود. دیدم علی علیه السلام دست بر زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده و دهان خود به گوش او نزدیک کرده است و دهان پیامبر نیز روی گوش علی علیه السلام است و با هم راز می‌گویند و علی علیه السلام پیوسته می‌پرسد: آیا ادامه بدهم و انجام دهم، و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: آری.

پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ام‌سلمه، مرا نکوهش مکن؛ چه، جبرئیل از جانب خداوند بر من فرمانی آورده است که علی علیه السلام را بدان سفارش کنم؛ و من میان جبرئیل و علی بودم و جبرئیل در سمت راست من بود. جبرئیل مرا فرمود که علی را از آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد بیاگاهانم»[1].

صاحب زره و شمشیر و عصای پیامبر صلی الله علیه و آله

سرانجام، از همین ویژگی‌ها است که پیامبر صلی الله علیه و آله زره و همهٔ سلاح‌ها و نیز یابو و شمشیر و عصا و شال خود را به علی علیه السلام داد.

←

تفاوت‌هایی ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۵۹/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۴/۲؛ طوسی، الامالی، ۵۰۵؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۲۱.

۱. «یا ام سلمة لاتلومینی فان جبرئیل اتانی من الله یأمر أن اوصی به علیا من بعدی و کنت بین جبرئیل و علی و جبرئیل عن یمینی فأمرنی جبرئیل ان آمر علیا بما هو کائن الی یوم القیامة». ← خوارزمی، المناقب، ۱۴۶ و ۱۴۷.

بخش ۶

یاد علی علیه‌السلام نزد آفریدگار و آفریدگان

فصل ۱

هدیه‌های خداوند به علی علیه‌السلام

درود از جانب خدا

احمد بن یحیی ازدی از ابراهیم نخعی نقل کرده که گفته است: چون پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به معراج رفت، در آسمان‌ها سروشی او را خواند: ای محمد، خداوند عزّ و جلّ بر تو سلام می‌کند و تو را می‌گوید: از جانب من به علی بن ابی‌طالب سلام برسان[1].

ابن‌حماد گفته است:

خداوند آفریدگان، جبرئیل امین را از سر لطف به درود فرستادن بر تو نازل کرد[2].

پیراهن هارون

قنبر گفته است: با امیرمؤمنان علیه‌السلام در ساحل فرات بودم. او پیراهن خود از تن درآورد و به آب رفت. در این میان موجی آمد و پیراهن را گرفت. امیرمؤمنان علیه‌السلام از آب بیرون آمد و پیراهن را نیافت. از این روی سخت اندوهگین شد.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۵/۲.

۲. و اهبط بالسلام الیک لطفا   اله الخـــلق جـــبریلا امـــینا

ناگهان سروشی آمد: ای ابوالحسن، به سمت راست خود بنگر و آنچه می‌بینی بگیر. دید در سمت راست وی لنگی است و بر آن پیراهنی تا زده. آن را برداشت و پوشید. از گریبان آن پیراهن رقعه‌ای فروافتاد که در آن نوشته بود: «هدیه‌ای از خداوند عزیز حکیم برای علی بن ابی‌طالب. این پیراهن هارون بن عمران است و آن را به کسانی دیگر ارث رسانده‌ایم»[۱].

اسبی با زین و یراق

در حدیث حسن بن زکردان فارسی است که علی‌علیه‌السلام با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که سواره بود رهسپار شد تا به برکه‌ای رسید. هر دو وضو ساختند و نماز کردند.

علی‌علیه‌السلام فرموده است: در حالی که در سجده و رکوع بودم، فرمود: ای علی! سر خویش بلند کن. سر خود بلند کردم و دیدم تپه‌ای از زمین برآمد که بر آن اسبی با زین و لگام است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این هدیهٔ خداوند برای تو است. سوار شو.

من بر آن نشستم و با پیامبر روانه شدم[۲].

سیب

در امالی ابوعبدالله حاکم نیشابوری است که کاظم‌علیه‌السلام بر صادق‌علیه‌السلام، صادق‌علیه‌السلام بر باقرعلیه‌السلام، باقرعلیه‌السلام بر زین‌العابدین‌علیه‌السلام و زین‌العابدین‌علیه‌السلام بر شهیدعلیه‌السلام درآمد و همه شاد بودند و می‌گفتند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سیبی به علی‌علیه‌السلام داد. سیب از دستش افتاد، دو نیم شد و از میان آن مکتوبی بیرون آمد و بر آن نوشته بود: «از طالب غالب به علی بن ابی‌طالب».

ترنج

در کتاب خطیب خوارزمی از ابن‌عباس روایت شده است که جبرئیل در حالی که ترنجی با خود داشت فرود آمد و گفت: خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: این هدیهٔ علی بن ابی‌طالب است.

---

۱. ← شریف رضی، خصائص الائمة‌علیهم‌السلام، ۵۷؛ قمی، مائة منقبة، ۷۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۵۹/۲.

در جملهٔ پایانی این روایت بخشی از آیه ۲۸ سوره دخان اقتباس شده است: ﴿وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾.

۲. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۴۱/۲.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را خواند و آن را به او سپرد.

چون ترنج در دست علی علیه‌السلام قرار گرفت دو نیمه شد و در آن حریری سبز و نو یافتند که بر آن در دو سطر نوشته بود: «هدیه‌ای از طالب غالب به علی بن ابی‌طالب»[۱].

گفته‌اند: این ماجرا پس از آن بود که علی علیه‌السلام عمرو بن عبدود را کشت.

جام سیمین

اعمش، از ابوسفیان، از ابوایوب انصاری نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سرایم درآمد. جبرئیل از آسمان بر او نازل شد و با خود جامی سیمین آورد که در آن زنجیری از طلا بود و آبی از رحیق مختوم داشت و به دست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشید و آن را به علی علیه‌السلام داد. علی علیه‌السلام نوشید و آن را به فاطمه علیهاالسلام سپرد. فاطمه علیهاالسلام نوشید و آن را به حسن علیه‌السلام داد. حسن علیه‌السلام نوشید و آن را به حسین علیه‌السلام سپرد و سپس آن را به همان نخست بازگرداند و آن جام به هم آمد. در این هنگام خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾[۲] و ﴿خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾[۳].

بادام

ابن‌عباس گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخت گرسنه شد. [به سراغ کعبه رفت و] پردهٔ کعبه را گرفت و گفت: ای پروردگار محمد، محمد را بیش از این گرسنگی مده.

سپس جبرئیل در حالی که بادامی با خود می‌آورد نازل شد و گفت: خداوند ــ نامش بلند باد ــ به تو می‌فرماید آن را بشکافی.

راوی گوید: چون شکافت، در درونش برگه‌ای سبز و خرم یافت که بر آن نوشته شده بود: «محمد پیامبر خدا است. او را به علی علیه‌السلام تأیید کردم، علی را برای او پسندیدم، او را نیز برای علی پسندیدم. آن که خدا را در تقدیرش متهم بدارد و روزی او را دیر پندارد، با خداوند انصاف نداشته است»[۴].

---

۱. ← خوارزمی، المناقب، ۱۷۱.

۲. واقعه / ۷۹: که جز پاک‌شدگان بر آن دست ندارند.

۳. مطففین / ۲۶: باده‌ای که مهر آن مشک باشد و در این نعمت‌ها مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.

۴. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۴۸.

انار

ثابت از انس روایت کرده که گفته است: چون پیامبر صلی الله علیه و آله رهسپار طائف شد در حالی که می‌رفتیم ناگهان ابری دیدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود به زیر آن برد و اناری بیرون آورد و به خوردن آن و نیز خوراندن آن به علی علیه السلام پرداخت. سپس به مردمانی که به چشم خود آن را می‌دیدند و هوس کرده بودند فرمود: «هر پیامبری با وصی خود چنین کند»[۱].

در روایت امام باقر علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را مکید و آن‌گاه به علی علیه السلام داد و علی علیه السلام نیز آن را مکید، آن اندازه که هیچ چیز از آن باقی نگذارد.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این را نچشد، مگر آن که پیامبر یا وصی پیامبری باشد»[۲].

محمد بن ابی‌عمیر، محمد بن مسلم و زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: جبرئیل از بهشت دو انار برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و به او داد. پیامبر صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را شکست و نیمی از آن به علی علیه السلام داد و علی آن را خورد. پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌گاه فرمود: «اناری که خوردم نبوت بود که تو را از آن بهره‌ای نیست و آن دیگری دانش بود که در آن شریک من باشی»[۳].

عیسی بن صلت در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: «پس به کوه ذباب[۴] رفتند و نشستند. پیامبر صلی الله علیه و آله سر خود به آسمان بلند کرد و ناگهان دیدیم اناری آویخته است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را گرفت و شکافت. از آن خورد و به علی علیه السلام خوراند. سپس فرمود: «ای ابوبکر، این انار از انارهای بهشت است. در دنیا کسی آن را نخورد، مگر این که پیامبر یا وصی پیامبری باشد»[۵].

ابان بن تغلب از ابوحمراء روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فلانی، این من نیستم که تو را از این

---

۱. «هکذا یفعل کل نبی بوصیه». ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۵۹ و ۶۰. در این منبع به جای انار، «چیزی شبیه ترنج» آمده است.

۲. «لایذوقها الا نبی او وصی نبی».

۳. «الرمانة التی اکلتها فهی النبوة لیس لک فیها شیء و اما الاخری فهی العلم فانت شریکی فیها». ← مفید، الاختصاص، ۲۷۹.

۴. در الثاقب فی المناقب (۵۳) جبل ریان آمده است.

۵. «یا ابابکر هذه رمانة من رمان الجنة لایأکلها فی الدنیا الا نبی او وصی نبی». ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۵۳، با اندکی تفاوت.

انار محروم داشته‌ام. خداوند این انار را به من و وصیّ من هدیه داده و بر غیر پیامبر و وصی او در سرای دنیا حرام گردانیده است. اکنون تسلیم خواست پروردگار خود باش تا در آخرت از آن بخوری، البته اگر پذیرفته‌ای و باور داری. اما، اگر دروغ می‌پنداری و انکار می‌کنی پس امروز وای بر تکذیب‌کنندگان. علی و شیعیانش در زیر سایه‌ها و بر کنار چشمه‌سارانند، با هر میوه‌ای که خوش داشته باشند. به پاداش آنچه می‌کردید بخورید و بیاشامید. گوارایتان باد. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. آن روز وای بر تکذیب‌کنندگان این امر»[1].

همچنین حدیث دیگری دربارهٔ فرود آمدن انار به هنگام رهسپار شدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی عقیق برایمان روایت شده است. در آن حدیث این که از آسمان دستمالی فرود آمد و اناری در آن بود یک معجزه است، سپس این که چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه با علی علیه‌السلام در جریان بازگشت آن «دوم» را دید انارها [که علی آن‌ها را در آستین نهاده بود] از آستینش مفقود شد خود دومین معجزه است، و این که چون پس از آن دیگربار انار را مشاهده کرد نیز سومین معجزه[2].

ابن‌حماد گوید:

چه کسی آن پرنده را خورد، آن سان که جماعت نتوانند انکارش کرد و پوشاند؟

چه کسی آن میوهٔ چیده در بیابان را خورد و پروردگارش بود که اناری به او اهدا کرد؟

چه کسی را در روز غدیر آن فضیلت بود که نتوانیم برتری او را انکار کنیم؟[3]

---

۱. «یا فلان ما انا منعتک من هذه الرمانة و لکن الله اتحفنی بها و وصیی و حرمها علی غیر نبی او وصی فی دارالدنیا فسلم لامر ربک تطعم فی الآخرة ان قبلت و صدقت و ان کذبت و جحدت ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ ان علیا و شیعته **﴿فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ * وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾**».

آن‌گونه که پیدا است در این روایت آیه‌های ۴۰ تا ۴۵ سورهٔ مرسلات اقتباس شده است.

۲. برای متن کامل روایت ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۵۸ و ۵۹.

۳.
من أكل الطير الذی لم يستطع — خلق له جحداً و لا كتمانا
من أكل القطف الجنی علی حری — و اليه أهدی ربه رمانا
من ذا له يوم الغدير فضيلة — إذ لا نطيق لفضله جحدانا

عبدی گفته است ـ و این شعر را از ابن‌حماد نیز روایت کرده‌اند که گوید:

استاد ثقه محمد، از صدقه برایمان به سندی متصل از انس دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرد و گفت:

او را در بیابان با پیامبر صاحب تدبیر دیدم که از آسمان میوه‌ای چون انگور می‌چید.

هر دو از آن خوردند تا سیر شدند و دیدم که آن ابر به آسمان بازگشت و شگفتی‌ام افزون شد.

آن خوراکِ بهشت بود که خدای منّان فروفرستاده بود تا هدیه‌ای از هدیه‌های ارزشمند برای گزیدگانش باشد[1].

ناشی گفته است:

و این که او همراه با پیامبر والاتبار صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن انگور چیده‌ای که از آسمان آمده بود خورد، این‌ها همه از نشانه‌ها است[2].

گلابی و کنیزک

امام رضا علیه‌السلام فرموده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به بهشت درآورده شدم و جبرئیل گلابی‌ای به من داد. گلابی از هم شکافت و کنیزکی از آن بیرون آمد.

پرسیدم: تو کیستی؟

گفت: من راضیهٔ مرضیه‌ام. خداوند مرا برای تو و عموزاده‌ات علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آفریده است[3].

وراق گفته است:

علی علیه‌السلام همان کسی است که پروردگارش او را یک گلابی هدیه داد و او آن را تحیتی از جانب خدای عطابخش یافت.

---

۱. حدثنا الشیخ الثقه محمد عن صدقه / روایة متسقه عن أنس عن النبی
رأیته علی حری مع النبی ذی‌النهی / یقطف قطفاً فی الهوی شیئا کمثل العنب
فأکلا منه معا حتی اذا ما شبعا / رأیته مرتفعا فطال منه عجبی
کان طعام الجنه أنزله ذوالمنه / هدیة للصفوة من الهدایا النجب

۲. و اکله قطف العنب / مع النبی المنتجب
من السماء المقترب / و هذه دلائل

۳. ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۰/۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۲۸۰/۹؛ خوارزمی، المناقب، ۲۹۵.

علیعليه‌السلام همان کسی است که در بر آن پرده‌ها خداوند او را به بادامی در ورق پیچیده که بر آن داغی ننهاده بودند گرامی داشت[۱].

گندم و دینار

پیشتر حدیث خرید دانه (گندم) از جبرئیل از سوی علیعليه‌السلام گذشت. سید حمیری در این باره گوید:

او از جبرئیل غله‌ای خرید که در بهشت پرورش یافته و از نهرها بی‌بهره نمانده بود.

جبرئیل فروشنده بود و احمد، همان والاتبارترین و خوشخوترین مردمان، میهمان او بود[۲].

همو گفته است:

دیناری بر زمین افتاده دید و مدتی پیوسته بدان اشاره کرد و بانگ زد و گوش مردمان رساند.

پس چون تاریکی شب فرارسید و بازاریان آهنگ پراکندن کردند، به سراغ آن رفت.

آن را دستمایهٔ دادوستدی خجسته ساخت که نشان خیر بر آن بود و خیر در پی خیر آید.

او را [جبرئیل را] گفت: خوراکی به من بفروش. به او فروخت. اما گفت: هم این دینار از آن تو و هم این غله‌ها.

نه آن دینار دیناری بود که ضرب کرده باشند و نه آن دانه دانه‌ای که در زمین کاشته باشند.

جبریل فروشندهٔ او بود و احمد میهمان او. این‌جا است که خیر و نکویی هر دو در برهم جای گرفته است[۳].

---

۱. علی الذی اهدی السفرجل ربه / الیه فالفاه تحیة منعم
علی لدی الاستار حیاه ذوالعلی / بکاغذة فی لاذة لم توسم

۲. ابتاع من جبریل حباً قد زکی / فی جنة لم تحرم الأنهارا
جبریل بائعه و احمد ضیفه / خیر الأنام مرکباً و نجارا

← دیوان السید الحمیری، ۲۲۳.

۳. فأبصر دیناراً طریحا فلم یزل / مشیراً به کفاً ینادی و یسمع
فمال به و اللیل یغشی سواده / و قد هم أهل السوق ان یتصدعوا
←

همو گفته است:

با جبریل دادوستد کرد و چه نیکو فروشنده و چه نیکو خریداری!

با یک دینار قدری غله خرید و نه پشیمان گشت و نه زیان دید[۱].

ناشی گفته است:

فروشندهٔ گندم جبرئیل بود که از بهشت گندم‌ها را فرود آورده بود.

نه دست هیچ ضرب‌کننده‌ای به آن دینار رسیده بود و نه آن گندم را دروگری درویده بود.

دینار تو را خدا ضرب کرد و گندم نیز از بهترین گندم‌ها بود[۲].

ابن‌حماد گفته است:

چه بسیار تحفه‌ها که پروردگارش به او ارمغان داد و بر همه تحفه‌ها برتری داشت!

چه بسیار اوصاف و آرایه‌ها که خداوند در طور و نجم و هل اتی برایش آورد![۳]

→

الی بـیع سـمح الیـدین مـبارک — تـوسم فـیه الخیر و الخیر یـتبع

فـقال له بـعنی طـعاما فـباعه — فـقال لک الدینـار و الحب أجـمع

فـلا ذلک الدینـار احـمی تـبره — و لا الحب مما کان فی الأرض یزرع

فـبائعه جـبریل و الضـیف احـمد — فـثم تـناهی الخیر و البـر أجـمع

← همان، ۲۸۴.

۱. و قـد بـایع جـبریل — فنعم البائع المشـتر

بـدینار مـن الحب — فلم‌یندم و لم‌یخسر

← همان، ۲۵۲.

۲. و بـائع الحـنطة جـبریل الذی — من حنطة الفردوس بـالحب هـبط

لم‌تـلمس الدیـنار کـف طـابع — و لااجـتنی الحـنطة دفاع النـبط

دیـنارک الله تـولی نـقشه — کـذلک الحـنطة مـن خیر الحـنط

۳. و لکـم مـن تـحفة اتـحفه — ربـه تـعلو جـمیع التـحف

کم له فی الطور و النجم و هل — اتـی مـن وصـف له و الزخـرف

سید حمیری گفته است:

فرشتگان خداوند رحمان پیوسته لطف و هدیه‌های الهی را بر تو فرود آوردند،

و نیز میوه‌های برچیده و گندم و دینار فرود آوردند که لطف خداوند صاحب لطف و احسان بود[۱].

---

۱. کـــانت مـــلائکة الرحـــمن دائـبة   یهبطن نحوک بـالالطاف و التـحف
و القطف و الحب و الدیـنار اهـبطه   لطف من الله ذی‌الاحسان و اللطف
← دیوان السید الحمیری، ۲۹۱.

فصل ۲

محبت فرشتگان با او

فرشته‌ای با سیمای علی علیه‌السلام

در حدیث علی بن جعد از شعبه از قتاده است که در تفسیر آیهٔ ﴿وَ تَرَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَقِيلَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[1] گفته: انس گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چون شب معراج شد به زیر عرش که روبرویم بود نگریستم و آن‌جا ناگاه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را دیدم که پیش رویم در زیر عرش نشسته است و خداوند را تسبیح می‌گوید و تقدیس می‌کند.

گفتم: ای جبرئیل، علی بن ابی‌طالب بر من پیشی گرفته است؟

گفت: نه، اما تو را از داستان می‌آگاهانم. ای محمد، بدان که خدای ـ عزّ و جلّ ـ در فراز عرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را بسیار می‌ستود و بر او درود می‌فرستاد. عرش دلدادهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شد. خداوند این فرشته را در زیر عرش خود به سیمای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آفرید تا عرش او را بنگرد و دلدادگی‌اش فرو نشیند. ای محمد، خداوند تسبیح، تقدیس و تمجید این فرشته

---

۱. زمر / ۷۵: و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گویند و میانشان به حق داوری می‌گردد و گفته می‌شود: سپاس ویژه خدا پروردگار جهانیان است.

را پاداشی برای پیروان خاندان تو قرار داد[۱].

طاووس از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون آن شب مرا به آسمان بردند و من و جبرئیل به آسمان هفتم رسیدیم جبرئیل گفت: ای محمد، این‌جا جای من است. سپس مرا به نور فروبرد و ناگاه یکی از فرشتگان خدای تعالی را به سیمای علی دیدم که نامش نیز علی بود و در زیر عرش به سجده بود و می‌گفت: خداوندا، علی، فرزندان، دوستداران، پیروان و طرفدارانش را بیامرز و دشمنان، بدخواهان و رشک‌بران ایشان را لعنت فرست که تو خود بر هر کاری توانایی.

مجاهد از ابن‌عباس روایت کرده ـ [و حدیث در این‌جا مختصر شده است] که چون پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج آسمان رفت، آن‌جا فرشته‌ای به سیمای علی علیه السلام دید که با او هیچ تفاوتی نداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله پنداشت علی است. از این روی گفت: ای ابوالحسن، در رسیدن به این‌جا بر من پیشی گرفتی!

اما جبرئیل گفت: این علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیست. فرشته است در سیمای علی. فرشتگان دلدادهٔ علی بن ابی‌طالب شده بودند و از پروردگار خود خواستند تا کسی به سیمای او بیافرینند که او را ببینند.

در حدیث حذیفه است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آسمان چهارم دید[۲].

وراق قمی گوید:

علی علیه السلام همان کسی است که چون آسمانیان دلدادهٔ روی او شوند، چونان که در این دنیا کسی دلدادهٔ کسی شود،

خداوند صاحب عرش فرشته‌ای در سیمای او آفرید و گفت: این ولیّ والاتبار را دیدار کنید[۳].

عبدی نیز گوید:

ای آن که فرشتگان چون از محبت و عشق تو آکندند از دلتنگی و دلدادگی نالیدند.

---

۱. برای متن با تفاوت‌هایی ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۳۹/۱؛ طبری آملی، نوادر المعجزات، ۷۴؛ قمی، مائة منقبة، ۳۳؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۲۶۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۱۱/۲.

۲. ← طبری آملی، نوادر المعجزات، ۷۴.

۳.
علی الذی لمّا تشوق فی السما	الی وجهه سکانها شوق محرم
علی خلقه ذوالعرش صور ملکا	و قال لهم زوروا الولیّ المطهّم

پس پروردگار جهانیان کسی را همانند تو پرداخت که هیچ‌گاه بی زائر و بدون معتکف نبود[۱].

همو گفته است:

آنچه به هیچ‌یک از آفریدگان داده نشده به تو داده شده است. گوارایت باد ای امیرمؤمنان.
فرشتگان دلتنگ و دلدادهٔ تو شدند تا جایی که از این دلدادگی و دلتنگی ناله برآوردند.
این‌جا بود که خداوند رحمان برای ایشان کسی به همانندی تو پدید آورد که به یقین تفاوتی نداشت[۲].

هم او را است:

خداوند برای فرشتگان عرش بلند کسی را همانند او تصویر کرد که در شرافت چه والا است!
و برخی به زیارت و طواف آن همانند رفتند و برخی در برش اعتکاف گزیدند.
آن پیامبر مبعوث خداوند در شب معراج و بر فراز آسمان چنین مشاهده کرد[۳].

عونی هم گفته است:

در خبری که روایت آن از نظر آن جماعت صحیح است و در آن تردیدی نیست تا به زدودنش نیاز افتد، از مصطفی صلی‌الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: چون به معراج آسمان برده شدم در آن‌جا فرشتگان را دیدم که چشم به کسی دوخته‌اند،
که به واسطهٔ بزرگی‌اش میان من و او [= جبرئیل] قرار می‌گرفت و وی را در نکوترین وضع دیدم.

۱.	یا من شکت شوقه الاملاک اذ شغفت	بحبه و هواه غایة الشغف
	فصاغ شبهک رب العالمین فما	ینفعک من زائر منها و معتکف
۲.	لقد اعطیت ما لم‌یعط خلقا	هنیئا یا امیرالمؤمنینا
	الیک اشتاقت الاملاک حتی	تحنت من تشوقها حنینا
	هناک برا لها الرحمن شخصا	کشبهک لایغادره یقینا
۳.	صور الله لأملاک العلی	مثله اعظمه فی الشرف
	و هی ما بین مطیف زائر	و مقیم حوله معتکف
	هکذا شاهده المبعوث فی	لیلة المعراج فوق الرفرف

گفتم: حبیب من جبرئیل! این کیست که فرشتگان او را می‌نگرند؟ گفت: تو را مژده باد.

گفتم: و او کیست؟ گفت: علی است آن مرضیّ خداوند، و آن نعمت‌ها که خدا به او گزین ساخته و مایهٔ فخر است.

در آن هنگام که فرشتگانِ دلتنگ و دلدادهٔ او بودند خداوند هدایتگر او را در صورت‌هایی چند پدید ساخت. پس پیامبر صلی الله علیه و آله از سر شادمانی و برای رساندن این خبر نزد عموزاده و وارث خود رفت[1].

آسمانیان او را بیشتر شناسند

اعمش از ابوصالح از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ لَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾[2] گفته است: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و در سمت راست او نشسته بود که امیرمؤمنان علیه السلام وارد شد. جبرئیل خندید و گفت: ای محمد، این علی بن ابی‌طالب است که آمده است! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای جبرئیل، آسمانیان او را می‌شناسند؟

گفت: ای محمد، سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، آسمانیان بیش از زمینیان او را می‌شناسند. در هیچ غزوه‌ای هیچ‌گاه تکبیر نگفت، مگر این که ما نیز تکبیر گفتیم و هیچ یورش نبرد، مگر این که ما نیز با او یورش بردیم و هیچ‌گاه ضربت ننواخت، مگر این که ما نیز با او ضربت نواختیم. ای محمد، اگر دلتنگ چهره و پرستشگری عیسی علیه السلام و زهد و فرمانبری یحیی علیه السلام و میراث و گشاده‌دستی سلیمان علیه السلام شده‌ای به چهرهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام بنگر.

۱.

فی خبر صحت روایته لهم	عن المصطفی لا شک فیه فیستبرا
بأن قال لما ان عرجت الی السما	رأیت بها الأملاک ناظره شزرا
الی نحو شخص حین بینی و بینه	لعظم الذی عاینته منه لی خیرا
فقلت حبیبی جبرئیل من الذی	تلاحظه الأملاک قال لک البشری
فقلت و ما من ذاک قال علی الرضا	و ما خصه الرحمن من نعم فخرا
تشوقت الأملاک إذ ذاک شخصه	فصوره الهادی علی صور اخری
فمال الی نحو ابن‌عم و وارث	علی جذل منه بتحقیقه خبرا

۲. زخرف / ۵۷: و هنگامی که در مورد پسر مریم مثالی آورده شد به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله درانداختند و اعراض کردند.

همین زمان بود که آیه نازل شد: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا﴾ یعنی هنگامی که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مثَل عیسی شد و عیسی بن مریم علیه‌السلام مَثل علی بن ابی‌طالب شد ﴿إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾؛ یعنی در این هنگام شگفتی می‌کنند و می‌خندند.

فرار شیطان از او

در تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان از سفیان ثوری، از اعمش، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت شده است که چون در نبرد بدر ابلیس در سیمای سراقة بن مالک که فرمانده سپاه کافران مکه در پیکار با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود برای آنان رخ نمود، خداوند جبرئیل را فرمود و او همراه با هزار فرشته به نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد. جبرئیل در سمت راست امیرمؤمنان ایستاد و چون علی علیه‌السلام یورش می‌برد جبرئیل نیز با او می‌تاخت.

ابلیس او را دید و گریخت و گفت: من آن چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید.

ابن‌مسعود گفته است: خدای را سوگند، ابلیس تنها زمانی گریخت که امیرمؤمنان علیه‌السلام را دید و از آن بیمناک شد که وی او را بگیرد و به اسارت درآورد و به مردم بشناساند. از این روی گریخت و او نخستین کسی بود که فرار کرد و گفت: «﴿إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ﴾ فی قتاله ﴿وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ﴾[1] لمن حارب امیرالمؤمنین»؛ من آنچه را شما نمی‌بینید می‌بینم و در پیکار با او از خدا می‌ترسم و خداوند هرکس را که با امیرمؤمنان پیکار کند سخت کیفر دهد.

عزرائیل او را می‌شناسد

سمعانی در فضائل الصحابة از ابن‌مسیب از ابوذر نقل کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: ای ابوذر، علی برادر، داماد و بازوی من است. خداوند هیچ واجبی را جز به دوستی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نپذیرد. ای ابوذر، زمانی که به معراج آسمان برده شدم بر فرشته‌ای گذشتم که بر تختی از نور نشسته بود و تاجی از نور بر سر داشت و یکی از پاهایش در خاور و پای دیگرش در باختر بود و پیش روی او لوحی که در آن می‌نگریست. همهٔ دنیا پیش چشم او بود و مردمان میان دو زانوی او بودند و دستان وی به خاور و باختر می‌رسید.

---

۱. انفال / ۴۸: من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا بیمناکم، و خدا سخت‌کیفر است.

پرسیدم: ای جبرئیل، این کیست؟ من در میان فرشتگان پروردگار خود ــ که عظمت او فراوان است ــ بزرگ‌تر از این ندیده‌ام.

گفت: این عزرائیل است، فرشتهٔ مرگ. به او نزدیک شو و سلام کن.

نزدیک شدم و گفتم: درود بر تو ای حبیب من، ای فرشتهٔ مرگ.

گفت: و بر تو درود، ای احمد. عموزاده‌ات علی بن ابی‌طالب چه می‌کند؟

پرسیدم: مگر عموزادهٔ مرا می‌شناسی؟

گفت: چگونه او را نشناسم، در حالی که خداوند ــ جل جلاله ــ مرا به ستاندن جان همهٔ مردمان گمارده است، مگر جان تو و جان علی بن ابی‌طالب که او خود هرگونه بخواهد جان شما دو تن را ستاند.

آرامش ایمان به گواهی جبرئیل

در کتاب خطیب خوارزمی[1] و کتاب ابوعبدالله نطنزی آمده است که ابوعبید همدم سلیمان بن عبدالملک گفته است: به عمر بن عبدالعزیز خبر رسید که کسانی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام را بد می‌گویند. بر منبر رفت و گفت: غزال بن مالک غفاری برایم از ام‌سلمه نقل کرده که گفته است: زمانی که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد من بود جبرئیل به سراغش آمد و او را خواند. پیامبر خدا در این میان لبخندی بر لب آورد. چون آن حالت گذشت پرسیدم: چه چیز تو را به خنده واداشت؟

فرمود: جبرئیل مرا از این آگاهاند که بر علی‌علیه‌السلام که در حال چراندن چند گوسفند به خواب رفته بود و بخشی از بدن او نمایان شده بود گذشت. وی خود گفت: جامهٔ او را بر بدنش افکندم و دیدم آرامش ایمان او به قلب من رسید.

یاری فرشتگان به او

در امالی[2] ابوجعفر در روایتی طولانی آمده است که روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: ای مردم، کدام‌یک از شما به سراغ آن سه تن می‌رود که به لات و عزی سوگند خورده بودند که مرا بکشند، و البته به خدای کعبه دروغ گفتند.

---

۱. ← المناقب، ۱۳۰.

۲. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۶۶ - ۱۶۸.

مردم از پاسخ دادن خودداری ورزیدند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: گمان نمی‌برم علی بن ابی‌طالب در میانتان باشد.

خبر را به امیرمؤمنان علیه‌السلام رساندند.

او حاضر شد و گفت: من به تنهایی به سراغ آن‌ها می‌روم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زره و عمامه و شمشیر بر او بست و او را بر اسب خود نشاند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام روانه شد و سه روز گذشت و هیچ خبری نه از آسمان می‌رسید و نه از زمین.

فاطمه علیهاالسلام، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را بر دو زانو نشاند و گفت: چیزی نمانده است که این دو پسر یتیم شوند.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز چشمانش اشکبار شد و فرمود: ای مردم، هرکس برایم از علی علیه‌السلام خبر آورد او را به بهشت مژده دهم.

مردم به جستن او پراکندند و از این میان عامر بن قتاده مژده‌دهان از علی علیه‌السلام خبر آورد.

پس از آن علی علیه‌السلام در حالی که با خود دو اسیر، یک سر، سه شتر و سه اسب داشت بازگشت و فرمود: چون بدان وادی رهسپار شدم این سه تن را دیدم که بر شتر نشسته‌اند. مرا بانگ زدند: کیستی؟ گفتم: علی بن ابی‌طالب.

این مقتول بر من یورش آورد و میان من و او چند ضربت رد و بدل شد و بادی سرخ برخاست و در این میان صدای تو را، ای پیامبر، شنیدم که می‌گفتی: برای تو گریبان زره او را گشوده‌ام. پس ضربتی وارد آوردم و آن ضربت به خطا نرفت و برنگشت.

آن‌گاه بادی زرد برخاست و صدای تو را ای پیامبر خدا شنیدم که می‌گفتی: برای تو زره از روی ران او کنار کشیده‌ام. پس ضربتی وارد آوردم و در ران او نشاندم.

در این هنگام این دو مرد گفتند: این دوست ما با هزار سوار برابری می‌کرده است. دربارهٔ ما شتاب مکن. به ما خبر رسیده است که محمد مهربان و مهرورز است. ما را نزد او ببر.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اما آن صدای نخست بانگ جبرئیل و آن دیگری سروش میکائیل بوده است.

پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اسلام را بر آن دو عرضه کرد. آن‌ها نپذیرفتند. پیامبر فرمود تا ایشان را بکشند.

اما جبرئیل فرود آمد و گفت: او را مکش که در میان طایفهٔ خود خوشخوی و گشاده‌دست است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی، از این دست بدار. اینک این فرستادهٔ خداوند است که مرا از این می‌آگاهاند که او در میان طایفهٔ خود خوشخوی و گشاده‌دست است.

آن مرد گفت: خدای را سوگند، با وجود برادرم هرگز حتی یک درهم را از آن خویش ندانسته‌ام و هیچ‌جا حتی در جنگ روی ترش نکرده‌ام. اکنون گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد پیامبر خدا است.

در روایت اصبغ است که علی علیه السلام به تنهایی از مدینه بیرون رفت و هفت روز بر او گذشت. در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که می‌گرید و می‌گوید: پروردگارا، نور دیده و تکیه‌گاه، عموزاده و گشایش‌دهندهٔ دشواری‌هایم علی را به من بازگردان.

سپس برای هرکس که از علی علیه السلام خبری بیاورد بهشت را ضمانت کرد.

مردم بر مرکب نشستند و در هر سو پراکندند.

فضل بن عباس او را یافت و مژدهٔ آمدنش را برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به استقبال او رفت و به واکاوی راست و چپ و بدن و سر او پرداخت.

گفتم: علی را چنان وامی‌کاوی که گویی در جنگ بوده است!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل مرا از این آگاهاند که طایفه‌ای از مشرکان از شام آهنگ تو داشتند. علی را به تنهایی رهسپار پیکار ایشان کن. پس جبرئیل با هزار فرشته و میکائیل با هزار فرشته همراه او روانه شدند و ملک‌الموت را دیدم که پیشاپیش علی می‌جنگید.

تو سزاوارتری

در اربعین خطیب، شرح[1] ابن‌فیاض و اخبار ابی‌رافع در روایتی طولانی از حذیفة بن یمان نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار بود و علی علیه السلام بر او درآمد. دید پیامبر خفته است و سر او بر دامان مردی است که نیکوترین آفریدگان است. آن مرد گفت: به عموزاده‌ات نزدیک شو که تو بیش از من به او سزاواری.

پس سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دامان علی علیه السلام نهاد.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد، علی علیه السلام دربارهٔ آن مرد پرسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او جبرئیل بود. با من سخن می‌گفت تا دردم کاهش یافت[2].

---

۱. روایت را در شرح الاخبار نیافتم.

۲. همچنین ← طوسی، الامالی، ۳۸۵.

در روایتی است که جبرئیل وحی را بر پیامبر ﷺ املا می‌کرد. اما او به خواب رفت و فرمود وحی همچنان کتابت شود.

ناشی گفته است:

وحیی بود از جانب خداوند که پیامبر پاک آن را به او سپرد و او آن را ثبت کرد تا از خطا مصون ماند.

پیامبر پاک ﷺ کتابت آن را به او که در فضیلت برادرش بود واگذاشت، آن‌گاه که خداوند او را فرمود:

به تدبیر خویش ادامه ده[1].

سید حمیری گفته است:

در حالی که پیامبر ﷺ وحی را املا می‌کرد چرت بر او غلبه یافت و دمی چند به خواب رفت و از آن خطاب دور ماند.

پس به جای پیامبر ﷺ جبرئیل آیاتی از وحی را که آورده بود خود به علی علیه السلام املا کرد.

چون به سان ماهی که از پس ابر برون آید آن لحظه‌های خواب پایان پذیرفت،

علی علیه السلام بخشی از آنچه را به دست خویش کتابت کرده بود تلاوت کرد و او آنچه از دانش به خاطر سپرده بود تلاوت می‌کرد.

گفت: علی‌ام. گفت: تو محمدی. و روح‌الامین بی‌واسطه بر تو املا کرده است.

جبرئیل وحی را برای من آورده و آشکارا آن را بر تو املا کرده است و البته در این کار نه غفلتی از او رخ داده و نه فراموش کرده است[2].

---

۱. وحی من الله حبا الطهر به / اثبته حفظ علی ما غلط
انـاطه الطهر بـه مواخیا / فی الفضل اذ قال له الله انط

۲. فبینا رسول الله یملی اصابه / نعاس فأغفی ساعة متجافیا
فأملی علیه جبرئیل مکانه / من الوحی آیات بها کان آتیا
فلما انجلی عنه النعاس کأنه / هلال سرت عنه الغیوم سواریا
تلا بعض ما خطت من الخبر کفه / و کان لما أوعی من العلم تالیا
فقال علی قال أنت محمد / بل الروح أملاه علیک مبادیا

←

ابن حماد گفته است:

سپس چون از خواب برخاست، در حالی که علی‌علیه‌السلام آن سجل را کتابت کرده بود گفت: من لختی به خواب رفتم و جبرئیل بود که املا می‌کرد[1].

همو گفته است:

پروردگار عرش بلند شفاهاً و بی آن که واسطه‌ای در میان باشد تو را در زمین مخاطب ساخت[2].

در قصیدهٔ محبره[3] آمده است:

یا چه کسی است که جبرئیل با اطمینان و با اعتمادی که به او داشت وحی را به او املا کرد؟

آن‌گاه که احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای علی، بنویس و چشم برمدار. این چیزی است که جبرئیل امین برایم آورده است،

از جانب خداوند صاحب جلال، و من پس از این آمدن از حضور شما دو تن می‌روم.

آن‌گاه خلیل خلیل او با خلیل او خلوت کرد و دستان وی از او وحی را می‌نوشت،

و گوش او شنوای شیرینی وحی شد و او را، به گونه‌ای دید که رؤیت نتواند بود[4].

→

أتـانی بـه جـبریل یـمليه مـعربا — علیک فلم یغفل و لم یک ناسیا

← دیوان السید الحمیری، ۴۶۰ و ۴۶۱.

۱. ثم لمّا هب نادی و قد اسود السجل — اننی قلت و جـبریل الذی کان یـمل

۲. نـــاجک رب العـــلی شـــفاها — فی الارض من غیر ترجمان

۳. مقصود قصیده الفیه ابوالاسود یا ابن‌الاسود احمد بن علویه اصفهانی است.

۴. أمن عـلیه الوحـی امـلی واثـقا — جبریل و هو الیه ذواطـمئنان

إذ قال أحمد یا علی اکتب و لا — تلمح و ذاک به الأمین أتـانی

مـن ذی‌الجـلال فـانی عنکما — مـــتبرز فـی هـذه الغـطیان

و خـلا خـلیل خـلیله بـخلیله — و یـداه عـنه الوحـی تکـتنفان

و وعت مسامعه حلاوة لفظه — و رآه رؤیـة غـیر مـا رؤیـان

جبرئیل به او اذان شنواند

در تهذیب و کافی است که امام صادق علیه السلام فرموده است: زمانی که جبرئیل اذان را بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دامن علی علیه السلام بود. جبرئیل اذان و اقامه گفت. چون پیامبر بیدار شد پرسید: ای علی، تو شنیدی؟ فرمود: آری. پرسید: از بر کردی؟ گفت: آری. فرمود: بلال را بخوان و آن را به او تعلیم ده. علی علیه السلام بلال را خواند و آن را به او آموخت[1].

فرشتگان او را در میان گرفتند

محمد بن عمرو به سند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ‌گاه طایفه‌ای از مشرکان مرا نافرمانی نکردند، مگر آن که ایشان را به تیر خدا زدم»[2].

پرسیدند: ای پیامبر خدا، تیر خدا کدام است؟

فرمود: «علی بن ابی‌طالب؛ او را به هیچ سریه‌ای رهسپار نکردم و به هیچ آوردگاهی نفرستادم، مگر آن که دیدم جبرئیل در سمت راست او، میکائیل در سمت چپ او و فرشتهٔ مرگ پیش‌اپیش او است و ابری بر او سایه می‌افکند، تا خداوند بهترین یاری و پیروزی را به او داد»[3].

پیکار جبرئیل و میکائیل به نیابت از او

ابوهریره گفته است: چون پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوهٔ تبوک غنیمت‌ها را قسمت کرد، به علی علیه السلام که او را در مدینه به جانشینی خویش در میان کسان گمارده بود دو سهم داد.

مردمان در این باره سخنانی گفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم، شما را به خدا و پیامبر او سوگند می‌دهم، مگر آن سوار را ندیدید که

---

۱. نیز ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۸۲/۱.

۲. «ما عصانی قوم من المشرکین الا رمیتهم بسهم الله».

۳. «علی بن‌ابی‌طالب ما بعثته فی سریة و لا ابرزته لمبارزة إلا رأیت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و ملک الموت أمامه و سحابة تظله حتی یعطیه الله خیر النصر و الظفر». برای متن و روایت با تفاوت‌هایی ← ابن‌بابویه، الخصال، ۲۱۸؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۲۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۴/۲.

از سمت راست لشکر بر مشرکان تاخت و آنان را پس راند و نزد من بازگشت و گفت: ای محمد، مرا همراه تو سهمی است و آن را برای علی قرار داده‌ام؟ او جبرئیل بود.

ای مردم، شما را به خدا و پیامبر او سوگند می‌دهم، مگر آن سوار را ندیدید که از سمت چپ لشکر بر مشرکان تاخت و آنان را پس راند و نزد من بازگشت و گفت: ای محمد، مرا همراه تو سهمی است و آن را برای علی علیه السلام قرار داده‌ام؟ او میکائیل بود.

خدای را سوگند، من جز سهم جبرئیل و میکائیل را به علی ندادم»[1].

مردم همه تکبیر گفتند[2].

وراق قمی گفته است:

علی علیه السلام در غزوهٔ تبوک بی‌آن که حضور داشته باشد دو سهم برد. چه خوش سهمی که داده شد![3]

یاری فرشتگان به او

در نبرد خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله خود او را بر مرکب نشاند، با دست خود برایش عمامه بست، جامهٔ خویش بر تن او کرد و او را بر یابوی خود نشاند و سپس فرمود: «ای علی، رهسپار شو که جبرئیل در سمت راست، میکائیل در سمت چپ، عزرائیل در پیش رو، اسرافیل پشت سر، یاری خدا بر فراز سر و دعای من پشت سر تو است»[4].

به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند علی علیه السلام دروازهٔ خیبر را تا چهل ذراع پرتاب کرده است. فرمود: «به آن که

---

۱. «معاشر الناس ناشدتكم بالله و رسوله ألم‌تروا الفارس الذی حمل علی المشرکین من یمین العسکر فهزمهم ثم رجع إلی فقال لی یا محمد ان لی معک سهما و قد جعلته لعلی هو جبرئیل معاشر الناس ناشدتکم بالله و رسوله هل رأیتم الفارس الذی حمل علی المشرکین من یسار العسکر فهزمهم ثم رجع إلی فعلمنی و قال لی یا محمد ان لی معک سهما و قد جعلته لعلی و هو میکائیل فو الله ما دفعت الی علی إلا سهم جبرئیل و میکائیل».

۲. برای متن پیشین و داستان ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۷۲/۱؛ همو، الامالی، ۴۴۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳. علی حوی سهمین من غیر ان غزا   غزاة تبوک حبذا سهم مسهم

۴. «امض یا علی و جبرئیل عن یمینک و میکائیل عن یسارک و عزرائیل امامک و اسرافیل ورائک و نصر الله فوقک و دعائی خلفک».

جانم در دست او است سوگند، چهل فرشته در این کار او را یاری دادند»[۱].

علی‌علیه‌السلام در نامهٔ خود می‌گوید: «خدای را سوگند، دروازهٔ خیبر را نه به توانی بدنی از جای کندم و نه به نیرویی که از خوراک برخیزد، بلکه به نیرویی ملکوتی و جانی که از نور پروردگار خویش روشن شده است تأیید شدم»[۲].

سید حمیری گفته است:

خدای عزّ و جلّ را در فتح خیبر بر او نعمت‌های پی در پی است.

میان جبرئیل و میکائیل چون شیری دلیر گام برمی‌داشت و فرشتگان پیرامونش بودند.

پس گوش‌های یهودیان کر شد و کسانی که خداوند به ایشان رحم کرده بود و خداپرست شده بودند تسلیم شدند[۳].

همو گفته است:

چه کسی بود که در آن پیکار، جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او می‌ایستاد؟

چه کسی بود که فرشتگان آسمان او را یاری می‌دادند و پی در پی به او مدد می‌رساندند؟[۴]

همچنین گفته است:

ای پرچمی که جبرئیل پیشاپیش او در حرکت بود و دعای پیامبر پشت سر او.

---

۱. «و الذی نفسی بیده لقد اعانه علیه اربعون ملکا». برای متن و داستان ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۰۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۷.

۲. «و الله ما قلعت باب خیبر بقوة جسدية و لا بحركة غذائية و لكنی ايدت بقوة ملكوتية و نفس بنور ربها مضيئة». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۰۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۷؛ ابن‌عبدالوهاب، عیون المعجزات، ۷؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۹۴.

۳.

و لله جـل الله فـی فـتح خـیبر	عـلیه ایـادی نـعمة بـعد انـعم
مشی بین جبریل و میکال حوله	مـلائکة مشـی الهـزبر المـصمم
فـــصمم آذان الذیـــن تـــهودوا	و أذعـن مـمن یـعبد الله مرحـم

← دیوان السید الحمیری، ۴۰۳، با تفاوت‌هایی به ویژه در بیت اخیر.

۴.

من کان جـبریل یـقوم یـمینه	فــیها و مــیکال یــقوم یسـارا
من کان ینصره ملائکة السـما	یأتـــونه مـــدداً له انـــصارا

← همان، ۲۱۷.

خدا و پیامبر را به این فضیلت برتری دادند و نزد خداوند نعمت‌هایی آشکار است[۱].

جبرئیل دست او گرفت

ابن‌فیاض در شرح الاخبار آورده است: محمد بن جنید به سند خود از سعید بن مسیب نقل کرده که گفته است: در نبرد احد علی‌علیه‌السلام در حالی که پیشاپیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از او دفاع می‌کرد شانزده ضربت خورد و در هر ضربتی که بر او وارد می‌آمد بر زمین می‌افتاد و چون می‌افتاد جبرئیل او را بلند می‌کرد[۲].

پیش از فرود فرشتگان نجنگید

در خصائص العلویه از قیس بن سعد، از پدر او نقل شده که علی‌علیه‌السلام فرموده است: در نبرد احد شانزده ضربت به من رسید و در چهارتای آن‌ها بر زمین افتادم و در آن هنگام مردی نکوچهره، زیباروی و خوشبوی به سراغم آمد و انگشتم گرفت و مرا بلند کرد و گفت: به رویارویی ایشان رو؛ که تو در فرمان خدا و فرمان پیامبری و خدا و پیامبر از تو راضی‌اند.

علی‌علیه‌السلام فرموده است: نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازآمدم و داستان را با او گفتم. فرمود: «ای علی، خدای چشمت را روشن بدارد! او جبرئیل بوده است»[۳].

در عیون والمحاسن به سند مؤلف از ابوعبدالله عنزی آمده که گفته است: در نبرد جمل در کنار علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام نشسته بودیم. مردم نزد او آمدند و فریاد برآوردند: ای امیرمؤمنان تیرها و نیزه‌ها بر ما می‌بارند.

امام اعتنایی نکرد.

گروهی دیگر آمدند و همان سخن بر زبان آوردند و گفتند: ما زخم برداشته‌ایم.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود: چه کسی مرا از طایفه‌ای می‌رهاند که به جنگ فرامی‌خوانند، در حالی که هنوز فرشتگان نازل نشده‌اند؟

---

۱. یا رایة جبریل سار أمامها — قدماً و اتبعها النبی دعاء
الله فضله بها و رسوله — و الله ظاهر عنده الآلاء

← همان، ۵۷.

۲. ← شرح الاخبار، ۴۱۴/۲.

۳. «اقر الله عینک ذاک جبرئیل».

راوی گفته است: همچنان نشسته بودیم و در این میان بادی از پشت سرمان وزید که ـ خدای را سوگند ـ خنکای آن را در زیر زره میان شانه‌های خود احساس کردم.

در این هنگام امیرمؤمنان علیه السلام زره بر تن بست و به پیکار آن مردمان برخاست و هیچ فتحی ندیدم که از این زودتر پیش آید[1].

فرشته‌ای پیکارگر در سیمای علی علیه السلام

از عامر بن سعد روایت شده است که ابوالیسر انصاری عباس را آورد. عباس گفت: جز برادرزاده‌ام علی بن ابی‌طالب علیه السلام کسی مرا اسیر نکرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمویم راست می‌گوید. او یک فرشتهٔ ارجمند بوده است.

عباس گفت: او را از آراستگی و نیکورویی‌اش شناختم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همهٔ فرشتگانی که خداوند مرا به آنان یاری رسانده است به سیمای علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده‌اند تا این امر در دل دشمنان ترس بیشتری افکند[2].

ابوالیسر انصاری گوید: عباس و عقیل را دیدم که مردی نشسته بر اسبی ابلق و با جامه‌های سپید همراهشان بود و آنان را پیش می‌راند. سپس آن‌ها را به علی علیه السلام سپرد و گفت: ای علی، این دو تن عمو و برادر تواند. آن‌ها را بگیر که تو بیش از هرکس سزاوار ایشانی.

این داستان را برای پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند. فرمود: او جبرئیل بوده که آن دو تن را به وی سپرده است.

در فضائل العشرة است که جنی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. علی علیه السلام به مسجد درآمد و آن جن ناپدید شد. اما چون علی علیه السلام بیرون رفت، دیگربار آن جن به همان‌جا که بود بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جن پرسید: چرا در هنگام حضور علی غایب شدی؟

گفت: خداوند فرشته‌ای را به سیمای علی علیه السلام آفریده است که در کنار پیامبران می‌جنگد.

در فصول[3] و عیون والمحاسن مفید است که امام صادق علیه السلام در داستان بدر فرمود: از هریک از

---

۱. نیز ← طوسی، الامالی، ۲۰۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۱۴/۱.

۲. ← مفید، الفصول المختارة، ۲۹۵.

۳. ← همان‌جا.

مجروحان می‌پرسیدند: چه کسی تو را ضربت زده است؟ می‌گفت: علی بن ابی‌طالب علیه السلام و چون این را می‌گفت می‌مرد.

سید حمیری گفته است:

شما خود روایت کرده‌اید که فرشتگان یاورش بودند و او را در میان داشتند و چون یورش می‌برد همراه او یورش می‌بردند.

این خود از نشانه‌های امام بود و پیوسته آن که او را ارجمند داشته است این ویژگی‌ها را در او گرد می‌آورد[۱].

عونی گفته است:

همو که در پیکارها جبرئیل او را یاری می‌رساند و چون سپاهیان یورش می‌بردند میکائیل دستیارش بود[۲].

دیگری گفته است:

روح‌الامین بارها در زیر پرچم علی علیه السلام پیکار کرد[۳].

درود فرشتگان بر او

در فضائل الصحابه[۴] احمد و خصائص العلویه نطنزی است که حارث گفته است: چون شب نبرد بدر فرارسید پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی برایمان آب می‌آورد؟

مردم از پاسخ خودداری ورزیدند.

---

۱. و قد رویتم له الاملاک ناصرة — تکرّ ان کرّ منها ما تحففه
و کان ذا فی امارات الامام و ما — یزال یجمعها فیه مشرّفه
← دیوان السید الحمیری، ۲۹۰.

۲. من کان جبریل فی الهیجاء یسعده — و کان یعضده میکال اذ حملوا

۳. قاتل الروح مرارا — تحت رایات علی

۴. ← ۶۱۳/۲.

امام علی‌علیه‌السلام برخاست، بر اسب نشست و به سراغ چاهی ژرف و تاریک رفت و بدان اندر شد.

پس خداوند به جبرئیل، میکائیل و اسرافیل چنین وحی کرد: برای یاری محمد و یارانش آماده شوید. فرشتگان از آسمان فرود آمدند و فرود آمدن ایشان چنان همهمه‌ای برپا کرد که هرکس می‌شنید می‌ترسید.

چون به موازات آن چاه رسیدند یک به یک تا آخرین نفر به گرامیداشت و احترام علی‌علیه‌السلام بر او سلام کردند.

محمد بن ثابت به سند خود از ابن‌مسعود نقل کرده و فلکی مفسر نیز به سند خود از محمد بن حنیفه روایت کرده که گفته است: در غزوهٔ بدر هنگامی که یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آوردن آب تن زدند، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی‌علیه‌السلام را فرستاد تا آب بیاورد.

علی‌علیه‌السلام چون به درون چاه رفت و مشک را از آب پر کرد و بیرون آورد بادی وزید و آن را ریخت. دیگربار به درون چاه رفت و مشک را پر آب کرد و بیرون آمد. اما باز بادی وزید و آن را ریخت ـ و به همین ترتیب در سومین بار.

اما در چهارمین بار مشک را پر آب کرد و نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد و او را از آن داستان آگاهاند.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «آن باد نخست جبرئیل بود در پیشاپیش هزار فرشته که بر تو سلام کردند. دومین باد میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کردند. سومین باد هم اسرافیل بود در جمع هزار فرشته که بر تو سلام کردند»[1].

در روایتی است که فرمود: «آنان تنها برای این آمدند که از تو پاسبانی کنند»[2].

سید حمیری گفته است:

شبی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آشکارا بر او سلام کردند و تحیت گفتند.

در هنگامه‌ای از وحشت و در حالی که هزار تن در برابر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گرد آمده بودند او آمده بود تا آب بردارد و آن فرشتگان او را در میان گرفتند.

---

۱. «اما الریح الاول فجبرئیل فی الف من الملائکة سلموا علیک و اما الثانیة میکائیل فی الف من الملائکة سلموا علیک و الریح الثالثة اسرافیل فی الف من الملائکة سلموا علیک». برای متن و داستان ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۵۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۴/۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۶۵/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۷۵/۱.

۲. «ما جاءوک الا لیحفظوک». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۳/۲ و ۴۱۴.

هزار فرشته بر گرد او جمع شدند و بر او سلام کردند و او آنان را به خود نزدیک ساخت، بر آنان سلام کرد و به ایشان خوشامد گفت[۱].

همو گفته است:

او است که میکائیل و جبرئیل، در شبی به او سلام کردند،

میکائیل در جمع هزار تن و جبرئیل نیز در هزار تن و در پی آنان اسرافیل[۲].

عونی گفته است:

پدرم فدای آن کسی باد که پرنده‌ای در شب تیره بال خویش را در آسمان برای رسیدن به او به صدا درآورد.

پدرم فدای آن کسی باد که به چاه درآمد و با دیگر کسانی که از دهشتناکی‌های آن چاه ترسیدند نترسید،

و جبرئیل همراه با میکائیل و عزرائیل با آن شمار از فرشتگان که روایت شده است نزد او آمد،

میان فرشتگانی که صف در صف فرود آمده بودند تا ببینند حق آن را که آب می‌آورد چگونه بگزارند[۳].

---

۱. و سلم جبریل و میکال لیلة — علیه و اسرافیل حیاه معربا
احاطوا به فی ردءة جاء یستقی — و کان علی الف بها قد تحزبا
ثلاثة آلاف ملائک سلموا — علیه فأدناهم و حیا و رحبا

← دیوان السید الحمیری، ۷۷.

۲. ذاک الذی سلم فی لیلة — علیه میکال و جبریل
میکال فی الف و جبریل فی — الف و یعلوهم سرافیل

← همان، ۳۲۳.

۳. بابی من خفق المسح به — طائرا فی الجو فی اللیل الدجی
بابی من هبط الجب و لم — یخش من اهواله مع من خشی
فاتی جبریل مع میکال مع — عزرائیل مع ما قد روی
بین املاک صفوف هبطوا — کیف یقضون حقوق المستقی

همو گفته است:

جبرئیل و سپاهش با برادرش میکائیل و آن هر دو سپاه بر او سلام کردند.
ناگهان بادی وزید و او از آن سوی رو چرخاند و از آن باد که آمد بویی خوش نیز برانگیخت[۱].

جمانی گفته است:

و همان کسی که جبرئیل در آن شب سخت بر او سلام کرد[۲].

جابر گفته است: با امیرمؤمنان علیه السلام در کنار فرات قدم می‌زدم که موجی سترگ برخاست تا جایی که علی علیه السلام از دیدگانم پنهان گشت. لختی بعد موج از او فرونشست. اما هیچ رطوبتی بر او نبود. از این روی دهشت کردم و شگفت‌زده شدم و در این‌باره از او پرسیدم.

گفت: تو این را دیدی؟

گفتم: آری.

فرمود: آن فرشتهٔ گماشته بر آب بود که بیرون آمد و بر من سلام کرد و مرا در آغوش گرفت[۳].

وراق گفته است:

علی همان کسی است که همدمی با خویش را به آب هدیه داد، آن‌سان که برای هرکس بنگرد دین آشکار شود[۴].

فرشتگان او را در وضو خدمت گزاردند

عبدالله بن عباس گفته وحید طویل نیز از انس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نماز ایستاد. چون به رکوع رفت، در رکوع زمانی متوقف ماند تا جایی که گمان کردیم وحیی بر او نازل شده است.

---

۱. و علیه سلم جبرئیل و جنده | و اخوه میکائیل و الجندان
اذ اقبلت ریح فصدت وجهه | و هراق نطفة شنه ریحان

۲. و من سلم جبریل | علیه لیلة الجد

۳. ← طوسی، الامالی، ۲۹۸؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۲۹۵.

۴. علی الذی اهدی الی الماء صحبه | بحیث یلوح الدین للمتبسم

چون نماز را سلام داد و بر محراب تکیه زد بانگ برآورد: علی بن ابی‌طالب کجا است؟

علی علیه السلام که در آخر صف بود خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای علی، به جماعت رسیدی؟

گفت: ای پیامبر خدا، بلال زودتر اقامه گفته بود و من حسن علیه السلام را خواندم که آبی برای وضو بیاورد. اما کسی نیافتم. لیکن سروشی شنیدم که می‌گوید: ای ابوالحسن، به سمت راست خود بنگر. به سمت راست برگشتم و ناگاه کاسه‌ای طلایی دیدم که دستمالی سبز رویش پوشانده شده و از آسمان آویزان است. در آن آبی دیدم سپیدتر از برف، شیرین‌تر از عسل، نرم‌تر از کره و خوشبوتر از مشک. از آن وضو ساختم و خوردم و قطره‌ای بر سر خویش افشاندم و خنکای آن را در سینهٔ خود احساس کردم. هم پس از آن که آب بر دستم می‌ریخت صورت خویش را با دستمالی خشک کردم، ولی پس از آن هیچ‌کس را ندیدم. آن‌گاه، ای پیامبر خدا، آهنگ تو کردم و به جماعت پیوستم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن کاسه از کاسه‌های بهشت، آن آب از کوثر، آن قطره از زیر عرش، آن دستمال از وسیله بوده، آن‌که آب آورده جبرئیل و آن‌که دستمال را به دست تو داده میکائیل بوده و از آن سوی جبرئیل پیوسته دست خود بر روی زانوی من نگاه داشته و می‌گفته است: ای محمد، لختی درنگ کن تا علی بیاید و جماعت را درک کند»[1].

خطیب منبج گفته است:

و همو کسی است که جبرئیل از فردوس برایش آب آورد و این کاری است که با گرامیان کنند،

و اسرافیل از آن آب بر دست او ریخت و او با آن آب وضو ساخت[2].

ناشی گفته است:

آن هنگام که جبرئیل سطل و دستمال را آورد همین خدمت فرشتگان تو را بس[3].

---

۱. «القدس من اقداس الجنة و الماء من الكوثر و القطرة من تحت العرش و المنديل من الوسيلة و الذی جاء به جبرئيل و الذی ناولک المنديل ميكائيل و مازال جبرئيل واضعا يده علی ركبتی يقول: يا محمد قف قليلا حتی يجیء علی فيدرک معک الجماعة». ← قمی، مائة منقبة، ۷۳ و ۷۴.

۲.
و مــن وافــاه جــبريل بــماء	من الفردوس فعل المكرمينا
و صب عــليه اســرافــيل منه	و كــان بــه مــن المــتطهرينا

۳.
و السطل و المنديل حين اتی به	جبريل حسبک خدمة الاملاک

قمی گفته است:

چونان که گفته‌اند علی‌علیه‌السلام از این که فرصت نماز از کف رود گلایه کرد و فرشته‌ای برایش آب و دستمالی نشاندار آورد[۱].

ابن‌حماد گفته است:

ای که از سر نادانی پرچم دشمنی افراشته‌ای، تو از راه درست و از خرد خویش بی‌خبر گشته‌ای.

چه کسی بود که جبرئیل برایش دستمال و سطلی آورد؟

چشمانت کور بادا بگو: آیا بر دلت قفل نهاده‌اند؟[۲]

همو گفته است:

تو را در فضیلت آن اندازه دادند که هیچ‌کس دیگر را ندادند. پسینیان از پیشینیان برای ما چنین روایت کرده‌اند.

چون جام و سطل و دستمال که جبرئیل آن را آورد و هیچ‌کس در این‌باره مخالفتی ندارد[۳].

دیگری گفته است:

امام من کسی است که آب وضوی او را روح‌الامین جبرئیل که فرستادهٔ خدا نزد پیامبران بود می‌آورد.

او آیت کبری و همو حجتی است که آفریدگارش به وجود آن بر مردم حجت آورده است[۴].

---

۱. علی شکا فوت الصلاة فجاءه — وضوء بمندیل کما قیل معلم

۲. ایـها النـاصب جـهلا — انت عن رشدک غفل

مـن الیـه جاء جـبری — ل بـمندیل و سـطل

عمیت عیناک قـل لی — أعــلی قــلبک قـفل

۳. اعطیت فی الفضل ما لم‌یعطه احد — کـذا روی خـلف مـنا عـن السـلف

کالجام و السطل و المندیل یحمله — جـبریل مـا احـد فـیه مـختلف

۴. امـامی الذی حـمال مـاء طـهوره — هو الروح جبریل الامین الی الرسل

هو الآیة الکبری هـو الحجة التـی — بها احتج باریها علی الخلق بـالظل

دیگری هم گفته است:

او را چه بسیار آیت‌ها و اعجازها است که هیچ بی‌باوری نتواند انکار کند.

از کاسه‌ای که فرود آید تا ستاره‌ای که فروافتد و یا دعوتی که بدان نزدیک شود یا بدان دست یابد.

چون آن پرندهٔ مهربان با او یا قدرتی که خداوند همانندهایش را برای او تقدیر کرده است.

چون مسخ و اژدها و آن آتش در آن روز که احزاب گرد آمدند و میدانداری کردند و او آن آتش برافروخت.[1]

مشاهده جبرئیل

باری، از این قبیل است که مشاهدهٔ جبرئیل از سوی امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است، هنگامی که او را در سیمای دحیه کلبی دید و بدان نام‌ها خواند، هنگامی که جبرئیل سر پیامبر صلی الله علیه و آله را بر دامان او نهاد و گفت: تو بیش از من به او سزاواری، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وحی را املا می‌کرد و چرت بر او غلبه یافت، هنگامی که آن شتر را از آن عرب بادیه‌نشین به صد درهم خرید و به آن دیگری به صد و شصت دینار فروخت و آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد و نمونه‌هایی از این دست. مضمونی از این قبیل را احمد در فضائل روایت کرده است[2].

سید حمیری گفته است:

و صدای جبرئیل را می‌شنید، زمانی که آن نکوترین نازل‌شونده از آسمان فرود آمد و وحی آورد[3].

خدمت گزاردن جبرئیل

جبرئیل همچنین در جاهایی بسیار امیرمؤمنان علیه السلام را خدمت گزارده است. علی بن جعد، از شعبه، از

---

۱. فکم له من آیة معجزة — لایستطیع مبطل ابطالها
من قدس یهبط او نجم هوی — او دعوة قاربها او نالها
کالطائر المحنو ذا من قدرة — قد قیض الله له اشکالها
کالمسخ و الثعبان او کالنار فی — الأحزاب یوما صالها او جالها

۲. برای مجموعه روایت‌ها دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۳۲/۲ و پس از آن.

۳. و یسمع حسّ جبرئیل اذا ما — اتی بالوحی خیر الواطئینا
← دیوان السید الحمیری، ۴۳۰.

قتاده، از ابن‌جبیر، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ آیه‌های ﴿تَنَزَّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ * سَلَـٰمٌ﴾[1] گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هفت رمضان روزه گرفت و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام همراه او روزه گرفت و هر شب قدر جبرئیل بر علی علیه‌السلام فرود می‌آمد و از جانب پروردگار به او سلام می‌کرد.

از امام باقر علیه‌السلام در روایتی که در آن از درگذشت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن به میان آورده است نقل شده که کسی نزد مردمان آمد که او را نمی‌دیدند، اما صدایش را می‌شنیدند. او گفت: درود و رحمت و برکت‌های خداوند بر شما باد. سرتان سلامت باد در هر مصیبت و رها باشید از هر هلاکت و شما را جبران باد در آنچه از کف رود؛ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَـٰعُ ٱلْغُرُورِ﴾[2]. خداوند ـ عزّ و جلّ ـ شما را برگزیده و برتری بخشیده و خاندان پیامبر خویش قرار داده، حکمت‌های خویش را به شما سپرده، کتاب خویش را به شما به ارث رسانده و شما را تابوت علم و عصای عزت خود قرار داده و برای شما از او مثل آورده، شما را از گناهان عصمت بخشیده و از فتنه در امان داشته است. به سر سلامتی‌ای که خداوند دهد آرامش یابید، که خداوند ـ عزّ و جلّ ـ نعمت خود از شما نستاند و برکت خویش از شما نگیرد ـ و ادامهٔ سخن که طولانی است.

از امام باقر علیه‌السلام پرسیدند: این تسلیتِ که بود؟

فرمود: تسلیتی از جانب خداوند بر زبان جبرئیل[3].

به همین مضمون از سفیان بن عیینه از امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است[4].

---

۱. قدر / ۴ و ۵: در آن شب فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری که مقرر شده است فرود آیند. آن شب صلح و سلام است.

۲. آل‌عمران / ۱۸۵: هر جانداری چشنده مرگ است و همانا روز رستاخیز پاداش‌هایتان به طور کامل به شما داده می‌شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند قطعاً کامیاب شده است.

یادآور می‌شود در متن مناقب تنها جمله آغازین آیه آمده که میان سه آیه مشترک است؛ همین آیه و آیه‌های ۳۵ انبیا و ۵۷ عنکبوت. از این میان آیه نخست به استناد روایت کافی (۴۴۵/۱ و ۴۴۶) برگزیده شده است.

۳. ← الاصول الستة عشر، ۱۲۱؛ کلینی، الکافی، ۴۴۵/۱ و ۴۴۶.

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۲۰/۲.

امیرمؤمنان علیه السلام در روز شوری احتجاج آورد و فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را غسل داده و با جبرئیل هم‌سخن شده و صدای دست او را در کنار دست خود حس کرده باشد؟»[1]

ابوعوانه از حسن بن علی بن عفان از محمد بن صلت، از مندل بن علی، از اسماعیل بن زیاد، از ابراهیم بن شمر، از ابوالضحاک انصاری روایت کرده که گفته است: در نبرد حنین علی علیه السلام فرمانده طلیعه‌داران پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دوست داشتم علی بگوید: هرکه بدین بنه‌گاه درآید در امان است.

راوی گوید: همان دم علی علیه السلام گفت: هرکس بدین بنه‌گاه درآید درامان است.

راوی گوید: جبرئیل خندید و پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ـ ابوعوانه گوید و راوی حدیثی را ذکر کرد که به خاطر نسپرده‌ام و در ادامه گفت: ـ علی علیه السلام فرمود: کارم بدان پایه رسیده است که جبرئیل مرا پاسخ می‌گوید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، و این جبرئیل بود. خداوند تبارک و تعالی تو را برمی‌گزیند[2].

باری، آفریده شدن فرشتگانی به سیمای علی علیه السلام، آمدن فرشتگانی برای زیارت و یاری رساندن به او، اجازهٔ آنان به هم‌سخنی با او و این که در خدمت او بودند همه دلایلی هستند بر این حقیقت که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردمان است، همو که فرشتگان سپاهیانش هستند، جبرئیل و میکائیل خدمتکارانش، همتای ملک است و بسنده برای مردمان، انسانی که فرشته است.

---

۱. «هل فیکم من غسل رسول الله غیری و جبرئیل یناجی و اجد حسّ یده معی؟»

متن با تفاوت‌هایی در منابع آمده است. از آن جمله ← ابن‌رستم، المسترشد، ۳۳۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۸۹/۲؛ طوسی، الامالی، ۵۴۷ و ۵۵۵.

۲. خبر را در مسند ابوعوانه نیافتم.

فصل ۳

مقامات امیرمؤمنان علیه السلام با پیامبران و اوصیا

با وصیّ موسی علیه السلام

عبایة بن ربعی اسدی گفته است: بر امیرمؤمنان علیه السلام درآمدم، در حالی که مردی ژولیده نزد او بود و امیرمؤمنان با او سخن می‌گفت.

چون آن مرد برخاست، پرسیدم: ای امیرمؤمنان، این مرد که تو را از ما مشغول داشت که بود؟ فرمود: این وصیّ موسی علیه السلام بود[1].

با شمعون

عبدالرحمن بن کثیر هاشمی در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که امیرمؤمنان علیه السلام در صفین وضو ساخت و اذان گفت. پس کوه شکافت و از آن قامتی سپیدپوش با ریش و سیمایی سفید بیرون آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، درود و رحمت و برکت‌های خداوند بر تو باد. وصیّ خاتم پیامبران، رهبر ناموران پرآوازه، آن ارجمند که وارث گذشتگان است و آن مهتری که دست یافته به پاداش صدیقان و خود سرور صدیقان است، خوش آمد.

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۲۰/۲.

امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: و بر تو سلام، ای برادر شمعون بن جمون وصی عیسی بن مریم روح القدس، حالت چگونه است؟

گفت: خوب! خدایت رحمت فرستد. من در انتظارم تا گشایش الهی نازل شود. هیچ‌کس را سراغ ندارم که بیش از تو در راه خدا بلا دیده باشد و فردا بیش از تو نزد پروردگار پاداش داشته و جایگاهی بلندتر از تو داشته باشد. ای برادرم، ای علی، در آنچه در آنی شکیبایی کن تا فردا حبیب را دیدار کنی. من دیروز یاران تو ـ یعنی اوصیا ـ را دیدم که آنچه تو دیدی آنان هم از بنی‌اسرائیل دیدند و بنی‌اسرائیل پیکر آنان را به اره نیم کردند و آنان را بر صلیب کشیدند ـ و ادامهٔ حدیث[1].

با خضر

اصبغ بن نباته گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام نماز می‌خواند که مردی با دو بُرد سبز، با گیسوان سیاه و ریشی سفید روی کرد و چون امیرمؤمنان علیه السلام نماز خود به پایان برد به سمت او آمد و بر سر او بوسه زد. سپس دست او گرفت و با هم روانه شدند.

راوی گفته است: ما شتابان به سوی آن‌ها رهسپار شدیم و دربارهٔ او پرسیدیم.

فرمود: این برادرم خضر بود که به سراغم آمد و گفت: تو در آبادی‌ای ـ مقصود کوفه ـ هستی که هیچ ستمگری آهنگ بدی با آن نکند، مگر این که خداوند او را درهم شکند؛ از مردم حذر کن.

من با او بیرون رفتم تا بدرقه‌اش کنم؛ چراکه آهنگ بیرون شهر داشت[2].

خرور و سعد بن طریف از اصبغ روایت کرده‌اند که آن مرد برای بار دوم آمد و میثم را دید که در کنار ستون نماز می‌خواند. او راگفت: ای همدم ستون، به صاحب خانه ـ مقصود علی علیه السلام بود ـ سلام برسان و او را از این بیاگاهان که با او آغاز کردم. اما او را خفته یافتم.

جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر خود از جد خود از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرموده است: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جان سپرد، کسی آمد که صدایش می‌شنیدند ولی خود او را نمی‌دیدند. گفت: درود و

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۰۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۷۲/۱؛ مفید، الامالی، ۱۰۵؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۲۶.

۲. ← طوسی، الامالی، ۵۱.

رحمت و برکت‌های خداوند بر شما خاندان باد. در راه خدا شما را در هر مصیبتی تسلیت باد، بر آنچه از میان رود جایگزینی و برای آنچه از کف رود جبرانی. به خداوند اعتماد کنید و تنها به او امید بندید؛ که محروم کسی است که از پاداش بی‌بهره ماند ـ والسلام.

علی عليه السلام فرمود: می‌دانید این کیست؟ این خضر است[1].

محمد بن یحیی روایت کرده و گفته است: در حالی که علی عليه السلام کعبه را طواف می‌کرد مردی را دید که به پردهٔ کعبه درآویخته است و چنین دعا می‌کند: «ای آن که نه شنیدنی او را از شنیدنی دیگر بازبدارد، نه مسئلت‌کنان او را به خطا درافکنند و نه ابرام اصرارکنندگان او را به ستوه آورد، خنکای بخشایش و شیرینی آمرزش خود را به من بچشان»[2].

علی عليه السلام پرسید: ای بندهٔ خدا، دعای تو همین است؟

گفت: مگر تو آن را شنیدی؟

گفت: آری.

گفت: در پی هر نماز خدا را با این دعا بخوان. سوگند به آن که جان خضر در دست او است اگر گناهانت به شمار ستارگان آسمان، قطره‌های باران و ریگ و شن‌های بیابان باشد زودتر از یک چشم برهم زدن تو را بیامرزد[3].

عبدالله بن حسن بن حسن از پدر خود از جد خود دربارهٔ امیرمؤمنان عليه السلام روایت کرده است که روزی در مسجد کوفه بود. چون شب فرارسید مردی با جامه‌های سفید از باب فیل به مسجد درآمد.

پاسبانان و شرطة الخمیس آمدند. امیرمؤمنان عليه السلام از آنان پرسید: چه می‌خواهید؟

گفتند: این مرد را دیدیم که سوی ما می‌آید. از این بیم بردیم که تو را بکشد.

فرمود: نه، چنین نیست. پی کار خویش روید که خدایتان رحمت کناد. آیا مرا از زمینیان حفظ

---

۱. ← ابن‌حجر، الاصابة، ۳۱۳/۲؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۲۶۸/۷؛ کلینی، الکافی، ۲۲۱/۳ و ۲۲۲؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۳۴۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۷۲، با تفاوت‌هایی در همهٔ منابع.

۲. «یا من لایشغله سمع عن سمع یا من لایغلطه السائلون یا من لایتبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوک و حلاوة مغفرتک».

۳. ← ابن‌حجر، الزهر النضر فی اخبار خضر، ۱۲۶؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۱۸/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۲۵/۱۶ و ۴۲۶؛ ابن‌ابی‌الدنیا، الهواتف، ۵۲.

می‌کنید؟ پس چه کسی مرا از آسمانیان حفظ کند؟

آن مرد مدتی نزد امیرمؤمنان علیه السلام ماند و از او چیزهایی پرسید.

او به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان، تو بر خلافت شکوه و زینت و کمال پوشانده‌ای، اما خلافت هیچ بر تو نپوشانده است. امت محمد صلی الله علیه و آله به تو نیازمند افتاده‌اند، اما تو به آنان نیاز نداشته‌ای. طایفه‌ای بر تو پیشدستی کرده و بر جای تو نشسته‌اند و عذاب آنان بر خداوند است. تو در دنیا پارسایی و در آسمان‌ها و زمین بزرگ. تو را در آخرت مواقفی فراوان است که در آن‌ها چشم شیعیان خود را روشن کنی. تو مهتر اوصیایی و برادرت مهتر پیامبران.

آن‌گاه از امامان دوازده‌گانه سخن گفت و سپس رفت.

امیرمؤمنان علیه السلام به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام رو کرد و پرسید: آیا او را می‌شناسید؟

گفتند: ای امیرمؤمنان، او کیست؟

فرمود: این برادرم خضر است.

در خبر است که خضر و علی علیه السلام در جایی گرد هم آمدند.

علی علیه السلام به خضر فرمود: جمله‌ای پندآموز بگو.

گفت: چه پسندیده است فروتنی توانگران در برابر ناداران به قصد تقرب به خداوند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: و پسندیده‌تر از آن غرور ناداران در برابر توانگران به اتکای خداوند[1].

خضر گفت: این سخن را باید با طلا نوشت.

در امالی مفید نیشابوری[2] و تاریخ بغداد[3] آمده است که فتح بن شجرف گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام خضر را در خواب دید و از او اندرزی خواست.

---

۱. «و احسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله». این جمله و نیز جمله پیشین یعنی «ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله» در نهج البلاغة (حکمت ۴۰۶) به عنوان سخنان علی علیه السلام روایت شده است. همچنین ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۵۴.

۲. مقصود عبدالرحمن بن احمد بن حسین خزاعی نیشابوری صاحب آثاری چون سفینة النجاة، الرضویات، الامالی و عیون الاخبار است. ← قمی، الکنی و الالقاب، ۱۹۹/۳.

از کتاب او نشانی به دست نیاوردم.

۳. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۸۶/۱۲ به نقل از ابوبکر مفید و بدون بیت‌ها.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده است: خضر کف دست خود به من نمایاند و در آن به رنگی سبز چنین نوشته بود:

مرده بودی و زنده شدی و به زودی مرده خواهی بود.

پس برای سرای ماندن خانه‌ای بساز و برای سرای رفتن خانه‌ای واگذار[۱].

دست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که از قبر بیرون زد

عبدالله بن سلیمان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: چون علی علیه‌السلام را با شانه‌های بسته بردند، در کنار قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاد و خواند: ﴿ٱبْنَ أُمَّ إِنَّ ٱلْقَوْمَ ٱسْتَضْعَفُونِى وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِى﴾[۲].

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: آن‌گاه از قبر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستی بیرون آمد که آن را می‌شناختند و می‌دانستند دست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و صدایی آمد که می‌شناختند صدای او است. آن صدا رو به آن نخست می‌فرمود: ای مرد ﴿أَكَفَرْتَ بِٱلَّذِى خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيٰكَ رَجُلًا﴾[۳].

عبدالله بن سلیمان، زیاد بن منذر و عباس بن حریش راوی همه از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده‌اند و ابان بن تغلب، معاویة بن عمار و ابوسعید مکاری همه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که امیرمؤمنان علیه‌السلام با آن نخست رویاروی شد و بر او احتجاج کرد و سپس فرمود: آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به داوری میان من و خود می‌پذیری؟ گفت: چگونه امکان دارد؟

علی علیه‌السلام دست او را گرفت و او را به مسجد قبا برد. آن‌جا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دید و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سود او و زیان آن نخست داوری کرد ـ و بقیهٔ ماجرا[۴].

باری، دیدار با پیامبران و اوصیا پس از غیبت یا وفات آنان نشانی است از عظمت کسی که به این دیدار نایل آمده است و آیتی است بر این که این کس را در روزگار خویش همانندی نبوده است.

---

۱. قد کنت میتا فصرت حیا — و عن قلیل تعود میتا
فابن لدار البقاء بیتا — و دع لدار الفناء بیتا

۲. اعراف / ۱۵۰: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.

۳. کهف / ۳۷: آیا به آن کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید آن‌گاه تو را به صورت مردی درآورد کافر شدی؟
برای روایت ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۹۵؛ مفید، الاختصاص، ۲۷۵.

۴. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۰۹/۲.

فصل ۴

احوال علی‌علیه‌السلام با شیطان و سپاهش

شگفتی شیطان از کسی که او را ناسزا گوید

در علل الشرائع ابن‌بابویه است که سلمان در روایتی گفته است: شیطان بر تنی چند گذشت که علی‌علیه‌السلام را ناسزا می‌گفتند.

بدیشان گفت: نفرین بر شما! دوازده هزار سال در میان جنیان خدا را پرستش کردم و چون جنیان از میان رفتند از تنهایی به درگاه خداوند شکایت آوردم. خداوند مرا به آسمان دنیا برد و آن‌جا در میان فرشتگان دوازده هزار سال دیگر خدا را پرستیدم.

در آن زمان که در حال پرستش بودیم نوری پرفروغ بر ما گذشت و فرشتگان همه در برابر آن به سجده درافتادند و ناگهان صدایی از جانب پروردگار شنیدیم که می‌گفت: این نه نور یک فرشتهٔ مقرب و نه نور یک پیامبر مرسل است؛ این نور سرشت علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام است[1].

کشتی با شیطان

جابر از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی، بدان دره برو.

۱. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۴۴. نیز: همو، الامالی، ۴۲۸.

علی‌علیه‌السلام بدان‌جا رفت و آن‌جا گشت. اما کسی را ندید، تا به در خانهٔ خود رسید و آن‌جا پیری را دید. آن پیر پرسید: این‌جا چه می‌کنی؟

گفت: پیامبر خدا مرا فرستاده است.

پرسید: مرا می‌شناسی؟

گفت: باید تو همان ملعون باشی.

گفت: چه فکر می‌کنی که با هم کشتی بگیریم؟

پس با علی‌علیه‌السلام کشتی گرفت. علی‌علیه‌السلام او را بر زمین زد. او گفت: از رویم برخیز تا تو را مژده‌ای دهم.

علی‌علیه‌السلام برخاست و پرسید: ای ملعون مرا چه مژده می‌دهی؟

گفت: چون روز قیامت فرارسد حسن‌علیه‌السلام در سمت راست عرش و حسین‌علیه‌السلام در سمت چپ عرش قرار گیرد و به شیعیان خود برات آزادی از آتش دهند.

آن پیر دیگربار برخاست و گفت: دوباره با تو کشتی بگیرم؟

گفت: آری.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام دیگربار او را بر زمین زد و این بار نیز او گفت: از رویم برخیز تا تو را مژده دهم.

علی‌علیه‌السلام برخاست و او گفت: چون خداوند آدم‌علیه‌السلام را آفرید ذریهٔ او را چون ذره‌هایی از پشت وی برآورد و از آنان پیمان ستاند: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾[1]. پس آنان را بر خود گواه گرفت و بدین سان میثاق محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و میثاق تو از مردم ستاند و همهٔ چهره‌ها را به چهرهٔ تو شناساند و همهٔ روح‌ها را به روح تو. از این روی هیچ‌کس به تو نگوید تو را دوست دارد، مگر این که او را بشناسی و هیچ‌کس به تو نگوید تو را دشمن دارد، مگر این که او را بشناسی.

آن پیر دیگربار گفت: برای بار سوم برخیز و با من کشتی بگیر.

گفت: باشد.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام این بار هم با او کشتی گرفت و او را در بغل کشید و بر زمین کوبید.

او گفت: ای علی، مرا خفه مکن. از رویم برخیز تا تو را مژده دهم.

---

۱. اعراف / ۱۷۲: آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم.

فرمود: باشد. ولی از تو بیزاری می‌جویم و تو را نفرین می‌گویم.

گفت: خدای را سوگند، ای پسر ابوطالب، هیچ‌کس با تو دشمنی نورزد، مگر این که با پدر او در رحم مادرش و نیز با فرزند و با مال او شریک شوم. مگر کتاب خدا را نخوانده‌ای که فرموده است: ﴿وَ شَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾[1].

در تاریخ خطیب[2] و در کتاب نطنزی به سند آن دو تن از ابن‌جریح، از مجاهد از ابن‌عباس و همچنین به سند خطیب از اعمش، از ابووائل، از امام صادق علیه‌السلام، از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روایت شده و نیز در ابانه خرگوشی[3] به سند مؤلف از ضحاک، از ابن‌عباس روایت شده و علاوه بر این قاضی ابوالحسن اشنانی همین را از اسحاق احمر روایت کرده و از هم‌مسلکان ما نیز ابوجعفر بن بابویه در امتحان[4] نقل کرده ــ و روایت حاضر روایت خرگوشی است که گوید: ــ ابن‌عباس گفته است: من و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در آستانهٔ کعبه بودیم که شخصی درشت‌اندام و همانند فیل از سمت رکن یمانی وارد شد.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آب دهان انداخت و فرمود: لعنت بر تو!

علی علیه‌السلام پرسید: ای پیامبر خدا، این کیست؟

گفت: مگر او را نمی‌شناسی؟ این شیطان لعین است.

علی علیه‌السلام از جا پرید و گریبان و بینی او گرفت و او را پیش کشید و از جای خود کند و گفت: ای پیامبر خدا، قطعاً او را می‌کشم.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی، مگر نمی‌دانی او تا آن روز وقت معلوم[5] مهلت داده شده است؟

علی شیطان را واگذاشت.

شیطان ایستاد و گفت: ای علی، بگذار تو را مژده‌ای دهم. مرا نه بر تو تسلطی است و نه بر شیعهٔ تو،

---

۱. اسراء / ۶۴: و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده، و شیطان جز فریب به آن‌ها وعده نمی‌دهد.

۲. ← تاریخ بغداد، ۲۸۹/۳.

۳. در آثار خرگوشی از چنین اثری نشان نیافتم و روایت را در کتاب شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز نیافتم.

۴. از آثار مفقود شیخ صدوق است.

۵. اشاره به آیه‌های ۳۷ و ۳۸ حجر و ۸۰ و ۸۱ ص: ﴿فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ * إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ﴾؛ تو از مهلت‌یافتگانی تا روز معلوم وقت.

و خدای را سوگند هیچ‌کس تو را دشمن ندارد مگر آن که با پدرش در او مشارکت داشته باشم، آن سان که در قرآن آمده است: ﴿وَ شَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَوْلَادِ﴾[1].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، او را واگذار.

علی علیه السلام هم او را واگذاشت.

وراق قمی گوید:

علی که مرد حمله‌ها است با شیطان سرکش کشتی گرفت و در حالی که دست او آسیب دیده بود بر وی برتری یافت[2].

یاری فرشتگان به او در برابر شیطان

در کتاب ابراهیم[3] آمده که ابوساره شامی به سند خود روایت کرده و همچنین در کتاب ابن‌فیاض[4] آمده که اسماعیل بن ابان به سند خود روایت کرده و این هر دو در حدیثی از ام‌سلمه روایت کرده‌اند که علی علیه السلام و بلال با یکدیگر در تعقیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفتند تا به کوه رسیدند و آن جا ردّ پای پیامبر صلی الله علیه و آله را گم کردند. در همین حال به مردی برخوردند که همانند چوپانان، بر عصا تکیه زده و جبه‌ای بر دوش افکنده بود.

علی علیه السلام به بلال فرمود: ای بلال، بنشین تا برایت خبر آورم.

به سوی آن مرد رفت و چون به نزدیک او رسید پرسید: ای بندهٔ خدا، آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندیده‌ای؟

گفت: مگر خداوند را پیامبری است؟

علی علیه السلام خشمگین شد و سنگی برداشت و سوی او افکند.

سنگ بر پیشانی او خورد. فریادی برداشت و ناگهان زمین از اسبان و سواران سیاه شد و او را در میان گرفتند.

---

۱. اسراء / ۶۴: و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن.

۲. علی اخوا الکرات صارع فاعتلی ... ابـامرة الغـاوی بکف مـصدم

۳. ممکن است مقصود مؤلف کتاب الغارات یعنی ابراهیم بن محمد ثقفی باشد یا ابراهیم بن احمد عدل طبری مؤلف کتاب مناقب. روایت را در کتاب نخست نیافتم. کتاب دوم نیز در اختیار نیست.

۴. ← شرح الاخبار، ۴۱۷/۲ و ۴۱۸.

علی علیه‌السلام به آن سواران رو نهاد و در این میان دو پرنده از سمت کوه آمدند. یکی راست و دیگری چپ را گرفت و پی‌درپی با بال‌های خود بر آن اسبان و سواران نواختند تا جایی که آن سیاهی از میان رفت و آن دو پرنده نیز سوی کوهسار بازگشتند.

علی علیه‌السلام در این هنگام به بلال فرمود: برخیز تا این دو پرنده را تعقیب کنیم.

علی علیه‌السلام و بلال بر فراز کوه رفتند و آن‌جا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدند که از پشت کوه روی نهاده است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به چهرهٔ علی علیه‌السلام لبخندی زد و فرمود: ای علی، چه شده است که تو را ترسان می‌بینم؟

علی علیه‌السلام داستان را با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگفت. پیامبر پرسید: می‌دانی آن دو پرنده که بودند؟

گفت: نه.

فرمود: آن‌ها جبرئیل و میکائیل بوده‌اند. نزد من بودند و با من سخن می‌گفتند. اما چون آن صدا را شنیدند دانستند شیطان است. از این روی، ای علی، نزد تو آمدند تا یاری‌ات دهند.

باخرزی گفته است:

> در حالی که مرا دو چشم باز باشد و شیطان یک چشم است، چگونه می‌تواند یک دهم آنچه را من می‌بینم بیند؟[1]

بازداشتن شیطان از خوراک بهشت

در حدیث طولانی ابوبکر هبة الله علافی به سند وی از ابن‌عباس است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام و جعفر در حالی که فاطمه علیهاالسلام نماز می‌خواند نزد او گرد آمدند. چون فاطمه علیهاالسلام نماز به پایان برد در سمت راست خود خرمایی تازه بر سینی و در سمت چپ خود هفت گرده نان، هفت پرندهٔ کباب شده، جامی از شیر، کاسه‌ای از عسل، جامی از شراب بهشت و کوزه‌ای از آب چشمهٔ بهشتی «معین»[2] یافت. سجده کرد و خداوند را ستود و بر پدر خویش درود فرستاد و خرما را تقدیم کرد.

چون آن‌ها را خوردند سفره را گشود. اما در همین زمان صدای گدایی از پشت در شنیدند که می‌گفت: شما خاندان دهش هستید. آیا می‌توانید بینوایی را خوراک دهید؟

---

۱. و کیف یری ابلیس معشار ما اری — و قد فتحت عینان لی و هو اعور

۲. اشاره به آیهٔ ۴۵ سورهٔ صافات و نیز آیهٔ ۱۸ سورهٔ واقعه.

فاطمه‌عليهاالسلام به گرده نانی دست برد، پرنده‌ای بر آن نهاد و آن را همراه با جام برداشت. خواست آن‌ها را به آن بینوا دهد. اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خندید و فرمود: این خوراک بر این گدا حرام است. سپس فاطمه‌عليهاالسلام را از این آگاهاند که او شیطان است و اگر ما با او همدردی کرده بودیم از بهشتیان شده بود.

پس از آن که غذا خوردن را به پایان رساندند، علی‌عليه‌السلام از آن سرای بیرون رفت. او با شیطان روبرو شد. وی را سرزنش کرد و نکوهید و گفت: میان من و تو شمشیر داوری خواهد کرد. مگر نمی‌دانی بر آستانهٔ در کدام خانه آمدی؟ ای ملعون، تو ضیافت نور خدا را در زمین آشفته ساختی.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز فرمود: کار او را به پروردگار رستاخیز واگذار.

شیطان هم گفت: ای پیامبر خدا، دلدادهٔ دیدار علی‌عليه‌السلام بودم و بدین‌جا آمدم تا از او بهره‌ای کامل‌تر گیرم. خدای را سوگند، من از دوستداران او هستم و سر در ولایت او دارم[1].

ابوصالح مؤذن در کتاب اربعین به سند خود از زینب بنت جحش در حدیث درآمدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر فاطمه‌عليهاالسلام چنین آورده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به فاطمه‌عليهاالسلام گفت: آن پرنده‌ها را بده. آن پرنده‌ها از سفرهٔ بهشت بود و چون سفره را گشودند، گدایی بر در خانه فاطمه‌عليهاالسلام گفت: سلام بر شما ای خاندان، از آنچه خداوند به شما روزی داده است ما را خوراک دهید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او پاسخ داد: ای بندهٔ خدا، خداوند خود تو را خوراک دهد. آن گدا دیگربار بر در خانه آمد و این بار نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را بازگرداند ـ و آن‌گاه ادامهٔ روایت مطابق آنچه در خبر پیشین گذشت.

در کتاب ابواسحاق عدل طبری[2] از عمر بن علی، از پدرش، از امیرمؤمنان‌عليه‌السلام روایت شده که فرموده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله من، فاطمه‌عليهاالسلام، حسن‌عليه‌السلام و حسین‌عليه‌السلام را دعوت کرد. سپس سینی‌ای را خواست که در آن خوراکی چون سکنجبین یا چون زبیب طائفی بزرگ بود. ما از آن خوردیم. در این هنگام گدایی بر در خانه ایستاد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به او فرمود: خاموش شو.

---

۱. خبر را در منبعی نیافتم. علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۰۲/۳۷) آن را تنها از مناقب نقل کرده است.

۲. مقصود کتاب المناقب از ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد مقری عدل طبری است که در کتابشناسی‌ها و شرح حال‌ها از آن یاد شده ولی نشانی از آن در اختیار نیست. ← ابن‌شهرآشوب، معالم العلماء، ۴۳؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۴/۲۲؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱۸۳/۱ و ۲۲/۲۲.

سپس فرمود: باقیماندهٔ غذا را بردارید.

باقیمانده را برداشتند. اما فاطمه علیهاالسلام گفت: ای پیامبر خدا، امروز دیدم کاری کردی که تاکنون نمی‌کردی! گدایی چیزی خواست و تو او را گفتی خاموش شو، و باقیماندهٔ غذا را هم برداشتی، در حالی که پیش از این ندیده بودم غذایی از سفره برداری.

فرمود: «آن خوراک از خوراک بهشت بود و آن گدا یک شیطان»[1].

نکوهش شیطان

در تهذیب الاحکام آمده است که چون علی علیه‌السلام آهنگ غسل دادن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کرد، در خانه بانگی شنیدیم که می‌گفت: پیامبر شما پاک و پیراسته است. او را به خاک بسپارید و غسل ندهید. اما علی علیه‌السلام فرمود: «ای دشمن خدا خاموش شو. او خود مرا به شستن، کفن کردن و به خاک سپردن خویش فرمان داده و این سنت است»[2].

در ادامهٔ این روایت آمده است: آن‌گاه منادی‌ای دیگر با صدایی جز آن صدا فریاد برآورد: ای علی بن ابی‌طالب، شرمگاه پیامبر خود بپوشان و پیراهن از تن او مکن[3].

خلیفهٔ او در میان جنیان

در کتاب کافی کلینی است که جابر از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: در حالی که امیرمؤمنان علیه‌السلام بر منبر بود اژدهایی از سمت یکی از درهای مسجد روی کرد. مردم آهنگ آن کردند که او را بکشند. اما امیرمؤمنان علیه‌السلام کسی فرستاد که از آن دست بدارید. مردمان دست برداشتند و آن اژدها پیش خزید تا به منبر رسید. ایستاد و به امیرمؤمنان علیه‌السلام سلام کرد. امیرمؤمنان علیه‌السلام در خطبهٔ خود با اشاره به او پاسخ داد و پس از پایان خطبه رو به او کرد و پرسید: تو کیستی؟

گفت: من عمیر بن عثمان هستم؛ پسر خلیفهٔ تو در میان جنیان. پدرم درگذشته و مرا وصیت کرده است به حضورت رسم و نظر تو را بپرسم. اینک نزد تو آمده‌ام. مرا چه می‌فرمایی و تو را چه نظر است؟

---

۱. «ان الطعام کان من طعام الجنة و ان السائل کان شیطانا».

۲. «اخسأ عدو الله فانه امرنی بغسله و کفنه و دفنه و ذلک سنة».

۳. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۶۸/۱. همچنین ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۸/۲.

امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: «تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و این که بازگردی و بر جای پدر خود بنشینی که تو خلیفهٔ من در میان ایشانی»[۱].

اندرز شیطان به صوفی

در حدیثی طولانی از علی بن محمد صوفی است که با شیطان ملاقات کرد. شیطان از او پرسید: تو کیستی؟

گفت: من از فرزندان آدم هستم.

گفت: لااله‌الاالله! تو از طایفه‌ای هستی که مدعی‌اند خدا را دوست دارند، اما او را نافرمانی می‌کنند و مدعی‌اند با شیطان دشمنی دارند، ولی از او فرمان می‌برند.

پرسید: تو که‌ای؟

گفت: من داغ آهن و اسم کبیر و طبل عظیم هستم، من کشندهٔ هابیلم، من آنم که با نوح علیه السلام در کشتی نشست، من آنم که ناقهٔ صالح علیه السلام را پی کرد، من آنم که آتش ابراهیم علیه السلام را برافروخت، من آنم که کشتن یحیی علیه السلام را تدبیر کرد، من آنم که فرعونیان را بر نیل توانمند ساخت، من آنم که سحر را در برابر موسی علیه السلام بیاراست و به حضور او آورد، من آنم که برای بنی‌اسرائیل گوساله ساخت، من صاحب ارهٔ زکرایایم، من آنم که با ابرهه به سوی کعبه رهسپار شد، من آنم که در نبرد احد و حنین بر ضد محمد صلی الله علیه و آله سپاهیان گرد آورد، من آنم که در روز سقیفه در دل‌های منافقان حسادت افکند، من صاحب آن کجاوه در نبرد بصره‌ام، من صاحب آن مواضع در لشکر صفین هستم، من سرزنشگر مؤمنان در روز کربلایم، من امام منافقانم، من تباه کنندهٔ نخستانم، من گمراه کنندهٔ پسینیانم، من پیرو ناکثان و پیمان‌شکنانم، من تکیه‌گاه قاسطان و ستمگرانم، من سایهٔ مارقان و کژراهانم. من ابومره‌ام، آفریده‌ای از آتش و نه از خاک، من همانم که پروردگار جهانیان بر او خشم گرفت.

آن صوفی گفت: تو را به حق خداوند سوگند، مرا بر کاری دلالت کن که با آن به خدای تقرب جویم و در سختی‌های زندگی خویش مدد گیرم.

---

۱. «اوصیک بتقوی الله و ان تنصرف فتقوم مقام ابیک فانت خلیفتی علیهم». ← کلینی، الکافی، ۳۹۶/۱. نیز ← صفار، بصائر الدرجات، ۱۱۷.

گفت: در دنیای خویش به عفاف و کفاف قناعت کن. در کار آخرت به حبّ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و دشمنی دشمنان او یاری جوی؛ که من خداوند را در هفت آسمان او پرستش و در هفت زمین او نافرمانی کردم و هیچ فرشتهٔ مقرب و نبی مرسلی ندیدم مگر این که به دوستی او تقرب می‌جست.

راوی گوید: سپس از برابر دیدگانم غایب شد. من نزد ابوجعفر [امام باقر علیه‌السلام] رفتم و او را از این داستان آگاهاندم.

فرمود: «آن ملعون به زبان خویش ایمان آورده و به دل خود کفر ورزیده است»[۱].

سروش هدایتگر

در مناقب ابواسحاق طبری و ابانه فلکی است که ابوحمزه ثمالی گوید: مردی از بنی‌تمیم بود که او را خیثمه می‌خواندند. چون ماجرای حکمیت پیش آمد آن مرد گریخت و به جزیره[۲] رفت. در راه از سرزمینی هولناک گذر کرد که آن را میافارقین می‌خواندند. از درون آن وادی بانگی شنید که او را چنین می‌خواند:

ای آن که در میافارقین شبروی کنی و ای که با دین صادق حق مخالفت ورزی،

از دینی پیروی کرده‌ای که دین آفریدگار نیست، بلکه آیین هر احمق منافق است[۳].

خیثمه در پاسخ گفت:

چون آن مردمان را در لجاجت و دشمنی دیدم از آیین احمق پست گسستم،

تا دین به متن خویشتن بازگردد[۴].

---

۱. «آمن الملعون بلسانه و کفر بقلبه».

۲. جزیره یا بین‌النهرین علیا قسمت شمالی بین‌النهرین است که سرزمین قدیم آشور بوده است، در مقابل عراق یا سواد که بخش جنوبی را دربر می‌گرفته است. در این باره ← لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ۲۶ - ۲۸.

۳. یا ایها الساری بامیافارقین ... مخالفا للحق دین الصادق
تابعت دینا لیس دین الخالق ... بل کل دین احمق منافق

۴. لما رأیت القوم الخصوم ... فارقت دین احمق لئیم
حتی یعود الدین فی الصمیم

اما آن بانگ گفت:

به سخن من گوش بدار و این کژروی واگذار که راه درست بیابی. علیعلیه‌السلام چون شمشیر برنده است.
راه او دین پیامبر هدایت یافتهصلی‌الله‌علیه‌وآله است. به دین وصی احمد بازگرد،
و در این عرصه با مارقان مخالفت کن و خود گواه باش[1].

آن مرد نزد علیعلیه‌السلام بازگشت و همراه آن حضرت بود تا کشته شد[2].

از زبان شیطان

در یکی از کتاب‌های تاریخ از یکی از زنان درستکار جنّی که به حضور اهل بیت می‌رسید نقل شده که گفته است: شیطان را در جزیره بر صخره‌ای دیدم که کژ ایستاده است و می‌گوید:

شفیع من به درگاه خداوند اهل کسایند و اگر آنان شفیع من نباشند چه کسی مرا شفیع خواهد بود؟
شفیع من پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله است، شفیع من وصیعلیه‌السلام است، شفیع من حسینعلیه‌السلام است، شفیع من حسنعلیه‌السلام است.
شفیع من همان بانو است که دامن پاک بداشت؛ همان کسان که خداوند بر ایشان درود فرستاد[3].

باری، این از شگفتی‌های علیعلیه‌السلام است؛ زیرا مردمان همه از شیطان و سپاهش می‌ترسند، اما همین شیطان و سپاهش از علی بن ابی‌طالبعلیه‌السلام بیم برند، او را دوست بدارند و به واسطهٔ جایگاه بلند و منزلت والای آن حضرت به او توسل جویند.

---

۱. اسمع لقولی ثم دعه ترشد — ان علیا کالحسام الأصید
منهاجه دین النبی المهتدی — فارجع الی دین وصی احمد
فخالف المراق فیه و اشهد

۲. نیز ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۸۸/۱.

۳. شفیعی الی الله اهل العباء — و ان لم‌یکونوا شفیعی فمن
شفیعی النبی شفیعی الوصی — شفیعی الحسین شفیعی الحسن
شفیعی التی احصنت فرجها — فصلی علیهم إله المنن

فصل ۵

یاد علی علیه السلام در کتاب‌ها

بعثت پیامبران به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت علی علیه السلام

ابوالقاسم کوفی[1] در الرد علی اهل التبدیل آورده است: رشکبران علی علیه السلام در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ فضیلت‌های علی علیه السلام تردید کردند. پس این آیه نازل شد: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ﴾؛ یعنی اگر در آنچه دربارهٔ علی علیه السلام بر تو نازل کردیم تردید داری ﴿فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾[2]؛ یعنی از اهل کتاب دربارهٔ آنچه در کتاب‌های آنان دربارهٔ وصی محمد آمده است بپرس، که نام او را در آن کتاب‌ها خواهید یافت.

خداوند آن‌گاه فرمود: ﴿لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[3] ـ و در این‌جا مقصود از «آیات»

---

۱. نام کامل او ابوالقاسم علی بن احمد کوفی است و ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۹۹) از او و آثارش یاد کرده است. آقابزرگ نیز در الذریعة (۳۱۱/۳) از این کتاب با عنوان التبدیل و التحریف و همچنین (۱۸۶/۱۰) با عنوان الرد علی اهل التبدیل و التحریف فیماوقع من اهل التألیف نام برده است.

۲. یونس / ۹۴: و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده‌ایم در تردیدی از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی می‌خواندند بپرس.

۳. یونس / ۹۴ و ۹۵: قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است. پس زنهار از تردیدکنندگان مباش و از کسانی ←

اوصیای گذشته و دوران پسین است.

در کافی از محمد بن فضیل، از ابوالحسن [امام کاظم علیه السلام] روایت شده که فرموده است: «ولایت علی در صحیفه‌های همهٔ پیامبران مکتوب است و خداوند هیچ پیامبری را جز به نبوت محمد و وصایت علی علیه السلام بر نیانگیزد»[۱].

صاحب شرح الاخبار آورده است که امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ وَصَّىٰ بِهَآ إِبْرَٰهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾[۲] فرموده: یعنی «مسلمون بولایة علی»؛ به ولایت علی ایمان داشته باشید[۳].

فضیلت او در تورات

در یکی از «اصل»ها است که سلمان گفته است: به آن که جانم در دست او است سوگند، اگر شما را از آن فضیلت‌های علی که در تورات است بیاگاهانم جماعتی از شما گویند: او دیوانه است و جماعتی دیگر گویند: خداوندا، قاتل سلمان را بیامرز[۴].

مژده به ابوطالب

در روضة الواعظین نیشابوری آمده است که فاطمه بنت اسد در ولادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضور داشت. چون هنگام صبح شد به ابوطالب گفت: دیشب چیزهایی شگفت دیدم ـ و مقصود او حضور فرشتگان و پدیده‌هایی از این دست بود.

→

که آیات ما را دروغ پنداشتند مباش که از زیانکاران خواهی بود.

۱. «ولایة علی مکتوبة فی صحف جمیع الانبیاء و لن یبعث الله رسولا الا بنبوة محمد و وصیة علی». ← کلینی، الکافی، ۴۳۷/۱. نیز ← صفار، بصائر الدرجات، ۹۲.

۲. بقره / ۱۳۲: و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان آیین سفارش کردند و هر دو در وصیتشان چنین گفتند: ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید. پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.

۳. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۳۶/۱.

۴. برای مضمون با تفاوت‌هایی ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۴۱۴؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۷۷/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۵۱/۱.

ابوطالب گفت: یک «سبت» صبر کن تا خود همانندش بیاوری.

فاطمه بنت اسد سی سال پس از آن امیرمؤمنان علیه‌السلام را به دنیا آورد[۱].

در کتاب مولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام[۲] ابن‌بابویه است که ابوطالب در حِجر خوابید. او در خواب دید که گویی دری از آسمان بر او گشوده شد و از آن نوری فرود آمد و او را دربر گرفت.

ابوطالب از این خواب بیدار شد و نزد راهب جحفه رفت و داستان را با وی درمیان نهاد. راهب اشعاری بدین مضمون بر زبان راند:

ای ابوطالب تو را همین زودی به فرزندی مهتر و فرزانه مژده باد.

هلا ای قریش، به تفسیر من گوش بسپارید: این دو نور در راهند

چون موسی علیه‌السلام و برادرش که می‌پرسید[۳].

ابوطالب پس از آن به کعبه بازآمد و بر آن طواف کرد و در حال طواف می‌گفت:

برای این خاندان بر گرد خانه می‌چرخم و با علاقه تو را، ای زنده‌کنندهٔ مردگان، می‌خوانم،

که پیش از مرگ، آن نور نامور را، ای خدای صاحب صوت رسا، به من بنمایانی،

همو را که شمشیر از نیام برآورد و بت‌پرستان و کسانی را که به آیین شنبه ایمان دارند بکشند[۴].

آن‌گاه دیگر بار به حجر بازگشت و در آن‌جا خفت. در خواب دید که گویی بر سرش تاجی از یاقوت نهاده‌اند و او را شلواری از عبقر پوشانده‌اند و گویی یکی او را می‌گوید: ای ابوطالب، چشمانت روشن باد،

---

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۸۱.

۲. از این کتاب در فهرست آثار شیخ صدوق یاد شده است. ← نجاشی، رجال النجاشی، ۳۹۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۷۴/۲۳.

۳.
ابشر أباطالب عن قلیل — بالولد الحلاحل النبیل
یا لقریش فاسمعوا تأویلی — هذان نوران علی سبیل
کمثل موسی و أخیه السؤل

۴.
أطوف للآل حول البیت — أدعوک بالرغبة محیی المیت
بأن ترینی السبط قبل الموت — أغر نوراً یا عظیم الصوت
منصلتاً بقتل أهل الجبت — و کل من دان بیوم السبت

دستانت پیروزمند و رؤیایت نیکو. تو را فرزندی آید که آبادی‌ها در سلطنت آورد و به رغم بدخواهان و رشکبران سترگی کند.

ابوطالب از شادی بیدار شد و به طواف کعبه پرداخت، در حالی که می‌گفت:

ای پروردگار خانه و طواف و ای پروردگار آن فرزند گرامی داشته شده به عفاف، تو را می‌خوانم.
تا مرا به منت‌های برخاسته از لطف خود یاری رسانی و این دعای بنده‌ای است آکنده از گناه و در عین حال مهتر بزرگان و اشراف.[1]

آن‌گاه دیگربار به حجر بازگشت و خفت و عبد مناف را در خواب دید که می‌گوید: چه چیز تو را از دخت اسد بازمی‌دارد؟

ابوطالب پس از آن که بیدار شد با فاطمه بنت اسد ازدواج کرد و در پی آن به طواف کعبه آمد و گفت:

خواب تو به راستی تعبیر شد و من کسی نیستم که در کارها تردید آورم.
ای پروردگار خانه و نذرها، تو را می‌خوانم، آن سان که بندهٔ مخلص تهیدستی خواند.
ای آفریدگار من، با آن فرزند مهتر یادشده شادی‌ام را به من ده،
تا برای پیامبر برگزیدهٔ تو چون وزیر باشد. وه وه که آنان را چه فروغی است!
آن دو تن از هاشم برخاستند، به سان ماه‌هایی در فلکی بلند که بر فراز دریاها است،
و چونان که سنگ آسیا بر سنگ بساید و بچرخد زمین را بچرخاند.
قرشیان با تکبر و سرکشی و تباهی به ستوه آمده‌اند.
آنان را در برابر شمشیر بران انتقام‌ستان او پناهگاه و پناه‌دهنده‌ای نیست،
و در برابر برگزیدهٔ آدمیان در این هستی که شمشیر برندهٔ او برق از چشم کافران ببرد.[2]

---

۱. ادعوک رب البیت و الطواف — و الولد المحبو بالعفاف
تعیننی بالمنن اللطاف — دعاء عبد بالذنوب واف
و سید السادات و الأشراف

بیت‌ها را در دیوان ابی‌طالب نیافتم.

۲. قد صدقت رؤیاک بالتعبیر — و لست بالمرتاب فی الامور

←

یاد او در کتاب شمعون

ابراهیم نخعی از علقمه، از ابن‌عباس روایت کرده که در خبری طولانی گفته است: راهب قرقیسا را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند. امام چون او را دید فرمود: بحیرای اصغر خوش آمد! کتاب شمعون صفا کجا است؟

گفت: ای امیرمؤمنان تو از آن چه خبر داری؟

فرمود: دانش همهٔ چیزها و تفسیر همهٔ معانی نزد ما است.

در حالی که امیرمؤمنان علیه السلام ایستاده بود، آن مرد کتاب را بیرون آورد. امام علیه السلام فرمود: کتاب را با خود نگه‌دار. سپس آن راهب خواند: بسم الله الرحمن الرحیم، در آن تقدیر که مقدر گشته است و در آن سرنوشت که نوشته شده است چنین است که خداوند در میان درس‌ناخواندگان پیامبری از خود ایشان برانگیزد تا کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و آنان را بر راه خدا بدارد و نه درشتی کند و نه سخت گیرد.

او از صفات پیامبر و از اختلاف امت پس از وی یاد کرد تا آن‌جا که گفت: پس مردی از امت او در ساحل فرات برمی‌خیزد و به معروف امر می‌کند و از منکر بازمی‌دارد و به حق حکم می‌کند.

سپس از سیرهٔ امام حسین علیه السلام سخن به میان آورد و افزود: هرکس آن بندهٔ صالح را درک کند باید او را یاری رساند که یاری دادن او عبادت و کشته شدن در کنار او شهادت است.

←

ادعوک رب البیت و النذور	دعاء عبد مخلص فقیر
فأعطنی یا خالقی سروری	بالولد الحلاحل المذکور
یکون للمبعوث کالوزیر	یا لهما یا لهما من نور
قد طلعا من هاشم البدور	فی فلک عال علی البحور
فیطحن الأرض علی الکرور	طحن الرحی للحب بالتدویر
ان قریشا بات بالتکبیر	منهوکة بالثغی و الثبور
و ما لها من موئل مجیر	من سیفه المنتقم المبیر
و صفوة الناموس فی السفیر	حسامه الخاطف للکفور

بیت‌ها را در دیوان ابی‌طالب نیافتم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: سپاس خداوند را که نزد او فراموش نشده‌ام. سپاس خداوندی را که از بندهٔ خویش در کتاب نیکان یاد کرد.

آن مرد بعدها در صفین در کنار علی علیه السلام کشته شد.[1]

در کتابی به املای مسیح علیه السلام

در امالی ابوالمفضل شیبانی[2] و اعلام النبوة ماوردی[3] و فتوح[4] ابن‌اعثم در روایتی طولانی دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که چون امیرمؤمنان در ساحل نهر بلیخ از انشعاب‌های فرات فرود آمد شمعون بن یوحنا به حضور رسید و کتابی به املای مسیح بر او خواند و از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصاف آن حضرت یاد کرد و سپس گفت: چون خداوند جان او بستاند امتش اختلاف کنند و پس از مدتی تا زمانی که خدا بخواهد گرد هم آیند. اما در روزگار آن سومین دیگربار اختلاف کنند و او کشته شود و پس از آن زمام کار ایشان به وصی پیامبرشان رسد. اما در برابر او سرکشی کنند و شمشیر برآورند ـ و در ادامه از سیره و زهد علی علیه السلام سخن گفت.

سپس افزود: فرمان بردن از او فرمان بردن از خداوند است.

آن‌گاه گفت: من تو را شناختم و به حضورت رسیدم.

امیرمؤمنان علیه السلام به سجده درآمد و از او شنیدند که ده بار گفت: سپاس خداوند نعمت دهنده را.

سپس فرمود: سپاس خدایی را که نام مرا از یاد نبرد و مرا از فراموش‌شدگان قرار نداد.

آن راهب در شب هریر به قتل رسید.

در کتاب یهودیان

در کافی کلینی در خبری طولانی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: آن راهب گروهی را

---

۱. ← منقری، وقعة صفین، ۱۴۸؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۵۵۷/۲.

۲. مقصود ابوالمفضل محمد بن عبدالله بن محمد شیبانی (۲۹۷ - ۳۸۷ ق.) است و از کتاب او نشانی در اختیار نیست. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۴/۲ و ۳۱۵.

۳. روایت را در اعلام النبوة نیافتم.

۴. ← ۵۵۷/۲.

نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آورد که در روز ماه رمضان روزه نداشتند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام از آنان پرسید: شما یهودی هستید؟

گفتند: نه.

پرسید: مسیحی هستید؟

گفتند: نه. بلکه مسلمانیم.

پرسید: آیا بیمارید؟

گفتند: نه.

پرسید: گواهی می‌دهید که خدایی جز الله نیست و محمد پیامبر خدا است؟

گفتند: گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست. اما محمد را نمی‌شناسیم.

فرمود: یا اقرار می‌کنید یا شما را به آتش می‌کشم.

چون نپذیرفتند آنان را به آتش کشت.

گروهی از یهودیان در این‌باره به او اعتراض کردند و گفتند: این بدعت که در آیین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برساختی چیست؟

فرمود: تو را به آن آیه‌های نه‌گانه‌ای که در طور سینا بر موسی علیه‌السلام نازل شده است و به حق کنیه‌های پنج‌گانه و به حق قدس و به حق «سمت» دینداران سوگند می‌دهم، آیا می‌دانی پس از وفات موسی علیه‌السلام طایفه‌ای را نزد یوشع بن نون علیه‌السلام، آوردند که گواهی داده بودند خدایی جز الله نیست، ولی به این که موسی علیه‌السلام پیامبر خدا باشد اقرار نیاورده بودند و یوشع علیه‌السلام آنان را به همین نحو کشت؟

مرد یهودی گفت: آری، گواهی می‌دهم که تو قانون موسایی.

سپس از قبای خود کتابی بیرون آورد و به امیرمؤمنان علیه‌السلام سپرد.

امام علیه‌السلام آن را گشود و در آن نگریست و گریست.

مرد یهودی پرسید: ای پسر ابوطالب، چه چیز تو را به گریه واداشته است؟

فرمود: این نام من است که در این کتاب ثبت است.

مرد یهودی به او گفت: نام خود را در این کتاب به من بنمایان.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: امام علی علیه‌السلام نام خود را در آن کتاب به او نمایاند و فرمود: نام من آلیا است.

آن یهودی نیز همراه با طایفه‌اش اسلام آورد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: سپاس خدایی را که نام مرا در نزد خود در صحیفهٔ پاکان درج کرد[۱].

فراوانی مژده‌دهندگان

باری، آنان که به آمدن او بشارت دارند خود آن اندازه‌اند که ذکر نام همهٔ ایشان به درازا می‌کشد و کسانی چون سلمی، حسن بن ساعده، تبع پادشاه، عبدالمطلب، ابوطالب و ابوالحارث بن اسعد حمیری از آن جمله‌اند و همین اخیر است که هفتصد سال پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود:

دربارهٔ احمد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهم که پیامبری از جانب خداوند آفریدگار مردمان است.

اگر عمر من به درازا می‌کشید و به عمر او می‌رسید وزیر و عموزادهٔ او بودم،

و عذابی بر مشرکان بودم و جام مرگ و جرعهٔ اندوه به ایشان می‌خوراندم[۲].

همو گفته ـ و برخی نیز گفته‌اند شعر از کسی دیگر است که گوید:

وضعیت او چون وضعیت هارون برای موسی علیه السلام است. این حقیقت را درک کنید.

نام او در کتاب خدا است و هر که آن را دریافت دریافت.

امت‌های موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام این آیت را خوانده‌اند و دریافته‌اند[۳].

عبدی گفته است:

نام‌های او در مثانی بسیار ذکر شده است،

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۱۸۲/۴ و ۱۸۳.

۲. شهدت علی احمد انه — رسول من الله باری النسم
فلو مد عمری الی عمره — لکنت وزیراً له و ابن‌عم
و کنت عذابا علی المشرکین — اسقیهم کاس حنف و غم

۳. حاله حالة هارون — لموسی فافهماها
ذکره فی کتب الله — دراها من دراها
امتا موسی و عیسی — قد تلتها و أسلاها

در صحیفه‌های موسی علیه‌السلام و عیسی علیه‌السلام و نیز در زبور نهفته است.
پیوسته در این لوح سطری میان این سطرها رخ می‌نماید.
فرشتگان پروردگارم آن را زیارت می‌کنند و این نکوترین زیارت‌شده است.
این علی علیه‌السلام حبیب من است، برادر بشیر نذیر[1].

باری، یاد شدن در کتاب‌های پیشین جز برای اولیا و اصفیا امکانپذیر نیست و در امور دنیوی نیز نتواند مقصود بود.

از این روی چون شایستگی علی علیه‌السلام برای امور دینی اثبات شود، بدان سبب که چنین صلاحیتی جز برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام روا نیست و از دیگر سوی معلوم است که علی علیه‌السلام پیامبر نیست، ناگزیر این اثبات می‌شود که او باید امام باشد.

---

۱. اسماؤه فی المثانی — کثیرة للذکور
فی صحف موسی و عیسی — مکنونة فی الزبور
مازال فی اللوح سطر — یلوح بین السطور
تزور املاک ربی — منه بخیر مزور
هذا علی حبیبی — اخو البشیر النذیر

فصل ۶

خبر دادن علی﷣ از غیب[1]

آگاهاندن جاثلیق از رازهای درون

زادان در روایتی طولانی از سلمان نقل کرده است که جاثلیق به همراه تنی چند از مسیحیان نزد ابوبکر آمد و از او مسئله‌هایی پرسید که وی در پاسخ آن‌ها فروماند. عمر به او گفت: ای مرد نصرانی، از این چانه‌زنی دست بردار وگرنه خون تو را حلال بدانیم.

جاثلیق گفت: آیا این رفتار با کسی که به پرسیدن آمده است و راه می‌جوید، عادلانه است؟ مرا به کسی راهنمایی کنید که دربارهٔ آنچه نیاز دارم از او بپرسم.

در این میان علی﷣ بدان‌جا آمد و از آن مرد مسیحی اوضاع را پرسید.

مرد مسیحی گفت: آنچه را از این پیرمرد پرسیدم از تو می‌پرسم. مرا از این آگاه کن که آیا تو نزد خداوند مؤمنی یا نزد خود؟

فرمود: من نزد خداوند مؤمنم، آن سان که به عقیدهٔ خویش نیز مؤمن هستم.

گفت: مرا از این بیاگاهان که جایگاه تو در بهشت چگونه است؟

فرمود: جایگاه من در کنار پیامبر درس ناخوانده در بهشت برین است و نه در این تردیدی دارم و نه در این که پروردگارم به من وعده داده است شک کرده‌ام.

---

۱. عنوان به استناد دیگر چاپ‌ها اصلاح شده است.

پرسید: به کدامین دلیل دانسته‌ای که پروردگارت تو را به منزلتی که گفتی وعده داده است؟

فرمود: به کتابی که نازل شده است و به راستگویی پیامبری که فرستاده شده است.

پرسید: از کجا راستگویی پیامبر خویش را دانستی؟

فرمود: به آیت‌های روشن و معجزه‌های آشکار.

گفت: مرا از این بیاگاهان که خداوند کجا است.

فرمود: خداوند از «کجا» والاتر و از مکان برتر است. او از ازل و آن هنگام که مکان نبوده بوده است و امروز هم چنین است و از وضعی به وضع دیگر هیچ تغییر نکرده است.

گفت: مرا دربارهٔ خداوند، از این بیاگاهان که آیا درک‌شدنی به حواس است تا کسی که او را می‌جوید در طلب او راه حس پیماید یا اگر چنین نیست چگونه باید به شناخت او برسد.

فرمود: خداوند مالک جبار از این فراتر است که به مقداری وصف شود یا درک گردد یا به مردم قیاس شود. راه شناخت او آفریده‌های خیره کنندهٔ او برای عقل است که اهل عبرت گرفتن را به آنچه به شهود و به عقل درآید راه نماید.

گفت: مرا از آنچه پیامبرتان دربارهٔ مسیح علیه السلام گفته است و از این که او مخلوق است بیاگاهان.

فرمود: مخلوق بودن او از رهگذر تدبیری که پیوسته با او بوده و از رهگذر تغییر و گونه‌گونی او از حالی به حال دیگر و از رهگذر فزونی و کاستی‌ای که از او جدایی نپذیرد و با نبوت نیز ناسازگار نیفتد و او را از عصمت و کمال و تأیید الهی نیز بیرون نبرد ثابت شده است.

پرسید: به کدامین حقیقت از این رعیت خود که از تو فروترند تمایز یافته‌ای؟

فرمود: به آن خبرها که از دانش خویش دربارهٔ آنچه هست و خواهد بود به تو دادم.

گفت: از آن دانش نمونه‌ای دیگر بیاور، تا به دعوی تو اطمینان یابم.

فرمود: ای مرد مسیحی، تو در حالی از اقامتگاه خود بیرون آمدی که آن را که از او پرسیدی نپذیرفته بودی و خلاف آن راه‌جویی و پرسشگری‌ای که اظهار می‌کردی در دل نهفته داشتی. اما در خواب که بودی مقام مرا به تو نمایاندند، سخن من با تو گفتند، تو را از مخالفت با من برحذر داشتند و به پیروی از من فرمان دادند.

گفت: خدای را سوگند که راست گفتی و اکنون من گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و تو وصی پیامبر خدا و سزاوارترین مردمان به اویی.

همان دم آن مرد با همراهانش اسلام آورد.

عمر که این دید گفت: ای مرد، سپاس خدایی را که تو را راه نمود. البته، باید بدانی که علم نبوت در میان کسان خانهٔ نبوت است و حکومت پس از پیامبر از آن کسی است که در آغاز با او سخن گفتی و امت او را پسندیده است.

آن مرد مسیحی گفت: من نیک می‌دانم چه می‌گویم و دربارهٔ کار خویش یقین دارم[1].

آگاهاندن ابن‌افلح از جای اسب گمشده‌اش

در حدیث ثابت بن افلح است که گوید: نیمه‌شبی اسبی از اسبانم گم شد. بر در سرای امیرمؤمنان علیه‌السلام رفتم. چون به آستانهٔ در رسیدم قنبر به دیدنم بیرون آمد و گفت: ای ابن‌افلح، خود را به اسب خویش برسان و آن را از عوف بن طلحه سعدی بگیر[2].

راه کرخه

ابراهیم بن عمر مرفوعاً از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: اگر مردی مورد اطمینان می‌یافتم این اموال را همراه با او برای شیعیان در مدائن می‌فرستادم.

مردی با خود گفت: من آن را می‌گیرم. راه کرخه در پیش گرفت و نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، من آن مال را به مدائن می‌برم.

راوی گوید: امام علیه‌السلام سر خویش بلند کرد و فرمود: از من دور شو؛ به همان کرخه که می‌خواستی برو[3].

پیشگویی دربارهٔ کعبه

در غریب الحدیث[4] و فائق[5] آمده است که علی علیه‌السلام فرمود: «بر این خانه بسیار طواف کنید؛ گویی مردی

---

۱. ← طوسی، الامالی، ۲۱۸ - ۲۲۱.

۲. خبر را در جایی نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۳۰۴/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

۳. ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۷۶.

۴. ← ابوعبید، غریب الحدیث ۴۵۴/۳، با تفاوتی نسبت به متن حاضر.

۵. ← زمخشری، الفائق، ۲۹۹/۲، با تفاوت.

از حبشه را می‌بینم تاس‌موی و خُردگوش که بر کعبه نشسته است و آن را ویران می‌کند»[۱].

صاحب حلیه از حارث بن سوید نقل کرده که گفته است: از علی‌علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «حج بگزارید پیش از آن که حج نتوانید گزارد. گویی حبشی‌ای خُردگوش و تاس‌موی را می‌بینم که کلنگی در دست دارد و آن را خشتِ به خشت خراب می‌کند»[۲].

پیشگویی دربارهٔ معاویه

عبدالرزاق از پدر خود از مینا وابستهٔ عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است که علی‌علیه‌السلام در لشکر خود سروصدایی شنید. پرسید: این چیست؟

گفتند: معاویه کشته شده است.

گفت: نه، خدای کعبه را سوگند، او کشته نشود تا امت بر او اجتماع کنند.

گفتند: ای امیرمؤمنان، پس چرا با او می‌جنگیم؟

فرمود: میان خود و خدای خویش عذر یابیم[۳].

نضر بن شمیل، از عوف، از مروان اصغر روایت کرده که گفته است: علی‌علیه‌السلام در کوفه بود و سواری از شام آمد و خبر مرگ معاویه را آورد. او را به حضور علی‌علیه‌السلام بردند. علی‌علیه‌السلام از او پرسید: آیا خود شاهد مرگش بوده‌ای؟

گفت: آری، و خود بر روی او خاک ریختم.

فرمود: او دروغ می‌گوید.

گفتند: ای امیرمؤمنان، از کجا می‌دانی که او دروغ می‌گوید؟

فرمود: وی [معاویه] نمی‌میرد تا چنین و چنان کند ــ و از کارهایی نام برد که او در دوران خلافت خویش کرد.

گفتند: پس در حالی که این را می‌دانی چرا با او می‌جنگی؟

---

۱. «اکثروا الطواف بهذا البیت فکأنی برجل من الحبشه اصلع اصمع جالس علیه و هو یهدم».

۲. «حجوا قبل ان لاتحجوا فکأنی انظر الی حبشی اصمع اقرع بیده معول یهدمها حجرا حجرا». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۱/۴.

۳. ← ابن‌شاذان، الایضاح، ۴۵۶.

فرمود: برای حجت[۱].

در محاضرات راغب است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «پسر هند نمی‌میرد تا صلیب به گردن خویش آویزد»[۲].

این روایت را احنف بن قیس، ابن‌شهاب زهری، اعثم کوفی، ابوحیان توحیدی و ابوالثلاج همراه با جماعتی دیگر نقل کرده‌اند و بعدها همان نیز شد که او فرموده بود.

خبر دادن از موجودی بیت‌المال

عمار بن عباس روایت کرده است که چون علی علیه‌السلام بر منبر رفت به ما فرمود: برخیزید و به میان صف‌ها بروید و فریاد زنید: آیا کسی ناخشنود هست؟

اما مردم از هر سو فریاد برآوردند: خداوندا، ما خشنودیم و تسلیم هستیم و از پیامبر تو و عموزاده‌اش فرمان بریم.

پس فرمود: ای عمار، به بیت‌المال برو و به هریک از مردمان سه دینار ده و سه دینار هم برای من بردار.

عمار و ابوالهیثم با جماعتی از مسلمانان به بیت‌المال رفتند و امیر المؤمنان علیه‌السلام به مسجد قبا رفت تا در آن نماز بگزارد.

آنان که رفته بودند در بیت‌المال سیصد هزار دینار دیدند و مردم را نیر صد هزار نفر یافتند. عمار گفت: خدای را سوگند که از جانب پروردگارتان حق آمده است. او نه از شمار مردمان خبر داشت و نه از اموال. اینک این آیتی است و با آن فرمان بردن از این مرد بر شما واجب شده است.

اما طلحه، زبیر و عقیل از این که این آیت را بپذیرند سر باز زدند.

خبر دادن از آنچه در غلاف شمشیر بود

مرجئه و ناصبیان از ابوجهم عدوی که از دشمنان علی علیه‌السلام بود نقل کرده‌اند که گفته است: در حالی که

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۹۸/۱.

۲. «لایموت ابن‌هند حتی یعلق الصلیب فی عنقه».

روایت را در محاضرات الادباء نیافتم.

مصریان در ذی‌خشر بازگشوده بودند، نامۀ عثمان خطاب به معاویه را برای او بردم. من آن نامه را ریز تا زده و در غلاف شمشیر خود نهاده و از راه اصلی کناره گرفته و از تاریکی شب استفاده کرده بودم.

زمانی که در ناحیۀ جرف بودم، دیدم مردی که دو تن همراهی‌اش می‌کنند و پیشاپیش او در حرکت هستند و او خود بر اِلاغی نشسته است به سویم می‌آید. علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام بود که از سمت بدر می‌آمد. البته، او مرا درست شناخته بود. ولی من او را درست نشناختم تا صدایش را شنیدم. پرسید: ای صخر تو را آهنگ کجا است؟

گفتم: بدر، تا در آن‌جا یاران خویش را ببینم.

فرمود: پس آنچه در غلاف شمشیر داری چیست؟

گفتم: تو هیچ‌گاه شوخی‌های خویش وا نمی‌گذاری ـ و از کنار او گذشتم[۱].

آگاهی از حقیقت مردمان

اصبغ بن نباته گفته است: مردی نزد امیرمؤمنان‌علیه‌السلام آمد و گفت: تو را در نهان دوست دارم، آن‌گونه که آشکارا دوست دارم.

راوی گوید: امیرمؤمنان‌علیه‌السلام دمی با چوبی که در دست داشت بر زمین زد و آن‌گاه سر خود بلند کرد و فرمود: خدای را سوگند، تو دروغ می‌گویی.

سپس مردی دیگر به حضور ایشان آمد و گفت: تو را دوست دارم.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام زمانی طولانی‌تر با چوبی که در دست داشت بر زمین زد و سپس سر خود بلند کرد و فرمود: «راست می‌گویی. سرشت ما سرشتی رحمت شده است و خداوند در آن روز که از مردم پیمان ستاند میثاق این سرشت ستاند و تا روز قیامت نه کسی از این سرشت بیرون رود و نه کسی که از آن نیست بدان درآید»[۲].

امام باقرعلیه‌السلام فرموده است: «ما چون کسی را بینیم او را به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق بشناسیم»[۳].

---

۱. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۷۲ و ۶۷۳.

۲. «صدقت ان طینتنا طینة مرحومة اخذ الله میثاقها یوم اخذ المیثاق فلایشذ منها شاذ و لایدخل فیها داخل الی یوم القیامة». ← طوسی، الامالی، ۴۱۰.

۳. «انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان و حقیقة النفاق». ← کلینی، الکافی، ۴۳۸/۱. همچنین با اندکی تفاوت و ←

خبر دادن از گفت‌وگوهای پنهانی

علی بن نعمان و محمد بن یسار در خبری طولانی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: عایشه مردی را که با علی علیه‌السلام دشمنی بسیاری داشت با نامه‌ای سوی او رهسپار کرد.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: آن مرد روانه شد و از آن سوی علی علیه‌السلام سواره به استقبال وی آمد.

فرموده است: آن مرد نامه را به امام علیه‌السلام داد. امام مهر نامه را گشود و آن را خواند و فرمود: به خانهٔ ما می‌آیی و از خوراک و نوشاک ما برخوردار می‌شوی و ما نیز پاسخ نامهٔ تو را می‌نویسیم.

گفت: خدای را سوگند، این کار نشود.

امام پای خود خم کرد و فرود آمد و یارانش او را در میان گرفتند. سپس از آن مرد پرسید: از تو بپرسم؟

گفت: آری.

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا چنین بود که او [= عایشه] گفت: برایم مردی بجویید که با علی علیه‌السلام سخت دشمن باشد، تو را نزد او بردند، از تو پرسید: دشمنی‌ات با آن مرد چقدر است، و تو گفتی: فراوان است، از خدای خود جزایی نمی‌خواهم که من ــ در حالی که یاران او نیز پیرامونم باشند ــ ضربتی به شمشیر بر او فرود آورم و آن ضربت خون برجوشاند؟

گفت: آری، درست همین‌گونه بود.

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌ذهم، آیا گفت: این نامه‌ام را ببر و به او بسپار، خواه در سفر باشد و خواه در حضر؛ اگر او را در سفر بینی خواهی دید که بر یابوی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته است و کمان بر شانه افکنده و تیردان به قربوس زین آویخته است و یاران او چون پرندگان بال‌زنان پیرامون اویند؟

گفت: آری، درست همین‌گونه بود.

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا به تو گفت: اگر خوراک و نوشاک خود به تو عرضه داشت هیچ چیز از آن مخور که تو را سحر کند؟

←

یا از دیگر معصومان ← همان ۲۲۳/۱؛ صفار، بصائر الدرجات، ۱۳۸، ۱۴۰ و ۳۰۸؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲۴۹/۱؛ مفید، الاختصاص، ۲۷۸؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۰۴؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۸۳ و ۲۸۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۷۰/۲.

گفت: آری، درست همین‌گونه بود.

پرسید: آیا از جانب من نیز به او خواهی رساند؟

گفت: آری، چنین است. من در حالی به حضور تو آمدم که نزد من در همهٔ زمین هیچ‌کس منفورتر از تو نبود، ولی اینک در همهٔ-زمین نزد من محبوب‌تر از تو نیست. مرا به هرچه می‌خواهی فرمان ده.

فرمود: این نامه‌ام را به او برسان و به او بگوی: از خدای و پیامبرش فرمان نبردی، آن‌گاه که خداوند به تو فرمود در خانه بنشینی.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: آن مرد نامهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام را به عایشه رساند و پس از آن نزد ایشان بازگشت[۱].

خبر دادن از قصد سوء

اصبغ گفته است: با امیرمؤمنان علیه‌السلام نماز صبح را به جای آوردیم. ناگهان مردی با جامهٔ سفر روی کرد.

امام از او پرسید: از کجا؟

گفت: از شام.

پرسید: چه چیز تو را به این‌جا آورده است؟

گفت: مرا حاجتی است.

فرمود: مرا از آن خبر ده وگرنه تو را از داستانت خبر می‌دهم.

گفت: ای امیرمؤمنان، مرا از آن خبر ده.

فرمود: در فلان روز از فلان ماه از فلان سال، معاویه بانگ برآورد که هرکس علی را بکشد ده هزار دینار خواهد داشت. مردی از جا پرید و گفت: من. گفت: تو. اما آن مرد چون بـه سـرای خـود رفت پشیمان شد و با خود گفت: نزد عموزاده و پدر فرزندان پیامبر بروم و او را بکشم؟ در دومین روز منادی معاویه بانگ برآورد: هرکس علی را بکشد بیست هزار دینار خواهد داشت. مردی دیگر از جا پرید و گفت: من. گفت: تو. اما آن مرد پشیمان شد و نسبت به آنچه به معاویه گفته بود از او عذر خواست. در

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۶۳ و ۲۶۴؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۶۳ و ۲۶۴؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲ ۷۲۴ و ۷۲۵.

سومین روز منادی معاویه بانگ برآورد. هرکس علی را بکشد سی هزار دینار خواهد داشت، و تو از جای پریدی، تو مردی از حمیر هستی.

گفت: راست می‌گویی.

پرسید: اینک نظر تو چیست؟ آنچه بدان فرمان داری به انجام می‌رسانی یا این که کاری دیگر می‌کنی؟

گفت: نه، ولی باز می‌گردم.

امام علیه‌السلام فرمود: ای قنبر، مرکب او آماده ساز و توشه‌ای برایش فراهم نه و خرجی راهش را به او ده [1].

راز بیعت‌کنندگان با سوسمار

اسحاق بن حسان به سند خود از اصبغ نقل کرده که گفته است: امیرمؤمنان علیه‌السلام ما را فرمود از کوفه به مدائن رهسپار شویم. ما روز یکشنبه روانه شدیم، ولی عمرو بن حریث، اشعث بن قیس و جریر بن عبدالله با پنج تن دیگر از همراهی خودداری کردند و به جایی در حیره که آن را خورنق و سدیر می‌گفتند رفتند و گفتند: چون جمعه شود، پیش از آن که مردم گرد آیند خود را به علی علیه‌السلام می‌رسانیم و با او نماز می‌خوانیم.

در حالی که آنان نشسته بودند و غذا می‌خوردند سوسماری بیرون آمد. او را شکار کردند. عمرو بن حریث دست آن گرفت و گشود و گفت: با این بیعت کنید که امیرمؤمنان است.

آن هشت تن با آن سوسمار بیعت کردند و آن را رها کردند و گفتند: علی بن ابی‌طالب مدعی است غیب می‌داند. اما اینک ما او را خلع کرده و به جای او با یک سوسمار بیعت کرده‌ایم.

آن جماعت در روز جمعه به مدائن رسیدند و در حالی که امیرمؤمنان علیه‌السلام بر منبر خطبه می‌خواند به مسجد درآمدند.

علی علیه‌السلام در خطبهٔ خود فرمود: «پیامبر خدا رازهایی بسیار با من گفته است که از هر حدیث او هزار باب از دانش بگشاید. خداوند در کتاب ارجمند خود می‌گوید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ [2].

---

۱. روایت را در منابع کهن نیافتم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۳۰۶/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

۲. اسراء / ۷۱: یاد کن روزی را که هر گروهی را با پیشوایانشان فرامی‌خوانیم.

اینک من به خداوند سوگند می‌خورم که در روز قیامت هشت تن از این امت در حالی برانگیخته می‌شوند که پیشوایشان یک سوسمار است و اگر بخواهم می‌توانم از آنان نام برم»[۱].

رنگ از چهرهٔ آن جماعت پرید و لرزه بر اندامشان افتاد و عمرو بن حریث چونان خرگوش از ترس و وحشت می‌لرزید[۲].

پیشگویی دربارهٔ ابوموسی اشعری

عبدالله بن ابی‌رافع گفته است: در محضر امیرمؤمنان علیه السلام بودم که ابوموسی اشعری را رهسپار ساخت و به او فرمود: به کتاب خدا داوری کن و از آن مگذر.

چون پشت کرد فرمود: گویی او را می‌بینم که فریبش دهند.

گفتم: ای امیرمؤمنان، با آن که می‌دانی او را می‌فریبند چرا او را رهسپار می‌کنی؟

فرمود: «فرزندم، اگر خداوند می‌خواست به علم خود با مردم رفتار کند با فرستادن پیامبران بر آنان احتجاج نمی‌کرد»[۳].

پیشگویی سرنوشت طلحه و زبیر

در مسند العشرهٔ احمد بن حنبل آمده که ابوالوضیء عباد گفته است: همراه با علی بن ابی‌طالب علیه السلام آهنگ کوفه داشتیم. چون به اندازهٔ دو یا سه شب راهپیمایی از حروراء فاصله گرفتیم کسانی بسیار از ما جدا شدند. امیرمؤمنان علیه السلام را از این ماجرا آگاهاندیم. فرمود: «کار ایشان شما را نترساند. آنان بازخواهند گشت»[۴].

همان‌گونه هم شد که او فرموده بود[۵].

---

۱. «ان رسول الله أسر إلی حدیثا کثیراً فی کل حدیث باب یفتح کل باب الف باب ان الله تعالی یقول فی کتابه العزیز ﴿یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ و انا اقسم بالله لیبعثن یوم القیامة ثمانیة نفر من هذه الامة امامهم ضب و لوشئت ان اسمیهم لفعلت».

۲. متن پیشین و روایت را بنگرید در: صفار، بصائر الدرجات، ۳۲۶؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۶۴۴ و ۶۴۵؛ مفید، الاختصاص، ۲۸۳ و ۲۸۴.

۳. «یا بنی لو عمل الله فی خلقه بعلمه ما احتج علیهم بالرسل».

۴. «لا یهولنکم امرهم فانهم سیرجعون».

۵. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۴۰/۱.

علی علیه‌السلام همچنین به طلحه و زبیر که از او اجازهٔ رفتن به عمره خواستند فرمود: «خدای را سوگند آهنگ عمره ندارید، آهنگ بصره دارید»[۱].

در روایت دیگری است که فرمود: «تنها آهنگ فتنه دارید»[۲].

همچنین فرمود: «آن دو تن در سیمای گنهکار بدکار آمدند و در سیمای فریبکار رفتند. آن‌ها را جز در یک لشکر نخواهم دید و برای آنان بهتر آن است که کشته شوند»[۳].

در روایت ابوالهیثم بن تیهان و عبدالله بن رافع است که فرمود: «مرا از سرنوشت شما خبر داده‌اند و کشته‌شدنتان را به من نمایانده‌اند»[۴].

پس رهسپار شدند، در حالی که علی علیه‌السلام این آیه را می‌خواند و آنان می‌شنیدند: ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾[۵].

در روز جمل پس از نبرد، صفیه دخت حرث ثقفی و همسر عبدالله بن خلف خزاعی به علی علیه‌السلام گفت: ای قاتل دوستان و از هم پراکنندهٔ جماعت!

امام علیه‌السلام فرمود: «ای صفیه، تو را بر این نکوهش نمی‌کنم که مرا دشمن بداری، که جد تو را در نبرد بدر، عموی تو را در نبرد احد و شوی تو را اکنون کشته‌ام. من اگر قاتل دوستان بودم کسانی را می‌کشتم که در این خانه‌هایند»[۶].

پس آن خانه‌ها را گشتند و دیدند مروان و عبدالله بن زبیر در آن‌جا هستند[۷].

---

۱. «و الله ما تریدان العمرة تریدان البصرة». ← مفید، الارشاد، ۳۱۵/۱؛ همو، الجمل، ۸۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۹۹/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۳۷/۱.

۲. متن مناقب چنین است: «انما تریدان الفتنة». اما آنچه در منابع یافت می‌شود: «انما تریدان الغدرة» است. برای نمونه ← مفید، الجمل، ۸۹.

۳. «لقد دخلا بوجه فاجر و خرجا بوجه غادر و لاالقاهما الا فی کتیبة و اخلق بهما ان یقتلا».

۴. «و لقد انبئت بامرکما و اریت مصارعکما». روایت را با اندکی تفاوت بنگرید در: ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۸۴/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۳۷۵/۱.

۵. فتح / ۱۰: پس هرکه پیمان‌شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند.

۶. «انی لاألومک ان تبغضینی یا صفیة و قد قتلت جدک یوم بدر و عمک یوم احد و زوجک الآن و لو کنت قاتل الأحبة لقتلت من فی هذه البیوت».

۷. برای متن و روایت پیشین ← مفید، الاختصاص، ۳۶۷.

یاری جستن از حجت منتظر علیه السلام

اعمش به روایت خود از مردی از همدان نقل کرده که گفته است: در صفین با علی علیه السلام بودیم. شامیان میمنهٔ لشکر عراق را شکست دادند. اشتر بر آنان بانگ برآورد که بازگردند. در این میان امیرمؤمنان علیه السلام سه بار رو به شامیان گفت: ای ابومسلم، آنان را بگیر.

اشتر گفت: مگر ابومسلم با ایشان نیست؟

فرمود: ابومسلم خولانی را نمی‌گویم. مقصودم مردی است که در آخرالزمان از مشرق برمی‌خیزد و خداوند به او شامیان را از میان می‌برد و سلطنت را از بنی‌امیه می‌ستاند.

سید حمیری گوید:

علی علیه السلام از فراز منبر بانگ زد و به مردم شنواند که من مهتر همهٔ پیرانم.

دربارهٔ من ـ و نیکوترین سخن راست‌ترین است ـ سخنی از پیامبر خدا ایوب علیه السلام رسیده است،

و خداوند کار مرا به سامان خواهد آورد، آن سان که پس از گسیختگی کار یعقوب، کار ایشان را به سامان آورد،

و خداوند از فضل رحمت خویش به من آن چیزی می‌بخشد که جز برای صاحبان وحی و برخورداران از خرد ویژه نبوده است.

خداوند از عزت من مردی را برانگیزد که بنی‌امیه را از میان بردارد وا ین وعده‌ای است که دروغ درنیاید[1].

خبر دادن از سرنوشت اشعث

از حسن بن علی علیه السلام روایت شده است که اشعث بن قیس کندی در سرای خود مأذنه‌ای ساخت. او

۱.

نـادی عـلی فـوافـا فـوق مـنبره	فأسمع الناس انی سید الشیب
و ان فـی و خـیر القـول أصـدقه	لسـنة مـن نـبی الله ایـوب
و الله لی جامع شملی کما جـمعت	کـفاه بـعد شـتات شـمل یـعقوب
و الله لی واهب مـن فضل رحـمته	مـا لیس إلا لذی‌وحـی بـموهوب
و الله مـنبعث مـن عـترتی رجـلا	یـفنی امـیة وعـداً غـیر مـکذوب
هذا حدیث عجیب عن ابی‌حسن	یروی و قد کان یأتی بالاعاجیب

← دیوان السید الحمیری، ۱۲۷.

چون در هنگام نماز از مسجد کوفه صدای اذان را می‌شنید، بر آن مأذنه می‌رفت و از فراز آن می‌گفت: ای مرد، تو دروغگو و ساحری. اما پدرم آن را «عنق النار» ـ و در روایتی دیگر ـ «عرف النار»[۱] می‌نامید.

در این باره از او پرسیدند. فرمود: چون هنگام مرگ اشعث برسد، زبانه‌ای از آتش که از آسمان تا زمین کشیده شده است بر او درآید و او را بسوزاند و تنها هنگامی به خاک سپرده شود که زغالی سیاه شده باشد.

چون اشعث درگذشت کسانی که حاضر بودند آتش را دیدند که چون گردنی دراز که از آسمان تا زمین کشیده شده باشد بر او درآمد، او را سوزاند و او فریاد می‌زد و واویلا می‌گفت و خویش را نفرین می‌کرد[۲].

خبر دادن از شمار کشتگان نهروان

ابن‌بطه در ابانه[۳] و ابوداوود در سنن[۴] از ابومجالد نقل کرده‌اند که در روایتی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده که خطاب به یاران خود دربارهٔ خوارج فرموده است: «خدای را سوگند، ده تن از شما کشته نشوند»[۵].

در روایتی دیگر است که فرمود: «از آنان ده تن جان به در نبرند و از ما ده تن کشته نشوند»[۶].

همین نیز شد و از یاران علی علیه‌السلام نه تن کشته شدند و از خوارج هم نه تن جان به در بردند. دو تن از آنان به سجستان گریختند، دو تن به عمان، دو تن به سرزمین جزیره، دو تن به یمن و یکی به موزن و از آن پس خوارج در این سرزمین‌ها بودند.

---

۱. برای روایت‌های حاکی از نامیده شدن اشعث به «عرف النار» ← مفید، الامالی، ۱۴۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۳۷۹/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۳۲/۹؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۰۴/۲.

۲. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۸۴.

۳. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۴. خبر را در سنن ابوداوود نیافتم اما در سنن دارقطنی (۱۳۱/۳) از ابومجلز چنین روایتی نقل شده است.

۵. «و الله لایقتل منکم عشرة».

۶. «و لاینفلت منهم عشرة و لایهلک منا عشرة». برای متن با تفاوت‌هایی ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۱۲۰؛ خوارزمی، المناقب، ۲۶۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۳۸/۱ و ۳۳۹؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۸۴/۸؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۵۵۵/۷؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۲۸/۴ و ۲۲۹؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۶۴/۱۴.

اعثم گوید: اما کسانی که از یاران علی علیه السلام بودند و کشته شدند عبارتند از: رویبة بن وبرعجلی، سعد بن خالد سبیعی، عبدالله بن حماد ارحبی، فیاض بن خلیل ازدی، کیسوم بن سلمه جهینی، عبید بن عبید خولانی، جمیع بن جشم کندی و ضبّ بن عاصم اسدی[1].

پیش‌بینی دربارهٔ بغداد

ابوالجوائز کاتب گفته است: علی بن عثمان برای ما نقل کرده و گفته است: مظفر بن حسن واسطی سلال برای ما حدیث آورده و گفته است: حسن بن ذکردان ــ و او سیصد و بیست و پنج سال داشت ــ ما را حدیث کرده و گفته است: در آبادی خود بودم که علی علیه السلام را در خواب دیدم. به دیدار او تا مدینه رهسپار شدم و به دست او اسلام آوردم و او مرا حسن نامید. از او احادیثی بسیار شنیدم و در همهٔ نبردهایش با او بودم. روزی از روزها به او گفتم: ای امیرمؤمنان برایم دعا کن. فرمود: «ای مرد فارسی تو عمری دراز خواهی داشت و تو را به شهری خواهند برد که یکی از زادگان عمویم عباس آن را بنا نهد و آن روزگار آن را بغداد نامند. بدان جا نمی‌رسی تا در راه در مدائن درگذری»[2].

چنین نیز شد و آن مرد همان شب که به مدائن آمد مرد.

مسعدة بن یسع در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام بر زمین بغداد گذشت. پرسید: این زمین را چه نامند؟

گفتند: بغداد.

فرمود: آری در این‌جا شهری برپا می‌شود ــ و اوصاف آن را یاد کرد.

گفته‌اند: تازیانه‌ای از دست آن حضرت بر زمین افتاد. دربارهٔ آن سرزمین پرسید. گفتند: بغداد. پس، از این خبر داد که در آن‌جا مسجدی ساخته شود و آن مسجد را مسجد سوط (مسجد تازیانه) نامند.

خبر دادن از سرنوشت ابن‌ابی‌الدنیا

در تاریخ بغداد است که ابوبکر مفید جرجانی گفته است: ابوالدنیا در روزگار ابوبکر زاده شد. او گفته

---

۱. ← ابن اعثم، الفتوح، ۲۷۲/۴.

۲. «یا فارسی انک ستعمر و تحمل الی مدینة یبنیها رجل من بنی عمی العباس تسمی فی ذلک الزمان بغداد و لاتصل الیها تموت بموضع یقال له المدائن».

است: با پدرم روانهٔ دیدار امیرمؤمنان علیه‌السلام شدیم. چون به نزدیک کوفه رسیدیم تشنگی بر ما چیره شد. به پدرم گفتم: بنشین تا برایت در بیابان بچرخم شاید به آبی دست یابم.

به جست‌وجوی آب رفتم و ناگهان چاهی دیدم که به چاه‌های دستافرید یا دره می‌ماند. خود را شستم و از آن آب خوردم تا سیراب شدم. سپس نزد پدر خویش بازآمدم و گفتم: برخیز که خدا برایمان گشایش آورده است و این چشمه آبی است که در نزدیک ما قرار دارد.

روانه شدیم. اما چیزی نیافتیم و پدرم همچنان بی‌تابی کرد تا درگذشت. او را به خاک سپردم و نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام که رهسپار صفین بود و یابوی او را آماده کرده بودند آمدم. رکاب یابو را گرفتم. امیرمؤمنان علیه‌السلام در من نگریست. من به بوسیدن رکاب پرداختم. اما آن را بر صورتم زد و صورتم شکافت.

ابوبکر مفید گفته است: من خود آثار آن زخم را آشکارا بر چهرهٔ او دیدم.

ابوالدنیا در ادامه گفته است: سپس دربارهٔ داستانم از من پرسید.

داستان خویش با او بازگفتم.

فرمود: «از چشمه‌ای آب خورده‌ای که هیچ‌کس از آن نخورد، مگر آن‌که عمری دراز یابد. تو را مژده باد که عمری دراز خواهی یافت».

او مرا معمّر نامید.

این ابوالدنیا همان است که به اشج نامور شده است[1].

خطیب از این سخن به میان آورده است که مفید جرجانی گوید: در سال سیصد به همراه پیرانی از خاندان خود به بغداد رفته و آن‌جا دربارهٔ ابوالدنیا پرسیده و به او گفته‌اند: او در میان ما به داشتن عمری طولانی شهرت دارد.

مفید گوید: به من خبر رسیده است که او در سال سیصد و بیست و هفت درگذشت[2].

استاد ما نیز در امالی خود دربارهٔ درگذشت ابوالدنیا روایتی به همین مضمون آورده است.

خبرهایی دربارهٔ براثا

حارث اعور، عمرو بن حریث و ابوایوب دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده‌اند که چون از پیکار صفین

---

۱. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۹۷/۱۱.

۲. ← همان، البته روایت این منبع با روایت ابن‌شهرآشوب در این‌جا تفاوت دارد.

بازمی‌گشت در سمت راست سرزمین سواد اردو زد. راهبی که آن‌جا بود به او گفت: در این‌جا جز وصی‌ای که در راه خدا بجنگد اردو نزند.

علی‌علیه‌السلام فرمود: من خود مهتر اوصیا و وصی سید انبیا هستم.

گفت: پس تو همان تاس‌موی قریش و وصی محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هستی. آیین اسلام را پاس بدار که این اوصاف تو را در انجیل یافته‌ام و تو در مسجد براثا خانهٔ مریم‌علیهاالسلام و زمین عیسی‌علیه‌السلام فرود می‌آیی.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام به آن راهب فرمود: ای حباب بنشین.

راهب گفت: این هم یک نشان دیگر است.

سپس فرمود: ای حباب، از این صومعه پایین آی و بر جای این دیر یک مسجد بساز.

حباب آن صومعه را به مسجد بدل کرد و خود را در کوفه به امیرمؤمنان‌علیه‌السلام رساند و در آن‌جا ماند تا امیرمؤمنان‌علیه‌السلام به شهادت رسید.

حباب پس از آن به مسجد خود در براثا بازگشت[۱].

در روایتی دیگر است که آن راهب گفت: خوانده‌ام که ایلیا وصی پارقلیط محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله که پیامبر درس‌ناخواندگان و خاتم همهٔ پیامبران و رسولان الهی است ـ و سخنی فراوان در این اوصاف آورد ـ در این‌جا نماز می‌خواند. هرکس او را درک کند از نوری که او آورده است پیروی کند. زنهار که در آخرین روزها در این‌جا درختی کاشته شود که هرگز میوه‌اش تباهی نبیند.

در روایت زاذان است که امیرمؤمنان‌علیه‌السلام از او پرسید: از کجا آب می‌خوری؟

گفت: از دجله.

پرسید: چرا چاهی حفر نمی‌کنی تا از آب آن بنوشی؟

گفت: چاهی کنده‌ام ولی آبش شور جوشیده است.

فرمود: اکنون چاهی دیگر بکن.

او چاهی دیگر حفر کرد و از آن آب شیرین درآمد.

فرمود: ای حباب، از این پس، برای آشامیدن از این چاه آب بردار. این مسجد پیوسته آباد باشد و چون آن را خراب کنند و نخل آن را بکنند آنان را ـ یا فرمود مردم را ـ بلایی دربر گیرد.

---

۱. برای روایت با تفاوت‌هایی ← طوسی، الامالی، ۱۹۹ و ۲۰۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۵۲/۲ - ۵۵۴.

در روایت محمد بن قیس است که امیرمؤمنان علیه‌السلام به سراغ نقطه‌ای در آن تپهٔ شنی رفت و با پای خود آن را کاوید. چشمه‌ای خروشان برجوشید و امام علیه‌السلام فرمود: این چشمهٔ مریم است. سپس فرمود: در این‌جا هفده ذراع حفر کنید.

حفر کردند و ناگهان به صخره‌ای سفید برخوردند. فرمود: این‌جا جایی است که مریم علیهاالسلام عیسی علیه‌السلام را از آغوش خود بر زمین نهاد و نماز کرد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام آن صخره را بر زمین نشاند و چهار روز در آن‌جا اقامت کرد.

در روایت امام باقر علیه‌السلام است که فرمود: این چشمهٔ مریم است که برای او برجوشید. در این‌جا هفده ذراع خاک را بردارید. خاک را برداشتند و به صخره‌ای سفید برخوردند ـ و دنبالهٔ داستان.

در روایتی است که فرمود: این جایی مقدس است که پیامبران در آن نماز خوانده‌اند.

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: و یافته‌ایم که پیش از عیسی علیه‌السلام نیز در این‌جا نماز خوانده‌اند.

در روایتی دیگر است که ابراهیم خلیل علیه‌السلام در آن‌جا نماز خوانده است[1].

در روایتی دیگر است که امیرمؤمنان علیه‌السلام به زبان عبری فریاد برآورد: ای چاه، پیش آی!

امیرمؤمنان علیه‌السلام چون بر آن مسجد گذشت در آن خارها و خاربن‌های بزرگی بود. همه را با شمشیر جارو کرد و آن گاه فرمود: این‌جا قبر پیامبری از پیامبران خدا است.

هم به خورشید فرمود: بازگرد. خورشید بازگشت. سیزده تن با امیرمؤمنان علیه‌السلام همراه بودند. امام قبله را درست معین کرد و به سوی آن نماز گزارد.

عونی گفته است:

گفتی براثا خانهٔ مریم علیهاالسلام بوده است. اما این روایتی با سندی ضعیف و ناراست است.
اما براثا خانهٔ عیسی بن مریم علیه‌السلام و جایگاه و شدآمدگاه پیامبران پاک بوده است،
و نیز اقامتگاه اوصیای آنان در گذر روزگاران، و حق به نیکی آشکار بوده است.
با هفتاد وصی پس از هفتاد پیامبر که همه در این‌جا به سجده پیشانی بر زمین ساییده‌اند.
و آخرین آن‌ها نماز پیشوای ما علی علیه‌السلام است و در این باره حدیثی درست رسیده است[2].

---

۱. ← طوسی، الامالی، ۲۰۰.

۲. و قلت براثا کان بیتا لمریم   و ذاک ضعیف فی الأسانید اعوج

←

خبر دادن از رازی شگفت

در روایتی است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای وشاء پیش من آی.

وشاء گوید: پیش او رفتم. فرمود: به محلهٔ خویش برو. آن‌جا بر در مسجد مرد و زنی را خواهی دید که با یکدیگر نزاع دارند. آن‌ها را نزد من آور.

راوی گوید: روانه شدم و آن زن و مرد را دیدم که با یکدیگر نزاع می‌کنند. گفتم: امیرمؤمنان علیه السلام شما را می‌خواند.

با هم رهسپار شدیم تا به حضور امام رسیدیم.

پرسید: ای جوان مشکل تو با این زن چیست؟

گفت: ای امیرمؤمنان، من این زن را به همسری گرفته، مهر او را داده، او را در تمکین آورده و به خانه برده‌ام. اما چون به او نزدیک شده‌ام خون دیده است، و من در کار خویش سرگردان مانده‌ام.

فرمود: آن زن بر تو حرام است و تو شایستهٔ او نیستی.

مردم در این‌باره به بگو مگو درافتادند و امیرمؤمنان علیه السلام از آن زن پرسید: آیا مرا می‌شناسی؟

گفت: چیزهایی دربارهٔ تو شنیده‌ام. اما تو را ندیده بودم.

پرسید: تو فلان دختر فلانی نیستی؟

گفت: خدای را سوگند، چرا.

پرسید: مگر نه آن است که تو پیشتر با فلانی پنهانی ازدواج موقت کرده‌ای و مگر نه آن است که از آن مرد باردار شده‌ای و سپس نوزاد خود را که پسری سالم بوده است به دنیا آورده‌ای و آن گاه از طایفه و خانوادهٔ خود ترسیده‌ای و شبانه بیرون رفته‌ای و چون خود را به جایی خلوت رسانده‌ای، او را بر زمین نهاده‌ای و در برابرش ایستاده‌ای، اما لختی بعد بر او دل سوزانده‌ای و برگشته‌ای تا او را برداری، اما سپس او را واگذارده‌ای تا گریسته است و در این هنگام از رسوایی ترسیده‌ای و از آن سوی سگان

→

و لکنه بیت لعیسی بن مریم	و للانبیاء الزهر مثوی و مدرج
و للاوصیاء الطاهرین مقامهم	علی غابر الأیام و الحق أبلج
بسبعین موصی بعد سبعین مرسل	جباههم فیها سجوداً تشجج
و آخرهم فیها صلاة إمامنا	علی بذا جاء الحدیث المنهج

آمده‌اند و بر تو پارس کرده‌اند و هراسان گریخته‌ای و یکی از سگان به سراغ کودک تو رفته و او را بوییده و به واسطهٔ بوی بدی که داشته بر او چنگ افکنده و تو از سر دلسوزی آن سگ را رانده‌ای و در این میان بر کودک زخمی وارد آورده‌ای و او فریادی برآورده است و تو ترسیده‌ای که صبح شود و حضور تو را احساس کند و از این روی با دلی آکنده از نگرانی او را واگذاشته‌ای و دستان خود به آسمان برداشته‌ای و دعا کرده‌ای: خداوندا، ای نگه‌دارندهٔ امانت‌ها، او را نگه دار. مگر نه چنین است؟

زن گفت: خدای را سوگند، چرا. همهٔ این‌ها درست است و از سخن تو در شگفت شده‌ام.

سپس فرمود: بگویید آن مرد بیاید.

مرد آمد. امیرمؤمنان علیه‌السلام به او فرمود: پیشانی خود آشکار کن.

او پیشانی خود آشکار کرد.

سپس امیرمؤمنان علیه‌السلام بدان زن فرمود: این همان زخمی است که بر جلوی سر آن نوزاد خود ایجاد کردی و این همان فرزند تو است. خداوند ـ تعالی ـ با آیتی که نمایانده و او را بازداشته به او اجازه نداده است که با تو همبستر شود و خداوند آن گونه که خواسته بودی او را برایت نگه داشته است. خدای را بر آنچه به تو داده و به تو گزین ساخته است سپاس گوی.

خبر دادن از آن زن

حارث اعور، ابوایوب انصاری، جابر بن یزید و محمد بن مسلم همه از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده‌اند و عیسی بن سلیمان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده ـ و روایت‌ها در هم متداخل است ـ که فرموده: علی علیه‌السلام در بازارهای کوفه می‌چرخید. زن او را سه بار لعنت کرد. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ای سلقلقی، چند تن از کسان خود کشته‌ای؟

گفت: هفده یا هیجده تن.

چون آن زن نزد مادر رفت ماجرا را با او بازگفت.

مادرش گفت: سلقلقی کسی است که پس از حیض زاده شده باشد و از او نسلی نماند.

پرسید: مادر، یعنی تو چنینی؟

گفت: آری ـ و بقیهٔ روایت[1].

---

۱. ← مفید، الاختصاص، ۳۰۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۴۸/۲ و ۷۴۹.

در روایتی از امام باقر﵇ است که در حالی که امیرمؤمنان﵇ به زیان آن زن داوری کرده بود او بدیشان گفت: نه به عدالت داوری کرده‌ای و نه میان رعیت دادگری کنی. نزد خداوند بدانچه او بدان خرسند باشد از تو داد خواهم خواست.

امیرمؤمنان﵇ بدان زن نگریست و فرمود: ای گناهکار، ای بدکار، ای سلفع ـ یا سلسع.

آن زن که این شنید پشت کرد و گریخت، در حالی که می‌گفت: وای بر من با پسر ابوطالب؛ پرده‌ای که پوشیده بود دریدم[1].

در خصائص نطنزی است که علی﵇ فرمود: الله اکبر! پیامبر خداﷺ فرموده بود: از قریش جز بدکار، از انصار جز یهودی، از عرب جز زنازاد، از دیگر مردمان جز تیره‌بخت و از زنان جز سلقلقی تو را دشمن ندارد.

آن زن گفت: سلقلقی چیست؟

فرمود: آن که از پشت حیض شود.

آن زن گفت: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند. ای علی، مرا از چیزی آگاهاندی که در من وجود دارد. از این پس هرگز تو را دشمن نخواهم داشت.

امیرمؤمنان﵇ گفت: خداوندا، اگر راست می‌گوید خون دیدن او را از همان جا قرار ده که دیگر زنان بینند.

خداوند نیز مجرای عادت او را تغییر داد.

حارث اعور گفته است: عمرو بن حریث آن زن را تعقیب کرد و دربارهٔ آنچه امیرمؤمنان﵇ در مورد او گفته بود از او پرسید.

زن سخن امیرمؤمنان﵇ را تصدیق کرد.

عمرو بن حریث پرسید: آیا گمان می‌کنی او ساحر یا کاهن یا جذامی است؟

زن گفت: ای بندهٔ خدا، بد سخنی بر زبان راندی! او از خاندان نبوت است.

عمرو بن حریث نزد امیرمؤمنان﵇ باز آمد و او را از گفتهٔ آن زن آگاهاند.

امیرمؤمنان﵇ فرمود: آن زن سخنی نیکوتر از سخن تو گفته است[2].

---

۱. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۲۹.

۲. برای روایت با جزئیات و البته با تفاوت‌هایی ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۷۶ - ۳۷۹؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین﵇،

←

ابن حماد گفته است:

در آنچه روایت کرده‌اند او داوری‌ای کرد که شگفتی‌ها دارد و همانندش را نشنیده‌اند.
زنی نزد او آمد و از همسر خود شکایت کرد و او دربارهٔ وی به آنچه به تقوا نزدیک‌تر است حکم کرد.
اما آن زن گفت: به ناحق حکم کرده‌ای. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: نه، ای سلقع، ای بدکار و ای شپش‌بو.
آن زن پشت کرد و بی‌درنگ رفت. اما مردی ناپاک و پست به تعقیب وی پرداخت.
به وی گفت: بنگر، آیا نزد او سحر دیدی؟ گفت: نه، لختی درنگ کن و چهرهٔ خویش به فروتنی بیارای.
آن علم رسالت و نبوت بود. پس آن زن به راه خود ادامه داد و آن مرد با دلی که آتش گرفته بود بازآمد.
امام به او گفت: تو بد کردی و آن زن با ما به خوبی رفتار کرد و هرکس آن درود که خود بکارد[1].

ستم «عین»ها

یک بار در روزگار عثمان، حذیفة بن یمان به امیرمؤمنان علیه‌السلام گفت: خدای را سوگند، نه معنای سخن تو را فهمیدم و نه تأویل آن دانستم تا زمانی که دیشب آن را دریافتم. به یاد می‌آوری در هامون آن زمان که خفته بودم و در روزگاری که هنوز پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان ما بود به من فرمودی: «ای حذیفه، چگونه‌ای آن هنگام که عین‌ها بر عین ستم رانند؟»[2]

من تفسیر این سخن را ندانستم تا آن که دیشب عتیق و پس از او عمر را دیدم که بر تو تقدم طلبیده‌اند و حرف اول نام هر دو «عین» است.

←

۵۶۱/۲؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۳۰؛ مفید، الاختصاص، ۳۰۲ و ۳۰۵؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۴۷/۲ - ۷۴۹؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۴۸/۲ و ۲۴۹.

۱.
و لقد قضی فیما رووه قضیة — فیها عجائب مثلها لایسمع
جاءته امرأة تخاصم بعلها — فقضی علیها بالذی هو اورع
قالت قضیت بغیر حق قال لا — یا سلقع یا مهیسع یا قردع
فهناک ولت لاتلبث فانثنی — فی اثرها رجس لئیم یتبع
قال انظری اترین سحراً عنده — قالت له مهلا فخدک اضرع
بل ذاک علم رسالة و نبوة — و مضت و عاد و قلبه متلذع
قال الامام له أسأت و احسنت — فینا و کل حاصد ما یزرع

۲. «کیف انت یا حذیفة اذا ظلمت العیون العین».

فرمود: «ای حذیفه، عبدالرحمن را از یاد بردی که حکومت را به سوی عثمان کج کرد»[۱].

در روایت دیگری است که فرمود: «و عمرو بن عاص هم با معاویه پسر آن جگرخواره به آنان خواهد پیوست. اینان عین‌هایی هستند که بر ستم راندن به من گرد آمده‌اند»[۲].

نشانه‌ای که میان شانه‌ها بود

زید بن صوحان، صعصعة بن صوحان، براء بن سبره، اصبغ بن نباته، جابر بن شرحبیل و محمود بن کواء روایت کرده‌اند که به اسقفی در دیلم ـ در سرزمین فارس ـ که صد و بیست سال بر او گذشته بود گفته است: مردی ناقوس را تفسیر کرده و گفته: مقصود از آن علی علیه‌السلام است. اسقف که این شنید گفت: مرا نزد او برید که می‌بینم او «انزع بطین» است.

چون به امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید گفت: من اوصاف او را در انجیل دیده‌ام و گواهی می‌دهم که او وصی عموزادهٔ خویش است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام از او پرسید: آمده‌ای ایمان بیاوری تا به علاقه‌ات به این ایمان بیفزایم؟

گفت: آری.

فرمود: جبهٔ خویش از تن درآور و نشانه‌ای را که میان شانه‌هایت هست به یارانت نشان ده.

گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستادهٔ او است.

پس نفسی ژرف کشید و مرد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «اندکی در اسلام زیست و فراوان در جوار خداوند بهره یافت»[۳].

خبر دادن از فتح بصره

ابن‌عباس روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام در نبرد جمل فرمود: «حتماً بر این دسته پیروز خواهیم

---

۱. «یا حذیفة نسیت عبدالرحمن حیث مال بها الی عثمان».

۲. «و سیضم الیهم عمرو بن العاص مع معاویة بن آکلة فهولاء العیون المجتمعة علی ظلمی». برای متن‌ها و روایت‌ها با تفاوت‌هایی ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۷۱. برای معنا و مصداق این «ع»ها نیز ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۳۸۷.

۳. «عاش فی الاسلام قلیلا و نعم فی جوار الله کثیراً».

شد و این دو مرد را خواهیم کشت»[۱].

در روایت دیگری است که فرمود: «قطعاً بصره را خواهیم گشود و امروز از کوفه هشت هزار و سی و چند مرد به یاریتان خواهند آمد»[۲].

چنین نیز شد و همان شد که او فرموده بود.

در روایت دیگری است که از آمدن شش هزار و شصت و پنج نفر خبر داده بود[۳].

دربارهٔ اویس قرنی در صفین

از همین نمونه‌ها است حدیث ابن‌عباس در مورد علت حضور یافتن اویس قرنی در صفین[۴].

خبر دادن از ماجراهای نهروان

مفسران از جندب بن عبدالله ازدی روایت کرده‌اند که گفته است: چون امیرمؤمنان علیه‌السلام در نهروان فرود آمد و به اردوی آن طایفه نزدیک شدیم، شنیدیم که همهمه ایشان به تلاوت قرآن بلند است و چون لانهٔ زنبور از اردویشان این زمزمه برمی‌خیزد و ترسایان و پارسایان میان ایشانند.

چون آنان را در این وضعیت دیدم از این امر تردیدی به من راه یافت. کناره گزیدم و به نماز مشغول شدم و به درگاه خداوند چنین دعا کردم: خداوندا، اگر پیکار با این طایفه فرمانبری از تو است مرا اذن ده و اگر این کار نافرمانی تو است، به من بنمایان.

در همین حال بودم که علی علیه‌السلام بدان جا رو کرد.

---

۱. «لتظهرن علی هذه الفرقة و لتقتلن هذین الرجلین». ← مفید، الامالی، ۳۳۵؛ طوسی، الامالی، ۱۱۳؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۳۷۹.

۲. «لنفتحن البصرة و لیأتینکم الیوم من الکوفة ثمانیة آلاف رجل و بضع و ثلاثون رجلا». برای بخش دوم متن ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۷۰.

۳. متن روایت چنین است: «ولیفتحن البصرة و لیأتینکم مادة من الکوفة ستة آلان و خمسائة و ستون». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۸۵/۲ و ۲۸۶. نیز: اسماعیلی، معجم الشیوخ، ۶۲۴/۲.

۴. ← مفید، الارشاد، ۳۱۶/۱؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۶۶ و ۲۶۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۰/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۳۷ و ۳۳۸.

هنگامی که در برابر من قرار گرفت فرمود: ای جندب، از تردید به خداوند پناه می‌بریم.

پس فرود آمد و به نماز ایستاد. در این هنگام سواری نزد او آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، مردمان از نهر گذشته و آن را پشت سر نهاده‌اند.

فرمود: نه، نگذشته‌اند.

مردی دیگر آمد و گفت: آن طایفه از نهر گذشته‌اند.

فرمود: نه، چنین نکرده‌اند.

گفت: خدای را سوگند، نیامدم، مگر زمانی که دیدم پرچم‌ها و ابزارهای جنگی در این سوی است.

فرمود: خدای را سوگند چنین نکرده‌ام و این‌جا کشتنگاه آنان و محل ریختن خون آنان است[1].

در روایتی است که فرمود: به قصر بوری دخت کسری نمی‌رسند.

راوی گفته است: ما پس از آن سخن امام به سمت پرچم‌ها تاختیم و دیدیم وضع همان‌گونه است که او فرمود.

راوی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام سپس گردن من را گرفت و مرا پیش راند و فرمود: ای مرد ازدی، حقیقت برایت روشن نشد؟

گفتم: چرا، ای امیرمؤمنان[2].

پیشگویی درباره حجر بن عدی

سفیان بن عیینه از طاووس یمانی نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام به حجر بدری فرمود: ای حجر، چگونه ای آن هنگام که تو را بر منبر صفا بایستانند و به ناسزاگویی به من و برائت جستن از من فرمان دهند؟

حجر گفته است: گفتم: از این به خدا پناه می‌برم.

فرمود: «خدای را سوگند چنین خواهد شد. چون چنین شد مرا ناسزا بگوی، اما از من برائت مجوی؛ چرا که هرکس در دنیا از من برائت جوید در آخرت از او برائت جویم»[3].

---

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۳۹/۱.

۲. ← مفید، الارشاد، ۳۱۸/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۴۰/۱.

۳. «و الله انه لکائن فاذا کان ذلک فسبنی و لاتبترأ منی فانه من تبرأ منی فی الدنیا برأت منه فی الآخرة».

طاووس گفته است: بعدها حجاج او را بدان واداشت که علی ﷺ را بر منبر ناسزا گوید. او بر منبر رفت و گفت: ای مردم، این فرمانروای شما از من می‌خواهد علی ﷺ را لعنت کنم. زنهار او را لعنت کنید که لعنت خدا بر او باد.

برتر از آنم که در دل داری

در امثال ابوعبدالله[۱] آمده است که مردی متهم علی ﷺ را ستایش گفت. امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «من فروتر از آنم که می‌گویی و فراتر از آن که در دل می‌پنداری»[۲].

ناشی گفته است:

در هر سو او را نشانه‌ای است که از عزمش خبر می‌دهد،
و ناپاک را به گمراهی و سرکشی سیراب می‌سازد و نیکوکار را از راه‌یافتگی برخوردار می‌کند[۳].

---

۱. ظاهراً تصحیفی صورت پذیرفته و صورت درست این واژه ابوعبید است. گواه آن که این سخن در الامثال ابوعبید قاسم بن سلام (۴۵) آمده است.

۲. «انا دون ما تقول و فوق ما تظن فی نفسک». نیز ← شریف رضی، خصائص الائمة ﷺ، ۹۴؛ علم الهدی، الامالی، ۱۹۸/۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۰۴/۴ و ۲۳۳/۱۸.

۳. له فی کل وجه سمة تنبیء عن العقد
فتسقی الرجس بالغی و تحظی البر بالرشد

فصل ۷

خبر دادن امیرمؤمنان علیه‌السلام از مرگ و عمر و بیماری و آسیب

آنچه به رشید هجری آموخت

اصبغ بن نباته گفته است: امیرمؤمنان علیه‌السلام چون کسی در حضور او می‌ایستاد، به وی می‌فرمود: ای فلانی، آماده باش و برای خود آنچه می‌خواهی فراهم ساز که تو در فلان روز از فلان ماه در فلان ساعت بیمار خواهی شد.

بعدها همان می‌شد که او فرموده بود[1].

او رشید هجری را از چنین آینده‌ای آگاهانده بود و از این روی او را «رشید البلایا» می‌گفتند[2].

خبر دادن از شهادت امام حسین علیه‌السلام

امیرمؤمنان علیه‌السلام همچنین از کشته شدن حسین علیه‌السلام خبر داده بود[3].

پیشگویی دربارهٔ ابن‌سعد

فضل بن زبیر از ابوالحکم، از استادان خود نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «پیش از آن

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۸۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۰۷/۲.

۲. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۳۲؛ مفید، الاختصاص، ۷۷؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۲۹۱/۱.

۳. ← منقری، وقعة صفین، ۱۴۰؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۴۱/۳؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۱۹۹.

که مرا از کف بدهید از من بپرسید»[۱].

مردی از آن میان برخاست و گفت: مرا از این بیاگاهان که در سر و ریش من چند تار موی است؟

فرمود: «بر سر هر مویی در سرت فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌فرستد و بر سر هر مویی در ریشت شیطانی که تو را می‌فریبد و در خانه‌ات بزغاله‌ای است که پسر پیامبر خدا ﷺ را می‌کشد و نشان این امر تحقق آن چیزی خواهد بود که به تو گفتم، و اگر آنچه پرسیدی برهان آوردن بر آن و فهم آن بر تو دشوار نبود تو را از آن نیز می‌آگاهاندم»[۲].

در آن روزگار فرزند مردی که برخاسته بود، کودکی بود که روی زمین می‌خزید. بعدها حسین علیه‌السلام به دست او کشته شد[۳].

پیشگویی درباره خالد بن عرفطه و حبیب بن جماز

در میان اهل دانش این حدیث به استفاضه رسیده است که اعمش و ابن‌محبوب از ثمالی و سبیعی و همه از سوید بن غفله روایت کرده‌اند و ابوالفرج اصفهانی نیز در تاریخ امام حسن علیه‌السلام آورده است[۴] که به امیرمؤمنان علیه‌السلام گفتند: خالد بن عرفطه مرده است.

فرمود: «اونمرده‌است و نمی‌میرد تا سپاه گمراهی را رهبری کندکه پرچمدارش حبیب‌بن‌جماز است»[۵].

مردی از پای منبر برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان، خدای را سوگند من طرفدار توام و من تو را دوست دارم. من حبیب بن جماز هستم.

فرمود: «از این حذر کن که آن پرچم را بر دوش کشی. اما یقیناً آن را بر دوش خواهی کشید و از این دروازه درخواهی آمد»[۶] ــ و در این هنگام به باب فیل اشاره کرد.

---

۱. «سلونی قبل ان تفقدونی».

۲. «ان علی کل طاقة فی رأسک ملک یلعنک و علی کل طاقة من لحیتک شیطان یستفزک و ان فی بیتک لسخلا یقتل ابن‌رسول الله و آیة ذلک مصداق ما اخبرتک به و لولا ان الذی سألت یعسر برهانه لأخبرتک به».

۳. برای متن پیشین و این روایت ← شریف رضی، خصائص الائمة علیهم‌السلام، ۶۲؛ ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۵۶؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۱۶۹؛ مفید، الارشاد، ۳۳۰/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۸۹/۱؛ همو، اعلام الوری، ۳۴۴/۱.

۴. ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۴۶ و ۴۷.

۵. «انه لم‌یمت و لایموت حتی یقود جیش ضلالة صاحب لوائه حبیب بن جماز».

۶. «ایاک ان تحملها و لتحملنها فتدخل بها من هذا الباب».

چون در ماجرای حسین علیه السلام آن پیشامدها رخ داد و عمر بن سعد بن ابی‌وقاص رهسپار پیکار با آن حضرت شد، خالد بن عرفطه طلیعه‌دار و حبیب بن جماز پرچمدارش بود. او پرچم را بر دوش داشت تا از باب الفیل به مسجد درآمد[۱].

حسین علیه السلام پیش از حج شهید شود

ابوحفص عمر بن محمد زیات در روایتی نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام به مسیب بن نجیه فرمود: «سوار آن مرکب تندرو در حالی که کمر آن را محکم بربسته و هنوز جامهٔ حج و عمره از تن نگشوده است نزد شما می‌آید و او را می‌کشند»[۲].

مقصود امیرمؤمنان علیه السلام از این سخن حسین علیه السلام بود[۳].

خبر دادن از خیانت کوفیان

امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به مردمان کوفه فرمود: «چگونه خواهید بود آن هنگام که فرزندان پیامبرتان به میانتان آیند و آهنگ ایشان کنید و ایشان را بکشید»[۴].

گفتند: پناه بر خدا، اگر خدا چنین بر سرمان آورد، در عذر آوردن بر درگاه او به آزمونی سخت گرفتار خواهیم بود.

فرمود:

آنان او را به دام فریب خویش افکندند و فریفتند. رهایی را خواستند، در حالی که نه رستنی بود و نه بهانه‌ای[۵].

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۱۸؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۶۱؛ مفید، الارشاد، ۳۲۹/۱؛ همو، الاختصاص، ۲۸۰؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۶۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۴۵/۲.

۲. «یأتیکم راکب الدغیلة یشد حقوها بوضینها لم‌یقض تفثا من حج و لاعمرة فیقتلوه».

۳. برای روایت و متن پیشین ← طوسی، الامالی، ۲۳۰.

۴. «کیف انتم اذا نزل بکم ذریة رسولکم فعمدتم الیه فقتلتموه».

۵. هم اوردوه فی الغرور و غرروا ارادوا نجاة لا نجاة و لا عذر

در بحار الانوار مجلسی (۳۱۴/۴۱) شعر و روایت به نقل از کتاب حاضر آمده است.

پیشگویی دربارهٔ براء بن عازب

اسماعیل بن صبیح، از یحیی بن مساور عابد، از اسماعیل بن زیاد روایت کرده که گفته است: علی علیه‌السلام به براء بن عازب فرمود: «ای براء، پسرم حسین علیه‌السلام کشته می‌شود و تو زنده‌ای و او را یاری نمی‌رسانی»[1].

چون حسین علیه‌السلام کشته شد براء از اندوه آه می‌کشید و می‌گفت: خدای را سوگند که امیرمؤمنان علیه‌السلام راست گفت.

خبر دادن از نینوا

در مسند موصلی است که عبدالله بن یحیی از پدر خود روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام چون در راه صفین به مقابل نینوا رسید، بانگ برآورد: «ای ابوعبدالله، بر کنار رود فرات شکیبایی کن»[2].

راوی گوید: پرسیدم: چه فرمودی؟

امام علیه‌السلام از کشته شدن حسین علیه‌السلام در سرزمین طف سخن به میان آورد[3].

جویریة بن مسهر عبدی گفته است: چون علی علیه‌السلام بار صفین بست در صحرای کربلا ایستاد. چپ و راست خود را نگریست و گریست، آن‌گاه فرمود: «خدای را سوگند در همین‌جا بار می‌گشایند»[4].

آن مردم تفسیر این سخن را تنها هنگامی دریافتند که حسین علیه‌السلام کشته شد.

در شافی فی الانساب[5] آمده که یکی از یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام گفته است: پس درصدد یافتن چیزی برآمدم که آن‌جا را نشانه بگذارم. جز استخوان یک شتر چیزی نیافتم. آن را بدان سوی افکندم. زمانی که حسین علیه‌السلام کشته شد آن استخوان را در محل کشته شدن یاران او یافتم.

---

۱. «یا براء یقتل ابنی الحسین و انت حی لاتنصره».

۲. «اصبر اباعبدالله بشط الفرات».

۳. ← ابویعلی، المسند، ۲۹۸/۱.

۴. «و الله ینزلون هیهنا».

۵. مؤلف این کتاب ابوالحسن نجم الدین علی بن ابی‌الغنائم محمد علوی عمری مشهور به ابن‌الصوفی است و ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۰۳) از آن یاد کرده است. همچنین ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۹/۱۳.

از این کتاب نشانی در اختیار نیست.

خبر دادن از شهادت خود

امیرمؤمنان علیه‌السلام همچنین از کشته شدن خویش خبر داده بود.

شاذکونی از حماد از یحیی از ابن‌عتیق از ابن‌سیرین نقل کرده که گفته است: اگر کسی اجل خویش را می‌دانسته، آن کس علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بوده است[۱].

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: علی علیه‌السلام فرمود نام کسانی را که به کوفه می‌آیند برایش بنویسند. نام کسانی را نوشتند و آن سیاهه را تقدیم کردند. آن را خواند و چون بر نام ابن‌ملجم گذشت انگشت بر روی نام وی نهاد و گفت: خدایت بکشد، خدایت بکشد!

گاه چون از علی علیه‌السلام می‌پرسیدند: اگر مردان او تو را خواهند کشت، چرا او را نمی‌کشی، می‌فرمود: «خداوند بنده را کیفر ندهد، مگر زمانی که معصیت از او سرزند»[۲].

گاه نیز می‌فرمود: «در این صورت چه کسی مرا بکشد؟»[۳]

اصبغ بن نباته گفته است: امیرمؤمنان علیه‌السلام در ماهی که در آن به شهادت رسید خطبه‌ای ایراد کرد و در آن فرمود: «ماه رمضان بر شما فرارسیده است. مهتر همهٔ ماه‌ها و آغاز سال است و در آن آسیای شیطان می‌چرخد؛ زنهار که شما همهٔ امسال در یک صف به حج خواهید رفت و نشانهٔ آن هم این که من در میان شما نیستم»[۴].

صفوانی در احن والمحن روایت کرده که اصبغ گفته است: شنیدم علی علیه‌السلام یک جمعه پیش از آن که کشته شود فرموده بود: «هان، هرکس از زادگان عبدالمطلب این‌جا هست به من نزدیک شود. جز قاتل من کسی دیگر را نکشید. زنهار، مبادا فردا شما را بینم که با شمشیرهای خود مردم را درمیان گرفته‌اید و می‌گویید: امیرمؤمنان کشته شده است»[۵].

---

۱. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۴۵۸.

۲. «ان الله تعالی لایعذب العبد حتی تقع منه المعصیة».

۳. «فمن یقتلنی؟» ← خوارزمی، المناقب، ۳۹۳.

۴. «اتاکم شهر رمضان و هو سید الشهور و اول السنة و فیه تدور رحی الشیطان ألا و انکم حاجوا العام صفاً واحداً و آیة ذلک انی لست فیکم». برای متن و روایت ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۵؛ مفید، الارشاد، ۱۴/۱ و ۳۲۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۱/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۰/۱.

۵. «ألا من کان ههنا من بنی عبدالمطلب فلیدن منی لاتقتلوا غیر قاتلی ألا لاألفینکم غداً تحیطون الناس بأسیافکم ←

عثمان بن مغیره گفته است: چون ماه رمضان فرارسید یک شب نزد حسن علیه السلام، یک شب نزد حسین علیه السلام، یک شب نزد عبدالله بن عباس ــ و به روایت صحیح‌تر نزد عبدالله بن جعفر ــ افطار می‌کرد و برای افطار بیش از سه لقمه نمی‌خورد.

در این‌باره از او پرسیدند.

فرمود: «می‌خواهم زمانی تقدیر خداوند برایم برسد که گرسنه باشم. تنها یک شب یا دو شب فاصله است»[۱].

امیرمؤمنان علیه السلام همان شب که این سخن را فرمود کشته شد[۲].

خبر دادن از کشته شدن کسانی چند

علی علیه السلام همچنین کشته شدن جماعتی چون حجر بن عدی، رشید هجری، کمیل بن زیاد، میثم تمار، محمد بن اکثم، خالد بن مسعود، حبیب بن مظاهر، جویریه، عمرو بن حمق، قنبر، مذرع و کسانی دیگر را پیشگویی کرده و ــ چونان که به خواست خداوند خواهد آمد ــ قاتلان آن‌ها و چگونگی کشته شدن ایشان را نیز فرموده بود.

پیشگویی کشته شدن مذرع

عبدالعزیز و صهیب از ابوالعالیه روایت کرده‌اند که گفته است: مذرع بن عبدالله برایم نقل کرده و گفته است: از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هلا، خدای را سوگند که سپاهی روی خواهد کرد و چون به بیداء رسد زمین آن را در خود فروخواهد برد»[۳].

→

تقولون قتل امیرالمؤمنین». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۴۹/۲ و ۴۵۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۶ و ۱۳۷؛ خوارزمی، المناقب، ۳۸۵.

۱. «یأتینی امر ربی و انا خمیص. انما هی لیلة اولیلتان».

۲. برای متن پیشین و نیز روایت ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۵؛ مفید، الارشاد، ۱۴/۱ و ۳۲۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۱/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۰۹/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۳۹۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۹۱/۲.

۳. «اما و الله لیقبلن جیش حتی اذا کان بالبیداء خسف بهم».

گفتم: این غیب است.

مذرع گفت: خدای را سوگند آنچه امیرمؤمنان علیه‌السلام مرا از آن آگاهانیده است رخ خواهد داد و یقیناً مردی را خواهند گرفت و خواهند کشت و میان دو کنگره از کنگره‌های این مسجد به دار خواهند زد.

گفتم: این دومین غیبگویی است.

گفت: اما ثقهٔ مأمون یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام این را به من گفته است.

ابوالعالیه گوید: جمعه‌ای بر ما نگذشت مگر این که مذرع را گرفتند و میان دو کنگره بر دار کردند[۱].

پیشگویی کشته شدن حجر بن عدی

در معرفة والتاریخ فسوی است که رزین غافقی گفته است: از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «ای مردمان عراق، هفت تن از شما در عذراء کشته خواهند شد که حکایت ایشان حکایت اصحاب اخدود است»[۲].

چندی بعد، حجر و یارانش در آن‌جا کشته شدند[۳].

خبر دادن از فتنه‌های آینده

امیرمؤمنان علیه‌السلام همچنین از فتنه‌هایی که پس از او درخواهد گرفت خبر داده بود.

خبر از سلطهٔ معاویه

او در کوفه زمانی که ناتوانی مردم را دید در خطبهٔ خود فرمود: «پس از من با کدام رهبر به پیکار می‌روید و پس از این سرای از کدام سرای خویش دفاع می‌کنید؟ زنهار که پس از من با ذلتی فراگیر، شمشیری بران و خودخواهی‌هایی زشت رویاروی خواهید شد که ستمگران در رفتار با شما، آن‌ها را به سنّت بدل کنند»[۴].

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۳۲۶/۱.

۲. «یا اهل العراق سیقتل منکم سبعة نفر بعذراء مثلهم کمثل اصحاب الاخدود».

۳. ← المعرفة و التاریخ، ۳۲۸/۳ و ۳۲۹.

۴. «مع أی إمام بعدی تقاتلون و أی دار بعد دارکم تمنعون؟ أما انکم ستلقون بعدی ذلا شاملا و سیفا قاطعا و اثرة قبیحة ←

او همچنین خطاب به مردم کوفه فرمود: «زنهار که مردی بر شما چیرگی خواهد یافت که گشاده‌گلوی و پهن‌شکم است، آنچه را می‌یابد می‌خورد و آنچه را نمی‌یابد می‌جوید. او را بکشید، هرچند او را نخواهید کشت. او شما را به ناسزا گفتن به من و برائت جستن از من فرمان خواهد داد. ناسزا را بگویید، اما برائت مجویید که من بر فطرت زاده شده‌ام و در اسلام و هجرت پیشی گرفته‌ام»[1].

مقصود او از این سخن نیز معاویه بود.

خبر از تسلط حجاج بر بصره

امیرمؤمنان علیه السلام به مردم بصره هم فرمود: «اگر من امانت را به شما رساندم و در غیاب خیرخواهتان بودم، ولی شما مرا ناچیز شمردید و دروغزن پنداشتید؛ و از این روی، خداوند جوان ثقیف را بر شما مسلط گرداند»[2].

[مردی گفت: جوان ثقیف کیست؟]

فرمود: «مردی است که هیچ‌یک از حرمت‌های خدا را نگذارد، مگر این که پرده‌اش بدرد»[3].

مقصود او از این سخن نیز حجاج بود[4].

شورش ترکان و زنجی‌ها

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین از شورش ترک‌ها و زنگی‌ها خبر داده بود. سید رضی در نهج‌البلاغه این

←

یتخذها الظالمون علیکم سنة». برای متن عیناً یا با تفاوت‌هایی ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۷۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۷۴/۲؛ طوسی، الامالی، ۱۸۰ و ۱۸۱؛ ابن‌قتیبه، الامامة و السیاسة، ۱۳۰/۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۳۸۱/۲؛ اسکافی، المعیار و الموازنة، ۱۸۶ و ۱۸۷.

۱. «أما انه سیظهر علیکم رجل رحیب البلعوم و مندحق البطن یأکل ما یجد و یطلب ما لایجد فاقتلوه و لن تقتلوه ألا و انه سیأمرکم بسبی و البراءة منی فأما السب فسبونی و اما البراءة عنی فلاتتبرؤا منی فانی ولدت علی الفطرة و سبقت الی الاسلام و الهجرة». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبه ۵۷؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۵۴/۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۴۰/۱ و ۳۴۱.

۲. «ان کنت قد أدیت لکم الأمانة و نصحت لکم بالغیب و اهتمونی فکذبتمونی فسلط الله علیکم فتی ثقیف».

۳. «رجل لایدع لله حرمة الا انتهکها».

۴. برای متن‌های پیشین و روایت ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۹۰/۲.

پیشگویی را آورده، آن‌جا که امام علیه السلام فرموده است: «آن قوم را می‌بینم که گویی صورت‌هایشان سپرهایی آبدیده است، استبرق و دیبا می‌پوشند و اسب‌هایی اصیل از پی می‌کشند و قتلی پی‌درپی صورت می‌گیرد، چونان که مجروح بر کشته گام می‌نهد و آن که جان به در برده از شمار اسیران کمتر است»[1].

دربارهٔ زنگیان نیز فرمود: «ای احنف، گویی او را می‌بینم که سپاهی را پیش رانده است که نه گرد و غباری دارد و نه آوای لگامی و نه شیههٔ اسبی. زمین را به گام‌های خویش که به گام‌های شترمرغ می‌ماند، می‌کاوند»[2].

محمود زمخشری در فائق این سخن امیرمؤمنان علیه السلام را آورده که فرموده است: «پدیده‌هایی فتنه‌آمیز و تلخ و بلایی جانکاه در تعقیب شما است»[3].

خطبهٔ لؤلؤیه

امام علیه السلام در خطبهٔ لؤلؤیهٔ خویش فرمود: «زنهار که زود است من سفر کنم و به غیب روم. از فتنه‌های اموی و از مملکت کسروی بترسید»[4].

در همین خطبه است که فرمود: «چه بسیار فتنه‌ها و بلاها که پیاپی می‌رسند و سلطنت عباسیان را بر شالودهٔ ترس و نومیدی بنیاد می‌کنند و در میان دجله و دجیل برای آنان شهری ساخته می‌شود که آن را زوراء خوانند»[5].

---

۱. «كأني اراهم قوما كأن وجوهم المجان المطرقة يلبسون الاستبرق و الديباج و يعتقبون الخيل العتاق و يكون هناک استجرار قتل حتى يمشي المجروح على المقتول و يكون المفلت اقل من المأسور». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۲۸.

۲. يا احنف كأني به و قد سار بالجيش الذى لايكون له غبار و لا لجب و لا قعقعة لجم و لا حمحمة خيل يثيرون الأرض بأقدامهم كأنها اقدام النعام». ← همان، خطبهٔ ۱۲۸.

۳. «ان من ورائكم امورا متماحلة ردحا و بلاء ملبحا». ← الفائق، ۳۴۸/۳.

۴. «الا و انى ظاعن عن قريب و منطلق للمغيب فارهبوا الفتن الاموية و المملكة الكسروية». متن را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۳۱۸/۴۱) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۵. «فكم من ملاحم و بلاء متراكم تفتل مملكة بني‌العباس بالروع و اليأس و تبنى لهم مدينة يقال لها الزوراء بين دجلة و دجيل».

امیرمؤمنان علیه السلام آن گاه این شهر را وصف کرد و دربارهٔ حکمرانانش چنین فرمود: «پس در آن‌جا شاهان بنی‌شیصان پی‌درپی فرمان می‌رانند، بیست و چهار پادشاه به شمار سال‌های کدید. نخستین آن‌ها سفاح است و پس از او مقلاص، جموح، مجروح ــ و در روایتی مجذوع ــ مظفر، مؤنث، نظار، کبش، مطهور، مستظلم، کدید، اکدر ــ و در روایتی اکتب ــ، اکلب، مشرف، وشم، صلم، عنون، رکاز و عینوق، و سپس فتنه‌ای سرخ و آشوبی نافرجام و در پی آن قائم حق»[1].

خطبهٔ غراء

او در خطبهٔ غراء فرمود: «وای بر زمینیان، آن هنگام که بر منبرهایشان به نام ملتجی و مستکفی خطبه خوانند»[2].

البته در میان عباسیان کسی که به ملتجی لقب یافته باشد وجود ندارد. اما چون اوصاف آنان را برمی‌رسیم درمی‌یابیم مقصود متّقی است که به بنی‌حمدان پناه برد.

امیرمؤمنان علیه السلام در ادامهٔ همین خطبه از مردی از ربیعه یاد می‌کند و می‌گوید در اوّل نام او سین و میم است و در پی او نیز کسی دیگر می‌آید که در نامش دال و قاف است. امام علیه السلام سپس به اوصاف او ویژگی‌های سلطنتش می‌پردازد.

همچنین فرموده است: «از ایشان جوانی است با ساق‌های زرد که احمد نام دارد»[3].

باز فرموده است: «و منادی‌ای مجروحان را می‌خواند که بر کشتگان گام نهند و بگذرند و مردان را به خاک بسپارند»[4].

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین از غلبهٔ هند بر سند، قفص بر سعیر، چیرگی قبطیان بر کرانه‌های مصر.

---

۱. «فتوالت فیها ملوک شیصان اربعة و عشرون ملکا علی عدد سنی الکدید فأولهم السفاح، و المقلاص، والجموح، والمجروح ــ و فی روایة المجذوع ــ و المظفر و المؤنث، و النظار، و الکبش، و المطهور، و المستظلم، و المستصعب ــ و فی روایة المستضعف ــ و العلام، و المختطف، و الغلام، و المترف، و الکدید، و الاکدر ــ و فی روایة و الاکتب ــ و الاکلب، و المشرف، و الوشم، و الصلم، و العنون، و الرکاز، و العینوق، ثم الفتنه الحمراء و العلادة الغبراء فی عقبها قائم الحق».

۲. «ویل لاهل الارض اذا دعی علی منابرهم باسم الملتجی و المستکفی».

۳. «و ان منهم الغلام الاصفر الساقین اسمه احمد».

۴. «و ینادی منادی الجرحی علی القتلی و دفن الرجال».

غلبهٔ اندلس بر کرانه‌های افریقیه، پیروزی حبشه بر یمن، غلبهٔ ترکان بر خراسان، چیرگی رومیان بر شام، غلبهٔ مردمان ارمینیه و فریاد برآوردن فریادزنی در عراق یاد می‌کند که می‌گوید: پرده‌ها دریده شده، بکارت دوشیزگان از میان رفته و پرچم دجال ملعون آشکار شده است.

امام علیه السلام در ادامه از ظهور قائم سخن می‌گوید.

خطبهٔ اقالیم

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبهٔ اقالیم از آنچه در هریک از اقلیم‌ها بگذرد سخن گفته و به آنچه در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله رخ دهد، ده سال به ده سال تا سیصد سال، پرداخته و از رخدادهایی چون فتح قسطنطنیه، سیسل، اندلس و حبشه، پیروزی بر ترکان، فتح کرک، مل، حیسل، تاویل، تاریس، چین و شهرهای دور دنیا یاد کرده است.

خطبهٔ قصیه

او در خطبهٔ قصیه نیز فرموده است: «شگفتی و بس عجب، میان جمادی و رجب»[1].

هم فرموده است: «و چه چیز شگفت‌آورتر از مردگانی که بر فرق زندگان فرود آورند»[2].

خطبهٔ ملاحم

علی علیه السلام همچنین در خطبهٔ ملاحم که به خطبهٔ زهرا (درخشان) نامور است فرموده است: «در میان سال‌ها، سال‌هایی بنیان‌برانداز است که در آن‌ها بینی شاهانی ستمکار و بینی هرقل‌هایی بریده شود و مردانی کشته شوند. زنانی به اسارت روند، کسانی خانه‌ها و آیین‌هایشان به زور ستانده شود، خانه‌ها و اموال و قصرهایشان در آتش سوزانده شود، بردگان و نوکران و کنیززادگان ایشان به تصرف درآورده شوند و سلطنت شاهان ستمگر و قاضیان خیانتکار از میان رود»[3].

---

۱. «العجب کل العجب بین جمادی و رجب». ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۴۰۶؛ نعیم بن‌حماد، الفتن، ۲۲۶.

۲. «و ای عجب اعجب من اموات یضربون هامات الاحیاء». ← حلی، مختصر بصائر الدرجات، ۱۹۸.

۳. «و ان من السنین سنون جواذع تجذع فیها انف غطارفة و هراقلة یقتل فیها رجال و تسبی فیها نساء و یسلب فیها قوم

←

امام در ادامه این خطبه پس از سخنی چند فرمود: «این امر ده سال کامل به درازا کشد».

سپس افزود: «سلطنت زادگان عباس از خراسان می‌آید و از خراسان می‌رود»[۱].

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ معتصم فرمود: «بر منبرها برای او به میم و عین و صاد خطبه خوانند. او مردی است صاحب فتح و نصر و ظفر و هم او است که پرچم‌هایش در سرزمین روم می‌درخشد و دژهای استوار آن سرزمین برایش گشوده می‌شود و کیفری سخت از او دامن فرزندان هارون و جعفر را می‌گیرد و مؤتفکه را سرای و خانهٔ خویش می‌سازد، عرب را به کنار می‌زند و عجم ترک را دوست و وزیر خویش می‌کند»[۲].

در ادامه فرمود: «او حدود آنچه را خداوند در کتاب خود بر پیامبر خویش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است ابطال می‌کند و می‌گویند: فلانی چنین گفته و فلان‌کس چنان مدعی شده ــ و مقصود ابوحنیفه و شافعی و دیگر کسان است ــ و رأی و قیاس را می‌گیرد و روایت و قرآن را کنار می‌افکند. در این هنگام است که شراب را به نامی دیگر می‌خوانند و می‌خورند و در مستی تار و تنبک و دف و تنبور و بربط می‌نوازند و از ظرف‌های طلا و نقره بهره می‌جویند»[۳].

در ادامه فرمود: «قصرهای بلند و خانه‌های استوار می‌سازند و دیبا و حریر می‌پوشند و پسرکان را صورت می‌تراشند و گوشواره و گردن‌آویز می‌آویزند و کمربند بر میانشان می‌بندند»[۴].

همچنین فرمود: «رومیان آنچه را از ایشان ستانده شده باز پس گیرند و بر آن بیفزایند ــ و مقصود

←

اموالهم و ادیانهم و تخرب و تحرق دورهم و قصورهم و تملک علیهم عبیدهم و اراذلهم و ابناء إمائهم یذهب فیها ملک ملوک الظلمة و القضاة الخونة».

۱. «ان ملک بنی‌العباس من خراسان یقبل و من خراسان یذهب».

۲. «یدعی له فی المنابر بالمیم و العین و الصاد فذلک رجل صاحب فتوح و نصر و ظفر و هو الذی تخفق رایاته بأرض الروم و سیفتح الحصینة من مدنها و یعلو العقاب الخشن من عقابها بعقب هارون و جعفر و یتخذ المؤتفکة بیتا و داراً و یبطل العرب و یتخذ العجم عجم الترک اولیاء وزراء».

۳. «و یبطل حدود ما انزل الله فی کتابه علی نبیه محمد و یقال رأی فلان و زعم فلان ـ یعنی اباحنیفة و الشافعی و غیرهما ـ و یتخذ الآراء و القیاس و ینبذ الآثار و القرآن وراء الظهور فعند ذلک تشرب الخمور و تسمی بغیر اسمها و یضرب علیها بالعرطبة و الکوبة و القینات و المعازف و أخذ آنیة الذهب و الفضة».

۴. «یشیدون القصور و الدور و یلبس الدیباج و الحریر و یشفر الغلمان فیشنفونهم و یقرطقونهم و یمنطقونهم».

ساحل و مناطقی از این قبیل است ـ و ترک‌ها آنچه از ایشان ستانده‌اند بستانند ـ و مقصود کاشغر و فرارود است ـ و قفصفیان آنچه از ایشان ستانده شده بازگیرند ـ و مقصود تفلیس و مناطقی از این قبیل است ـ و قلقل‌ها آنچه از ایشان ستانده شده است بازپس ستانند»[1].

امیرمؤمنان علیه‌السلام در ادامهٔ این خطبه از اموری شگفت‌آور سخن به میان می‌آورد و گاه از شهری نام می‌برد و گاه شهری را به اشاره و گاه به تصریح یاد می‌کند، تا جایی که می‌گوید: «وای بر مردمان بصره اگر چنین و چنان شود، وای بر مردمان جبال اگر چنین و چنان شود، وای بر مردمان دینور، وای بر مردمان اصفهان از جالوت عبدالله حجام، وای بر مردمان عراق، وای بر مردمان شام، وای بر مردمان مصر، وای بر مردمان فلان‌جا»[2].

امام همچنین در ادامهٔ سخن خویش افزود: و فلانی از فرعون‌های جبال است.

باری، امام علیه‌السلام هرگاه نخواست از جایی نام برد فرمود که در نام آن‌جا یا آن‌کس فلان حرف وجود دارد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام از لشکرهایی که میان حلوان و دینور کشته شوند و نیز از لشکرهایی که میان ابهر و زنجان به قتل رسند سخن به میان آورد و از آن‌که در دیلم و طبرستان قیام کند یاد کرد.

به هر روی، ابن‌احنف دربارهٔ شاهان بنی‌امیه روایت آورده و از آنان که پانزده تن بودند نام برده است.

خطبه‌ای دربارهٔ درخت لعنت شده

باز هم از خطبه‌های امیرمؤمنان علیه‌السلام است که فرمود: «وای بر این امت از رجال آن‌ها، از آن درخت لعنت شده که پروردگارتان از آن یاد کرده است و سرسلسلهٔ ایشان سبز است و آخرین ایشان گریزپای. سپس کار این امت را مردانی عهده‌دار می‌شوند که نخستین آن‌ها مهربان‌ترین ایشان، دومین آن‌ها بی‌باک‌ترین، پنجمین آن‌ها قوچ ایشان، هفتمین آن‌ها آگاه‌ترین ایشان و دهمین آن‌ها کافرترین ایشان است و نزدیک‌ترین کسان به او وی را می‌کشد. پانزدهمین آن‌ها مردی پرتلاش و کم‌ثروت

---

۱. «فیأخذ الروم ما اخذ منها و تزداد ـ یعنی الساحل و نحوها ـ و تأخذ الترک ما اخذ منها ـ یعنی کاشغر و ماوراء النهر ـ و یأخذ القفص ما اخذ منها ـ یعنی تفلیس و نحوها ـ و یأخذ القلقل ما اخذ منها».

۲. «الویل لأهل البصرة اذا کان کذا و کذا الویل لأهل الجبال اذا کان کذا و کذا و الویل لأهل الدینور و الویل لأهل اصفهان من جالوت عبدالله الحجام و الویل لأهل العراق و الویل لأهل الشام و الویل لأهل مصر الویل لأهل فلانة».

است، شانزدهمین آن‌ها کسی است که بیش از همه به پیمان‌ها پایبند است و خویشاوندان را پاس می‌دارد. گویی هجدهمین آن‌ها را می‌بینم که پس از آن که خشم بر سپاه خویش فرو می‌خورد پاهایش بر خون خود او می‌لغزد و از پسران او سه تن هستند که سیرهٔ ایشان سیره گمراهی است. بیست و دومین آن‌ها پیریِ سالخورده است که سال‌هایی دراز حکم می‌راند و در حکومت او رعیت همنوا می‌شوند. بیست و ششمین آن‌ها کسی است که سلطنت به سان بادی گریزان از کف او برود و فرومایگان سست‌بنیاد بازویش باشند. گویی او را می‌بینم که به سزای آنچه به دست خویش پیش فرستاده بر پل زوراء کشته شده است، و البته خداوند بر هیچ‌کس هیچ ستم نراند»[1].

از همین خطبه است که فرمود: «عراق میان دو مرد ـ مقصود طرلیک و دیلم است ـ خراب خواهد شد. میان آنان کشته‌های فراوان خواهد بود. گویی اکنون می‌بینم که چگونه خون پرده‌نشینان با تک‌سواران درآمیخته است. وای بر مردمان زوراء از زادگان قنطوره»[2].

همچنین از این خطبه است: «گویی من مرگ آن پیر را در بیابان اهل حصه می‌بینم و می‌بینم که دو پیکار بر ضد او درگرفته که در آن‌ها هر دو سوی باخته‌اند ـ مقصود پیکار موصل است تا جایی که آن را باب الاذان نامیدند ـ و وای بر گِل آن دم که با خاشاک درآمیزد و وای بر عرب آن هنگام که با ترک بیامیزد. وای بر امت محمد آن هنگام که سرزمین‌ها مردانش را برنتابند و زادگان قنطوره از نهر جیحان بگذرند و از آب دجله بنوشند و آهنگ بصره و ابله کنند. خدای را سوگند، سرزمین خویش را غرق آب

---

۱. «ویل هذه الامة من رجالهم الشجرة الملعونة التی ذکرها ربکم تعالی اولهم خضراء و آخرهم هزماء ثم یلی بعدهم امر امة محمد رجال اولهم ارأفهم وثانیهم افتکهم و خامسهم کبشهم و سابعهم اعلمهم و عاشرهم اکفرهم یقتله اخصهم به و خامس عشرهم کثیر العناء قلیل الغناء سادس عشرهم اقضاهم للذمم و اوصلهم للرحم کأنی اری ثامن عشرهم تفحص رجلاه فی دمه بعد ان یأخذ جنده بکظمه من ولده ثلاث رجال سیرتهم سیرة الضلال و الثانی و العشرین منهم الشیخ الهرم تطول اعوامه و توافق الرعیة ایامه و السادس و العشرون منهم یشرد الملک منه شرود المنفتق و یعضده الهزرة المتفیهق لکأنی اراه علی جسر الزوراء قتیلا ﴿ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾».

در این متن آیهٔ ۱۰ سورهٔ حج اقتباس شده و ترجمهٔ آن چنین است: این کیفر به سزای چیزهایی است که دست‌های تو پیش فرستاده است وگرنه خداوند به بندگان خود بیدادگر نیست.

۲. «سیخرب العراق بین رجلین یکثر بینهما الجریح و القتیل ـ یعنی طرلیک و الدیلم ـ لکأنی اشاهد به دماء ذوات الفروج بدماء اصحاب السروج ویل لأهل الزوراء من بنی‌قنطورة».

خواهید یافت تا جایی که گویی هم‌اکنون مسجد جامع آن را می‌نگرم که بادبان کشتی‌ای را می‌ماند یا شترمرغی را که زانو زده است»[۱].

خبر دادن از آبادی‌ها و سرزمین‌ها

امیرمؤمنان علیه‌السلام همچنین از ویرانی برخی شهرها و سرزمین‌ها خبر داد. قتاده از سعید بن مسیب روایت کرده است که وی دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾[۲] پرسید. امیرمؤمنان علیه‌السلام در پاسخ او و در روایتی مفصل سخنانی فرمود که ما بخشی از آن را برگزیده‌ایم: «سمرقند، جاح، اصفهان، خوارزم و کوفه به هجوم ترکان ویران می‌شود، همدان و ری به دیلمان، طبریه، مدینه و فارس به قحطی و گرسنگی، مکه به هجوم حبشه، بصره و بلخ به غرق شدن، سند به تعرض هند، هند به تبت، تبت به چین، بذشجان، صاغان، کرمان و برخی از نواحی شام به سم اسبان مهاجم و قتل، یمن به ملخ و هجوم سلطان، سجستان و بخشی از شام به زنگیان، شامان به طاعون، مرو به طوفان شن، هرات به مارها، نیشابور به فرونشستن آب، آذربایجان به سم اسبان و صاعقه، بخارا به غرق شدن و گرسنگی، و خلم و بغداد نیز به زیر و رو شدن»[۳].

---

۱. «لكأني ارى منية الشيخ على ظاهر اهل الحصة قد وقعت به وقعتان يخسر فيها الفريقان ـ يعني وقعة الموصل حتى سمي باب الاذان ـ و ويل للطين من ملابسة الاشراك و ويل للعرب من مخالطة الاتراك ويل لامة محمد اذا لم تحمل اهلها البلدان و عبر بنوقنطورة نهر جيحان و شربوا ماء دجلة و هموا بقصد البصرة و الابلة و أيم الله لتعرفن بلدتكم حتى كأني انظر الى جامعها كجؤجؤ سفينة او نعامة جاثمة».

بخشی از این متن در نهج البلاغة (خطبه ۱۳) آمده است.

۲. اسراء / ۵۸: و هیچ شهری نیست مگر این که ما آن را در صورت نافرمانی پیش از روز رستاخیز به هلاکت می‌رسانیم یا آن را سخت عذاب می‌کنیم. این عقوبت در کتاب الهی به قلم رفته است.

۳. «تخرب سمرقند و جاح و خوارزم و اصفهان و الكوفة من الترک و همدان و الری من الدیلم و الطبرية و المدينة و فارس بالقحط و الجوع و مكة من الحبشة و البصرة و بلخ من الغرق و السند من الهند و الهند من تبت و تبت من الصين و بذشجان و صاغان و كرمان و بعض الشام بسنابک الخيل و القتل و اليمن من الجراد و السلطان و سجستان و بعض الشام بالزنج و شامان بالطاعون و مرو بالرمل و هراة بالحيات و نيسابور من قبل انقطاع النيل و اذربيجان بسنابک الخيل و الصواعق و بخارا بالغرق و الجوع و الخلم و بغداد يصير عاليها سافلها».

ناشی گفته است:

امامی است که به دانش و پرهیزگاری بر همهٔ گیتی برتر است.

او دریایی است که خیزابش از شهد شیرین‌تر است،

و در آن مشک و عنبر و کافور و ندّ است.

ای خاندان یس و ای اهل کهف و رعد،

آیا شما را از آنچه در زنج و در هند رخ دهد خبر داده‌اند؟

و از دانش دریاهای هفت‌گانه دارای جزر و مد برخوردار شده‌اید؟

و از جابرقا و جابرصا و رخدادهایی که در چین رخ دهد؟

و آن پیروزی‌ها و شکست‌ها که در سرزمین‌ها به وقوع پیوندد؟

و آن پیشروی و گشایش و آن عقب‌نشینی و شکست که صورت پذیرد؟

و آن گشایش و سامان‌دهی و آن ترس و گریز که رخ دهد؟

و آن آیینی که به تباهی گراید و آن پیمانی که استوار بماند؟[1]

دربارهٔ خوله

به امام باقر علیه السلام گفتند: پدرت از آن روی به امامت آن دو نفر رضایت داده که تصرف‌شدگان آن دو تن را حلال دانسته است.

۱.

امـــام یـــفضل العـــالـ	ـم بـــالعلم و بـــالزهد
هـــو البـحر الذی تـیا	ره احـــلی مـن الشـهد
و فـــیه المسک و العـنـ	ـبـــر و الکـــافور و النـدّ
الا یـــا آل یس	و اهـل الکـهف و الرعـد
اعـــرفتم بـــما یـحد	ث فی الزنج و فی الهند
و عـلم الابـحر السـبعـ	ـة ذات الجــزر و المـد
و جـــابرقا و جـــابرصا	و کم فی الصین من ید
و مـــا یـحدث بـالاقطا	ر مـن فـتح و مـن سد
و من فتح و من زحف	و مـن رجف و من هد
و مـن فـتق و مـن رتق	و مـن دهش و من بلد
و مـا یـفسد مـن دین	و مـا یسـلم مـن عـقد

امام باقر ﷺ به جابر انصاری اشاره کرد. جابر گفت: آن زن حنفی را دیدم که به سمت تربت پیامبر خدا ﷺ رفت و آن‌جا ناله و شیون سر داد و گفت: بر تو ای پیامبر خدا و پس از تو نیز بر خاندانت درود. این امت تو است که ما را، آن سان که کافران را به تصرف درآورند به تصرف درآورده است، در حالی که ما را گناهی جز تمایل به خاندان تو نیست.

آن زن سپس گفت: ای مردم، چرا در حالی که ما به شهادتین اقرار آورده‌ایم ما را به تصرف گرفته‌اید؟

زبیر گفت: به واسطهٔ آن حق خداوند که از دادنش امتناع کرده‌اید.

گفت: گیرم مردان از آن امتناع کرده‌اند، گناه زنان چیست؟

طلحه بر آن زن جامه‌ای افکند و خالد نیز جامه‌ای افکند.

آن زن گفت: ای مردم، من نه برهنه‌ام تا مرا بپوشانید و نه گدایم تا به من صدقه دهید.

زبیر گفت: این دو مرد تو را می‌خواهند.

زن گفت: شوهر من نخواهد بود، مگر آن کس که مرا از آن سخن که به‌گاه زاده شدن از مادر بر زبان آوردم بیاگاهاند.

پس امیرمؤمنان ﷺ بدان‌جا آمد و آن زن را خواند: ای خوله، سخن را بشنو و دریاب. چون مادرت به تو آبستن بود و درد زایمان گرفت و کار بر او سخت شد دعا کرد: خداوندا، مرا در این زادن به سلامت دار. بدین سان از پیش برای تو به سلامت و نجات دعا شده است. چون او تو را زایید از زیر او بانگ برآوردی: خدایی جز الله نیست و محمد ﷺ پیامبر خدا است. ای مادر، چرا مرا نفرین می‌کنی در حالی که مهتری مرا در اختیار خواهد گرفت و از او پسری خواهم داشت؟

مادرت آن سخن را در لوحه‌ای از مس نوشت و در جایی که تو زاده شده بودی در خاک پنهان کرد. چون شبی فرارسید که مادرت در آن درگذشت تو را به آن لوح سفارش کرد. زمانی هم که خواستند تو را به اسارت و تصرف درآورند اندیشه‌ای جز آن لوح نداشتی. آن را برگرفتی و بر بازوی خویش بستی. اینک آن لوح را به من ده که من صاحب آنم. من امیرمؤمنان هستم و پدر آن پسر خجسته که نامش محمد است.

زن آن لوح را به امیرمؤمنان ﷺ داد. عثمان آن را برای ابوبکر خواند. خدای را سوگند، در آن لوح یک حرف بیشتر یا کمتر از آنچه او فرموده بود وجود نداشت و همه گفتند: راست گفته است خدا و

پیامبر او آن هنگام که فرمود: من شهر دانشم و علی دروازه آن است.

پس ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، او را در اختیار گیر که برایت مبارک باشد.

علی علیه السلام آن زن را در اختیار گرفت و به اسماء بنت عمیس سپرد و گفت: این زن را بگیر و مقدم او گرامی بدار و از او نیک مراقبت کن.

آن زن نزد امیرمؤمنان علیه السلام بود تا هنگامی که برادرش به مدینه آمد و آن‌جا او را به همسری علی علیه السلام درآورد و علی نیز او را مهر داد و به همسری برگزید[1].

این‌ها که گذشت همه خبرهایی غیبی است که خداوند پیامبر خویش را از آن‌ها آگاهانیده و او آن‌ها را به عنوان رازهایی به علی علیه السلام سپرده است. خداوند خود می‌فرماید: ﴿عَالِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾[2]. پیامبر صلی الله علیه و آله آن رازها که دانست از علی علیه السلام دریغ نداشت، چونان که خداوند فرمود: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى ٱلْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾[3]. علی علیه السلام نیز این رازها را از امامان پس از خود دریغ نداشت.

بدین وصف روا نیست کسی از چنین رخدادهایی خبر دهد مگر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین خود ساخته باشد.

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۸۹/۲ و ۵۹۰؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۶۴ و ۲۶۵.

۲. جن / ۲۶ - ۲۸: دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی برخواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند و خدا بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

۳. تکویر / ۲۴: و او در امر غیب بخیل نیست.

فصل ۸

اجابت دعا و نفرین امیر مؤمنان علیه‌السلام

از نفرین علی علیه‌السلام حذر کنید

عبدالله بن مسعود گفته است: خود را در معرض نفرین علی علیه‌السلام قرار مدهید که آن نفرین رد نمی‌شود[1].

نفرین طلحه و زبیر

اعثم در فتوح آورده است که علی علیه‌السلام دست خود به آسمان برداشت و چنین دعا کرد: «خداوندا، طلحة بن عبدالله داوطلبانه به من دست بیعت داد و سپس بیعتم را شکست. خداوندا، او را به زودی کیفر ده و مهلت مده. خداوندا، زبیر بن عوام رشتهٔ خویشاوندی‌ام گسسته و پیمانم شکسته و در حالی با دشمنم همدست شده است که می‌داند او به من ستم کرده است. پس هرگونه و هرجا که خود می‌خواهی او را عهده‌دار شو»[2].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۲۰۶/۴۱) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. «اللهم ان طلحة ابن‌عبدالله اعطانی صفقة یمینه طائعاثم نکث بیعتی اللهم فعاجله و لا تمهله اللهم و ان الزبیر بن ←

در تاریخ طبری است که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «شگفتا که آن دو تن از ابوبکر و عمر فرمان بردند، ولی مرا نافرمانی کردند، در حالی که -- خدای را سوگند ـ آن دو خود می‌دانستند که من فروتر از مردان گذشته نیستم. خداوندا، آنچه را آهنگش دارند از هم بگسل و آنچه را بر آن مصمم شده‌اند ابرام مکن و زشتی کار ایشان را به ایشان بنمای»[1].

نفرین آن که او را تکذیب کند

در فضائل العشرة و اربعین خطیب است که زاذان روایت کرده است که مردی در سخن خود با او دروغ گفت. علی علیه السلام گفت: «دعا می‌کنم که اگر با من دروغ گفته باشی خدایت نابینا کند»[2].

گفت: باشد.

امام آن مرد را نفرین کرد و او هنوز از آن‌جا نرفته بود که نابینا شد[3].

جمیع بن عمیر گفته است: علی علیه السلام مردی به نام عیزار را متهم کرد که خبرهای او را به معاویه می‌رساند. آن مرد انکار کرد.

علی علیه السلام از او پرسید: ای مرد، آیا سوگند می‌خوری که چنین نکرده‌ای؟

گفت: آری.

پس سوگند یاد کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: «اگر دروغ گفته باشی خداوند چشمت را کور کند»[4].

آن جمعه به جمعه دیگر نپیوست، مگر این که آن مرد نابینا شد، آن سان که عصایش می‌گرفتند[5].

←

العوام قطع قرابتی و نکث عهدی و ظاهر عدوی و هو یعلم انه ظالم لی فاکفنیه کیف شئت و أنی شئت». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۶۸/۲، با تفاوتی اندک و از جمله این که در روایت به جای طلحة بن عبدالله، طلحة بن عبیدالله آمده است.

۱. «و من العجب انقیادهما لابی‌بکر و عمر و خلافهما علی و الله انهما یعلمان انی لست بدون رجل ممن قد مضی اللهم فاحلل ما عقدا و لاتبرم ما احکما فی انفسهما و أرهما المساءة فیما قد عملا». ← تاریخ الامم و الملوک، ۲۴/۳.

۲. «ادعو علیک ان کنت کذبتنی ان یعمی الله بصرک».

۳. نیز ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۰۶/۲۵؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۹/۱.

۴. «ان کنت کاذبا فاعمی الله بصرک».

۵. ← مفید، الارشاد، ۳۵۱/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۷/۱.

نفرین انس، براء، اشعث و خالد

در تاریخ بلاذری[۱] و حلیة الاولیاء[۲] و همچنین کتاب‌های هم‌مسلکان ما[۳] از جابر روایت شده است که امیرمؤمنان علیه السلام از انس بن مالک، براء بن عازب، اشعث و خالد بن یزید خواست بر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی دهند که فرموده بود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

اما آنان کتمان کردند.

پس علی علیه السلام به انس فرمود: «خدایت نمیراند تا تو را به برصی مبتلا کند که عمامه‌ات هم آن را نپوشاند»[۴].

به اشعث گفت: «خدایت نمیراند تا دو چشمت را از تو بستاند»[۵].

به خالد گفت: «خدایت نمیراند، مگر به مرگ جاهلیت»[۶].

به خالد نیز گفت: «خدایت نمیراند، مگر آن جا که از آن هجرت کرده‌ای»[۷].

جابر گفته است: خدای را سوگند، انس را دیدم که به برصی مبتلا شده بود که با عمامه آن را می‌پوشاند، اما پوشیده نمی‌شد. اشعث را دیدم که دو چشم خویش از کف داده بود و می‌گفت: سپاس خدایی را که نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام را به کوری من در دنیا برآورد و او مرا بر آخرت نفرین نکرد تا عذاب بینم. خالد نیز چون درگذشت و او را در سرایش به خاک سپردند، کنده از این امر آگاهی یافتند و با اسب و شتر به در سرای او آمدند و آن‌جا آن‌ها را پی کردند و بدین سان مرگ او مرگ جاهلیت شد. براء نیز از جانب معاویه کارگزار یمن شد و در آن‌جا مرد. او از همان‌جا و از سرزمین سراة هجرت کرده بود.

نفرین بسر بن ابی ارطاة

ولید بن حارث و کسانی دیگر گفته‌اند: چون به علی علیه السلام خبر رسید که بسر بن ابی‌ارطاة پس از

---

۱. خبر را در انساب الاشراف نیافتم.

۲. ← ۲۶/۵ و ۲۷.

۳. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۲۱۹؛ همو، الامالی، ۱۸۴ و ۱۸۵.

۴. «لااماتک الله حتی یبتلیک ببرص لاتغطیه عمامتک».

۵. «لااماتک الله حتی یذهب بکریمتیک».

۶. «لااماتک الله الا میتة جاهلية».

۷. «لااماتک الله الا حیث هاجرت».

گماشته‌شدن بر یمن از جانب معاویه شماری از شیعیان او را در آن‌جا کشته است، گفت: «خداوندا، بُسر دین خویش را به دنیا فروخته است. عقل او را از او بستان»[۱].

بعدها بسر دیوانه شد و پیوسته شمشیر می‌خواست. برایش شمشیری از چوب فراهم ساختند و با آن بر او می‌زدند تا از هوش می‌رفت. چون به هوش می‌آمد دیگربار می‌گفت: شمشیر. پیوسته بر این عادت بود تا مرد[۲].

نفرین در پیکار بنی‌زبید

علی‌علیه‌السلام در پیکار با بنی‌زبید مردی را که خالی بر چهره داشت نفرین کرد. آن خال در چهرهٔ او پخش شد و همهٔ صورتش را سیاه کرد[۳].

نفرین دروغگو

علی‌علیه‌السلام همچنین به مردی گفت: «اگر دروغ گفته باشی خداوند جوان ثقیف را بر تو مسلط کند»[۴].

پرسیدند: جوان ثقیف کیست؟

فرمود: «مردی که هیچ‌یک از حرمت‌های الهی فرو نگذارد، مگر این که آن را بدرد»[۵].

بعدها آن مرد حجاج را درک کرد و حجاج او را کشت[۶].

یک‌بار درباره کسی حکمی داد. آن‌که محکوم شده بود گفت: ای علی، خدای را سوگند که ستم رانده‌ای.

فرمود: «اگر دروغ گفته باشی خداوند چهره‌ات دیگرگون کند»[۷].

همان دم سر آن مرد به سر خوک بدل گشت.

---

۱. «اللهم ان بشرا باع دینه بالدنیا فاسلبه عقله».

۲. برای متن پیشین و روایت ← ثقفی، الغارات، ۶۴۰/۲؛ مفید، الارشاد، ۳۲۱/۱ و ۳۲۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۱/۱ و ۲۰۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۸/۲.

۳. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۷۳.

۴. «ان کنت کاذبا فسلط الله علیکم غلام ثقیف».

۵. «غلام لایدع لله حرمة الا انتهکها».

۶. برای روایت به صورت مشروح‌تر ← علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ۲۰۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۴۶/۱ و ۲۴۷.

۷. «ان کنت کذابا فغیر الله صورتک».

نفرین جد ابوالعیناء

صاحب در رساله ارزشمند خود[1] دربارهٔ ابوالعیناء آورده است که جد بزرگ ابوالعیناء با امیرمؤمنان علیه‌السلام دیدار کرد و با ایشان بد سخن گفت.

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز او و فرزندانش را نفرین کرد که کور شوند.

از این روی هرکس از فرزندان این خاندان که کور باشد دارای نسبی درست است[2].

نفرین وابصه

گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه‌السلام و ابصة بن معبد جهینی را که در رقه از اهل صفه بود و بدان حضرت گفته بود: عراقیان را گرفتار فتنه کرده‌ای و اینک آمده‌ای تا شامیان را بفریبی، نفرین کرد که کور و لال و کر و گرفتار درد سیاه شود. او همان دم گرفتار این بیماری‌ها شد و مردم تا امروز بر مناره‌ای که او بر آن اذان می‌گفته است، سنگ می‌زنند.

نفرین فرزندان عباس

ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنیفه گفته است: علی علیه‌السلام فرزندان عباس را نفرین کرد که از هم بپراکنند. از این روی فرزندان هیچ مامی پراکنده‌تر از او در سرزمین‌ها به خاک سپرده نشدند. عبدالله در مشرق، معبد در مغرب، قثم در منفعة الرواح، ثمامه در ارجوان و متمم در خارز به خاک سپرده شدند[3].

کثیر در این باره می‌گوید:

او خدای خویش را به اخلاص می‌خواند و تو را چه قسمی نیک است!

نفرین به پراکندگی کرد و آشنایی آنان با همدیگر در خشکی و دریا دشوار افتاد

یکی در مشرق در خاک خفت و دیگری در مغرب ماند و آسیب دید[4].

---

۱. ← مقصود رساله‌ای است که از آن با نام رسالة فی اخبار ابی العیناء یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۹/۱۱.

۲. ← ابن‌خلکان، وفیات الاعیان، ۳۴۷/۴؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، ۳۹۹/۵؛ ابن‌عماد، شذرات الذهب، ۱۸۲/۲؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ۲۴۳/۴.

۳. ← ابن‌قتیبه، المعارف، ۱۲۱ و ۱۲۲؛ بغدادی، المحبر، ۱۰۷؛ مسعودی، التنبیه و الاشراف، ۲۲۸ و ۲۲۹.

۴. دعا دعوة ربه مخلصاً فیالک من قسم ما ابرا

←

نفرین یک بنا

در فضائل العشره و خصائص العلویه است که ابن‌مسکین گفته است: با دایی خود ابوامیه بر سرایی از سراهای یکی از طوایف مراد گذر کردیم. گفت: این سرای را می‌بینی؟

گفتم: آری.

گفت: این سرای را در حالی ساختند که علیعليه‌السلام بر آن گذشت. قطعه‌ای از بنا بر سر او افتاد و سرش شکافت. دعا کرد که این بنا هرگز پایان نپذیرد. از آن پس هیچ خشتی بر این بنا ننهادند.

راوی گفته است: بر این سرای می‌گذشتی و می‌دیدی که به سرای شباهتی ندارد[۱].

آن که به نفرین سگ شد

در حدیث طرماح بن عدی و صعصعة بن صوحان است که دو تن نزاعی نزد امیرمؤمنانعليه‌السلام آوردند. او به سود یکی و به زیان دیگری حکم داد. آن که بر او حکم شده بود گفت: نه به برابری حکم کردی، نه میان رعیت داد ورزیدی و نه به آنچه نزد خداوند پسندیده است داوری کردی.

امیرمؤمنانعليه‌السلام او را گفت: «ای سگ، خفه شو»[۲].

او همان دم عوعو می‌کرد[۳].

ابن‌حماد گفته است:

بر آن که در حکم او تردید داشت، آن هنگام که گفت این حکمی ستمکارانه است، بانگ برآورد:
خفه شو، و او همان دم به چهار دست و پا درآمد و سگی شد. وای بر آن تباه شدهٔ نابود گشته![۴]

→

دعـا بـالنوی فساءت بهم — مــعارفة الدار بـرأ و بـحرا
فـمن مشـرق ظـل ثـاویه — و من مغرب منهم مـا اضـرا

ابیات را در دیوان کثیر عزة نیافتم.

۱. نیز ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۹۱/۴۲.

۲. «اخسأ یا کلب».

۳. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۲۴ و ۱۲۵.

۴. و صاح فی المرتاب فی حکمه — اذ قـال ذا حکـم امـرء جائر
اخسأ فـــالقاه عــلی اربــع — کــلبا فــیا للـهالک الدامـر

آن که به نفرین کلاغ شد

هنگامی که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «زنهار که من برادر، عموزاده، وارث دانش و کان رازها و نهانخانهٔ گنج‌های پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم و آنچه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام داده یا طلبیده بر من پنهان نمانده است و آنچه بر زمین بجنبد و راه رود یا فرود آید و بالا رود و آنچه درهم پیچد یا از هم بگشاید هیچ‌یک از کف من نرود و این‌ها برای هرکس که بجوید برهنه است و برای هرکس که دریابد روشن است»[1]. ـ در این هنگام هلال بن نوفل کندی در این‌باره اعتراض کرد و چندان پای فشرد که گفت: ای پسر ابوطالب همراه حقیقت باش و به یاوه مگرای.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در پاسخ او گفت: هماره به لکه‌ها گرفتار باش.

خدای را سوگند که سخن امیرمؤمنان علیه‌السلام پایان نپذیرفته بود که آن مرد به سیمای کلاغی لکه لکه مانند شد.

جماعتی که نفرین شدند

نفرین امیرمؤمنان علیه‌السلام جماعتی را دربرگرفت و از آن جمله‌اند زید بن ارقم که کور شد و بلعاء بن قیس که به پیسی گرفتار آمد.

خدایا مرا از اینان برهان

عبدالله بن رافع گوید: از امیرمؤمنان علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: «خداوندا، مرا از آنان راحت کن»[2]، «خدای میان من و شما جدایی افکند»[3] و «خدای مرا بهتر از ایشان و ایشان را بدتر از من دهد»[4]. پس همان روز نگذشت که او به قتل رسید[5].

---

۱. «ألا و انی اخو رسول الله و ابن‌عمه و وارث علمه و معدن سره و عیبة ذخره ما یفوتنی ما عمله رسول الله و لا ماطلب و لایعزب علی ما دب و درج و ما هبط و ما عرج و ما غسق و انفرج کل ذلک مشروح لمن سأل مکشوف لمن وعی».

۲. «اللهم ارحنی منهم». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۳۹/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۳۰/۲.

۳. «فرق الله بینی و بینکم». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۷۴/۲ و ۴۳۰؛ مفید، الارشاد، ۲۸۰/۱؛ طوسی، الامالی، ۱۸۰.

۴. «ابدلنی الله بهم خیرا منهم و ابدلهم شرا منی». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبه ۲۵؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۷۵/۲.

۵. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۳۰/۲.

در روایتی دیگر است که فرمود: «خداوندا، من آنان را خوش ندارم و آنان مرا خوش ندارند. من آنان را به ستوه آورده‌ام و آنان مرا به ستوه آورده‌اند، پس مرا راحت کن و آنان را هم راحت کن»[۱].

راوی گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام در همان شب درگذشت.

حدیث طیر و نفرین انس

اما حدیث طیر (پرنده) حدیثی است که جماعتی آن را روایت کرده‌اند و از آن جمله‌اند ترمذی در جامع[۲] خود، ابونعیم در حلیة الاولیاء[۳]، بلاذری در تاریخ[۴] خود، خرگوشی در شرف المصطفی صلی الله علیه و آله[۵]، سمعانی در فضائل الصحابه، طبری در ولایه، ابن‌البیع در صحیح[۶]، ابویعلی در مسند[۷]، احمد در فضائل[۸] و نطنزی در خصائص[۹].

این حدیث را محمد بن اسحاق، محمد بن یحیی ازدی، سعید، مازنی، ابن‌شاهین، سدّی، ابوبکر بیهقی، مالک، اسحاق بن عبدالله بن ابی‌طلحه، عبدالملک بن عمیر، مسعر بن کدام، داوود بن علی بن عبدالله بن عباس و ابوحاتم رازی به سندهای خود از انس، ابن‌عباس و ام‌ایمن روایت کرده‌اند. ابن‌بطه در ابانه[۱۰] آن را از دو طُریق روایت کرده و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد[۱۱] آن را از هفت طریق نقل کرده و احمد بن محمد بن سعید در این زمینه کتاب الطیر[۱۲] را فراهم نهاده است. قاضی احمد گفته

---

۱. «اللهم انی قد کرهتهم و کرهونی و مللتهم و ملونی فارحنی و ارحهم». برای متن عیناً یا با تفاوت‌هایی ← ثقفی، الغارات، ۴۵۹/۲؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۹/۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۴۸۸/۲.

۲. ← السنن، ۶۳۶/۵.

۳. ← ۳۳۹/۶.

۴. ← انساب الاشراف، ۱۴۲/۲.

۵. ← ۴۹۸/۵.

۶. مقصود مستدرک حاکم است. ← ۱۴۱/۳.

۷. ← ۱۰۵/۷ و ۱۰۶.

۸. ← فضائل الصحابة، ۵۶۰/۲ و ۵۶۱.

۹. در متن الاختصاص آمده ولی ظاهراً مقصود همان الخصائص العلویة است.

۱۰. روایت را در بخش موجود از الابانة الکبری نیافتم.

۱۱. ← ۳۷۵/۱۱.

۱۲. از این کتاب که از آثار احمدبن محمدبن سعید مشهور به ابن عقده بوده اطلاعی در دست نیست و از آن با نام کتاب ←

است: حدیث طیر از نظر من صحیح است، هرچند لفظ آن از آن من نیست. ابوعبدالله بصری نیز گفته است: طریقهٔ ابوعبدالله جبائی در حکم به صحت حدیث‌ها مقتضی عقیدهٔ به صحت این حدیث است، بدان اعتبار که علی علیه‌السلام در روز شورا آن را آورده، ولی کسی آن را انکار نکرده است.

شیخ[1] گفته است: امیرمؤمنان در ماجرای شورا و در جمع حاضران، در فضیلت خود به همین حدیث استدلال کرد، و همهٔ کسانی که آن‌جا بودند این حدیث شناخته و آن را پذیرفته و بدان اعتراف آورده‌اند؛ و بر این پایه، علم به این حدیث همانند خود علم به آن شورا به تواتر رسیده است و در میان امت به رغم همهٔ اختلاف‌ها هیچ‌کس نیست که این حدیث را رد کند.

ابوالعزیز کادش عکبری از ابوطالب حربی عشاری، از ابن‌شاهین واعظ برایم حدیث آورده که در کتاب خود ما قرب سنده گفته است: نصر بن ابی‌القاسم فرائضی برایمان نقل کرده و گفته است: محمد بن عیسی جوهری گفته است: نعیم بن سالم بن قنبر گفته است: انس بن مالک گفته است:... ـ و متن خبر.

علی بن ابراهیم[2] نیز در کتاب قرب الاسناد این خبر را نقل کرده است.

این حدیث را بیست و پنج تن از صحابه از انس و ده تن نیز مستقیماً از پیامبرِ خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند و بر این پایه به خبر صحیح اثبات شده است که خدای تعالی و پیامبر او علی علیه‌السلام را دوست دارند و این در حالی است که برای دیگران چنین چیزی اثبات نشده است و از این روی اقتدا کردن به او واجب است. هرکس هم حدیث پرنده را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده امامت را به علی علیه‌السلام منحصر ساخته است.

باری، اما اصل حدیث این است: انس را دیدند که دستمالی بر سر بسته است. در این‌باره از او پرسیدند.

گفت: این نفرین علی است.

←

الطائر نیز یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۳۳/۱۵.

۱. ← به قراین مقصود شیخ طوسی است و شاید نیز منبع مؤلف تلخیص الشافی باشد. هر چند این مطلب را در این کتاب نیافتم. اما این مضمون در الشافی فی الامامة (۲۶۵/۲) آمده است.

۲. صاحب تفسیر مشهور به تفسیر القمی. از کتاب قرب الاسناد او نیز در منابع یاد شده است. ← کنتوری، کشف الحجب و الاستار ۴۱۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۶۷/۱۷.

گفتند: ماجرا چه بوده است؟

گفت: پرنده‌ای کباب شده به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هدیه دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «خداوندا، دوست داشتنی‌ترین آفریدگانت را نزد من فرست تا با من از این پرنده بخورد»[1].

در این هنگام علی علیه السلام آمد و من به او گفتم: پیامبر خدا به کاری دیگر مشغول است و فرصت دیدار تو را ندارد. من دوست داشتم یکی از مردان خاندان من، مردی باشد که پیامبر در انتظارش بوده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله دومین بار دعا کرد. این بار هم علی علیه السلام آمد و من به او گفتم: پیامبر خدا مشغول است و فرصت دیدار تو را ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله سومین بار دعا کرد. علی علیه السلام آمد. من به او گفتم: پیامبر مشغول است و فرصت دیدار تو را ندارد.

علی علیه السلام صدای خود بلند کرد و پرسید: پیامبر به چه کاری مشغول است که فرصت دیدار با من را ندارد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله خود این صدا را شنید و پرسید: ای انس، کیست؟

گفتم: علی بن ابی‌طالب است.

فرمود: او را اجازه ده.

چون علی علیه السلام به درون آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای علی، من سه بار از خداوند خواستم دوست‌داشتنی‌ترین آفریدگان خویش در نزد خود او و من را به حضورم فرستد تا با من این پرنده را بخورد. اگر در سومین بار نمی‌آمدی خدای را به نام تو می‌خواندم و از او می‌خواستم تو را بیاورد»[2].

علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا، من سه بار آمدم و هربار انس مرا بازگرداند و گفت: پیامبر خدا مشغول است و فرصت دیدار با تو را ندارد.

پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من پرسید: چه چیز تو را بدین کار واداشت؟

گفتم: دوست داشتم مردی از خاندان من آن کسی باشد که تو می‌گویی.

---

۱. «اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یأکل معی هذا الطیر».

۲. «یا علی انی قد دعوت الله ثلاث مرات ان یأتینی باحب خلقه الیه و الی ان یأکل معی هذا الطیر و لو لم‌تجئنی فی الثالثة لدعوت الله باسمک ان یأتینی بک».

در این هنگام علی علیه‌السلام دست خود به آسمان بلند کرد و گفت: «خداوندا، انس را به پیسی‌ای مبتلا کن که نتواند آن را از مردم بپوشاند»[۱].

در روایت دیگر است: «که عمامه آن را نپوشاند»[۲].

باری، انس پس از نقل این داستان عمامه از سر برداشت و گفت: این نفرین علی علیه‌السلام است.

سید حمیری گفته است:

مگر به روایت ستوده دربارهٔ پرنده‌ای که به پیامبر مرسل صلی‌الله‌علیه‌وآله هدیه کردند نیامده است،

در خبری که سفینه از هدایت‌شدگی خویش سخن گفته و از انس که خیانت ورزیده و عدالت نکرده است،

در این اقدام که مهتر همهٔ مردمان و مولای آنان در آیات محکم کتاب را بازگردانده است.

پس خداوند صاحب عرش او را از راه درست بازداشته و سپس به پیسی‌ای سخت مبتلا ساخته است[۳].

همو گفته است:

از این خبر یافته‌ام که ابان حدیثی بس شگفت‌آور و تحسین‌برانگیز از انس روایت می‌کرده است،

دربارهٔ پرنده‌ای کباب شده که روزی در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خلوت خویش رفته بود کسی برایش آورد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را پیش کشید و چون آن را نیک بدید پروردگار خویش را که نزدیک است و نیکان را برگزیند خواند:

---

۱. «اللهم ارم انسا بوضح لایستره من الناس».

۲. «لاتواریه العمامة».

۳.
امـا اتـی فـی خـبر الانـبل	فی طائر اهدی الی المرسل
سـفینة مکـن فـی رشـده	و أنس خـان ولم‌یـحصل
فـی رده سـید کـل الوری	مولاهم فی المحکم المنزل
فصده ذوالعرش عن رشده	ثـم غـری بـالبرص الأنکـل

← دیوان السید الحمیری، ۳۳۳، همراه با دو بیت دیگر در میان بیت‌های حاضر.

خداوندا، آن راکه دوست‌داشتنی‌ترین مردمان نزد تو است بر من درآور. خداوند نیز آنچه او خواست به او داد.

همان دم به ناگاه کسی پشت در بود. انس به آن که پشت در بود گفت: کیست؟

کیست؟ گفت: علی- گفت: پیامبر راکاری است که امروز بدان مشغول است و خلوت گزیده است.

پیامبر [انس را] گفت: هیچ روزی ابوالحسن را از من بازمدار، و در آن هنگام در چشمان آن حضرت نشانه‌های خشم هویدا بود.

از این که در نخستین بار او را بازگردانده است، خود به او گفت: به درون آی و خدای را سپاس گوی و آنچه او هدیه داده است بپذیر.

خوش آمده است آن گزیدهٔ من و آن مورد اعتماد من و آن که از جانب خداوند آسمان دوستی او واجب گردیده است.

آن‌جا پیامبر ﷺ از انس پرسید: این خطا تو را به کدامین هدف رسانده است؟

چه چیز تو را بدان خوانده است که امروز مانع دیدار گزیدهٔ من و مهتر قبیلهٔ خویش شده‌ای؟

گفت: ای برترین همهٔ آفریدگان خدا، آن‌گاه که خداوند را خواندی از او چیزی خواستی.

اما من خواستم آن‌کس از انصار باشد تا این مایهٔ افتخار طایفه‌ام شود.

آن که از دیدار پیامبر ﷺ بازداشته شده بود خدای خویش را خواند و از او خواست بلایی سخت به جان انس دراندازد.

پس او را بلایی رسید که در همهٔ روزگار بر صورت خویش داشت تا با همان وضع بمرد[1].

۱.

نبئت ان ابانا کان عن انس	یروی حدیثا عجیبا معجبا عجبا
فی طائر جاء مشویا به بشر	یوما و کان رسول الله محتجبا
ادناه منه فلما ان رآه دعا	رباً قریبا لأهل الخیر منتجبا
أدخل إلی أحب الخلق کلهم	طراً الیک فأعطاه الذی طلبا
فاغتر بالباب مغتراً فقال لهم	من ذا و کان وراء الباب مرتقبا
من ذا فقال علی قال ان له	شأنا له اهتم منه الیوم فاحتجبا
فقال لاتحجبن منی اباحسن	یوما و ابصر فی اسراره الغضبا

←

همو گفته است:

در حدیث آن پرنده که امایمن آورده بود آیتی است برای آن که به حق خشنود شود و بدان باور دارد.
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: خدایا آن بنده‌ات را که دوستش داری بیاور، و دوستی خدا والاتر و بسی برتر است،
تا با من از این بخورد و بهره برد. پس علی علیه‌السلام آمد و از آن سوی کسی او را بازداشت و جلوگیری کرد.
گفت: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به کاری مشغول است ـ و او را بازگرداند ـ و گفت: برگرد که همه باید برگردند.
سه بار علی علیه‌السلام بازآمد و هربار او را بازگرداند تا آن که علی علیه‌السلام به تأیید الهی در را زد،
و خداوند به گوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رساند که وصی او کوبهٔ در را می‌زند، و زمانی که نزدیک بود بازگردد
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به درون آی.
سپس با گلایه به آن حضرت گفت: من یک بار و دو بار و دیگربار آمدم و هربار بازگردانده شدم.
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این که وصی او از آن پرنده خورد خوشحال شد، و بینی آن‌کس را که نخواست به خاک مالید،
و به علی علیه‌السلام فرمود: کسی از مردم جز مؤمنان پاکدامن تو را دوست نداشته باشند،
و جز کافران و منافقانی که از راه حق فاصله گرفته و حق را در میان مردمان وانهاده است تو را دشمن نگیرد[1].

→

مـــن رده المـرة الاولی و قـال له ‏ ‏ لج و احمد الله و اقبل کل ما وهبا
اهلا و سـهلا بـخلصائی و ذی‌ثقتی ‏ ‏ و من له الحب من رب السما وجبا
و قـــال ثـــم رســول الله یــا أنس ‏ ‏ مـاذا اصار بک الـتخلیط مـکتسبا
مـاذا دعـاک الی ان صار خـالصتی ‏ ‏ و خیر قومی لدیک الیوم مـحتجبا
فــقال یـا خــیر خـلق الله کـلهم ‏ ‏ اردت حـــین دعـــوت الله مــطلبا
بأن یکـون مـن الأنـصار ذاک لکی ‏ ‏ یکـون ذاک لنـا فـی قـومنا حسـبا
فقد دعـا ربـه المـحجوب فـی أنس ‏ ‏ بأن یـحل بـه سـقم حـوی کـربا
فـناله السـوء حـتی کـان یـرفعه ‏ ‏ فی وجهه الدهر حتی مات مـنتقبا

← همان، ۶۹ - ۷۱.

۱. و فـی طـائر جـاءت بـه امایـمن ‏ ‏ بـیانا لمـن بـالحق یـرضی و یقنع

←

سید حمیری در شعری دیگر گفته است:

در داستان پرندهٔ کباب شده است که چون محمد ﷺ به تضرع پروردگار خویش را خواند:

دوست‌داشتنی‌ترین همهٔ مردمان نزد خویش را بدین جا درآور و او را ولیّ من قرار ده.

پس برترین مردمان آمد و آهسته در را کوبید.

انس برای آزمودن پرسید: کیست؟ گفت: علی آمده است. به لطف خویش در بگشای.

گفت: ای ابوالحسن، بازگرد و التماس مکن که پیامبر خدا ﷺ به کاری دیگر مشغول است.

فاصله گرفت و البته چندان دور نشد و لختی بعد آهسته پیامبر ﷺ را خواند و آرام در را کوبید.

احمد پرسید: این کیست که بر در است و با او سخن می‌گویی؟ ای نامیمون، او را به درون آور.

پس خود برخاست و در حالی که حیدر پشت در بود بدان سوی رفت تا در را بگشاید.

چون چشم احمد ﷺ بر او افتاد او را خوشامد گفت و گرامی داشت و به خود نزدیک ساخت.

پرسید ای ابوالحسن، چه شده است؟ با من بگوی. ای همدم من بنشین و بخور که پدرم فدای تو باد[1].

←

فقال إلهی آت عبدک بالذی — تحب و حب الله أعلی و ارفع

لیأکل من هذا معی و یناله — فجاء علی من یصد و یمنع

فقال له ان النبی و رده — علی حاجة فارجع و کل لیرجع

فعاد ثلاثا کل ذلک یرده — فأهوی بتأیید الی الباب یقرع

فاسمعه القرع الوصی لبابه — فقال له ادخل بعد ما کاد یرجع

و قال له یشکو لقد جئت مرة — و اخری و اخری کل ذلک ادفع

فسر رسول الله أکل وصیه — و أنف الذی لایشتهی ذاک یجدع

و قال له ما ان یحبک صادق — من الناس إلا مؤمن متورع

و یقلاک إلا کافر و منافق — یفارق فی الحق الأنام و یخلع

← همان، ۲۸۱ و ۲۸۲.

۱. فی قصة الطائر المشوی حین دعا — محمد ربه دعوات مبتهل

أدخل إلی أحب الخلق کلهم — طرأ الیک فمنه و اجعلنه ولی

←

سرانجام گفته است:

آن را که دوست‌داشتنی‌ترین کسان نزد تو است و تو را دوست دارد ـ و او علی علیه‌السلام بود ـ به نزد من درآور.

چون فروغ چهرهٔ برادرش هویدا شد و نزدیک آمد و خشنود و پسندیده سلام داد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سلام او پاسخ داد و او را خوشامد داد و گفت: مقدم آن که دوست‌داشتنی‌ترین کسان نزد خداوند آن پادشاه والا و هم نزد من است خجسته باد[1].

صاحب بن عباد گفته است:

در داستان آن پرنده علی علیه‌السلام را آوازه‌ای عالم‌گستر است و دشمنانش نیز آن آوازه را شنیده و آن داستان را دیده‌اند[2].

←

فجاه من بعده خیر الوری رجل — علیه یقرع باب البیت فی مهل

فقال مختبراً من ذا له أنس — فقال جاء علی جد بفتحک لی

فقال ترجع و لاتصغر أباحسن — فان عنک رسول الله فی شغل

فانحاز غیر بعید ثم أعطفه — دعا النبی فدق الباب فی رسل

فقال أحمد من هذا تحاوره — بالباب ادخله لابورکت من رجل

فقال مبتدراً للباب یفتحه — و حیدر قائم بالباب لم‌یزل

حتی اذا ما رأته عین أحمده — حیی و قربه تقریب محتفل

فقال ما بک قل لی یا اباحسن — اجلس فداک ابی یا مونسی فکل

← همان، ۳۴۱ و ۳۴۲.

۱. أدخل إلی أحب الخلق کلهم — حباً الیک و کان ذاک علیا

لما بدت لأخیه سحنة وجهه — و دنا فسلم راضیاً مرضیا

حیی و رحب مرحباً بأحبهم — حباً الی ملک العلی والیا

← همان،۴۶۲.

۲. علی له فی الطیر ما طار ذکره — و قامت به اعداؤه و هی تشهد

← دیوان الصاحب بن عباد، ۳۵.

اصفهانی گفته است:

یا چه کسی بود که پیامبر خدا ﷺ در داستان آن پرنده دربارهٔ او سخنی گفت که در شرح آن افق‌ها روشن گردد؟

آن هنگام که گفت: خداوندا، محبوب‌ترین خلق خویش نزد خود و نکوترین کسی را که بر من وارد شود به حضورم فرست،

تا با من بخورد و در تنهایی‌ام با من همدم شود، و دو تن گواه عادل سخن او را گواهی کردند.

علی علیه السلام چون شیر هویدا شد و صورتش چون ماه بسیار می‌درخشید.

هر دو با هم خوردند و هم‌نفس شدند و با هم گفتند. پدر و مادرم به فدای آن رخداد باد[1].

ابن حماد گفته است:

و در داستان آن پرنده هنگامی که پیامبر ﷺ خداوند را خواند و به درگاه او زاری کرد:

پروردگارا، ای آن که همه به درگاه او نالند، محبوب‌ترین آفریدهٔ خویش را نزد من فرست،

هنوز پیامبر ﷺ دعای خود به پایان نبرده بود که امام هدایت بازگشت.

سه بار آمد و هربار چون به دروازه رسید کسی او را بازگرداند و او کوبهٔ در را کوبید.

پیامبر ﷺ او را فرمود: ای تاس‌موی، به درون آی که نگاه داشتن تو بر این در به درازا کشیده است.

آن گاه با کسی که او را بازگردانده بود روی ترش کرد و آنچه را با برادرش انجام داده بود نکوهید.

خداوند هم او را به پیسی آشکاری مبتلا ساخت و او تا آن‌جا که زنده بود بر رخسارش لکه داشت[2].

---

۱. أمـن له فـی الطـیر قـال نـبیه ... قـــولا یـنیر بشـرحـه الافـقان
یا رب جیء بأحب خلقک کـلهم ... شخصاً الیک و خیر من یغشانی
کیما یواکلنی و یونس وحشتی ... و الشـــاهدان بـــقوله عـــدلان
فـــبدا عـلی کـالهزبر و وجـهه ... کـــالبدر یـــلمع أیـما لمـعان
فـتواکـلا و اسـتأنسا و تـحدثا ... بأبـــی و امـــی ذلک الحـدثان

۲. و فـی قصة الطـیر لمـا دعـا ... النـبی الاله و ابدی الضرع
أیـــا رب ابـــعث إلی أحب ... خـلقک یـا مـن الیـه الفـزع

←

مفجع گفته است:

چون پرنده‌ای کباب شده برای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند او آرزو کرد،
و از خدا خواست آن را که از میان همهٔ مردم محبوب‌ترین است نزدش فرستد، و چون او آمد او را خوشامد گفت[1].

صوری گفته است:

کدام‌یک از شما آن هنگام که آن طایفه در پی ریختن خون او بودند در بستر او خفت؟
و کدام‌یک از شما در حالی که خود نظاره‌گر بودید در آن پرنده با پیامبر پاک صلی الله علیه و آله شریک شد؟[2]

جبری گفته است:

آن پرندهٔ کباب شده نصّی روشن است تا شاید تو از خواب و کوری بیدار شوی و به خویش آیی[3].

ابن‌رزیک گفته است:

در آن پرندهٔ کباب شده آیتی بس کامل است، البته اگر که از خواب غفلت بیدار شوند[4].

→

فلم یستتم النبی الدعاء	اذا بامام الهدی قد رجع
ثلاث مرار فلما انتهی	الی الباب دافعه و اقترع
فقال النبی له ادخل فقد	اطلت احتباسک یا ذاالصلع
فخبره انه جاءه	ثلاثا و دافعه من دفع
فقطب فی وجه من رده	و انکر ما بأخیه صنع
فأورثه برصا فاحشا	فظل و فی الوجه منه بقع

۱. کان النبی لما تمنی — حین اتوه طائراً مشویا
إذ دعا الله ان یسوق احب — الخلق طرأ الیه سوقا و حیا

۲. و أیکم صار فی فرشه — إذ القوم مهجته طالبونا
و من شارک الطهر فی طائر — و انتم بذاک له شاهدونا

۳. و الطائر المشوی نص ظاهر — فتیقظی یا ویک عن عمیاک

۴. و فی الطائر المشوی اوفی دلالة — لو استیقظوا من غفلة و سبات

ابن‌عطار واسطی هاشمی گفته است:

آن هنگام که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دعا کرد، خداوند در داستان آن پرندهٔ کباب شده برترین خلق خویش را به ما نمایاند[1].

دعا برای مادر عبدالله بن جعفر

یکی از کسانی که علی علیه‌السلام برای آن‌ها دعا کرد، مادر عبدالله بن جعفر بود. او گوید: زمانی که آبستن بودم بر علی علیه‌السلام گذشتم. او مرا خواند و دستی بر شکم من کشید و گفت: «خداوندا، او را پسری خجسته و مبارک بدار»[2].

پس آن نوزاد پسر به دنیا آمد[3].

دعا برای جوان نیم‌فلج

در انتباه خرگوشی آمده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام در شب احرام صدای کسی را شنید که می‌گرید. حسین علیه‌السلام را فرمود تا او را بجوید. چون نزد او رفت دید جوانی است که نیمی از بدنش خشک شده است. او را به حضور علی علیه‌السلام آورد.

علی علیه‌السلام از او دربارهٔ حالش پرسید.

گفت: مردی خوشگذران بودم و پدرم مرا اندرز می‌داد. روزی در حال پند دادن بود که او را زدم. او نیز این‌جا را نفرین کرد و شعری بر زبان آورد. چون سخنش به پایان رسید نیمی از بدنم خشک شد. پشیمان شدم و به درگاه خداوند توبه کردم و دل خویش را پاک ساختم. پس بر شتر نشست تا مرا بدین‌جا بیاورد و برایم دعا کند. چون به نیمه‌های بیابان رسید در اثر پرواز پرنده‌ای شتر رم کرد و پدرم مرد.

علی علیه‌السلام چهار رکعت نماز گزارد و سپس به او فرمود: برخیز که تندرست شدی.

او با تندرستی برخاست.

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز به او فرمود: راست گفتی. اگر او از تو راضی نشده بود این سخن را نمی‌شنیدی.

---

۱. و لقد ارانا الله افضل خلقه   فی الطائر المشوی لما ان دعا

۲. «اللهم اجعله ذکرا میمونا مبارکا».

۳. برای متن پیشین و روایت ← سعید بن منصور، السنن ۱، ۱۱۷/۲.

کوری که به دعای او بینا شد

نابینایی شنید که امیرمؤمنان علیه‌السلام چنین دعا می‌کرد: «خداوندا، ای پروردگار جان‌های فناپذیر و ای پروردگار تن‌های تباه‌شونده، به فرمانبری آن جان‌ها که به تن‌ها بازگردند و به فرمانبری آن تن‌ها که با اندام‌ها پیوند یابند و به شکافته شدن قبرها و برون آمدن کسان و به فراخوان راستین تو از ایشان و به حکم راندن حق تو در میان مردمان آن هنگام که برخیزند و فرمان تو را انتظار کشند و سلطنت تو را نظاره کنند و از خشم و کیفر تو بیم برند و در آن روز که هیچ وابسته‌ای وابستهٔ خود را سود نمی‌رساند و یاری نمی‌شوند مگر کسانی که خداوند بر ایشان رحمت کرده باشد که او نیکوکار و مهربان است، ای خداوند رحمان، به همهٔ این‌ها از تو می‌خواهم نور را در دیده‌ام و یقین را در دلم جای دهی و پیوسته تا زمانی که مرا زنده داشته‌ای ذکر خودت را در شب و روز بر زبانم جاری سازی که تو بر هر چیزی توانایی»[۱].

راوی گفته است: آن نابینا این دعا را شنید و از بر کرد و به خانه‌ای که در آن پناه داشت بازگشت. برای نماز وضو ساخت و سپس این دعا را خواند. چون به جمله «ان تجعل النور فی بصری» رسید به اذن خداوند بینا شد.

دعا برای جامی که شکست

در عقد مغربی[۲] آمده است که عمر خواست هرمزان را بکشد. او آبی خواست. جامی آوردند. دستان هرمزان به لرزه افتاد. در این‌باره از او پرسیدند. گفت: می‌ترسم پیش از آن که این آب را بخورم مرا بکشی.

گفت: بخور و تو را بیمی نباشد.

---

۱. «اللهم انی أسألک یا رب الارواح الفانیة و رب الاجساد البالیة أسألک بطاعة الأرواح الراجعة الی اجسادها و بطاعة الاجساد الملتئمة الی اعضائها و بانشقاق القبور عن اهلها و بدعوتک الصادقة فیهم و اخذک بالحق بینهم اذا برز الخلائق ینتظرون قضائک و یرون سلطانک و یخافون بطشک و یرجون رحمتک یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون إلا من رحم الله انه هو البر الرحیم اسألک یا رحمن ان تجعل النور فی بصری و الیقین فی قلبی و ذکرک باللیل و النهار علی لسانی ابداً ما ابقیتنی انک علی کل شیء قدیر».

۲. مفصود العقد الفرید ابن‌عبدربه اندلسی است، هرچند روایت را در آن نیافتم.

هرمزان آن جام از دست خویش بر زمین افکند و شکست و گفت: اکنون که مرا امان دادی هرگز آن را نخواهم خورد.

عمر گفت: خدایت بکشد، بی آن که دریابم از من امان گرفتی[۱].

در روایت‌های ما است که عمر از این امر به نزد علی علیه السلام شکایت برد. علی علیه السلام بر درگاه خداوند دعا کرد و آن جام دوباره سالم و پر آب شد. هرمزان که این معجزه را دید اسلام آورد[۲].

به هر روی، اجابت دعاها که روایت‌های حاکی از آن به تواتر رسیده، از آیت‌های روشن در میان بندگان خدا است که میان آن‌ها کارها بر مجرای عادت پیش رود، مگر آن‌جا که مسئله‌ای بس مهم و برپا داشتن حقی گران در کار باشد. این خود ویژگی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام است.

---

۱. ← ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۸۹/۵ و ۹۰.

۲. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۱۱/۱.

فصل ۹

خرق عادت برای امیرمؤمنان علیه‌السلام

خرق عادت بر هفت گونه و یکی از گونه‌ها این است که در قدرت و توان شخص رخ نماید[1].

قنداقه را کنار زد

شعبه از قتاده، از انس، از عباس بن عبدالمطلب روایت کرده، و حسن بن محبوب از عبدالله بن غالب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در خبری فرموده است: فاطمه بنت اسد گفت: او را [= علی علیه‌السلام] بستم و خوب قنداقه پیچیدم. او قنداقه را پاره کرد. دو قنداقه روی هم پوشاندم. باز هم آن را پاره کرد. قنداقهٔ او را سه لایه، چهارلایه، پنج‌لایه و شش‌لایه کردم و در آن چرم و حریر به کار گرفتم. اما او باز هم آن را درید. سرانجام خود گفت: مادرم، دستانم را مبند که من نیاز دارم با انگشتان دست خود برای پروردگارم بازی درآورم[2].

---

۱. هرچند عنوان فصل حاضر «خرق عادت» به طور عام است، اما محتوای این فصل تنها به همین گونهٔ نخست یعنی آنچه در قدرت و توان بدنی جلوه کند محدود شده است. مؤلف در فصل‌های پسین برخی از دیگر جلوه‌های این «خرق عادت»ها را برمی‌رسد. شاید مناسب بوده است عنوان فصل حاضر یک بخش را تشکیل دهد و هریک از جلوه‌های خرق عادت فصلی از این بخش را به خودگزین سازند.

۲. ← طوسی، الامالی، ۷۰۸.

کشتن مار در شیرخوارگی

انس از عمر بن خطاب روایت کرده است که علیؑ هنگامی که در خردسالی در گهواره بود و دستانش در قنداقه بسته بودند ماری را دید که آهنگ او کرده است. دست خود از قنداقه بیرون کشید و گردن آن مار را با دست راست خود گرفت و چونان فشرد که انگشتانش در بدن مار نشست و مار جان سپرد.

مادرش که این را دید فریاد برآورد و یاری خواست و خدمتکاران گرد آمدند. سپس به فرزند خود گفت: گویی تو یک حیدری.

حیدر ماده شیری را گویند که توله‌هایش را آزرده باشند و به خشم آمده باشد.

سید حمیری گفته است:

ای کسی که نامش در کتاب‌ها به حیدر شناخته شده است،
و مادرش آن بانوی راستگوی او را بدین نام خواند[1].

دعبل گفته است:

ابوتراب حیدر است، آن امام شیروش،
از میان‌برندهٔ همهٔ کافران که او را هماوردی نیست،
پیکارگری که نترسد و شیری که بر او چیرگی نشاید،
و راستگویی که دروغ نگوید و سواری که میدان دارد،
شمشیر پیامبر راستینﷺ و از میان‌برندهٔ هر تباهکار،
با شمشیری که می‌درخشد و بسی صیقل یافته است[2].

---

۱. و یا من اسمه فی الکتـ ... ب معروف به حیدر
و سمته به امّ ... له صادقة المخبر
← دیوان السید الحمیری، ۲۵۲.

۲. ابوتراب حیدرة ... ذاک الامام القسورة
مبید کل الکفرة ... لیس له مناضل
مبارز مایهب ... و ضیغم مایغلب
←

نجات کودک همبازی از دهانهٔ چاه

جابر جعفی گفته است: دایه‌ای که علی علیه‌السلام را شیر داد زنی از بنی‌هلال بود. روزی آن زن علی علیه‌السلام را همراه با برادری رضاعی که یک سال از او بزرگ‌تر بود در خیمهٔ خود گذاشت. نزدیک آن خیمه چاهی بود. کودک دیگر به سمت چاه رفت و سر به درون آن فرو برد و به یک دست و یک پا آویزان شد و دست دیگر او نیز در دهانش و پای او در دست علی علیه‌السلام بود.

در این میان مادرش بازآمد و در محله فریاد برآورد: ای طایفه، کودک خجستهٔ مرا دریابید. علی فرزندم را گرفته است.

مردم آمدند و آن کودک را از دهانهٔ چاه گرفتند، در حالی که از قدرت و زیرکی علی علیه‌السلام در شگفت شدند. از آن روز، زن آن کودک را «مبارک» نامید.

آن کودک بعدها در میان بنی‌هلال به «معلق میمون» شناخته شد و فرزندان او نیز تا امروز به همین نام نسبت یابند[1].

عونی گفته است:

اگر در این باره پرسش داری نام برادر او را در میان بنی‌هلال بپرس.

نام برادر او معلق میمون، همان ارجمندی است که خاندانش در شب‌نشینی‌های خویش داستانش را بازگویند.

صاحب همان موهبت که او در خردسالی بدان گزین شد[2].

→

و صادق لایکذب — و فارس محاول

سیف النبی الصادق — مبید کل فاسق

بمرهف ذی بارق — اخلصه الصیاقل

→ شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۷۳ و ۲۷۴.

۱. → ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۶۱.

۲. و اسم اخیه فی بنی هلال — معلق المیمون ذاالمعالی

فاسأل به إن کنت ذاسؤال — بذکره القوم علی اللیالی

موهبة خص بها صبیا

چیرگی در همه کشتی‌ها

ابوطالب فرزندان و برادرزادگان خود را گرد می‌آورد و از آنان می‌خواست با همدیگر کشتی بگیرند ـ و این خوی عرب‌ها بود.

علی علیه‌السلام در حالی که خردسال بود آستین‌های خود بالا می‌زد و با برادران بزرگ‌تر و کوچک‌تر و عموزاده‌های بزرگ‌تر و کوچک‌تر کشتی می‌گرفت و همه را بر زمین می‌زد و پدرش می‌گفت: «ظَهر علی علیه‌السلام»؛ علی چیره شده است. پس او را «ظهیر» خواند[1].

عونی گفته است:

پدرش او را ظهیر نامید، هنگامی که او را دید که خردسال است،

و آستین بالا می‌زند و برادران بزرگ خویش را بر زمین می‌کوبد،

و تو او را چیره‌دست و قوی و نیرومند می‌دیدی[2].

درآویختن با مردان سخت‌پنجه

باری، علی علیه‌السلام چون رشد کرد با مردان سخت‌پنجه درمی‌آویخت و آنان را بر زمین می‌کوبید. گاه با دست مردی قوی‌هیکل را می‌گرفت و پیش می‌کشید و او را می‌کشت، گاه کمربند چنین مردی را می‌گرفت و او را به هوا بلند می‌کرد و گاه نیز اسب رمیده را تعقیب می‌کرد، بر آن مهار می‌زد و آن را بازمی‌گرداند.

جلوه‌هایی از قدرت بازو

گاه علی علیه‌السلام به تنهایی سنگی از سر کوه برمی‌داشت و میان مردم بر زمین می‌نهاد و یک، دو یا سه مرد نمی‌توانستند آن را حرکت دهند، تا جایی که ابوجهل می‌گفت:

---

۱. ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۶۱.

۲.
هـذا و قـد لقبه ظـهیرا ... ابـوه إذ عـاینه صـغیرا
یصرع من اخوته الکبیرا ... مشمراً عن ساعد تشمیرا
تراه عبلا فتلا قویا

ای مردمان مکه، این سرزمین شما است که در ان می‌توان ذبح کرد، و این علی علیه السلام است که در چشم‌ها بزرگ آمده است.

در میان همهٔ مردم او را همانندی نیست. گویی آتشی است که در میان مردم شراره می‌افکند.

از او برحذر باشید که او را روزی خواهد بود و آن را در بیابان و آبادی آشکار خواهد ساخت[1].

علی علیه السلام بازوی هیچ مردی را نگرفت مگر آن که نفس او تنگ شد و نتوانست به آسانی نفس کشد[2].

جابه‌جا کردن میل‌ها

باری، برخی دیگر از این جلوه‌های قدرت علی علیه السلام پس از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله رخ نمود. از آن جمله این که میل‌ها را از جای کند و هفده میل را که جابه‌جایی هریک از آن‌ها به مردانی قوی نیاز داشت به تنهایی در راه جابه‌جا کرد و هرکدام را در جای خود نهاد و بر آن‌ها نوشت: «این میل علی است».

گفته می‌شود که گاه دو میل را زیر بغل می‌گرفت و یکی را نیز با پای خود بر زمین می‌غلتاند.

فرو بردن انگشت در سنگ

یکی دیگر از این جلوه‌ها آن است که بر ستون دست کوبید و انگشت شصت او در سنگ فرو رفت و تا امروز نیز اثر آن در کوفه مشهود است. مشهد الکف در تکریت و موصل و قطیعة الدقیق و جاهایی دیگر گواه این حقیقت هستند.

اثر نیزه و شمشیر در سنگ

از همین قبیل است اثر شمشیر او در صخره‌ای بر کوه نور نزدیک غار پیامبر صلی الله علیه و آله و اثر نیزهٔ او در کوهی از کوه‌های بیابان و در صخره‌ای نزدیک دروازهٔ خیبر.

---

۱. یـا اهـل مکة ان الذبح عـندکم / هذا علی الذی قد جل فی النظر

ما ان له مشبه فی الناس قاطبة / کأنه النـار تـرمی الخـلق بـالشرر

کـونوا عـلی حـذر مـنه فـان له / یوما سیظهره فی البدو و الحضر

۲. ← منقری، وقعة صفین، ۲۳۳.

مهر نهادن بر سنگریزه

از همین جلوه‌ها است مهر نهادن او بر سنگریزه. ابن‌عباس گوید: سه تن صاحب سنگریزه بوده‌اند: ام‌سلیم وارث کتاب‌ها که بر ریگ او عبارت «النبی و الوصی» را نقش زد، ام‌الهندی حبابه بنت جعفر والبی اسدی، و ام‌غانم اعرابی یمانی که علی علیه‌السلام بر سنگریزه‌های آن دو تن مهر پدید آورده بود[1].

این همانند آن چیزی است که شما [= اهل سنت] روایت می‌کنید که سلیمان برای شیطان‌ها بر مس و برای جنیان بر آهن مهر ضرب می‌کرد و هرکس برق کار او می‌دید از او فرمان می‌برد.

پیچاندن محور آسیا بر گردن ولید

ابوسعید خدری، جابر انصاری و عبدالله بن عباس در خبری طولانی روایت کرده‌اند که خالد بن ولید گفته است: زمانی که با لشکر خود از پیکار با مرتدان بازمی‌گشتم، آن داغسر ـ یعنی علی علیه‌السلام ـ که در یکی از مزرعه‌های خود در جمع یارانش بود و میان آن‌ها همهمه‌ای چون نعرهٔ شیران و بانگ آذرخش برپا بود، به سراغم آمد و گفت: وای بر تو، آیا واقعاً آنچه آهنگش را داری انجام می‌دهی؟

گفتم: آری.

چشمانش سرخ شد و در سخنانی گفت: ای پسر زن بدکاره، آیا همانند تو بر همانند من جسارت می‌یابد، یا جرأت می‌کند نام مرا در کام بچرخاند؟

خالد در ادامه گفته است: خدای را سوگند، او مرا از اسب به زیر کشید و نتوانستم در برابرش مقاومت کنم. مرا به سوی آسیای حارث بن کلده کشاند. در آن‌جا به سراغ محور آهنین درشتی که آسیا بر آن می‌چرخید رفت و آن را به دو دست کشید و چونان که تسمه‌ای چرمی بر گرد چیزی پیچند آن را بر گردنم پیچاند و یارانم همان‌جا ایستاده بودند، گویی ملک‌الموت را می‌نگرند.

من او را به حق خدا و پیامبرش سوگند دادم. شرم برد و مرا واگذاشت.

گفته‌اند: پس از این ماجرا، ابوبکر گروهی از آهنگران را خواست. آنان گفتند: ما این محور را نتوانیم از هم بگشاییم مگر این که آن را با آتش گرم کنیم.

چند روزی خالد بر همین وضع ماند و مردم بر او می‌خندیدند تا این که روزی به خالد گفتند: علی از سفر خود بازگشته است.

---

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۱۴۰/۲.

ابوبکر او را نزد علی علیه السلام آورد و شفاعت کرد که آن محور را از گردنش بگشاید.

علی علیه السلام فرمود: او چون انبوهیِ لشکریان و فراوانی سپاهیان خویش را دید خواست از جایگاه من فروکاهد و من نیز هنگامی که او این اندیشه را در سر پروراند و آهنگ انجامش کرد از جایگاه او فروکاستم.

سپس افزود: آهنی که بر گردن او است چنان است که شاید اکنون نتوانم آن را بگشایم.

آنان همه برخاستند و او را سوگند دادند.

علی علیه السلام یک سر آن آهن را گرفت و به دست راست خود آن را وجب به وجب گشود و به کناری انداخت[1].

این از آن قبیل است که خداوند در قرآن فرمود: ﴿وَ أَلَنَّا لَهُ ٱلْحَدِيدَ * أَنِ ٱعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَ قَدِّرْ فِى ٱلسَّرْدِ﴾[2].

ابن‌عباس، سفیان بن عیینه، حسن بن صالح، وکیع بن جراح و عبیدة بن یعقوب اسدی گفته‌اند و در حدیث کسان دیگر هم آمده است که [علی علیه السلام فرموده بود]: خالد آنچه را به او فرمان داده‌ام انجام نمی‌دهد.

در حدیث ابوذر است که امیرمؤمنان علیه السلام انگشت اشاره و انگشت میانی خالد را گرفت و سخت فشرد و خالد فریادی دلخراش برداشت و جامه تر کرد و پای بر زمین می‌زد.

در روایت عمار است که خالد چون بچه شتری دست و پا می‌زد و نعره می‌کشید و در مسجد پیشاب کرد.

در کتاب بلاذری روایت شده است که امیرمؤمنان علیه السلام با انگشت‌های اشاره و میانی خود گردن او را که در درشتی هیکل به شتر می‌مانست گرفت و فشرد و او را بر زمین زد. استخوان بن مهره‌های او شکست و در همان جا جامه تر کرد[3].

بلند کردن صخره‌ای که صد مرد از آن فروماندند

سیره‌نویسان از حبیب بن جهم و ابوسعید تمیمی روایت کرده‌اند و در خصائص آمده است و اعثم در

---

۱. ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۶۶ - ۱۶۹.

۲. سبا / ۱۰ و ۱۱: و آهن را برای او رام گردانیدیم که زره‌های فراخ بساز و حلقه‌ها را درست اندازه‌گیری کن.

۳. در انساب الاشراف نیافتم.

فتوح[۱] و طبری در کتاب ولایه به سند خود از محمد بن قاسم همدانی آورده و ابوعبدالله برقی از استادان خود از گروهی از یاران علی علیه السلام روایت کرده است[۲] که در هنگام پیکار صفین امیرمؤمنان علیه السلام در نزدیک آبادی صندودیاء اردو زد. مالک اشتر پرسید: مردم در جایی که آب نیست اردو زنند؟

فرمود: ای مالک، خداوند در همین‌جا ما را سیراب خواهد ساخت. تو و یارانت این‌جا را بکنید.

کندند و ناگاه به صخره سیاه بزرگی که در آن حلقه‌ای از نقره بود برخوردند و در حالی که صد تن بودند نتوانستند آن را از جای درآورند.

امیرمؤمنان علیه السلام دست خود به آسمان بلند کرد و چنین دعا کرد: «طاب طاب یا عالم یا طیبوثا بوثة شمیا کرباجا نوثا توديثا برجوثا آمین آمین یا رب العالمین یا رب موسی و هارون»[۳].

امیرمؤمنان علیه السلام سپس آن سنگ را در آغوش کشید و چهل ذراع از محل آن چشمه دور افکند. سپس از زیر سنگ چشمه‌ای هویدا شد که از شهد گواراتر، از تگرگ سردتر و از یاقوت شفاف‌تر بود.

از آن چشمه نوشیدیم و سیراب شدیم.

آن‌گاه ما را فرمود تا بر آن خاک بیفشانیم.

چون از آن فاصله گرفتیم و البته هنوز چندان دور نشده بودیم، پرسید: کدام‌یک از شما جای آن چشمه را می‌داند؟

گفتیم: همهٔ ما.

بازگشتیم. اما دیدیم جای آن چشمه بر ما پنهان شده است.

در همین زمان راهبی را دیدیم که از صومعه‌ای روی کرده است.

امیرمؤمنان علیه السلام چون او را دید پرسید: شمعون؟

گفت: آری، این نام من است که مادرم بر من نهاده و هیچ‌کس جز خدا و سپس تو از آن آگاهی نداشته است.

پرسید: ای شمعون، چه می‌خواهی؟

گفت: آن چشمه را و نامش را.

---

۱. ← ۵۵۴/۲ - ۵۵۶.

۲. در المحاسن برقی چنین خبری نیافتم.

۳. عبارت روشن نیست.

فرمود: این چشمه زاحوما ــ و در نسخه‌ای دیگر راجوه ــ است و از بهشت است. سیصد پیامبر و سیصد وصی از آن نوشیده‌اند و من آخرین اوصیا هستم که از آن نوشیدم.

گفت: در همهٔ کتاب‌های انجیل چنین دیده‌ام. این صومعه بر بن آن صخره نهاده شده و آب از زیر آن برمی‌جوشد و هیچ عالمی پیش از من آن را درک نکرده و خداوند آن را به من روزی کرده است.

آن‌گاه اسلام آورد.

در روایتی است که آن چاه شعیب بوده است.

به هر روی، امیرمؤمنان علیه السلام در حالی که آن راهب پیشاپیش او حرکت می‌کرد، از آن چاه گذشت و رفت تا به صفین رسید.

چون دو سپاه رو در روی هم قرار گرفتند آن راهب نخستین کسی بود که به شهادت رسید. امیرمؤمنان علیه السلام فرود آمد، در حالی که اشک بر گونه‌هایش می‌غلتید و می‌گفت: «هرکس با کسی است که دوست دارد. آن راهب در روز قیامت با ما است»[1].

در روایت عبدالله بن احمد بن حنبل است که گفته است: ابومحمد شیبانی برای ما نقل کرده و گفته است: ابوعوانه، از اعمش، از ابوسعید تمیمی برایمان حدیث کرده که گفته است: مقداری پیش رفتیم و تشنه شدیم. برخی گفتند: چه خوب است بازگردیم و دوباره آب بنوشیم.

راوی گفته است: کسانی بازگشتند و من نیز در میان آن‌ها بودم.

راوی گفته است: آن چشمه را جستیم، ولی هیچ چیز نیافتیم.

به سراغ آن راهب رفتیم و پرسیدیم: آن چشمه‌ای که این‌جا بود کجا رفت؟

گفت: کدام چشمه؟

گفتیم: همان که از آن نوشیدیم و سیراب شدیم و آب برداشتیم. اما اینک آن را جسته‌ایم و نیافتیم.

راهب گفت: آن چشمه را جز کسی که پیامبر یا وصی پیامبر باشد برنیاورد[2].

سید حمیری گفته است:

---

۱. «المرء مع من احب. الراهب معنا یوم القیامة». برای متن و روایت افزون بر منابع معرفی شده در آغاز روایت ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۵۱ و ۲۵۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۴ و ۱۱۵؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۵۸ - ۲۶۰.

۲. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۲/ ۳-۵؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۴۸ و ۱۴۹ (البته هر دو روایت به سندی دیگر).

در آن راه که پیش می‌رفت شبی، پس از وقت عشا، همراه با کاروان خود بر کربلا گذشت.

آن‌جا به سراغ راهبی رفت، در صومعه‌ای که در آن بیابان خشک برپا شده بود.

چون بدان‌جا می‌رفتی هیچ جنبنده‌ای نمی‌دیدی، جز جانوران وحشی و جز همان پیر دیرنشین،

در صومعه‌ای با گذرگاهی تنگ و دراز که گویی گلوی تنگ و بلند درنایی سفید است.

نزدیک شد و آن راهب را بانگ زد و او چون عقابی که از آسمان بلند به سوی زمین سرازیر شود شتابان بدان‌جا روی نهاد.

پرسید: آیا نزدیک این صومعه که اقامتگاه خویش ساخته‌ای، آبی هست که بتوان بدان دست یافت؟

گفت: این‌جا هیچ آبشخوری نیست.

مگر در فاصلهٔ دو فرسخی، و البته چه کسی در میان این شنزار و بیابان خشک برایمان آب تواند آورد؟

پس همه نگاه‌های خود را به سمت گودالی از ماسه‌ها دوختند که پس از کندن صخره‌ای برهنه، به مانند سکه‌ای صیقل‌یافته رخ نمود.

گفت: آن را از جای بکنید که اگر چنین کنید سیراب خواهید شد و اگر از جای نکنید آبی نخواهید نوشید.

همه برای کندن آن همدست شدند. اما آن صخره به سان شتری وحشی مقاومت کرد.

چون همه را خسته کرد، دستی به سراغش رفت که با هرکه درآویخت او را درهم شکست.

پس گویی آن صخره گویی شد در کف جوانی ستبر و توانمند که آن را در میدان به سویی می‌افکند.

گفت: از زیر این سنگ و از این چشمهٔ جوشان آبی بنوشید که از هر گوارایی گواراتر است.

چون همه نوشیدند سنگ را به جای خود برگرداند، چونان که گویی هیچ‌گاه کسی به این مکان نزدیک نشده است.

مقصودم پسر فاطمه [بنت اسد] وصی پیامبر ﷺ است، همو که هرکس هرچه از فضیلت و از کرده‌هایش بگوید دروغ نگفته است.[1]

---

۱. و لقد سری فیما یسیر بلیلة / بعد العشاء بکربلا فی موکب

حتی اتی متبتلا فی قائم / ألقی قواعده بقاع مجدب

←

همو گفته است:

چه کسی آب را گفت که برجوشد و آن آب در حالی برجوشید که هیچ‌کس در کندن آن به رنج نیفتاده بود؟

تا سپاه خود را از آن آب سرشار برآمده از گودال سیراب کرد،

و در کربلا، آثاری بیش از این نیز رخ نموده که به آن‌ها چهارپایان و درختان را زنده ساخته است.

راهب آن‌جا نزد او آمد و داوطلبانه اسلام آورد و با او همراه شد و آن سوار پرافتخار را ستود[1].

ابن‌حماد گفته است:

چه کسی صاحب آن چاه است، آن هنگام که با اردوی خویش بدان سرزمین رسید و چاهی را جست؟

←

یأتـوه لیس بـحیث یـلقی عـامراً	إلا الوحـوش و غـیر اصلع أشیب
فـدنا فـصاح بـه فأشـرف مـاثلا	کـالنسر فـوق شطیة مـن مـرتب
هـل قـرب قـائمک الذی بـوأته	مـاء یـصاب فقال مـا مـن مشـرب
إلا بـغایة فـرسخین و مـن لنـا	بـالماء بـین تـفاوت فـی سـبسب
فـثنی الأعـنة نـحو وعث فـاجتلی	مـلساء تـبرق کـاللجین المـذهب
قـال اقـلبوها انکـم ان تـقلبوا	تـرووا ولا تـروون ان لم‌تـقلب
فـاعصوصبوا فـی قـلعها فـتمنعت	مـنهم تـمنع صـعبة لم‌تـرکب
حـتی اذا أعـیتهم اهـوی لهـا	کـفأ مـتی تـرم المـغالب تـغلب
فکأنـها کـرة بکـف حـزور	عـبل الذراع دحـا بـها فـی مـلعب
قـال اشـربوا مـن تـحتها مـتسلسلا	عـذبا یـزید عـلی الألذ الأعـذب
حـتی اذا شـربوا جـمیعا ردهـا	و مـضی فـخلت مکـانها لم‌یـقرب
أعنی ابن‌فاطمة الوصی و من یـقل	مـن فـضله و فـعاله لم‌یکـذب

← دیوان السید الحمیری، ۹۰ - ۹۲.

۱.

من قال للماء افجری فـتفجرت	مـا کـلفت کـفأ له مـحفارا
حـتی تـروی جـنده مـن مـائها	لما جری فوق الحضیض و فـارا
و بکـربلا آثـار اخـری قـبلها	أحـیی بـها الانـعام و الاشجارا
و اتـاه راهـبها فأسـلم طـائعا	مـعه و اثـنی الفـارس المـغورا

← همان، ۲۲۲ و ۲۲۳.

تا چون صخرهٔ قرار یافته بر آن آب را به او نمایاندند آن را از جای کند و آن مردمان پنداشتند که او با گویی بازی می‌کند[۱].

سروجی گفته است:

صخرهٔ بنشسته بر چاهِ آن راهب را به سان چیزی بس خرد و سبک از جای کند،
و چون از آن آب خوردند، بی‌هیچ خستگی‌ای آن سنگ را به جای خویش بازگرداند.
آن راهب به چشم خود چیزی دید که حتی از توان انسانی که کارهای دشوار کند فراتر است.
به خدای بزرگ ایمان آورد و آن دین گذشتهٔ خویش را وانهاد و نزد امام آمد[۲].

نگه داشتن دیوار با دست چپ

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که ابیّ بن ابی‌سلول با جدّ بن قیس، علی علیه السلام را به میان خواندند و او را با یارانش در کنار دیواری که سی ذراع در بیست و پنج ذراع بود و دو ذراع ضخامت داشت نشاندند. آن‌ها پیشتر پایه‌های دیوار را سست کرده و چند تن را پشت دیوار گمارده بودند که آن را هل دهند. اما علی علیه السلام با دست چپ خود این دیوار را نگه داشت و چون خود غذا خورد و آنان نیز خوردند، به او گفتند خسته‌اش کرده‌اند. اما فرمود: «در دست چپ خود هیچ خستگی‌ای نیافتم، مگر کمتر از خستگی و سنگینی برداشتن این لقمه با دست راست»[۳].

از جا کندن دروازهٔ خیبر

باری، یکی از دیگر جلوه‌های قدرت علی علیه السلام از جای کندن دروازهٔ قلعهٔ خیبر است.

---

۱. من صاحب الجب اذ اوفی بعسکره ... فلم‌یزل قاصداً للجب مجتابا
حتی اذا ما اروه رج صخرته ... فخاله القوم بالمدحاة لعابا

۲. و صخرة الراهب عن قليبه ... اقلبها كمثل شيء يحتقر
حتى اذا ما شربوا اوردها ... الى المكان عاجلا بلا ضجر
فأبصر الراهب أمراً قد علا ... عن بشر يفعل افعال القدر
آمن بالله تعالى و أتى ... الى الامام تارک الدین ستر

۳. «لست اجد من التعب بیساری الا اقل مما اجده من ثقل هذه اللقمة بیمینی». برای متن و روایت با توضیحی افزون‌تر ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۹۳.

احمد بن حنبل[۱] از استادان خود، از جابر انصاری روایت کرده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در نبرد خیبر پس از دعا کردن برای علی علیه‌السلام پرچم را به او داد. او شتابان روانه شد و یارانش می‌گفتند: اندکی آهسته‌تر. تا چون به دژ رسید در آن را در آغوش گرفت و دور افکند. بعدها هفتاد تن از ما گرد آمدند و برای آنان سخت بود که بتوانند آن دروازه را بازآورند[۲].

ابوعبدالله حافظ به سند خود از ابورافع نقل کرده است که چون علی علیه‌السلام به قموص نزدیک شد با نیزه و سنگ او را هدف قرار دادند. اما او به تاختن ادامه داد تا به دروازه نزدیک شد و آن را از جای کند و چهل ذراع پشت سر پرتاب کرد. بعدها چهل مرد خود را به زحمت انداختند تا آن را جابه‌جا کنند، اما نتوانستند[۳].

سید حمیری گفته است:

او دروازهٔ دژ آنان را که چهل مرد نمی‌توانستند آن را بردارند دور افکند[۴].

ابوالقاسم محفوظ بستی در کتاب درجات آورده است که علی علیه‌السلام پس از کشتن مرحب به آنان یورش برد و آن‌ها به دژ گریختند. علی علیه‌السلام به سراغ دژ رفت و حلقهٔ دروازه را که چهل من وزن داشت در دست گرفت و در را تکان داد. دژ با همهٔ ساکنانش لرزید، تا جایی که گمان کردند زلزله است. سپس، آن را برای دومین بار به تکان درآورد، از جای کند و به هوا پرتاب کرد و چهل ذراع دور افکند.

ابوسعید خدری گفته است: دروازهٔ خیبر را به تکان درآورد تا جایی که صفیه گفته است: من چون عروسان بر طاقچه نشسته بودم. به روی درافتادم و گمان کردم زلزله است. اما گفتند: این علی است که دژ را به لرزه درآورده است و می‌خواهد دروازه را نیز از جای برکند.

---

۱. در برخی منابع عبدالله بن احمد بن حنبل آمده است.

۲. این خبر را در مسند احمد و فضائل الصحابة نیافتم، هرچند اصل مسئله سپردن پرچم خیبر به علی علیه‌السلام و از جای کندن دروازهٔ آن در این هر دو منبع آمده است. برای نمونه ← فضائل الصحابة، ۶۰۴/۲، ۶۰۷، ۶۱۸ و ۶۸۸؛ مسند احمد، ۱۸۵/۱، ۳۳۳/۵ و ۳۵۵. اما روایت با جزئیات مذکور در کتاب حاضر در برخی منابع شیعی آمده است. برای نمونه ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۵۷؛ مفید، الارشاد، ۳۳۳/۱.

۳. ← قطب راوندی، الدعوات، ۶۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۷.

۴. والقی باب حصنهم بعیدا — و لم‌یک یستقل باربعینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۵.

در حدیث ابان از زراره از امام باقر علیه السلام است که فرمود: علی علیه السلام آن را در آغوش کشید و سپر ساخت و بر پشت نهاد و دژ را کامل گشود و مسلمانان در حالی به دژ درآمدند که دروازه همچنان بر پشت علی علیه السلام بود[1].

در ارشاد است که جابر گفته است: در نبرد خیبر، علی علیه السلام آن دروازه را برداشت تا مسلمانان بر فراز قلعه رفتند و آن را گشودند. بعدها مسلمانان آن دروازه را آزمودند و چهل مرد نتوانستند آن را بردارند[2].

این خبر را ابوالحسن وراق معروف به غلام مصری نیز از ابن‌جریر طبری مورخ نقل کرده است[3].

در روایتی دیگر «پنجاه تن»[4] و در روایتی نیز «هفتاد تن»[5] آمده است.

ابن‌جریر طبری صاحب مسترشد آورده است: علی آن دروازه را که چهار ذراع در هفت وجب بود و چهار انگشت ضخامت داشت و از سنگ سخت بود، نه با دست راست که با دست چپ و بی آن که دستگیره‌ای را بگیرد برداشت و انگشتانش در آن فرو رفت و آن را سپر ساخت و با آن به پیکار همتایان پرداخت و بر آنان حمله برد و سپس آن را چهل ذراع به پشت سر خود افکند[6].

دیک الجن گفته است:

در نبرد احد بر یلان آن طایفه حمله برد و در احد پیوسته بر آنان تاخت.

از قدرت او خیبر فتح شد و دروازه‌های قفل‌شده دژ آن را نجات نداد.

آن دروازه را چهل ذراع دور افکند؛ او شیری بود که همهٔ شیران در برابرش تسلیم بودند[7].

---

۱. ← قطب راوندی، قصص الانبیاء، ۳۴۴ و ۳۴۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۲۰۸/۱.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۲۸/۱ و ۱۲۹؛ با این تفاوت که در این منبع «هفتاد مرد» آمده است.

۳. آنچه در تاریخ الامم و الملوک (۱۳۷/۲) یافتم روایتی است که در آن راوی از این یاد می‌کند که هفت نفر و من نیز هشتمین آن‌ها بودم نتوانستند آن دروازه را جابه‌جا کنند.

۴. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۴۸۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۰؛ طوسی، الامالی، ۴۳۹.

۵. ← مفید، الارشاد، ۱۲۸/۱ و ۱۲۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۹۵/۲؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۵۷.

۶. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۳۲۷ و ۳۲۸.

۷. سطا یوم بدر بأبطاله   و فی احد لم‌یزل یحمل

←

در رامش افزای[۱] آمده است: طول آن دروازه هجده ذراع و عرض خندق بیست ذراع بود. علی علیه السلام یک طرف آن دروازه را بر لبهٔ خندق نهاد و طرف دیگر را با دست نگه داشت و لشکر بر آن گذشت. شمار آنان هشت هزار و هفتصد تن بود و برخی از آنان بر روی این پل گرفتار تردید می‌شدند و برخی می‌ترسیدند.

با دست خود دروازهٔ آن دژ را از جای کند و پیکرهای یهودیان را از هم درید،

و سپاهیان عزت از فراز بازوی او گذشتند و هیچ درد و خستگی‌ای از این کار به او نرسید[۲].

ابوعبدالله جذلی گفته است: عمر بن خطاب به آن حضرت گفت: باری سنگین برگرفتی. فرمود: «جز به وزن این میوه‌ای که چیده‌ام و در دست دارم نبود»[۳].

در روایت ابان است که خدای را سوگند، علی علیه السلام در زیر دروازه بیش از آن سختی‌ای که در کندن دروازه تحمل کرده بود تحمل نکرد[۴].

در ارشاد آمده است: چون از آن دژها بازگشتند علی علیه السلام با دست راست خود آن را بیست ذراع دور افکند. آن دروازه‌ای بود که بیست مرد از آن طایفه آن را می‌بستند[۵].

در تاریخ طبری است که ابورافع گفته است: سپری از دست چپ او افتاد. یکی از درهای آن‌جا را

→

و عن باسه فتحت خیبر	و لم‌ینجها بابها المقفل
دحـا اربـعین ذراعـا بـه	هـزبر بـه دانت الاشـبل

← دیوان دیک الجن، ۱۲۴.

۱. در متن مناقب، رامش افرانی آمده که تصحیف است و باید نام درست‌تر رامش افزای باشد. در الذریعة در یک جا (۵۹/۱۰) راش افزای آل محمد صلی الله علیه و آله آمده و مؤلف آن محمد بن حسین محتسب معرفی شده و البته در جای دیگر (۶۱/۱۰) عنوان درست‌تر آن رامش افزای آل محمد صلی الله علیه و آله دانسته شده است.

۲.

و قد رج باب الحصن عنه بکفه	و ظـل لأجسـاد الیـهود و یـهبر
و عبر جیش العز من فوق زنده	و مـا مسـه مـنه هـناک تـضجر

۳. «ماکان الا مثل جنتی التی فی یدی». ← مفید، الارشاد، ۱۲۸/۱؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۵۸.

۴. ← طبرسی، اعلام الوری، ۲۰۸/۱.

۵. ← مفید، الارشاد، ۱۲۷/۱.

کند و سپر ساخت و چون کار پیکار پایان پذیرفت جماعتی بسیار از جابه‌جاکردن آن ناتوان ماندند[۱].

در روض الجنان است که یکی از صحابه گفته است: ای پیامبر خدا، ما از نیروی او در برداشتن و دور افکندن و سپر ساختن آن دروازه در شگفت نشده‌ایم. از این شگفت‌زده‌ایم که آن را پل ساخت و یک طرف آن روی دستشَ بود.

پیامبر ﷺ در پاسخ سخنی فرمود بدین مضمون که ای مرد، به دستش نگریسته‌ای، پاهایش را ببین.

راوی گفته است: به پاهای او نگریستم و دیدم در هوا معلق است. گفتم: این عجیب‌تر است؛ پاهای او در هوا است!

فرمود: بر هوا نیست؛ بر بال‌های جبرئیل است[۲].

پس یکی از صحابه شعری بدین مضمون بر زبان راند:

او در خیبر و در روز پیکار با یهودیان، با قدرتی برخوردار از تأیید الهی، آن دروازه را از جای برداشت.

دروازهٔ دژ قموص را برداشت، در حالی که مسلمانان و ساکنان خیبر همه می‌دیدند.

آن را به دور افکند و هفتاد انسان کمربسته، در بازگرداندنش به سختی درافتادند.

و پس از رنج و مشقتی بسیار و پس از آن که به همدیگر گفتند توانمان فرسوده است آن را بازگرداندند[۳].

---

۱. ← تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۷/۲، البته با مقداری تفاوت.

۲. «لیستا علی الهواء و انهما علی جناحی جبرئیل».

۳.

ان امرءاً حمل الرتاج بخیبر	یوم الیهود بقدرة لمؤید
حمل الرتاج رتاج باب قموصها	و المسلمون و اهل خیبر شهد
فرمی به و لقد تکلف رده	سبعون کلهم له متسدد
ردوه بعد تکلف و مشقة	و مقال بعضهم لبعض ازرد

← روض الجنان، ۳۴۴/۱۷.

ناگفته نماند ابوالفتوح رازی ابیات را همین‌گونه آورده است. اما متن روایت در منبع به مقدار زیادی با آنچه ابن‌شهرآشوب آورده تفاوت دارد و بدین گونه است: «و ابوعبدالله جدلی روایت کرد که چون در خیبر بکندم آن را سپر ساختم و با آن کارزار می‌کردم. آن‌گه آن را پل ساختم تا بر او بگذشتند. یکی از قوم گفت: ... باری گران است این که تو برگرفته‌ای. گفتم: به خدای که گرانی آن در دست خود بیش از آن نیافتم که سپر خود را یافتمی».

ناشی گفته است:

و آن دروازه‌ای که چون آن را از دژ ایشان کند، بیست باع در هوا چرخید[۱].

وراق گفته است:

علی عليه السلام دروازهٔ شهر خیبر را هشتاد وجب ـ و نه حتی ذره‌ای کمتر ـ پرتاب کرد[۲].

ابن‌حماد گفته است:

یا چه کسی بود که دروازهٔ قموص را از جای کند و چه کسی بود که با شمشیر بران بر روی سینهٔ مرحب رفت؟[۳]

ابن‌مکی گفته است:

آن دروازه را به تکان درآورد و کسانی که در اطراف آن دژ فراز شده با سنگ‌های سخت بودند لرزیدند.
سپس آن دروازه را به فاصله‌ای که آن را به پنجاه ذراع اندازه کرده‌اند دور افکند،
و چون بدان‌جا درآمد، سپاهیان بر روی دست آن شیر ژیان پاک و پیراسته گذشتند[۴].

عونی گفته است:

به آن دروازهٔ محکم نزدیک شد و آن را چنان تکان داد که دیدم زمین از آن به لرزه درآمد،
و روایتی دیگر آن است که در حالی که گرد و خاک به هوا برخاسته بود آن را هفتاد باع دور انداخت[۵].

---

۱. و الباب حین دحا به عن حصنهم — عشرین باعا فی الفضاء کداک

۲. علی رمی باب المدینة خیبر — ثمانین شبرا و افیالم یثلم

۳. ام من دحا باب القموص و من علا — فی الحرب مرحب بالحسام القاضب

۴. فهزها فاهتز من حولهم — حصناً بنوه حجراً جامدا
ثم دحا الباب علی نبذة — تمسح خمسین ذراعا عددا
و عبر الجیش علی راحته — حیدرة الطاهر لما وردا

۵. و دنا الی الباب المشید و هزه — هزأ رأیت الارض منه ترجف
و روایة اخری بان دحی به — سبعین باعا و القتام مسجف

سید حمیری گفته است:

و به یاد آور که چگونه سرزمین‌ها را گشود و داستان یهود خیبر را از یاد مبر.

او دروازهٔ دژ قموص را برداشت و چنان آرام می‌رفت که گمان می‌کردی شتری رام گام برمی‌دارد.

هفتاد تن هفتاد جوان درشت‌اندام توانمند تنها پس از سختی و خستگی، توانستند آن را بازگردانند[۱].

ابن‌علویه گفته است:

یا چه کسی بود که دروازهٔ خیبر را که شماری چند از یاران از آن فرومانده بودند از جا درآورد؟

مگر نه این که حلقهٔ آن را گرفت و خود آن را سپری ساخت و بدان ضربت نیزه‌ها را گرفت؟

و بدان سپر در آن هنگام که آتش جنگ شعله برافروخته بود به پیکار کسان رفت؟[۲]

ابن‌رزیک گفته است:

در حالی که ار روزه تشنه بود و البته بندگی او بر هیچ‌کس پوشیده نیست، آن درواره را از جای کند،

و دژ را به تکان درآورد و یهودیان که بیشترشان در این دژ بودند از او بیمناک شدند،

و جبرئیل با بانگی بلند و ستایشگرانه فریاد برآورد که این وصی است و این نیز پیامبر پاک و من او را می‌ستایم[۳].

---

۱. و اذکر تحمله الدیار و لاتکن — لیهود خیبر لاتکون نسیا

حمل الرتاج رتاج باب قموصها — فحسبته یمشی بها بختیا

ما رده سبعون حتی الهثوا — سبعون موتنف الشباب قویا

← دیوان السید الحمیری، ۴۶۶.

۲. أمن أقل لخیبر الباب الذی — أعیی به نفراً من الاعوان

هل مد حلقته فصیر متنه — ترسا یقل به شبا القضبان

ترسأ یصک به الوجوه بملتقی — حرب بها حمی الوطیس عوان

۳. و الباب لما دحاه و هو فی سغب — من الصیام و ما یخفی تعبده

و قلقل الحصن فارتاع الیهود له — و کان اکثرهم عمداً یفنده

نادی بأعلی العلی جبریل ممتدحا — هذا الوصی و هذا الطهر احمده

زاهی گفته است:

معجزه‌آسا دروازه را از جای کند و صدای لرزش در همه جا طنین افکند.

گویی شعله‌ای از آتش است که او آن را از کانونش برآورده است[۱].

تاج‌الدوله گفته است:

در روز نبرد خیبر دروازه را از جای کند و پس از آن مردمان تکبیر برآوردند،

و فرشتگان گفتند: نه جز شمشیر علی علیه‌السلام شمشیری است و نه جز خود او جوانمردی،

و سپاه بر دستان او گذر کرد و آن دروازه پلی شد که بر دست او تکیه داده بود[۲].

شاعری دیگر گفته است:

او با دستی بی‌واسطه در دست جبرئیل، آن دروازه را کند،

و فرشتگان خدا که در افلاک به ستایش خداوند بودند از آنچه دیدند به شگفتی ماندند[۳].

این‌ها همه خرق عادت است و خرق عادت‌هایی چنین تنها برای پیامبر یا وصی پیامبری امکان دارد، و چون روا نیست که علی علیه‌السلام پیامبر باشد، ناگزیر باید وصی باشد.

---

۱. و اقتلع الباب اقتلاعا معجزاً — یسمع فی دویه ارتجاسه
کأنــــه شـــرازة لمـــوقد — اخرجها من ناره مقباسه

۲. و اقتلع الباب غداة خیبر — فکبر الناس به و قد دحا
و قالت الاملاک لا سیف سوی — سیف علی و سواه لا فتی
و عبر الجیش علی راحته — و الباب جسراً فوق یمناه بدا

۳. و دحا الباب بکف صافحت — کف جبرائیل من غیر اختلال
فتباهت فیه املاک العلی — و هی فی املاکها عن ذی‌الجلال

فصل ۱۰

معجزه‌هایی در شخص امیرمؤمنان علیه‌السلام

شکست‌ناپذیر

از شگفتی‌های علی علیه‌السلام جنگ‌های فراوانی است که با آن روبرو شد و در هیچ‌یک از آن‌ها نه شکست خورد و نه ننگی پذیرفت و نه زخمی بد برداشت. با هیچ‌کس هماورد نشد مگر این‌که بر او پیروز گردید، هیچ‌کس از ضربت او زنده نماند که زخمش بهبود یافته باشد، هیچ همتایی از او جان به در نبرد، به هیچ پیکاری جز پیاده و جز در تنهایی و بی‌آن که کسی از سپاهیان او را همراهی کند درنیامد، و در هیچ پیکاری پرچم بر دوش نکشید مگر این که دشمن در برابرش تسلیم شد و تن به زبونی داد.

سید حمیری گفته است:

در هیچ نبردی یورشی زیر پرچم او صورت نگرفت مگر آن که دشمن درهم شکست و گریخت.

یا او خود به شمشیری سفید و براق که از خون کسان رنگین می‌شد فرق آن‌ها که گریختن سودشان نمی‌بخشید شکافت،

یا با نیزه‌ای که از زیر زره دهان ایشان می‌درید خون آنان بر زمین می‌ریخت[1].

---

۱. مـا أم یـوم الوغـی زحـفا بـرایته　　إلا تـضعضع ثـم انـصاع مـنهزما

←

ضربتی که بر عمرو وارد آورد

روایت می‌شود که پریدن او به سمت عمرو [بن عبدود] چهل ذراع و بازگشتن او به عقب بیست ذراع می‌شد و این امری بیرون از عادت است.

روایت شده است که علی علیه‌السلام هر دو پای او را با همهٔ جامه و لباسی که بر تن داشت به یک ضربت قطع کرد.

ضربتی که بر مرحب وارد آورد

نیز روایت شده است که علی علیه‌السلام در نبرد خیبر ضربتی بر سر مرحب کافر فرود آورد و آن ضربت عمامه، کلاهخود، سر، حلق و زره او را از پس و پیش تا پایین درید و او را از قد دونیم کرد. سپس بر هفتاد هزار سوار یورش برد و همه را از هم پراکند و هر دو لشکر از کردهٔ او در شگفت شدند و یهودیان به دژ گریختند[۱].

شنیدن از راه دور

زیارتگاه بوق که در ناحیهٔ رحبهٔ شام است اصلش بدان بازمی‌گردد که امیرمؤمنان علیه‌السلام از این خبر داد که معاویه با سپاهیانش هم‌اکنون از دمشق روانه شده و شیپور نواخته است. او صدای آن شیپور را از فاصلهٔ هجده روز راهپیمایی شنید و این امری خارق عادت است.

ابوالعباس[۲] گفته است:

در مقابل منطقهٔ رحبهٔ مالک، به صدای شیپوری گوش سپرد که در دمشق نواخته می‌شد.

از آن صدا به جنبش آمد و به یاران خویش گفت: این پسر هند است که اکنون آهنگ این سامان دارد[۳].

←

او بل مفرق من لم‌ینجه هرب — بأبیض منه من دم الفلاة دما

او نال مهجته طعنا بنافذة — نجلا تفرغ من تحت الحجاب فما

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۲.

۱. برای مضمونی نزدیک به این ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۶۰/۱.

۲. ظاهراً مقصود ابوالعباس ضبی، احمد بن ابراهیم (د. ۳۹۸ ق) است که از شاگردان صاحب بن عباد بوده است.

۳. و حیال رحبة مالک اصغی الی — نعرات بوق فی دمشق یقعقع

فاهتز من طرب و قال لصحبه — هذا ابن‌هند للرحیل لمزمع

دیدن از راه بسیار دور

یکی از همین نشانه‌ها دکهٔ مشهور در کوفه است که گویند امیرمؤمنان علیه السلام از آن‌جا مکه را دید و بر آن شهر سلام کرد. این از قبیل آن چیزی است که شما [اهل سنت] دربارهٔ «یا سارية الجبل»[۱] می‌گویید.

قایق‌هایی برای شهیدان

مسجد مجذاف در رقه نشانه‌ای دیگر از این نمونه است و بدین داستان اشاره دارد که امیرمؤمنان علیه السلام از مردم قایق‌هایی خواست تا شهیدان را با آن‌ها حمل کند. اما گفتند: قایق‌ها به کاری دیگر آید.

پس فرمود: «سخن‌هاتان بی‌پایه است، جامه‌هایتان ناپالوده. خدای هیچ کاری با شما به سامان نیاورد و شما را جز بر زین‌ها سیر نکند»[۲].

آن‌گاه خود قایق بزرگی پارومانند ساخت و شهیدان را بر آن حمل کرد.

بعدها رقه ویران شد و رافقه آباد گشت. مردمان رقه همچنان در سختی روزگار می‌گذرانند.

پرواز در آسمان‌ها

غالیان روایت کرده‌اند که علی علیه السلام در حالی که یاران نظاره می‌کردند بر اسبی به آسمان رفت و فرمود: «اگر می‌خواستم ابن‌ابی‌سفیان را نزد شما می‌آوردم»[۳].

این آیت از آن قبیل است که خداوند [دربارهٔ ادریس] فرمود: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾[۴].

او از محلهٔ بنی‌زهره روانه شد و مسیر سه روز را در یک شب پیمود و صبحگاهان نزد کافران بود و

---

۱. در متن «سايرة الخيل» آمده، اما درست آن «سارية الجبل» است و بدین داستان اشاره دارد که مطابق روایت اهل سنت روزی عمر بن خطاب در میان خطبهٔ جمعهٔ خود ناگهان فریاد برآورد: «یا سارية الجبل» ـ و ساریه فرمانده سپاهیانی بود که به نواحی بسیار دور یعنی نهاوند فرستاده بود ـ یک ماه بعد، چون پیکی از سپاهیان به مدینه بازآمد، از این خبر داد که در آن‌جا در گرماگرم پیکار صدای عمر را شنیده‌اند که عبارت «یا سارية الجبل» را بر زبان آورده است. در این باره ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۵۵۳/۲ و ۵۵۴؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۱۵۶/۲.

۲. «کلامکم غث و قمصانکم رث لاشد الله بکم صنعا و لااشبعکم الا علی قتب».

۳. «لو اردت لحملت الیکم ابن‌ابی‌سفیان».

۴. مریم / ۵۷: و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.

فتح نیز به چنگ آورد. این‌جا بود که این آیه فرود آمد: ﴿وَ ٱلْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾[1].

روایت شده است امیرمؤمنان‌علیه‌السلام را بر منجنیق به سمت دژ ذات السلاسل پرتاب کردند و او بر دیوار دژ فرود آمد. بر بالای آن دیوار جوال‌هایی از کاه یا پنبه نهاده بودند تا منجنیق در آن کارگر نیفتد و چون سنگ بدان اصابت کند آسیبی نرساند.

غالیان گفته‌اند: علی‌علیه‌السلام در هوا گذر کرد و در حالی که سپر زیر گام‌هایش بود بر دیوار فرود آمد و زنجیرها را به یک ضربت از هم درید و آن جوال‌ها از بالای دیوار فرو افتاد و دژ فتح شد.

غالیان روایت کرده‌اند که این آیه در این باره نازل شد: ﴿وَ ظَنُّوٓا اَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ ٱللهِ فَاَتَيٰهُمُ ٱللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾[2].

این سخن اگر درست باشد از قبیل فرود آمدن و بالا رفتن فرشتگان یا از قبیل معراج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. عونی گوید:

چه کسی بود که به سراغ آنان رفت که گمان داشتند دژهایشان سدی در برابر مرگ ایشان است؟

اما او از آن‌جا که گمان نداشتند بر آنان درآمد و چون او درآمد یقین کردند که گاه مردنشان فرارسیده است[3].

سروجی گفته است:

پس از آن در همان روز از آن‌جا رهسپار شد و در ادامهٔ راه هیچ سست نگردید،

تا به بلندای آن دژی رسید که هر بیننده‌ای درباره‌اش گمان می‌کرد ستاره‌ای طلوع کرده است.

آن‌جا را هیچ دروازه نبود مگر زنجیری که صبح رها می‌شد و شب بالا می‌رفت.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای گشودن آن چاره‌ای نیافت و همهٔ اندیشه‌ها در این‌باره به حیرت فروماند.

---

۱. عادیات / ۱: سوگند به مادیان‌هایی که با همهمه تازانند.

برای تفسیر و روایت ← قمی، تفسیر القمی، ۴۳۴/۲ و ۴۳۵؛ طوسی، الامالی، ۴۰۷.

۲. حشر / ۲: و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آن‌ها خواهد بود. ولی خدا از آن‌جایی که تصور نمی‌کردند بر آنان درآمد.

۳. من الذی الی الذین حسبوا — حصونهم مانعة من الردی

من حیث لم‌یحتسبوا فأیقنوا — لما أتی ان الحمام قد أتی

پس با منجنیق علی علیه‌السلام را در امان خدای مقتدر بدان سوی پرتاب کرد.

اما آن پرتاب کامل نبود و او را بدان‌جا نمی‌رساند و او ناگزیر در هوا به راه خود ادامه داد تا در فراز آن فرود آمد.

آن‌جا پس از آن که تنی چند نیز به اسلام گرویدند، یلانی را بر زمین کوبید.

چنین بود که در دژ غراب نبردی سخت‌فرجام درگرفت.

پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اموال، اسبان و کنیزانی به چنگ آورد و این جدای از اسیرانی بود که در کوه‌ها پناه گرفته بودند.

نیز در نبرد تکریت از سمتی که چشمه بود به سوی آن قلعه راهی جست،

و در عمق آن به سوی آن طایفه که از پیش در این‌باره خبر داشتند رهسپار شد.

آنان از آن سوی با صخره‌ای به سراغش آمدند که به گاه پرتاب پژواکی سخت داشت.

اما او با دست خود آن را پس زد و از میان گذرگاهی سنگلاخ و باریک، راه خود را به فراز رساند.

پس چون کارهای او را از اندازهٔ کارهای بشر فراتر دیدند، تسلیم شدند[۱].

۱.

و سـار عـنها بـعد ذا مـرتحلا	فـي يـومه عـن المسير مـا فتر
حتى أتى الحصن على شاهقه	يـظنه النـاظر نـحما قـد زهـر
و مـا له بـاب سـوى سـلسلة	ترخى مع الصبح و في الليل نحر
فـلم‌يجد مـنه النـبي حـيلة	و ضـلت الأفكـار فـيه قـد تـحر
رمـي الى ذاک عـلياً فـي الهوى	بـالمنجنيق فـي أمـان المـقتدر
و كـانت الرمـية غـير واصـل	فمر يمشي في الهوا حتى انحدر
فـجدل الأبـطال فـيه بـعد ما	صـار الى الديـن الحنيفي نـفر
هذا و في حصن الغراب قد جرى	مـعركة مـرامـها صعب الخطر
فـحاز امـوالا و خـيلا و إمـا	غير اسير في الجبال قد قطر
و يـوم تكـريت الى قـلعتها	من جانب الماء لنقب قد حفر
و مـر فـي الجـرف اليـها طالعا	و كان عند القوم من ذاک خبر
فـبادروه عـاجلا بـصخرة	لها دوى الصوت عند المنحدر
فـردها بكـفه ثـم ارتـقى	في مطلع مـا بـين ضيق و وعر
فـاستسلموا لمـا رأوا فـعاله	تـجل قـدراً عن أفاعيل البشر

نجات از چاه

در تفسیر ابومحمد حسن عسکری علیه السلام است که علی علیه السلام ثابت بن قیس بن شماس انصاری را دید که در چاهی کهن افتاد بود و کسانی بر او سنگ می‌افکندند. او نیز بدان چاه درافتاد. آنان گفتند: یکی می‌خواستیم، اما دو تا شدند. پس صخره‌ای به وزن دویست من به درون چاه افکندند. علی علیه السلام آن صخره را در بغل کشید. سپس سر ثابت بن قیس را به سینه چسباند و بر روی آن خم شد و صخره‌ای که از بالا افکندند به پس سر علی علیه السلام اصابت کرد. اما تأثیرش از نسیم بادزنی فراتر نرفت. آن مردان سنگی دوم و سوم افکندند و آن‌گاه با خود گفتند: اگر این دو تن صدهزار جان داشتند یکی از آن‌ها نجات نمی‌یافت.

اما خداوند اذن داد که دهانهٔ چاه فرو رفت و کف چاه بالا آمد و آن دو تن سالم بیرون آمدند[1].

خطیب منبج گفته است:

چه کسی بود که چون در آن دره، جنیان به سراغش آمدند و بر او سنگ پرانیدند،
جبرئیل و میکائیل بر او سایه افکندند و آن دو تن بهترین سایه‌افکنانند[2].

کشف سوءقصد

در همین کتاب است که در شب عقبه آن بدکاران خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند و کسانی هم که در مدینه بودند آهنگ کشتن علی علیه السلام داشتند. چون علی علیه السلام در پی پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و از کینه‌های مردم با خویش سخن گفت پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا دوست نداری نسبت به من چون هارون نسبت به موسی باشی»[3].

پس آن بدخواهان گودالی ژرف کندند و پوشاندند و زمانی که علی علیه السلام به شهر بازگشت

---

۱. برای روایت مشروح‌تر ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۰۸ - ۱۱۰.

۲.
و من کانت له بالشعب مما	أتاه الجن فیه راجمینا
فظلله المطرق جبرئیل	و میکائیل خیر مظللینا

۳. «اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی».

و بدان نقطه رسید، خداوند اسب او را به سخن آورد و علی علیه السلام آن را گفت: به اذن خداوند پیش رو. اسب از آن گودال پرید و پس از آن علی علیه السلام فرمود تا آن را آشکار ساختند و امری شگفت آوردند[۱].

اثر نپذیرفتن از گرما و سرما

در مسند احمد[۲] و فضائل[۳] وی و نیز در سنن ابن‌ماجه[۴] آمده است که عبدالرحمن بن ابی‌لیلی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام در سرمای شدید جامهٔ نازک و در گرمای سخت قبا و جامهٔ سنگین می‌پوشید و سرما و گرما را حس نمی‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد خیبر برای او دعا کرده بود: «خداوند تو را از گرما و سرما کفایت کند»[۵].

در روایتی است: «خداوندا، او را از گرما و سرما نگاه دار»[۶].

در روایتی دیگر است: «خداوندا، او را از گرما و سرما کفایت کن»[۷].

اصفهانی گفته است:

یا چه کسی بود که به نعمت پروردگارش حال او در گرما و سرما یکسان بود؟

و او را می‌دیدی که در زمستان زیرجامه پوشد و در همهٔ تابستان جبه بر تن کند؟

آیا پیش از این برای هیچ امتی چنین بوده است یا هیچ امتی کسی چنین خواهد داشت تا گذر روزگاران آن را روشن سازد؟[۸]

---

۱. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۳۸۰ - ۳۸۲.

۲. ← ۹۹/۱ و ۱۳۳.

۳. ← فضائل الصحابة، ۵۶۴/۲.

۴. ← ۴۳/۱.

۵. «کفاک الله الحر و البرد».

۶. «اللهم قه الحر و البرد».

۷. «اللهم اکفه الحر و البرد».

۸. أمن له فی الحر و البرد استوت ‌‌ ‌ منه بنعمة ربه الألحان

←

صاحب بن عباد گفته است:

چه بسیار دعاهای پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله در حق او که اجابت شد و چه بسیار آرزوهای دشمنان وصی که به ناکامی انجامید.

در آن هنگام که طوفان جنگ می‌وزید و او چشم‌درد داشت، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله درد از او دور ساخت، و او به دعای آن حضرت از آسیب گرما و سرما ایمن شد و البته در دعاهای او شگفتی‌ها است[1].

پاهای توانمند

یونانی‌ای به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: زردی تو را درمان می‌کنم. اما نازکی ساق‌هایت را درمانی نیست.

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ آنچه این زردی را بیشتر می‌کند از او پرسید.

گفت: به اندازهٔ دو تار مو از این، و البته یک حبه از آن کشنده است.

پرسید: این چقدر است؟

گفت: به اندازهٔ دو مثقال.

آن را برداشت و سایید و عرق آن را خورد.

آن مرد یونانی لرزه بر اندام افکند.

اما علی علیه السلام لبخند زد و فرمود: ای بندهٔ خدا، اکنون تندرست‌ترم. آنچه می‌پنداشتی سم است مرا زیانی نرساند. اینک چشمان خویش ببند.

آن مرد چشمان خود را بست.

سپس علی علیه السلام فرمود: چشمان خود بگشای.

→

فتراه یلبس فی الشتاء غلالة — و تراه طول الصیف فی خفتان

هل کان ذاک لأمة من قبله — او بعده فأبانه العصران

۱. و کم دعوة للمصطفی فیه حققت — و آمال من عادی الوصی خوائب

فمن رمد آذاه جلاه داعیاً — لساعته و الریح فی الحرب عاصب

و من سطوة للحر و البرد دوفعت — بدعوته عنه و فیها عجائب

← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۸۶.

او چشمان خود گشود و صورت علی عليه السلام را نگریست که سفید و سرخ است. امام عليه السلام فرمود: با زهر تو آن زردی از میان رفت.

سپس با دست خود بر ستونی بزرگ زد که سقف آن‌جا که نشسته بودند بر آن استوار بود و دو اتاق نیز در طبقهٔ بالای آن قرار داشت و آن ستون را با همهٔ دیوارها بلند کرد.

آن مرد یونانی از هوش رفت و چون به هوش آمد، علی عليه السلام فرمود: این نیروی آن ساق‌های باریک است[1].

از مدینه به مدائن

حبیب‌بن‌حسن عتکی از جابرانصاری روایت کرده که گفته‌است: امیرمؤمنان عليه السلام نماز صبح را برایمان خواند و در پی نماز به ما رو کرد و فرمود: ای مردم، خدای شما را در مصیبت برادرتان سلمان اجر فراوان دهاد!

مردم در این‌باره بگومگوها کردند.

اما امام عليه السلام عمامه و قبای پیامبر خدا صلى الله عليه وآله بر تن کرد و عصا و شمشیر او را در دست گرفت و بر عضبا نشست و به قنبر گفت: تا ده بشمار.

قنبر گوید: من شمردم و ناگهان دیدم بر در سرای سلمان ایستاده‌ایم.

از آن سوی زاذان گوید: چون سلمان در آستانهٔ رحلت قرار گرفت از او پرسیدم: چه کسی تو را غسل خواهد داد؟

گفت: همان که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله را غسل داده است.

گفتم: تو در مدائن هستی و او در مدینه است!

گفت: ای زاذان، تا ریش مرا ببندی صدای آمدن او را خواهی شنید.

چون ریش او را بستم، صدای آمدنی شنیدم و خود را به در رساندم و دیدم امیرمؤمنان عليه السلام پشت در است.

پرسید: ای زاذان، ابوعبدالله سلمان درگذشته است؟

گفتم: آری، ای مولای من.

---

۱. ← تفسیر الامام العسکری عليه السلام، ۱۷۱ - ۱۷۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱/ ۳۵۰ - ۳۵۲.

به درون آمد و ردا از صورت سلمان برداشت. سلمان با امیرمؤمنان علیه السلام لبخندی زد. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: مبارک باد ای ابوعبدالله! چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدی آنچه از طایفه‌ات بر برادر او گذشت با او بگوی.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس به کار غسل و کفن او پرداخت. زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام بر او نماز می‌خواند ما صدای تکبیری بلندی شنیدیم و دو تن را نیز همراه او دیدم. فرمود: یکی از این دو تن برادرم جعفر و دیگری خضر بود و هرکدام را هفتاد صف از فرشتگان همراهی می‌کردند و در هر صفی هزار هزار فرشته بود[1].

ابوالفضل تمیمی گفته است:

اندکی از شگفتی‌های علی علیه السلام را از زبان من بشنو؛ هرچند همهٔ کارهای علی علیه السلام همواره شگفت‌آور است.

آیا خبر داری که آن وصی شبی چون از سرزمین مدائن خوانده شد بدان‌جا رهسپار گشت؟

و در آن‌جا سلمان پاک را به خاک سپرد و در حالی به سرزمین یثرب بازگشت که هنوز صبح نزدیک نشده بود.

همانند آصف که پیش از پلک‌زدنی تخت بلقیس را از سبا آورد و همهٔ حجاب‌ها را درید.

تو در داستان آصف نگفتی، ولی اینک در مورد حیدر مرا می‌گویی که غلو کرده‌ام و دروغ به میان آورده‌ام!

اگر احمد صلی الله علیه و آله برترین پیامبران بوده است این نیز برترین اوصیا است، یا آن که این داستان‌ها همه یاوه است!

من سخنی را گفتم که غالیان گفته‌اند و غالیان را چه گناه که آنچه باید گفت گفته‌اند؟[2]

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. تنها در نهج الایمان ابن‌جبر (۳۶۸) به نقل از نخب المناقب دیده می‌شود و در بحار الانوار (۳۷۳/۲۲) نیز از کتاب حاضر نقل شده است.

۲.

سمعت منی یسیراً من عجائبه	و کل أمر علی لم‌یزل عجبا
أدریت فی لیلة سار الوصی الی	أرض المدائن لما ان لها طلبا
فألحد الطهر سلماناً و عاد الی	عراص بیثرب و الاصباح ما قربا
کآصف قبل رد الطرف من سبأ	بعرش بلقیس وافی تخرق الحجبا
فی آصف لم‌تقل ءأنت بلی	انا بحیدر غال اورد الکذبا
ان کان احمد خیر المرسلین فذا	خیر الوصیین او کل الحدیث هبا
و قلت ما قلت من قول الغلاة فما	ذنب الغلاة اذا قالوا الذی وجبا

جلوه‌هایی دیگر از اعجاز

ما پیش از این داستان پنجه درافکندن امیرمؤمنان علیه السلام با شیطان در سرزمین حرم و پیکار او با جنیان در بنی‌مصطلق و در کنار چاه ذات العلم و نمونه‌هایی از این دست را آورده‌ایم.

ادیب عادی می‌گوید:

جز علی علیه السلام چه کسی همتای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و چه کسی پیامبر پاک را غسل داد و به خاک سپرد؟

چه کسی همواره جبرئیل همراه وی، بل پیشاپیش او بود و میکائیل همدوش پیکارهایش؟

چه کسی در آن چاه با جنیان جنگید و چه کسی دروازه را از جای کند و دور افکند؟

چه کسی جز علی علیه السلام در منجنیق پرتاب شد و در آسمان خود را بدان فراز رساند؟

و چه کسی لبخندزنان در آسمان راه پیمود و آن‌گاه دژ ایشان را به کشتگان بیاکند؟

تا سر تسلیم فرود آوردند و به ناچاری و ترس پذیرفتند که خدای آسمان مولای ایشان است[1].

ابن‌حماد نیز گفته است:

بی‌پروا از آن شیری بگوی که از هیبت او همهٔ شیران سر فرود آورند و برمند.

بی‌پروا از آن دریایی بگو که در آن شگفتی‌هایی همه نوخاسته است.

در آن روزگار که سختی‌ها پی در پی می‌رسید دستان او چه بسیار اندوه‌ها که از چهرهٔ احمد برگفت!

و به نام او جبرئیل در افق بانگ برآورد و آشکارا او را فریاد زد و خواند،

که گفت: جز ذوالفقار شمشیری و جز علی علیه السلام آن تاس‌موی آماده پیکار جوانمری نیست.

اگر آهنگ کوه یذبل می‌کرد، نزدیک بود از جای کنده شود و اگر قصد رضویٰ می‌کرد آن کوه به فروتنی خم می‌شد.

۱.

من کان صنو النبی غیر علی	من غسل الطهر ثم واراها
من کان جبریل معه بل یقدمه	و کان میکال وسط بیداها
من قاتل الجن فی القلیب تری	من قلع الباب ثم ارداها
من شیل فی المنجنیق ثم دحا	غیر علی و قد تولاها
و قد خطا فی السماء مبتسما	ثم ملا حصنهم بقتلاها
حتی أدانوا و أثبتوا جزعا	ان إله السماء مولاها

هیچ‌گاه شمشیر در کف نگرفت مگر آن که دیدم همهٔ سواران و یلان در برابرش سر کرنش فرود آورده‌اند.

شمشیری که گردن‌ها زند و جز از کف علی علیه السلام بلندمرتبه از جای برنیاید.

شیری که شیران بیشه شکار اویند و قرقگاه او همهٔ قرقگاه‌ها است[1].

باری، از فراوانی فضیلت‌های او و فزونی معجزه‌های او است که درباره‌اش غلو کرده‌اند. اگر نبود آن که از همهٔ آفریدگان جدا است و او را فضیلت‌هایی است که کس بدان‌ها نرسد و شگفتی‌هایی است که از احدی دیگر نخیزد، هرگز از میان همهٔ مردمان او را به غلو و افراط در ستایش گزین نمی‌ساختند.

شاعری گفته است:

وایِ مردمان که دشمنی ورزیده‌اند و ناصبی شده‌اند! همه در گمراهی پیش رفته‌اند و سرگردان گشته‌اند.

عتیق را با حیدر سنجیده‌اند و با آنچه بر زبان آورده‌اند چشمانشان در آتش سوختهء است.

چه بسیار فاصله است میان آن که در راه‌یافتگی‌اش تردید آورده‌اند با آن که گفته‌اند: او خدا است![2]

---

۱. حدث بلا حرج عن الليث الذى — تفنى لهيبته الليوث و تخشع
حدث و لا حرج عن البحر الذى — فيه عجائب كلها مستبدع
كم كربة قد فرجتها كفه — عن وجه احمد و الفوارع تقرع
و بذكره عرج الأمين مناديا — فى الافق يجهر بالنداء و يصدع
لا سيف إلا ذوالفقار و لا فتى — إلا على المستعد الأصلع
لو رام يذبل كاد يذبل رهبة — او رام رضوى لانثنى يتضعضع
ما قام قائم سيفه فى كفه — إلا رأيت له الفوارس تركع
سيف مضاربه الغوارب ما له — إلا يد العالى على مطلع
اسد فرائسه الفوارس فى الوغى — و كذا حماه هو الحمى المتشرع

۲. يا ويل نصابة الانام لقد — تتابعوا فى الضلال بل تاهوا
قاسوا عتيقاً بحيدر سخنت — عيونهم بالذى به فاهوا
كم بين من شك فى هدايته — و بين من قيل انه الله

فصل ۱۱

فرمانبری جانوران از امیرمؤمنان علیه‌السلام

شیر

ابن‌وهبان و فتاک گفته‌اند: با امیرمؤمنان علیه‌السلام از جنگلی گذشتیم. ناگهان شیری دیدیم که بر راه نشسته است و توله‌هایش پشت سر اویند.

سر مرکب خود را برگرداندم تا بازگردم. امیرمؤمنان علیه‌السلام گفت: کجا؟ ای جویریة بن مسهر، پیش رو که این یکی از سگ‌های خدا است. پس این آیه را خواند: ﴿مَا مِنْ دَآبَّةٍ اِلَّا هُوَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتِهَآ اِنَّ رَبّی عَلیٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[1].

ناگاه دیدم شیر سوی امیرمؤمنان علیه‌السلام آمد و دم تکانید و گفت: ای امیرمؤمنان، ای پسرعموی پیامبر خدا، درود و رحمت و برکت‌های خداوند بر تو باد.

فرمود: و درود بر تو ای ابوحارث. تسبیح تو چیست؟

گفت: می‌گویم: منزه است خدایی که مرا هیبت پوشانید و در دل بندگان خویش ترس از من را گنجانید.

---

۱. هود / ۵۶: هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهر هستی‌اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است.

امام باقر عليه السلام فرموده است: امیرمؤمنان عليه السلام به جویرية بن مسهر که آهنگ سفر داشت فرمود: در راه شیر معترض تو خواهد شد.

پرسید: چاره چیست؟

فرمود: او را سلام می‌رسانی و می‌گویی که من تو را امان داده‌ام.

جویریه روان شد و در راه که می‌رفت شیری به سویش آمد. شیر را گفت: ای ابوحارث، امیرمؤمنان عليه السلام تو را سلام رسانده و او خود مرا امان داده است.

جویریه گوید: شیر پشت کرد و پنج بار نعره زد.

جویریه چون بازگشت، داستان را با امیرمؤمنان عليه السلام در میان نهاد. فرمود: او تو را گفته است: از من به وصی محمد صلی الله علیه و آله سلام برسان.

امیرمؤمنان عليه السلام سپس با دست خود پنج را نشان داد[1].

مفضل شیبانی[2] همانند این مضمون را از جویریه نقل کرده و گفته است: امیرمؤمنان عليه السلام شیری دید که نعره می‌کشد و سر خویش بر زمین می‌مالد. پس قدری با او سخن گفت. در این‌باره از او پرسیدند. فرمود: او مشکل آبستنی داشت و برایم دعا کرد و گفت: خداوند هیچ‌یک از ما را بر اولیای تو مسلط نکند.

ابن‌عضدالدوله گفته است:

چه کسی بود که با اژدها هم‌سخن شد و شیر جنگل نیز با او سخن گفت؟[3]

دیگری گفته است:

آن‌گاه که بر منبر کوفه بود جنی دوان دوان در حالی که از چیزی می‌گریخت نزد او آمد[4].

---

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۵/۱.

۲. در دیگر منابع ابوالفضل شیبانی آمده است، محمد بن عبدالله بن محمد، درگذشته به سال ۳۸۷ ق. و صاحب آثاری چون امالی.

۳. من کلم الثعبان اذ کلمه   و العیث قد کلمه لیث الشری

۴. و جاءه الجان علی منبر الـ   ـکوفة یسعی سعی مستأثر

ابن‌علویه گفته است:

آیا می‌دانند بینا و نابینا همانند نیستند و تأویل این آیه داستان اژدها است؟

آن هنگام که علی علیه السلام بر پله‌های منبر بود و عید را به مردمان تبریک می‌گفت اژدها نزد وی آمد.

و با او رازگویی کرد، در حالی که مردم پیش از این ندیده بودند کسی با جن رازگویی داشته باشد.

او دربارهٔ داوری میان دو طایفه از قوم خود از علی علیه السلام پرسید و هر دو طایفه در برابر حکم وی سر فرود آوردند[1].

اژدها

عمرو بن حمزه علوی در فضائل الکوفة آورده است که روزی امیرمؤمنان علیه السلام در محراب مسجد کوفه بود که مردی از حضورش برخاست تا وضو سازد. او به سوی فراخنای کوفه رفت تا در آن‌جا وضو گیرد. ناگهان در راه خود اژدهایی دید که می‌خواهد او را ببلعد. از آن اژدها گریخت و به امیرمؤمنان علیه السلام پناه آورد و از آنچه در راه خود دیده بود با او گفت.

امیرمؤمنان علیه السلام برخاست تا بر در سوراخی که اژدها بدان رفته بود ایستاد. شمشیر خود برگرفت و بر در لانه نهاد و [خطاب به شمشیر] گفت: اگر تو چون عصای موسی علیه السلام معجزه هستی آن اژدها را بیرون آور.

لختی نگذشت که آن اژدها بیرون آمد و با علی علیه السلام به رازگویی پرداخت.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس سر بلند کرد و به آن مرد عرب فرمود: هنگامی که نزد من آمدی بر این گمان بودی که من چهارمین چهار تن هستم!

گفت: درست است.

---

۱. او یعلمون و ما البصیر کذی‌العمی — تأویل آیة قصة الثعبان
اذ جاءه و هو علی مراتب منبر — یعطی العباد مبارک العیدان
فاسر نجواه الیه و لم‌یروا — من قبل ذاک مناجیا للجان
سأل الحکومة بین حزبی قومه — عنه و دان لحکمه الحزبان

گفتنی است شاعر در بیت نخست به آیه‌های ۱۹ فاطر و ۵۸ غافر اشاره دارد: ﴿وَ مَا يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَ ٱلْبَصِيرُ﴾؛ و نابینا و بینا یکسان نیستند.

پس بر سر خود کوبید و اسلام آورد.

وراق گفته است:

علی‌علیه‌السلام است که با آن اژدها سخن گفت، در حالی که سپاهیانش پیرامونش بودند و برخی به سویش می‌خزیدند و برخیَ زانو در بغل داشتند[1].

پرنده‌ای که سلام کرد

در امتحان[2] آمده است که عمار یاسر و جابر انصاری، هریک، گفته‌اند: با امیرمؤمنان‌علیه‌السلام در بیابان بودم. دیدم از راه کناره گرفت. در پی او رفتم و دیدم به آسمان می‌نگرد. آن‌گاه لبخندی زد و ـ چون پرنده‌ای در آسمان به فضیلت او بانگ برآورده بود ـ به او گفت: آفرین بر تو ای پرنده.

من گفتم: مولای من، پرنده کجا است؟

فرمود: در هوا، دوست داری او را ببینی و سخنش را بشنوی؟

گفتم: آری، ای مهترم.

به آسمان نگریست و آهسته دعایی کرد و ناگهان دیدم پرنده‌ای از آسمان به سوی زمین شیرجه رفت و بر روی دست امیرمؤمنان‌علیه‌السلام افتاد.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام دستی بر پشت او کشید و گفت: به اذن خداوند سخن بگو که من علی بن ابی‌طالب هستم.

خداوند آن پرنده را به زبان عربی ناب به سخن درآورد و او گفت: ای امیرمؤمنان، درود و رحمت و برکت‌های خداوند بر تو باد.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام سلام او را پاسخ داد و پرسید: در این بیابان برهنه که در آن آب و گیاهی نیست از کجا می‌خوری و از کجا می‌آشامی؟

گفت: سرورم، اگر گرسنه باشم ولایت شما خاندان را یاد کنم و سیر شوم و اگر تشنه باشم از دشمنان شما بیزاری جویم و سیراب گردم.

---

۱. علی مناجی الافعوان و جیشه   حوالیه من جاث الیه و جُثم

۲. از آثار مفقود شیخ صدوق است.

فرمود: مبارک باشی، مبارک باشی.

آن‌گاه پرنده پرید.

این همانند آن است که خداوند در قرآن فرمود: ﴿يَآأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ ٱلطَّيْرِ﴾[1].

صاحب بن عباد گفته است:

مگر در آن پرنده، آن هنگام که او را خواند و او پاسخ وی را داد نشانه‌ای نیست، در حالی که نابخردی کژاندیش آن را از من نپذیرفته است؟

یا مگر در روز غدیر خم نشانی دیگر نیست، آن‌گاه که نام او را ستود و هرکه می‌آمد و هرکه می‌رفت آن وصیت را شنید؟[2]

قو

محمد بن وهبان ازدی دبیلی در معجزات النبوة از براء بن عازب نقل کرده که در روایتی دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام آورده است که صفی از قوها از فراز سر امیرمؤمنان گذر کردند. آن‌ها بال‌زنان سروصدایی به راه انداختند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آن‌ها بر من و بر شما سلام کرده‌اند.

اما منافقان میان خود در این باره ریشخند کردند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای قنبر، با صدای بلند فریاد کن: ای قوها، به امیرمؤمنان علیه السلام و برادر پیامبر پروردگار جهانیان پاسخ دهید.

قنبر این را فریاد کرد و ناگهان دیدیم که آن پرندگان بر فراز سر امیرمؤمنان بال می‌زنند.

امیرمؤمنان علیه السلام دیگربار به قنبر فرمود: به آن‌ها بگو فرود آیند.

چون قنبر این سخن به آن‌ها گفت، دیدم آن قوها سینه بر زمین می‌کوبند تا جایی که صحن

---

۱. نمل / ۱۶: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم.

۲. أفي الطير لما قد دعا فأجابه — و قد رده عني غبي موارب

أفي يوم خم إذ أشاد بذكره — و قد سمع الايصاء جاء و ذاهب

← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۸۷.

مسجد یکسره از آن‌ها پر شد. امیرمؤمنان علیه السلام به زبانی که برای ما ناشناخته بود با آن‌ها به سخن پرداخت و آن‌ها به سوی او گردن فرود می‌آوردند و بال می‌تکانیدند.

سپس به آن‌ها فرمود: به اذن خداوند عزیز جبار به سخن درآیید.

راوی گفته است: ناگهان دیدم همه به عربی ناب می‌گویند: ای امیرمؤمنان و ای خلیفهٔ پروردگار جهانیان، درود بر تو.

این نیز از آن قبیل است که خداوند فرمود: ﴿يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ﴾[1].

کوسه

در علل الشرائع[2] علی بن حاتم قزوینی به سند وی از اعمش از ابراهیم بن علی بن ابی‌طالب نقل شده است که روزی امیرمؤمنان بیرون رفت. او در کنار فرات ایستاد و فرمود: ای هناش، کوسه‌گونه‌ای سر خود از آب بلند کرد. امیرمؤمنان از او پرسید: تو کیستی؟

گفت: من از امت بنی‌اسرائیل هستم. ولایت شما بر من عرضه گردید و آن را نپذیرفتم و مسخ شدم و به کوسه بدل گشتم[3].

جن و یهودی

در معجزات[4]، روضة[5] و دلائل[6] ابن‌عقده است که ابواسحاق سبیعی و حارث اعور نقل کرده و گفته‌اند: پیری را دیدیم که می‌گریست و می‌گفت: در آستانهٔ صد سالگی قرار گرفته‌ام و جز یک دم عدالت ندیده‌ام.

---

۱. سبأ / ۱۰: ای کوه‌ها با او در تسبیح خدا همصدا شوید و ای پرندگان هماهنگی کنید.

۲. در منابع از کتاب علل الشریعة یا العلل در ردیف آثار علی بن حاتم قزوینی یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۲/۱۵ و ۳۱۴؛ کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۳۰۵.

۳. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۵۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۲۲/۲.

۴. ظاهراً مقصود همان معجزات النبوة ابن‌وهبان است که البته اثری از آن نیافته‌ام.

۵. ظاهراً مقصود روضة الواعظین است، هرچند در این کتاب چنین خبری نیافتم.

۶. از این کتاب نشانی نیافتم.

در این باره از او پرسیدند.

گفت: من حجر حمیری‌ام. مردی یهودی بودم که خوراک دادوستد می‌کردم. روزی رهسپار کوفه شدم و چون به فراخنای مقابل مسجد رسیدم شتران خویش را گم کردم. به کوفه درآمدم و نزد اشتر رفتم. او مرا به حضور امیرمؤمنان علیه‌السلام برد. امیرمؤمنان که مرا دید گفت: ای مرد یهودی، آگاهی از بلاها و مردن‌هایی که بوده و خواهد بود نزد ما است. من تو را خبر می‌دهم یا تو خود مرا خبر می‌دهی که از چه روی بدین‌جا آمده‌ای؟

گفتم: تو مرا خبر می‌دهی.

فرمود: در فراخنا که بودی جنیان دارایی‌ات ربودند ـ اینک چه می‌خواهی؟

گفتم: اگر به من لطف فرمایی به تو ایمان خواهم آورد.

او با من رهسپار شد تا به فراخنای رسید و دو رکعت نماز گزارد و دعایی کرد و این آیه را خواند: ﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾[1].

سپس فرمود: ای بندهٔ خدا، این بیهودگی و به بازی گرفتن‌ها چیست؟ ای جماعت جنیان، شما هرگز با من بر چنین چیزی بیعت نکردید و پیمان نبستید.

پس دیدم مالم در فراخنای از زمین برمی‌آید. گفتم: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است و گواهی می‌دهم که علی علیه‌السلام ولی خدا است.

پیرمرد پس از نقل این داستان گفت: اما اینک که دیگربار بدین‌جا آمده‌ام، می‌بینم او کشته شده است.

ابن‌عقده گفته است: آن مرد یهودی از دژهای اطراف مدینه بود.

وراق قمی گفته است:

علی علیه‌السلام شبی در کوفه جنیانی را که مال عهرم یهودی را دزدیده بودند فراخواند،

که چرا پیمان شکسته‌اند و باید کالای آن مردی را به او بازگردانند و آنان نیز مال او را بی‌آن‌که قسمت شده باشد به او بازگرداندند[2].

---

۱. رحمان / ۳۵: بر سر شما شراره‌هایی از نوع تفنه آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و از کسی یاری نتوانید طلبید.

۲.
علی دعا جناً بکوفان لیلة	و قد سرقوا مال الیهودی عهرم
علی نقض عهد او برد متاعه	فردوا علیه ماله لم‌یقسم

کلاغ و پای‌افزار

محمد بن حنفیه داستان فرود آمدن کلاغی بر پای‌افزار آن حضرت را نقل کرده است: امیرمؤمنان علیه‌السلام پای‌افزار درآورده بود تا برای نماز وضو سازد. در این هنگام ماری سیاه به درون آن خزید. اما کلاغی فرود آمد و آن پای‌افزار را برداشت و به آسمان برد و از آن‌جا به زمین افکند. مار از آن بیرون جست و بدین‌سان خداوند علی علیه‌السلام را از این آسیب نگاه داشت[1].

در اغانی است که مدائنی گفته است: سید حمیری در کناسه ایستاد و گفت: هرکس فضیلتی برای امیرمؤمنان علیه‌السلام بیاورد که در آن باره شعری نگفته باشم این اسب را بدون هیچ باکی، به او می‌دهم.

مردمان در این باره با یکدیگر به گفت‌وگو پرداختند و او دوباره از ایشان همین می‌خواست تا این که مردی نزد او آمد و از ابویعلی مرادی روایت کرد که امیرمؤمنان علیه‌السلام وارد شد و خواست وضو گیرد. او پای‌افزار درآورد و ماری به درون آن خزید. چون خواست آن را بپوشد کلاغی فرود آمد و آن پای‌افزار را برداشت و به آسمان برد و فروافکند و مار از آن بیرون رفت.

راوی گفته است: سید آنچه را وعده داده بود بدان مرد داد و سپس خود چنین شعر سرود:

هلا، ای مردم از شگفت شگفتی‌ها، از پای‌افزار ابوالحسین علیه‌السلام و از آن اژدها که حباب نام داشت،

دشمنی از دشمنان جن‌تبار که در رفتار خویش دور از صواب بود،

بدرنگ و سیاه و دم‌جنبان با نیشی تیز و سیاه و زهرآگین،

به سراغ پای‌افزار او رفت و در آن خزید تا با نیش خود پای او را بگزد.

اما از آسمان عقابی یا پرنده‌ای همانند عقاب بر زمین نشست،

و آن پای‌افزار را در چنگال گرفت و به پرواز درآمد و از آسمان بی‌آن که ابری در این میان باشد بر زمین افکند.

پای‌افزار به زمین خورد و مار از آن بیرون خزید و از بیم نابودی پشت کرد و گریخت.

بدین سان پس از خزیدن مار در پای‌افزار خطر زهر او از ابوالحسن علی علیه‌السلام دور شد[2].

---

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۴/۱.

۲.

ألا یـا قـوم للعجب العجاب	لخف ابی‌الحسین و للحباب
عـدو مـن عـداة الجـن عـبد	بعید فی المرارة من صواب

←

سید حمیری همچنین گفته است:

ماری در پای‌افزار آن وصی کمین کرد، و البته هرکس به حیله‌ای از مار بگریزد.
پس خداوند فرشته‌ای را در سیمای کلاغی که آرام پیش رود فرستاد،
و کلاغ آن پای‌افزار را به آسمان برد، در حالی که مردمان همه بدان خیره شده بودند و آن را می‌دیدند که در چنگال کلاغ گرفتار شده است.
آن را بالا برد تا هنگامی که مار از آن فرو افتاد، در حالی که زهری درآمیخته به آب دهان بیرون می‌داد[1].

سید رضی گفته است:

آیا در داستان دروازهٔ خیبر معجزه‌هایی پذیرفتنی نیست، یا درهم‌سخنی او با مار؟
آن‌گاه که خواست او را آسیب زند، اما خداوند این را نخواست و بدین سان از سوی کلاغی یاری رسید.
کلاغ آن را به آسمان برد و در آسمان اوج گرفت و سپس فرو افکند تا در حالی که هیچ ابری فاصله نشده است بر زمین کوبیده شود[2].

←

کریه اللون اسود ذوبصیص	حدید الناب ازرق ذولعاب
اتی خفاً له فانساب فیه	لینهش رجله منها بناب
فقض من السماء له عقاب	من العقبان او شبه العقاب
فطار به فحلق ثم أهوی	به للارض من دون السحاب
فصک بخفه فانساب منه	و ولی هاربا حذر الحصاب
فدوفع عن ابی‌حسن علی	نقیع سمامه بعد انسیاب

← دیوان السید الحمیری، ۱۲۵ - ۱۲۷.

برای بیت‌ها و روایت با تفاوتی چشمگیر نیز ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۲۷۶/۷ و ۲۷۷.

۱.

کمن فی خف الوصی حیة	سببها الراقی فیه بالحیل
فأرسل الله الیه ملکا	فی صورة الطیر الغداف المنحجل
فحلق الخف و احداق الوری	تراه فی حجر الغداف معتقل
حتی هوی من جوفه نضاضة	تنضح سماً باللعاب المنسدل

← دیوان السید الحمیری، ۳۵۰.

۲.

أما فی باب خیبر معجزات	تصدق او مناجاة الحباب

←

ناشی گفته است:

هموکه دشمنان در پای‌افزارش ماری افکندند تا او را نیش زند.

اما زمانی که خواست آن را بپوشد کلاغی مانع این کار شد،

و آن را به آسمان بَرد و واژگون کرد و ماری که در آن پای‌افزار خزیده بود بر زمین افتاد[۱].

ابن‌علویه گفته است:

همانند داستان آن افعی که در پای‌افزار او کمین کرد و دو نیش آن بیرون زده بود.

ماری بود خوش‌خط و خال که با نیروی اندک خود زهر بیرون می‌افشاند و ماری سخت و رمنده با دو شاخ بود.

او را حباب می‌خواندند و کاش آن کسی که مرا از عشق وصی می‌نکوهد معنای این داستان را دریابد.

چه‌کسی آن بی‌باور را به فرورفتن در ناکامی‌ها و گمراهی دربارهٔ آن دو پیر فراخوانده است؟

باری، چون علی علیه‌السلام آهنگ پوشیدن آن پای‌افزار کرد کلاغی که از آسمان بر زمین نشست آن را با خود به آسمان برداشت،

تا چون آن را بالا برد و پرواز کرد، دیگربار به سان کسی که سخت در خشم است بر زمین افکند.

پس مار به سان بادی که میان کوه بوزد به زمین سقوط کرد و بر سنگ‌ها افتاد و چند پاره گشت[۲].

→

ارادت کـــیده و الله یأبـــی — فـجاء النـصر مـن قـبل الغـراب

فـــطار بـــه فـحلق ثـم اهـوی — یـصک الارض مـن دون السحاب

ابیات را در دیوان الشریف الرضی نیافتم.

۱. و من فی خفه طرح الاعادی — حـبابا کـی تـنسعه الحـباب

فحین اراد لبس الخف وافی — تـمانعه مـن الخـف الغـراب

و طـــار بـــه و اقـلبه و فـیه — حُباب فی الصعید له انسیاب

۲. کـقصة الأفـعی التـی فی خفه — کـمنت و مـنها تـصرف النـابان

رقشـاء تـنفث بـالسموم ضـئیلة — صـماء عـــادیة لهـــا قـــرنان

یـدعی الحـباب و لو تـفهم امره — من عابنی بهوی الوصـی شـقانی

←

ابلاغ به جنیان

در کتاب هواتف الجن[1] از محمد بن اسحاق، از یحیی بن عبدالله بن حارث، از پدرش نقل شده که گفته است: سلمان فارسی در روایتی برایم نقل کرده و گفته است: در روز بارانی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم و در اطراف او گرد آمده بودیم. بانگی آمد که می‌گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به این سلام پاسخ داد و پرسید: تو کیستی؟

گفت: عرفطة بن شمراخ، یکی از بنی‌نجاح.

فرمود: خدایت رحمت کند، در سیمای خود بر ما آشکار شو.

سلمان گوید: پس پیری آشکار شد که صورتش را مویی پر پوشانده بود و چشمانش به سان دو درز از آن میان پیدا بود و دهانش بر سینه‌اش جای داشت و در دهانش دندان‌هایی بلند و پیدا بود و ناخن‌هایش چنگال درندگان را می‌مانست.

آن پیر گفت: ای پیامبر خدا، کسی را با من همراه کن تا طایفه‌ام را به اسلام فرا بخواند و او را به سلامت نزد تو بازآورم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مردمان پرسید: کدام یک از شما با این مرد همراه می‌شود و به جنیان ابلاغ می‌کند و او را پاداش بهشت باشد؟

هیچ کس برنخاست.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای دومین بار و سومین بار این سخن تکرار کرد و علی علیه‌السلام در پاسخ گفت: من ای پیامبر خدا.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان پیر روی کرد و فرمود: امشب در هامون نزد من آی تا مردی را با تو همراه کنم که حکم مرا روشن می‌سازد و از زبان من سخن می‌گوید و از جانب من به جنیان می‌رساند.

←

مـــاذا دعـاه الی الولوج لخـیبة	و ضـــلالة فـی ذلک الشـیخان
لمـــا تـــیمم لبســـه ألوی بـه	فـی الجو منقض من الغربان
حـــتی اذا ارتـــفعا بـه و تـقلبا	اهـــواه مـــثل مکـائد حـردان
فهوی هـوی الریح بـین فروجه	مـــتقطعا قـــلقاً عـلی الصـوان

۱. مقصود هواتف الجن خرائطی است که با نام هواتف الجنان چاپ شده است.

سلمان گفته است: آن پیر غایب شد و شب‌هنگام در حالی که بر شتری به مانند گوسفند سوار بود و شتری دیگر به بلندای قامت اسب با خود همراه داشت به حضور رسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر آن شتر نشاند و مرا نیز پشت سر او سوار کرد و چشمانم را بست و فرمود: چشمان خویش مگشای تا زمانی که علی تو را اذن دهد. مباد آنچه می‌بینی تو را بترساند، که تو در امانی.

شتر روان شد و در حالی که همانند شترمرغ حرکت می‌کرد و علی علیه السلام نیز قرآن می‌خواند پیش رفت. آن شب را یکسره راه پیمودیم و چون سپیده دمید، علی علیه السلام اذان گفت و شتر را خوابانید و فرمود: ای سلمان، فرود آی.

چشمان خویش باز کردم و فرود آمدم. دیدم سرزمینی است فراخ. علی علیه السلام نماز صبح خواند و ما نیز پشت سر او خواندیم و پیوسته همهمه‌ای می‌شنیدم تا چون علی علیه السلام سلام داد روی برگرداندم و دیدم خلقی بسیار گرد آمده‌اند.

علی علیه السلام تا طلوع خورشید تسبیح گفت و پس از آن برخاست و برای آنان به ایراد خطبه پرداخت. اما سرکشانی از آن طایفه در برابرش قد افراشتند. علی علیه السلام بدیشان روی کرد و فرمود: «آیا حق را دروغ می‌پندارید و از قرآن روی می‌تابید و آیات خدا را انکار می‌کنید؟»[1]

پس چشمان خویش به آسمان دوخت و گفت: «خداوندا، به آن کلمهٔ عظمی، به اسماء حسنی و به عزائم کبری، ای حی قیوم، ای زنده کنندهٔ مردگان، ای میرانندهٔ زندگان، و ای پروردگار زمین و آسمان. ای پاسبانان جن و ای تعقیب‌کنندگان شیطان‌ها و ای خدمتکاران کمربستهٔ خدا و ای صاحبان تبارهای پاک! همراه با آن آتشی که به خاموشی نگراید و آن شهاب درگذرنده و آن اخگرهای سوزان و آن مس گداختهٔ کشنده، به کهیعص، به طسم‌ها، به حم‌ها، به یس، ﴿نٓ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾[2]، ذاریات، ﴿وَٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾[3]، ﴿وَٱلطُّورِ * وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ * فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ﴾[4] و به آن بیت معمور و به آن قسم‌های عظیم و جایگاه‌های ستارگان سوگند که هرچه زودتر بر سر این سرکشان

---

۱. «ابالحق تکذبون و عن القرآن تصدفون و بآیات الله تجحدون؟»

۲. قلم / ۱: نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.

۳. نجم / ۱: سوگند به اختر قرآن، چون فرود می‌آید.

۴. طور / ۱ - ۳: سوگند به طور، و کتابی نگاشته شده در طوماری گسترده.

آزمند متکبر و انکارکنندهٔ آثار پروردگار جهانیان فرود آیید»[1].

سلمان گوید: احساس کردم زمین در زیر پایم می‌لرزد و در آسمان نیز پژواکی سخت شنیدم. پس از آسمان آتشی فرود آمد که هریک از جنیان که آن را دید از هوش رفت و به روی درافتاد و من هم به روی درافتادم.

چون به هوش آمدم دیدم دودی از زمین می‌جوشد.

پس علی عليه‌السلام بر آنان بانگ برآورد: سرهایتان بلند کنید که خداوند ستمگران را نابود کرده است. آن‌گاه به خطبهٔ خویش بازگشت و چنین ادامه داد: ای جماعت جنیان و شیطان‌ها و بنی شمراخ و آل نجاح و ای ساکنان نیزارها، شنزارها، بیابان‌ها و ای همهٔ شیطان‌های سرزمین‌ها، بدانید که زمین آن‌سان که از ستم آکنده بوده به داد آکنده است. این حق است. ﴿فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَالُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ﴾[2].

پس گفتند: ما به خدا و پیامبر او و پیام‌آور پیامبر او ایمان آورده‌ایم.

راوی گوید: زمانی که به مدینه بازگشتیم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از علی عليه‌السلام پرسید: چه کردی؟

گفت: پاسخ دادند و گرویدند ـ و داستان ایشان را بازگفت.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «پیوسته تا روز قیامت در ترس خواهند بود»[3].

---

۱. «اللهم بالکلمة العظمی و الأسماء الحسنی و العزائم الکبری و الحی القیوم و محیی الموتی و ممیت الأحیاء و رب الأرض و السماء یا حرسة الجن و رصدة الشیاطین و خدام الله الشرهالیین و ذوی‌الأرحام الطاهرة اهبطوا بالجمرة التی لاتطفأ و الشهاب الثاقب و الشواظ المحرق و النحاس القاتل بکهیعص و الطواسین و الحوامیم و یسٓ و نون و القلم و ما یسطرون و الذاریات و النجم اذا هوی و الطور و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور و الاقسام العظام و مواقع النجوم لما اسرعتم الانحدار الی المردة المتولعین المتکبرین الجاحدین آثار رب العالمین».

۲. «یا معشر الجن و الشیاطین و الغیلان و بنی‌شمراخ و آل نجاح و سکان الآجام و الرمال و القفار و جمیع شیاطین البلدان اعلموا ان الارض قد ملئت عدلا کما کانت مملوة جوراً هذا هو الحق ﴿فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَالُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ﴾».

در پایان این سخن بخشی از آیهٔ ۳۲ سورهٔ یس اقتباس شده و ترجمهٔ آن چنین است: بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه از حق برگردانده می‌شوید؟

۳. «لایزالون کذلک هائبین الی یوم القیامة». برای مشروح خبر ← خرائطی، هواتف الجنان، ۲۳ - ۲۷. همچنین: ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۳۸/۴۲ - ۳۴۰.

ابن‌حماد گفته است:

و در شب جنیان روانه شد و میان آنان حکم کرد و پیش برد،

تا چون سپیده دمید ستوده‌فرجام بازگشت.[۱]

زاهی گفته است:

چه کسی بود که به چاه درآمد و آن هنگام که دلو به درون چاه می‌افتاد هیچ از مرگ نترسید و به عمق رفت؟

چه کسی بود که با افکندن شهاب‌هایی که مس گداخته پیشاپیش آن‌ها بود جنیان را سوزاند؟

تا همه در برابر فرمان او سر تسلیم فرود آوردند و برخی با پناه بردن به خداوند از بیم او مصونی جستند؟[۲]

وراق قمی گفته است:

علی علیه السلام در سرزمین یثرب جنیان را با جماعت بسیارشان به آیین خداوند حق فراخواند.

علی علیه السلام در روز آن چاه با شمشیر خود فرق کافران ستمگر پرشماری را شکافت.[۳]

شتر شامی در صفین

ابومنصور[۴] به سند خود برایم نقل کرده و نیز اصفهانی[۵] به سند خود از مردی نقل کرده که گفته است:

---

۱. و لیلة الجن مضی / و بینهم أمضی القضا

حتی اذا الفجر أضا / اقبل محمود السری

۲. من هبط الجب و لم‌یخش الردی / و الماء منحل السقا فجاسه

من أحرق الجن برجم شهبه / اشوظه یقدمها نحاسه

حتی انثنت لأمره مذعنة / و منهم بالعوذ احتراسه

۳. علی دعی بالجن فی أرض یثرب / علی دین ذی‌الآلاء حی هلمم

علی فری یوم القلیب بسیفه / جماجم کفار لهامیم ظلم

۴. شاید ابومنصور ثعالبی صاحب کتاب سرّالادب و شاید نیز ابومنصور اصفهانی محمود بن احد بن عبدالمنعم باشد که در طرق روایت مؤلف قرار دارد و مؤلف کتاب فضائل عکبری را از طریق او نقل کرده است.

۵. مقصود ابونعیم اصفهانی است. متقی در کنزالعمال (۱۵۷/۱۱) نقل این خبر را به ابونعیم در دلائل نسبت داده است. اما خبر را در دلائل النبوة نیافتم.

من و علی بن ابی‌طالب علیه السلام در صفین بودیم. شتری از شتران شام دیدم که سواری بر آن بود و توشهٔ سفر نیز به همراه داشت. سوار آنچه را بر بار شتر بود فرونهاد و رخنه‌کنان در میان صف‌ها خود را به علی علیه السلام رساند و خنجر خود را میان سر و شانه علی علیه السلام قرار داد و در زیر گلوی او جابه‌جا کرد.

علی علیه السلام فرمود: «خدای را سوگند، این نشانه‌ای میان من و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است»[1].

راوی گفته است: پس مردم در آن روز به تلاشی بسیار پرداختند و سخت پیکار کردند.

شتر نافرمان

ابوالعزیز کادش عکبری به سندی که آن را آورده چنین برایم نقل کرده است که مردی از ناحیهٔ آذربایجان شترانی داشت که در برابر او چموشی می‌کردند. به محضر امیرمؤمنان علیه السلام آمد و او را از این ماجرا خبر داد و نزد او از این امر شکایت کرد.

علی علیه السلام فرمود: چون بازگشتی، بدان‌جا که شتران هستند برو و چنین دعا کن: «خداوندا، به پیامبرت که پیامبر رحمت است و به خاندان او که آنان را بر همهٔ جهانیان برتری بخشیدی، به تو روی می‌کنم. خداوندا، چموشی و نافرمانی این شتران را از من برگیر و شر آن‌ها را از من بدار که تو خود کفایت‌کنندهٔ عافیت‌ده و چیرهٔ مسلطی»[2].

آن مرد پی‌کار خویش رفت و چون سال بعد شد، نزد امیرمؤمنان علیه السلام بازگشت، در حالی که مقداری از بهای آن شتران را با خود آورده بود.

امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: چون به سراغ آن شتران رفتی یکی پس از دیگری رام و فرمانبردار نزد تو آمدند و مهار آن‌ها را در کف گرفتی.

گفت: راست گفتی، ای امیرمؤمنان، گویی تو با من آن‌جا حضور داشته‌ای! اینک لطف کن و آنچه آورده‌ام از من بپذیر.

---

۱. «و الله انها لعلامة بینی و بین رسول الله».

۲. «اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین اخترتهم علی علم علی العالمین اللهم فذلل لی صعوبتها و حزانتها و اکفنی شرها فانک الکافی المعافی و الغالب القاهر».

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «سرافراز در پی کار خویش رو. خداوند تو را در آن‌ها برکت دهد»[1].

پس آن مرد آن اندازه برکت یافت که سرزمینش با همهٔ گشادگی بر او تنگ آمد[2].

فیل‌های جلندی

در حدیث عمار است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به پیکار جلندی بن کرکره به شهر عمان فرستاد و میان این دو تن پیکاری سخت و جنگی دردناک درگرفت، جلندی جوانی به نام کندی را به حضور خواست و او را گفت: اگر سوی آن صاحب عمامهٔ سیاه و یابوی خاکستری روی و او را به اسارت گیری یا بکشی و بر خاک افکنی، دختر خویش را که افتخار همسری با او را به شاهزادگان نداده‌ام به همسری‌ات درآورم.

کندی بر فیل سفید نشست ـ و جلندی سی فیل همراه داشت ـ و با فیلان و همهٔ لشکر بر امیرمؤمنان علیه السلام تاخت.

امام علیه السلام چون او را دید از مرکب فرود آمد و سر خویش برهنه ساخت و کران تا کران آن دشت از نور درخشید. سپس بر مرکب نشست و به فیلان نزدیک شد و با زبانی که آدمیان آن را نمی‌فهمیدند با فیل‌ها سخن گفت و دیدیم که بیست و نه فیل سر برگرداندند و بر لشکر مشرکان یورش بردند و بر چپ و راست آن لشکر زدند تا سپاهیان را به دروازهٔ عمان رساندند. فیلان آن‌گاه بازگشتند، در حالی که با زبانی که مردم می‌شنیدند و می‌فهمیدند گفتند: ای علی، همهٔ ما محمد صلی الله علیه و آله را می‌شناسیم و به پروردگار محمد ایمان داریم، مگر این فیل سفید که نه محمد را می‌شناسد و نه خاندان محمد را.

پس امام علیه السلام آن فریاد خشم‌آگین شناخته‌شدهٔ خود را برآورد و آن فیل لرزه بر اندام افکند و ایستاد. امام علیه السلام با ذوالفقار چنان ضربه‌ای بر او وارد آورد که سرش را از تن جدا ساخت و بدنش را چون کوهی بزرگ بر زمین افکند و امام کندی را از پشت آن فیل برگرفت.

---

۱. «امض راشدا بارک الله لک فیه».

۲. برای روایت و متون پیشین ← شریف رضی، خصائص الائمة علیهم السلام، ۴۸ و ۴۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۸۷/۲ و ۵۸۸.

در این میان جبرئیل خبر را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رساند. پیامبر بر بالای بارو رفت و فریاد زد: ای ابوالحسن، او را به من ببخش، که اسیر تو است.

علی علیه‌السلام کندی را رها کرد.

او پرسید: ای ابوالحسن، چه چیز تو را واداشت که مرا رها کنی؟

فرمود: وای بر تو! نیک بنگر.

او نیک نگریست و خداوند از چشمانش پرده برداشت و پیامبر را که بر باروی شهر ایستاده بود و نیز یاران او را دید.

پرسید: ای ابوالحسن، این کیست؟

فرمود: مهتر ما پیامبر خدا.

پرسید: میان ما و او چقدر فاصله است؟

فرمود: پیمایش چهل روز.

گفت: ای ابوالحسن، پروردگار شما پروردگاری بزرگ و پیامبرتان پیامبری بزرگوار است. دست خود پیش آور که من گواهی می‌دهم خدایی جز الله نیست و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است.

باری، در آن داستان، علی علیه‌السلام جلندی را کشت و از آن طایفه کسانی بسیار غرق شدند و کسانی بسیار از ایشان را هم به قتل رساند و باقیماندگان اسلام آوردند.

علی علیه‌السلام همچنین آن دژ را به کندی واگذاشت و دختر جلندی را به همسری او درآورد و طایفه‌ای از مسلمانان را نیز در میان آنان باقی گذارد تا احکام دین بدیشان بیاموزند[1].

جوانی را نمازخوان کرد

در حدیث صالح بن سماعه طائی است که مردی از قبیلهٔ تیم که همراه با قارصی به حضور امیرمؤمنان علیه‌السلام رسیده و از ایشان مسئله‌هایی پرسیده گفته است: پسری از پسران خود را نزد تو آورده‌ام تا جمله‌هایی از دانش به او بیاموزی. حدیثی به او بفرما.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ای جوان، پیش آی.

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحارالانوار (۷۸/۴۱) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

آن جوان گفته است: علی علیه السلام دست بر گیسوان خود کشید و از یاد نمی‌برم که چگونه سردی دستانش به پوست سرش می‌رسید.

آن‌گاه از من پرسید: آیا می‌دانی؟

گفتم: پدرم به فدایت، چه را می‌دانم؟

پرسید: پروردگارت کیست؟

گفتم: خداوند پروردگار من است.

پرسید: پیامبرت کیست؟

گفتم: محمد.

پرسید: قبله‌ات کجا است؟

گفتم: این سمت ــ و به کعبه اشاره کردم.

به من فرمود: «نماز را دوست بدار، آن‌گاه که راهی سفر در بیابان گشتی و پروردگار خود را در نوباوگی یاد کن، هرچند بر ناقهٔ ستبر نشسته باشی»[1].

سپس مرا ترک گفت و من برخاستم و با پدرم روانه شدم تا به محلهٔ خویش بازگشتیم، در حالی که هیچ چیز نزد من دوست‌داشتنی‌تر از نماز نبود.

[راوی گوید:] در این باره از قارصی پرسیدم.

گفت: او علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

بیعت ستاندن از جنیان

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین در وادی عقیق از جنیان پیمان ستاند که در گذر کاروان‌های ما و در جاده‌های مسلمانان ظاهر نشوند و این عهد از او و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته شد.

در این میان صد شتر سرخ‌موی و بسیار فربه که خفتن و چریدن آن‌ها در مرتع‌هایی خرم بود گم شدند[2].

---

۱. «احبب الصلاة اذا غربت فی الیوباء و اذکر ربک ناشیا و ان رکبت الجلعباء».

۲. در روایت بحار الانوار (۱۸۵/۲۹) این عبارت حذف و در پاورقی مصحح به احتمال تصحیف و تحریف در این‌جا اشاره شده است.

جنیان دربارهٔ خوراک خود نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام شکایت کردند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: مگر نه آن است که باقیماندهٔ گوشت و چربی و استخوان را برایشان حلال اعلام داشته‌ام؟

گفتند: ای امیرمؤمنان، بدین شرط که با آن‌ها آتش اسپند نسازند.

فرمود: چنین حقی برای شما هست.

گفتند: ای امیرمؤمنان، خورشید به کودکان ما زیان می‌رساند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام خورشید را فرمود تا بازگردد. خورشید بازگشت و امام از او پیمان ستاند که فرزندان مؤمنان اعم از جنیان و آدمیزادگان را آزار نرساند.

فرشته‌ای که از او شفاعت خواست

از همین نمونه‌ها است داستان فرشته‌ای که ابن‌حماد در شعر خود آن را تضمین کرده است:

روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر در خانهٔ آن امام هدایتگر رفت و آن‌جا اژدهایی سنگین‌سر یافت.

دید که آن اژدها به سوی مولایم دویده و جامهٔ او کشیده است، به سان پناه‌جویی که با ناله و التماس پناه خواهد.

چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دید که آستین وی را گرفته است و وی او را با آرامش از خود می‌راند و دور می‌کند، با مهربانی علی علیه‌السلام را فریاد زد که ای علی، او یک فرشته است که نزد خداوند عرش جایگاهی دارد.

خطایی کرده و از جایگاه بلند خویش فرو افکنده شده و اینک نزد تو آمده و تو را شفیع گرفته است تا به آبروی خود او را شفاعت کنی.

پس از خدا بخواه که او را بیامرزد و او را شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته است.

پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام هر دو با اخلاص برایش دعا کردند و آن فرشتهٔ اژدهاگونه فریادزنان و بال‌زنان به آسمان رفت.

سبحان الله از آن دو مرد که پروردگار ما را بنده‌ای آبرومندتر و فرمانبرتر از آن دو نیست[۱].

---

۱. و لقد غدا یوما الی الهادی اذا ‌‌ ‌ بالباب معترضا شجاع اقرع

←

همو گفته است:

چه کسی بود که اژدهایی بزرگ که ابر او را بر در سرای پیامبر پاک صلی الله علیه و آله انداخته بود با او همنوا شد؟

مردم آن اژدها را دیدند و از ترس عقب کشیدند و گذرها و میدان‌ها را بستند.

چون علی علیه السلام به او نزدیک شد، مردم هم نزدیک آمدند و آن اژدها خود را جمع کرد.

علی علیه السلام زمانی طولانی با او سخن گفت و بی هیچ ترس و واهمه‌ای، بدو روی کرد.

آن اژدها هم آوایی سر داد و بدان استمرار بخشید و در حالی که جامه‌ای او را پوشانده بود گفت:

من فرشته‌ای هستم که مسخ شده‌ام و تو مولای منی. اگر منت نهی دعایت شگفتی‌ها کند.

به توبه نزد تو آمده‌ام. مرا بر درگاه آن کس که از جرم خویش به او توبه کنم، شفاعت کن.

پس علی علیه السلام دعا آغازید و برادرش هم نزد او آمد و اشک‌ریزان بر دعای وی آمین گفت،

و چون دعا اجابت شد، آن فرشته چونان عقابی به آسمان‌ها پر کشید،

و با بال‌هایی چون پر طاووس که به طلا زیور یافته باشد بالا رفت،

در حالی که می‌گفت: به شفاعت خاندانی نجات یافته‌ام که به ایشان کسانی به دوزخ درآیند و کسانی پاداش گیرند[1].

→

۱. فسعی الی مولای یلحس ثوبه — کالمستجیر به یلوذ و یضرع

حتی اذا بصر النبی بکمه — و یذوده بالرفق عنه و یدفع

ناداه رفقا یا علی فان ذا — ملک له من ذی‌المعارج موضع

أخطا فاهبط من علو مکانه — فأتی بجاهک شافعا یستشفع

فادع الاله له لیغفر ذنبه — و اشفع فانک شافع و مشفع

فدعا علی و النبی و أخلصا — فعلا الشجاع یصیح و هو مجعجع

لله من عبدین لیس لربنا — عبدان اوجه منهما او اطوع

و من ناجاه ثعبان عظیم — بباب الطهر القته السحاب

رآه الناس فانجفلوا برعب — و اغلقت المسالک و الرحاب

فلما ان دنا منه علی — تدانی الناس و انحشد الحباب

فکلمه علی مستطیلا — فأقبل لایخاف و لایهاب

←

صنوبری[۱] گفته است:

او شفاعتگر آن فرشته است که به شفاعتش امید بسته بود، آن هنگام که در سیمای یک اژدها به حضورش رسید[۲].

ابن‌مکی گفته است:

مگر آن مار را ندیدید که او را بر درگاه خداوند شفیع گرفته بود و آن امام معصوم او را لمس می‌کرد؟
پس چون طاووسی بال‌زنان بازگشت و گویی پیش از این در میان فرشتگان گناهی از او سرزده و سزاوار کیفر شده است[۳].

گواهی شتران و جامه‌ها

در تفسیر امام عسکری علیه‌السلام آمده است که امام علی علیه‌السلام پس از مناظرهٔ یهودیان با ایشان دربارهٔ نبوت، شتران آن جماعت را خواند: ای شتران برای محمد و وصی او گواهی دهید.

←

و رنا رنة و انساب فیه ... یقول و قد تستره الثیاب
انا ملک مسخت و انت مولی ... دعاؤک ان مننت به عجاب
اتیتک تائبا فاشفع الی من ... الیه من جنایتی المتاب
فأقبل داعیا و أتی اخوه ... یؤمن فی الدعاء له انسکاب
فلما ان اجیب أظل یعلو ... کما یعلو لدی الجو العقاب
نبته بریش طاووس علیه ... جواهر زانها التبر المذاب
یقول لقد نجوت بأهل بیت ... بهم یصلی لظی و بهم یثاب

۱. احمد بن حسن بن مرار حلبی انطاکی (د. ۳۳۴ ق.) صاحب دیوانی است که بخشی از آن به کوشش احسان عباس فراهم آمده و به سال ۱۹۷۰ م. از سوی دار الثقافه چاپ شده است.

۲. و شافع الملک الراجی شفاعته ... اذ جاءه ملک فی خلق ثعبان

بیت را در دیوان الصنوبری نیافتم.

۳. ألم تبصروا الثعبان مستشفعا به ... الی الله و المعصوم یلحسه لحسا
فعاد کطاووس یطیر کأنه ... تعشرم فی الاملاک فاستوجب الحبسا

شتران یهودیان و همچنین جامه‌هایی که یهودیان بر تن داشتند همه گواهی دادند و گفتند: راست می‌گویی ای علی، محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و تو وصی راستین اویی.

پس از این ماجرا برخی از آن یهودیان اسلام آوردند و برخی همراهی نکردند.

این‌جا بود که این آیه‌ها نازل شد: ﴿الٓمٓ * ذٰلِكَ ٱلْـكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾[1]، و مقصود از کتاب امیرمؤمنان علیه السلام است و مقصود از متقین نیز شیعیان او[2].

عرضهٔ ولایت او بر همهٔ هستی

ابوبکر شیرازی در کتاب نزول القرآن فی شأن علی علیه السلام به سند خود از مقاتل، از محمد بن حنفیه، از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا ٱلْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾[3] فرموده است: «خداوند امانت مرا بر آسمان‌های هفت‌گانه در برابر پاداش و کیفر عرضه داشت. اما گفتند: پروردگارا، آن را به ازای پاداش و کیفر بر ما مگذار. ولی ما آن را بدون پاداش و کیفر برمی‌داریم.

خداوند همچنین امانت مرا بر پرندگان عرضه داشت و نخستین کس از آنان که به آن ایمان آوردند بازِ سفید و چکاوک بودند و نخستین کس که انکار کردند جغد و عنقا. از این روی، خداوند از میان همهٔ پرندگان این دو پرنده را لعنت کرد و بدین سبب و به واسطهٔ ناخرسندی پرندگان، جغد در روز نتواند آشکار شود و عنقا نیز در دریاها غایب شده است و هرگز به چشم نیاید.

خداوند امانت مرا بر سرزمین‌ها نیز عرضه کرد. هر سرزمینی را که به ولایت من ایمان آورد پاک و پیراسته بداشت و گیاه و میوهٔ آن را بهترین و گوارا و آب آن را زلال قرار داد و هر سرزمینی را که ولایت نپذیرفت شوره‌زار کرد و گیاه آن را تلخ و زهرآگین و میوهٔ آن را هم خار و هندوانهٔ ابوجهل و آب آن را شور و تلخ‌مزه قرار داد»[4].

---

۱. بقره / ۱ و ۲: الف لام میم. این است کتابی که در حقانیت آن هیچ تردیدی نیست و مایهٔ هدایت تقواپیشگان است.

۲. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۶۳ - ۶۷.

۳. احزاب / ۷۲: ما امانت الهی و بار سنگین را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم. پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند، ولی انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود.

۴. «عرض الله امانتی علی السماوات السبع بالثواب و العقاب فقلن ربنا لاتحملنا بالثواب و العقاب لکنها تحملها بلا ثواب و

←

امام دربارهٔ بخش دیگر آیهٔ ﴿وَ حَمَلَهَا ٱلْإِنْسَانُ﴾ نیز فرمود: «یعنی امت تو ای محمد، ولایت و امامت امیرمؤمنان را با پاداش و کیفری که در این‌باره هست نپذیرفت که او به خود ستم کند و فرمان پروردگار خویش نداند، هرکس این امانت را چنان که بایست ادا نکند ستمگر و بیدادگر است»[1].

امیرمؤمنان علیه‌السلام در حدیثی دیگر فرموده است: «جز مؤمن، مرا دوست ندارد و جز منافقی که حرامزاده باشد مرا دشمن ندارد»[2].

پرندگان گزیده

باری، پرندگان گزیده نزد ما پنج‌گونه را دربر می‌گیرد: کبوتر راعبی، قمری، چکاوک، هدهد و جغد. دلیل خرابه نشین شدن جغد آن است که چون حسین علیه‌السلام کشته شد بر او گریست و گفت: هرگز میان طایفه‌ای که پسر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بکشند منزل نکنم، و خرابه نشین شد[3].

گفته‌اند:

ای جغد نشسته بر آن گنبد سبز، وقتی مردمان جغد را زشت شمرند جان من با همدمی تو انس گرفته است.

ای برانگیزانندهٔ اشک و آه من به بانگ آواز خویش، تو پیراسته‌ای و در تو هیچ زشتی و بدشگونی‌ای نیست.

←

لا عقاب، و ان الله عرض أمانتی و ولایتی علی الطیور فأول من آمن بها البزاة البیض و القنابر و اول من جحدها البوم و العنقا فلعنهما الله تعالی من بین الطیور فاما البوم فلا تقدر ان تظهر بالنهار لبغض الطیر لها و اما العنقا فغابت فی البحار لاتری و ان الله عرض امانتی علی الارضین فکل بقعة آمنت بولایتی جعلها طیبة زکیة و جعل نباتها و ثمرها حلواً عذبا و جعل ماؤها زلالا و کل بقعة جحدت امامتی و انکرت ولایتی جعلها سبخا و جعل نباتها مرأ علقما و جعل ثمرها العوسج و الحنظل و جعل ماءها ملحا اجاجا».

۱. «یعنی امتک یا محمد ولایة امیرالمؤمنین و إمامته بما فیها من الثواب و العقاب انه کان ظلوما لنفسه جهولا لأمر ربه من لم‌یؤدها بحقها فهو ظلوم غشوم».

۲. «لایحبنی الا مؤمن و لایبغضنی الا منافق ولد حرام». این متن بدون دو واژهٔ اخیر به فراوانی در منابع نقل شده است. برای نمونه ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۶۵/۱؛ همو، الخصال، ۶۳۳؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۴۶۹/۲؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۲۶۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۶۰/۱ و ۱۶۳؛ مفید، الارشاد، ۴۰/۱.

۳. برای بخشی از این مضمون ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۵۲.

تو به زیبایی‌های دنیا پشت پا زده‌ای و در خرابه‌های بی‌نشان منزل گزیده‌ای. آن‌که تو را بنکوهد خود را نکوهیده است.

آن هنگام که ظلمت همه جا بگسترد و مردم بخوابند، در پیشانی تو نشان دلدادگی رخ نماید[1].

زنبور عسل

در تاریخ بلاذری است که ابوسحیله گفته است: من و سلمان در ربذه بر ابوذر گذشتیم. او گفت: فتنه‌ای رخ خواهد داد. اگر آن را درک کردید بر شما باد به کتاب خدا و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. من از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که می‌فرمود: «علی نخستین کسی بود که به من ایمان آورد و نخستین کسی باشد که در روز قیامت با من دست دهد و او مهتر مؤمنان است»[2].

در روایت دیگر است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای علی، تو مهتر مؤمنانی، و دارایی مهتر ستمگران است»[3].

ابوالفرج در روایتی آورده است که معلی بن طریف پرسید: شما دربارهٔ ﴿وَ أَوْحىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ﴾[4] چه می‌گویید؟

بشار گفت: مقصود همان زنبور عسل مشهور است؟

گفت: هرگز، ای ابومعاذ، در این‌جا مقصود نحل بنی‌هاشم است و ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَآءٌ لِلنَّاسِ﴾[5] هم یعنی علم[6].

۱.
یا بومة القبة الخضراء قد انست	روحی بقربک إذ یستبشع البوم
و یا مثیرة اشجانی بنغمتها	حاشاک ما فیک تشویه و لا شوم
زهدت فی زخرف الدنیا فأسکنک	الزهد الخراب فمن یذممک مذموم
ففی جبینک فی وقت الظلام و قد	نام الانام دلیل الشوق مرسوم

۲. «علی اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیامة و هو یعسوب المؤمنین». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۱۸/۲ و ۱۱۹.

۳. «یا علی انت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظالمین». ← طوسی، الامالی، ۵۵۲. همچنین برای خبر با تفاوتی («الظلمه» به جای «الظالمین») ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۳۱۴.

۴. نحل / ۶۸: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد.

۵. نحل / ۶۹: از درون شکم آن شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید. در آن برای مردم درمانی است.

۶. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۵۱/۳ و ۱۵۲.

امام رضا علیه‌السلام دربارهٔ این آیه فرموده: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: علی علیه‌السلام فرمانروای ایشان است.

گفته‌اند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله لشکری به قلعهٔ بنی‌ثعل فرستاد. ساکنان قلعه با این سپاه درگیر شدند تا زمانی که سلاح‌های اعزامیان تمام شد. مسلمانان برای آن‌ها کندوهای عسل فرستادند. لشکر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از گشودن آن‌ها ناتوان بود. اما علی علیه‌السلام آمد و زنبورها رام او شدند و از این روی او را «امیر النحل» نامیدند.

همچنین روایت شده است که در غاری زنبور عسل دیدند و توان رویارویی با آن‌ها را نداشتند. علی علیه‌السلام آهنگ آن‌جا کرد و از آن عسلی بسیار بیرون آورد و از این روی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را «امیر النحل» و «یعسوب» نامید.

نیز گفته‌اند: او یعسوب آخرت است و این اوج ارجمندی و مهتری او است، چنان که یعسوب مهتر و نر زنبوران است و دیگر زنبورها از آن پیروی کنند. ابوحنیفهٔ دینوری گفته است: زمانی که یعسوب توان پرواز از دست دهد دیگر زنبوران او را برگیرند و پس از آن دیگر عسل نسازند و او نزدیک به سطح زمین بپرد.

سروجی گفته است:

زنبور آن هنگام که فرمان برد، تسلیم علی علیه‌السلام و فرمانبردار او شد.[1]

اما در این میان درست آن است که خداوند فرشتگان زنبورمانند را فرستاد و علی علیه‌السلام امیر ایشان بود.

عونی گفته است:

علی علیه‌السلام فرمانروای نحل است و نحل سپاه او. پس آیا تو را به امیر و به نحل آگاهی‌ای هست؟[2]

وراق گفته است:

به خانهٔ خدا سوگند، علی علیه‌السلام آیت احمد است و پیشوای دینی هر مؤمن ارجمند.[3]

---

۱. و النحل اضحی لعلی طائعا — ممتثلا لامره لمّا انزجر

۲. علی امیر النحل و النحل جنده — فهل لک علم بالامیر و بالنحل

۳. علی و بیت الله آیة احمد — و یعسوب دین المؤمن المتحرّم

صاحب بن عباد گفته است:

ای مهتر دین خدا و ای همتای پیامبر او و ای کسی که دوستی‌اش از سوی خداوند واجب گشته است،
جای تو از فراز ستارگان هویدا است و عظمت تو از بلندای آسمان جلوه‌گر.
و شمشیر تو گردن‌آویز دشمنان، گردن‌آویزهایی که البته هیچ‌کس با آن‌ها زنده نمانده است[1].

---

۱. أیـــعسوب دیـــن الله صـــنو نـــبیه / و مـــن حـــبه فـرض مـن الله واجب
مکـانک مـن فـوق الفراقد لائح / و مجدک من أعلی السماک مراقب
و سیفک فی جید الأعادی قلائداً / قـــلائد یـــعکف عـــلیهن ثـاقب
← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۸۵.

فصل ۱۲

فرمانبری جمادات از امیرمؤمنان علیه‌السلام

بازگردانده شدن خورشید

ابوبکر بن مردویه در مناقب[۱]، ابواسحاق ثعلبی در تفسیر[۲]، ابوعبدالله نطنزی در خصائص، خطیب در اربعین و ابواحمد جرجانی در تاریخ جرجان[۳]، حدیث «رد الشمس» یعنی ماجرای بازگردانده شدن خورشید برای علی علیه‌السلام را روایت کرده‌اند.

ابوبکر وراق کتاب طرق من روی ردالشمس[۴] را پدید آورده است، ابوعبدالله جعل تألیفی در امکان بازگردانده شدن خورشید دارد[۵]، ابوالقاسم حسکانی مسألة تصحیح رد الشّمس و ترغیم النواصب

---

۱. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲. در الکشف و البیان (۴۷/۴) تنها روایت رد شمس را برای موسی علیه‌السلام و قوم او یافتم.

۳. روایت را در تاریخ جرجان نیافتم.

۴. نام کامل مؤلف ابوبکر احمد بن عبدالله بن احمد بن جلین وراق دوری (۲۹۹ - ۳۷۹ق.) است، و البته اثر او در اختیار نیست. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۶۳/۱۵؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۸۴/۱؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱۴۵/۲.

۵. نام کامل او ابوعبدالله حسین بن علی بصری بغدادی مشهور به ابوعبدالله جعل (د. ۳۹۹ یا ۳۶۹ ق. در بغداد) است و از کتاب او با نام جوازرد الشمس یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۴۴/۵؛ امینی در مقدمه بر: مغربی، فتح الملک العلی، ۱۷.

الشّمس[1] را پدید آورده و کتاب بیان ردّالشمس علی امیرالمؤمنین علیه السلام[2] نیز از آثار ابوالحسن شاذان است[3].

ابوبکر شیرازی در کتاب خود متن کامل این حدیث را به صورت مسند از شعبه، از حسن بصری، از ام هانی روایت کرده و پس از آن گفته: حسن بصری در پی نقل این خبر گفته: خداوند دو آیه را در این‌باره نازل کرده است: این که فرمود: ﴿وَ هُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ ٱلَّیْلَ وَ ٱلنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ اَرَادَ اَنْ یَذَّکَّرَ اَوْ اَرَادَ شُکُورًا﴾[4]؛ یعنی خداوند برای هرکس که بخواهد نماز واجب خویش را به یاد آورد یا از آن خواب مانده باشد یا برای هرکس که قصد سپاس داشته باشد این دو را جایگزین هم کند؛ و نیز این که فرمود: ﴿یُکَوِّرُ ٱلَّیْلَ عَلَی ٱلنَّهَارِ وَ یُکَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَی ٱلَّیْلِ﴾[5].

ابوبکر شیرازی همچنین از این یاد کرده که خورشید چندین نوبت برای علی علیه السلام بازگردانده شده است: آن که سلمان روایت کرده است، در روز بساط، در نبرد خندق، در نبرد حنین، در نبرد خیبر، در نبرد خرقیاء، در نبرد براثا، در نبرد غاضریه، در نهروان، در روز بیعت رضوان، در نبرد صفین، در نجف، در بنی مازر، در وادی عقیق و پس از احد.

کلینی در کافی روایت کرده که در مدینه در مسجد فضیخ نیز خورشید برای او بازگردانده شده است[6].

---

۱. ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۱۳) از این اثر حاکم حسکانی صاحب شواهد التنزیل یاد کرده است. همچنین ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۴۳/۱۴؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ۸۳/۱۲.

ابن‌کثیر نیز در البدایة و النهایة (۷۷/۶ - ۹۳) در بیان طرق حدیث رد الشمس از این کتاب یاد کرده و بخشی از روایت را به نقل از آن آورده است.

۲. مؤلف ابوالحسن محمد بن احمد بن علی شاذان قمی صاحب کتاب مائة منقبة است و از کتاب او با نام البیان فی رد الشمس لامیرالمؤمنین علیه السلام یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۷۳/۳.

۳. دربارهٔ آثار تألیف یافته در رد الشمس ← محمودی، رسائل فی حدیث ردّ الشمس؛ کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس.

۴. فرقان / ۶۲: و او است کسی که برای هرکس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاسگزاری نماید شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید.

۵. زمر / ۵: شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب درمی‌پیچد.

۶. ← الکافی، ۵۶۱/۴.

اما از این میان دو مورد مشهورتر است: یکی در دوران زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در کراع الغمیم و دیگری در دوران پس از وفات آن حضرت در بابل.

ردّ الشمس در روزگار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

اما آن که در دوران زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داد این است که به روایت ام‌سلمه، اسماء بنت عمیس، جابر انصاری، ابوذر، ابن‌عباس، خدری، ابوهریره و امام صادق علیه‌السلام پیامبر در کراع الغمیم نماز خواند. چون سلام داد وحی بر او نازل شد. در همین حال که بود علی علیه‌السلام بدان‌جا آمد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن حضرت تکیه زد و در همان حالت وحی فرود می‌آمد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در همین وضع ماند و وحی نیز در حال نزول بود تا خورشید غروب کرد. چون وحی پایان یافت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: ای علی، آیا نماز خواندی؟

گفت: نه، ـ و داستان را برایش بازگو کرد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: از خداوند بخواه تا خورشید را برایت بازگرداند.

علی علیه‌السلام از خداوند خواست و خورشید روشن و پرفروغ بازگشت.

در روایت ابوجعفر طحاوی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین دعا کرد: «خداوندا، علی در طاعت تو و طاعت پیامبرت بوده است؛ خورشید را برایش بازگردان»[۱].

خورشید بازگردانده شد. علی علیه‌السلام برخاست و نماز گزارد و چون نماز خود به پایان برد دیگربار خورشید فرو افتاد و ستارگان آشکار شدند.

در روایت ابوبکر بن مهرویه است که اسماء گفته است: خدای را سوگند، به هنگام فروافتادن خورشید، از آن صدایی چون صدای فرورفتن اره در چوب شنیدیم[۲].

راوی گفته است: این ماجرا در غزوهٔ خیبر و در صهباء رخ داد[۳].

در روایتی دیگر است که امیرمؤمنان علیه‌السلام به اشاره نماز خواند و چون خورشید بازگردانده شد به فرمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز را اعاده کرد.

---

۱. «اللهم ان علیا کان فی طاعتک و طاعة رسولک فاردد علیه الشمس». ← طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۹۲/۳. نیز ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۵۱/۲۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۱۴/۴۲.

۲. ← مفید، الارشاد، ۳۴۶/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۰/۱.

۳. ← خوارزمی، المناقب، ۳۰۷.

از صاحب بن عباد خواستند در این‌باره شعری بگوید. گفت:

از هیچ توبه‌کننده‌ای توبه پذیرفته نشود، مگر با محبت علی بن ابی‌طالب علیه السلام،

آن برادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بلکه همتای او و البته همتا هرگز با همراه برابر نیست.

ای مردمان، چه کسی چون علی علیه السلام است که خورشید رفته برایش بازگردانده شد؟[1]

مفجع بصری گفته است:

علی علیه السلام آن هنگام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دامن او را بالش گرفت و سر بر آن نهاد؛

چه، زمانی که وحی بدو می‌رسید می‌پنداشتی از هوش رفته یا غش کرده است.

پس نماز علی علیه السلام به تأخیر افتاد و تا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مخاطب وحی بود او را بیدار نکرد.

آن‌گاه خدای خویش را خواند و او وعدهٔ خود به تحقق درآورد که او وعدهٔ خود را عملی سازد.

گفت: این برادرم نیمِ روز خود در رازگویی با خداوند بوده و اینک بیهوش است.

پس خورشید را بازگردان تا در وقت نماز بخواند و بدین سان مغرب که گذشته بود بازگشت.[2]

سید حمیری گفته است:

چون وقت نماز را از کف داد و مغرب نزدیک شد، خورشید برای او بازگشت،

و پرتو خورشید چون عصرگاهان در افق درخشید و آن‌گاه چون ستاره‌ای فرو افتاد.

---

۱. لاتقبل التوبة من تائب ... إلا بحب ابن ابی‌طالب
اخی رسول الله بل صهره ... و الصهر لایعدل بالصاحب
یا قوم من مثل علی و قد ... ردت علیه الشمس من غائب

۲. و علی إذ نال راس رسول ال ... له من حجره وسادا و طیا
إذ یخال النبی لما أتاه ال ... وحی مغمی علیه او مغشیا
فتراخت عنه الصلاة و لم یو ... قظه الی ان کان شخصه منحیا
فدعا ربه فأنجزه المی ... عاد من کان وعده مأتیا
قال هذا اخی بحاجة ربی ... لم یزل شطر یومه مغشیا
فاردد الشمس کی یصلی فی الوق ... ت فعاد العشی بعد مضیا

بار دیگر هم در بابل خورشید برای او بازگردانده شد، در حالی که خورشید برای هیچ‌کس دیگر پس از غروب بازگردانده نشده بود.

جز برای یوشع و باری دیگر برای خود وی، و در این بازگشت خورشید تفسیر امری شگفت است[1].

همو گفته است:

چون وحی در حالی بر پیامبر صلی الله علیه و آله پایان یافت که خورشید غروب می‌کرد، برای علی علیه السلام که هنوز نماز عصر را نخوانده بود دعا کرد.

پس خورشید در پی غروب برایش بازگردانده شد و برایشی او در آغاز شب طلوعی رخ داد[2].

همچنین گفته است:

علی علیه السلام کسی است که یک بار در مدینه به هنگام وحی، پس از غروب، خورشید برایش بازگردانده شد،

و یک بار دیگر در بابل، پس از آن که خورشید به کرانهٔ آسمان رسیده و در آستانهٔ عروب بود[3].

ابن حماد گفته است:

زمانی که او در حال رکوع صدقه داد خداوند ولای خود را با ولای او قرین ساخت.

---

۱. ردت علیه الشمس لما فاته — وقت الصلاة و قد دنت للمغرب
حتی تبلج نورها فی افقها — للعصر ثم هوت هوی الکوکب
و علیه قد ردت ببابل مرة — اخری و ما ردت لخلق مغرب
إلا لیوشع او له من بعده — و لردها تأویل أمر معجب

← دیوان السید الحمیری، ۸۷ - ۹۰.

۲. فلما قضی وحی النبی دعا له — و لم‌یک صلی العصر و الشمس تنزع
فردت علیه الشمس بعد غروبها — فصار لها فی اول اللیل مطلع

← همان، ۲۸۲.

۳. علی علیه ردت الشمس مرة — بطیبة یوم الوحی بعد مغیب
و ردت له اخری ببابل بعد ما — افت و تدلت عینها لغروب

← همان، ۱۱۷.

خداوند عرش در روز مباهله او را «نفس» محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله خواند و هیچ‌کس در این انکار نتواند آورد.

در خیبر، پس از آن‌که ستارگان در آسمان رخ نموده بودند، خورشید برای او بازگردانده شد،

و نیز در بابل بازگردانده شد، در حالی که، خدای را سوگند، یوشع‌عليه‌السلام از علی‌عليه‌السلام برتر نبود[۱].

علی بن احمد[۲] نیز گفته است:

غدیر خم حقیقتی است که فضیلت آن را جز فرومایهٔ بدکار کافر انکار نتواند کرد.

ای سرگشته، چه کسی بود که در بابل خورشید پس از غروب برایش بازگردانده شد؟

و یک بار هم در روزگار پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله، و در این باره خبرهای فراوان رسیده است.

او همهٔ فضیلت‌ها و منقبت‌ها را به چنگ آورده است. پس شعر چگونه تواند ستایش او را به دایرهٔ خویش درآورد؟[۳]

۱.

قـــرن الاله ولائـــه بـــولائه	لمـا تـزكى و هـو حـان يـركع
سماه رب العرش نفس محمد	يوم البهال و ذاک مـا لايـدفع
فالشمس قد ردت عليه بخيبر	و قدابتدت زهر الكواكب تطلع
و بـبابل ردت عـليه و لميكـن	و الله خـير مـن عـلي يـوشع

ناگفته نماند شاعر در بیت نخست به آیهٔ ۵۵ سورهٔ مائده اشاره می‌کند: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

شاعر در بیت دیگر نیز به آیهٔ ۶۱ آل‌عمران اشاره می‌کند: ﴿فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَٰذِبِينَ﴾؛ پس هرکه در این‌باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجه کند بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، پس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

۲. مقصود ابوالحسن علی بن احمد جرجانی معروف به جوهری درگذشته در حدود ۳۸۰ ق. است. او صاحب القصائد الفاخرة فی مناقب العترة الطاهرة است. ← آقابزرگ تهرانی، الذريعة، ۸۶/۱۷. آقابزرگ در جایی دیگر (ق ۱، ۲۱۰/۹) از «دیوان الجوهری الجرجانی او شعره» یاد می‌کند.

۳.

و غـدير خـم ليس يـنكر فضله	إلا زنـــيم فـــاجر كـــفار
من ذا عليه الشمس بعد مغيبها	ردت بـــبابل نـــبئن يـــا حـار

←

ردّ الشمس پس از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

اما آن ردّالشمس که پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داد این است که به روایت جویریة بن مسهر، ابورافع و حسین بن علی علیه‌السلام، زمانی که امیرمؤمنان علیه‌السلام در سرزمین بابل از فرات گذر می‌کرد، همراه با گروهی نماز عصر را به جای آورد. اما عبور مردم از فرات کامل نشده بود که خورشید غروب کرد و از این روی بیشتر مردمان نماز عصر را از دست دادند. آنان در این باره بگومگو کردند. علی علیه‌السلام از خداوند خواست خورشید را بازگرداند و خدای نیز خورشید را بازگرداند.

خورشید در افق ماند و چون مردمان نماز خود را سلام دادند غایب شد. در این هنگام خورشید را صدایی سخت بود که مردم از آن ترسیدند و فراوان ذکر «لااله‌الاالله» و «سبحان الله» و «الله اکبر» گفتند[1].

مسجد شمس در صاعدیهٔ بابل مسجدی شناخته شده و مشهور است.

ردّ الشمس برای اوصیا

از ابن‌عباس به طرق بسیار روایت شده است که خورشید تنها برای سلیمان علیه‌السلام وصی داوود علیه‌السلام، یوشع علیه‌السلام وصی موسی علیه‌السلام و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگردانده شد[2].

قدامه سعدی گفته است:

وصیّ برای ما خورشیدی را که غروب کرده بود بازگرداند تا نماز عصر را در آرامش گزاردیم.

از یاد نمی‌برم آن هنگام که خورشید را خواند و خورشید داوطلبانه او را لبیک گفت و شتابان پی سخن او گرفت.

این آیت و حجت او در میان ما است. آیا در همهٔ مردمان او را همانندی هست؟

←

و علیه قد ردت لیوم المصطفی ... یوما و فی هذا جرت اخبار

حاز الفضائل و المناقب کلها ... أنی یحیط بمدحه الأشعار

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۹؛ مفید، الارشاد، ۳۴۶/۱ و ۳۴۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۱/۱.

۲. برای مضمون با تفاوت‌هایی ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۲۳؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۹۶/۳، به روایت ابوهریره و تنها در مورد یوشع بن نون.

سوگند خورده‌ام که هرگز جایگزینی برایش نجویم، و مگر نور خدا را جایگزین توان یافت؟

ابوالحسن علیه السلام مرا بسنده است که مولایم باشد و به او پایبند باشم، همو که پیامبر خدا در روزگار نخستین به او ایمان داشته‌اند[۱].

عونی گفته است:

از یاد مبر آن روز راکه خورشید برای او بازگشت و دشت از فروغ آن نیک بیاکند.

آن ماجرا در سرزمین ضهیا بود و یک بار دیگر هم در بابل داوطلبانه برای او بازگشت[۲].

ابن‌حماد گفته است:

و در سرزمین بابل خورشید برایت بازگردانده شد و در آنچه برای یوشع نام برده‌اند با او همسنگ شدی،

و یعقوب علیه السلام را فرزندانی بود که هرگز به پای فرزندان تو، همان نوادگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نرسیدند[۳].

سروجی گفته است:

خورشید در آن روز نبرد بابل سرازیر نشد و هنگامی که فرمان داد از فرمان او سرنپیچید.

وقت نماز عصر فرارسید و جنگ در تب و تاب بود و او با چشمان خود به خورشید اشاره‌ای کرد.

---

۱. رد الوصی لنا الشمس التی غربت — حتی قضینا صلوة العصر فی مهل
لانسه حین یدعوها فتتبعه — طوعا بتلبیة ها ها علی عجل
فتلک آیته فینا و حجته — فهل له فی جمیع الناس من مثل
اقسمت لاابتغی یوما به بدلا — و هل یکون لنور الله من بدل
حسبی ابوحسن مولی ادین به — و من به دان رسل الله فی الاول

۲. و لاتنس یوم الشمس إذ رجعتِ له — بمنتشر وادی من النور ممتع
فذلک بالضهیا و قد رجعت له — ببابل ایضا رجعة المتطوع

۳. و ردت لک الشمس فی بابل — فساميت یوشع لما سمی
و یعقوب ما کان اسباطه — کنجلیک سبطی نبی الهدی

پس خورشید همچنان بر جای خود ایستاد تا او نماز خویش را خواند و آن‌گاه خورشید به سمت منزلگاه خود سرازیر شد[۱].

دیگری نیز گفته است:

کیست که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، آفتاب پس از فرو رفتن در پس حجاب ظلمت، دوباره برایش بازگردانده شده باشد؟

در سرزمین بابل و آن هنگام که مردمان پیشاپیش او برای ورود به آن آبشخور قرعه می‌زدند.

خدای را معجزه‌ای بود که پس از پیامبر مرسل صلی الله علیه و آله آن را در میان مردمان برای ولیّ خود آشکار کرد[۲].

پاسخ به شبهه‌ها

اما این که ملحدان گفته‌اند: این رخداد حساب و حرکت افلاک را بر هم می‌زند، چنین پاسخ داده می‌شود که خداوند خورشید را بازگرداند و همراه با آن فلک را هم بازگرداند و بدین سان حساب و حرکت افلاک بر هم نخورد؛ یا این که می‌توان گفت: خداوند آن را بازگردانده و سپس اختصاصاً در حرکت خورشید شتابی ایجاد می‌کند که به چشم دیده می‌شود و این ستاره به فلک خود درپیوندد. اما این حرکت در فلک به چشم نیاید. این پاسخ بر حدوث عالم و اثبات محدِث استوار است.

اما اشکال ابن‌فورک در کتاب الفصول من تعلیق الاصول[۳] را که اگر چنین رخدادی صحت داشت همهٔ مردم در همهٔ سرزمین‌ها آن را می‌دیدند، به همان نحو توان پاسخ داد که به اشکال بر شق القمر در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داده شود.

۱.
و الشمس لم‌تعدل بیوم بابل — و لاتعدت امره حین امر
جاءت صلاة العصر و الحرب علی — ساق فأومی نحوها رد النظر
فلم‌تزل واقفة حتی قضی — صلاته ثم هوت نحو المقر

۲.
من لم‌ترد الشمس بعد نبیه — إلا له بعد الحجاب المسدل
و ببابل و القوم فرض دونه — یتقارعون علی ورود المنهل
لله معجزة أتت لولیه — بین الملا بعد النبی المرسل

۳. این کتاب در اختیار نیست و تنها در منابعی از آن نام برده شده است. ← زریاب، «ابن‌فورک»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۴۱۷/۴ - ۴۲۲.

سید رضی گفته است:

هرکس هر انسان ارجمندی را با او قیاس کند گویی علف بیابان را با کوه‌های استوار همسنگ کرده است[۱].

ابن‌حجاج گفته است:

مهتر من کسی است که چون فرمان داد، خورشید برایش بازگشت،

و چنان که در خبر برایمان روایت شده است دعا کرد و فرش او را به آسمان برد[۲].

ابن‌حماد گفته است:

ای امامی که او را همتایی جز پیامبر خدا ﷺ نیست.

جایگاه تو نزد خداوند پیوسته در تعالی و فزونی است.

در حالی که سیاهی شب خیمه گسترانده بود، خورشید برایت بازگردانده شد[۳].

همو گفته است:

خورشید برای او بازگردانده شد، و این مسئله‌ای بس بزرگ است، اگر مردم بدانند که چه است[۴].

کشاجم گفته است:

چه کسی است که آفریدگارمان خورشیدی را که رو به افول داشت برایش بازگرداند؟

---

۱. من قاس ذاشرف به فکأنما — وزن الجبال القود بالاشیاح

← دیوان الشریف الرضی، ۱۹۶/۱.

۲. سیدی الذی رجعت له — شمس النهار کما أمر

و دعا فطار به البسا — ط کما روینا فی الخبر

۳. یا إماماً ما له إلا — رسول الله شکل

لم‌یزل شأنک عند — الله یعلو و یجل

و علیک الشمس ردت — و دجی اللیل مطل

۴. ردت له الشمس و هو شان — لو علم الناس ای شان

حتی اگر بازنمی‌گشت، تدبیر او و فروغ چهرهٔ او خود جایگزین پرتو خورشید بود[۱].

حمانی گفته است:

کجا است آن کسی که خورشید در روزی که در حجاب رفت برایش بازگردانده شد؟
و کجا است قسمت‌کنندهٔ دوزخ در روز برانگیخته شدن و روز حساب؟
مولای آنان در روز غدیر، به رغم هر تردیدآور گرفتار ارتداد[۲].

صنوبری گفته است:

خورشید در فلک‌های خویش برای او بازگردانده شد و او بی آن که فراموش کرده یا کوتاهی کرده باشد نماز خویش را قضا کرد[۳].

عونی گفته است:

او کسی است که خورشید پس از افول برایش بازگردانده شد، گویی که اصلاً غروب نکرده است[۴].

همو گفته است:

امام من کسی است که پس از غروب خورشید با آن سخن گفت و خورشیدی که عصرگاهان غروب کرده بود برای وی بازگردانده شد[۵].

---

۱. و من رد خالقنا شمسه — علیه و قد جنحت للطفل
و لو لم‌تعد کان فی رأیه — و فی وجهه من سناها بدل
← دیوان کشاجم، ۳۴۵.

۲. أین الذی ردت علیه — الشمس فی یوم الحجاب
و أین القسیم النار فی — یوم المواقف و الحساب
مولاهم یوم الغدیر — برغم مرتاب و آب

۳. ردت له الشمس فی افلاکها فقضی — صلاته غیر ما ساه و لا وان

۴. ذاک الذی رجعت شمس النهار له — بعد الافول کأن الشمس لم‌تغب

۵. امامی کلیم الشمس بعد غروبها — فردت له من بعد ما غربت عصرا

همچنین گفته است:

من بندهٔ آن کسم که خورشیدِ ظهرگاهان در هنگام غروب برایش بازگردانده شد.
چنین شد تا نماز ظهر را برپا داشت و تا پایان آن نماز این فروغ از میان نرفت[۱].

صاحب بن عباد گفته است:

پیامبر ﷺ شهر دانشی بود که همهٔ کمال‌ها را در خود داشت و تو آن را دروازه‌ای شایسته بودی.
خورشید برایت بازگردانده شد و این فضیلتی است که جلوه کند و هیچ باکف دستی که بر آن پرده شود پنهان نگردد[۲].

اصفهانی گفته است:

یا چه کسی بود که وقتی ظلمت روی دیوارها را پوشانده بود، خورشید برایش بازگردانده شد؟
تا آن نماز راکه قضا شده بود در عصرگاه روزی روشن و پرفروغ به جای آورد؟
و مردم او را دیدند و شگفتی کردند و از این تعجب، مستانه از این سوی بدان سوی می‌افتادند.
سپس خورشید به چاه غروب فرو افتاد، چونان تیری که از کمان جسته باشد و شتابان به سویی رود[۳].

حمیری گفته است:

یا چه کسی بود که خورشید پس از غروب و در حالی که جهان را ظلمت دربرگرفته بود برایش بازگردانده شد؟

---

۱. انـــی أنـــا عـــبد لمـــن ردت له — شمس الضحی عند الغروب فانحرف
ردت له حـــتی أقـــام فـــریضة — للـــظهر صـلی و الضـیا لم‌یـنکشف

۲. کـان النـبی مـدینة العـلم التی — حوت الکـمال و کـنت أفـضل بـاب
ردت علیک الشمس و هی فضیلة — ظـــهرت فــلم‌تستر بکـف نـقاب
بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۳. أمن عـلیه الشـمس ردت بـعدما — کسی الظـلام مـعاطف الجـدران
حتی قضی ما فات مـن صلواتـه — فــی دبـر یـوم مشرق ضحیان
و الناس من عجب رأوه و عـاینوا — یــترجــحون تــرجــح السکــران
ثــم انــثنت لمـغیبها مــنحطة — کــالسهم طــار بـریشة الظـهران

تا نماز عصر را در وقت خود به جای آورد، و خداوند تنها او را به چنین فضیلتی گزین ساخت.
آن‌گاه شتابان در پس پرده رفت، و خداوند برای سیر خورشید مقداری قرار داده است[۱].

ابوالفضل اسکافی گفته است:

کیست که خورشیدِ روز پس از افول و در حالی که مشرق را پشت سر نهاده بود برایش بازگشت؟
تا چون نماز را در وقت خود به جای آورد دوباره افول کرد و ستارگان شبانه سوسو زدند.
در فروتر از این هم برای مردمان کفایت است که فضیلت او بشناسند و اهل بصیرت را همین قانع کند[۲].

ابن‌رزیک گفته است:

چه کسی بود که خورشید پس از غروب برایش بازگردانده شد و در حالی که فرشتگان می‌نگریستند فضیلت وقت را درک کرد؟[۳]

ابن‌رومی گفته است:

او را شگفتی‌ها است آن روز که با سپاه خود به آهنگ نهروان رهسپار شد،
و خورشید پس از غروب برای او بازگشت و پرفروغ و برافروخته درخشید[۴].

---

۱. أم من علیه الشمس کرت بعد ما — غربت و ألبسها الظلام شعارا
حتی تلافی العصر فی اوقاتها — و الله آثره بها ایثارا
ثمت توارت بالحجاب حثیثة — جعل الاله لسیرها مقدارا
← دیوان السید الحمیری، ۲۲۳.

۲. من ذا له شمس النهار تراجعت — بعد الافول و قد تقضی المطلع
حتی اذا صلی الصلاة لوقتها — أفلت و نجم عشا الاخیرة تطلع
فی دون ذلک للانام کفایة — من فضله و لدی البصیرة مقنع

۳. من ردت الشمس من بعد المغیب له — فادرک الفضل و الاملاک تشهده

۴. و له عجائب یوم سار بجیشه — یبغی لقصد النهروان المخرجا
ردت علیه الشمس بعد غروبها — بیضاء تلمع وقدة و تأججا
بیت‌ها را در دیوان ابن الرومی نیافتم.

دیگری گفته است:

کیست که پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم از میان همهٔ خاندان، تنها او را برادر وفادار خود خواند؟

و او را معجزه‌ای است مشهور، آن‌گاه که خورشید پس از فرو افتادن برایش بازگردانده شد[1].

آن دیگری هم گفته است:

نه، و کیست که امر و نهی من و حیات من در دست او باشد؟

سر در ولایت هیچ‌کس ندارم، مگر آن که خورشید برایش بازگردانده شد[2].

هم‌سخنی خورشید با علی علیه السلام

محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام از جابر نقل کرده که گفته است: خورشید هفت بار با علی بن ابی‌طالب علیه السلام سخن گفت: نخستین بار او را گفت: ای پیشوای مسلمانان، نزد پروردگارم مرا شفاعت کنی تا مرا کیفر ندهد؛ دومین بار او را گفت: مرا فرمان ده تا دشمنان تو را بسوزانم که من آنان را به چهره می‌شناسم؛ سومین بار در بابل بود که علی علیه السلام وقت نماز عصر را از کف داده بود و با خورشید سخن گفت و او را فرمود: به جای پیشین خود بازگرد و خورشید نیز او را لبیک گفت؛ چهارمین بار علی علیه السلام او را گفت: ای خورشید، آیا از من گناهی سراغ داری؟ و خورشید گفت: به عزت پروردگارم سوگند، اگر خداوند همهٔ مردم را چون تو آفریده بود آتش را نمی‌آفرید؛ پنجمین بار آن بود که در روزگار خلافت ابوبکر دربارهٔ نماز اختلاف کردند و با علی علیه السلام مخالفت ورزیدند و خورشید آشکارا به سخن آمد و گفت: حق برای او، در دست او و همراه او است؛ ششمین بار آن بود که علی علیه السلام آفتاب را خواند و خورشید سطلی از آب حیات برایش آورد و او با آن آب وضو ساخت و از او پرسید: تو کیستی؟

---

۱. من له آخی النبی المصطفی — یوم خم بالوفا دون الاهال
و له معجزة مشهورة — حین رد الشمس من بعد الزوال

۲. لا و من امری و نهیی — و حیاتی فی یدیه
لاتوالیت سوی من — ردت الشمس علیه

و گفت: من خورشید تابانم؛ و هفتمین بار در هنگام وفات علی علیه‌السلام بود که آفتاب به حضور آمد و بر او سلام کرد و علی علیه‌السلام سفارش‌ها به او سپرد و او نیز سفارش‌ها سپرد[۱].

سخن گفتن علی علیه‌السلام با خورشید به سفارش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

ابن‌شیرویه دیلمی[۲]، عبدوس همدانی و خطیب خوارزمی[۳] از رهگذر کتاب‌های خود مرا حدیث کرده‌اند و جدم کیا شهرآشوب و نیز محمد فتال[۴] مرا اجازهٔ نقل از کتاب‌های کسانی از هم‌مسلکانمان چون ابن‌قولویه، کشی و عبدکی داده‌اند که از سلمان، ابوذر، ابن‌عباس و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روایت کرده‌اند که چون مکه فتح شد و به سراغ هوازن رفتیم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی، برخیز و آبروی خود نزد خداوند را ببین؛ چون خورشید طلوع کرد با او سخن بگوی.

علی علیه‌السلام خطاب به خورشید گفت: درود بر تو ای بندهٔ خدا که پیوسته در فرمان پروردگار خویشی. خورشید نیز گفت: و بر تو درود ای برادر و وصی پیامبر خدا و ای حجت خدا بر خلق او.

علی علیه‌السلام به نشان سپاسگزاری به سجده درافتاد و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را بلند کرد و دست بر صورتش کشید و فرمود: ای حبیب من، برخیز که آسمانیان از گریهٔ تو به گریه افتادند و خداوند با تو به فرشتگان حامل عرش فخر فروخت.

سپس فرمود: «سپاس خداوندی را که مرا بر همهٔ پیامبران برتری بخشید و به وصایت مهتر اوصیا تأیید کرد»[۵].

آن‌گاه این آیه را خواند: ﴿وَلَهُۥٓ أَسْلَمَ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾[۶].

---

۱. این خبر در بحار الانوار (۱۷۵/۴۱) تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

۲. خبر را در الفردوس نیافتم.

۳. ← المناقب، ۱۱۳ و ۱۱۴.

۴. ← روضة الواعظین، ۱۲۸.

۵. «الحمد لله الذی فضلنی علی سائر الانبیاء و ایدنی بوصیة سید الاوصیاء».

۶. آل‌عمران / ۸۳: با آن که هرکه در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

←

ناشی گفته است:

کسی است که بدانچه خدا به خورشید گفته است با او سخن گفت،

و خورشید سخن او را می‌شنید و با او هم‌سخن شده بود[۱].

عونی گفته است:

امام من هم‌سخن خورشید و همنوای نور او است؛ آیا هم‌سخن با خورشید را در میان آن مردمان همانندی هست؟[۲]

ابن‌حماد گفته است:

آن هنگام که تاریک شد، خورشید به سوی او بازگشت و سلام کرد

بر او و با هر آنچه نهفته‌ها آشکار سازد، با او سخن گفت[۳].

همو گفته است:

و خورشید چون با او سخن گفت بازگشت و از نام‌های امام حرارت خود آشکار ساخت[۴].

همو گفته است:

چه کسی است که آفتاب پس از سلام کردن، آشکارا و در حالی که همه می‌شنیدند با او سخن گفت؟

←

برای روایت افزون بر منابع یاد شده در صدر حدیث ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۸۵؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۴۴/۲ و ۵۴۵.

۱. مکلم الشمس بما — قال لها رب السما

تسمع منه الکلما — و هی له تقاول

۲. إمامی کلیم الشمس راجع نورها — فهل لکلیم الشمس فی القوم من مثل

۳. فرد حین اظلمت — شمس الضحی و سلمت

علیه إذ تکلمت — بکل ما یجلو الغشا

۴. و رجعت الشمس حین تکلمت — و ابدت من اسماء الامام حامها

ای اول، ای آخر، ای ظاهر، ای باطن، و ای که در حجاب‌ها رازی نهفته‌ای[۱].

ابن‌هانی مغربی گفته است:

خورشید سر برهنه کرد و دوست داشت، اگر زمین تاب می‌آورد، او را ببوسد.

بر فراز سر امیرمؤمنان علیه‌السلام ابری بود که بر او و تاجش سایه می‌افکند،

و آن ابر از جایگاهی بلند چرخانده می‌شد و سال‌ها بود که جبرئیل در سایه‌اش می‌زیست[۲].

باری، یکی دیگر از این جلوه‌ها داستانی است که ابن‌حماد در شعر خود آن را تضمین کرده است:

از میثم تمار در مسند اکبر او نقل شده است

که ده روز خورشید بر ما طلوع نکرد و آشکار نشد.

پس نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتیم و پرسیدیم خورشید را چه شده است که رخ نمی‌نماید؟

پیامبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای جماعت شما را از این می‌آگاهانم

که علی علیه‌السلام به عتاب از فاطمه علیهاالسلام ناخرسند بود.

پس خورشید برای خرسندی حیدر علیه‌السلام از شما غایب شد،

و چون او رضایت داد بازگشت و اگر رضایت نداده بود آشکار نمی‌گشت[۳].

---

۱. من كلمته الشمس لما سلمت — جهراً عليه و كل شيء يسمع
يـا أولا يـا آخـراً يـا ظـاهراً — يا باطناً في الحجب سراً مودع

۲. و الشمس حاسرة القناع و ودها — لو تســتطيع الارض التــقبيلا
و عـلى أمـيرالمـؤمنين غمامة — نشأت تــظلل تــاجه تــظليلا
و مديرها مـن حـيث شأو طالما — زاحت تــحت ظـلاله جـبريلا

۳. روى عـن مـيثم التـما — ر فـي مسنده الاكـبر
بأن الشـمس لم‌تطلع — لنـا عشـراً و لم‌تـظهر
فـجئنا نسأل المـرسل — مـا للشـمس لم‌تظهر
فــقال المـصطفى اخ — بركم يـا أيـها المـعشر
عــلى كــان بـالعتب — عـلى فـاطم مسـتشعر

←

سخن گفتن با زمین

در روزگار ابوبکر مردم گرفتار زلزله‌ای شدند و یاران ابوبکر به علی علیه السلام پناه جستند. علی علیه السلام بر تپه‌ای نشست و فرمود: گویی شما را ترسانده است! پس لب‌های خود جنباند و با دست بر زمین زد و گفت: تو را چه می‌شود؟ آرام گیر.

زمین آرام گرفت.

سپس فرمود: من همان مردی هستم که خداوند فرموده است: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَ أَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَ قَالَ ٱلْإِنْسَانُ مَا لَهَا﴾[1]. من همان «انسان» هستم که زمین را می‌گویم: تو را چه شده است؟ ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾[2]؛ یعنی با من می‌گوید[3].

در خبری دیگر است که فرمود: «اگر این زلزله همان بود که خداوند در کتاب خود از آن خبر داده است مرا پاسخ می‌داد. اما این آن نیست»[4].

در روایت سعید بن مسیب و عبایة بن ربعی است که علی علیه السلام با پای بر زمین زد. زمین به حرکت درآمد. امام علیه السلام فرمود: «آرام گیر که هنوز زمانت نرسیده است»[5].

آن‌گاه این آیه را خواند: ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾[6].

انتقال ابوهریره در یک لحظه

یک بار ابوهریره نزد امیرمؤمنان علیه السلام از این نالید که دلش برای فرزندانش تنگ شده است.

←

فغابت عنکم الشمس   رضاء للفتی حیدر
فلما أن رضی عادت   و لو لم‌یرض لم‌تظهر

۱. زلزله / ۱ - ۳: آن‌گاه که زمین به لرزش شدید خود لرزانیده شود و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند و انسان گوید: زمین را چه شده است؟

۲. زلزله / ۴: آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید.

۳. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۵۵۶/۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۶۷.

۴. «لو کانت الزلزلة التی ذکرها الله فی کتابه لاجابتنی و لکنها لیست بتلک». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۵۵۵/۲.

۵. «اسکنی فلم یأن لک».

۶. زلزله / ۴: آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید.

خبر در نهج الایمان ابن‌جبر (۶۴۹) آمده است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام به او فرمود تا چشمان خود را ببندد.

چون چشم گشود در سرای خود در مدینه بود.

مدتی نشست و پس از آن علی علیه‌السلام را دید که بر بام خانه است و می‌گوید: بیا تا برویم.

ابوهریره دیگربار چشمان خویش گشود و خود را در کوفه یافت. شگفت‌زده شد و امیرمؤمنان علیه‌السلام به او فرمود: «آصف تختی را از جایی در مسافت دو ماه راه پیمودن، در زمانی به اندازهٔ پلک زدن نزد سلیمان آورد؛ من هم وصی پیامبر خدا هستم»[1].

خدا نگهدار است

از امام صادق علیه‌السلام از پدرش روایت شده که فرموده است: نزد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نزاعی آوردند تا داوری کند. او در کنار دیواری نشست. مردی گفت: ای امیرمؤمنان، دیوار می‌افتد.

علی علیه‌السلام به او فرمود: «برو؛ همین بس است که خداوند نگاهبان است»[2].

پس میان آن دو تن داوری کرد و برخاست و دیوار فرو افتاد[3].

سنگ طلا شد

امیرمؤمنان علیه‌السلام مؤمنی را دید که منافقی برای طلب خود او را همراهی می‌کند. گفت: خداوندا، به حق محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان پاکش این بدهی بنده‌ات را ادا کن.

سپس او را فرمود تا سنگ و کلوخی بردارد. او برداشت و آنچه برداشته بود طلای سرخ شد و با آن بدهی خود را پرداخت و آنچه برایش ماند نیز بیش از صد هزار درهم بود[4].

آهن نرم شد

جماعتی از خالد بن ولید نقل کرده‌اند که گفته است: علی علیه‌السلام را دیدم که حلقه‌های زره خود با دست می‌آراید و مرتب می‌کند.

---

۱. «ان آصف اورد تختا من مسافة شهرین بمقدار طرفة عین الی سلیمان و انا وصی رسول الله».

۲. «امض کفی الله حارسا».

۳. برای مضمون نزدیک به این ← کلینی، الکافی، ۵۷/۲.

۴. برای روایت با جزئیات بیشتر ← تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ۱۰۰ - ۱۰۲.

گفتم: این کار در توان داوودعليه‌السلام بوده است!

فرمود: ای خالد، به ما بود که خداوند آهن را برای داوودعليه‌السلام نرم کرد. پس برای خود ما چگونه نباشد؟[1]

فرمانبری یابو

صالح بن کیسان و ابن‌رومان مرفوعاً از جابر انصاری نقل کرده‌اند که گفته است: عباس نزد علیعليه‌السلام آمد و ارث پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله را مطالبه کرد.

علیعليه‌السلام فرمود: «پیامبر خدا چیزی نداشت که ارث بگذارد، مگر یابوی او دلدل، شمشیرش ذوالفقار و زره و نیز عمامه‌اش سحاب، و من بر تو روا نمی‌دارم چیزی را که از آن تو نیست مطالبه کنی»[2].

عباس گفت: گریزی از این نیست. اما من سزاوارترین عموی او و از میان همهٔ مردم یگانه ارث‌بر او هستم.

امیرمؤمنانعليه‌السلام برخاست و در حالی که مردم با او بودند به مسجد درآمد. سپس فرمود تا زره، عمامه، شمشیر و یابو را بیاورند.

آن‌ها را آوردند.

به عباس فرمود: ای عمو، اگر توانستی چیزی از این‌ها را با خود برداری، همهٔ این‌ها از آن تو؛ چرا که میراث پیامبران از آن اوصیای ایشان و فرزندان ایشان است، نه عموهایشان. اما اگر نتوانستی چیزی برداری تو را در این‌ها حقی نیست.

گفت: باشد.

امیرمؤمنانعليه‌السلام به دست خود زره را بر او پوشاند، عمامه بر سرش نهاد و شمشیر را بر او بست و سپس فرمود: ای عمو، با شمشیر و عمامه برخیز.

اما عباس نتوانست از جای برخیزد.

---

۱. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۶۶/۴۱) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. «ما کان لرسول الله شیء یورث إلا بغلته دلدل و سیفه ذوالفقار و درعه و عمامته السحاب و أنا أربی بک أن تطالب بما لیس لک».

پس آن‌ها را از او گرفت و فرمود: ای عمو، این یابوی من بر در مسجد باشد و ویژۀ من است. اگر توانستی بر آن بنشینی بنشین.

عباس در حالی که دشمن من نیز با او بود برخاست. دشمن او را گفت: ای عموی پیامبر خدا، علی تو را در این ماجرا فریب داده است. دربارۀ این یابو فریب مخور. چون پای در رکابش نهادی خدا را یاد کن و نام او بر زبان آور و بخوان: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُمْسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ أَن تَزُولَا﴾[1].

راوی گفته است: چون یابو عباس را دید که سوی وی می‌رود گریخت و چنان شیهه‌ای برآورد که تاکنون از او نشنیده بودیم.

عباس از هوش رفت و مردم گرد آمدند و فرمود تا آن یابو را بگیرند. اما نتوانستند.

اما علی علیه‌السلام خود آن یابو را با نامی که تا آن زمان نشنیده بودیم خواند و آن یابو رام و آرام پیش آمد و علی علیه‌السلام پای در رکابش نهاد و بر آن نشست و خود را جابه‌جا کرد و فرمود تا حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را نیز سوار کنند.

آن‌گاه، خود زره و عمامه بر تن آراست و شمشیر بر میان بست و سوار بر آن یابو. در حالی رهسپار خانه شد، که می‌گفت: «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا من و این دو تن شکر می‌گزاریم یا تو ای فلانی کفر می‌ورزی»[2].

سید حمیری گفته است:

مردی که ارث محمد پیامبر را از آن خود کرد و این سهم او از جانب آن قسمت‌کنندۀ سهم‌ها بود.

بر پایۀ وصیتی که خاص او صورت گرفته بود، نه برای دیگر خویشاوندان و بستگان.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هنگام وفات عباس را خواند و از او خواست ارث وی را بپذیرد، اما او با اصرار امتناع کرد.

پس آن را به وصی خویش سپرد و آن وصی چون پیامبر آن ارث را نه به عموها، بلکه به او گزین کرد حق آن را به جای آورد[3].

---

۱. فاطر / ۴۱: همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند.

۲. «هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر انا و هما ام تکفر انت یا فلان».

در این سخن آیۀ ۴۰ سورۀ نمل اقتباس شده است: ﴿هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّى لِيَبْلُوَنِىٓ ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾.

۳. رجل حوی إرث النبی محمد   قســما له مـن مـنزل الاقسـام

←

همو گفته است:

روزی او ردا، بُرد و مرکب لگام‌زدهٔ پیامبر ﷺ را به ارث برد[۱].

همچنین گفته است:

وارث شمشیر و عمامه و پرچم درهم پیچیده و آن لگام‌نهاده‌های او
و یابویی که بر آن می‌نشست و در جنگ‌ها با آن به رویارویی می‌رفت[۲].

به سخن آمدن ریگ

ابوجعفر طوسی در کتاب امالی، از ابومحمد فحام، به سند، از ابومریم، از سلمان نقل کرده که گفته است: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم که علی بن ابی‌طالب علیه السلام بدان‌جا آمد. پیامبر ﷺ ریگی به دست او داد. چون ریگ در دستش جای گرفت به این جمله‌ها زبان گشود: «خدایی جز الله نیست، محمد پیامبر خدا است، به پروردگاری خداوند، به پیامبری محمد و به ولایت علی خرسندم».

پیامبر ﷺ فرمود: «هر کدام از شما که به‌ولایت علی خرسند باشد از خوف و از کیفر خدا در امان است»[۳].

عونی گفته است:

چه کسی صاحب آن دستمال و سطل است و چه کسی است که ریگ در کف او خدای را تسبیح گفت؟[۴]

←

بوصیة قضیت بها مخصوصة — دون الاقارب من ذوی الارحام
و لقد دعا العباس عند وفاته — بقبولها فأصبح بالاعدام
فحبا الوصی بها فقام بحقها — لما حباه بها علی الأعمام

← دیوان السید الحمیری، ۳۹۰ و ۳۹۱.

۱. و قد ورث النبی رداه یوما — و بردته و لائكة اللجام

← همان، ۳۹۷.

۲. وارث السیف و الرا — یة مطویة و ذات القیود
منه و البغلة التی کان و الحر — ب یلقاه یوم الوفود

← همان، ۱۷۸ و ۱۷۹.

۳. «من اصبح منکم راضیا بولایة علی فقد امن خوف الله و عقابه». ← الامالی، ۲۸۳.

۴. من صاحب المندیل و السطل و من — فی کفه سبح لله الحصی

ابن‌حماد گفته است:

چه کسی ریگ سفید در دست او تسبیح گفت تا این بیانی از فضیلتش باشد؟

و چه کسی خداوند آسمان‌های بلندمرتبه ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ را درباره‌اش فروفرستاد و او را حور عین و پسرکان سزا داد؟[۱]

دیک الجن گفته است:

مسئلهٔ علی علیه السلام و منتقدان و بدخواهان او را به فرداروز افکن، که فردا تهمت‌زن و بیهوده‌گو شناخته خواهند شد.

چه کسی است که دشت و درخت با او سخن گفتند و خاک و سنگ چون آن‌ها را خواند بر او سلام کردند؟

تا چون طوایفی از مردمان یمن این‌ها را به چشم دیدند، در حالی که تا آن زمان کافر بودند به خدای خویش ایمان آوردند.

حق آشکار است و نشانه‌ها روشن، اگر که دل بدخواهان به ایمان گراید یا نیک بنگرند[۲].

بانگ درختان خرما

جابر بن عبدالله، حذیفة بن یمان، عبدالله بن عباس و هارون عبدی از عبدالله بن عثمان روایت کرده‌اند و حمدان بن معافا از امام رضا علیه السلام نقل کرده و محمد بن صدقه از موسی بن جعفر علیه السلام روایت آورده و ابن‌شیرویه دیلمی به سند خود از موسی بن جعفر علیه السلام از پدران او دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده که

---

۱. من سبحت فی کفه بیض الحصا — لیکون ذاک لفضله تبیانا
من فیه انزل ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ رب العلی — و جزاه حور العین و الولدانا

۲. انسأ علیاً و تفنید الغلاة له — و فی غد یعرف الافاک و الاشر
من ذا الذی کلمته البید و الشجر — و سلم الترب إذ ناداه و الحجر
حتی اذا أبصر الأحیاء من یمن — بربها آمنوا من بعد ما کفروا
الحق أبلج و الأعلام واضحة — لو آمنت أنفس الشانین أو نظروا

برای بیت‌ها با تفاوت‌هایی ← دیوان دیک الجن، ۱۳۴ و ۱۳۵.

فرموده است: در گذرهای مدینه با پیامبرﷺ بودیم که پنجه در پنجهٔ امیرمؤمنانؑ برد. خدای را سوگند، هیچ دو پنجه‌ای نیکوتر از این دو ندیده بودیم. در راه بر نخل‌های مدینه گذشتیم. درختی درخت مجاور خود را بانگ زد: این محمد مصطفیﷺ و این هم علی مرتضیؑ است. از آن دو درخت گذشتیم درختی دوم درخت دیگر را بانگ زد: این نوح نبیؑ و این ابراهیم خلیلؑ است. از آن دو درخت گذشتیم. درختی سوم درخت دیگر را بانگ زد: این موسیؑ و این برادرش هارونؑ است. از آن دو درخت گذشتیم. درختی چهارم درخت دیگر را بانگ زد: این محمدﷺ مهتر پیامبران و این علیؑ مهتر اوصیا است.

پیامبرﷺ لبخندی زد و فرمود: ای علی، نخل‌های مدینه را صیحانی نام بگذار، که به فضیلت من و فضیلت تو صیحه زده‌اند[1].

روایت شده که آن‌جا باغ عامر بن سعد در عقیق سفلی بود[2].

ابن‌حماد گفته است:

درختان خرمایی که در میان آن بودند با فصاحتی که جن و انس را به شگفتی وامی‌داشت سخن گفتند.

از آن درختی که به دیگری گفت: این دو تن گرامی‌ترین کسانی‌اند که راه روند.

این پسر عبدالله است و این همتای او است، این علیؑ عالم ربانی است.

این نخل به گستراندن فضیلت آنان فریاد برآورد و از این روی صیحانی نام گرفت[3].

درختی که دوباره سبز شد

حارث اعور گفته است: با امیرمؤمنانؑ رهسپار شدیم تا به عاقول رسیدیم. در آن‌جا درختی دیدیم که شاخسار و برگ‌هایش فروریخته و تنه‌اش مانده بود.

---

۱. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۸۶ - ۸۸؛ خوارزمی، المناقب، ۳۱۲ و ۳۱۳.

۲. ← قمی، مائة منقبة، ۱۴۰.

۳.
فتکلم النخل الذی فی وسطه	بفصاحة تتعجب الثقلان
من نخلة قالت هناک لاختها	هذان أکرم من مشی هذان
هذا ابن‌عبدالله هذا صنوه	هذا علی العالم الربانی
قد صاح هذا النخل ینشر فضلهم	فلاجل ذلک سمی الصیحانی

امیرمؤمنان علیه السلام با دست بر آن زد و فرمود: به اذن خداوند، برای من سبز و خرم و باردار شو.
ناگهان دیدیم شاخه‌های درخت تکان خورد و بار گلابی برداشت. از آن چیدیم و خوردیم و برای خود برداشتیم.

چون فرداروز شد دیگربار به سراغ آن رفتیم و دیدیم همچنان سبز است و گلابی دارد[1].

هم‌سخنی با درخت و خاک

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای مصالحه راهی یمن کرد. علی علیه السلام چون به آستانهٔ آن سرزمین رسید، دید مردمان همه بیرون آمده‌اند، تیرها در چله‌ها نهاده، نیزه‌ها آراسته، کمان‌ها بربسته و سلاح برکشیده‌اند.

با صدایی بلند فریاد کشید: ای درخت، ای آبادی، ای خاک، محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شما را سلام می‌رساند.

پس هیچ درخت، بنا و خاکی نماند، مگر آن که با صدایی یکپارچه گفت: و بر محمد پیامبر خدا و بر تو درود.

بدین سان دل آن مردمان سست شد، پاهایشان لرزید و سلاح از دستانشان بر زمین افتاد و شتابان به سوی امیرمؤمنان علیه السلام آمدند. علی نیز میان آنان مصالحه برقرار کرد[2].

زاهی گفته است:

آن که با آفتاب سخن گفت و در بابل، آن هنگام که خورشید با خاور هم‌آغوش شده بود، برای او بازگردانده شد.

همو که زمین را دوانید و در دشتی خشک و بی‌آب برای سپاهیان چشمه‌ای گوارا برجوشاند.

دریایی که هر دریایی در بر او جویی کوچک است و چون دریاها فرو نشیند باید از بیکران او آب برگرفت.

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۷۴؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۵۳؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۴۶؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۱۹/۱.

۲. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۹۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۶؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۶۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۴۹۲/۲ و ۴۹۳.

شیر جنگلی که هر شیری در بر او در نگاه عقل خرد و حقیر است و عقل در برابرش به دهشت ماند.
گسترانندهٔ علم الهی در زمین و کسی است که خدای رحمان به محبت او روزی را گسترانده است.
شمشیری که اگر کودکی در جنگ آن را در کف او بیند از بیم موهایش سپید گردد.
با آن شمشیر به میدان نبرد می‌تازد و چه بسیار ناپاک‌ها را که بدان شمشیر از طول یا از عرض به دو نیم کرده است[1].

نان‌هایی بابرکت

علی علیه السلام مردی از انصار را دید که پوست میوه از زباله‌دان برداشته است و می‌خورد.

از او روی گرداند، مباد که شرمگین شود.

به خانهٔ خود رفت و دو گرده نان جو از افطار خود برایش آورد و فرمود: هرگاه گرسنه شدی قدری از این برگیر که خداوند در آن برکت قرار می‌دهد.

مرد آن را آزمود و در آن گوشت، چربی، شیرینی، خرما، هندوانه و میوه‌های زمستان و میوه‌های تابستان یافت. اندام آن مرد به لرزه درآمد و به روی بر زمین افتاد.

علی علیه السلام او را از زمین برگرفت و پرسید: تو را چه شده است؟

گفت: من منافقی بودم که در آنچه محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید و تو می‌گویی تردید داشتم. اما خداوند آسمان‌ها و زمین را به من نمایاند و پرده‌ها کنار زد و هر آنچه را وعده می‌دهید و وعید می‌دهید دیدم و آن تردید از من رخت بربست[2].

۱.
مکلم الشمس و من ردت له — ببابل و الغرب منها قد قبط
و راکض الارض و من أنبع لا — عسکر ماء العین فی الوادی القحط
بحر لدیه کل بحر جدول — یغرف من تیاره اذا اغتمط
و لیث غاب کل لیث عنده — ینظره العقل صغیراً إذ فلط
باسط علم الله فی الارض و من — بحبه الرحمن للرزق بسط
سیف لو ان الطفل یلقی سیفه — بکفه فی یوم حرب لشمط
یخطو الی الحرب به مدرعا — فکم به قد قدّ من رجس و قط

۲. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۰۵ و ۱۰۶، با جزئیات بیشتر.

دو اعجاز شگفت

یک بار عدوی هزار دینار از بیت‌المال برداشت. سلمان نزد او رفت و از زبان امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: آن مال را به بیت‌المال برگردان، که خداوند فرموده است: ﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾[1].

عدوی گفت: چقدر جادوی فرزندان عبدالمطلب فراوان است! هیچ‌کس از این خبر نداشت و شگفت‌آورتر از این هم آن است که روزی او را دیدم که کمان محمد صلی الله علیه و آله را در دست داشت. او را ریشخند کردم. آن را از دست افکند و بدان گفت: دشمن خدا را بگیر. ناگهان آن کمان اژدهایی آشکار شد و آهنگ من کرد. اما او را سوگند دادم تا آن را گرفت و آن اژدها دیگربار کمانی شد[2].

مهیار گفته است:

سراغ ندارم جایی خداوند آیتی را که در اظهار آن بر دست تو او را آیتی است به تأخیر افکنده باشد
تو عصای موسی علیه السلام بودی که فرو افتاد و به آیین روشن خود همه آنچه را ساحران بافته بودند بلعید[3].

دو درختی که به هم چسبیدند

علی علیه السلام آهنگ قضای حاجت داشت و منافقان او را دیدند. قنبر را گفت: ای قنبر، به سراغ آن درخت و درختی که در مقابل آن است برو.

میان آن دو درخت بیش از یک فرسنگ فاصله بود. قنبر آن‌ها را خواند: وصی محمد صلی الله علیه و آله شما را فرمان می‌دهد که به هم بچسبید.

آن دو درخت به هم پیوستند.

اما منافقان آن‌ها را دور زدند.

از این روی فرمود آن درخت‌ها به وضع پیشین بازگردند و آن‌ها نیز به سرعت از یکدیگر فاصله گرفتند.

---

۱. آل‌عمران / ۱۶۱: و هرکس خیانت ورزد روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید.

۲. برای روایت مشروح‌تر ← طبری آملی، نوادر المعجزات، ۵۰ و ۵۱.

۳. ولم ادر انّ الله اخّر آیة — له بک فی اظهار معجزها سر
فکنت عصی موسی هوت فتلقفت — بآیتها البیضاء ما انک السحر

← دیوان مهیار الدیلمی، ۱۲۳/۲.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس نشست و چون جامه بالا زد خداوند چشمان آن منافقان را کور کرد[۱].

خرمایی که تلخ شد

امیرمؤمنان علیه السلام میثم تمار را پی کاری فرستاد. او در راه اندکی بر در دکان خود ایستاد. مردی بدان‌جا آمد تا خرما بخرد. میثم از او خواست درهم را بگذارد و خرما بردارد.

چون رفت میثم دید آن درهم ناسره است.

در این باره به امیرمؤمنان علیه السلام گفت. امیرمؤمنان علیه السلام او را فرمود: آن خرما تلخ خواهد بود.

چیزی نگذشت که خریدار بازآمد و گفت: این خرما تلخ است[۲].

حفظ اموال

در تفسیر امام ابومحمد حسن عسکری علیه السلام است که مردی از شام به امیرمؤمنان علیه السلام نوشت که تأمین هزینهٔ زندگی بر من سنگینی می‌کند و اگر از این سامان بیرون روم بر زن و فرزندان خود بیم دارم و نگران اموالی هستم که بر جای می‌گذارم، و البته دوست دارم به تو بپیوندم. پس ای امیرمؤمنان مرا عطایی فرما.

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ او نوشت: زنان و فرزندان خود را گرد آور و مال خویش نزد ایشان جمع کن و بر آن اموال و بر ایشان بر محمد و خاندان پاکش صلوات بفرست و سپس بگو: «خداوندا، به فرمان بنده و ولیّ تو علی بن ابی‌طالب، این‌ها همه امانت‌های من نزد تو است»[۳].

پس برخیز و به من بپیوند.

مرد این کار را انجام داد.

از آن سوی، معاویه از این آگاهی یافت که آن مرد [از شام] گریخته است. فرمود تا زنان و کودکان او را به تصرف گیرند و دارایی‌اش را به تاراج بزنند.

---

۱. برای روایت با جزئیات بیشتر ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۶۵.

۲. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۲۶۸/۴۱) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

۳. «اللهم ان هذه ودائعی عندک بامر عبدک و ولیک علی بن ابی‌طالب».

اما خداوند زنان و کودکان او را در نظر آن فرستادگان چون زنان و کودکان معاویه و بستگان و نزدیکان یزید بن معاویه نمایاند و آنان می‌گفتند: ما آن اموال را در اختیار گرفتیم و از آن ما است. زنان و کودکان او را نیز برده گرفته و به بازار برده‌ایم.

[آن گماشتگان چون این دیدند از انجام کار خودداری ورزیدند][1].

از دیگر سوی، خداوند آن اموال را به کژدم و مار بدل کرد و هرگاه آن دزدان آهنگ برداشتن چیزی از آن‌ها داشتند گزیده شدند و از این روی جماعتی از ایشان مردند و جماعتی گریختند.

روزی علی علیه‌السلام بدان مرد فرمود: آیا دوست داری مال و عیال تو بدین‌جا آیند؟

گفت: آری.

دعا کرد: خداوندا، آن‌ها را بیاور.

ناگهان دیدند اموال و زنان و فرزندان او آن‌جایند.

آن‌ها آنچه را گذشته بود بازگفتند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «گاه خداوند برای برخی از مؤمنان آیتی را آشکار می‌سازد تا بر بصیرت او بیفزاید و گاه برای برخی از کافران آشکار می‌کند تا حجت را بیشتر بر او تمام کند»[2].

فرات فرونشست

میان خاصه و عامه به استفاضه رسیده است که چون آب فرات بالا آمد، مردمان کوفه سراسیمه نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمدند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیک وضو ساخت و نمازی به فرادی گزارد و در پیشگاه خداوند دعا کرد.

سپس در حالی که بر چوبدست خود تکیه داشت به سوی فرات رهسپار شد و آن‌جا چوبدست را بر سطح آب زد و فرمود: به اذن و مشیت خداوند فرو کاه.

آب فرونشست تا جایی که ماهی‌ها هویدا شدند و بسیاری از آن‌ها بر علی علیه‌السلام به عنوان

---

۱. افزوده به استناد منبع.

۲. «ان الله تعالی ربما اظهر آية لبعض المؤمنين ليزداد فی بصيرته و لبعض الكافرين ليبالغ فی الاعذار اليه». ← تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ۴۲۳ و ۴۲۴.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام سلام کردند و البته انواعی از آن‌ها نیز خاموش ماندند. این انواع دربردارندهٔ کوسه، مارماهی و زمار بود.

مردم از این رخداد در شگفت شدند و از علت این که برخی به سخن آمده و برخی خاموش مانده بودند پرسیدند. امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود: «خداوند آن ماهی‌ها را که پاک هستند به سخن درآورده و آن‌ها را که حرام و نجس دانسته و دور رانده، از سخن دربارهٔ من لال بداشته است»[1].

در روایت ابومحمد قیس بن احمد بغدادی و احمد بن حسن قطیفی از حسن بن ذکروان فارسی کندی است که علی‌علیه‌السلام با چوبدست بر آب زد و فرمود: ای ابوخالد، آرام گیر. آب یک ذراع فرو نشست. امیرمؤمنان‌علیه‌السلام از مردم پرسید: شما را بس است؟

گفتند: بیشتر فروبنشان.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام زیرانداز خود گسترد و دو رکعت نماز خواند و برای بار دوم بر آب زد و این بار هم آب یک ذراع دیگر فرو نشست.

گفتند: ای امیرمؤمنان، ما را بسنده است.

فرمود: «خدای را سوگند، اگر می‌خواستم ریگ‌ها را برایتان آشکار می‌کردم»[2].

به هر روی، این داستان‌ها که گذشت از قبیل نالیدن تنهٔ درخت برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا سخن گفتن گرگ با آن حضرت است.

عونی گفته است:

علی‌علیه‌السلام آن هنگام که در دو کرانهٔ فرات خیزابه‌ها برکناره می‌کوبید چوبدست خود بر آن بلند کرد.

در نخستین ضربه، نیمی از آن فرو نشست و در ضربهٔ دیگر دو سوم آن بیش نماند[3].

---

۱. «انطق الله ما طهر من السموک و اصمت عنی ما حرمه و نجسه و ابعده». برای متن و داستان ← مفید، الارشاد، ۳۴۷/۱ و ۳۴۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۳۴/۲ و ۸۲۵؛ طبری، اعلام الوری، ۳۵۲/۱.

۲. «و الله لو شئت لأظهرت لكم الحصا».

۳.
علی علا فوق الفرات قضیبه ‌‌ و جنباه بالتیار یلتطمان
ففی الضربة الاولی تقوض شطره ‌‌ و فی اختها ما فوض الثلثان

همو گفته است:

چه کسی بود که در روز آن داستان در عراق با ماهیان سخن گفت و آن‌ها به ولایت او اعتراف کردند؟

چه کسی آب را نواخت و آب در حالی که طغیان کرده بود سر در فرمان او فرونشست[1].

همچنین گفته است:

پیشوای من آن کسی است که با چوبدست خود فرات را شکافت و با بازوی توانا دروازه دژ را از جای کند.

پیشوای من آن کسی است که در پیکارها بر فرق کسان ضربت آورد و آسیای جنگ را به اسیری و کشتن دشمنان بچرخاند[2].

دربارهٔ او از آن ماجرای فرات به یاد آور که ماجرای شگفت و اعجازین و سترگ بود.

چون چوبدست خود بر آن بالا برد و آن را گفت: به منت آن که هفت آسمان را پدید کرد آرام گیر.

پس امواج فرات به درون فرو نشست و دو سوم آبی که برآمده بود، نهان شد.

اگر ماجرای فرات و نبرد بصره را به یاد می‌آوری عبرت‌ها را آشکار کرده بودی.

و اگر نهروان را به یاد می‌آوردی پیاده به این میدان نمی‌آمدی و اگر روز صفین را یاد می‌کردی بر دلت جان وسوسه‌ها نمی‌گذشت[3].

ابوالفتح[4] گفته است:

چون آب فرات طغیان کرد، تو آن سان که معلمی متعلمان را بنشاند آن را نشاندی،

---

۱. من خاطب الحیتان لما برزت — مذعنة یوم العراق بالولا
من زجر الماء ففاض طائعا — لأمره من بعد ما کان طغا

۲. إمامی فلّاق الفرات بعوده — و قالع باب الحصن بالساعد العبل
إمامی ضراب الجماجم فی الوغی — مدیر رحی الهیجاء بالأسر و القتل

۳. و اذکر له یوم الفرات انها — اعجوبة معجزة ذات خطر
لما علاه بقضیب ثم قا — ل اسکن بمن سبع سماوات فطر
فالتطمت أمواجه فی قعره — و غاض ثلثاه و قد کان زخر
و لو ذکرت بالفرات ما جری — و وقعة البصرة أظهرت العبر
و النهروان ما نزلت ماشیا — و یوم صفین عن القلب خطر

۴. مقصود ابوالفتح علی بن محمد بن حسین بن عمید قمی مشهور به ابن‌عمید (د. ۳۳۶ ق.) است.

و آن آب از بیم تنبیه به ژرفا بازگشت و تو بر سر خوان دهش و بزرگواری خویش بازگشتی[۱].

جبری[۲] گفته است:

چون آب فرات طغیان کرد زن و مرد گریه‌کنان نزد او شتافتند.

گفتند: ای وصی مصطفی، ما را فریاد رس که آب آزارمان دهد و در آستانه نابودی هستیم.

او به سراغ فرات آمد و گفت: ای زمین، به اذن خداوند داوطلبانه آب این طغیانگر را فروخور.

زمین آن آب را فروخورد تا جایی که ریگ‌های کف رود در زیر ماهیان بر زمین چسبیده‌اش نمایان گشت[۳].

ابن‌رزیک گفته است:

در فرات داستانی است که چون طغیان کرد همه از ترس آهنگ او کردند و نزد او آمدند.

او آب را گفت. داوطلبانه فرو نشین. پس چون آب را پیوسته تهدید کرد، ریگ‌های کف رود برای مردمان نمایان گشت[۴].

خطیب منبج گفته است:

آن هنگام که فرات لبریز شد و طغیان کرد و مردمان از آن هراسیدند،

---

۱. فلما طغی الماء ماء الفرات / زجرت به زجر مستعلم
فعاد الی الغرب خوف العقاب / و رحت الی کرم مفعم

۲. مقصود ابن‌جبر مصری (۴۲۰ - ۴۷۸ ق.) است.

۳. و الماء حین طغی الفرات فأقبلوا / ما بین باکیة الیه و باک
قالوا أغثنا یا وصی المصطفی / فالماء یؤذینا بوشک هلاک
فأتی الفرات و قال یا ارض ابلعی / طوعا باذن الله طاغی ماک
فأغاضه حتی یدک حصباؤه / من تحت راسخة من الاسماک

۴. و فی الفرات حدیث إذ طغی فأتی / کل الیه لخوف الهلک یقصده
فقال للماء غض طوعا فبان لهم / حصباؤه حین وافاه یهدده

به سراغ آن آمد و آن را بازگرداند ــ و این وعده‌ای خرد بود که داد ــ و مردم از آن امان یافتند[۱].

دیگری گفته است:

به سراغ فرات که خیزابه‌هایش طغیان کرده بود آمد و با چوبدستی ضربتی خشمگنانه بر آن فرود آورد.

همان دم رام و فرمانبر فرو نشست و امواج خود فرو خورد و آرام شد.

و همهٔ ماهیان آن رودخانه به سخن نزد او آمدند و وی ماهیانش را به زبان آورد[۲].

دریاچه‌ای که فرونشسته است

عراقیان دربارهٔ نجف مدعی‌اند آن‌جا دریاچه‌ای بوده که آبی پرتلاطم داشته و از این روی چون امیرمؤمنان علیه السلام بدان فرموده است که بخشکد «اَنْ جَفَّ»، نجف نام گرفته است[۳].

تصرف در معاویه

سهل بن حنیف در روایتی آورده است که چون معاویه کرانهٔ فرات را به تصرف درآورد امیرمؤمنان علیه السلام مالک اشتر را فرمود تا به کسانی که [از جانب معاویه] بر کرانهٔ فرات گمارده شده‌اند بگوید: علی شما را می‌گوید از آب کناره گیرید.

چون مالک این سخن به آنان گفت از آب کناره گرفتند و یاران امیرمؤمنان علیه السلام به کنار نهر آمدند و از آن آب برداشتند.

خبر به معاویه رسید. او آن گماشتگان را فراخواند و در این‌باره از ایشان پرسید.

گفتند: عمرو بن عاص بدان‌جا آمد و گفت: معاویه شما را فرمان می‌دهد که راه رسیدن به آب را بگشایید.

---

۱. و حین طغی الفرات و جاش ملأً — و بـــات له الوری مـــتخوفینا
أتـــاه فـــرده وعـــدا یســـیراً — و ظـــل النـــاس مـنه آمـنینا

۲. و أتی الفرات و قد طمت أمـواجه — فــعلاء ضـــربا بـــالعصا غــضبانا
فـــهناک غـــار لوقـــته مـــتذللا — و أســـاخ مـــن أمـواجـه و ألانـــا
و الیـــه اقـــبل کـل ذاک مـکلما — حـــیتانه فـــاستنطق الحـــیتانا

۳. بحرانی در مدینة المعاجز (۱۱۱/۲) این خبر را از کتاب حاضر نقل کرده است.

معاویه به عمرو بن عاص گفت: تو کاری انجام می‌دهی و سپس می‌گویی: آن کار را نکرده‌ام!

فردا روز معاویه حجل بن عتاب نخعی را در رأس پنج هزار تن بر آب گماشت.

این بار امیرمؤمنان علیه السلام مالک را روانه کرد و او همان سخن روز پیش را بدان گماشتگان گفت.

حجل از ورودی آب کناره گرفت. یاران علی علیه السلام بدان‌جا درآمدند و از آن آب برداشتند.

باز خبر به معاویه رسید. حجل را فراخواند و در این‌باره از او پرسید.

حجل گفت: فرزندت یزید نزد من آمد و گفت: تو فرموده‌ای که از آب کناره گیرم.

معاویه در این باره با یزید سخن گفت. اما یزید انکار کرد.

معاویه گفت: چون فردا شود از هیچ‌کس هیچ پیغامی مپذیر، هرچند خود نزد تو آیم. مگر آن که مُهر انگشتر من از من بستانی.

در سومین روز امیرمؤمنان علیه السلام به مالک همان فرمان داد که روزهای پیش داده بود.

این بار حجل معاویه را دید و مهر انگشتر او از او ستاند و از آب کناره گرفت.

خبر به معاویه رسید. حجل را خواست و در این‌باره با او سخن گفت.

حجل مهر انگشتر معاویه را به او نمایاند.

معاویه دست بر دست زد و گفت: آری، این هم از زیرکی‌های علی است.

شترانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود

محمد شوهانی به سند خود برایم حدیث کرده است که ابوالصمصام عبسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: کی باران خواهد آمد؟ در شکم این شترم چیست؟ فردا چه خواهد شد؟ و کی خواهم مرد؟

پس این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِى ٱلْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِى نَفْسٌۢ بِأَىِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌۢ﴾[1].

آن مرد اسلام آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داد با کسان خود نزد ایشان بازآید.

---

۱. لقمان / ۳۴: در حقیقت خدا است که علم به قیامت نزد او است و باران را فرو می‌فرستد و آنچه را که در رحم‌ها است می‌داند و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. در حقیقت خدا است که دانای آگاه است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای ابوالحسن، بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در سلامت عقل و بدن و در حال اختیار بر خود گواهی می‌دهد که ابوضمضام عبسی را نزد او و بر ذمه او هشتاد شتر سرخ‌موی، سپیدپشم، سیاه‌حدقه با حله‌های یمن و کجاوه‌های حجاز است.

ابوالضمضام از حضور ایشان رفت و زمانی دیگر با خاندان خود بنی‌عبس در حالی که همه اسلام آورده بودند بازآمد. او سراغ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفت و به او گفتند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رحلت کرده است. پرسید: خلیفهٔ پس از او کیست؟ گفتند: ابوبکر.

ابوالضمضام به مسجد درآمد و گفت: ای خلیفهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مرا بر ذمهٔ پیامبر هشتاد شتر سرخ‌موی سپیدچشم سیاه‌حدقه با حله‌های یمن و کجاوه‌های حجاز است.

گفت: ای مرد عرب، آنچه از عقل فراتر است خواستی. خدای را سوگند، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جز یابوی خود دلدل، الاغ خود یعفور، شمشیر خود ذوالفقار و زره خود فاضل چیزی برجای نگذاشته و این‌ها همه را علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در اختیار گرفته است. او فدک را نیز برجای نهاده که آن را به حق ستانده‌ایم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ما ارث بر جای نمی‌گذارد.

سلمان که این شنید به فارسی گفت: «کردی و نکردی و حق از امیرالمؤمنین ببردی».

سپس به عربی افزود: کار را به اهلش بازسپرید.

آن‌گاه دستی بر ابوالضمضام زد و او را بر در سرای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برد.

در را کوبید.

علی علیه‌السلام از درون فریاد زد: سلمان، هم تو و هم ابوالضمضام به درون آیید.

ابوالضمضام گفت: این شگفت‌آور است. این کیست که در حالی که هنوز مرا ندیده و نشناخته مرا به نام خوانده است؟

سلمان فضیلت‌های علی علیه‌السلام را برای او برشمرد.

چون به درون آمد و سلام کرد گفت: ای ابوالحسن، مرا بر پیامبر هشتاد شتر است ـ و اوصاف آن شتران گفت.

علی علیه‌السلام پرسید: آیا تو را دلیلی هست؟

مرد آن سند را به او داد.

علی‌علیه‌السلام فرمود: ای سلمان، در میان مردم بانگ زن که هرکس دوست دارد بدهی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را ببیند فردا به بیرون مدینه آید.

چون فردا شد مردمان بیرون آمدند و علی‌علیه‌السلام نیز بیرون آمد.

علی‌علیه‌السلام چیزی پنهانی به حسن‌علیه‌السلام فرمود و آن‌گاه گفت: ای ابوالضمضام، همراه با پسرم حسن به پشت آن تپهٔ ماسه برو.

امام حسن‌علیه‌السلام در حالی که ابوالضمضام با او همراه بود رهسپار آن‌جا شد. در آن‌جا دو رکعت نماز خواند و با واژه‌هایی که نمی‌دانستیم چیست با زمین سخن گفت و با چوبدست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آن تپه زد.

ناگهان از زیر ماسه‌ها سنگی گرد هویدا شد که بر آن دو سطر به نور کتابت یافته بود: سطر اول: «بسم الله الرحمن الرحیم»؛ و سطر دوم: «لااله‌الاالله، محمد رسول الله».

حسن‌علیه‌السلام بر آن صخره زد. از هم شکافت و از درون آن شتری رخ نمود.

امام حسن‌علیه‌السلام فرمود: ای ابوالضمضام، مهار شتر را بگیر.

ابوالضمضام مهار را گرفت و هشتاد شتر سرخ‌موی سپیدچشم سیاه‌حدقه با حلّه‌های یمن و کجاوه‌های حجاز در پی کشید و نزد علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام بازگشت.

علی‌علیه‌السلام از او پرسید: ای ابوالضمضام، طلب خود را کامل ستاندی؟

گفت: آری.

فرمود: سند را تسلیم کن.

سند را به علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام تسلیم کرد و امام‌علیه‌السلام آن را گرفت و پاره کرد و فرمود: «برادر و عموزاده‌ام پیامبر خدا مرا چنین آگاهانده است. خداوند دو هزار سال پیش از آن که ناقهٔ صالح را بیافریند این شتران را در این صخره بیافرید»[1].

اما منافقان گفتند: این تازه اندکی از جادوی علی است[2].

---

۱. «هکذا اخبرنی اخی و ابن‌عمی رسول الله ان الله عزّ و جلّ خلق هذه النوق فی هذه الصخرة قبل ان یخلق ناقة صالح بألفی عام».

۲. برای خبر با شرح بیشتر و نیز متن پیشین ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۲۷ - ۱۳۲. همچنین برای صورت مختصر آن البته با تفاوت‌هایی ← شریف رضی، خصائص الائمه‌علیهم‌السلام، ۴۹ و ۵۰.

سید حمیری گفته است:

جانم فدای آن که دین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را تنها او ادا کرد و تنها او وعده‌ها را عملی ساخت.

به فضل خود آن کالاها را بر آن شتران از دل صخره برآورد، پس او را به نیکی یاد کن.

چه کسی را با فضیلت و منزلت او قیاس توان کرد؟ آیا آن را که عبد است با آن که معبود است توان سنجید؟[۱]

عبدی گفته است:

آن اندازه در برابر آنان که از دیرباز بر تو ستم راندند شکیبایی کردی که گمان بردند از ایشان داد نخواهی ستاند،

در حالی که اگر می‌خواستی آنان را مسخ کنی مسخ می‌شدند یا اگر به زمین می‌گفتی: آنان را در خود فروبر فروبرده می‌شدند.

لیکن آنان را مهلتی بود که تو می‌دانستی کی فرا می‌رسد ولی هنوز فرا نرسیده بود.

آنان که از تو می‌گریزند آن‌گاه که فرشتگان آن‌ها را به زور سوی تو رانند چگونه از تو خواهند گریخت؟[۲]

---

۱. نفسی فدا لمن قضی لا غیره — دین النبی و انجز الموعودا

فقضی المتاع علی الجمال بفضله — من صخرة فاذکر له التمجیدا

من ذا یقاس بفضله و بقدره — أیقاس بعبد من یکن معبودا

← دیوان السید الحمیری، ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲. حملت عمن بغی قدما علیک الی — أن ظن انک منه غیر منتصف

لو شئت تمسخهم فی‌دارهم مسخوا — او شئت قلت بهم یا ارض فانخسف

لکن لهم مدة ما زلت تعلمها — تقضی الی اجل إذ ذاک لم‌تدف

و أین منک مقر الهاربین اذا — قادتهم نحوک الاملاک بالعنف

فصل ۱۳

رفتارهایی از امیرمؤمنان علیه‌السلام با بیماران و مردگان

تب را از تن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دور کرد

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: یک بار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیمار شد. علی علیه‌السلام به مسجد رفت و جماعتی از انصار را آن‌جا دید. بدیشان گفت: آیا شاد می‌شوید که به دیدار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بروید؟

گفتند: آری.

علی علیه‌السلام برای آنان اجازه خواست و همه به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند.

علی علیه‌السلام نیز وارد شد و کنار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست خود از لحاف بیرون آورد و دست علی علیه‌السلام به سینه آن حضرت رسید. دید تبی سخت دارد. گفت: ای ام ملدم[1]، از پیامبر خدا بیرون رو — و خود تب را بیرون راند.

سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که هیچ مشکلی نداشت برخاست و فرمود: «ای پسر ابوطالب، از ویژگی‌های نیک آن اندازه به تو داده شده است که تب از تو می‌ترسد»[2].

---

۱. کنیهٔ تب است.

۲. «یابن ابی‌طالب، لقد اعطیت من خصال الخیر حتی ان الحمی لتفزع منک».

در مقصورهٔ[1] عبدی است:

آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار بود و تب داشت و مرتضی علیه السلام همان آن امام هدایتگر او را عیادت کرد.

پس دست علی علیه السلام به سینهٔ مصطفی صلی الله علیه و آله رسید و نزدیک بود دستش از حرارت تب بسوزد.

گفت: ای عارضه، با پیامبر پاک چنین می‌کنی؟ و آن عارضه از این بانگ بیم برد و از میان رفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدای را سپاس و ستایش که خداوند تو را، ای برادرم، گواراترین عطا داده است.

آیا همه چیز از هیبت تو بیم می‌برد حتی این تب؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله بهبود یافت و درمان گشت[2].

هم او را است:

چه کسی بود که به واسطهٔ او تب از پیامبر پاک صلی الله علیه و آله برطرف شد؟ چه کسی بود که خورشید پس از هنگام عشا برایش بازگردانده شد؟

چه کسی بود که سپاهیان را بی آن که بر آن‌ها بیم تر شدن برد از آب گذراند؟[3]

بازگرداندن بینایی

عبدالواحد بن زید گفته است: در طواف بودم که دیدم زنی به خواهر خویش می‌گوید: نه، به حق آن که به وصیت برگزیده است، به برابری حکم‌رانده است، به عدالت داوری کرده است، صاحب قامت بلند و همسر فاطمهٔ مرضیه علیها السلام است، که چنین و چنان.

پرسیدم: مگر علی علیه السلام را می‌شناسی؟

---

۱. قصیده‌ای را گویند که قافیه‌اش الف مقصوره باشد.

۲.
و یوم عاد المرتضی الهادی و قد ... کان رسول الله حم و اشتکی
فمس صدر المصطفی بکفه ... فکاد أن یحرقها فرط الحمی
فقال یا اخی کذا فعلک بال ... طهر فزالت خیفة من الندا
قال النبی الحمد لله لقد ... أعطاک ربی یا أخی اهنا العطا
أکل شیء خائف بأسک حتی ... هذه الحمی و عوفی و برا

۳.
من زالت الحمی عن الطهر به ... من ردت الشمس له بعد العشا
من عبر الجیش علی الماء و لم ... یخش علیه بلل و لا ندا

گفت: چگونه نشناسم کسی را که در نبرد صفین پدرم در پیشگاهش کشته شد و او روزی به نزد مادرم آمد و از او پرسید: ای مادر یتیمان، چگونه‌ای؟ مادرم او را گفت: خوب.

سپس من و این خواهرم را نزد خود برد.

پیشتر از آبله‌ای که داشتم بینایی از کف داده بودم. او چون مرا در این وضع دید آهی کشید و گفت:

آن سان که بر اندوه این کودکان خردسال آه کشیده‌ام بر هیچ بلایی که بدان آزموده شده‌ام آه نکشیده‌ام.

پدرشان درگذشته است و چه کسی ایشان را در سختی‌های روزگار و در سفر و در حضر عهده‌دار شود؟[1]

آن‌گاه دست خود بر صورتم کشید و همان دم چشمانم باز شد. اکنون من می‌توانم شتر رمیده را در تاریکی شب تار ببینم[2].

ابن‌مکی گفته است:

مگر نه آن که دست آن برده را پس از قطع شدن بازگرداند و مگر نه آن که چشمی را پس از آن که کاملاً نابینا شده بود بینا ساخت؟[3]

شفای برص

قدر تفسیر امام ابومحمد حسن عسکری علیه السلام در ذیل آیهٔ ﴿قُلْ يَآ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ هَادُوٓا۟ إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُا۟ ٱلْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾[4] آمده است که یهودیان گفتند: ای

---

۱. ما ان تأوهت من شیء رزیت به — کما تاوهت للاطفال فی الصغر
قد مات والدهم من کان یکفلهم — فی النائبات و فی الاسفار و الحضر

← دیوان الامام علی علیه السلام (گردآوری عبدالعزیز الکرم)، ۶۵.

۲. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۴۳ و ۵۴۴؛ منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۷۵ و ۷۶.

۳. امـا رد کـف العـبد بـعد انـقطاعها — اما رد عینا بعد ما طمست طمسأ

۴. جمعه / ۶: بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید.

محمد، اگر دعای شما مستجاب است برای این پسر پیشوایمان دعاکنید که خداوند برص او را درمان کند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای ابوالحسن، بهبود او را از خداوند بخواه.

علی علیه‌السلام دعا کرد و آن بیمار بهبود یافت و از زیباترین مردمان شد. پس شهادتین بر زبان راند.

پدرش گفت: این بهبود به طبیعت او بود. مرا نفرین کن.

گفت: خداوندا، او را به بلایی که پسرش مبتلا بود گرفتار کن.

او در همان حال به پیسی و جذام گرفتار شد و چهل سال بدان گرفتار بود تا نشانی برای مردمان باشد[1].

بازگرداندن دست بریده

حاتمی به سند خود از ابن‌عباس روایت کرده است که سیاهپوستی نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمد و به دزدی اقرار کرد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام سه بار از او پرسید. اما او گفت: ای امیرمؤمنان، مرا پاک کن که دزدی کرده‌ام.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود تا دست او را قطع کنند.

در راه ابن‌کواء با او برخورد کرد. پرسید: چه کسی دست تو را قطع کرده است؟

در سخنانی مفصّل گفت: شیر حجاز، فحل عراق، بر زمین کوبندهٔ قهرمانان، انتقام ستان از نادانان، و الاتبار ارجمند نسل، صاحب حرمین و ساکن مشعرین، پدر سبطین، نخستین گروندگان و آخرین اوصیا از خاندان یس که به جبرئیل تقویت شود و به میکائیل یاری گردد، آن ریسمان استوار که سپاهیانی از آسمان از او پاسداری کنند. همان که به رغم همهٔ بدخواهان امیرمؤمنان است.

ابن‌کواء گفت: دست تو را قطع کرده است و او را می‌ستایی!

گفت: اگر بند بند من از هم گسسته بود جز بر محبت او نمی‌افزودم.

ابن‌کواء به حضور امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید و داستان آن سیاه را با او بازگفت.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ای پسر کواء، دوستداران ما آن‌گونه‌اند که اگر بند از بند ایشان بگسلیم، جز بر دوستی ما نیفزایند و از دشمنان ما هم کسانی هستند که اگر روغن و عسل خوراکشان کنیم جز بر دشمنی ما نیفزایند.

---

۱. ← تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ۴۴۴ - ۴۴۷.

سپس به امام حسن علیه السلام فرمود: آن عموی سیاه خود را دریاب.

امام حسن علیه السلام آن سیاه را به حضور امیرمؤمنان علیه السلام آورد. امیرمؤمنان علیه السلام دست بریدهٔ او را برداشت و در جای خود قرار داد و به ردای خویش پوشاند و واژه‌هایی پنهان گفت.

دست آن سیاه دستی سالم شد و او در سپاه امیرمؤمنان علیه السلام می‌جنگید تا در نبرد نهروان به شهادت رسید.

گفته‌اند: نام آن سیاه افلح بود.

مشتاق گفته است:

او را گفت: من جرمی مرتکب شده‌ام؛ بر من حد جاری کن و پس از حد، ای مولای من، مرا بکش.

دست راست آن برده را از آن‌جا که باید، قطع کرد و او در حالی که خشنود و خرسند بود و علی مرتضی علیه السلام را می‌ستود بازگشت.

یکی او را گفت: کسی را می‌ستایی که دست تو را بریده است؟ و شگفت آن که مردم او را بدین وضع در شهرها چرخاندند.

او بدیشان گفت: مولای من ستمگر نیست. او به عدالت حد الهی را بر پای داشته و با من انصاف ورزیده است.

کسانی سوی مرتضی علیه السلام رفتند و او را از این آگاهاندند. او فرمود: آری چنین بوده است. شیعیان مرا از جانب من مژده دهید،

و اگر من آنان را در محبت خود قطعه قطعه کرده بودم، هیچ‌یک از آنان از دوستی من فاصله نمی‌گرفتند

پس دست آن برده را به استخوان مچ چسباند و آن دست چون روزهای سلامت و خوشی راحت خم می‌شد،

و او فریاد برمی‌آورد که من بندهٔ حیدرم و خداوند مرا به این محبت زنده می‌دارد و در خاک می‌کند[۱].

۱.

فقال له انی جنیت فحدنی	و من بعد حد الله مولای فاقتلنی
فجز یمین العبد من حد قطعها	و مر بها راض علی المرتضی یثنی
فقال له تمدح لمن لک قاطع	و ذا عجب یسری به الناس فی المدن
فقال لهم ما کان مولای جائراً	أقام حدود الله بالعدل و أنصفنی
فمروا بنحو المرتضی یخبرونه	فقال نعم استبشروا شیعتی منی

←

در جنگ صفین یکی از دستان هشام بن عدی همدانی قطع شد. علی‌علیه‌السلام دست او را برداشت و چیزی خواند و آن را چسباند.

پرسید: ای امیرمؤمنان، چه خواندی؟

فرمود: فاتحة الکتاب.

گویا آن مرد این سوره را ناچیز شمرد، پس دست او دیگربار جدا شد و دو نیم گشت و علی‌علیه‌السلام نیز او را واگذاشت و گذشت.

ابن‌مکی گفته است:

آن دست را پس از قطع شدن، آشکارا بازگرداندی، چونان که چشم را پس از نابینایی بازگردانده بودی.
و جمجمهٔ جلندی با آن که استخوان پوسیده بود تو را پاسخ داد و با تو هم‌سخن شد[1].

سخن گفتن با جمجمه

ابن‌بابویه در معرفة الفضائل[2] و نیز کتاب علل الشرائع[3] از حیان بن سدیر از امام صادق‌علیه‌السلام روایت کرده است که چون از ایشان پرسیدند که چرا امیرمؤمنان‌علیه‌السلام در بابل نماز عصر را به تأخیر افکند، فرمود: امیرمؤمنان‌علیه‌السلام چون نماز ظهر را خواند متوجه جمجمه‌ای شد و با آن سخن گفت. از آن پرسید: ای جمجمه، تو از کجایی؟

گفت: من فلان بن فلان، فرمانروای سرزمین فلان خاندان بوده‌ام.

علی‌علیه‌السلام بدان فرمود: داستان خود و این که چه بودی و در روزگارت چه می‌گذشت برایم بازگوی.

←

و لو اننی قطعتهم فی محبتی	لمازال منهم بالولا احد عنی
فالزق کف العبد مع عظم زنده	و عاد کأیام الرفاهة یستثنی
و مر ینادی اننی عبد حیدر	علی ذاک یحیینی الاله و یقبرنی

۱. | ردت الکف جهراً بعد قطع | کرد العین من بعد الذهاب |
| و جمجمة الجلندی و هو عظم | رمیم جاوبتک عن الخطاب |

۲. از کتاب‌های مفقود شیخ صدوق است.

۳. ← ۳۵۱/۱.

آن جمجمه به نقل تاریخ خود و هرآنچه از خیر و شر در روزگار او بوده است پرداخت و امیرمؤمنان علیه السلام بدان مشغول گشت تا خورشید غروب کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین به سه جمله از انجیل با آن جمجمه سخن گفت تا عرب‌ها آن را نفهمند.

غالیان گفته‌اند: علی علیه السلام بر آن جمجمه بانگ زد: ای جلندی بن کراکر. شریعه کجا است؟

گفت: این جا.

در آن جا مسجدی ساختند و آن را مسجد جمجمه نامیدند.

این جلندی همان پادشاه حبشه است که بر فیل نشست و آهنگ ویران کردن کعبه کرد. او همان ابرهه باشد.

شاعری از غالیان گفته است:

چه کسی بود که در روز فرات با مردگانی که در گور بودند سخن گفت؟

آن‌گاه که گفت: آیا برای کسی که بخواهد از این آب بگذرد راه گذری هست؟

گفتند: تو خود به ژرفای گردش کارها بسی آگاهی.

پس چرا از استخوان‌هایی می‌پرسی که در گذر روزگاران پوسیده است؟

تو همان کسی هستی که انوار قدسی‌ات بر دل‌ها تابیده است.

تو همان کسی هستی که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر برای طایفهٔ خود نصب کرد.

تو همان صراط مستقیم هستی و تو نوری بر فراز نوری[1].

سخن گفتن با ماهی

غالیان همچنین گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه السلام ماهی‌ای را خواند: ای میمونه، شریعه کجا است؟

۱.
من کلم الاموات فی ... یوم الفرات من القبور
إذ قال هل فی مائکم ... عبر لملتمس العبور
قالوا له انت العلیـ ... ـم بکنه تصریف الامور
فعلام تسأل أعظما ... رمماً علی مر الدهور
انت الذی انوار قد ... سک قد تمکن فی الصدور
انت الذی نصب النبی ... لقومه یوم الغدیر
انت الصراط المستقیـ ... ـم و انت نور فوق نور

ماهی سر از آب فرات برآورد و گفت: آن که نام مرا که در آب هستم می‌داند کسی نیست که شریعه بر او پنهان ماند.

شنیدن نالهٔ دوزخی

در امالی شیبانی است که رشید هجری گفته است: در راهی با امیرمؤمنان علیه السلام بودم که به من رو کرد و پرسید: ای رشید، آیا آنچه را می‌بینم می‌بینی؟

گفتم: نه، ای امیرمؤمنان، برای تو از چیزی پرده برداشته‌اند که برای غیر تو مکشوف نیست.

فرمود: من اینک مردی را در قعر آتش می‌بینم که می‌گوید: ای علی، برایم آمرزش بطلب. خدای او را نیامرزد.

هم‌سخنی با اصحاب کهف

در کتاب ابن‌بابویه، کتاب ابوالقاسم بستی و کتاب قاضی ابوعمرو احمد، از جابر و انس روایت شده است که جماعتی نزد عمر، علی علیه السلام را بد می‌گفتند.

سلمان که آن‌جا بود گفت: ای عمر، آیا آن روز را به یاد می‌آوری که تو و ابوبکر و من و ابوذر نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم و برای ما زیراندازی گسترد و هریک از ما را بر گوشه‌ای از آن نشاند و دست علی علیه السلام را گرفت و او را در میان آن جای داد و سپس فرمود: ای ابوبکر، برخیز و بر علی به امامت و خلافت مسلمانان سلام ده ـ و به همین ترتیب به هرکدام از ما فرمود.

آن‌گاه فرمود: ای علی، بر این نور ـ و مقصود خورشید بود ـ سلام کن.

امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به آن فرمود: ای آیت تابان، بر تو درود.

گردهٔ خورشید به پاسخ آمد، لرزید و گفت: و بر تو نیز درود.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوندا، تو برادر من و صفیّ خود سلیمان علیه السلام را سلطنت و بادی در فرمان دادی که یک ماه در آمدن بود و یک ماه در شدن. خداوندا، همان را بفرست تا اینان را نزد اصحاب کهف برد.

پس علی علیه السلام گفت: ای باد ما را سوار کن و ببر.

ناگهان دیدیم در هوا هستیم. مقداری، آن اندازه که خدا خواست، پیش رفتیم و سپس علی علیه السلام فرمود: ای باد، ما را بر زمین گذار.

باد ما را در آستانه غار بر زمین نهاد. هر کدام از ما برخاستیم و سلام کردیم. اما آن‌ها پاسخی ندادند. در این هنگام علی علیه السلام برخاست و گفت: درود بر شما ای ساکنان غار.

ما شنیدیم: و بر تو درود، ای وصی محمد. ما طایفه‌ای هستیم که از روزگار دقیانوس در این جا بازداشته شده‌ایم.

از آنان پرسید: چرا سلام این گروه را پاسخ ندادید؟

گفتند: ما جوانانی هستیم که جز پیامبر یا کسی را که وصی پیامبر باشد پاسخ ندهیم، و تو وصی خاتم پیامبران و خلیفهٔ فرستادهٔ پروردگار جهانیانی.

سپس علی علیه السلام فرمود: بر جای خود بنشینید.

ما بر جاهای خود نشستیم و او گفت: ای باد، ما را ببر.

ناگهان دیدیم در هوا هستیم. مقداری، آن اندازه که خدا خواست، پیش رفتیم و سپس علی علیه السلام فرمود: ای باد، ما را بر زمین گذار.

باد ما را بر زمین گذاشت. امیرمؤمنان علیه السلام با پای خود بر زمین کوبید و چشمه‌ای برجوشید. امام از آن وضو ساخت و ما نیز وضو کردیم.

سپس فرمود: همهٔ نماز یا بخشی از آن را با پیامبر صلی الله علیه و آله درک خواهید کرد.

آن‌گاه فرمود: ای باد، ما را ببر.

دیگربار فرمود: ای باد، ما را بگذار.

باد ما را بر زمین گذاشت و دیدیم در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستیم و او یک رکعت از نماز ظهر را به جای آورده است.

انس گفته است: علی علیه السلام در حالی که بر منبر کوفه بود از من خواست در این‌باره گواهی دهم. اما من کوتاهی کردم. فرمود: اگر پس از سفارش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو در این‌باره، با کوتاهی خود، این حقیقت را بپوشانی، خداوند تو را به پیسی‌ای در تنت و حرارتی در درونت و کوری‌ای در چشمانت مبتلا سازد.

دیری نپایید که به پیسی مبتلا گشتم و نابینا شدم.

انس نه در ماه رمضان و نه جز آن، توان روزه نداشت.[1]

---

۱. برای روایت با تعبیرهای متفاوت ← شاذان قمی، الفضائل، ۱۶۴ - ۱۶۶؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۱۰/۱ - ۲۱۲؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۵۲/۱ - ۵۵۴.

آن زیرانداز را بعدها به مردمان هربوق اهدا کردند و آن غار هم در سرزمین روم در جایی به نام ارکدی بوده که در قلمرو حکومت باهتدت قرار می‌گرفته و امروزه نام یک قطعه زمین مشخص است.

در روایتی است که آن زیرانداز را خطی بن اشرف برادر کعب بن اشرف آورده بود و او چون معجزه‌های علی علیه السلام را دید اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را محمد نامید.

خطیب منبج گفته است:

همو که نسیمی الهی او را روانه کرد تا به یاران خفتهٔ غار رسید،

و اصحاب کهف را ندا درداد و آنان شادمان به ولایت او زبان گشودند[1].

عونی گفته است:

علی علیه السلام هم‌سخن آن طایفه در غار است، بدانید، در حالی که آن دو پیر شما لال و ناشنوا مانده بودند[2].

همو گفته است:

علی علیه السلام کسی است که آشکارا و نمایان بدان غار درآمد[3].

همچنین گفته است:

و چه کسی بود که باد او را بر روی فرش برد و چون با اصحاب کهف هم‌سخن شد، به گوش ایشان رساند؟[4]

سید حمیری گفته است:

او را فرشی است که شبانه بر آن سفر کرد و جوانمردان غار را خواند.

---

۱. و من حملته ریح الله حتی — اتی اهل الرقیم الراقدینا
و من نادی باهل الکهف حتی — اقروا بالولایة مفرحینا

۲. علی کلیم القوم فی الکهف فاعلما — و قد صم من شیخا کما الصدیان

۳. علی طارق الکهف — باعلان و اجهار

۴. و من حملته الریح فوق بساطه — فاسمع اهل الکهف حین تکلما

و آنان هیچ بانگی را جز صدای وصی مرتضی پاسخ ندادند[۱].

همو گفته است:

از جوانمردان آن غار بپرس که او به سراغ ایشان رفت و با پاسخ سلام، آن‌ها را از خواب بیدار کرد[۲].

برقی گفته است:

چون از پاسخ ایشان نومید شدند وصی برخاست و به سراغ ایشان رفت و آشکارا گفت:

درود بر شما جوانمردانی که خدا را پرستیده‌اند و در پی نور رفته‌اید.

گفتند: از جانب خداوند درود و رحمت و سلام و تحیت بر تو باد.

ما از این بازداشته شده‌ایم که با هاتفی سخن گوییم، مگر این که او پیامبر یا وصی‌ای از اوصیا باشد[۳].

جبری گفته است:

و باد آن هنگام که گذشت و آن را گفتند: فرمانبرانه وصی خدا را بر بال‌های خود برگیر.

پس بر زیر فرش روان شد و در اجرای فرمان خداوند آن را پیش برد،

تا این که همراه او به رقیم رسید تا تردید گرفتاران شک را از میان برد.

گفت: درود بر شما، و آنان هم که مدتی خاموش بودند و کسی دیگر را پاسخ نداده بودند، به پاسخ وی شتافتند،

---

۱. له البساط إذ سری — و فتیة الكهف دعا
فما أجابوا فی الندا — سوی الوصی المرتضی
← دیوان السید الحمیری، ۶۵.

۲. سل فتیة الكهف الذین اتاهم — فایقظ فی رد السلام منامها
← دیوان السید الحمیری، ۳۸۹.

۳. حتی اذا یئسوا جواب سلامهم — قام الوصی الیهم ابداء
قال السلام علیكم من فتیة — عبدوا الاله و تابعوا السناء
قالوا علیک من الاله تحیة — تهدی الیک و رحمة و ضیاء
إنا منعنا أن نكلم هاتفا — إلا نبیاً كان او موصاء

و در این هنگام بود که کینه‌های دل کسانی که نفاق را نهان ساخته بودند نمایان شد[۱].

ابن‌اطیس گفته است:

همان کسی که بنا بر آن خبر مشهور که از جابر روایت شده است درِ غار آنان را کوبید[۲].

ابن‌عضد گفته است:

چه کسی بود که با جوانمردان آن غار که پیشتر به راستی، با هیچ‌کس جز او سخن نگفته بودند هم‌سخن شد و آنان را خواند؟[۳]

ابوالفتح گفته است:

به رغم خواست بدخواهان در ماجرای آن غار منقبتی گواه بر حسن او است.

صبح آن روز که در میان آن گروه و از آن جمع بیدار که بر خفتگان سلام کردند سلام کرد،

و آنان همه فریاد برآوردند که بر تو درود، و این برای هر که بخواهد بزرگ بدارد عظیم است[۴].

هم‌سخنی با سام بن نوح

در کتاب علوی بصری است که جماعتی از یمن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما برجای‌ماندگانی از

---

۱. و الريح إذ مرت فقيل لها احملي — طوعا وصي الله فوق قراک
فجرت رخاء بالبساط مطيعة — أمر الاله حشيشة الايشاک
حتى اذا بلغ الرقيم بصحبه — ليزيل عنهم مرية الشکاک
قال السلام عليکم فتبادروا — بالرد بعد الصمت و الامساک
عن غيره فبدت ضغائن صدري — حنق لستر نفاقه هتاک

۲. و طارق الباب على کهفهم — في الخبر المشهور عن جابر

۳. من کلم الفتية في الکهف و لم — يکلموا حقا سواه اذ دعا

۴. و في الکهف منقبة حسنها — على الرغم من معطس الأدلم
غداة يسلم في صحبهم — سلام الصحاة على النوّم
فنادوه أجمع عليک السلام — فذاک عظيم لمستعظم

اقوام کهن خاندان نوح علیه‌السلام هستیم. پیامبر ما را وصی‌ای به نام سام بود. او در کتاب خود از این خبر داده بود که هر پیامبری را معجزه‌ای و وصی‌ای است که جانشین او می‌شود. وصی تو کیست؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با دست به علی علیه‌السلام اشاره کرد.

گفتند: ای محمد، آیا اگر از او بخواهیم سام بن نوح را به ما بنمایاند چنین خواهد کرد؟

فرمود: آری، و به اذن خداوند.

سپس فرمود: ای علی، با آنان برخیز و به مسجد رو و در کنار محراب با پای خود بر زمین بزن.

در حالی که آنان صحیفه‌هایی در دست داشتند علی همراهشان به مسجد درآمد و به محراب پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شد. دو رکعت نماز خواند و سپس برخاست و با پای خود بر زمین کوبید. زمین شکافت و لحد و تابوتی رخ نمود. از آن تابوت مردی برخاست که چهره‌اش چون ماه شب چهارده می‌درخشید و از سر خود گرد و خاک می‌زدود. او که ریشی تا ناف داشت بر علی علیه‌السلام سلام کرد و گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا مهتر پیامبران است و تو علی وصی محمد مهتر اوصیایی و من نیز سام بن نوح هستم.

آن کسان صحیفه‌های خود را گشودند و سام را بر همان ویژگی‌ها یافتند که در صحیفه‌ها یاد شده بود. پس گفتند: دوست داریم او از صحیفه‌های خود سوره‌ای بخواند. سام به قرائت یک سوره پرداخت و چون آن را به پایان برد بر علی علیه‌السلام سلام کرد و دیگربار آن سان که از پیش خفته بود خفت و زمین به هم آمد.

آن جماعت یمنی همه گفتند: یگانه دین نزد خداوند اسلام است ــ و اسلام آوردند و خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِى ٱلْمَوْتَىٰ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ * وَ مَا ٱخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَىْءٍ فَحُكْمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّى عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ * فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَ مِنَ ٱلْأَنْعَٰمِ أَزْوَٰجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ * لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ * شَرَعَ لَكُمْ مِنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَ ٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰٓ أَنْ أَقِيمُوا ٱلدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ٱللَّهُ يَجْتَبِىٓ إِلَيْهِ مَنْ يَشَآءُ وَ يَهْدِىٓ إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾[۱].

---

۱. شوری / ۹ - ۱۳: آیا به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند؟ خدا است که دوست راستین است و او است که مردگان را زنده می‌کند و همو است که بر هر چیز توانا است. و دربارهٔ هر چیزی اختلاف پیدا کردید داوری‌اش به خدا ارجاع

←

سخن گفتن با مرده

سلمان (شلقان)[۱] گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام دایی‌هایی از بنی‌مخزوم داشت. یک‌بار جوانی از آن طایفه نزد او آمد و گفت: ای دایی، برادر و همزادم درگذشته است و سخت بر او اندوهگینم.

پرسید: دوست داری او را ببینی؟

گفت: آری.

فرمود: قبر او را به من بنمایان.

علی علیه السلام ردای پیامبر صلی الله علیه و آله را که مستجاب نام داشت بر سر افکند و چون به قبر رسید با دو لب خود سخنانی گفت و با پای بر قبر زد. آن مرده از قبر درآمد، در حالی ـ به فارسی ـ می‌گفت: میکا [؟].

علی علیه السلام از او پرسید: مگر تو زمانی که مردی مَردی از عرب نبودی؟

گفت: آری، اما بر سنت فلانی و فلانی مردیم و از این رو، زبانمان به فارسی بدل شد[۲].

روایتی دیگر نیز رسیده که بیت‌هایی از جبری به مضمون آن اشاره دارد:

مرده آن هنگام که او را در صرصر خواند پاسخ داد، اما هنگامی که او تو را خواند امتناع کردی[۳].

عونی گفته است:

←

می‌گردد. چنین خدایی پروردگار من است. بر او توکل کردم و به سوی او بازمی‌گردم. پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است. از خودتان برای شما جفت‌هایی قرار داد و از دام‌ها نیز نر و ماده قرار داد. بدین وسیله شما را بسیار می‌گرداند. او است که بر هر چیزی دانا است. از احکام دین آنچه را که به نوح دربارهٔ آن سفارش کرد برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که دربارهٔ آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی مکنید. بر مشرکان آنچه را که ایشان را به سوی آن فرامی‌خوانی گران می‌آید. خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی‌گزیند و هرکه را از در توبه درآید به سوی خود راه می‌نماید.

۱. در منابع عیسی بن شلقان و عیسی شلقان آمده است.

۲. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۹۳؛ کلینی، الکافی، ۴۵۷/۱؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۲۸.

۳. و المیت حین دعا به فی صرصر فاجابه و ابیت حین دعاکا

امام من آن کسی است که در صرصر مرده‌ای را زنده کرد، همو که نیرومندانه دروازهٔ آن دژ را به هنگام خود از جای کند[۱].

همو گفته است:

چه کسی بود که خداوند عرش بلند در صرصر برای او مرده‌ای خفته در خاک را زنده کرد؟[۲]

همچنین گفته است:

بدان سبب که در صرصر مرده‌ای را زنده کرد، کسانی دربارهٔ او چون مسیح غلو کردند[۳].

مرزکی گفته است:

برای او خورشید ظهرگاهان پس از آن که به سان ستاره‌ای غروب‌کننده سرازیر شده بود بازگردانده شد[۴].

دیگری گفته است:

آن‌جا مرده‌ای را که پوسیده بود زنده کرد و او از قبر برانگیخته شد و برخاست[۵].

سید حمیری گفته است:

گفت: در پندار تو عیسی بن مریم علیه‌السلام هر مرده و در خاک‌خفته‌ای را زنده می‌کرده است. اما تو را چه داده‌اند؟ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر خواستی همانند آنچه به او داده شده است ببینی بنگر به آنچه به من داده‌اند. اما آنان به کفر خویش گفتند: زنهار که آنچه گفته‌ای بی‌هیچ بهانه، به ما بنمایان.

---

۱. امامی الذی احیی بصرصر میتا / و قالع باب الحصن فی وقته قهرا

۲. من ذاالذی احیا له رب العلی / بصرصر مینا دفینا فی الثری

۳. و لاحیائه بصرصر المیت / غلا فیه کالمسیح فریق

۴. ردّت له شمس الضحی بعدما / هوت هوی الکوکب الغابر

۵. ثمة احیی میتا بالیا / فقام منشورا من الحافر

پس پیامبر ﷺ وصی خود را فرمود تا بایستد، و او که از دیرباز هیچ‌گاه کوتاهی نداشت، برخاست،
و پیامبر ﷺ ردای خود مستجاب را که از جانب خداوند به او اختصاص یافته بود، بر او پوشاند و گفت:
او را با دعای مستجاب خود بدرقه کنید.
چون به پشت بقیع رفت آن‌جا دعا کرد و قبرهایی بشکافت و مردمانی که هیچ تغییری نکرده بودند برخاستند.
پس آن مدعیان گفتند: ای وارث علم، از ما درگذر و به خشنودی خویش بر ما منت گذار و ما را ببخش[1].

باری، شفای بیماران و زنده کردن مردگان به دست پیامبران و اوصیا فعل خداوند است.
عیسی علیه السلام گفت: ﴿وَأُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ وَأُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ ٱللَّهِ﴾[2].
خداوند فرمود: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ بِإِذْنِى فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًۢا بِإِذْنِى وَتُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ بِإِذْنِى وَإِذْ تُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِى﴾[3].
ابراهیم علیه السلام گفت: ﴿رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِى قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ ٱلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ٱدْعُهُنَّ

۱.
فقال له قد كان عیسی بن مریم ... بزعمک یحیی کل میت و مقبر
فماذا الذی اعطیت قال محمد ... لمثل الذی اعطیه ان شئت فانظر
الی مثل ما اعطی فقالوا لکفرهم ... ألا أرنا ما قلت غیر معذر
فقال رسول الله قم لوصیه ... فقام و قدماً کان غیر مقصر
و رداه بالمنجاب و الله خصه ... و قال اتبعوه بالدعاء المبرر
فلما اتی ظهر البقیع دعا به ... فرجت قبور بالوری لم‌تغیر
فقالوا له یا وارث العلم اعفنا ... و مُنّ علینا بالرضی منک و اغفر
← دیوان السید الحمیری، ۲۴۲ و ۲۴۳.

۲. آل‌عمران / ۴۹: و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم.
۳. مائده / ۱۱۰: و آن‌گاه که به اذن من از گل چیزی شبیه پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می‌شد و آن‌گاه که مردگان را به اذن من زنده از قبر بیرون می‌آوردی.

يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[۱].

خداوند در داستان عزیر و ارمیا نیز فرمود: ﴿أَوْ كَالَّذِى مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِى هَٰذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[۲].

خداوند در داستان بنی‌اسرائیل هم فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾[۳].

---

۱. بقره / ۲۶۰: و یاد کن آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا ولی تا دلم آرامش یابد. فرمود: پس چهار پرنده برگیر و آن‌ها را پیش خود ریز ریز گردان. سپس بر هر کوهی پاره‌ای از آن‌ها را قرار ده. آن‌گاه آن‌ها را فراخوان. شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است.

۲. بقره / ۲۵۹: یا چون آن کس که به شهری که بام‌هایش یکسره فروریخته بود عبور کرد و با خود می‌گفت: چگونه خداوند اهل این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ پس خداوند او را به مدت صد سال میراند، آن‌گاه او را برانگیخت و به او گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کردم. گفت: نه، بلکه صد سال درنگ کردی. به خوراک و نوشیدنی خود بنگر که طعم و رنگ آن تغییر نکرده است و به درازگوش خود نگاه کن که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم و هم تو را در مورد معاد نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم، و به این استخوان بنگر که چگونه آن‌ها را به هم پیوند می‌دهیم، سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم. پس هنگامی که چگونگی زنده ساختن مرده برای او آشکار شد گفت: اکنون می‌دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است.

۳. بقره / ۲۴۳: آیا از حال کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند و هزاران تن بودند خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: تن به مرگ بسپارید. آن‌گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

فصل ۱۴

کسانی که خداوند به کیفر دشمنی با امیر مؤمنان علیه‌السلام یا ناسزاگویی به او وضعشان را دگرگون ساخت یا آنان را از میان برد

کیفر مردی از عبس

اعمش از راویان خود از حکیم بن جبیر و از عقبه هجری از عمهٔ او و همچنین از ابویحیی نقل کرده که گفته است: علی علیه‌السلام را دیدم که بر منبر کوفه می‌گوید: «من بندهٔ خدا و برادر پیامبر او هستم. از پیامبر رحمت ارث برده‌ام و مهتر زنان بهشت را به همسری گزیده‌ام. من مهتر اوصیا و آخرین اوصیای پیامبرانم و هیچ‌کس جز من چنین دعوی نکند مگر این که خداوند بدی‌ای به او رساند»[1].

مردی از عبس برخاست و گفت: پسندیده نیست که او بگوید من بنده خدا و برادر پیامبر او هستم. هنوز از جا نجنبیده بود که شیطان او را به جنون مبتلا ساخت و پاهای او را گرفتند و به بیرون مسجدش کشاندند[2].

---

۱. «أنا عبد الله و اخو رسوله ورثت نبی الرحمة و نکحت سیدة نساء اهل الجنة و انا سید الوصیین و آخر اوصیاء النبیین لایدعی ذلک غیری إلا اصابه الله بسوء».

۲. ← مفید، الارشاد، ۳۵۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۹/۱.

کیفر کسی که ریشخند کرد

عیاشی به سند خود تا امام صادق علیه السلام از آن حضرت نقل کرده که در خبری فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، من از خداوند خواسته‌ام میان من و تو موالات آورد و او چنان کرده است. از او خواسته‌ام میان من و تو مواخات افکند و او چنان کرده است. از او خواسته‌ام تو را وصی من قرار دهد و او چنان کرده است»[۱].

مردی گفت: یک صاع خرما در انبانی کهنه از آنچه محمد از خداوند خواسته بهتر است! چرا فرشته‌ای نخواسته است که او را در برابر دشمن یاری دهد یا گنجی نخواسته است که با آن بر فقر چیره شود؟

در این هنگام خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحىٰ اِلَيْكَ وَ ضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُكَ اَنْ يَقُولُوا لَوْلآ اُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ جَآءَ مَعَهُ مَلَكٌ اِنَّمآ اَنْتَ نَذِيرٌ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾[۲].

در روایتی است که گویندهٔ این سخن به عارضه‌ای مبتلا گشت.

کیفر حارث بن عمرو

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، اگر نمی‌ترسیدم دربارهٔ تو آن بگویند که مسیحیان دربارهٔ مسیح گفتند، امروز دربارهٔت سخنی می‌گفتم که بر هیچ جمعی از مسلمانان نگذری مگر آن که از زیر گام‌هایت خاک بردارند»[۳]، حارث بن عمر فهری

---

۱. «یا علی انی سألت الله ان یوالی بینی و بینک ففعل و سألته ان یواخی بینی و بیتک ففعل و سألته ان یجعلک وصیی ففعل».

۲. هود / ۱۲: و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می‌شود ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد که می‌گویند: چرا گنجی بر او فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟ تو فقط هشداردهنده‌ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است.

برای روایت ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۴۱/۲ و ۱۴۲. همچنین ← کلینی، الکافی، ۳۷۸/۸؛ مفید، الامالی، ۲۷۹؛ طوسی، الامالی، ۱۰۷ و ۱۰۸.

ناگفته نماند در متن مناقب آیه ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ﴾ آمده، در حالی که درست همین است که به استناد منبع اصلی آورده شده است.

۳. «یا علی لولا اننی اخاف ان یقولوا فیک ما قالت النصاری فی المسیح لقلت الیوم فیک مقالة لاتمر بملأ من المسلمین إلا اخذوا التراب من تحت قدمک».

به گروهی از یاران آن حضرت گفت: محمد برای عموزادهٔ خود مثلی جز عیسی بن مریم نیافته است. نزدیک است او را پیامبری پس از خود قرار دهد. خدای را سوگند، خدایگانی که می‌پرستیدیم از او بهترند.

پس خداوند این آیه‌ها را فرو فرستاد: ﴿وَ لَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَ قَالُوٓا ءَأٰلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِىٓ إِسْرَآءِيلَ * وَ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَا مِنكُمْ مَلَٰٓئِكَةً فِى ٱلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ * وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ ٱتَّبِعُونِ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾[1].

در روایتی است، که این آیه نازل شد: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِىٓ إِسْرَآءِيلَ﴾[2].

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا بترس و از دشمنی با علی بن ابی‌طالب علیه السلام که از آن سخن گفتی بازگرد. حارث گفت: اگر چنین است که تو پیامبر خدایی و علی وصی تو پس از تو است و حمزه عمویت سرور شهیدان است و جعفر طیار عموزاده‌ات در بهشت با فرشتگان می‌پرد و آب دادن حاجیان از آن عمویت عباس است، برای دیگر کسان قریش که آنان هم فرزندان نیای تو هستند، چیزی بر جای نگذاشته‌ای!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حارث، چه بی‌خبری! این من نیستم که با زادگان عبدالمطلب چنین کرده‌ام؛ خداوند است که با ایشان چنین کرده است.

حارث گفت: ﴿إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾[3].

پس خداوند این آیه را فروفرستاد: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾[4].

---

۱. زخرف / ۵۷ - ۶۱: و هنگامی که در مورد پسر مریم مثالی آورده شد به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله درانداختند و اعراض کردند و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن مثال را جز از راه جدل برای تو نزدند. بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند. عیسی جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق و آیتی گردانیده‌ایم نیست و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در روی زمین جانشین شما گردند قرار دهیم و همانا آن نشانه‌ای برای فهم رستاخیز است. پس زنهار در آن تردید مکن و از من پیروی کنید. این است راه راست.

۲. زخرف / ۵۹.

۳. انفال / ۳۲: اگر این همان حق از جانب تو است پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

۴. انفال / ۳۳: ولی تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند خدا عذاب‌کنندهٔ ایشان نخواهد بود.

پیامبرﷺ آن‌گاه حارث را خواند و به او فرمود: یا توبه می‌کنی و یا از میان ما می‌روی.

گفت: دلم یارای آن نمی‌دهد که توبه کنم. اما از نزد تو می‌کوچم.

بدین سان بر مرکب نشست و رهسپار شد.

چون در بیابان بود، خداوند پرنده‌ای از آسمان بر او فرستاد که ریگی چون عدس در منقار داشت. پرنده ریگ را بر سر وی فروافکند. ریگ از سر او گذشت و از مقعد او خارج شد و به زمین رسید و او بر زمین افتاد.

خداوند در این هنگام این آیه‌ها را بر پیامبرﷺ نازل کرد: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ﴾ علی بن ابی‌طالب ﴿لَيْسَ﴾ بولایته ﴿لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾ [1].

[راوی گفت: ما در قرآن چنین نمی‌خوانیم.]

امام صادقعليه‌السلام فرمود: جبرئیل همین گونه آن را نازل کرده است [2].

عبدی گفته است:

او را به عیسیعليه‌السلام تشبیه کرد و طایفه‌اش از سر کفر از آن رخ برتافتند و گفتند: «درباره او کژی کرده و از حد گذرانده است.

پس وحی به تکذیب آن کسان نازل شد و گفت: این سخنی نبوده است که به تهمت به خدا نسبت داده شود.

خدایی که وقتی در عالم هیچ پیدا و پنهان نبوده وجود داشته، خود آن را به او تعلیم فرموده است [3].

سید حمیری گفته است:

[پیامبر به او فرمود:] او مولای تو است. اما او برآشفت و از سر دشمنی و با زاری پروردگار خویش را

---

۱. در این‌جا متن آیه‌های ۱ تا ۳ سورهٔ معارج با تفسیر درآمیخته و ترجمهٔ آیه‌ها چنین است: پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید که از جانب خداوند صاحب درجات و مراتب است.

۲. ← کلینی، الکافی، ۵۷/۸ و ۵۸.

۳.
شبهه عیسی فصد قومه	کفراً و قالوا ضل فیه و اعتدی
فجاءه الوحی بتکذیبهم	و قال ما کان حدیثاً یفتری
علمه الله الذی کان و ما	یکون فی العالم جهر و خفی

خواند و گفت:

پروردگارا، اگر این همان حقِ فرود آمده از جانب تو است که بر آن پاداش سترگ دهی،

پروردگارا پس از آسمان بر ما سنگ‌هایی ببار یا عذابی فرود آور.

سپس پشت کرد و [پیامبر ﷺ] فرمود: از او فاصله گیرید که پروردگارم او را هدف شهابی قرار دهد.

چون از میان شما برود در جست‌وجوی او روید. پس آنان روانه شدند و او را در دره‌ها جستند،

و دیدند جنازهٔ او ـ که لعنت خدا بر وی باد ـ میان تپه‌ها بر زمین افتاده است[۱].

کیفر آن که او را ناسزا گفت

زیاد بن کلیب گفته است: با تنی چند نشسته بودم که محمد بن صفوان و عبیدالله بن زیاد بر ما گذشتند. آن‌ها به مسجد وارد شدند و مدتی بعد نزد ما آمدند. این در حالی بود که چشمان محمد بن صفوان نابینا شده بود.

پرسیدیم: چه شده است؟

گفت: او در محراب ایستاده و گفته است: هرکس با نیّت علی ؑ را ناسزا نگوید من با نیت او علی را ناسزا می‌گویم.

پس خداوند چشم او را کور کرد.

عمر بن ثابت، از ابومعشر بلاذری[۲] نقل کرده و همچنین سمعانی، مطیری[۳]، نطنزی و فلکی روایت کرده‌اند که مردی در حالی که علی ؑ را ناسزا می‌گفت بر سعد بن مالک گذشت.

۱.

هو مولاک فاستطار و نادی	ربه باستکانة و انتصاب
رب ان کان ذا هو الحق من عند	ک تجزی به عظیم الثواب
رب امطر من السماء بأحجا	ر علینا او أتنا بعذاب
ثم ولی و قال دونکموه	ان ربی مصیبه بشهاب
فاطلبوه اذا تغیب عنکم	فسعوا یطلبونه فی الشعاب
فاذا شلوه طریح علیه	لعنة الله بین تلک الروابی

← دیوان السید الحمیری، ۱۲۹ و ۱۳۰.

۲. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۷۷/۲.

۳. شاید مقصود طبری مامطیری باشد.

سعد او را گفت: وای بر تو! چه می‌گویی؟

گفت: همان که می‌شنوی می‌گویم.

گفت: خداوندا، اگر دروغ می‌گوید او را بکش.

پس شتری هار او را زیر لگد گرفت و کشت.

ابن‌مسیب گفته است: مروان بر منبر رفت و از علی علیه السلام یاد کرد و او را ناسزا گفت.

سعید [بن مسیب] گوید: لختی پلک‌هایم روی هم رفت. در خواب کف دستی دیدم که از قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمده است و سه را نشان می‌دهد[1]. هم صدایی شنیدم که می‌گفت: ای اموی، ای تیره‌بخت ﴿أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾[2]. راوی گفته است: پس بر مروان جز سه روز نگذشت که مرد.

در مناقب [ابو] اسحاق عدل است که در روزگار خلافت هشام خطیبی بود که بر منبر علی علیه السلام را لعن می‌کرد. روزی کف دستی از قبر پیامبر خدا بیرون آمد که ــ البته از مچ به بالا دیده نمی‌شد ــ عدد سه را نشان می‌داد. همان دم از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله صدایی به گوش می‌رسید: وای بر تو ای اموی، ﴿أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾.

سپس آن دست آنچه را در آن بود افکند و دیدیم دودی سیاه است.

راوی گوید: آن مرد هنوز از منبر پایین نیامده بود که دیدیم کوری نیازمند عصا شده است.

راوی همچنین گوید: بیش از سه روز نگذشت که آن مرد بمرد.

عالمان واسط روایت کرده‌اند که پس از آن که رسم لعن کردن را برافکندند خطیب واسط به لعن پرداخت.

در این هنگام ناگهان گاوی دیدند که از نهر گذشت، دیوار را شکافت، به شهر درآمد و به مسجد جامع آمد و بر منبر رفت و آن خطیب را به شاخ خود کوبید و کشت و سپس از نظرها پنهان گشت.

مردمان بعدها دری را که از آن به مسجد آمده بود بستند و ــ اثر آن نیز آشکار است ــ و آن را «باب ثور» نامیدند.

---

۱. تفسیر عبارت برگرفته است از توضیح علامه مجلسی در بحار الانوار، ۳۱۹/۳۹.

۲. کهف / ۳۷: آیا به آن کس که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید و آن‌گاه تو را به صورت مردی درآورد کافر شدی؟

هاشمی‌ای گفته است: در شام مردی را دیدم که نیمی از صورتش سیاه شده بود و از این رخداد سخت خشمگین بود.

دربارهٔ علت این امر از او پرسیدم.

گفت: آری، با خود عهد کرده‌ام هرکس در این باره از من بپرسد او را از آن ماجرا بیاگاهانم. من علی بن ابی‌طالب علیه السلام را بسیار بد می‌گفتم و از او به بدی یاد می‌کردم. در همین حال شبی کسی به خوابم آمد و گفت: این تویی که چنین علی را بد می‌گویی!

پس بر نیمهٔ صورتم نواخت و چنان که می‌بینی صبح که شد دیدم نیمی از صورتم سیاه شده است[1].

شمر بن عطیه گفته است: پدرم علی علیه السلام را ناسزا می‌گفت. شبی در خواب کسی به سراغش آمد و او را گفت: تویی که علی را دشنام می‌دهی؟ پدرم بسیار وحشت کرد تا جایی که سه شب در بستر شلوار تر می‌کرد[2].

در مدینه مردی ناصبی بود که بعدها به تشیع گروید. از علت این امر پرسیدند. گفت: علی علیه السلام را در خواب دیدم که به من می‌گفت: اگر در جنگ صفین حضور داشتی در کنار چه کسی می‌جنگیدی؟ من به تفکر فرو رفتم.

فرمود: ای فرومایه، این مسئله به چنین تفکری ژرف نیازمند است؟ گردن او را پیش آورید. آن‌گاه بر پس گردنم زدند و چون بیدار شدم دیدم پس گردنم ورم کرده است. بدین سان از آنچه بر آن بودم برگشتم.

ابوجعفر منصور گفته است: قصه‌سرایی بود که چون قصهٔ خویش به پایان می‌برد، از علی علیه السلام یاد می‌کرد و او را دشنام می‌داد.

زمانی بعد دیدند این کار را وانهاده است. در این‌باره از او پرسیدند.

گفت: خدای را سوگند، از این پس هرگز او را ناسزا نگویم. شبی در خواب دیدم که مردم گرد آمده‌اند و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسند و او به مردی می‌گوید: آنان را سیراب کن. تا نوبت من رسید و بر

---

۱. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۵۳۳/۴۲ و ۵۳۴؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۴۱ و ۲۴۲؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲. ← طوسی، الامالی، ۶۱۹.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درآمدم و او بدان مرد فرمود: وی را آب ده. اما آن مرد مرا راند. از این رخداد به پیامبر شکایت بردم. فرمود: او را آب ده. او مرا قطران داد و چون صبح شد دیدم آن قطران را آروغ می‌زنم و بول می‌کنم[۱].

اعمش گفته: منصور برایش نقل کرده است که مردی عمامه‌اش افتاد. دید سر او چون سر خوک است. در این‌باره از او پرسید.

گفت: من سی سال مؤذن بودم و میان اذان و اقامه علی علیه‌السلام را صدبار لعنت می‌کردم، هر روز پانصد بار. شب جمعه او را هزار بار لعنت کردم.

پس در حالی که خفته بودم در خواب دیدم که احساس تشنگی می‌کنم. ناگهان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را دیدم.

به حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام گفتم: مرا آبی دهید. اما با من سخن نگفتند.

خود را به علی علیه‌السلام نزدیک کردم و گفتم: ای ابوالحسن، مرا آبی ده. اما او نیز مرا آبی نداد و با من سخن نگفت.

خود را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک کردم و گفتم: مرا آبی ده.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در من نگریست و پرسید: این تو هستی که علی علیه‌السلام را در هر روز پانصد بار لعنت می‌کنی و امشب او را هزار بار لعنت کرده‌ای؟

من در پاسخ فروماندم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در صورتم آب دهان افکند و فرمود: خفه شو ای خوک.

خدای را سوگند آن شب را به صبح نیاوردم مگر این که دیدم صورت و سرم صورت و سر خوک است[۲].

حسین بن علی بن ابی‌طالب[۳] گفته است: ابراهیم بن هاشم مخزومی کارگزار مدینه بود. او هر جمعه ما را نزدیک منبر گرد می‌آورد و علی علیه‌السلام را ناسزا می‌گفت.

---

۱. برای روایت با تفاوتی ← طوسی، الامالی، ۶۱۹ و ۶۲۰.

۲. برای خبر در ضمن روایتی طولانی ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۲۴ و ۵۲۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۳؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۵۹۶/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۷۷/۲ و ۳۷۸؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۳۵؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۲۱ و ۱۲۲؛ خوارزمی، المناقب، ۲۹۱.

۳. به قرینهٔ داستان، مقصود از این حسین بن علی کسی دیگر جز امام حسین علیه‌السلام است؛ چه، ابراهیم بن هاشم مخزومی در اوایل قرن دوم می‌زیسته است.

من خود را به منبر چسباندم و لختی به خواب رفتم. دیدم قبر [= قبر پیامبر ﷺ] شکافت و مردی با جامهٔ سفید از آن بیرون آمد و از من پرسید: ای ابوعبدالله، آیا آنچه این مرد می‌گوید تو را اندوهگین نمی‌کند؟ گفتم: چرا، خدای را سوگند.

فرمود: چشمان خویش بگشای و بنگر که خداوند با او چه کند.

ناگهان دیدم که چون از علی علیه السلام نام برد از فراز منبر بر زمین افکنده شد و مرد[1].

عثمان بن عفان سجستانی گفته است: محمد بن عباد گفته است: در همسایگی ما مردی درستکار بود. شبی پیامبر ﷺ را در خواب دیدکه بر لبهٔ حوض است و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام امت را آب می‌دهند.

[او گوید:] من از آن‌ها آب خواستم. اما مرا آب ندادند.

به سراغ پیامبر ﷺ رفتم و از او آب خواستم.

اما او به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرمود: او را آب ندهید.

[پس خطاب به من فرمود:] در همسایگی تو مردی است که علی علیه السلام را لعن می‌کند و تو او را از این کار بازنمی‌داری.

آن‌گاه در خواب مرا خنجری داد و گفت: برو و آن مرد را سر ببر.

گوید: من بیرون رفتم و او را سر بریدم و خنجر را به پیامبر ﷺ دادم.

پس پیامبر ﷺ به حسین علیه السلام فرمود: ای حسین، او را آب ده.

او مرا آب داد و من جام را در دست گرفتم؛ البته نمی‌دانم آب خوردم یا نه.

بیدار شدم و ناگهان دیدم هیاهویی برپا است و می‌گویند: فلانی را در بستر سر بریده‌اند. پاسبانان همسایه‌ها را گرفتند.

من نزد امیر رفتم و گفتم: خدایت بر صلاح بدارد. این کار را من انجام داده‌ام و این مردم بیگناهند. ـ و داستان را با او در میان نهادم و گفت: برو که خدایت جزای خیر دهاد[2].

عبدالله بن سائب و کثیر بن صلت گفته‌اند: زیاد بن ابیه بزرگان کوفه را در مسجد رحبه گرد آورد تا به ناسزاگویی به امیرمؤمنان علیه السلام و بیزاری جستن از او وادارد.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۱۷۴/۲ و ۱۷۵.

۲. برای روایت به صورت مشروح‌تر ← طوسی، الامالی، ۷۳۶ و ۷۳۷.

دمی به خواب رفتم و در خواب کسی را دیدم با گردن بلند و موی و مژگان آویخته که قامتش میان زمین تا آسمان است.

از او پرسیدم: کیستی؟

گفت: من نقاد گردن‌دراز هستم، طاعونی که به سراغ زیاد فرستاده شده‌ام.

از بیم بیدار شدم و شنیدم بر او شیون می‌کنند. پس این ابیات را سرودم:

او آن‌گاه که مردم را به رحبه کشاند، آنان را به کاری واداشت که توان آن نداشتند.

آن را که یاور اسلام و بلای جان مشرکان بود و بر آنان چیرگی داشت نفرین کرد.

او از این کار دست برنداشت تا زمانی که نقاد گردن‌دراز او را در چنگال گرفت.

پس با یک ضربت، نیمی از او بر زمین افکند، آن سان که او در رحبه بر گردآمدگان آن‌جا ستم رانده بود[1].

دفاع دیوانه

دیوانه‌ای بود که به تشیع گرویده بود و کودکان بر او سنگ می‌افکندند.

جمعه‌ای بر منبر رفت و گفت:

ناصبیانی از سر بی‌خردی مرا به دوستی علی عليه السلام نکوهیده‌اند. مادر هر که بنکوهد زناکار است.

اگر آنان نکوهش مرا واگذارند، من نیز هجو ایشان واگذارم و اگر به آبرویم تعرض کنند معاویه را دشنام دهم[2].

---

۱. قد جشم الناس أمراً ضاق ذرعهم — بحملهم حين أداهم الى الرحبة
يدعوا على ناصر الاسلام داءاً — له على المشركين الطول و الغلبة
ما كان منتهياً عما أراد به — حتى تناوله النقاد ذوالرقبة
فأسقط الشق منه ضربة عجبا — كما تناول ظلماً صاحب الرحبة

برای بیت‌ها و روایت ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۲۰۳/۱۹ و ۲۰۴؛ کراجکی، کنزالفوائد، ۶۱ و ۶۲؛ طوسی، الامالی، ۲۳۲، ۲۳۳ و ۶۲۰؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۹۹/۳.

۲. نواصب قد لاموا على سفاهة — بحب علي ام من لام زانية
فان تركوا لومي تركت هجاهم — و ان شتموا عرضي شتمت معاوية

فصل ۱۵

آنچه پس از وفات امیرمؤمنان علیه‌السلام رخ نمود

چهل سال گریهٔ آسمان و زمین

در احادیث علی بن الجعد از شعبه، از قتاده و همچنین از مجاهد، از ابن‌عباس نقل شده که گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «چون مؤمن بمیرد آسمان و زمین چهل روز بر او بگریند و چون عالمی بمیرد چهل ماه بر او گریه کنند. اما بر تو ای علی چون کشته شوی چهل سال بگریند»[1].

بارش خون از آسمان

ابن‌عباس گفته است: امیرمؤمنان علیه‌السلام در زمین کوفه کشته شد و آسمان سه روز خون بارید.

جوشش خون از زمین

ابوحمزه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده و از سعید بن مسیب نیز نقل شده است که چون امیرمؤمنان علیه‌السلام رحلت کرد هیچ سنگی از زمین برنداشتند مگر این که در زیر آن خون تازه یافتند[2].

---

۱. «ان السماء و الارض لتبکی علی المؤمن اذا مات اربعین صباحا و انها لتبکی علی العالم اذا مات اربعین شهراً و ان السماء و الارض لیبکیان علیک یا علی اذا قتلت اربعین سنة». برای جملهٔ اول متن ← طوسی، الامالی، ۵۳۵؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۴۶۶.

۲. ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۵۹؛ قطب راوندی، قصص الانبیاء، ۱۴۶.

در اربعین خطیب و تاریخ فسوی آمده است که عبدالملک بن مروان از زهری پرسید: نشانی روزی که علی علیه‌السلام در آن کشته شد چه بود؟

گفت: هیچ سنگی در بیت‌المقدس برنداشتند مگر این که زیر آن خونی تازه یافتند[1].

بانگی از غیب

چون او را در مسجد ضربت زدند بانگی چنین شنیده شد: ای علی، حکم از آن خدا است نه از آن تو. چون رحلت کرد در سرای او این بانگ به گوش رسید: ﴿أَفَمَنْ يُلْقىٰ فِي ٱلنَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِيَ آمِنًا يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ ٱعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾[2].

همچنین سروشی دیگر شنیده شد که می‌گفت: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درگذشت و پدرتان درگذشت.

سخن خضر

صفوانی در احن والمحن و کلینی در کافی[3] روایت کرده که چون امیرمؤمنان علیه‌السلام درگذشت پیری گریان روی کرد و می‌گفت: امروز رشتهٔ خلافت نبوت گسسته است[4].

آن پیر پیش رفت تا بر در خانه‌ای که امیرمؤمنان علیه‌السلام در آن بود رسید. آن‌جا ایستاد، چهارچوب در را گرفت و در سخنانی طولانی گفت: خدایت رحمت کناد. تو نخستین کس از مردم بودی که اسلام آوردی، در ایمان پاکباز ترین و در یقین استوارترین بودی، بیش از همه از خدا پروا داشتی، بیش از همه از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان بردی، بیش از همه بر یاران او امین بودی، صدایت از همهٔ آنان فروتر، تبارت از همهٔ آنان برتر، سخنت از همهٔ آنان کمتر، گفته‌هایت از همهٔ آنان راست‌تر، دلت از همهٔ آنان دلیرتر، کردارت از همهٔ آنان نکوتر و یقینت از همهٔ آنان استوارتر بود. آنچه آنان تباه کردند تو پاس داشتی و به آنچه واگذاردند عنایت ورزیدی، آن‌گاه که دست فروشستند تو آستین بالا زدی، آن‌گاه که

---

۱. ← حاکم، المستدرک، ۱۵۵/۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۴۶/۲ و ۴۴۷؛ خوارزمی، المناقب، ۳۸۸.

۲. فصلت / ۴۰: آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده‌خاطر می‌آید؟ هرچه می‌خواهید بکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بینا است.

۳. ← ۴۵۴/۱.

۴. در الامالی صدوق (۳۱۳) «اليوم انقطعت خلافة النبوة» آمده است.

بیمناک شدند، تو چیرگی نشان دادی و آن‌گاه که بی‌حساب سرازیر شدند بازایستادی. در آنچه ستم راندند انتقام ستاندی، بر کافران عذابی بودی که فرومی‌ریخت و بر مؤمنان غاری که آنان را پناه می‌داد. چون کوهی پایدار بودی که هیچ طوفانی تو را از جای نمی‌جنبانید. برای کودکان چون پدری مهربان و برای بیوگان چون همسری مهرورز بودی. به برابری قسمت کردی و در میان رعیت عدالت ورزیدی، شعله‌های آتش را فرونشاندی، بتان را درهم شکستی، شمن‌ها را خوار ساختی و خدای را پرستیدی.

مردمان بدان سوی نگریستند اما کسی ندیدند.

از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند: آن که بود؟

فرمود: خضر[1].

در اخبار الطالبین[2] است که رومیان گروهی از مسلمانان را به اسارت درآوردند. آنان را نزد پادشاه بردند. او به آنان پیشنهاد داد کافر شوند. اما آن‌ها نپذیرفتند. فرمود تا آن‌ها را در روغن داغ بیفکنند و البته یک نفر از آن‌ها را آزاد گذاشت تا وضع ایشان را به دیگران گزارش کند.

آن مرد در حالی که در راه بود صدای سم اسبان را شنید. ایستاد و نگریست و دید همان یارانش هستند که پیشتر در روغن داغ افکنده شده‌اند.

در این‌باره از ایشان پرسید.

گفتند: آن حادثه رخ داد، ولی در همان حال منادی‌ای از آسمان بر شهیدان خشکی و دریا بانگ زد که امشب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به شهادت رسیده است. بر او نماز بگزارید.

ما بر او نماز گزاردیم و اینک دیگربار به همان جا که کشته شده بودیم بازمی‌گردیم.

کیفر قاتل علی علیه‌السلام

ابوزرعه رازی به سند خود از منصور بن عمار نقل کرده است که از او دربارهٔ شگفت‌آورترین چیزی که دیده است پرسیدند.

گفت: این صخره را میان این دریا می‌بینی؟ هر روز از این دریا پرنده‌ای مانند شترمرغ بیرون

---

۱. همچنین ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۱۲ - ۳۱۴؛ همو، کمال الدین، ۳۸۷ - ۳۹۰.

۲. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم، شاید نیز مقصود مقاتل الطالبین باشد، هرچند در این کتاب این خبر را نیافتم.

می‌آید و بر این سنگ می‌نشیند و چون جابه‌جا می‌شود می‌ایستد و سری را قی می‌کند. سپس دستی را قی می‌کند، و به همین نحو عضو به عضو را. آن‌گاه این اندام‌ها به هم می‌آیند و انسانی نشسته شکل می‌گیرد تا می‌خواهد برخیزد آن پرنده بر سر او نوک می‌زند و سر او از جای می‌کند و اندام‌های او را یک به یک جدا می‌کند.

راوی گفته است: چون این ماجرا را مدتی دراز دیدم روزی از آن پرنده پرسیدم: های! تو کیستی؟ در من نگریست و همان دم سروشی شنیدم که می‌گفت: این عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. خداوند این پرنده را بر او گمارده است و او تا روز قیامت وی را کیفر می‌دهد[1].

کسانی مدعی شده‌اند صدای ناله را از قبر ابن‌ملجم می‌شنوند[2].

کیفر آن که از حرم دزدی کرد

یک‌بار مسترشد ازاموال حرم حسین بن علی علیه السلام و کربلا و نجف برداشت و گفت: قبر نیازمند خزانه نیست. او آن اموال را خرج سپاهیان خود کرد. ولی چون رهسپار پیکار شد خود با فرزندش راشد کشته شد.

خم شدن مناره

ابومسکان دربارهٔ منارهٔ کجی که در راه نجف وجود دارد از امام صادق علیه السلام پرسید.

امام صادق علیه السلام فرمود: آری، چون تابوت امیرمؤمنان علیه السلام را آوردند، این مناره از اندوه و غم او خم شد[3].

در آن مناره‌ای که بر تو اندوهگین شد و کمر خم کرد آیتی است که هرکس بدان نگرد به شگفتی درماند[4].

خاکسپاری در نجف

غزالی گفته است: عالمان بدان گراییده‌اند که علی علیه السلام در نجف به خاک سپرده شد. مردمان او را بر

---

۱. ← ابوطاهر سلفی، مشیخة الشیخ الاجل ابن‌عبد الله محمد الرازی، ۳۲۳، به اختصار.

۲. برای داستانی نظیر این ← خوارزمی، المناقب، ۳۸۸ و ۳۸۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۱۶/۱.

۳. ← طوسی، الامالی، ۶۸۲؛ ابن‌طاووس، فرحة الغری، ۱۲۷.

۴. و فی المنارة اذ حنت علیک فما　　لت آیة حار منها کل معجب

شتری نهادند تا به جایی که اکنون قبر او هست رسید و زانو زد. کوشیدند آن را برخیزانند. امام برنخاست. پس علی علیه‌السلام را در همان‌جا به خاک سپردند[۱].

ابوبکر شیرازی در کتاب خود از حسن بصری روایت کرده که گفته است: علی علیه‌السلام در هنگام رحلت به حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام وصیت کرد و ایشان را گفت: «اگر من مردم در کنار سرم حنوطی از بهشت و سه کفن از استبرق بهشت خواهید دید. مرا غسل دهید، بدان حنوط خوشبو سازید و کفن کنید»[۲].

امام حسن علیه‌السلام فرموده است: در کنار سر آن حضرت سینی زرّینی دیدیم و در آن پنج دستنبویه از کافور بهشت و سدری بهشتی یافتیم.

چون غسل و کفن آن حضرت را به پایان بردند شتر بدان‌جا آمد و او را بنابر وصیت خود بر شتر نهادند. او پیش از این فرموده بود: شتر به سراغ قبر من خواهد رفت و آن‌جا خواهد ایستاد.

سپس شتر روانه شد تا در جایی که لبهٔ قبر بود ایستاد. خدای را سوگند هیچ‌کس پیشتر در آن‌جا گودال قبری سراغ نداشت.

پس از این که بر امام نماز خواندند او را در آن‌جا به خاک سپردند و ابری سفید سایه‌افکن شد و پرندگانی سفید به پرواز درآمدند.

چون در خاک شد آن ابر رفت و پرندگان نیز رفتند.

از طریق اهل بیت هم در روایت تهذیب الاحکام از سعد اسکاف آمده که گفته است: امیرمؤمنان علیه‌السلام هنگامی که ضربت خورد به امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام چنین وصیت کرد: «مرا غسل دهید و کفن کنید و حنوط زنید و بر تابوتم نهید و پشت تابوت را بر دوش گذارید و جلوی آن را نیازتان نخواهد بود. به قبرهایی از پیش حفر شده و لحدهایی از پیش آماده و خشت‌هایی از پیش نهاده خواهید رسید. مرا در لحد جای دهید و خشت‌ها را بر رویم بگذارید و خشتی هم در سمت سرم بلندتر قرار دهید و بنگرید که چه می‌شنوید»[۳].

---

۱. در کتاب احیاء علوم الدین چنین خبری نیافتم.

۲. «إن أنا مت فانکما ستجدان عند رأسی حنوطا من الجنة و ثلاثة اکفان من استبرق الجنة فغسلونی و حنطونی بالحنوط و کفنونی».

۳. «غسلانی و کفنانی و حنطانی و احملانی علی سریری و احملا مؤخره تکفیان مقدمه فانکما تنتهیان الی قبر محفور و

←

از منصور بن محمد بن عیسی، از پدرش، از جدش زید بن علی، از پدرش، از جدش حسین بن علی علیه السلام روایت شده که در خبری طولانی از این سخن به میان آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به شما وصیتی می‌کنم؛ کسی را بر کار من آگاه مسازید.

بنابراین روایت، امیرمؤمنان علیه السلام از آن دو تن خواست از گوشهٔ سمت راست خانه لوحی را بیرون آورند و او را در آنچه می‌یابند کفن کنند و چون غسل دهند بر آن لوح گذارند و چون ببینند جلوی تابوت حرکت می‌کند عقب آن را بر دوش نهند و حسن علیه السلام یک بار نماز بگزارد و حسین علیه السلام نیز یک‌بار نماز بگزارد.

آن‌ها این کارها را چنان که وصیت فرموده بود انجام دادند و چون آن لوح را برداشتند دیدند بر آن چنین نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحیم، این چیزی است که نوح پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام ذخیره کرده است».

آن‌ها کفن را در دهلیز خانه یافتند و دیدند در آن حنوطی است که فروغش از پرتو روشنایی روز بیشتر است[1].

روایت شده است که حسین علیه السلام به هنگام غسل دادن آن حضرت گفت: آیا سبکی وزن امیرمؤمنان علیه السلام را نمی‌بینی؟

حسن علیه السلام پاسخ داد: ای ابوعبدالله، طایفه‌ای با ما همراهند که ما را یاری می‌دهند.

چون نماز عشا را خواندند، دیدند جلوی تابوت حرکت کرده است.

در روایت است: همچنان در پی تابوت رفتیم تا به «غری» رسیدیم. آن‌جا به سراغ قبری با همان ویژگی‌ها که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده بود رفتیم. به درون قبر وارد شدیم و امیرمؤمنان را در لحد جای دادیم و خشت‌ها را بر لحد چیدیم.

در خبری از امام صادق علیه السلام است که پس از چیدن خشت‌ها بر لحد خشتی را برداشتند. اما دیدند

←

لحد ملحود و لبن موضوع فالحدانی و اشرجا اللبن علی و ارفعا لبنة مما یلی رأسی فانظرا ما تسمعان». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰۶/۶ و ۱۰۷.

۱. ← مفید، الارشاد، ۲۳/۱ و ۲۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۹۳/۱ و ۳۹۴.

هیچ‌کس در قبر نیست و سروشی می‌گوید: امیرمؤمنان علیه السلام بنده‌ای درستکار بود و خداوند او را به پیامبر خود ملحق ساخت. پس از پیامبران با اوصیا چنین شود تا جایی که اگر پیامبری در خاور بمیرد و وصی او در باختر، آن وصی به آن نبی ملحق گردد[۱].

در روایتی از ام‌کلثوم دخت علی علیه السلام است که گفت: قبر شکافت و در آن ضریحی رخ نمود و در آن چوبی از ساج بود و بر آن به زبان سریانی نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. این قبری است که نوح علیه السلام هفتصد سال پیش از طوفان برای علی بن ابی‌طالب علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله حفر کرده است».

پس قبر شکافت و نمی‌دانم [پس از آن پدرم در آن خاک ماند یا به آسمان برده شد][۲].

درود بر آن قبری که حیدر را در آغوش گرفته است و نوح علیه السلام را و آدم علیه السلام نیز از کنار ایشان غایب نبوده است[۳].

از ام‌کلثوم همچنین روایت شده است که چون امیرمؤمنان علیه السلام به خاک سپرده شد صدای کسی شنیدند که می‌گفت: خداوند در عزای مهترتان و حجت خدا بر خلقش به شما پاداش نیکو دهد[۴].

آنچه بر مرقد او گذشت

در تهذیب در روایتی آمده است که در ذی‌الحجه سال صد و نود و سه اسماعیل بن عیسی غلامی سیاه و قدرتمند مشهور به شتر را با جماعتی روانه کرد و گفت: به سراغ این قبر که مایهٔ فتنهٔ مردم شده است و می‌گویند قبر علی است بروید و آن را تا ژرفا بشکافید.

آن‌ها قبر را شکافتند و تا پنج ذراع پایین رفتند و سرانجام به زمینی سفت رسیدند و از کندن آن ناتوان ماندند.

آن حبشی پایین رفت و چنان ضربه‌ای زد که پژواک آن در سراسر بیابان پیچید. سپس ضربه‌ای دوم و سوم زد و آن‌گاه فریاد کشید و کمک خواست.

---

۱. ← ثقفی، الغارات، ۸۴۵/۲، مفید، المزار، ۲۲۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰۷/۶؛ ابن‌طاووس، فرحة الغری، ۶۰.

۲. ← ثقفی، الغارات، ۸۴۶/۲ (افزوده مستند به این منبع است).

۳. سلام علی قبر تضمن حیدرا — و نوحا و عنهم آدم غیر غائب

۴. ← ثقفی، الغارات، ۸۴۶/۲.

او را با ریسمان بالاکشیدند و دیدند دستش از نوک انگشتان تا مفصل بازو پر خون است. او را که همچنان از سمت راست بدنش خون بیرون می‌زد، بر استر نشاندند.

ناچار نزد آن عباسی بازگشتند. اما دیدند او توبه کرده و از کردهٔ خود بیزاری جسته است. همان‌دم آن جوان‌مرد و آن عباسی شبانه پیکی نزد عباس بن مصعب بن جابر فرستاد و از او خواست برای قبر صندوقی بسازد[1].

ابوجعفر طوسی گفته است: ابوالحسن محمد بن تمام کوفی برایم نقل کرده و گفته است: ابوالحسن بن حجاج برایم نقل کرده و گفته است: پیش از آن که حسن بن زید بر آن صندوق دیوار بسازد آن صندوق را دیده بودیم[2].

در امالی است که یکی از خلیفگان روانهٔ شکار در ناحیه غریین و ثویه شد. او سگان را رها کرد و آهوان به تپه‌ای پناه بردند و سگ‌ها بازگشتند. دیگربار، چون آهوان از آن تپه فرود آمدند، سگان در پی آن‌ها رفتند.

آن خلیفه از پیری از بنی‌اسد پرسید.

گفت: قبر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در این‌جا است. خداوند آن را حرمی قرار داده است که هر چیز بدان پناه برد در امان باشد[3].

اعجاز در ناگزیر شدن مخالفان به نقل فضیلت‌های او

باری، از همین قبیل آیت‌ها است که اهل جماعت، با آن که نقل فضایل وی حجتی در برابر ایشان است، ناگزیر از آن شده‌اند تا جایی که اگر گاه یکی از آن‌ها فضیلتی را انکار می‌کند دیگری به او پاسخ می‌دهد و می‌گوید: این فضیلت در کتاب‌های تاریخ، در صحاح و سنن و در جوامع و سیر و تفاسیری که بر صحت آن‌ها اجماع دارند آمده است و اگر در یکی نباشد در دیگری هست. از این جمله است که بر فضیلت‌هایی از او همداستان شده یا جماعتی بزرگ از ایشان فضیلت‌های او را چندان روایت کرده‌اند که خود به علمی ضروری بدل گشته است.

---

۱. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۱۲/۶.

۲. ← همان.

۳. ← ثقفی، الغارات ۸۶۲/۲؛ مفید، الارشاد ۲۷/۱. نام آن خلیفه نیز در این دو منبع هارون رشید ذکر شده است.

از این باب است که ابن‌جریر طبری کتاب غدیر را، ابن‌شاهین کتاب مناقب و کتاب فضائل فاطمه علیها السلام را، یعقوب بن شیبه کتاب تفضیل الحسن علیه السلام والحسین علیه السلام، مسند امیرالمؤمنین علیه السلام و اخباره و فضائله را، جاحظ کتاب علوی و کتاب فضل بنی‌هاشم علی بنی‌امیة را، ابونعیم اصفهانی کتاب منقبة المطّهرین فی فضائل امیرالمومنین علیه السلام و ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام را، ابوالمحاسن رویانی کتاب الجعفریات را، موفق مکی کتاب قضایا امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب رد الشمس لامیرالمؤمنین علیه السلام را، ابوبکر محمد بن مؤمن شیرازی کتاب نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین علیه السلام را، ابوصالح عبدالملک مؤذن کتاب الاربعین فی فضائل الزهراء علیها السلام را، ابوعبدالله محمد بن احمد نطنزی کتاب الخصائص العلویة علی سائر البریة را، ابن‌مغازلی کتاب مناقب را، ابوالقاسم بستی کتاب مراتب را، ابوعبدالله بصری کتاب درجات را، خطیب ابوتراب کتاب حدائق را به رغم کتمان فضیلت‌ها و تمایل به دیگران تألیف کرده‌اند و این خود خرق عادتی بزرگ است که دشمنان او بر فضیلت‌هایش گواهی دادند و منکران او به منقبت‌هایش زبان گشودند.

شاعر گفته است:

همهٔ مردمان حتی دشمنان،بر فضیلت‌اوگواهی دادند، و فضل چیزی باشد که دشمنان بر آن گواهی دهند[1].

دیگری گفته است:

منقبت‌های ایشان را دشمنانشان برای ما روایت می‌کنند، هیچ فضلی نیست مگر آنچه رشکبران روایتش کنند[2].

باری، یکی از همین آیت‌ها فراوانی مناقب امیرمؤمنان علیه السلام در منابع است و این در حالی است که این منقبت‌ها را می‌پوشاندند و کسانی را بر نقل آن‌ها تهدید می‌کردند. برای نمونه، مسلم[3]، بخاری[4]،

۱. شهد الانام بفضله حتی العدا / و الفضل ما شهدت به الاعداء

۲. یروی مناقبهم لنا اعداؤهم / لا فضل الا ما رواه حسود

۳. ← الصحیح ۳۱۱/۱. در این روایت یکی از آن دو مرد عباس معرفی شده و از آن مرد دیگر هیچ سخنی در میان نیست.

۴. ← الجامع الصحیح، ۱۷۸/۱، البته در این روایت اساساً از وجود دو مرد سخن به میان نیامده است.

ابن‌بطه و نطنزی از عایشه روایت کرده‌اند که در حدیث خود دربارهٔ بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: پیامبر در حالی که پای بر زمین می‌کشید و سر خود را بسته بود میان دو تن از مردان خاندان خود رهسپار مسجد شد: یکی از آن دو تن فضل بود و یکی مردی دیگر ــ و مقصود عایشه از آن مرد دیگر علی بود.

نمونهٔ دیگر آن که معاویه به ابن‌عباس گفت: ما به سرزمین‌ها نوشته‌ایم و آنان را از ذکر فضیلت‌های علی بازداشته‌ایم. تو نیز زبان خود نگه‌دار.

ابن‌عباس گفت: یعنی ما را از خواندن قرآن نهی می‌کنی؟

گفت: نه.

گفت: ما را از تأویل آن نهی می‌کنی؟

گفت: آری.

پرسید: یعنی آن را بخوانیم و هیچ نپرسیم؟

گفت: از کسانی غیر خاندان خود بپرس.

گفت: قرآن بر ما نازل شده است؛ از کسان دیگر بپرسیم؟ آیا ما را از این که خداوند را بپرستیم نهی می‌کنی؟ در این صورت امت نابود می‌شود.

گفت: قرآن بخوانید، اما آنچه را خداوند دربارهٔ شما نازل کرده است روایت مکنید؛ ﴿یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ ٱللهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ﴾[1].

معاویه آن‌گاه بانگ زد: از هر که حدیثی از مناقب علی علیه السلام نقل کند بیزارم[2].

کار بدان پایه رسیده بود که عبدالله بن شداد لیثی گفته بود: دوست داشتم یک روز تا شب از فضیلت‌های علی بن ابی‌طالب علیه السلام بگویم، هرچند مرا گردن زنند[3].

باری، وضع چنان بود که محدث حدیثی در فقه می‌آورد یا برای نمونه از حدیث هماوردطلبی علی علیه السلام یاد می‌کرد و می‌گفت: «مردی از قریش» چنین گفت. یا عبدالرحمن بن ابی‌لیلی می‌گفت: «مردی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرده است»[4]. حسن بصری می‌گفت: «ابوزینب گفته

---

۱. صف / ۸: می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند.

۲. ← طبرسی، الاحتجاج، ۱۵/۲ و ۱۶؛ سلیم بن‌قیس، کتاب سلیم، ۳۱۵ و ۳۱۶.

۳. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۴۶/۲.

۴. نمونهٔ مشابه این که از زبان ابوموسی اشعری آمده است که «مردی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا حدیث کرد». سپس

←

است»[۱]. یا از ابن‌جبیر پرسیدند: حامل پرچم که بود؟ گفت: گویی تو خیلی آسوده‌خاطری[۲]!

شعبی گفته است: می‌شنیدیم که خطیبان بنی‌امیه بر منبرهای خود علی علیه‌السلام را ناسزا می‌گویند و گویی به راز و نیازی سخت دارند دست به آسمان برمی‌دارند و می‌شنیدم گذشتگان خود را می‌ستایند و بدین کار از لاشه‌ای متعفن پرده برمی‌دارند[۳].

یکی زنی عرب را دید که در مسجد کوفه می‌گوید: ای آن که در آسمان‌ها شناخته‌ای و ای آن که در زمین ناموری، و ای آن که در آخرت صاحب شهرتی! ستمگران و شاهان در خاموش کردن فروغ تو و فرونشاندن نام تو کوشیدند. اما خداوند برای نام تو جز بلندی و برای نور تو جز پرتوافشانی و پویایی نخواست، هرچند کافران خوش ندارند.

از آن زن پرسیدند: که را وصف می‌کنی؟

گفت: همین امیرمؤمنان را.

مرد نگریست اما هیچ‌کس را ندید[۴].

ابن‌نباته گفته است:

قریش حیله‌ای گستراند، اما آن حیله ایشان را به رسواییِ گاهِ دمیده شدن در صور نزدیک‌تر ساخت[۵].

فراوانی زیارتگاه‌های زادگان او

به هر روی، از همین آیت‌ها است که زمین سراسر آکنده از زیارتگاه‌های زادگان امیرمؤمنان علیه‌السلام شده است و بسیار رؤیاها که در مناقب او ببینند و چه بسا زمین‌گیرانی که به همین رؤیاها درمان شوند و چه بسیار گرفتارانی که گرفتاری از ایشان رخت بربندند.

این چیزی است که جز دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام شنیده نشده است.

←

در ادامه از ابن‌شهاب نقل شده که گفته است گمان می‌کنم مقصود او علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بوده است. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۵/۴.

۱. ← ابن‌حجر، نزهة الالباب فی الالقاب، ۲۶۳/۲.

۲. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۰۶/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۳۵۸.

۳. ← مفید، الارشاد، ۳۰۹/۱ و ۳۱۰.

۴. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۴۹۳.

۵. نشرت حیلة قریش فزادته الی صیحة القامة فتلا

بخش ۷

قضاوت‌های امیرمؤمنان علیه‌السلام

بدان که داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام بر پنج‌گونه است:

ـ در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

ـ در روزگار ابوبکر

ـ در روزگار عمر

ـ در روزگار عثمان

ـ در دوران خلافت آن حضرت

فصل ۱

داوری‌های امیرمؤمنان علیه‌السلام در روزگار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

گواه‌هایی قرآنی

در تفسیر[1] یوسف قطان از وکیع ثوری، از سدی نقل شده که گفته است: نزد عمر بن خطاب بودم که کعب بن اشرف و مالک بن صیفی و حیی بن اخطب بدان‌جا آمدند و گفتند: در کتاب شما است: ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا ٱلسَّمَٰوَاتُ وَٱلْأَرْضُ﴾[2]. اگر وسعت یک بهشت به اندازهٔ هفت آسمان و هفت زمین باشد در روز قیامت همهٔ بهشت‌ها کجا خواهند بود؟

عمر گفت: نمی‌دانم.

در حال گفت‌وگو بودند که علی علیه‌السلام وارد شد و پرسید: در چه گفت‌وگویی هستید؟

مرد یهودی بدان حضرت رو کرد و پرسش را گفت.

امیرمؤمنان علیه‌السلام بدیشان فرمود: به من بگویید زمانی که شب روی می‌کند روز کجا است و زمانی که روز روی می‌کند شب کجا است؟

یهودی گفت: در علم خدا.

---

۱. ابن‌ندیم در الفهرست (۳۷) از این تفسیر یادکرده است.

۲. آل‌عمران / ۱۳۳: و بهشتی که پهنایش به قدر آسمان‌ها و زمین است.

علی علیه السلام فرمود: به همین نحو بهشت‌ها در علم خدا است.

علی علیه السلام پس از این ماجرا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را از آنچه گذشته بود آگاهانده و این آیه نازل شد: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾[1].

در برابر نیرنگ حنظله

واقدی و اسحاق طبری روایت کرده‌اند که حنظلة بن ابی‌سفیان از عمیر بن وابل ثقفی خواست در برابر علی علیه السلام چنین ادعا کند که هشتاد مثقال طلا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به امانت داشته و اینک او از مکه گریخته است و تو وکیل اویی. اگر علی علیه السلام بینه بخواهد ما جماعت قریش بر ضدش گواهی می‌دهیم.

قرشیان در برابر طرح این دعوی، به عمیر صد مثقال طلا دادند و گردنبند هند به وزن ده مثقال نیز جزو آن‌ها بود.

عمیر نزد علی علیه السلام آمد و این دعوی را مطرح کرد.

علی علیه السلام همهٔ امانت‌ها را وارسید و نام صاحبانشان را بر آن‌ها دید. اما از آنچه عمیر گفته بود هیچ خبری نبود.

امیرمؤمنان علیه السلام عمیر را بسیار اندرز داد. اما او گفت: مرا گواهانی است که بر این امانت شهادت دهند. این گواهان ابوجهل، عکرمه، عقبة بن ابی‌معیط، ابوسفیان و حنظله‌اند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: نیرنگی زده‌اند که به خودشان بازگردد.

سپس فرمود: گواهان در کعبه بنشینند.

آن‌گاه از عمیر پرسید: ای مرد ثقفی، اکنون مرا از این بیاگاهان زمانی که آن امانت را به پیامبر خدا سپردی چه هنگامی بود؟

گفت: در چاشتگاه بود. او آن را با دست خود گرفت و به غلام خویش سپرد.

امیرمؤمنان علیه السلام آن‌گاه ابوجهل را خواست و همان را از او پرسید.

ابوجهل گفت: بر من لازم نیست پاسخی دهم.

سپس ابوسفیان را خواند و از او پرسید.

---

۱. نحل / ۴۳: پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید.

ابوسفیان گفت که در هنگام غروب آن امانت را به پیامبر صلی الله علیه و آله داده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از دست او گرفته و در آستین خویش نهاده است.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس حنظله را خواست و در این‌باره از او پرسید.

حنظله گفت: درست میانهٔ روز بود و او تا زمان رفتن از آن‌جا، آن را پیش خود روی زمین گذاشت.

آن‌گاه عقبه را خواست و در این‌باره از او پرسید.

عقبه گفت: آن را به دست خود تحویل گرفت و همان زمان به سرای خویش برد و آن هنگام عصر بود.

سپس عکرمه را خواست و در این‌باره از او پرسید.

عکرمه گفت: در طلوع خورشید آن را ستاند و همان دم آن را به سرای فاطمه فرستاد.

علی علیه السلام آن‌گاه به عمیر رو کرد و به او فرمود: می‌بینم رنگ رخساره‌ات زرد شده و حالت دیگرگون گشته است!

عمیر گفت: هم‌اکنون حقیقت را می‌گویم، و هیچ حیله‌گری کامروا نمی‌شود. به خانهٔ خدا سوگند، هیچ امانتی نزد محمد صلی الله علیه و آله نبوده است و آن دو تن مرا بدین دعوی واداشته‌اند. این هم دینارهای ایشان است و این یکی گردنبند هند که نامش بر آن ثبت است.

علی علیه السلام سپس فرمود: آن شمشیر را که در گوشهٔ خانه است به من دهید.

شمشیر را گرفت و پرسید: آیا این شمشیر را می‌شناسید؟

گفتند: از آن حنظله است.

اما ابوسفیان گفت: این شمشیر دزدی است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اگر در سخن خود راست می‌گویی بگو بردهٔ سیاهت مهلع چه کرد؟

گفت: برای انجام یکی از کارهای ما به طائف رفته است.

فرمود: هیهات که او بازگردد! راست می‌گویی در پی او فرست و او را به حضور آور.

اما ابوسفیان سکوت گزید.

امیرمؤمنان علیه السلام آن‌گاه برخاست و با ده تن از بردگان بزرگان قریش رهسپار شد. آنان نقطه‌ای را که امیرمؤمنان علیه السلام معرفی کرد کندند و در آن گودال جنازه مهلع برده را دیدند که کشته شده است.

امیرمؤمنان علیه السلام بدان جماعت فرمود آن جنازه را بیرون کشبدند و به کعبه آوردند.

مردم دربارهٔ علت کشته شدن او از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند.

فرمود: ابوسفیان و فرزندانش آزادی او را ضمانت کردند و در برابر، او را به کشتن من برانگیختند. او

در راه من کمین کرد و از جای جست تا مرا بکشد. اما من ضربتی بر سرش فرود آوردم و شمشیرش ستاندم. بدین سان، چون این حیلهٔ آنان بی‌اثر شد حیلهٔ دوم را با عمیر پرداختند.

عمیر گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است.

فرزندی با سه مدعی

ابوداوود[1] و ابن‌ماجه[2] در سنن خود، ابن‌بطه در ابانه[3]، احمد در فضائل الصحابة[4] و ابوبکر مردویه در کتاب خود[5] به طرق متعدد روایت کرده که زید بن ارقم گفته است: به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: در یمن سه تن نزد علی علیه السلام آمدند و همه دربارهٔ یک فرزند مدعی بودند که ــ در روزگار جاهلیت ــ در طهری و احد با مادر او همبستر شده‌اند و این فرزند از آن ایشان است. علی علیه السلام بدیشان فرمود: اینان شریکانی درهم تنیده‌اند. سپس در مورد آن فرزند قرعه زد و قرعه به نام یکی از آن مدعیان درآمد. علی علیه السلام فرزند را به آن مرد ملحق ساخت و او را به این ملزم کرد که دو سوم دیه را به آن دو مدعی دیگر دهد، و او را از تکرار این کار نهی فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله که این شنید فرمود: «سپاس خدایی را که در میان ما خاندان کسی قرار داد که به سنت داوود داوری کند»[6].

چهار تن در کنام شیر

احمد بن حنبل در مسند[7] و احمد بن منیع در امالی[8]، هرکدام به سند خود از حماد بن سلمه، از سماک، از حبیش بن معتمر روایت کرده‌اند و محمد بن قیس نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده ــ و متن

---

۱. ← السنن، ۲۸۱/۲.

۲. ← السنن، ۷۸۶/۳.

۳. در نسخه چاپی الابانة الکبری نیافتم.

۴. ← ۶۴۵/۲.

۵. روایت را در کتاب مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیافتم.

۶. «الحمد لله الذی جعل فینا اهل البیت من یقضی علی سنن داود».

۷. ← مسند احمد، ۷۷/۱.

۸. مقصود احمد بن منیع بن عبدالرحمن بغوی (۱۶۰ - ۲۴۴ ق.) صاحب کتاب‌هایی چون مسند است. الامالی او در اختیار نیست. درباره او ← زرکلی، الاعلام، ۲۶۰/۱.

حاضر همین روایت محمد بن قیس است ـ که امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ چهار تن که به کنام شیری برخوردند و نخستین آن‌ها دومین تن را و او سومین تن را و او نیز چهارمین تن را گرفت و همه شکار شیر شدند چنین حکم کرد که خانوادهٔ نخستین کس ثلث دیه را به خانوادهٔ دومین تن دهند، خانوادهٔ دومین تن دو سوم دیه را به خانوادهٔ سومین کس دهند و خانوادهٔ سومین کس دیه‌ای کامل به خانوادهٔ چهارمین کس بپردازند.

این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. فرمود: «ابوالحسن دربارهٔ آنان به قضاوت الهی از فراز عرش حکم کرده است»[1].

دربارهٔ سه کنیز

ابوعبید در غریب الحدیث[2] و ابن‌مهدی در نزهة الابصار[3] به نقل از اصبغ بن نباته ـ تنها در کتاب اخیر به این سند ـ آورده‌اند که علی علیه السلام در مورد سه کنیز «قارصه»، «قامصه» و «واقصه» داوری کرد. داستان از این قرار بود که این سه کنیز با یکدیگر بازی کردند. یکی بر پشت دیگری سوار شد، سومی آن را که دیگری بر او سوار شده بود، به ناخن گزید و در نتیجه او لگد پراند و آن که بر پشتش بود افتاد و گردنش شکست.

علی علیه السلام دربارهٔ دیهٔ آن که گردنش شکسته بود چنین حکم کرد که هرکدام از آن دو دیگر ثلثی از دیهٔ او را بدهند و ثلث دیهٔ او را نیز از آن روی که مسئولیتش با خود او بوده است ساقط کرد.

خبر این داوری به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تأیید فرمود[4].

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین دربارهٔ شماری از کسانی که دیواری رویشان خراب شده و آنان را کشته بود داوری کرد. در میان آن کسان زنی برده و نیز زنی آزاد بود و این زن آزاد از مردی آزاد کودکی داشت و آن زن کنیز هم از مردی که خود برده بود کودکی داشت و معلوم نبود هریک از آن کودک‌ها [که زنده مانده بودند] از کدام یک از این دو زن بوده‌اند.

---

۱. «لقد قضى ابوالحسن فيهم بقضاء الله فوق عرشه». ← مفید، الارشاد، ۱۹۶/۱؛ کلینی، الکافی، ۲۸۶/۷؛ بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۲۸.

۲. ← ۹۶/۱.

۳. ← ۵۳.

۴. همچنین ← مفید، الارشاد، ۱۹۶/۱.

امیرمؤمنان علیه السلام در داوری خود قرعه زد و در مورد آن که قرعه به نامش درآمده بود به آزاد بودن وی حکم کرد و [آن دیگری را برده دانست و سپس آزاد کرد و] آن‌گاه دربارهٔ ارث‌بری آن دو از باب ارث‌بری کسان آزاد حکم کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این داوری را تأیید فرمود[1].

گاوی که الاغی را کشته بود

مصعب بن سلام از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که دو تن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ گاوی که الاغی را کشته بود به دادرسی آمدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به سراغ ابوبکر بروید و از او بپرسید.

چون از او در این باره پرسیدند: حیوانی حیوانی راکشته است و بر صاحب آن چیزی نیست.

خبر این داوری را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند. آن دو تن را به سوی عمر رهنمون شد.

عمر نیز همانند ابوبکر داوری کرد.

خبر این داوری را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. فرمود: نزد علی روید.

داوری علی علیه السلام در این مسئله آن بود که گفت: اگر گاو در طویلهٔ الاغ بر او درآمده صاحب گاو باید بهای الاغ را به صاحبش بدهد. ولی اگر الاغ در طویلهٔ گاو بر آن درآمده و گاو آن را کشته است هیچ خسارتی متوجه صاحب گاو نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله که این داوری را شنید فرمود: «او میان شما به قضاوت الهی داوری کرده است»[2].

شتری که لانه شترمرغی را خراب کرده بود

در احادیث البصریین[3] احمد از جابر نقل شده که گفته: معاویة بن قره، از مردی از انصار روایت کرده است که شتر مردی لانهٔ شترمرغی را لگدمال کرد و تخم‌هایش را شکست.

---

۱. ← همان، ۱۹۷/۱.

۲. «لقد قضی بینکما بقضاء الله». برای داستان ← کلینی، الکافی، ۳۵۲/۷؛ شریف رضی، خصائص الائمة علیهم السلام، ۸۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲۹/۱۰. در این منابع متن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله با آنچه در مناقب آمده متفاوت است. اما برای داستان و متن، البته همراه با جمله‌ای افزوده ← مفید، الارشاد، ۱۹۸/۱.

۳. احتمالاً مقصود مؤلف مسند البصریین باشد که خود بخشی از مسند احمد است.

علی علیه‌السلام رو به صاحب شتر فرمود: در برابر هر تخم یک جنین شتر یا یک آبستن کردن شتر بر عهدهٔ تو است.

آن مرد نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و داستان را با او بازگفت.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: علی به آنچه شنیدی حکم داده است. اما اینک بیا تا تو را رخصتی دهم. در برابر هر تخم یک روز روزه بگیر یا یک بینوا را خوراک ده[1].

نخستین نعمت

جابر و ابن‌عباس روایت کرده‌اند که در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آیهٔ ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾[2] خوانده شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به گروهی که آن‌جا حضور داشتند و ابوبکر، عبیده، عمر، عثمان و عبدالرحمن هم میان آن‌ها بودند فرمود: اینک بگویید نخستین نعمتی که خدا در میان شما نهاد و شما را بدان آزمود چه بود؟

حاضران به برشمردن بهره‌های زندگی و رفاه و آسایش و فرزندان و زنان پرداختند و چون از سخن بازایستادند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: ای ابوالحسن، تو بگو.

گفت: این که خداوند مرا در حالی که چیزی یادشدنی نبودم بیافرید، این که با من نیکی کرد و مرا نه مرده، بلکه زنده بداشت، و این که ـ او را سپاس ـ مرا در نیکوترین صورت و همگن‌ترین ترکیب پدید آورد، این که مرا صاحب اندیشه و درک و نه بی‌خرد و فروگذار قرار داد، این که مرا احساس‌هایی بخشید تا با آن‌ها آنچه را می‌خواهم درک کنم، این که در من چراغی روشن قرار داد و مرا به آیین خود راه نمود و مرا از راه خویش به کژراهه وانگذاشت، این که برایم بازگشتگاهی بی‌پایان در حیاتی که آن را گسستنی نیست قرار داد، این که مرا نه مملوک، بلکه ملک و مالک قرار داد، این که آسمان و زمین خود و آنچه را از آفریدگانش میان آن‌ها است برایم مسخر گردانید. این که ما را نه زن، بلکه مردانی مسلط بر زنان خود قرار داد.

علی علیه‌السلام این را می‌گفت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هر جمله‌ای که او می‌گفت می‌فرمود: راست می‌گویی.

سپس پرسید: و در پی این‌ها چه؟

---

۱. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۵۸/۵.

۲. لقمان / ۲۰: و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است.

علی علیه السلام گفت: ﴿وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ ٱللهِ لَا تُحْصُوهَآ﴾[1].

پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد و فرمود: «حکمت تو را مبارک باد! دانش تو را خجسته باد! ای ابوالحسن تو وارث دانش من و کسی هستی که پس از من آنچه را امتم در آن اختلاف ورزند روشن کنی»[2].

دانش گوارایت باد

در حلیه از ابوصالح حنفی از علی علیه السلام روایت شده که فرموده است: به پیامبر گفتم: ای پیامبر خدا، مرا سفارش کن.

فرمود: «بگو پروردگارم الله است و سپس استقامت کن»[3].

علی علیه السلام فرموده است: گفتم: «پروردگارم الله است و توفیقم جز به خداوند نیست، بر او توکل ورزیده‌ام و به سوی او بازگردم»[4].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوالحسن، دانش تو را گوارا باد! علم را سیر نوشیده‌ای و از آن سرشار شده‌ای»[5].

سپاس خدای را

در فضائل احمد از اسماعیل بن عیاش به سند وی در مورد امام علی علیه السلام روایت شده است که وی در روزگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داوری کرد و پیامبر داوری‌اش را پسندید و فرمود: «سپاس خداوندی را که حکمت را در میان ما خاندان قرار داد»[6].

از مؤلف است:

دانش را گفتند که از آن علی علیه السلام است، اما او را سلطنتی نیست، و البته در این‌باره گردنکشی کردند و کژراهه رفتند.

---

۱. ابراهیم / ۳۴: و اگر نعمت‌های خدا را شماره کنید نمی‌توانید آن را به شمار درآورید.

۲. «لیهننک الحکمة لیهننک العلم یا أباالحسن أنت وارث علمي و المبین لامتی ما اختلفت فیه من بعدی». برای روایت به صورت مشروح‌تر ← طوسی، الامالی، ۴۹۰ - ۴۹۲.

۳. «قل ربی الله ثم استقم».

۴. «ربی الله و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب».

۵. «لیهنئک العلم یا اباالحسن لقد شربت العلم شربا و نهلته نهلا». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۵/۱.

۶. «الحمد لله الذی جعل الحکمة فینا اهل البیت». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۵۴/۲.

تسلیم خداوند نشدند که او را نصب کرده است. بگو زمین و هرکه در آن است از آن کیست؟[۱]

سید حمیری گفته است:

علی علیه السلام دربارهٔ آن شکار پیش از این که در مورد آن وحیی در قرآن نازل شود به آنچه بایسته بود داوری کرد،

و در این خصوص پیش از وحی بهترین قضاوت را به انجام رساند و خداوند رحمان همان مضمون را به عنوان حقی پیوسته نازل کرد.

بر هر که در حرم صیدی را بکشد به سزای آن شترانی کفاره است و باید در پی این کار این کفاره را تقدیم کند،

به خانهٔ خداوند و با قصد و نیت، البته چنانچه آن شکار هم با قصد و نیت باشد، تا دیگربار هرگز بدین کار بازنگردد و مایهٔ تباهی نشود[۲].

---

۱. و لنا العلم قالوا لعلی و لا ... ملک له و استکبروا تیها
ما سلموا لله فی نصبه ... قل لمن الارض و من فیها

۲. و ان علیاً قال فی الصید قبل أن ... ینزل فی التنزیل ما کان أوجبا
قضی فیه قبل الوحی خیر قضیة ... فأنزلها الرحمن حقاً مرتبا
علی قاتل الصید الحرام کمثله ... من النعم المفروض کان معقبا
الی البیت بیت الله معتمداً ... اذا تعمده کیلا یعود فیعطبا

← دیوان السید الحمیری، ۷۶.

ناگفته نماند در این شعر به آیهٔ ۹۵ سورهٔ مائده اشاره شده است: ﴿يَآأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا ٱلصَّيْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًا بَالِغَ ٱلْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنْهُ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که محرمید شکار را مکشید، و هرکس از شما عمداً آن را بکشد باید نظیر آنچه کشته است از چهارپایان کفاره‌ای بدهد که نظیر بودن آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند و به صورت قربانی به کعبه برسد، یا به کفارهٔ آن، مستمندان را خوراک بدهد یا معادلش روزه بگیرد تا سزای زشتکاری خود را بچشد. خداوند از آنچه در گذشته واقع شده عفو کرده است، ولی هرکس تکرار کند خدا از او انتقام می‌گیرد و خداوند توانا و صاحب انتقام است.

فصل ۲

داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار ابوبکر

مردی که دعوی ناآگاهی کرد

خاصه و عامه روایت کرده‌اند که ابوبکر قصد داشت بر مردی که شراب خورده بود حد جاری کند. آن مرد گفت: من در حالی شراب خورده‌ام که از حرمت آن آگاهی نداشته‌ام.

ابوبکر گرفتار تردید شد. در پی علی علیه السلام فرستاد و در این‌باره از او پرسید.

علی علیه السلام فرمود: دو مهتر از مردان مسلمان با او همراه کن تا او را بر انجمن‌های مهاجران و انصار بچرخانند و از آن‌ها بپرسند آیا در میان ایشان کسی هست که آیهٔ حرمت را بر این مرد خوانده یا او را به این حرمت از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آگاهانیده باشد. اگر دو مرد از ایشان در این‌باره گواهی دادند بر او حد جاری کن و اگر هیچ‌کس گواهی نداد از او توبه خواه و او را واگذار.

آن مرد در دعوی خود راست گفته بود و ابوبکر او را آزاد کرد[1].

مردی که دوشیزه‌ای به همسری گرفت

یکی از ابوبکر در این‌باره پرسید که مردی صبحگاهان با زنی ازدواج کرده و آن زن شامگاهان فرزندی

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۱۹۹/۱ و ۲۰۰؛ شریف رضی، خصائص الائمة علیهم السلام، ۸۱ و ۸۲؛ کلینی، الکافی، ۲۴۹/۷.

زاده است و سپس آن فرزند با مادرش ارث آن مرد را از آن خود کرده‌اند.

ابوبکر پاسخ را نمی‌دانست.

علی علیه السلام فرمود: او مردی بوده که کنیزی آبستن از خود داشته و چون آن کنیز آن فرزند را زاده مرد درگذشته است[1].

آن‌که چنان خوابی دید

مردی دیگر نزد ابوبکر آمد و گفت: این مرد از این سخن گفته که با خواب دیدن مادر من محتلم شده است. ابوبکر در پاسخ متحیر ماند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آن مرد را به آفتاب ببر و بایستان و بر سایه‌اش حد جاری کن، که خواب چون سایه است، و ما بر این سایه می‌زنیم تا دیگربار بازنگردد و آزار ندهد[2].

مسجدی که پایدار نمی‌ماند

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: در روزگار ابوبکر طایفه‌ای قصد داشتند در ساحل عدن مسجدی برپا کنند. آنان هربار که بنا را به پایان می‌رساندند فرو می‌ریخت. پس نزد ابوبکر بازآمدند و در این‌باره از او پرسیدند.

ابوبکر در میان مردم به سخن پرداخت و از آنان پرسید و بدیشان گفت: اگر کسی از شما در این‌باره آگاهی‌ای دارد آن را بگوید.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در سمت راست و چپ جانب قبلهٔ آن گودال‌هایی بکنید. در آن‌جا دو قبر برایتان هویدا خواهد شد که بر آن‌ها نوشته است: من رضوی هستم و خواهرم حباء است؛ در حالی مرده‌ایم که برای خداوند عزیز جبار هیچ شریکی باور نداشته‌ایم. آن دو تن برهنه‌اند. آن‌ها را غسل

---

۱. علامه مجلسی در بحار الانوار (۲۲۱/۴۰) این مسئله را چنین توضیح می‌دهد که زن در زمان آبستن شدن کنیز آن مرد بوده و مرد مدتی بعد او را آزاد کرده و به همسری خود درآورده و آن زن در همان روز فرزندی را که از پیش از او در شکم داشته زاده است.

۲. ← صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۴۱۱/۶؛ کلینی، الکافی، ۲۶۳/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۷۲/۴؛ همو، علل الشرائع، ۵۴۴.

دهید و کفن کنید و بر آنان نماز بگزارید و به خاکشان بسپارید و سپس مسجد خود را بسازید. آن بنا بر جای خواهد ماند.

آنان چنین کردند و همان شد که او فرموده بود[۱].

ابن‌حماد گفته است:

بدان مردمان گفت: اکنون بروید و پایهٔ سمت قبلهٔ خود را بکنید تا به زمینی سفت برسید.
آن‌جا لوحی از زر خالص در زیر خاک نهفته یابید که با خطی از یاقوت بر آن کنده‌اند.
ما حبّی و رضوی دو دختر پادشاه یمن تبع هستیم که جز به حق نگراییده‌ایم.
بر آیین توحید مرده‌ایم و از کسانی نبوده‌ایم که به سوی بتی یا شنمی نماز گزارده باشند[۲].

پرسش‌های مسیحیان

یک بار دو مرد مسیحی از ابوبکر پرسیدند: با آن که کانون دوستی و دشمنی یک چیز است، تفاوت میان آن‌ها در چیست و با آن که رؤیای صادق و کاذب از یک جا برخیزند با هم چه تفاوتی دارند؟

ابوبکر به عمر اشاره کرد.

چون از عمر پرسیدند او به علی علیه‌السلام راه نمود.

چون از علی علیه‌السلام دربارهٔ حب و بغض پرسیدند، فرمود: «خداوند دو هزار سال پیش از آن که تن‌ها را بیافریند جان‌ها را آفرید و آن‌ها را در هوا سکونت داد. پس آن جان‌ها که در آن‌جا با یکدیگر آشنا بوده‌اند این‌جا آشنایند و آن جان‌ها که در آن‌جا ناسازگار بوده‌اند این‌جا ناسازگارند»[۳].

از آن حضرت دربارهٔ به یاد داشتن و فراموش کردن پرسیدند. فرمود: «خداوند آدمیزاد را بیافرید و

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۹۰/۱.

۲.
و قال للقوم امضوا الآن فاحتفروا — أساس قبلتكم تفضوا الی حزن
علیه لوح من العقیان محتفر — فیه بخط من الیاقوت مندفن
نحن ابنتا تبع ذی‌الملک من یمن — حبا و رضوی بغیر الحق لم‌ندن
متنا علی ملة التوحید لم‌نک من — صلی الی صنم کلا و لا وثن

۳. «ان الله تعالی خلق الأرواح قبل الاجساد بألفی عام فأسكنها الهواء فمهما تعارف هناک اعترف ههنا و مهما تناکر هناک اختلف ههنا».

برای دل او دریچه‌ای قرار داد. هر چیز اگر در حالی بر دل بگذرد که آن دریچه گشوده باشد به خاطر ماند و در شمار آید و اگر در حالی بر دل بگذرد که آن دریچه بسته باشد از یاد برود و در شمار نیاید»[۱].

سپس درباره رؤیای صادق و رؤیای کاذب از او پرسیدند. فرمود: «خداوند روح را آفرید و برایش پادشاهی قرار داد. پادشاهِ آن نفس است. چون انسان بخوابد روح بیرون رود و پادشاهش بماند و نسلی از فرشتگان و نسلی از جنیان بر او بگذرند. آنچه از رؤیای صادق دیده شود از فرشتگان است و آنچه از رؤیای کاذب دیده شود از جنیان»[۲].

آن دو تن به دست او اسلام آوردند و در نبرد صفین در صف یاران آن حضرت کشته شدند.

مردی که دعوی مبیع و ثمن داشت

ابن‌جریح، از ضحاک، از ابن‌عباس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مردی عرب شتری به چهارصد درهم خرید.

آن عرب چون پول را دریافت کرد فریاد زد: هم درهم‌ها از آن من است و هم شتر شتر من است!

پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر رو کرد و فرمود: میان من و این عرب داوری کن.

گفت: مسئله روشن است، تو ملزم به بیّنه‌ای.

پس به عمر رو کرد و او نیز همانند آن نخست گفت.

در این میان، چون علی علیه السلام بدان‌جا روی نهاد، پیامبر صلی الله علیه و آله از آن مرد پرسید: آیا این جوان را که بدین‌جا رو کرده است می‌پذیری؟

گفت: آری.

آن مرد عرب به علی علیه السلام گفت: شتر شتر من و درهم‌ها از آن من است! اگر محمد ادعایی دارد بر آن بینه اقامه کند.

---

۱. «ان الله تعالی خلق ابن‌آدم و جعل لقلبه غاشیة فمهما مر بالقلب و الغاشیة منفتحة حفظ و حصا و مهما مر بالقلب و الغاشیة منطبقة لم‌یحفظ و لم‌یحص».

۲. «ان الله تعالی خلق الروح و جعل لها سلطانا فسلطانها النفس فاذا نام العبد خرج الروح و بقی سلطانه فیمر به جیل من الملائکة و جیل من الجن فمهما کان من الرؤیا الصادقة فمن الملائکة و مهما کان من الرؤیا الکاذبة فمن الجن».

علی علیه السلام سه بار به او فرمود: از شتر و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست بردار.

اما او خودداری ورزید.

علی علیه السلام ضربتی سخت بر او وارد آورد. حجازیان گفته‌اند: آن ضربت سر او دور افکند. اما برخی از عراقیان گفته‌اند: نه، تنها عضوی از بدن او را برید.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس فرمود: ای پیامبر خدا، تو را بر وحی باور بداریم، ولی بر چهارصد درهم باور نداشته باشیم!

در روایتی از کسی دیگر است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو تن رو کرد و فرمود: «این حکم خدا است، نه آنچه شما بدان حکم کردید»[1].

این روایتی است که ابن‌بابویه در امالی[2] و من لایحضره الفقیه[3] آورده است.

در روایتی دیگر است که این داوری امیرمؤمنان علیه السلام در مورد عربی دیگر و در نزاعی بر سر نود درهم بوده و در آن‌جا پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسیده است: ای علی، آیا آن مرد عرب را کشتی؟

علی علیه السلام نیز در پاسخ فرمود: «ای پیامبر خدا، زیرا او تو را دروغگو می‌دانست و هرکه تو را دروغگو بداند خونش حلال باشد»[4].

«فاکهه» و «ابّ»

در کتاب فتیا اثر جاحظ و در تفسیر ثعلبی[5] است که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا﴾[6] از ابوبکر پرسیدند.

گفت: کدام آسمان بر من سایه افکند یا کدام زمین مرا دربر گیرد ـ یا کجا روم، یا چه کنم ـ اگر دربارهٔ کتاب خدا بر پایهٔ آنچه نمی‌دانم سخن رانم؟ «فاکهه» را می‌دانم. ولی «ابّ» را خداوند بهتر داند.

---

۱. «هذا حکم الله لا ما حکمتا به».

۲. ← ۱۶۲، با روایتی متفاوت با روایت حاضر.

۳. صدوق دو روایت آورده که دارای عبارت‌هایی متفاوت هستند. اما توضیح داده است که این هر دو از یک داستان سخن دارند. ← من لایحضره الفقیه، ۱۰۵/۳ - ۱۰۸.

۴. «لانه کذبک یا رسول الله و من کذبک فقد حل دمه». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۶۳.

۵. ← الکشف و البیان، ۱۳۴/۱۰.

۶. عبس / ۳۱: و میوه و چراگاه.

در روایت‌های اهل بیت علیهم السلام است که این خبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید فرمود: «ابّ» همان مرتع و چراگاه است و آیهٔ ﴿وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا﴾ نیز آن که خداوند چیزهایی که مردم را با آن‌ها خوراک داد و برای آن‌ها و چهارپایانشان آفرید و مایهٔ حیات ایشان است برشمرد[1].

پرسش فرستادهٔ روم

یک بار فرستادهٔ پادشاه روم از ابوبکر دربارهٔ مردی پرسید که به بهشت امید ندارد، از دوزخ نمی‌هراسد، از خدا نمی‌ترسد، رکوع نمی‌کند، سجده نمی‌کند، مردار و خون می‌خورد، بر آنچه ندیده است گواهی می‌دهد، فتنه را دوست دارد و حق را خوش ندارد.

اما ابوبکر او را پاسخی نداد.

عمر به آن مرد گفت: کفری به کفر خویش افزوده‌ای.

خبر را به علی علیه السلام دادند.

فرمود: چنان مردی از اولیای خدا است، به بهشت امید ندارد و از آتش نمی‌ترسد، بلکه از خدا پروا می‌کند؛ از ستم او بیم ندارد، بلکه از عدالت او بیم می‌برد؛ در نماز میت رکوع نمی‌کند و سجده نمی‌کند؛ ملخ و ماهی می‌خورد و جگر می‌خورد و دارایی و فرزند را دوست دارد: ﴿إِنَّمَآ أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ ٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾[2]؛ بر بهشت و دوزخ گواهی می‌دهد، در حالی که آن‌ها را ندیده است؛ و مرگ را که حق است خوش ندارد.

در سخنی دیگر فرمود: چیزی دارم که خداوند ندارد؛ مرا همسر و فرزند است، چیزی همراه من است که همراه خداوند نیست؛ ستم و بیداد همراه من است. چیزی با من است که خداوند آن را نیافریده است؛ من حامل قرآن هستم و قرآن برساخته نیست. چیزی را می‌دانم که خداوند ندانسته است، یعنی این سخن مسیحیان را که گفتند: عیسی پسر خدا است. خداوند این سخن مسیحیان و یهودیان را تأیید کرد که گفتند: ﴿وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ لَيْسَتِ ٱلنَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ قَالَتِ ٱلنَّصَارَىٰ لَيْسَتِ ٱلْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ ٱلْكِتَابَ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَٱللَّهُ يَحْكُمُ

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۱/۲۰۰.

۲. تغابن / ۱۵: اموال شما و فرزندانتان صرفاً وسیله آزمایشی برای شمایند و خدا است که نزد او پاداشی بزرگ است.

بَیْنَهُمْ یَوْمَ ٱلْقِیٰمَةِ فِیمَا كَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ﴾[1]. اما پیامبران و فرستادگان را تکذیب کرد؛ برادران یوسف علیه‌السلام را دروغگو خواند که گفتند: ﴿فَأَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ﴾[2]، در حالی که آنان پیامبران و فرستادگان الهی به صحرا بودند. من «احمد» هستم، پیامبر را حمد می‌کنم و ستایش می‌کنم. من «علی» هستم و در قوم خویش برترم. من رب شمایم؛ صاحب آستین خود هستم (رَبُّ كمّی)[3]، آن را بالا می‌زنم و پایین می‌آورم.

پرسش‌های رأس الجالوت

رأس الجالوت از ابوبکر پرسید: سرچشمهٔ همهٔ چیزها چیست؟

ابوبکر از آن آگاهی نداشت.

در این‌باره از علی علیه‌السلام پرسید.

فرمود: آب است؛ چرا که فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ﴾[4].

پرسید: آن دو بی‌جانی که سخن گفتند کدامند؟

فرمود: آسمان و زمین.

پرسید: آن دو چیزی که کاستی و فزونی یابند و مردم آن را مشاهده نکنند چیست؟

فرمود: شب و روز.

پرسید: آبی که نه از زمین است و نه از آسمان کدام است؟

فرمود: آبی که سلیمان علیه‌السلام برای بلقیس فرستاد و آن عرق اسبانی بود که در میدان دوانده شده بودند.

---

۱. بقره / ۱۱۳: و یهودیان گفتند: ترسایان بر حق نیستند، و ترسایان گفتند: یهودیان بر حق نیستند، با آن‌که آنان کتاب آسمانی را می‌خوانند. افراد نادان نیز سخنی همانند گفتهٔ ایشان گفتند. پس خداوند در روز رستاخیز در آنچه با هم اختلاف می‌کردند میان آنان داوری خواهد کرد.

۲. یوسف / ۱۷: گرگ او را خورد.

۳. توجه داشته باشید که «ربکم» در این ظهور دارد که واژه «رَبّ» به ضمیر «کم» اضافه شده و معنایش «پروردگار شما» باشد اما معنای دورتری هم قابل تصور است و آن این که «ربّ» به «کمّ» به معنای آستین اضافه شده و به معنای صاحب آستین باشد.

۴. انبیاء / ۳۰: و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم.

پرسید: آن که بدون روح نفس می‌کشد چیست؟

فرمود: ﴿وَ ٱلصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾[۱].

پرسید: قبری که خفتهٔ درون خویش را با خود برد کدام است؟

فرمود: ماهی‌ای استِ که یونس علیه‌السلام را در شکم خود از این سوی بدان سوی دریاها برد[۲].

ابن‌حماد گفته است:

او آنچه را بوده است و خواهد بود دانست و دانش در او گرد آمده است و از او سرچشمه گرفته است.

چه بسیار معضل‌ها که رشکبران او را به ستوه آورده بود تا آن که سرانجام به دریوزگی بر آستان او آمدند،

و فروتنانه به او پناه آوردند، و او آن گره را گشود و روشن ساخت، چونان که پرده‌های ظلمت از آن فرو افتاد.

او به دانش خود از دیگران بی‌نیاز است و مردمان همه نیازمند اویند[۳].

دیگری گفته است:

چگونه طایفه‌ای با او برابری تواند کرد، در حالی که هرچه بدانند دانش ایشان یک دهم دانش او نباشد؟

یا چگونه کسانی در جنگ با او برابری کنند که چون آنان از پیکار پای پس کشند، او استوار به سوی دشمن پیش تازد؟[۴]

---

۱. تکویر / ۱۸: و سوگند به صبح چون دمیدن گیرد.

۲. متن کامل را در منابع کهن نیافتم، هرچند برخی از این پرسش‌ها در روایت‌های متفاوت نقل شده است.

۳.
علم الذی قد کان او هو کائن — و العلم فیه مقسم و مجمع
کم مشکل أعیی علی حساده — حتی اذا بلغوا به وتسکعوا
لجأوا الیه أذلة فأناره — حتی غدت ظلماؤه تتقشع
و هو الغنی بعلمه عن غیره — و الخلق مفتقر الیه أجمع

۴.
و کیف یعدله قوم و ان علموا — علماً و مابلغوا معشار ما علما
او کیف یعدله فی الحرب معتدل — قوم اذا نکلوا عنها مضی قدما

فصل ۳

داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار عمر

داوری به حکم خدا

در اثبات النص[1] آمده است: پسری دارایی پدر خود از عمر طلبید و به او گفت پدر وی در زمانی که او در مدینه طفلی بیش نبوده، در کوفه درگذشته است.

عمر بر سر او فریادی زد و او را بیرون راند.

آن جوان بیرون رفت و از کسان داد خواست.

در این میان، علی علیه السلام او را دید. فرمود: او را نزد من به مسجد آورید تا وضعش را روشن سازم.

او را آوردند.

امیرمؤمنان علیه السلام از آن جوان دربارهٔ وضع خود پرسید و او امام را از داستان خویش آگاهاند.

علی علیه السلام فرمود: «در میان شما حکمی دهم که حکم خدا از فراز هفت آسمان است و جز کسی که خداوند او را برای علم خویش پسندیده است بدان حکم نکند»[2].

---

۱. ظاهراً مقصود اثبات النصّ شیخ صدوق است. در الذریعة (۱۰۲/۱) از دو کتاب با این عنوان یاد شده است: اثبات النص علی الائمة علیهم السلام که به نصوص الائمة علیهم السلام نیز مشهور است؛ و اثبات النص علی امیرالمؤمنین علیه السلام. آقابزرگ در الذریعة (۱۷۹/۲۴) از نسخه‌هایی خطی برای نصوص الائمة علیهم السلام یادکرده و مشخصات آن‌ها را به دست داده است.

۲. «لأحکمن فیکم بحکومة حکم الله بها من فوق سبع سماء و انه لایحکم بها إلا من ارتضاه لعلمه».

سپس یکی از یاران خود را خواست و فرمود: کلنگی بیاور.

آن‌گاه گفت: همراه ما به کنار قبر پدر این پسر بیایید.

رهسپار شدند.

فرمود: این قبر را بکنید و بشکافید و یکی از دنده‌های آن مرده را برایم بیاورید.

دنده را گرفت و بدان پسر داد و فرمود: آن را بو کن.

چون آن را بویید از هر دو سوراخ بینی‌اش خون بیرون زد.

امام علیه السلام فرمود: آن مرد واقعاً پدر او است.

عمر گفت: صرفاً به این که از بینی او خون آمده است اموال را به او می‌دهی؟

فرمود: او بیش از تو و بیش از همهٔ مردمان سزاوار این اموال است.

آن‌گاه حاضران را فرمود تا آن استخوان را بو کنند. آن‌ها بو کردند. اما از بینی هیچ‌کدام خون نیامد.

فرمود آن استخوان را دیگربار به همان جوان بازگردانند و به او فرمود: آن را بو کن.

چون آن را بو کرد از بینی‌اش خون بیرون زد.

فرمود: او واقعاً پدر وی بوده است.

اموال را به او سپرد و دیگربار گفت: خدای را سوگند، نه دروغ گفته‌ام و نه تکذیب شده‌ام[1].

زن و مردی که به یکدیگر ناسزا گفتند

یک بار مردی را با زنی نزد عمر آوردند. مرد به زن گفت: ای زناکار. زن گفت: تو از من زناکارتری. عمر دستور داد هر دو را تازیانه زنند.

اما علی علیه السلام فرمود: شتاب مکنید. بر آن زن دو حدّ است. اما بر مرد هیچ حدی نیست. دو حد آن زن یکی به کیفر تهمت زدن است و دیگری به سزای اقرار بر ضد خود؛ چراکه این زن به مرد تهمت زنا زده است. البته، زن را تازیانه زنند. اما در این تازیانه بر او سخت نگیرند[2].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. علامه مجلسی در دو جا (بحار الانوار ۲۲۵/۴۰ و ۳۰۰/۱۰۱) خبر را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. این خبر نیز در بحار الانوار (۱۲۱/۷۶) تنها به نقل از کتاب حاضر روایت شده است.

شگفتی عمر از داوری علی علیه السلام

عمرو بن داوود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که عقبة بن ابی‌معیط درگذشت. علی علیه السلام با جماعتی از یاران خود در تشییع او حضور یافت، و عمر نیز آن‌جا بود.

در این میان علی علیه السلام به مردی که آن‌جا حضور داشت فرمود: اکنون که عقبه مرده همسر تو بر تو حرام شده است. از نزدیکی با او حذر کن.

عمر گفت: ای ابوالحسن، همهٔ داوری‌هایت عجیب است و این یکی از عجیب‌ترین آن‌ها! یکی می‌میرد و یکی دیگر همسرش بر او حرام می‌شود!

فرمود: آری. این مرد بردهٔ عقبه بوده که با زنی حر ازدواج کرده است. امروز آن زن بخشی از میراث عقبه را می‌برد و بدین‌سان بخشی از شوهر این زن در تملک زن قرار می‌گیرد و این در حالی است که بهرهٔ همسرانهٔ یک زن بر کسی که برده‌اش تلقی شود حرام است تا زمانی که زن او را آزاد کند و با او عقد ازدواج بندد.

عمر گفت: به چنین دلیلی است که اختلاف‌های خود را از تو می‌پرسیم[1].

راز تعدد همسر و یگانگی شوهر

در تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی است که چهل زن نزد عمر آمدند و دربارهٔ شهوت آدمی از او پرسیدند.

گفت: مرد را یک سهم و زن را نه سهم است.

زنان پرسیدند: پس از چه روی مردان را تنها با همین یک سهم زنان دایم و موقت و کنیزان بغل‌خواب است، ولی زنان را روا نیست که با نه سهم بیش از یک شوهر گیرند؟

عمر در پاسخ فروماند.

پرسش را نزد امیرمؤمنان علیه السلام بردند.

فرمود تا هرکدام از آنان جامی آب بیاورند و فرمود همه را در تغاری ریزند. سپس فرمود تا هرکدام آب خویش را بردارند.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۹/۲.

آن‌ها گفتند: آب‌های ما از هم بازشناخته نیاید.

بدین‌سان، امیرمؤمنان‌علیه‌السلام بدان اشارت کرد که زنان اولاد خویش میان شوهران نپراکنند وگرنه نسب و ارث‌بری از میان رود[1].

در روایت یحیی بن عقیل است که عمر گفت: ای علی، خدای مرا پس از تو زنده مگذارد.

همسر مرد ناتوان

یک بار زنی نزد عمر آمد و گفت:

خدایت بر صلاح بدارد و خاندانت را غنا دهد، چه نظر می‌دهی

دربارهٔ زنی شوهردار که در طلب شویی دیگر است،

پس از اجازه از پدر خود. آیا برای این خواسته راه‌حلی سراغ داری؟[2]

کسانی که این شنیدند چنین خواسته‌ای را محکوم کردند.

اما امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود: شوهرت را حاضر کن.

پس به آن مرد فرمود تا آن زن را طلاق دهد. او نیز چنین کرد و هیچ برای خود نیازی ندید.

امیرمؤمنان فرمود: آن مرد عنین است.

آن مرد خود نیز اقرار کرد و امیرمؤمنان‌علیه‌السلام آن زن را بی‌آن که عدّه‌ای سپری کند به همسری مردی دیگر درآورد[3].

ابوبکر خوارزمی گفته است: چون مردان از بهره رساندن ناتوان شوند طلاق دادن مردان به دست زنان است.

---

۱. به رغم جست‌وجوها و رایزنی‌ها این مطلب در روض الجنان یافت نشد و به ناگزیر و برخلاف قاعده از عربی به فارسی بازگردانده شد.

۲. ماتری اصلحک الله — و اثری لک اهلا
فی فتاة ذات بعل — اصبحت تطلب بعلا
بعد إذن من ابیها — أتری ذلک حلا؟

۳. مجلسی در بحار الانوار (۲۳۶/۴۰) خبر را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

امام رضا علیه السلام فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ زنی شوهردار که پسری با او بدکارگی کرده بود و عمر به سنگسارش فرمان داده بود فرمود: «رجم واجب نیست؛ تنها حد واجب است؛ زیرا آن که با او بدکارگی کرده اهل ادراک نبوده است»[1].

مباد معضلی که آن را ابوالحسن نباشد

عمر در مورد مردی یمنی که محصن بود و در مدینه زنا کرده بود فرمان داد او را سنگسار کنند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اجرای رجم بر او لازم نیست؛ زیرا از همسرش دور است و همسر او در سرزمینی دیگر است؛ تنها بر او حد واجب باشد»[2].

پس عمر گفت: خداوند مرا در معضلی که آن را ابوالحسن نباشد تنها مگذارد[3].

آن که در دوران عده همسر گرفته بود

عمرو بن شعیب، اعمش، ابوالضحی، قاضی ابویوسف از مسروق روایت کرده که زنی را نزد عمر آوردند که در دوران عده همسر گرفته بود. عمر آن زن و مرد را از هم جدا کرد و مهر آن زن را هم بر بیت‌المال قرار داد و گفت: مهری را که نکاحش بر هم خورده باشد تنفیذ نمی‌کنم. همچنین گفت: این مرد و زن هیچ‌گاه در بر هم نیایند.

خبر به علی علیه السلام رسید. فرمود: هرچند سنت را ندانسته باشند؟ آن زن در برابر بهره‌ای که از او حلال گشته مستحق مهر شده است و میانشان جدایی افکنده می‌شود. اما پس از آن که عدهٔ زن به پایان رسید آن مرد خواستگاری چون دیگر خواستگاران است.

پس از این ماجرا عمر خطبه ایراد کرد و گفت: آنچه را از آن ناآگاهید به سنت بازگردانید. عمر در این مسئله به نظریهٔ امام علی علیه السلام بازگشت[4].

---

۱. «لایجب الرجم انما یجب الحد لان الذی فجربها لیس بمدرک». مجلسی در بحار الانوار (۵۲/۷۶) خبر را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. «لایجب علیه الرجم لانه غائب عن اهله و اهله فی بلد آخر انما یجب علیه الحد». مجلسی در دو جا (بحار الانوار ۲۲۷/۴۰ و ۵۳/۷۶) خبر را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۳. این سخن عمر بدون ذکر مناسبت نقل شده است. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۰۰/۲.

۴. ← بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۴۴۲/۷؛ همو، السنن الصغری، ۴۷۷/۶.

آگاهی فضه

از همین داوری‌ها است که جاحظ در فتیا از نظّام نقل کرده و نیز عمرو بن داوود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: فاطمه علیها السلام کنیزی به نام فضه داشت که پس از او در تملک علی علیه السلام قرار گرفت و علی علیه السلام او را به همسری ابوثعلبه حبشی درآورد. فضه از ابوثعلبه پسری زایید و پس از آن ابوثعلبه درگذشت. در پی مرگ او ابوملیک غطفانی با وی ازدواج کرد. پس از چندی پسری که فضه از ابوثعلبه داشت درگذشت. در این هنگام فضه به ابوملیک اجازه نداد با او همبستری کند.

این مسئله در روزگار عمر رخ داده بود و ابوملیک به نزد او شکایت برد. عمر از فضه پرسید: ای فضه، ابوملیک چه شکایتی از تو دارد؟

فضه گفت: تو خود در این‌باره داوری می‌کنی و بر تو پنهان نیست.

عمر گفت: تو را چنین رخصتی نمی‌یابم.

گفت: ای ابوحفص، راه را گم کرده‌ای! فرزندی که از مردی دیگر داشته‌ام مرده است. اینک خواستم با یک بار خونمندی نسبت به خویش مطمئن شوم. اگر حیض شوم بدانم پسر قبلی‌ام در حالی درگذشته است که برادری ندارد. اگر هم باردار باشم فرزندی که در شکم دارم برادر آن پسر است.

عمر گفت: یک تار موی خاندان ابوطالب از خاندان عدی آگاه‌تر است[1].

نقض حکم سنگسار

اصبغ بن نباته روایت کرده است که عمر بن خطاب پنج زناکار را به سنگسار حکم کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام حکم او را خطا دانست و یکی از آن پنج تن را پیش آورد و او را گردن زد، دومین تن را پیش آورد و سنگسار کرد، سومین تن را پیش آورد و بر او حد جاری ساخت، چهارمین تن را پیش آورد و نصف حد بر او جاری کرد، پنجمین تن را پیش آورد و فقط تعزیر کرد.

عمر پرسید: چگونه چنین باشد؟

فرمود: آن نخست ذمی‌ای بود که با زن مسلمان زنا کرد و از پیمان خود خارج شد، دومین تن مردی محصن بود که زنا کرد و او را سنگسار کردیم، سومین تن غیرمحصن بود و او را حد زدیم،

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۸/۲ و ۳۲۹.

چهارمین تن برده‌ای بود که زنا کرد و بر او نصف حد زدیم و پنجمین تن دیوانه‌ای عقل برگشته بود و او را تعزیر کردیم.

عمر گفت: ای ابوالحسن، هرگز در روزگاری نزیم که تو در آن نباشی[۱].

مادری که فرزند خود را نفی کرد

در حدائق[۲] ابوتراب خطیب، کافی[۳] کلینی و تهذیب[۴] ابوجعفر طوسی از عاصم بن ضمره روایت شده است که پسری همراه با زنی نزد عمر آمدند. پسر گفت: خدای را سوگند، این مادر من است که نه ماه مرا در شکم داشته و دو سال کامل شیر داده، اما اینک مرا نفی کرده و رانده و مدعی شده است که هیچ مرا نمی‌شناسد. آن زن را با چهار برادر خود به همراه پنجاه قسامه آوردند و همه گواهی دادند که این پسر ادعایی ظالمانه دارد و می‌خواهد آبروی این زن را در خاندانش ببرد و این زن همچنان با همان مهری است که خدا بر او نهاده و هیچ‌کس با او ازدواج نکرده است.

عمر فرمان داد بر آن پسر حد جاری کنند.

پسر در راه علی علیه السلام را دید. گفت: ای امیرمؤمنان، میان من و مادرم داوری کن.

علی علیه السلام بر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و از آن زن پرسید: تو را ولی‌ای هست؟

گفت: آری، این چهار تن برادران من هستند.

پرسید: داوری‌ام بر شما و بر خواهرتان پذیرفته خواهد بود؟

گفتند: آری.

فرمود: خدا و همهٔ کسانی را که این جا حضور دارند گواه می‌گیرم که من این زن را با چهارصد درهم به همسری این پسر درآوردم و مهر نقد را از مال خود می‌دهم. ای قنبر، آن درهم‌ها را بیاور.

قنبر درهم‌ها را آورد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آن‌ها را بردار و بر دامن همسرت بریز و دست او را بگیر و او را به خانه بر.

---

۱. ← قمی، تفسیر القمی، ۹۶/۲؛ کلینی، الکافی، ۲۶۵/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۵۰/۱۰.

۲. مقصود الحدائق فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است که البته کتابی است مفقود.

۳. ← ۴۲۳/۷ و ۴۲۴.

۴. ← تهذیب الاحکام، ۳۰۴/۶ و ۳۰۵.

آن زن فریاد زد: ای عموزادهٔ پیامبر خدا، درنگ کن! خدای را سوگند، این فرزند من است. برادرانم مرا به همسری غلامزاده‌ای درآورده بودند و این فرزند از من زاده شد و چون بالید و بزرگ‌تر شد برادرانم تعصب ورزیدند و به من دستور دادند این فرزند را انکار کنم. من هم از آنان ترسیدم.

پس زن دست آن پسر را گرفت و او را با خود برد.

عمر که این دید گفت: اگر علی نبود عمر تباه شده بود.

ابن‌حماد گفته است:

امام فرمود: ولایت خویش به من سپار تا حکم خویش بدهم. گفت: تو صاحب اختیار منی.

فرمود: برخیز که من تو را به همسری او درآوردم. [او را هم فرمود:] برخیز و این همسر خویش را به حجله بر و از این کار هیچ عار مدار.

چون آن جوان دست زن گرفت زن فریاد کشید: آیا روا می‌داری مرا به همسری پسر خودم درآوری؟

من از والاترین تبارها هستم و پدر این پسر مردی از طایفه‌ای پست و فروتبار بود.

من پنهانی با او ازدواج کرده بودم و این فرزند را زاده بودم و بی آن که کسی پی ببرد آن مرد مرده بود، و من پیوسته این را از خاندان خود پنهان می‌داشتم و اگر آنان پی می‌بردند همه مرا می‌نکوهیدند[۱].

زنی باردار که زنا کرده بود

روایت کرده‌اند که زنی باردار را که زنا کرده بود نزد عمر آوردند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: گیرم تو را بر آن زن سلطه‌ای باشد، آیا بر آن که در شکم دارد نیز سلطه‌ای داری؟ خداوند ـ تعالی ـ می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾[۲].

۱.

قال الامام فولینی ولاک لکی	اقرر الحکم قالت انت تملکنی
فقال قومی لقد زوجته بک قم	فادخل بزوجک یا هذا و لاتشن
فحین شد علیها کفه هتفت	أتستحل‌تری بابنی تزوجنی
انی من اشرف قومی نسبة و ابو	هذا الغلام مهین فی العشیر دنی
فکنت زوجته سرأ فأولدنی	هذا و مات و امری فیه لم‌یبن
فظلت اکتمه اهلی و لو علموا	لکان کل امریء منهم یعیرنی

۲. انعام / ۱۶۴؛ اسراء / ۱۵: و هیچ باربرداری بار گناه دیگری را برنمی‌دارد.

عمر پرسید: پس با او چه کنم؟

فرمود: با او مداراکن تا فرزند خود را به دنیا آورد. چون او را زاد و برای فرزندش کسی یافتی که وی را بر عهده گیرد بر آن زن حد جاری کن.

اما آن زن چون فرزند خود را به دنیا آورد مرد.

عمر گفت: اگر علی نبود عمر تباه شده بود[۱].

اصفهانی گفته است:

و نیز حکم داد به سنگسار کردن زنی باردار که یک یا دو کودک سالم در شکم داشت.

بر آنان بانگ زده شد: هلا، لختی درنگ کنید. اگر آن زن زنا کرده است جنین او در شکم زناکار نیست[۲].

دربارهٔ آن‌که سه بار دزدی کرد

منهال از عبدالرحمن بن عائد ازدی روایت کرده که گفته است: دزدی را نزد عمر بن خطاب آوردند و او دست وی را قطع کرد. برای بار دوم او را آوردند و این بار هم قطع کرد. برای سومین بار آوردند. باز هم خواست حد قطع اجرا کند.

اما علی علیه‌السلام فرمود: «چنین مکن؛ دست و پای او را قطع کرده‌ای! اینک او را به حبس درافکن»[۳].

بوسه بر حجرالاسود

در احیاء علوم الدین غزالی است که عمر حجرالاسود را بوسید و گفت: به حقیقت می‌دانم که تو سنگی هستی که نه زیان رسانی و نه سود دهی. اگر ندیده بودم که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر تو بوسه می‌زند هرگز تو را نمی‌بوسیدم.

---

۱. ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۴۵۳/۲؛ مفید، الارشاد، ۲۰۴/۱.

۲. و یرجم اخری مثقل فی بطنها ... طفل سوی الخلق او طفلان
نودوا ألا انتظروا فان کانت زنت ... فجنینها فی البطن لیس بزانی

۳. «لاتفعل قد قطعت یده و رجله و لکن احبسه».

امام علی علیه‌السلام فرمود: بلکه آن سنگ زیان می‌رساند و سود می‌دهد.

پرسید: چگونه؟

فرمود: خداوند چون در عالم ذر میثاق ستاند بر آنان سندی نوشت و آن را به این سنگ خوراند. از این روی سنگ بر مؤمن به وفاداری و بر کافر به انکار گواهی می‌دهد.

گفته‌اند: بدین سبب است که مردم در هنگام دست کشیدن بر حجرالاسود گویند: «خداوندا، از سر ایمان به تو و باورداشت کتاب و وفا به پیمان تو»[1].

این چیزی است که ابوسعید خدری روایت کرده است.

اما در روایت شعبه، از قتاده، از انس است که علی علیه‌السلام به او فرمود: چنین مگو؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ کاری نکرده و هیچ سنتی نگذاشته است، مگر از فرمان خدا که حکم او را نازل کرده است ـ و سپس دنبالهٔ همان حدیث[2].

پسری سیاه‌پوست

در فضائل العشرة است که پسری سیاه‌پوست را نزد عمر آوردند که پدرش او را از خود رانده بود.

عمر خواست او را تعزیر کند.

اما علی علیه‌السلام از آن مرد پرسید: آیا با مادر او در هنگام خونمندی همبستر شده‌ای؟

گفت: آری.

فرمود: از همین روی خدا او را سیاه کرده است.

عمر گفت: اگر علی نبود عمر تباه شده بود.

در روایت کلبی است که امیرمؤمنان علیه‌السلام به پدر و مادر وی فرمود: بروید، این پسر فرزند شما است؛ تنها مسئله این است که خون بر نطفه غلبه کرده است[3].

---

۱. «اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و وفاءاً بعهدک». ← احیاء علوم الدین، ۲۴۲/۱.

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱۷/۲.

۳. ← کلینی، الکافی، ۵۶۷/۵. البته در روایت این منبع سخن از آن است که مرد و زن هر دو سیاه‌پوست بودند و زن کودکی سفیدپوست به دنیا آورده بود.

میان عمر و مرد عرب

قاضی نعمان در شرح الاخبار از عمر بن حماد قتاد، به سند وی از انس روایت کرده که گفته است: با عمر در منی بودم که مردی عرب با شماری شتران سواری بدان‌جا روی کرد.

عمر به من گفت: از او بپرس آیا این شتران را می‌فروشد؟

نزد او رفتم و از او پرسیدم. گفت: آری.

عمر برخاست و نزد آن مرد آمد و از او چهارده شتر خرید و سپس گفت: ای عمر، این شتران را به دیگر شتران ملحق کن.

مرد عرب گفت: زین و یراق آن‌ها را بردار.

عمر گفت: من آن‌ها را با زین و یراق خریده‌ام.

پس علی علیه السلام را به داوری گرفتند.

علی علیه السلام پرسید: آیا با او شرط کرده بودی که زین و یراق را هم در اختیار گذارد؟

عمر گفت: نه.

فرمود: پس آن‌ها را برهنه کن. تنها شتران از آن تو باشند.

عمر گفت: ای انس، شتران را برهنه کن و زین و یراق آن‌ها را بدان مرد عرب بده و شتران را به دیگر شتران ملحق کن.

انس گوید: من این کار را انجام دادم[۱].

باقیماندهٔ پس از تقسیم بیت‌المال

در همین کتاب از یزید بن ابی‌خالد به سند وی از طلحة بن عبیدالله روایت شده که گفته است: مالی نزد عمر آوردند. او آن را میان مسلمانان قسمت کرد و مقداری باقی ماند. دربارهٔ این باقیمانده با کسانی از صحابه که آن‌جا بودند رایزنی کرد.

گفتند: آن را برای خود بردار؛ چه، اگر آن را قسمت کنی سهم هرکس قابل اعتنا نباشد.

امام علی علیه السلام فرمود: آن را قسمت کن، هرچه می‌خواهد به هرکه برسد؛ چرا که در این مال، کم و زیاد، حکمی برابر دارند.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۰۶/۲ و ۳۰۷.

عمر آن را قسمت کرد و سپس به علی‌علیه‌السلام گفت: دست منت تو همراه دیگر دست‌هایی است که آن‌ها را نتوانسته‌ام سزا دهم[۱].

بمان تا علی‌علیه‌السلام بیاید

در همین کتاب است که ابوعثمان نهدی[۲] گفته است: مردی نزد عمر آمد و گفت: من زن خود را در حال شرک یک‌بار و در روزگار اسلام دو بار طلاق داده‌ام. چه نظر می‌دهی؟

عمر سکوت کرد.

آن مرد دیگربار پرسید: چه می‌گویی؟

گفت: باش تا علی بن ابی‌طالب بیاید.

علی‌علیه‌السلام آمد.

عمر گفت: داستان خود را با او بگوی.

مرد داستان خود را گفت.

علی‌علیه‌السلام فرمود: اسلام آنچه را پیش از آن بوده از میان برده است. این زن نزد تو تنها بر یک طلاق است[۳].

برده‌ای که صاحب خود را کشته بود

ابوالقاسم کوفی[۴] و قاضی نعمان[۵] هرکدام در کتاب خود آورده‌اند: به عمر خبر دادند برده‌ای صاحب خود را کشته است. عمر به کشتن او فرمان داد.

امام علی‌علیه‌السلام او را خواست و از او پرسید: آیا صاحب خود را کشته‌ای؟

گفت: آری.

پرسید: چرا او را کشته‌ای؟

---

۱. ← همان، ۳۰۸ و ۳۰۹.

۲. در منبع ابوعثمان بدری آمده است.

۳. ← شرح الاخبار، ۳۱۷/۲ و ۳۱۸.

۴. مقصود کتاب الرد علی اهل التبدیل است که کتابی است مفقود.

۵. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۰/۲ و ۳۲۱.

گفت: او بر تن چیرگی یافت و با من چنان کرد.

علی ﷺ از اولیای کشته پرسید: آیا مردهٔ خود را به خاک سپرده‌اید؟

گفتند: آری.

پرسید: کی او را به خاک سپرده‌اید؟

گفتند: همین دم.

سپس به عمر فرمود: این جوان را نگه دار و تا سه روز با او هیچ مکن. آن‌گاه به اولیای آن کشته فرمود: چون سه روز بگذرد دیگربار به حضور آیید.

چون سه روز گذشت آن‌ها حاضر شدند.

علی ﷺ دست عمر را گرفت و همه با هم رهسپار شدند. سپس علی ﷺ در کنار قبر آن کشته ایستاد و از اولیای او پرسید: همین قبر مردهٔ شما است؟

گفتند: آری.

فرمود: بکنید.

کندند تا به لحد رسیدند. فرمود: مردهٔ خود را بیرون آورید.

در قبر کفن‌های او را دیدند، لیکن خود او را نیافتند.

خبر را به علی ﷺ رساندند. فرمود: «الله اکبر، الله اکبر! خدای را سوگند نه دروغ گفته‌ام و نه دروغگو خوانده شده‌ام. از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرکس کردار قوم لوط را انجام دهد و سپس بر همین وضع بمیرد، به او مهلت داده شود تا در قبر جای گیرد. چون در قبر نهاده شود بیش از سه روز بر او نگذرد که زمین او را به جمع قوم هلاک‌شدهٔ هود افکند و او با آنان محشور گردد»[1].

حاجیانی که تخم شترمرغ خورده بودند

در همین دو کتاب است که عمر بن حماد از عبادة صامت روایت کرده که گفته است: طایفه‌ای از شام به

---

۱. الله اکبر الله اکبر و الله ماکذبت و لاکذبت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من یعمل من امتی عمل قوم لوط ثم یموت علی ذلک فهو مؤجل الی ان یوضع فی لحده فاذا وضع فیه لم‌یمکث اکثر من ثلاث حتی تفذفه الارض الی جملة قوم لوط المهلکین فیحشر معهم».

حج آمدند. به لانهٔ شترمرغی برخوردند که در آن پنج تخم بود. در حال احرام، آن تخم‌ها را پختند و خوردند، ولی با خود گفتند: فکر نمی‌کنیم کاری درست کرده باشیم. ما در حال احرام شکار کرده‌ایم.

پس به مدینه آمدند و داستان را با عمر درمیان نهادند.

گفت: به سراغ طایفه‌ای از یاران پیامبر خدا ﷺ روید و در این‌باره از آنان بپرسید تا داوری کنند.

آن‌ها از جماعتی از صحابه پرسیدند و آن کسان در پاسخ اختلاف ورزیدند.

عمر گفت: اگر اختلاف کرده‌اید مردی هست که فرمان داریم هرگاه در چیزی دچار اختلاف شدیم به سراغ او رویم تا در آن داوری کند.

پس کسی نزد زنی به نام عطیه فرستاد و الاغی از او عاریه گرفت. بر آن نشست و با آن کسان نزد علی علیه السلام که در ینبع بود رهسپار شد.

از آن سوی، علی از ینبع به استقبال آمد و عمر را دیدار کرد و فرمود: چرا در پی ما نفرستادی تا به حضورت آییم؟

گفت: حکمت را در خانه‌اش بجویند.

پس آن مردمان داستان را با علی علیه السلام درمیان نهادند.

علی علیه السلام به عمر فرمود: به آنان فرمان ده، تا پنج شتر ماده قوی بیابند و به لقاح شتر نر سپارند و چون آن شتران کره زایند کرّه‌ها را به سزای خطایی که کرده‌اند قربانی کنند.

عمر گفت: ای ابوالحسن، ممکن است شتر کرّه را سقط کند.

علی علیه السلام فرمود: تخم نیز ممکن است فاسد شود.

عمر گفت: به همین دلیل است که فرمان داریم از تو بپرسیم[1].

همسر مرد مفقود

دربارهٔ اختلاف صحابه در مورد همسر کسی که شوهرش مفقود شده روایت‌ها آورده‌اند. از آن جمله گفته‌اند: علی علیه السلام چنین حکم کرد که این زن ازدواج نمی‌کند مگر زمانی که خبر مرگ شوهرش به وی برسد. او فرموده است: این زنی است که آزموده می‌شود. باید صبر کند. اما عمر گفته است: زن چهار سال صبر کند و سپس ولیّ زوج او را طلاق دهد و زن پس از آن چهار ماه و ده روز عده نگه دارد.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۰۴/۲ و ۳۰۵.

بعدها عمر از نظر خود برگشت و به نظر علی علیه‌السلام گرایید[۱].

هیثم در سپاهی اعزام شده بود. شش ماه پس از بازگشت، همسرش فرزندی آورد. هیثم آن فرزند را انکار کرد و زن را نزد عمر آورد و داستان را در میان نهاد.

عمر به سنگسار کردن آن زن فرمان داد.

اما پیش از اجرای رجم، علی علیه‌السلام او را دریافت و به عمر فرمود: صبر کن. آن زن راست گفته است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا﴾[۲] و ﴿وَٱلْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ اَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾[۳]. پس دوران بارداری و شیردهی با هم سی ماه است.

عمر گفت: اگر علی نبود عمر تباه شده بود، و آن‌گاه آن زن را آزاد کرد و کودک را نیز به هیثم ملحق ساخت[۴].

شرح این حکم: کمترین زمان بارداری چهل روز است و این زمان انعقاد نطفه است. کمترین زمان زنده زادن هم شش ماه است؛ چه این که نطفه چهل روز در رحم می‌ماند، سپس چهل روز علقه است، چهل روز مضغه است، چهل روز صورت می‌گیرد و در بیست روز روح بدان دمیده می‌شود. حاصل این مدت شش ماه است و بدین سان کودک در بیست و چهار ماه از شیر گرفته می‌شود و دوران حمل او شش ماه است.

فروش مردمان سواد

شریک و کسانی دیگر روایت کرده‌اند که عمر قصد فروش مردمان سواد را داشت. علی علیه‌السلام به او فرمود: این مالی است که به چنگ آورده‌اید و همانند آن به چنگ نخواهید آورد. اگر این مردمان را بفروشید کسانی که بعدها به زیر پرچم اسلام درآیند بی‌بهره خواهند ماند.

عمر گفت: پس چه کنم؟

فرمود: آنان را واگذار که مایهٔ قدرت مسلمانان باشند.

---

۱. برای نظریهٔ اولیهٔ عمر بن خطاب ← بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۴۴۵/۷؛ زیلعی، نصب الرایة، ۴۷۲/۳.

۲. احقاف / ۱۵: و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.

۳. بقره / ۲۳۳: و مادران باید فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند.

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱۸/۲ و ۳۱۹. برای همانند این داستان نیز ← مفید، الارشاد، ۲۰۶/۱.

عمر آنان را به عنوان بردهٔ مسلمانان واگذاشت.

علی‌علیه‌السلام سپس فرمود: هرکدام از آنان که اسلام بیاورد سهم من از او آزاد باشد[1].

مردی که پس از قصاص زنده ماند

احمد بن عامر بن سلیمان در روایتی از امام رضاعلیه‌السلام نقل کرده که فرموده است: مردی به قتل پسر مردی از انصار اقرار کرد. عمر او را به آن مرد سپرد تا به قصاص فرزند خود بکشد. آن مرد بر او دو ضربت نواخت و گمان کرد که مرده است.

اما آن مرد را در حالی که هنوز جان در بدن داشت به خانه‌اش بردند. پس از شش ماه زخم‌های او بهبود یافت.

پدر مقتول او را دید و کشان کشان نزد عمر برد.

عمر نیز او را به وی سپرد.

آن مرد از امیرمؤمنان‌علیه‌السلام داد خواست.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام از عمر پرسید: این چه حکمی است که دربارهٔ این مرد داده‌ای؟

گفت: جان در برابر جان.

پرسید: مگر او را یک بار نکشته است؟

گفت: او را کشته، اما او به زندگی بازگشته است.

فرمود: یعنی باید دو بار کشته شود؟

عمر به تحیر ماند و گفت: خود به آنچه نظر داری داوری کن.

علی‌علیه‌السلام از حضور عمر بیرون رفت و سپس به آن پدر گفت: مگر یک بار او را نکشته‌ای؟

گفت: چرا، اما خون فرزندم به هدر رود؟

فرمود: نه. لیک حکم آن است که تو را به او سپرند تا همانند آنچه با او کرده‌ای به قصاص تو پردازد، سپس تو او را به سزای خون پسرت بکشی.

گفت: خدای را سوگند، این خود مرگ است و چاره‌ای هم جز این نیست!

---

۱. ← ابن‌شاذان، الایضاح، ۴۷۷ - ۴۷۹.

فرمود: ناگزیر آن مرد باید حق خویش بستاند.

گفت: من از خون فرزند خود گذشتم و او نیز از قصاص من بگذرد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام میان آن‌ها سندی حاکی از برائت نوشت.

پس عمر دست خود به آسمان بلند کرد و گفت: خدای را سپاس، ای ابوالحسن، شما خاندان رحمت هستید.

سپس گفت: اگر علی علیه‌السلام نبود عمر تباه شده بود[1].

درباره قدامة بن مظعون

عامه و خاصه روایت کرده‌اند که قدامة بن مظعون شراب خورد. عمر خواست بر او حد جاری کند. او گفت: حد بر وی واجب نیاید؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿لَيْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوٓا إِذَا مَا ٱتَّقَوا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ ثُمَّ ٱتَّقَوا وَءَامَنُوا ثُمَّ ٱتَّقَوا وَأَحْسَنُوا وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾[2].

پس عمر حد را از او برداشت.

خبر به امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید. فرمود: نه قدامه مشمول این آیه است و نه دیگر کسانی که در ارتکاب آنچه خدا حرام کرده است راه او پیموده‌اند. آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند حرامی را حلال ندارند. اینک قدامه را بازگردان و از او بخواه توبه کند. اگر توبه کرد بر او حد جاری کن، و اگر توبه نکرد او را بکش که از آیین بیرون رفته است.

عمر با این سخن به خود آمد.

قدامه نیز این خبر را شنید و اظهار توبه کرد و عمر هشتاد تازیانه بر او حد جاری ساخت[3].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحارالانوار (۲۳۴/۴۰ و ۳۸۶/۱۰۱) خبر را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. مائده / ۹۳: بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند گناهی در آنچه قبلاً خورده‌اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند، آن‌گاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۳. ← مفید، الارشاد، ۲۰۳/۱؛ قطب راوندی، فقه القرآن، ۲۸۳/۲ و ۲۸۴.

زنی دیوانه که زنا کرد

حسن، عطاء، قتاده، شعبه و احمد روایت کردند که مردی با زنی دیوانه زنا کرد و گواهان بر ضد آن زن گواهی دادند.

عمر دستور داد او را تازیانه زنند.

امیرمؤمنان علیه السلام از این امر آگاهی یافت. فرمود: آن زن را بازگردانید و به وی [= عمر] نیز بگویید: مگر نمی‌دانستی که این زن دیوانهٔ فلان خاندان است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: قلم از دیوانه برداشته است تا به عقل بازآید. آن زن دیوانه و عقل‌برگشته است.

عمر گفت: خداوند برایت گشایشی آورد. نزدیک بود در تازیانه زدن آن زن تباه شوم[1].

بخاری در صحیح خود به این داستان اشاره کرده است[2].

زنی که از ترس سقط کرد

جماعتی و از آن جمله اسماعیل بن صالح از حسن [بصری] نقل کرده‌اند که عمر زنی را احضار کرد که مردان در انجمن او سخن می‌گفتند.

چون فرستادگان عمر نزد آن زن رفتند وی ترسید و همراه با آنان روانه شد. در راه کودکی را که در شکم داشت سقط کرد. آن کودک زنده سقط شد و لختی بعد مرد.

خبر به عمر رسید. در این‌باره از صحابه پرسید. همه گفتند: به گمان ما تو قصد ادب کردن داشته‌ای و جز خیر نخواسته‌ای و در این‌باره بر تو چیزی نیست.

عمر [به علی علیه السلام] گفت: ای ابوالحسن، تو را سوگند می‌دهم هر نظری داری بگوی.

فرمود: آن طایفه که نظر داده‌اند اگر نزدیک شدن به تو را خواسته‌اند با تو غش روا داشته‌اند و اگر واقعاً نظرشان همین بوده است کوتاهی کرده‌اند. دیه بر عاقلهٔ تو است؛ زیرا قتل خطای آن کودک بر ذمه‌ات قرار گرفته است.

عمر گفت: خدای را سوگند که با من خیرخواهی کردی. خدای را سوگند، از این‌جا نمی‌روی تا این دیه را بر بنی‌عدی جاری کنی.

---

۱. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۴۰/۱؛ ابویعلی، المسند، ۴۴۰/۱ و ۴۴۱؛ زیلعی، نصب الرایة، ۱۶۴/۴.

۲. ← الجامع الصحیح، ۲۴۹۹/۶.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز آن کار به انجام رساند[۱].

غزالی در احیاء به این داستان اشاره کرده است، آن‌جا که می‌گوید: بنابراین خسارت بر عهدهٔ امام است، آن سان که نقل شده است که آن زن از بیم عمر کودک خود را سقط کرد[۲].

نزاع دو زن بر سر یک کودک

روایت شده است در روزگار عمر دو زن بر سر کودکی با یکدیگر اختلاف داشتند و هریک بی آن که بینه‌ای داشته باشند مدعی او بودند.

در این‌باره داوری نزد عمر آوردند. عمر در این مسئله در اندیشه شد و به امیرمؤمنان علیه السلام پناه جست.

امیرمؤمنان علیه السلام آن دو زن را خواست. آن‌ها را اندرز داد و ترسانید. اما آن‌ها همچنان بر دعوی خود ماندند.

علی علیه السلام فرمود: برایم ارّه‌ای بیاورید.

پرسیدند: با آن چه کنی؟

فرمود: کودک را از میان دو نیم کنم و نیمی از آنِ هریک از شما باشد.

یکی از آن دو زن سکوت گزید. اما دیگری گفت: خدا را، خدا را، ای ابوالحسن، اگر چاره‌ای جز این نیست این زن [با سکوت خود] اجازهٔ این کار را داده است!

اما امیرمؤمنان علیه السلام [خطاب به آن سکوت گزیده] فرمود: الله اکبر، این کودک فرزند تو است، نه آن دیگری، اگر فرزند او بود بر او دل می‌سوزاند و بیم می‌برد.

پس از این داوری، آن زن دیگر اعتراف کرد که کودک نه از آن او، بلکه از همین زن است[۳].

این همان حکمی است که سلیمان علیه السلام در خردسالی صادر کرده بود.

نزاع دو زن بر سر دو کودک

قیس بن ربیع از جابر جعفی، از تمیم بن حزام اسدی روایت کرده است که نزاع دو کنیز بر سر یک پسر و یک دختر را نزد عمر آوردند.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۲۰۴/۱ و ۲۰۵؛ کلینی، الکافی، ۳۷۴/۷.

۲. ← احیاء علوم الدین، ۴۲/۱.

۳. ← مفید، الارشاد، ۲۰۵/۱ و ۲۰۶.

عمر گفت: ابوالحسن، آن گره گشا کجا است؟

علی‌علیه‌السلام را خواستند و داستان را با او گفتند.

دو شیشه خواست و آن‌ها را وزن کرد. سپس فرمود هریک از آن کنیزان شیر خود را در شیشه‌ای بدوشند و آن را پر کنند:

آن‌گاه شیشه‌ها را وزن کرد. یکی سنگین‌تر بود. فرمود: پسر از آن کسی است که شیرش سنگین‌تر بوده و دختر از آن کسی که شیرش سبک‌تر بوده است.

عمر پرسید: این را از کجا می‌گویی؟

فرمود: از آن‌جا که خداوند مذکر را بهره‌ای همانند دو مؤنث داده است[۱].

زنی که توطئه کرد

زنی سفیدهٔ تخم‌مرغ بر بستر همشوی خود ریخت و گفت: مردی در کنار او خوابیده است.

شوهر آن زن جامهٔ او را باز رسید و آن لکهٔ سفید را دید. ماجرا را نزد عمر بازگفت و عمر قصد کیفر آن زن کرد.

اما امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود: برایم آبی داغ که کاملاً جوش آمده باشد بیاورید.

چون آب را آوردند فرمود تا آن را بر آن لکه ریزند. آن لکه سفید در خود جمع شد و حالت پخته به خود گرفت.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام آن را به سوی آن زن انداخت و چنین خواند: ﴿إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾[۲]. همسر خود را نیک نگاه دار. این حیلهٔ آن زنی باشد که چنین تهمتی زده است. پس بر آن زن که تهمت زده بود حد قذف جاری کرد[۳].

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۲/۲ و ۳۲۳.

۲. یوسف / ۲۸: بی‌شک، این از نیرنگ شما زنان است؛ که نیرنگ شما بزرگ است.

۳. روایت را بدین ساختار در منابع ندیدم. آنچه یافت می‌شود روایت زنی است که چون دلدادهٔ یکی از انصار شده بود بر او تهمت زد که دلدادهٔ آن زن است. آن‌گاه برای اثبات این دعوی آن صحنه را پرداخت و مدعی شد آن مرد با او خوابیده است ـ و ادامهٔ ماجرا. برای این روایت ← کلینی، الکافی، ۴۲۲/۷؛ مفید، الارشاد، ۲۱۸/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۴/۶.

زمان وجوب غسل

در تهذیب الاحکام است که زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: عمر بن خطاب یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را گرد آورد و پرسید. دربارهٔ مردی که به سراغ همسر خود رود و با او درآمیزد ولی انزال نکند چه می‌گویید؟

انصار گفتند: آب از آب است[۱]. اما مهاجران گفتند: همین که دو ختنه‌گاه به هم رسد غسل واجب شود.

عمر پرسید: ای ابوالحسن، تو را چه نظر است؟

فرمود: آیا بر چنین کسی، حکم به رجم و حد می‌کنید، ولی وجوب یک صاع آب را از او دریغ می‌دارید؟ چون دو ختنه‌گاه به هم رسد غسل واجب شود[۲].

دو کودک به هم چسبیده

ابوالمحاسن رویانی[۳] در احکام آورده است که در روزگار عمر دو کودک به هم چسبیده به دنیا آمدند که یکی زنده و دیگری مرده بود.

عمر گفت: با تیغ آن‌ها را از هم جدا کنند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود آن را که مرده است به خاک بسپارند و آن را که زنده است شیر دهند.

چنین کردند و پس از چند روز زنده از مرده جدا شد.

زیورهای کعبه

روزی عمر آهنگ آن کرد که زیورهای کعبه را بردارد.

---

۱. یعنی تا انزال نشود غسل لازم نیاید.

۲. «أتوجبون علیه الرجم و الحد و لاتوجبون علیه صاعاً من ماء اذا التقی الختانان وجب علیه الغسل». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۱۹/۱.

۳. مقصود ابوالمحاسن عبدالواحد بن اسماعیل رویانی شافعی (۴۱۵ - ۵۰۲ ق.) است. از کتاب او اثری نیافتم. ← بغدادی، هدیة العارفین، ۶۳۴/۱؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۹/۳؛ زرکلی، الاعلام، ۱۷۵/۴؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۰۶/۶.

عمر گفت: ابوالحسن، آن گره گشا کجا است؟

علی‌علیه‌السلام را خواستند و داستان را با او گفتند.

دو شیشه خواست و آن‌ها را وزن کرد. سپس فرمود هریک از آن کنیزان شیر خود را در شیشه‌ای بدوشند و آن را پر کنند:

آن‌گاه شیشه‌ها را وزن کرد. یکی سنگین‌تر بود. فرمود: پسر از آن کسی است که شیرش سنگین‌تر بوده و دختر از آن کسی که شیرش سبک‌تر بوده است.

عمر پرسید: این را از کجا می‌گویی؟

فرمود: از آن‌جا که خداوند مذکر را بهره‌ای همانند دو مؤنث داده است[1].

زنی که توطئه کرد

زنی سفیدهٔ تخم‌مرغ بر بستر همشوی خود ریخت و گفت: مردی در کنار او خوابیده است.

شوهر آن زن جامهٔ او را باز رسید و آن لکهٔ سفید را دید. ماجرا را نزد عمر بازگفت و عمر قصد کیفر آن زن کرد.

اما امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود: برایم آبی داغ که کاملاً جوش آمده باشد بیاورید.

چون آب را آوردند فرمود تا آن را بر آن لکه ریزند. آن لکه سفید در خود جمع شد و حالت پخته به خود گرفت.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام آن را به سوی آن زن انداخت و چنین خواند: ﴿إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾[2]. همسر خود را نیک نگاه دار. این حیلهٔ آن زنی باشد که چنین تهمتی زده است. پس بر آن زن که تهمت زده بود حد قذف جاری کرد[3].

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۲/۲ و ۳۲۳.

۲. یوسف / ۲۸: بی‌شک، این از نیرنگ شما زنان است؛ که نیرنگ شما بزرگ است.

۳. روایت را بدین ساختار در منابع ندیدم. آنچه یافت می‌شود روایت زنی است که چون دلدادهٔ یکی از انصار شده بود بر او تهمت زد که دلدادهٔ آن زن است. آن‌گاه برای اثبات این دعوی آن صحنه را پرداخت و مدعی شد آن مرد با او خوابیده است ـ و ادامهٔ ماجرا. برای این روایت ← کلینی، الکافی، ۴۲۲/۷؛ مفید، الارشاد، ۲۱۸/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۴/۶.

زمان وجوب غسل

در تهذیب الاحکام است که زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: عمر بن خطاب یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را گرد آورد و پرسید. دربارهٔ مردی که به سراغ همسر خود رود و با او درآمیزد ولی انزال نکند چه می‌گویید؟

انصار گفتند: آب از آب است[1]. اما مهاجران گفتند: همین که دو ختنه‌گاه به هم رسد غسل واجب شود.

عمر پرسید: ای ابوالحسن، تو را چه نظر است؟

فرمود: آیا بر چنین کسی، حکم به رجم و حد می‌کنید، ولی وجوب یک صاع آب را از او دریغ می‌دارید؟ چون دو ختنه‌گاه به هم رسد غسل واجب شود[2].

دو کودک به هم چسبیده

ابوالمحاسن رویانی[3] در احکام آورده است که در روزگار عمر دو کودک به هم چسبیده به دنیا آمدند که یکی زنده و دیگری مرده بود.

عمر گفت: با تیغ آن‌ها را از هم جدا کنند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود آن را که مرده است به خاک بسپارند و آن را که زنده است شیر دهند.

چنین کردند و پس از چند روز زنده از مرده جدا شد.

زیورهای کعبه

روزی عمر آهنگ آن کرد که زیورهای کعبه را بردارد.

---

۱. یعنی تا انزال نشود غسل لازم نیاید.

۲. «أتوجبون علیه الرجم و الحد و لاتوجبون علیه صاعاً من ماء اذا التقی الختانان وجب علیه الغسل». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۱۹/۱.

۳. مقصود ابوالمحاسن عبدالواحد بن اسماعیل رویانی شافعی (۴۱۵ - ۵۰۲ ق.) است. از کتاب او اثری نیافتم. ← بغدادی، هدیة العارفین، ۶۳۴/۱؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۹/۳؛ زرکلی، الاعلام، ۱۷۵/۴؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۰۶/۶.

امام علی علیه السلام فرمود: «زمانی که قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد اموال بر چهارگونه بود: اموال مسلمانان که آن‌ها را چنان که در احکام میراث مقرر است میان وارثان قسمت کردند؛ فیء که آن را میان مستحقانش پخش کرد؛ خمس که خداوند آن را در آن‌جا که باید، نهاد؛ و صدقات (زکات) که خداوند آن را آن‌جا که باید قرار داد. در آن زمان زیورهای کعبه هم بر آن بود، اما خداوند آن‌ها را بر همان حال واگذاشت. او نه از سر فراموشی آن‌ها را وانهاد و نه مکان آن‌ها بر او پنهان بود. پس تو نیز آن‌ها را همان‌جا که خدا و پیامبر گذارده است بگذار»[1].

پس عمر گفت: اگر تو نبودی رسوا می‌شدیم ــ و زیورها را همان‌جا که بود واگذاشت.

دربارهٔ مجوس

واحدی در بسیط و ابن‌مهدی در نزهة الابصار[2] به سند از ابن‌جبیر نقل کرده‌اند که گفته است: چون اسفید همیار شکست خورد عمر گفت: اینان نه یهودی بودند و نه مسیحی بودند و نه کتابی داشته‌اند.

اما آنان مجوس بودند. از این روی، علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود: نه، بلکه آنان کتابی داشته‌اند، ولی این کتاب برداشته شده است و داستانش نیز از این قرار بوده که یکی از شاهان ایشان مست شده و در حال مستی با دختر خود ــ یا فرمود با خواهر خود ــ همبستری کرده و چون به هشیاری بازگشته پرسیده است: راه برون‌شد از این مشکل چیست؟ به او گفته‌اند: اهل مملکت خود را گرد می‌آوری و ایشان را از آن می‌آگاهانی که این کار را حلال می‌دانی و بدیشان فرمان می‌دهی آن را حلال بشمرند.

او آن‌ها را گرد آورد و به آنان چنین خبر داد و از ایشان خواست از او پیروی کنند.

اما آن‌ها از او پیروی نکردند.

او گودال‌هایی در زمین کند و در آن‌ها آتش افروخت و ایشان را بر آتش عرضه داشت و هرکس نپذیرفت او را در آتش افکند و هرکس پذیرفت او را واگذاشت.

---

۱. «ان القرآن انزل علی النبی والاموال اربعة: اموال المسلمین فقسمها بین الورثة فی الفرائض، و الفیء فقسمه علی مستحقه، و الخمس فوضعه الله حیث وضعه، و الصدقات فجعلها الله حیث جعلها، و کان حلی الکعبة یومئذ فترکه الله علی حاله و لم‌یترکه نسیانا و لم‌یخف علیه مکانه فأقره حیث أقره الله و رسوله». ← شریف رضی، نهج البلاغة، حکمت ۲۷۰.

۲. روایت را در نزهة الابصار نیافتم.

جابر بن زید، عمرو بن اوس و ابن‌مسعود روایت کرده‌اند ـ و متن حاضر روایت ابن‌مسعود است ـ که عمر گفت: نمی‌دانم با مجوس چه کنم. ابن‌عباس کجا است؟

گفت: او همین‌جا است.

ابن‌عباس به حضور او آمد. از او پرسید: نشنیده‌ای که علی دربارهٔ مجوس چه می‌گوید؟ اگر نشنیده‌ای از او بپرس.

ابن‌عباس نزد علی علیه السلام رفت و در این باره از او پرسید.

امیرمؤمنان علیه السلام این آیه را خواند: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[1].

سپس در این‌باره فتوا داد[2].

کسانی که برادر خود را انکار کردند

زنی را نزد عمر آوردند که با پیرمردی ازدواج کرده و پیرمرد با او همبستر شده و بر روی شکم زن مرده بود. زن بعدها فرزندی آورده و دیگر فرزندان آن مرد مدعی شده بودند که آن زن بدکارگی کرده است.

عمر فرمان داد زن را سنگسار کنند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام او را دید. پس پرسید: آیا می‌دانید آن مرد چه روزی با این زن ازدواج کرده، در چه روزی با او همبستر شده و این همبستری چگونه بوده است؟

گفتند: نه.

فرمود: زن را برگردانید.

چون فردای آن روز شد نزد آن زن فرستاد.

زن همراه با فرزندش به حضور ایشان آمد.

امیرمؤمنان علیه السلام آن‌گاه کودکان همسال آن کودک را خواست و بدیشان فرمود: بازی کنید. چون

---

۱. یونس / ۳۵: پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن که خود هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟

۲. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۲۳۵/۴۰) خبر را تنها از مناقب نقل کرده است.

نیک به بازی مشغول شدند ناگهان آنان را فراخواند. کودکان همه برخاستند و آن کودک نیز برخاست، ولی در هنگام برخاستن به کف دست خود تکیه زد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام آن کودک را خواند و او را از پدر خود ارث داد و برادران او را که تهمت زده بودند یکایک حد زد و فرمود: در این که آن کودک در هنگام برخاستن به کف دست خود تکیه زد، نشان ضعف آن پیرمرد را دیدم[1].

زنی که ناگزیر شده بود

در اربعین خطیب است که گواهانی دربارهٔ زنی شهادت دادند که او را در یکی از چاه‌محله‌های عرب با مردی بی‌همسر دیدند که با وی درآمیخته است.

عمر فرمان داد آن زن را سنگسار کنند.

زن گفت: خداوندا، تو می‌دانی که من بیگناهم.

عمر خشمگین شد و گفت: یعنی بی‌عدالتی گواهان را هم اثبات می‌کنی؟

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود از آن زن بپرسند.

او گفت: خانواده‌ام شترانی داشتند. من با شتران خانواده‌ام رهسپار شدم و با خود مقداری آب برداشتم، و شترانم نیز شیر نداشتند. یکی از همنشینان نیز با من روانه شد. او شترانش شیر می‌دادند. آبی که من به همراه داشتم تمام شد. من از او آب خواستم، و او از این که مرا آب دهد جز به این شرط که به او تن دهم امتناع می‌ورزید. من نپذیرفتم. اما چون نزدیک بود جان بسپارم به او تن دادم.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «الله اکبر؛ ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ﴾[2] فلا اثم علیه»[3].

ابن‌اصفهانی در شعر خود گفته است:

آن‌جا که دو حکم همانند می‌نمایند، آنان به آنچه آن هدایتگر راه یابد، راه نیابند.

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۴۲۴/۷ و ۴۲۵؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۴/۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۶/۶ و ۳۰۷.

۲. مائده / ۳: پس هرکس دچار گرسنگی شود، بی‌آن که به گناه متمایل باشد... .

برای خبر ← مفید، الارشاد، ۲۰۷/۱. برای روایت همانند نیز ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۵/۴ و ۳۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۹/۱۰ و ۵۰.

۳. بر او گناهی نیست.

دخترکی به ناگزیر آن‌گاه که از تشنگی بیم مرگ داشت زنا داد.

آن‌گاه که او فرمود وی را بازگردانید، آن دخترک در حالی که نزدیک بود در اردوی مردگان خیمه زند، بازگردانده شد،

و همانند آن، جایی بود که به سنگسار زنی که پس از شش ماه فرزند آورده بود حکم داده بودند و او حکم وی را از قرآن آورد.

آن هنگامی بود که خواهر آن زن نزد آن حضرت آمد و این بیم را به او رساند که ممکن است بر آن زن حد محصن جاری شود[۱].

مسئله‌ای دشوار

خطیب در اربعین آورده که ابن‌عباس گفته است: در تشییع جنازه‌ای بودیم که علی علیه السلام به شوهر مادر آن کودک [که درگذشته بود] فرمود: از همسر خویش خودداری کن. عمر پرسید: چرا از زن خویش امساک ورزد؟ آیا از پیمان زناشویی با او خارج شده است؟ فرمود: آری، آن زن می‌خواهد نسبت به رحم خویش مطمئن شود. مبادا در آن جنینی باشد که پس از به دنیا آمدن مستحق میراث از برادر خود شود و ارثی برجای نمانده باشد.

عمر گفت: به خدا پناه می‌برم از این که مشکلی پیش آید و آن را علی‌ای نباشد[۲].

امانت

در تهذیب الاحکام است که دو مرد امانتی نزد زنی گذاشتند و به او گفتند: این امانت را تنها زمانی به ما برگردان که با هم به سراغ تو آییم.

---

۱. لایهتدون لما اهتدی الهادی له — مما به الحکمان یشتبهان
جاریة زنت مضطرة — خوف الممات بعلة العطشان
إذ قال ردوها فردت بعدما — کادت تحل عساکر الموتان
و برجم اخری والدأ عن ستة — فأتی بقصتها من القرآن
إذ اقبلت تجری الیها اختها — حذرأ علی حد الفؤاد حصان

۲. ← خوارزمی، المناقب، ۹۶.

آن‌ها به سفر رفتند.

پس از چندی یکی از آن‌ها باز آمد و گفت: امانتم را باز پس ده، دوستم مرده است.

زن از این که امانت را به او دهد خودداری ورزید. مرد اصرار کرد و بگومگوی آن‌ها بسیار شد و سرانجام زن امانت را بهِ او باز پس داد.

چندی بعد، دوست آن مرد آمد و گفت: امانت مرا بده.

زن گفت: دوستت آن را گرفت و گفت تو مرده‌ای.

نزاع را برای داوری نزد عمر بردند.

عمر به آن زن گفت: عقیده‌ام این است که تو ضامنی.

زن گفت: میان من و او علی‌علیه‌السلام را داور قرار ده.

علی‌علیه‌السلام فرمود: آن امانت نزد من است. شما خود از او خواسته‌اید تنها زمانی امانت را به شما بازگرداند که هر دو نزدش گرد آیید. اکنون تو دوست خود را به حضور آور ـ و آن زن را ضامن ندانست و فرمود: این دو مرد می‌خواسته‌اند مال آن زن را ببرند[1].

تعداد همسران برده

خطیب در اربعین آورده که ابن‌سیرین گفته است: عمر از مردم پرسید: یک برده چند زن تواند گرفت؟ و در این هنگام رو به علی‌علیه‌السلام گفت: ای صاحب معافری ـ معافری ردایی بود که آن حضرت بر دوش داشت ـ مقصودم تویی؟

فرمود: دو زن[2].

طلاق کنیز

در غریب الحدیث ابوعبید است که ابوصبره گفته است: دو مرد نزد علی‌علیه‌السلام آمدند و از او پرسیدند: در مورد طلاق کنیز چه نظر داری؟

---

۱. ← تهذیب الاحکام، ۲۹۰/۶. همچنین ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۸/۳؛ کلینی، الکافی، ۴۲۸/۷ و ۴۲۹.

۲. ← خوارزمی، المناقب، ۹۶.

عمر برخاست و به سوی حلقه‌ای که در آن مردی تاس بود رفت و از او پرسید. او [با اشاره] بدیشان رساند که دو بار. پس به آن دو تن گفت: دو بار.

یکی از آن دو مرد گفت: نزد تو آمده‌ایم و تو امیرمؤمنانی! و از تو دربارهٔ طلاق کنیز پرسیده‌ایم و تو نزد مردی دیگر رفته‌ای و از او پرسیده‌ای، خدای را سوگند که او یک جمله کامل هم با تو نگفته است.

عمر گفت: آیا می‌دانی این مرد کیست؟ علی بن ابی‌طالب است. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «اگر آسمان‌ها و زمین در یک کفه و ایمان علی در کفه‌ای دیگر نهاده شود، کفه ایمان علی سنگینی کند»[1].

مصقلة بن عبدالله نیز این روایت را نقل کرده است[2].

عبدی گفته است:

خبری برایمان روایت شده است که همهٔ راویان از آن خبر دارند.

آن این است که مردی نزد پسر خطاب آمد و از او پرسید: شمار طلاق کنیزان چند است؟

پسر خطاب پرسید: ای حیدر، کنیز را چند طلاق باشد؟ بگوی. مرتضی اشاره کرد

با انگشت خود و آن جوان به کسی که از او پرسیده بود رو کرد و گفت: دو تا، و بازگشت.

پرسید: این را می‌شناسی؟ گفت: نه. گفت: این علی است، صاحب علو و برتری[3].

---

۱. «لو ان السماوات و الارض وضعت فی کفة و وضع ایمان علی فی کفة لرجح ایمان علی».

خبر را در غریب الحدیث نیافتم.

۲. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۴۰/۴۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۱/۲ و ۳۲۲؛ طوسی، الامالی، ۲۳۸، ۵۷۵ و ۵۷۶.

۳.
انا روینا فی الحدیث خبراً — یعرفه سائر من کان روی
ان بن‌خطاب أتاه رجل — فقال کم عدة تطلیق الاما
فقال یا حیدر کم تطلیقة — للأمة اذکره فأومی المرتضی
باصبعیه فثنی الوجه الی — سائله قال اثنتان و انثنی
قال له تعرف هذا قال لا — قال له هذا علی ذوالعلی

فصل ۴

داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار عثمان

زنی با شوهری پیر

عامه و خاصه روایت کرده‌اند که زنی با پیرمردی ازدواج کرد و باردار شد. اما آن پیرمرد مدعی شد با او نزدیکی نکرده است و آن زن آبستن نیست.

عثمان از آن زن که دوشیزه بود پرسید: آیا آن پیرمرد بکارت تو را برداشته است؟

گفت: نه.

پس فرمود بر او حد جاری کنند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: زن را دو مجرا است: مجرای حیض و مجرای پیشاب. شاید آن پیرمرد از آن مجرای دوم بهره می‌برده، اما آب او به مجرای حیض درآمده و زن از آن باردار شده است.

مرد گفت: من بی آن که بکارت آن زن برگیرم در اندام پیشین او انزال می‌کردم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آن فرزند از آن او است و بر این نظرم که باید به دلیل انکار وی کیفر داده شود[1].

---

۱. ← سعید بن منصور، السنن، ۲۱۱، ۲/۱۰۵؛ مفید، الارشاد، ۱/۲۱۱.

تولد زودهنگام

در کشاف[۱] ثعلبی، اربعین خطیب و موطا[۲] مالک به سند هرکدام از این مؤلفان از بعجة بن بدر جهنی روایت شده است که زنی را نزد عثمان آوردند که در شش ماه فرزندی زاده بود. عثمان تصمیم داشت او را سنگسار کند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اگر به کتاب خدا با تو محاجه کنم بر تو چیرگی یابم. خداوند فرمود: ﴿وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا﴾[۳] و سپس فرمود: ﴿وَٱلْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ﴾[۴].

پس دو سال مدت شیردهی و شش ماه دوران بارداری است.

عثمان گفت: او را بازگردانید. سپس افزود: عثمان اکنون که پیغام فرستاده تا او را بازگردانند عناد نورزیده است.

آن کنیزک

خاصه و عامه روایت کرده‌اند که مردی کنیزکی بغل‌خواب داشت. او را باردار کرد و سپس از او کناره گزید و او را به نکاح یکی از بردگان خود درآورد. آن مرد پس از چندی درگذشت. فرزندش ارث‌بر او شد و چون مادرش [به حکم کنیز بودن] در تملک او درآمد به خودی خود آزاد گشت. آن فرزند همچنین شوهر مادر خود را [بدان اعتبار که غلام بوده است] از مولی [یا همان پدر خود] به ارث برد. پس از چندی این فرزند درگذشت و آن کنیز شوهر خود را که در تملک آن فرزند بود از او به ارث برد.

بدین سان آن دو تن نزد عثمان شکایت آوردند. زن می‌گفت: این مرد بردهٔ من است؛ و مرد می‌گفت: این زن همسر من است و او را رها نمی‌کنم.

عثمان گفت: این یک معضل است.

---

۱. نام درست کتاب الکشف و البیان است. ← ۳۴۶/۸.

۲. ← الموطأ، ۸۲۵/۲. با این افزوده که چون فرستادهٔ عثمان بدان‌جا رسید دید آن زن را سنگسار کرده‌اند.

۳. احقاف / ۱۵: و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.

۴. بقره / ۲۳۳: و مادران باید فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند. این حکم برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند.

امیرمؤمنان ﷺ که در آن‌جا حضور داشت فرمود: از این زن بپرسید آیا پس از ارث بردن آن مرد از فرزند خود با او همبستر شده است یا نه.

زن گفت: نه.

فرمود: اگر معلوم می‌شد که آن مرد با او همبستری کرده است او را کیفر می‌دادم.

[سپس بدان زن فرمود:] برو! این مرد بردهٔ تو است و او را بر تو تسلطی نباشد. اگر خواستی او را آزاد می‌کنی، و اگر خواستی به بردگی می‌گیری یا می‌فروشی. این مرد ملک تو است[1].

کنیز مکاتَب

روایت کرده‌اند در روزگار عثمان کنیزی مُکاتَب که سه چهارم از وی آزاد شده بود زنا کرد. عثمان در این‌باره از امیرمؤمنان ﷺ پرسید.

امیرمؤمنان ﷺ فرمود: به نسبت مقدار آزاد شده‌اش به حدّ افراد آزاد محکوم است و به نسبت مقداری از او که همچنان در تملک و بردگی است حد بردگان بر وی جاری می‌شود.

اما زید بن ثابت گفت: تنها بر مبنای حد بردگان تازیانه می‌خورد.

امیرمؤمنان ﷺ فرمود: چگونه در حالی که سه چهارم از آن زن آزاد شده است به حساب حد بردگان تازیانه بخورد؟ چرا اکنون که سهم آزادشدهٔ او افزون‌تر است او را بر پایهٔ حد مقرر برای افراد آزاد تازیانه نزنی؟

زید گفت: اگر چنین باشد لازم است آن زن به نسبت مقداری از او که آزاد شده است ارث هم ببرد.

امیرمؤمنان ﷺ فرمود: آری، و این نیز واجب است.

پس زید خاموش شد[2].

نزاعی بر سر ارث

سفیان بن عیینه به سند خود از محمد بن یحیی نقل کرده که گفته است: مردی دو زن داشت: زنی از انصار و زنی از بنی‌هاشم.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۲۱۱/۱.

۲. ← همان، ۲۱۱ و ۲۱۲.

زن انصاری را طلاق داد و پس از مدتی مرد.

زن انصاری مدعی شد که در زمان مرگ مرد هنوز در عدهٔ او بوده است. در این‌باره شاهدانی هم در حضور عثمان گواهی دادند که این زن از او ارث می‌برد.

عثمان نمی‌دانست چه کند و مسئله را به امیرمؤمنان علیه السلام بازگرداند.

علی علیه السلام فرمود: آن زن سوگند بخورد که پس از طلاق سه بار حیض نشده است، و از آن مرد ارث ببرد.

پس عثمان به آن زن هاشمی گفت: این قضاوت عموزادهٔ خود تو است.

زن گفت: به این داوری خرسندم. آن زن سوگند بخورد و ارث را ببرد.

اما زن انصاری از سوگند خوردن پروا کرد و میراث را به همین زن هاشمی واگذاشت[1].

جدا کردن گواهان از همدیگر

دختری یتیم نزد مردی بود. زن آن مرد از این بیم داشت که مرد او را به همسری گیرد. از این روی زنانی چند را خواست تا او را گرفتند و سپس با انگشت بکارتش را برداشت.

چون همسر آن زن بازآمد زن آن یتیم را به بدکارگی متهم کرد و از زنان همسایه بر ضد او گواهانی آورد.

نزاع را نزد عثمان یا عمر بردند. او آنان را به حضور علی علیه السلام آورد.

علی علیه السلام از آن زن بینه خواست.

گفت: این همسایگانم.

امیرمؤمنان علیه السلام شمشیر از نیام برآورد و پیش روی نهاد. آن‌گاه زن آن مرد را [دیگربار] خواست، و او را به پرسش‌های گوناگون آزمود. اما او نپذیرفت که از سخن خود بازگردد.

امیرمؤمنان علیه السلام او را بازگرداند و یکی از گواهان را خواست. سپس بر دو زانو نشست و فرمود: مرا می‌شناسی؟ من علی بن ابی‌طالب هستم و این نیز شمشیر من است. زن آن مرد سخنان خویش را گفت و من او را امان دادم. اینک اگر تو با من راست نگویی شمشیر را بر تو چیره خواهم داشت.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱۳/۲ و ۳۱۴. برای روایت بریده از این ماجرا نیز ← مالک، الموطأ، ۵۷۲/۲؛ بیهقی، معرفة السنن و الآثار، ۳۳/۶.

گفت: امان در راستگویی است.

فرمود: پس راست بگوی.

گفت: نه، چنان [که آن زن می‌گوید] نیست. خدای را سوگند که زن جمالی و اندامی برای آن یتیم دید و از این ترسید که شوهرش فاسد شود. مست‌کننده‌ای به آن یتیم خوراند و آن‌گاه ما را خواست و ما وی را گرفتیم و او به انگشت خود بکارت از وی برگرفت.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: الله اکبر، پس از دانیال پیامبر من نخستین کسی هستم که گواهان را از هم جدا کرده است.

امیرمؤمنان علیه السلام آن زن را به حد قذف محکوم کرد و همهٔ زنان گواه را به پرداخت خسارتِ «عقر»[1] ملزم کرد و عقر آن یتیم را چهارصد درهم قرار داد. همچنین از آن زن خواست از آن مرد جدا شود و به شوهر وی نیز فرمود که او را طلاق دهد. سپس آن دخترک را به همسری آن مرد درآورد و ازجانب وی مهر داد.

عمر گفت: ای ابوالحسن، داستان دانیال را برایمان بگو.

علی علیه السلام چنین نقل کرد که یکی از پادشاهان بنی‌اسرائیل دو قاضی داشت: آن دو قاضی را دوستی درستکار بود که زنی زیبا داشت.

زمانی پادشاه آن مرد را به جایی مأموریت داد. مرد به آن دو قاضی گفت: شما را دربارهٔ همسرم به نیکی سفارش می‌کنم.

گفتند: باشد.

آن مرد رهسپار سفر شد و آن دو قاضی بر در سرای او می‌آمدند و پس از چندی عاشق و خواستار همسر او شدند.

آن زن نپذیرفت.

قاضیان گفتند: نزد پادشاه دربارهٔ تو به زنا گواهی خواهیم داد و تو را سنگسار خواهیم کرد.

گفت: هرچه دوست دارید بکنید.

---

۱. مقصود از عقر خسارتی است که در صورت وقوع همبستری غیرصحیحی که موجب حد نباشد به زن پرداخت شود. ← قلعجی، معجم لغة الفقهاء، ۳۱۸.

پس نزد پادشاه رفتند و گواهی دادند که آن زن بدکارگی کرده است.

پادشاه از این خبر بسی اندوهگین شد و از وزیر پرسید: چارهٔ کار را چه می‌دانی؟

گفت: چاره‌ای سراغ ندارم.

پادشاه روانه شد و در گذر کودکانی را دید که بازی می‌کردند و دانیال هم در میان ایشان بود.

دانیال گفت: ای کودکان، بیایید تا من پادشاه باشم و تو «فلان کودک» همان زن پرسشگر باشی و فلانی و فلانی آن دو قاضی باشند که بر آن زن گواهی داده‌اند.

سپس قدری خاک گرد آورد و شمشیری از نی ساخت و به کودکان گفت: این یکی [اشاره به یکی از دو کودک در نقش قاضی] را بگیرید و به فلان نقطه برید و این دیگری را بگیرید و به فلان نقطهٔ دیگر برید.

آن‌گاه یکی از آن دو کودک را خواست و به او گفت: راست بگو. اگر راست نگویی تو را به آن شهادتی که می‌دهی می‌کشم.

گفت: گواهی می‌دهم که آن زن بدکارگی کرده است.

پرسید: کی؟

گفت: فلان روز.

پرسید: با کی؟

گفت: با فلان کس.

پرسید: کجا؟

گفت: فلان جا.

دانیال گفت: این پسر را به همان‌جا که بود برید و آن دیگری را بیاورید.

چون آن کودک آمد از او پرسید: بر چه چیز گواهی می‌دهی؟

گفت: گواهی می‌دهم که آن زن بدکارگی کرده است.

پرسید: کی؟

گفت: فلان روز.

پرسید: با کی؟

گفت: با فلانی.

پرسید: کجا؟

گفت: فلان جا.

اما آنچه او گفت برخلاف چیزهایی بود که آن دیگری اظهار داشته بود.

پس دانیال گفت: الله اکبر! این دو تن گواهی دروغ داده‌اند. ای فلانی، در میان مردم جار زن که این‌ها بر فلانی گواهی دروغ داده‌اند. گرد آیید و کشته شدن آنان را ببینید.

وزیر که این ماجرا دید نزد پادشاه بازگشت و او را از این داستان آگاهاند.

پادشاه دربارهٔ آن دو قاضی به داوری نشست و چون با یکدیگر متفاوت گفتند آن‌ها را کشت[1].

آن‌که در احرام گوشت شکار خورد

در مسند احمد[2] و مسند ابویعلی[3] است که عبدالله بن حارث بن نوفل هاشمی روایت کرده است که [پس از فرود آمدن عثمان در چاه‌محلهٔ قدیه در جریان حج خود] مردمان آن چاه‌محله کبکی شکار کردند و پختند و به عثمان و یارانش تقدیم کردند.

یاران عثمان از خوردن خودداری ورزیدند. اما عثمان گفت: این شکاری است که نه ما خود آن را شکار کرده‌ایم و نه خواسته‌ایم که آن را برای ما شکار کنند. مردمانی که مُحرم نبوده‌اند آن را شکار کرده‌اند و برای خوردن به ما تقدیم داشته‌اند. اشکالی در این کار نیست.

اما مردی گفت: علی علیه السلام این کار را خوش ندارد.

عثمان در پی علی علیه السلام فرستاد.

علی علیه السلام خشمگین در حالی که بدنش به آب و گل آلوده بود بدان‌جا آمد.

عثمان گفت: تو با ما فراوان مخالفت می‌کنی.

فرمود: خدا را گواه بدانید، آیا در میان شما کسی هست که دیده باشد برای پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۴۲۵/۷ - ۴۲۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۰/۳ - ۲۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۸/۶ - ۳۱۰.

۲. ← ۱۰۰/۱.

۳. ← ۳۴۰/۱، با روایتی مختصرتر.

در احرام بود دنبالچهٔ الاغی وحشی آوردند و او فرمود: ما مُحرم هستیم، آن را به کسانی که در احرام نیستند دهید؟

دوازده تن گواهی دادند.

پس فرمود: خدا را گواه گیرید، آیا در میان شما کسی هست که دیده باشد برای پیامبر صلی الله علیه و آله پنج تخم شترمرغ آوردند و فرمود: ما در احرام هستیم، آن به کسانی که احرام ندارند دهید؟

باز هم دوازده تن از صحابه گواهی دادند.

پس عثمان برخاست و به خیمهٔ خود رفت و آن خوراک را برای مردمان همان چاه‌محله گذاشت.

ابوالحسن مرادی گفته است:

ای کسی که دربارهٔ علی علیه السلام و آن کسانی که با او بدها گفتند و آن بدی‌ها کردند می‌پرسی،

آن مردمان او را نشناختند و از سر نادانی با او دشمنی کردند؛ و البته مردم دشمن آن چیزی‌اند که نشناسند[1].

---

۱. یا سائلی عن علی و الألی عملوا ... به من السوء ما قالوا و ما فعلوا

لم یعرفوه فعادوه لجهلهم ... و الناس کلهم اعداء ما جهلوا

شاعر در بیت دوم حدیث «الناس اعداء ما جهلوا» را اقتباس کرده است.

فصل ۵

داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار پس از بیعت همگانی

درباره زنی که از ترس مرده بود

در من لایحضره الفقیه آمده است که پس از جنگ بصره، امیرمؤمنان علیه السلام بر زنی گذشت که با جنین خود در کنار راه افتاده بود و هر دو مرده بودند.

در این باره پرسید.

گفتند: این زن باردار بوده و چون جنگ و گریز را دیده ترسیده و [کودک خود را سقط کرده و آن کودک پس از ولادت مرده و زن نیز] جان باخته است.

راوی گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام از مردمان پرسید: کدام‌یک از آن‌ها پیش از دیگری مرده است؟

گفتند: کودک.

امیرمؤمنان علیه السلام شوهر آن زن یا همان پدر کودک را خواست و دو سوم دیه را به عنوان ارث فرزندش به او داد و یک سوم را نیز [حکماً] به مادر آن کودک داد. سپس از این ثلث که مادر از فرزند مردهٔ خود به ارث برد نصف را به شوهر او و باقیمانده را به دیگر خویشاوندانش داد.

راوی گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام همچنین از دیهٔ آن زن که مرده بود، نصف آن را که دو هزار و پانصد درهم می‌شد به همسر او داد؛ چرا که آن زن به جز فرزندی که پس از وحشت کردن سقط کرده بود فرزندی دیگر نداشت.

راوی گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام این دیه را از بیت‌المال بصره پرداخت[1].

در نبود عاقله

در احکام الشرعیه خزاز قمی است که سلمة بن کهیل گفته است: کسی را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند که مردی را به خطا کشته بود. امیرمؤمنان علیه السلام از او پرسید: بستگان و خاندانت کی‌اند؟

گفت: خویشاوندان من در موصل هستند.

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ او از مردمان پرسید و خویشاوندی برایش نیافت. پس به کارگزار خود در موصل نوشت: باری، فلانی ـ و نشانی‌اش فلان است ـ مردی از مسلمانان را به خطا کشته و از این یاد کرده که از مردمان موصل است و در آن‌جا خویشاوندان و خاندانی دارد. اینک این مرد را همراه فرستاده‌ام فلانی ـ و نشانی‌اش فلان است ـ نزد تو می‌فرستم. چون به خواست خدا، به نزد تو آمد و نامهٔ مرا خواندی کار او را وارسی کن و دربارهٔ خویشاوندان مسلمانش بپرس. اگر از مردمان موصل و زادهٔ آن‌جا بود و در آن‌جا برایش خویشاوندانی مسلمان یافتی، آنان را گرد آور و آن‌گاه بنگر کدام‌یک از ایشان است که ارث‌بر او است و در کتاب خدا سهمی مقرر دارد و هیچ‌یک از خویشاوندان حاجب او نیستند و بنگر که آیا اینان در درجهٔ خویشاوندی با او برابرند یا نه و نیز بنگر که آیا بستگانی از ناحیهٔ پدر دارد و آیا او را بستگانی از ناحیهٔ مادر هست. سپس بر مردانی که خویشاوندان اویند و خویشاوندی آنان از ناحیهٔ پدر است دو سوم دیه و بر مردانی که خویشاوند اویند و خویشاوندی آنان از ناحیهٔ مادر است یک سوم دیه مقرر کن. اگر او را خویشاوندانی منسوب از ناحیه پدر نباشد همهٔ دیه را بر مردان مسلمان خویشاوند که از سمت مادر با او خویشاوندی دارند مقرر بدار و آن را در میان ایشان پخش کن و از آن‌ها بخواه آن را در ظرف سه سال بپردازند. اگر او را خویشاوندی منسوب از طرف پدر و خویشاوندی منسوب از طرف مادر نبود آن دیه را بر مردمان موصل، کسانی که در آن‌جا زاده و بزرگ شده‌اند مقرر بدار و کسی از دیگر مردمان و ساکنان دیگر آبادی‌ها را بدان الزام مکن. پس از مردم بخواه در مدت سه سال، هر سال قسطی از این دیه را بپردازند تا زمانی که به خواست خدا همه را دریافت کنی. اما در صورتی که این مرد از مردمان موصل نبود ـ که البته از ایشان نخواهد بود ـ او را با

---

۱. ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۰۸ و ۳۰۹.

فرستاده‌ام فلانی نزد من بازفرست. من خود ولیّ او باشم و از جانب او دیه بدهم؛ وگرنه خون مسلمانی که کشته شده است هدر رود[۱].

چشم اسب

امیرمؤمنان علیه السلام درباره اسبی که چشمش را درآورده بودند چنین حکم کرد که یک چهارم بهای آن در روزی که چشمش را درآورده‌اند خسارت بدهند[۲].

سوگند و استثنا

عدی بن حاتم درباره امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده و گفته است: در روزی که در صفین رو در روی معاویه قرار گرفت می‌شنیدم که با صدای بلند می‌فرمود: «خدای را سوگند، معاویه را خواهم کشت»، و سپس با صدای آهسته می‌گفت: «ان شاء الله».

من که نزدیک او بودم گفتم: ای امیرمؤمنان علیه السلام، تو در آغاز سخن بر کاری که خواهی کرد سوگند خوردی و سپس «ان شاء الله» گفتی. مقصود تو چه بود؟

فرمود: «جنگ نیرنگ است و من نزد مسلمانان دروغگو نیستم. خواستم با این شیوه یاران خود را به پیکار برانگیزم تا سست نشوند و در سپاه دشمن طمع بندند. به خواست خدا پس از این پیکار آنان را خواهم آگاهاند تا بهره برند»[۳].

مردی که به برده خود فرمان قتل داد

امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده که دربارهٔ مردی که به بردهٔ خود دستور داده بود مردی دیگر را بکشد فرمود: «مگر برده نزد آن مرد چیزی جز همانند تازیانه یا شمشیر او است؟ صاحب برده

---

۱. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۷۱/۱۰ و ۱۷۲.

۲. ← کلینی، الکافی، ۳۶۷/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۷۲/۴ و ۱۷۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۹/۱۰؛ بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۲۹.

۳. «ان الحرب خدعة و انا عند المؤمن غیر کذوب فأردت ان احرض اصحابی علیهم لکی لایفشلوا و لکی یطمعوا فیهم فافقههم ینتفعوا بها بعد الیوم ان شاء الله». ← کلینی، الکافی، ۴۶۰/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۶۳/۶، با اندکی تفاوت.

کشته شود و آن برده نیز به زندان رود»[۱].

مشارکت در قتل

امام صادق علیه السلام همچنین فرموده است: سه مرد مرتکب قتلی شدند. آن‌ها را نزد علی علیه السلام فراخواندند. یکی از آن‌ها مردی را گرفته بود، دیگری بر او تاخته و او را کشته بود و دیگری هم در جایی به دیده‌بانی ایستاده بود.

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ آن که دیده‌بانی می‌کرده است فرمود که چشمانش را با آهن گداخته درآورند، دربارهٔ کسی که مقتول را گرفته بود فرمود چنان که انسانی را تا مرگ گرفته است او را تا مرگ در زندان نگه دارند و دربارهٔ آن که کشته بود فرمود او را بکشند[۲].

نوزاد دو سر

راویان اخبار روایت کرده‌اند و صاحب فضائل العشرة نیز نقل کرده است که در روزگار علی علیه السلام کودکی زاده شد که دو سر و دو سینه بر یک کمر داشت. دربارهٔ او از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: چگونه ارث خواهد برد؟

فرمود: «او را واگذارند تا به خواب رود. سپس او را بانگ زنند. اگر هر دو با هم بیدار شدند یک ارث خواهد داشت و اگر یکی بیدار شد و دیگری همچنان خواب بود میراث دو نفر را خواهد برد»[۳].

دو نوزاد به هم چسبیده

در آنچه ابوعلی حداد به سند خود از سلمة بن عبدالرحمن برای ما روایت کرده آمده که گفته است: مردی را نزد عمر بن خطاب آوردند که یک تن، ولی دو سر، دو دهان، دو بینی، دو مجرای پیش، دو مجرای پس و چهار چشم داشت و او را خواهری هم بود.

---

۱. «و هل العبد عند الرجل إلا کسوطه او کسیفه؟ یقتل السید و یودع العبد السجن». ← کلینی، الکافی، ۲۸۵/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۱۸/۴؛ طوسی، الاستبصار، ۲۸۳/۴؛ همو، تهذیب الاحکام، ۲۲۰/۱۰، با اندکی تفاوت.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۸۸/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۱/۳ و ۱۱۸/۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۱۹/۱۰.

۳. «یترک حتی ینام ثم یصاح به فان انتبها جمیعا کان له میراث واحد و ان انتبه احدهما و بقی الآخر کان له میراث اثنین». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۵۸/۹. همچنین با تفاوتی اندک: کلینی، الکافی، ۱۵۹/۷.

عمر صحابه را گرد آورد و در این باره از ایشان پرسید.

اما همه از پاسخ درماندند و نزد علی علیه السلام که در باغ خود بود رفتند. فرمود: «آزمودن وی آن است که واگذارده شود تا بخوابد. اگر همهٔ چشم‌ها را و هر دو دهان را بست بدنی واحد است. ولی اگر برخی از چشم‌ها باز بود یا تنها یکی از دو دهان را بست دو بدن است. این یک آزمون است. اما آزمون دیگر آن که او را غذا و آب دهند تا شکمش پر شود. اگر از هر دو مجرای پیش آب راند و از هر دو مخرج قضای حاجت کرد یک بدن است. اما اگر تنها از یکی پیشاب کرد یا از یکی قضای حاجت کرد دو بدن است»[1].

این روایت را طبری در کتاب خود آورده است[2].

تخمی از مرغ مرده

عمار دهنی از ابوالصهباء روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام بر منبر بود که ابن‌کواء برخاست و پرسید: با مرغی مرده آمیزش کرده‌ام و از آن تخم‌مرغی بیرون آمده است. آیا آن را بخورم؟

فرمود: نه.

پرسید: اگر آن تخم‌مرغ را بپرورم تا از آن جوجه‌ای برآید آن جوجه را بخورم؟

فرمود: آری.

پرسید: چگونه؟

فرمود: «زیرا این زنده‌ای است که از مرده برآمده و آن مرده‌ای بوده که از مرده‌ای برون آمده است»[3].

زنی دو جنسیتی

حسن بن علی عبدی، از سعد بن طریف، از شریح روایت کرده است که زنی نزد او آمد و گفت: من هم آنچه مردان دارند دارم و هم آنچه زنان دارند.

---

۱. «قضیته ان ینوم فان غمض الأعین او غط من الفمین جمیعا فبدن واحد و ان فتح بعض الأعین او غط احد الفمین فبدنان هذه قضیته. و اما القضیة الاخری فیطعم و یسقی حتی یمتلی فان بال من المبالین جمیعا و تغوط من الغائطین جمیعا فبدن واحد و ان بال او تغوط من احدهما فبدنان».

۲. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۳۵۵/۱۰۱) و نوری در مستدرک الوسائل (۲۲۷/۱۷) آن را تنها به نقل از مناقب آورده‌اند.

۳. «لانه حی خرج من میت و تلک میتة خرجت عن میتة». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۴/۲.

شریح گفت: امیرمؤمنان عليه السلام بر پایهٔ مجرای پیشاب داوری می‌کند.

گفت: اما من از هر دو مجرا پیشاب می‌کنم و از هر دو مجرا با هم بازمی‌ایستد.

شریح در شگفت شد و گفت: شگفت‌آورتر این که شوهرم با من آمیزش کرد و از او فرزندی زادم و من با کنیز خود درآمیختم و او از من صاحب فرزند شد.

شریح از سر شگفتی دستی بر دست دیگر زد و نزد امیرمؤمنان عليه السلام آمد.

زن به آن حضرت گفت: همان گونه است که او گفت.

امیرمؤمنان عليه السلام پرسید: شوهرت کیست؟

گفت: فلان کس.

در پی او فرستاد و او را خواست و دربارهٔ آنچه آن زن گفته بود از او پرسید.

گفت: واقعاً همان‌گونه است.

امام عليه السلام به آن مرد فرمود: تو از شکارچی شیر دلیرتری که با چنین زنی درمی‌آمیزی!

سپس فرمود: ای قنبر، با چهار زن نزد او برو و دنده‌هایش را بشمار.

شوهر آن زن گفت: من نه مردی را بر او امین می‌دانم و نه زنی را.

امیرمؤمنان عليه السلام دینار راکه اخته بود فرمود تا جامه‌ای بر خود بندد ـ یا این‌که آن زن را در خانه‌ای خلوت گذاشت و به دینار فرمود بر او درآید ـ و دنده‌هایش را بشمرد.

دنده‌های او در سمت راست هشت تا و در سمت چپ هفت تا بود.

امیرمؤمنان عليه السلام بر او جامهٔ مردان پوشاند و او را به مردان ملحق ساخت.

شوهرش گفت: ای امیرمؤمنان، او دخترعموی من است و از من صاحب فرزند شده است، اینک تو او را به مردان ملحق می‌کنی!

فرمود: «من دربارهٔ او به حکم خدا حکم کرده‌ام، خداوند تعالی حوا را از دندهٔ پایین و سمت چپ آدم بیافرید و از این روی دنده‌های مردان کاستی دارد و دنده‌های زنان کامل است»[1].

---

۱. «انی حکمت فیها بحکم الله ان الله تعالی خلق حواء من ضلع آدم الایسر الاقصی فاضلاع الرجال تنقص و اضلاع النساء تمام». برای متن و ماجرا ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۲۸/۴؛ بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۰۴ و ۱۰۵؛ مفید، الارشاد، ۲۱۳/۱ و ۲۱۴.

برخی از اهل نقل آورده‌اند که امیرمؤمنان علیه‌السلام دو مرد عادل را فرمود تا به خانه‌ای خالی روند. آن شخص را هم با آنان حاضر کرد و فرمود دو آینه نصب کنند: یکی در برابر شرمگاه آن شخص و دیگری در سمت مقابل آن. هم به آن شخص فرمود تا شرمگاه خود را در برابر آینه و به گونه‌ای که آن دو گواه خود آن را نبینند برهنه سازد. پس آن دو گواه را فرمود در آینه‌ای که مقابل آن آینه است بنگرند.

چون آن دو گواه عادل صحت ادعای آن فرد را در مورد داشتن دو اندام احراز کردند، وضع او را بر پایهٔ تعداد دنده‌ها معلوم ساخت[1].

تدلیس در نکاح

اسماعیل بن موسی به سند خود روایت کرده است که مردی دختری عرب‌تبار داشت. او را به همسری مردی درآورد. اما سپس به جای او دختری دیگر را که از مادری غیرعرب بود نزد آن شخص فرستاد.

مرد پس از آن که با این زن همخوابگی کرد از این امر آگاهی یافت.

نزد معاویه رفت و داستان را با او بازگفت.

معاویه گفت: مشکلی است و آن را ابوالحسنی نیز هست.

آن مرد اجازه خواست. به کوفه آمد، به حضور امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید و داستان را با او درمیان نهاد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: بر پدر مرد است همان دختری را که به نکاح آن مرد درآورده است نزد او رهسپار کند و مهری همانند آن ستاند که آن مرد برای دختری که نزد او فرستاده مقرر کرده است. مهری هم که آن مرد به خواهر دختر مطلوب خود داده در ازای بهره‌ای که از آغوش او برده از آن او است.

همچنین فرمود آن که به نزد آن مرد فرستاده می‌شود با او همخوابگی نکند تا زمانی که عدهٔ آن پیشین به پایان رسد، و پدر او را هم به کیفر کاری که کرده است تازیانه زنند[2].

تفاوت طحال و کبد

در تهذیب در خبری از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت شده است که از خوردن طحال نهی کرد.

قصابی گفت: ای امیرمؤمنان، جگر و اسپرز مانند همند.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۲۱۴/۱.

۲. ← ابن‌حزم، المحلی، ۵۰۹/۹. همچنین برای مضمون ← مرسی، الاحکام، ۴۰۴ و ۴۰۵.

فرمود: دروغ می‌گویی ای فرومایه! برایم تشتی آب بیاور تا تو را از تفاوت این دو بیاگاهانم.

او تشتی آب با یک جگر و یک اسپرز آورد.

امام علیه السلام فرمود: جگر را از وسط بشکاف و اسپرز را هم از وسط بشکاف.

سپس هر دو را در آب افکند. جگر سفید شد و هیچ چیز از آن نکاست، اما اسپرز سفید نشد و هرچه در آن بود بیرون آمد و آن آب همه خون شد و از آن طحال جز پوست و رگ‌ها چیزی نماند.

فرمود: این هم تفاوت این دو: این گوشت است و این خون[1].

نزاع بر سر جامه

ابن‌بطه و شریک به سند خود از ابن‌ابجر بجلی روایت کرده‌اند که گفته است: نزد معاویه بودم که دو مرد در نزاع بر سر جامه‌ای نزد او آمدند. یکی گفت: جامهٔ من است و بر سخن خود گواه آورد؛ و دیگری گفت: جامهٔ من است؛ آن را از بازار از مردی که نمی‌شناختم خریده‌ام.

معاویه گفت: کاش این مسئله را علی بن ابی‌طالب بود.

ابن‌ابجر گفته است: من گفتم: دیده‌ام که علی علیه السلام در مسئله‌ای همانند این داوری کرده است. او جامه را از آن کسی که بینه آورده است دانست و به دیگری فرمود: در پی آن فروشنده برو.

معاویه نیز میان آن دو مرد به همین نحو قضاوت کرد[2].

بردهٔ قاتل

به همین سند روایت شده است که برده‌ای را نزد علی علیه السلام آوردند که مردی آزاد را کشته بود.

فرمود: به اولیای مقتول سپرده شود.

او را به ایشان سپردند و آن‌ها از او درگذشتند.

پس مردم به او می‌گفتند: مردی را کشتی و آزاد هم شدی!

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: نه، او را در اختیار صاحبان خویش قرار دهند[3].

---

۱. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۷۴/۹. همچنین ← کلینی، الکافی، ۲۵۳/۶ و ۲۵۴.

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱۵/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۰۶/۱۲.

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۷/۲.

ناخواسته

جابر بن عبدالله بن یحیی گفته است: مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، من از همسر خود عزل می‌کردم، ولی او فرزندی آورد.

پرسید: خدا را بر تو گواه می‌گیرم و می‌پرسم: آیا شده است با او آمیزش کنی و پیش از بول کردن دیگربار با او بیامیزی؟

گفت: آری.

فرمود: پس آن فرزند از آن تو است[1].

جامهٔ نمازگزار

از امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ علت احکام جامه‌ای که انسان با آن نماز می‌خواند پرسیدند.

فرمود: «هنگامی که انسان در نماز باشد بدن و جامهٔ او و هرچه پیرامون او است تسبیح گویند»[2].

فلسفهٔ احکام

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «خداوند ایمان را مایهٔ پاک شدن از شرک، نماز را مایهٔ پیراستن از تکبر، زکات را سبب روزی، روزه را مایهٔ آزمودن اخلاص در برابر حق، حج را زمینهٔ تقویت دین، جهاد را مایهٔ عزت اسلام، امر به معروف را منفعت همگان، نهی از منکر را وسیلهٔ بازداشتن سبک خردان، پیوستن با خویشاوندان را زمینهٔ فزوده شدن بر شمار کسان، قصاص را مایهٔ پاسداری از جان، برپا داشتن حدود را بزرگ داشتن حرمت‌ها، دوری از میگساری را زمینهٔ مراقبت از عقل و خرد، دوری از دزدی را تثبیت‌کنندهٔ عفت، پرهیز از زنا را مایهٔ حفظ نسب، دوری از لواط را زمینهٔ فزودن نسل، گواه گرفتن را پشتوانه‌ای در برابر انکارها، دوری از دروغ را نشان ارج نهادن به راستی، اسلام را مایهٔ امان یافتن از بیم‌ها، امانتداری را سامان امت و فرمانبری را بزرگ داشتن حکمران قرار داد»[3].

---

۱. ← همان، ۳۲۵/۲.

۲. «ان الانسان اذا کان فی الصلاة فان جسده و ثیابه و کل شیء حوله یسبح». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲: ۳۳۶.

۳. «فرض الله تعالی الایمان تطهیراً من الشرک، و الصلاة تنزیهاً عن الکبر، و الزکاة تسبیباً للرزق، والصیام ابتلاء لاخلاص

←

علل مناسک حج

از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: چرا وقوف در غیر حرم است و در حرم نباشد؟

فرمود: از آن روی که کعبه خانهٔ او و حرم سرای او است و چون مردمان آهنگ او کنند آن‌ها را بر دروازه بازایستاند تا در پیشگاه او به زاری پردازند.

پرسیدند: پس چرا مشعرالحرام در محدودهٔ حرم واقع است؟

فرمود: چون پس از این که مردمان را اجازهٔ ورود داد، آنان را در حجاب دوم بازایستاند و چون زاری بسیار کردند رخصت داد تا قربانی‌های خود پیش آورند و پس از آن که چرک آلودگی سفر از خود زدودند و با قربانی کردن از گناهانی که حجابی میان ایشان و باریابی بود پاک شدند آنان را اجازه فرمود تا با طهارت او را زیارت کنند.

پرسیدند: چرا روزه را در «ایام تشریق»[۱] حرام کرد؟

فرمود: زیرا مردم زائران خدا و در میهمانی اویند و زیبنده نیست کسی میهمان خود را گرسنه بدارد.

پرسیدند: چنگ زدن به پرده‌های کعبه را چه علت است؟

فرمود: حکایت آن حکایت مردی است که در قبال دیگری جرمی انجام داده باشد و اینک به جامه او می‌آویزد و به او التماس می‌کند و در برابر او زانو می‌زند، بدان امید که او از جرم وی درگذرد[۲].

چهار نفر در کنام شیر

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ چهار تن که به

←

الحق، و الحج تقوية للدين و الجهاد عزا للاسلام و الأمر بالمعروف مصلحة للعوام، و النهى عن المنكر ردعا للسفهاء و صلة الأرحام منماة للعدد و القصاص حقناً للدماء، و إقامة الحدود إعظاما للمحارم و ترک شرب الخمر تحصينا للعقل، و مجانبة السرقة ايجابا للعفة، و ترک الزنا تحقيقا للنسب و ترک اللواط تكثيراً للنسل، و الشهادات استظهاراً عن المجاهدات، و ترک التكذب تشريفا للصدق، والسلام أماناً من المخاوف، و الأمانة نظاما للامة، و الطاعة تعظيماً للسطان».

متن در منابع مختلف آمده است. از آن جمله با تفاوتی بسیار اندک ← شریف رضی، نهج البلاغة، حکمت ۲۵۲.

۱. ایام تشریق روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه را گویند. ← فتح الله، معجم الفاظ الفقة الجعفری، ۷۸.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۲۴/۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۴۸/۵ و ۴۴۹؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۲۲۴ و ۲۲۵.

کنام شیر سرک کشیده بودند و یکی از آنان بدان درافتاده و در هنگام افتادن نفر دوم را و او نفر سوم را و وی نیز فردی چهارم را گرفته بود چنین داوری کرد که آن فرد نخست شکار شیر است و کسان او ثلث دیه به فرد دوم خسارت دهند، کسان فرد دوم به سوم دو سوم دیه دهند و کسان سوم به خانواده فرد چهارم دیه‌ای کامل دهند[1].

دربارهٔ مفقود

ابن‌مهدی در نزهة الابصار[2] و زمخشری در مستقصی[3] از ابن‌سیرین و شریح قاضی نقل کرده‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام جوانی را دید که می‌گرید. در این باره از او پرسید.

گفت: پدرم با اینان سفر کرد و چون بازگشتند او که ثروتی فراوان داشت با آن‌ها بازنگشت. از ایشان نزد شریح شکایت کردم و شریح به زیانم حکم داد.

علی علیه السلام این بیت را بر زبان آورد:

اوردهـا سـعد و سـعد مشـتمل　　　یا سعد ما تروی علی هذا الابل[4]

سپس فرمود: «ان اهون السقی التشریع»[5].

مقصود حضرت نیز آن بود که شریح را بایسته آن بوده است که در پی یافتن خبری از آن مرد به جست‌وجو پردازد و به بینه بسنده نکند.

---

۱. ← بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۲۷ و ۱۲۸؛ کلینی، الکافی، ۲۸۶/۷؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۴۱۸/۲ و ۴۱۹؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۱۶/۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۳۹/۱۰.

۲. روایت را در نزهة الابصار نیافتم.

۳. هرچند مثل‌ها در این کتاب وجود دارد، اما داستان حاضر را در آن نیافتم.

۴. سعد شتران را به آبشخور درآورد و البته سعد جامه به خود درکشید و همان‌جا خفت. ای سعد، تو بر این شیوه شتران را نتوانی آب داد.

این مثل را در جایی زنند که کسی بخواهد نابرده رنج گنج برد.

دربارهٔ این بیت که مصراع اول آن مثل است ← المستقصی، ۲/۱ و ۴۳۰.

۵. ساده‌ترین راه آب دادن شتران بردن آن‌ها به رودخانه است.

این جمله را برای کاری که بدون رنج و تلاش باشد مثل آورند. ← همان، ۴۴۴.

ابوجعفر در من لایحضره الفقیه[۱]، کلینی در کافی[۲]، طوسی در تهذیب[۳] و ابن‌فیاض در شرح الاخبار[۴] آورده‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من بدان شیوه که داوود قضاوت کرد قضاوت کنم.

سپس در چهرهٔ آنان نگریست و فرمود: چه گمان می‌کنید؟ آیا گمان دارید من از آنچه با پدر این مرد انجام دادید ناآگاهم؟ در این صورت بسی کم‌دانش خواهم بود!

پس آن‌ها را از هم جدا کرد و یک به یک به حضور خواست و به هریک فرمود: بی آن که صدای خود بلند کنی داستان را با من بگو.

امیرمؤمنان علیه السلام از آن‌ها دربارهٔ رفتن و فرود آمدن، سال و ماه و روز سفر، بیماری و مرگ آن مرد، غسل و کفن و نماز بر آن مرد و جای قبر او می‌پرسید.

او همچنین عبدالله بن ابی‌رافع را فرموده بود آنچه را هرکس می‌گوید بنویسد.

چون ابن‌ابی‌رافع سخن نخستین مرد را نوشت امیرمؤمنان علیه السلام تکبیر گفت و مردم همراه او تکبیر گفتند و مرد دیگر بدین گمان افتاد که او حقیقت را گفته است.

سپس فرمود آن مرد را به جایی که بوده است بازگردانند و دومین مرد را بیاورند.

امیرمؤمنان علیه السلام آنچه از آن مرد نخست پرسیده بود از او پرسید و او پاسخ‌هایی متفاوت داد. چون سخن او پایان یافت باز امام تکبیر گفت.

آن‌گاه سومین و سپس چهارمین کس را فراخواند. این چهارمین تن را که ترس و تردید بر او چیرگی یافته بود اندرز داد و بیم داد و او اعتراف کرد که همسفران آن مرد را کشته‌اند و مال او گرفته‌اند و او را در فلان‌جا در نزدیکی کوفه به خاک سپرده‌اند.

امیرمؤمنان علیه السلام به همین ترتیب آن همسفران را یکایک به حضور می‌خواست و به هریک از آنان می‌فرمود: با من راست بگو، وگرنه تو را کیفر می‌دهم. حقیقت کار شما بر من روشن شده است.

بدین ترتیب هریک از آنان همانند آن دیگری اعتراف می‌کرد و امیرمؤمنان علیه السلام سرانجام چنین داوری کرد که آن اموال را بازگردانند و در مورد آنان کیفر اجرا کنند. آن جوان هم از خون آنان گذشت.

در پی این داوری مردمان از آن حضرت دربارهٔ چگونگی داوری داوود علیه السلام پرسیدند.

---

۱. ← ۲۴/۳ - ۲۷.

۲. ← ۳۷۱/۷ - ۳۷۳.

۳. ← ۳۱۵/۶ - ۳۱۸.

۴. خبر را در شرح الاخبار نیافتم. اما در کتاب دیگر مؤلف یعنی دعائم الاسلام (۴۰۴/۲ و ۴۰۶) وجود دارد.

فرمود: داوود علیه السلام به جماعتی از کودکان برخورد که با هم بازی می‌کردند و یکی از دوستان خود را با نام «مات الدین» صدا می‌زدند.

داوود علیه السلام از او پرسید: چه کسی این نام بر تو نهاده است؟

گفت: مادرم.

گفت: ما را نزد مادر خویش بر.

از مادر او پرسید: ای بندهٔ خدا، نام این پسرت چیست و این نام را چه سبب است؟

گفت: زمانی که این پسر را آبستن بودم پدرش همراه جماعتی راهی سفر شد. پس از چندی آن جماعت بازآمدند، ولی همسرم بازنگشت. دربارهٔ او از ایشان پرسیدم. گفتند: مرده است.

دربارهٔ دارایی او پرسیدم.

گفتند: هیچ مالی بر جای نگذاشت.

از آنان پرسیدم: آیا با شما وصیتی کرد؟

گفتند: آری. مدعی شد تو بارداری، و اگر تو را دختری یا پسری بود او را «مات الدین» نام بگذار.

من نیز او را همان‌گونه که پدرش وصیت کرده بود «مات الدین» نام نهادم.

داوود از آن زن پرسید: آیا آن جماعت را می‌شناسی؟

گفت: آری.

فرمود: با من نزد آنان روانه شو.

داوود علیه السلام آن‌ها را از خانه‌های خود بیرون کشید و چون همه نزد او گرد آمدند دربارهٔ ایشان به همانند این شیوه به داوری پرداخت و به مسئولیت آن‌ها نسبت به این خون حکم کرد و اموال را هم از آنان ستاند و بدان زن فرمود: ای بندهٔ خدا، این پسر خود را «عاش الدین» نام بگذار.

آن‌که زناکار را کشت

ابن‌مسیب گفته است: معاویه به ابوموسی اشعری نامه نوشت و از او خواست از علی علیه السلام بپرسد چنانچه مردی مردی دیگر را در حال بدکارگی با زن خویش بیند و او را بکشد بر او چه کیفری لازم است؟

فرمود: اگر آن مرد زناکار محصن باشد بر قاتل او هیچ کیفری نیست؛ زیرا کسی را کشته که کشتنش لازم بوده است[1].

---

۱. «ان کان الزانی محصنا فلاشیء علیه لانه قتل من یجب علیه القتل». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۳/۲.

اما در روایت موطأ است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «من ابوالحسن هستم. اگر آن مرد چهار گواه نیاورد زمام او [به اولیای مقتول] سپرده شود[۱].

اتهام قتل

سکونی روایت کرده است که شش نفر در فرات به بازی پرداختند و یکی از آن‌ها غرق شد. سه تن از آن‌ها بر ضد دو تن دیگر گواهی دادند که آن یکی را غرق کرده‌اند.

امیرمؤمنان علیه السلام آن دو تن را به سه پنجم دیه و آن سه تن را به دو پنجم دیه ـ به حساب مقدار شهادتی که داده بودند ـ محکوم کرد[۲].

نزاع و قتل دسته‌جمعی

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ چهار تن که شراب خورده و مست کرده و سپس بر همدیگر سلاح کشیده و جنگیده‌اند و دو تن از آن‌ها کشته شده و دو تن مجروح شده‌اند داوری کرد. او فرمود هریک از آن مجروحان را هشتاد تازیانه زنند و دیهٔ کشته‌شدگان را نیز از ایشان بگیرند. هم فرمود تا مقدار خسارت زخمی‌شدگان را حساب کنند و از دیه بکاهند و اگر هم یکی از مجروحان درگذرد بر اولیای کشته‌شدگان تکلیفی نیست[۳].

اما در روایت دیگری است که دیهٔ مقتول‌ها بر عهدهٔ قبایل آن چهار تن است، البته پس از کسر خسارت مربوط به زخمی‌شدگان از سهم هریک از قبایل مربوط؛ زیرا شاید آن دو مقتول به دست دیگری کشته شده باشد[۴].

دعوی برده بودن دیگری

مردی پسر خود را همراه با غلام خویش به کوفه فرستاد. آن دو تن با هم درگیر شدند و پسر غلام را زد.

---

۱. «انا ابوالحسن، فان لم‌یقم اربعة شهداء فلیعطَ برمّته». ← مالک، الموطأ، ۷۳۷/۲.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۸۴/۷؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۴۲۳/۲؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۱۶/۴؛ مفید، الارشاد، ۲۲۰/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۴۰/۱۰.

۳. ← کلینی، الکافی، ۲۸۴/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۴۰/۱۰.

۴. ← مفید، الارشاد، ۲۱۹/۱ و ۲۲۰.

غلام هم از فرمان او سر برتافت و او را ناسزا گفت و حتی مدعی شد که او بردهٔ وی است.

برای داوری نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدند.

امیرمؤمنان علیه السلام به قنبر فرمود: در این دیوار دو سوراخ پدید آور.

آن‌گاه به هریک از آن‌ها فرمود: سر خود در این سوراخ کن.

سپس فرمود: ای قنبر، آن شمشیر را ـ مقصود شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود ـ بیاور. بشتاب و گردن آن را که برده است بزن.

راوی گفته است: آن که برده بود بی‌اختیار سر خود از سوراخ بیرون کشید. اما آن دیگری همان‌گونه سر در سوراخ باقی گذارد.

امیرمؤمنان علیه السلام آن برده را به کیفر کاری که کرده بود ادب کرد و او را نزد صاحبش بازفرستاد و فرمود: اگر دوباره بازگردی دستت را خواهم برید[1].

همدستی بر ضد شوهر

امام صادق علیه السلام فرموده است: در روزگار امیرمؤمنان علیه السلام مردی از انصار با زنی ازدواج کرد. چون شب عروسی فرارسید آن زن به سراغ مردی که با او دوست بود رفت و او را به حجله آورد. چون شوهر آن زن به حجله درآمد و با او به بازی پرداخت آن مرد از جای پرید و این دو تن با هم درگیر شدند و شوهر آن زن دوست او را کشت. زن برخاست و ضربتی بر شوهر وارد آورد و او را به سزای کشتن دوست خود کشت.

امیرمؤمنان علیه السلام در این باره فرمود: «دیهٔ آن دوست بر زن است و خود به قصاص کشتن شوهر کشته شود»[2].

آن مقدار که دوست داشتی

اصبغ گفته است: مردی کسی را وصیّ خود گرفت و به او ده هزار درهم سپرد و گفت: چون پسرم به بلوغ رسید هر مقدار که دوست داشتی به او ده.

---

۱. «لئن عدت لاقطعن یدک». برای متن و داستان با مقداری تفاوت ← کلینی، الکافی، ۴۲۵/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۶/۶ - ۳۰۸.

۲. «تضمن المرأة دیة الصدیق و تقتل بالزوج». ← کلینی، الکافی، ۲۹۳/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۶۵/۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۰۹/۱۰.

چون آن پسر بالغ شد از آن وصی نزد امیرمؤمنان علیه السلام شکایت کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام از او پرسید: چه مقدار دوست داری به او دهی؟

گفت: هزار درهم.

فرمود: نه هزار درهم به او بده. این همان است که باید دوست داشته باشی بدهی، هزار دینار هم خود بردار[1].

مسئولیت

سه تن شتری به شراکت به چنگ آورده بودند. یکی از آن سه تن او را در اختیار گرفته و عقال کرده و دستان و پاهایش را محکم بسته و در پی کار خویش رفته بود. آن دو تن آمدند و یک دست شتر را باز کردند و سپس به کاری مشغول شدند.

شتر برخاست و با سه دست و پا به راه افتاد و در گودالی سقوط کرد و دچار شکستگی شد.

آن دو مرد خود را رساندند و شتر را حلال کردند و گوشتش را فروختند.

در این میان آن مرد نخست بازآمد و بدیشان گفت: چرا آن را حلال کرده‌اید و صبر نداشته‌اید تا من بیایم و یا خود آن را نگه دارم یا کسی از شما دو تن آن را نگه دارد؟

امیرمؤمنان علیه السلام در کار این سه تن به داوری پرداخت و بر آن دو شریک حکم کرد که ثلث بهای اصل شتر را به آن نخست دهند، از آن روی که او شتر را نیک بسته و عقال کرده و آن دو تن شتر را رها کرده‌اند.

آنان نگریستند و دیدند بهای گوشت‌هایی که فروخته‌اند ثلث بهای اصلی است، به همان اندازه که می‌بایست بدان دوست خود دهند.

بدین سان آن مرد همهٔ آن بها را به استناد حق خود در اختیار گرفت و آن دو تن دیگر با دست خالی رفتند و سهم آن یکی سهم ایشان را از میان برد[2].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۴۱/۴۰ و ۲۱۴/۱۰۰) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۵۹/۱۰۱) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

زنی توطئه‌گر

روایت شده است زنی خود را همانند کنیز مردی ساخت و شب در بستر او خفت و آن مرد نیز با او همخوابگی کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود بر آن مرد در نهان و بر آن زن آشکارا حد جاری کنند[۱].

شکایت از شوهر

ابوعبید در غریب الحدیث آورده است که زنی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و از این گفت که شوهرش به سراغ کنیز او می‌رود.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اگر راست گفته باشی آن مرد را سنگسار کنیم و اگر دروغ گفته باشی تو را تازیانه زنیم»[۲].

زن گفت: مرا نزد کسانم بازگردانید. دیگ غیرتم سخت می‌جوشد[۳].

روایت کرده‌اند ابن‌مسعود دربارهٔ مردی که با کنیز همسر خود آمیزش کرده باشد گفته بود حدی بر او نیست.

اما امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: «ای ابوعبدالرحمن، این حکم پیش از آن که حدود نازل شود بوده است»[۴].

برگشت گواهان از گواهی

دو نفر بر ضد مردی گواهی دادند که زرهی دزدیده است. آن مرد چون بینه را دید امیرمؤمنان علیه السلام را سوگند داد و گفت: اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زنده بود هرگز دستم را قطع نمی‌کرد.

پرسید: چرا؟

گفت: پروردگارش او را از این آگاه می‌ساخت که من بیگناهم.

---

۱. ← مفید، المقنعة، ۷۸۴؛ طوسی، النهایة، ۶۹۹؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۴۴۱/۳.

۲. «ان کنت صادقة رجمناه و ان کنت کاذبة جلدناک».

۳. ← غریب الحدیث، ۴۴۶/۳ و ۴۴۷. نیز ← زید بن علی، المسند، ۳۳۶.

۴. «اباعبدالرحمن، انما کان هذا قبل ان تنزل الحدود».

امیرمؤمنان علیه السلام آن دو گواه را دیگربار خواست و به ایشان فرمود: از خدا پروا بدارید و به ستم سبب قطع دست این مرد مشوید.

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین آن‌ها را سوگند داد و فرمود: یکی از شما دست او بگیرد و دیگری دست او را قطع کند.

چون آن دو گواه بر سکو رفتند تا دست آن مرد را قطع کنند مردم شوریدند و درهم آمیختند و چون این شد گواهان آن مرد را در شلوغی جمعیت رها کردند و خود نیز به میان مردم گریختند.

امیرمؤمنان علیه السلام را از این ماجرا خبر دادند. فرمود: «هرکس مرا به آن دو گواه راه نماید گواهان را کیفر دهم»[1].

تفسیر «جزء»

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ وصیتی که کسی به «جزء» مال خود کرده بود آن را به یک هفتم تفسیر کرد، با برداشت از این کلام الهی که فرمود: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾[2].

تفسیر «سهم»

همچنین، وصیت به «سهم» را به یک هشتم تفسیر کرد، بر این پایه که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَاكِينِ وَٱلْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَارِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾[3].

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۲۶۴/۷؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۴۶۵/۲؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۷/۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام ۳۱۸/۶ و ۱۲۵/۱۰؛ بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۱۲.

۲. حجر / ۴۴: دوزخی که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان وارد می‌شوند.

برای روایت نیز ← مفید، الارشاد، ۲۲۱/۱.

۳. توبه / ۶۰: صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان گردآوری و پخش آن و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود و در راه آزادی بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده اختصاص دارد. این به‌عنوان فریضه از جانب خدا است و خدا دانای حکیم است.

روایت را نیز در منبع پیشین (همان نشانی) بنگرید.

تفسیر «قدیم»

یکی گفته بود: پس از من هر برده‌ای را که «از قدیم» در ملک من است آزاد کنید.

امیرمؤمنان علیه السلام این سخن را چنین تفسیر کرد که بردگانی که از شش ماه قبل در تملک او بوده‌اند آزاد شوند، به استناد این کلام خداوند که فرموده است: ﴿وَ ٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ﴾[1].

تفسیر «حین»

دربارهٔ کسی که نذر کرده بود یک «حین» روزه بدارد چنین داوری کرد که شش ماه روزه شود، مأخوذ از این آیه که فرمود: ﴿تُؤْتِيَ أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾[2].

دستبرد به بیت‌المال

در نهج‌البلاغه است که دو مرد را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند که به مال الله دستبرد زده بودند: یکی از آن‌ها برده‌ای بود از مال الله و دیگری برده‌ای از مال مردم[3].

امام علیه السلام فرمود: «این از مال خدا بوده است و بر او حدی نیست؛ مال خدا است که بخشی از آن بخشی دیگر را خورده است. اما بر آن دیگری حدی سخت است»[4].

پس دست او قطع کرد.

مدعی جدید

یحیی بن سعد، از عمر بن سعد رقی روایت کرده که گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: عقبة بن عامر

---

۱. یس / ۳۹: و برای ماه منزل‌هایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک خوشهٔ خرما برگردد.

همچنان روایت را در منبع پیشین (همان نشانی) بنگرید.

۲. ابراهیم / ۲۵: میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد.

برای روایت نیز ← مفید، المقنعة، ۳۷۸ و ۵۶۴؛ همو، الارشاد، ۲۲۲/۱.

۳. متن عربی ابهام دارد و ترجمه بر پایه توضیحی که ابن‌ابی‌الحدید از این مسئله به دست داده انجام گرفته است. ← شرح نهج البلاغة ۱۶۰/۱۹.

۴. «اما هذا فهو من مال الله و لا حد علیه مال الله أکل بعضه بعضا و اما الآخر فعلیه الحد الشدید». ← شریف رضی، نهج البلاغة، حکمت ۲۷۱.

جهنی درگذشت و ثروتی بسیار اعم از پول و دام و برده برجای گذاشت. او دو برده به نام‌های سالم و میمون داشت. عموزادگان آن مرد ارث‌بر او بودند. آن‌ها آن دو برده را آزاد کردند.

اما زنی نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت: همسر عقبه است. عموزادگان او را انکار کردند. اما سالم و میمون به سود آن زن گواهی دادند و به عدالت آن‌ها نیز حکم شد و آن زن از این سخن به میان آورد که باردار است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «باید سهم آن زن را نگاه دارند. اگر فرزندی آورد، نه خود او را از میراث چیزی است و نه فرزند او را؛ زیرا دو برده که به آن‌ها تعلق داشته به سود او و فرزندش گواهی داده‌اند. اما اگر فرزندی نیاورد خود یک چهارم خواهد برد؛ زیرا در این صورت دو مرد آزاد به سود او گواهی داده‌اند و کسانی که استحقاق میراث داشته‌اند آن‌ها را آزاد کرده‌اند»[1].

دعوی آسیب دستگاه تنفسی

مردی به سینهٔ دیگری مشتی زده بود. آن دیگری مدعی شد از نفس وی کاسته شده است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در این باره داوری کرد و فرمود: «نفس در سوراخ راست بینی است و گاهی نیز در سوراخ چپ. از سپیده‌دم تا طلوع خورشید در سوراخ راست است و این همان ساعت باشد»[2].

پس مدعی را از زمان سپیده تا طلوع خورشید نشاند و نفس‌های او را شمرد. روز بعد مردی دیگر هم‌سن او را از سپیده‌دم تا برآمدن آفتاب نشاند و نفس‌های او را شمرد. آن‌گاه آن را که آسیب دیده بود به اندازهٔ کاهش نفس‌های او نسبت به نفس فرد سالم خسارت داد[3].

دعوی از دست دادن بینایی

دربارهٔ کسی که مدعی شده بود بینایی خود را از دست داده است چنین داوری کرد که چشم سالم او را

---

۱. «یوقف نصیب المرأة فان جاءت بولد فلا شیء لها و لا لولدها من المیراث لأنه إنما شهد لهما علی قولهما عبدان لهما و ان لم‌تأت بولد فلها الربع لأنه قد شهد لها بالزوجیة حران قد اعتقهما من یستحق المیراث». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۸/۲.

۲. «ان النفس یکون فی المنخر الایمن و فی الایسرساعة فاذا طلع الفجر یکون فی المنخر الایمن الی ان تطلع الشمس و هو ساعة».

۳. خبر را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۳۹۹/۱۰۱) نیز به نقل از کتاب حاضر آمده است.

با تخم‌مرغی ببندند و مردی به او نزدیک شود تا زمانی که بتواند او را با چشم آسیب‌دیدهٔ خود ببیند. پس فاصله گیرد و به تدریج تا جایی که در دیدرس آن مرد است دور شود[۱].

تفسیر «لاشیء»

یک بار پادشاه روم به معاویه نامه نوشت و چند نکته از او پرسید و از آن جمله این بود: مرا از «لاشیء» بیاگاهان.

معاویه در پاسخ حیران ماند.

عمرو بن عاص گفت: اسبی تیزپای به اردوی علی عليه السلام فرست تا در آن‌جا به فروش گذارند و چون از کسی که اسب را برده است بپرسند: چه بهایی دارد، آن شخص بگوید: «لاشیء» شاید بدین گونه پاسخی یافته شود.

مرد به اردوی علی عليه السلام آمد. علی عليه السلام در حالی که قنبر همراهش بود با او برخورد کرد. قنبر را گفت: با او مذاکره کن.

قنبر از او پرسید: اسب را چه بهایی است؟

گفت: «لاشیء».

علی عليه السلام فرمود: ای قنبر، آن را بگیر.

آن مرد گفت: «لاشیء» را به من ده.

او را به بیابان برد و سراب را به او نمایاند و فرمود: این همان «لاشیء» است.

سپس فرمود: برو و او را بیاگاهان.

پرسید: اما چگونه چنین گفتی؟

فرمود: مگر نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: ﴿يَحْسَبُهُ ٱلظَّمْـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمْ يَجِدْهُ شَيْـًٔا﴾[۲].

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۳۲۴/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۶۷/۱۰.

۲. نور / ۳۹: تشنه آن سراب را آبی می‌پندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد.

پرسش‌های پادشاه روم

اصبغ گفته است: پادشاه روم به معاویه نوشت: اگر پاسخ این پرسش‌ها را بدهی برایت خراج می‌فرستم و اگر پاسخ ندهی تو برایم خراج می‌فرستی.

معاویه نمی‌دانست چه پاسخ دهد.

آن پرسش‌ها را برای امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرستاد و آن حضرت به آن‌ها پاسخ داد و فرمود: «نخستین چیزی که بر روی زمین برپا شد، درخت خرما است. نخستین چیزی که بر آن گام نهاده‌اند وادی‌ای در یمن است و آن نخستین وادی‌ای است که از آن آب برجوشیده است، قوس تا زمانی که در آسمان رؤیت می‌شود امان زمینیان از غرق شدن است. کهکشان دروازه‌هایی است که خداوند آن‌ها را برای قومی گشوده و سپس بسته و هیچ باز نکرده است»[۱].

راوی گفته است: معاویه آن پاسخ‌ها را برای پادشاه روم فرستاد. او گفت: خدای را سوگند، این جز از خزانهٔ نبوت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله برنخاسته است. پس برای معاویه خراج فرستاد[۲].

جزر و مد

امام رضاعلیه‌السلام از پدران خودعلیهم‌السلام نقل کرده است که از امیرمؤمنان‌علیه‌السلام دربارهٔ جذر و مد پرسیدند. فرمود: «فرشته‌ای است گماشته بر دریاها که آن را رومان گویند. چون پای خود در دریا نهد دریا بالا آید و چون پای خود بردارد دریا فرو نشیند»[۳].

پرسش‌های ابن‌کواء

ابن‌کواء از امیرمؤمنان‌علیه‌السلام پرسید: فاصلهٔ میان زمین و آسمان چقدر است؟

فرمود: دعایی مستجاب.

---

۱. «أول ما اهتز علی وجه الارض النخلة، و أول شیء صح علیها واد بالیمن و هو أول و اد فار فیه الماء، و القوس أمان لأهل الارض کلها عند الغرق مادام یری هی السماء، و المجرة ابواب فتحها الله علی قوم ثم اغلقها فلم‌یفتحها».

۲. برای متن پیشین و داستان با جزئیات بیشتر ← ثقفی، الغارات، ۱۸۷/۱ - ۱۸۹.

۳. «ملک موکل بالبحار یقال له رومان فاذا وضع قدمه فی البحر فاض و اذا أخرجها غاض». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۵۵۴/۲؛ همو، عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام، ۲۱۹/۲.

پرسید: آب را چه مزه است؟

فرمود: مزهٔ زندگی.

پرسید: میان خاور و باختر چقدر فاصله است؟

فرمود: یک روز حرکت خورشید.

پرسید: کدام دو برادرند که در یک روز زاده شده‌اند و در یک روز مرده‌اند، ولی عمر یکی صد و پنجاه سال و عمر دیگری پنجاه سال است؟

فرمود: عزیز و برادرش عزره؛ چه، عزیز را خداوند صد سال میراند و سپس برانگیخت[1].

پرسید: کدام سرزمین است که خورشید تنها یک لحظه بر آن تابید؟

فرمود: کف دریایی که خداوند برای بنی‌اسرائیل شکافت.

پرسید: کدام انسان است که می‌خورد و می‌آشامد ولی قضای حاجت نمی‌کند؟

فرمود: آن جنین است.

پرسید: چه چیز است که چون زنده بود نوشید و چون مرده بود خورد؟

فرمود: عصای موسی علیه السلام که چون بر درخت سبز بود آب نوشید و چون عصا شد همهٔ ریسمان‌ها و ترفندهای ساحران را خورد.

پرسید: کدام سرزمین است که در روزگار طوفان بر سطح آب رخ نمود؟

فرمود: آن جایگاه کعبه است؛ چراکه تپه‌ای بوده است.

پرسید: کدام کس است که نه از انسان است و نه از جنیان است و به او نسبت دروغ داده‌اند؟

فرمود: گرگی که برادران یوسف علیه السلام بر او دروغ بستند.

پرسید: کدام کس است که نه از انسان است و نه از جنیان است و خداوند به او وحی فرستاده است؟

فرمود: ﴿وَ اَوْحیٰ رَبُّکَ اِلَی ٱلنَّحْلِ﴾[2].

پرسید: کدام نقطه پاک‌ترین زمین است که در عین حال نماز گزاردن بر آن جایز نیست؟

فرمود: پشت بام کعبه است.

---

۱. اشاره به آیهٔ ۲۵۹ بقره: ﴿فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾.

۲. نحل / ۶۸: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد.

پرسید: کدام فرستاده است که نه از جنیان است، نه از انسان‌ها، نه از فرشتگان و نه از شیطان‌ها؟
فرمود: هدهد؛ ﴿اِذْهَبْ بِكِتَابِي هٰذَا﴾[1].
پرسید: کدام مبعوث است که نه از جنیان است، نه از انسان‌ها، نه از فرشتگان و نه از شیطان‌ها؟
فرمود: آن کلاغ؛ ﴿فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا﴾[2].
پرسید: کدام کس بود که در شکم کسی دیگر قرار داشت، بی آن که میان آن‌ها خویشاوندی‌ای باشد؟
فرمود: یونس پیامبر علیه السلام در شکم ماهی.
پرسید: قیامت کی خواهد بود؟
فرمود: هنگام فرارسیدن مرگ و سر رسیدن اجل.
پرسید: عصای موسی علیه السلام چه بود؟
فرمود: آن را اربیه می‌گفتند، از چوب دیوخار بود و به ذراع موسی هفت ذراع طول داشت. اصل آن از بهشت بود و حبرئیل آن را بر شعیب فرود آورده بود[3].

پرسش‌های برادران یهودی

ابن‌عباس گفته است: دو برادر یهودی از امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ یکی که دو ندارد، دویی که سه ندارد... و به همین ترتیب تا صد پرسیدند و گفتند آن‌ها را در تورات می‌یابیم و در قرآنی هم که مسلمانان آن را می‌خوانند وجود دارد.

امیرمؤمنان علیه السلام لبخندی زد و فرمود: یک، خداوند پروردگار قهار ما است که شریک ندارد. دو آدم و حوا است؛ زیرا آن‌ها نخستین دو بودند. سه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است؛ زیرا آنان سرآمد فرشتگان در کار وحی هستند. چهار تورات و انجیل و زبور و فرقان است. پنج نمازی است که خداوند

---

۱. نمل / ۲۸: این نامهٔ مرا ببر.

۲. مائده / ۳۱: پس خدا زاغی را برانگیخت.

۳. شماری از این پرسش‌ها را در ضمن روایتی طولانی آمده است. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۵۹۳/۲ - ۵۹۸؛ همو، عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ۲۱۸ - ۲۲۴. همچنین برای مواردی از پرسش‌ها ← علم الهدی، الامالی، ۱۹۸/۱؛ کلینی، الکافی، ۱۲۳/۸؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۲۹ - ۲۳۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۹۱/۱ - ۲۹۳.

بر پیامبر ما و بر امت او نازل کرد، در حالی که بر هیچ پیامبری پیش از او و هیچ امتی پیش از ما نازل نکرده بود و شما آن را در تورات می‌یابید. شش آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز از جانب خداوند است. هفت همان ﴿سَبْعَ سَمٰوَاتٍ طِبَاقًا﴾[۱] است. هشت ﴿و يحْمِلُ عرْش ربّك فوْقهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾[۲] است. نه آیات نه‌گانهٔ موسی است. ده همان ﴿تِلْكَ عشرةٌ كاملةٌ﴾[۳] است. یازده آن است که یوسف علیه السلام به پدر خود گفت: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾[۴]. دوازده، سال است که دوازده ماه دارد. سیزده سخن یوسف علیه السلام به پدر خویش است که گفت: ﴿وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾[۵]؛ یازده تن برادران او بودند و خورشید پدر او و ماه مادرش بود. چهارده، چهارده قندیل نور است که میان آسمان هفتم و حجاب‌ها آویخته است و تا روز قیامت به نور الهی پرتو می‌افشاند. پانزده آن است که همهٔ کتاب‌ها یکپارچه در پانزدهم ماه رمضان از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل گشت. شانزده، شانزده صنف از فرشتگان است ﴿الْمَلٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ﴾[۶]. هفده، هفده نام از نام‌های خداوند است که میان بهشت و دوزخ نوشته است و اگر نبود آتش زبانه‌ای می‌افروخت و هرکه را در آسمان‌ها و زمین است می‌سوزاند. هیجده، هیجده حجاب نور است که میان عرش و کرسی آویخته است و اگر نبود کوه‌های بلند ذوب می‌شدند و آسمان‌ها و زمین و هرچه میان آن‌ها هست از پرتو عرش می‌سوختند. نوزده، نوزده فرشتهٔ پاسبان دوزخ است. بیست آن است که زبور در بیست روز گذشته از ماه رمضان بر داوود علیه السلام نازل شد. بیست و یک آن است که خداوند در آن آهن را بر دستان داوود علیه السلام نرم کرد. بیست و دو آن است که کشتی نوح علیه السلام در آن استقرار یافت. بیست و سه روزی است که ولادت عیسی علیه السلام و نزول مائدهٔ آسمانی بر بنی‌اسرائیل در آن صورت پذیرفت. در بیست و چهارم خداوند بینایی یعقوب علیه السلام را به او بازگرداند. بیست و پنجم آن است که خدا در وادی مقدس بیست و پنج روز با موسی علیه السلام سخن گفت. بیست و شش مدتی است که ابراهیم علیه السلام در آن در آتش

---

۱. ملک / ۳؛ نوح / ۱۵: هفت آسمان طبقه طبقه.

۲. حاقه / ۱۷: و عرش پروردگارت را آن روز هشت فرشته بر سر خود برمی‌دارند.

۳. بقره / ۱۹۶: این ده روز تمام است.

۴. یوسف / ۴: من یازده ستاره را دیدم.

۵. یوسف / ۴: و خورشید و ماه راکه برایم سجده می‌کردند.

۶. زمر / ۷۵: و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش هستند.

اقامت داشت و در آن بود که آتش سرد و ایمن شد. بیست و هفت آن است که خداوند ادریس علیه السلام را در حالی که بیست و شش سال داشت به جایگاهی بلند برانگیخت[۱]. بیست و هشت مدت ماندن یونس علیه السلام در شکم ماهی است. بیست و نه زمانی است که خداوند بینایی یعقوب علیه السلام را به او بازگرداند. سی همان ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾[۲] است. چهل کامل شدن میعاد موسی علیه السلام است ﴿وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ﴾[۳]. پنجاه همان پنجاه هزار سال است[۴]. شصت کفارهٔ روزه گشودن است؛ ﴿فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾[۵]. هفتاد همان ﴿سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾[۶] است. هشتاد ﴿فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾[۷] است. نود ﴿تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً﴾[۸] است. صد ﴿فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾[۹] است.

آن دو یهودی چون این سخنان شنیدند اسلام آوردند. بعدها یکی از آنان در جنگ جمل و دیگری در صفین کشته شد[۱۰].

پاسخ چند پرسش دیگر

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ پرسشگری فرمود: «آن جفتی که هریک ناگزیر از دیگری است و هیچ‌کدام زنده نیستند خورشید و ماه است. آن نوری که نه از خورشید، نه از ماه، نه از ستارگان و نه از چراغ‌ها

---

۱. اشاره به آیهٔ ۵۷ سورهٔ مریم: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾؛ و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.

۲. اعراف / ۱۴۲: و با موسی سی شب وعده گذاشتیم.

۳. اعراف / ۱۴۲: و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم.

۴. اشاره به آیهٔ ۴ سورهٔ معارج: ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾؛ فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند.

۵. مجادله / ۴: هرکه نتواند باید شصت بینوا را خوراک دهد.

۶. اعراف / ۱۵۵: هفتاد مرد برای میعاد ما.

۷. نور / ۴: هشتاد تازیانه به آنان بزنید.

۸. ص / ۲۳: نود و نه میش.

۹. نور / ۲: و به هریک از آن‌ها صد تازیانه بزنید.

۱۰. برای مضمون همانند ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۹۵ - ۶۰۰. برای همین گفت‌وگو با پیامبر صلی الله علیه و آله ← مفید، اختصاص، ۵۷ - ۵۹.

است ستونی است که خداوند تعالی در بیابان برای موسی علیه السلام فروفرستاد. ساعتی که نه از روز است و نه از شب، ساعتی پیش از طلوع خورشید است. پسری که از پدر خود بزرگ‌تر است و دارای پسری بزرگ‌تر از خود است عزیر است؛ زیرا خداوند او را هنگامی از نو زنده ساخت که چهل سال داشت و پسرش را صد و ده سال بود. آنچه قبله‌ای ندارد کعبه است. آن که پدری ندارد مسیح علیه السلام است. آن که خاندانی ندارد آدم علیه السلام»[1].

چگونه به صبح درآمده‌ای؟

از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: چگونه به صبح درآمده‌ای؟

فرمود: «در حالی به صبح درآمده‌ام که صدیق اول و فاروق اعظم هستم، خود وصی برترین بشرم، من اولم، من آخرم، من باطنم، من ظاهرم، من به هر چیز آگاهم. من عین‌الله‌ام، من جنب‌الله‌ام، من امین خدا بر فرستادگان هستم. به ما خدای پرستش شد و ما خزانه‌داران خدا در زمین و آسمان اوییم. من زنده می‌کنم و می‌میرانم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم»[2].

مرد عرب از این سخن درشگفت شد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «من اولم؛ اولین کسی هستم که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد. من آخرم؛ آخرین کسی هستم که چون پیامبر صلی الله علیه و آله در لحد بود به او نگریست. من ظاهرم؛ چیره‌کننده و پشتیبان اسلام. من باطنم؛ بطین و آکنده از دانشم. من به هر چیزی آگاهم؛ به هر چیز که خداوند پیامبر خود را از آن آگاهنده و او مرا از آن آگاه ساخته است آگاهی دارم. من عین الله هستم؛ چشم خبررسان بر مؤمنان و کافران هستم. جنب الله‌ام؛ یعنی آن که بنده

---

۱. «اما الزوجان الذی لابد لأحدهما من صاحبه و لا حیاة لهما فالشمس و القمر، و اما النور الذی لیس من الشمس و لا من القمر و لا النجوم و لا المصابیح فهو عمود أرسله الله تعالی لموسی فی التیه، و اما الساعة التی لیس من اللیل و لا من النهار فهی الساعة التی قبل طلوع الشمس، و اما الابن الذی أکبر من ابیه و له ابن اکبر منه فهو عزیر بعثه الله و له اربعون سنة و لابنه مائة و عشر سنین، و ما لا قبلة له فالکعبة، و ما لا أب له فالمسیح، و ما لا عشیرة له فآدم».

متن را در جایی نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۸۷/۱۰ و ۸۸) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. «اصبحت و انا الصدیق الاول و الفاروق الاعظم، و انا وصی خیر البشر، و انا الاول و انا الآخر و انا الباطن و انا الظاهر و انا بکل شیء عظیم، أنا عین الله، و انا جنب الله، و انا امین الله علی المرسلین، بنا عُبد الله و نحن خزان الله فی ارضه و سمائه، و انا احیی و امیت، و انا حی لاموت».

گوید: ﴿يَا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ آللهِ﴾[۱]؛ هرکس دربارهٔ من کوتاهی ورزد در جنب خدا کوتاهی ورزیده است. هیچ پیامبری را نبوت روا نیست مگر زمانی که خاتمی از محمد ﷺ بگیرد. از این روی او خاتم‌النبیین نام گرفته است. محمد خاتم النبیین است و من سید الوصیین. اما خزانه‌داران دانش خداییم، از آن روی که آنچه را پیامبر می‌دانسته است به روایتی صادق، می‌دانیم. من زنده می‌کنم؛ سنت پیامبر خدا ﷺ را زنده می‌کنم، من می‌میرانم؛ بدعت را می‌میرانم. من زنده‌ای هستم که نمی‌میرد، بدان اعتبار که فرمود: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ آلَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ آللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾[۲].

از من بپرسید

در کتاب ابوبکر شیرازی است که امیرمؤمنان علیه السلام در مسجد بصره سخن راند و فرمود: «ای جماعت مؤمنان مسلمان، خداوند عزّ و جلّ، خود را ستود و فرمود: ﴿هُوَ آلْأَوَّلُ وَآلْآخِرُ وَ آلظَّاهِرُ وَ آلْبَاطِنُ﴾[۳]؛ اول یعنی او پیش از هر چیز بوده، آخر یعنی او پس از هر چیز هست، ظاهر یعنی بر همه چیز غلبه دارد و باطن یعنی درون و برون هر چیز برای او یکسان است و همه را می‌داند. پیش از آن که مرا از کف دهید از من بپرسید که من اولم، من آخرم...»[۴] ـ تا پایان آن سخنان.

---

۱. زمر / ۵۶: دریغا بر آنچه در جنب خدا کوتاهی ورزیدم.

۲. آل‌عمران / ۱۶۹: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

متن روایت نیز این‌گونه است: «انا الاول اول من آمن برسول الله صلی الله علیه و آله و انا الآخر آخر من نظر فیه لماکان فی لحده، و انا الظاهر فظاهر الاسلام، و انا الباطن بطین من العلم، و انا بکل شیء علیم فانی علیم بکل شیء اخبر الله به نبیه فاخبرنی به، فأما عین الله فأنا عینه علی المؤمنین و الکفرة، و اما جنب الله فـ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ آللهِ﴾ و من فرط فی فقد فرط فی الله و لم‌یجز لنبی نبوة حتی یأخذ خاتما من محمد فلذلک سمی خاتم النبیین محمد سید النبیین فأنا سیدالوصیین، و اما خزان الله فی ارضه فقد علمنا ما علمنا رسول الله بقول صادق، و انا احیی احیی سنة رسول الله، و انا امیت امیت البدعة، و انا حی لاموت لقوله تعالی ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ آلَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ آللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾». برای بخش‌هایی از این روایت ← صفار، بصائر الدرجات، ۸۱.

۳. حدید / ۳: او است اول و آخر و ظاهر و باطن.

۴. «معاشر المؤمنین المسلمین ان الله عزّ و جلّ أثنی علی نفسه فقال: ﴿هُوَ آلْأَوَّلُ وَآلْآخِرُ﴾ یعنی قبل کل شیء و الآخر

←

پس مردمان بصره همه گریستند و بر او درود فرستادند.

عبدی گفته است:

دربارهٔ تو بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این علی اول، آخر، سمیع و علیم است،

و ظاهر و باطن، آن سان که خورشید آشکارا این سخن را بر زبان رانده و البته این سخن کتمان شده است[۱].

محمد بن ابی‌نعمان گفته است:

بدنی که پروردگار مردمان او را پاک بداشت و برگزید و برآورد، یعنی علی علیه السلام،

و برای درونمایه‌هایی روحانی که از هر درونمایهٔ معنوی دیگر ظریف‌تر است پسندید و گزین ساخت،

و بدین گزین کرد که صفیّ و وصیّ و امام عادل پس از نبیّ باشد،

و او در نهان خود از رازهای نهفته، یگانه است.

نخستین آفریدهٔ هستی پیش از همهٔ مردمان و آخرین کس پس از آخرین ایشان.

او در ظاهر فردی از بشر است که از جسمی آدمی‌گونه سخن می‌گوید،

لیک در باطن جسمی مُلکی است و ابطحی و قرشی و هاشمی و خود ولیّ[۲].

→

یعنی بعد کل شیء و الظاهر علی کل شیء و الباطن لکل شیء سواء علمه علیه سلونی قبل ان تفقدونی فأنا الاول و انا الآخر».

این روایت به آیه ۳ سورهٔ حدید اشاره دارد: ﴿هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْآخِرُ وَ ٱلظَّاهِرُ وَ ٱلْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

۱. لک قال النبی هذا علی — أول آخر سمیع علیم
ظاهر باطن کما قالت الشمس — جهاراً و قولها مکتوم

۲. جسد طهره رب البرایا — و اجتباه و اصطفاه من علی
و ارتضاه و حباه لمعان — لطفت عن کل معنی معنوی
و صفی و وصی و إمام — عادل بعد النبی
و هو فی الباطن من — مکنون سر أوحدی
أول فی الکون من قبل البرایا — آخر فی الآخری

←

زاهی گفته است:

او در میان اوصیا آخر است و یگانه‌پرستی در میان مردمان او را سرآمد کرده است.

او باطن علم غیب و ظاهر در کشف اشاره‌ها و خود قطب رازهای سزاوار رشک است.

همو که با دو لبهٔ شمشیر خویش دین را زنده ساخت و آنچه را صاحبان خبط و خطا بدعت گذاردند میراند[۱].

شرح یک خطبه

امیرمؤمنان علیه السلام[۲] همچنین فرموده است: «من زمین را گستراندم، کوه‌هایش را پدید آوردم، چشمه‌هایش را برجوشاندم، نهرهایش را شکافتم، درختانش را کاشتم، میوه‌هایش را به بار نشاندم، بارهایش را پدید آوردم، رعدش را به غرّش درآوردم، برقش را فروغ بخشیدم، خورشیدش را در روز بیرون کشیدم، ماهش را از افق برآوردم، بارانش را فرو فرستادم و ستارگانش را نصب کردم.

من دریای بیکران سرشاری هستم که خیزابه‌هایش را فرونشانده‌ام، کشتی‌های درگذر بر آن را پدید ساخته‌ام و خورشیدش را نورانی کرده‌ام.

منم جنب الله، کلمة الله، قلب الله و باب الله که از آن درآیند. سجده‌کنان بدان درآیید تا خطاهایتان ببخشایم و نیکوکاران را بیفزایم. به من و با دستان من است که قیامت برپا می‌شود و در من است که بی‌عقیدگان تردید می‌آورند. منم اول و آخر و ظاهر و باطن و من به هر چیزی دانایم»[۳].

→

۱.

فهو فی الظاهر شخص بشری	ناطق من جسم رب آدمی
و هو فی الباطن جسم ملکی	ابطحی قرشی هاشمی و ولی
و هو لکل الاوصیاء آخر	بضبطه التوحید فی الخلق انضبط
باطن علم الغیب و الظاهر فی	کشف الاشارات و قطب المغتبط
محیی بحدی سیفه الدین کما	أمات ما أبدع أرباب اللغط

۲. در تصحیح یوسف البقاعی این بخش حذف شده و یک صفحه و چند سطر از فصلی از فضایل امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر جای آن نشسته و پس از آن شعر ابوالعلی که آخرین سطور فصل حاضر است آمده است.

۳. «انا دحوت ارضها و أنشأت جبالها و فجرت عیونها و شققت انهارها و غرست اشجارها و اطعمت ثمارها و أنشأت سحابها

←

شرح این سخن از امام باقر علیه السلام چنین رسیده است: «من زمین را گستراندم»؛ می‌گوید: من و فرزندانم همان زمینی هستیم که بر آن بیاسایند. «من کوه‌های آن استوار ساختم»؛ یعنی امامان برخاسته از نسل من کوه‌هایی استوارند که جز با تکیه بر ایشان نتوان استواری یافت. «من چشمه‌های آب برجوشاندم»؛ یعنی علمی که در دل دارد و بر زبانش جریان یافته است. «من نهرهای آن شکافتم»؛ یعنی از سرچشمهٔ او است که هرکس بدان چنگ زند بر برهد. «من درختانش کاشتم»؛ یعنی همان نسل پاک امامان. «من میوه‌هایش به بار نشاندم»؛ یعنی اعمال پاک آنان. «من ابرهای آن پدید آوردم»؛ یعنی هرکه به سایهٔ این بنیان استوار درآید از آن سایه بهره برد. «من بارانش فرو فرستادم»؛ یعنی این خاندان سرچشمهٔ حیات و رحمت است. «من رعد آن به غرّش درآوردم»؛ مقصود آن حکمت است که به گوش مردمان رساند. «من برق آن را فروغ بخشیدم»؛ یعنی به ما است که سرزمین‌ها روشن گشته است. «خورشیدش را در روز بیرون کشیدم»؛ یعنی قائم از ما باشد و او نوری پرتوافشان بر فراز نوری دیگر است. «ماهش را از افق برآوردم»؛ یعنی مهدی از نسل من است. «من ستارگانش را نصب کردم»، یعنی به ما راه جویند و از فروغ ما پرتو گیرند. «من دریای بیکران سرشارم»؛ یعنی من امام امت و عالم عالمان و حکیم حکیمان و رهبر رهبرانم که دانشم طغیان می‌کند و دیگربار فرو می‌نشیند، آن سان که آب دریا طغیان می‌کند و زمین را دربر می‌گیرد و سپس به اذن خداوند بازمی‌گردد. «من کشتی‌های در گذر بر آن را پدید آوردم»؛ یعنی نشانه‌های سعادت و امامان هدایت از منند. «خیزابه‌های آن را فرونشانده‌ام»؛ یعنی چشم فتنه را کور کرده‌ام و سران گمراهی را می‌کشم. «من جنب الله، کلمة الله و قلب الله هستم»؛ یعنی چراغ دانش الهی‌ام. «من باب الله‌ام»؛ یعنی هرکس با من به خداوند روی کند آمرزیده شود. «به من و با دستان من قیامت برپا شود»؛ یعنی پیش از قیامت رجعت رخ دهد و خداوند فرزندان مؤمن مرا یاری دهد و به مقام مشهود برساند.

ابوالعلی گفته است:

←

و أسمعت رعدها و نورت برقها و أضحيت شمسها و أطلعت قمرها و أنزلت قطرها و نصبت نجومها، و أنا البحر القمقام الزاخر و سكنت اطوادها و أنشأت جوارى الفلك فيها و اشرقت شمسها، و أنا جنب الله وكلمته و قلب الله و بابه الذى يؤتى منه ادخلوا الباب سجداً اغفرلكم خطاياكم و ازيد المحسنين و بى و على يدى تقوم الساعة و فى يرتاب المبطلون، و أنا الاول و الاخر و الظاهر و الباطن، و أنا بكل شىء عليم».

مگر نه آن که آن خواب‌های آشفته که دربارهٔ ایشان دیده باژگونه شد و نور خدا جلوه کرد؟

مگر نه آن که ابوالحسنؑ با دانش خود آنان را روشنی بخشید و از داغی دوزخ دور بداشت و آسوده‌خاطر کرد؟

و آیا در میان لیشان او را در پارسایی همتایی هست؟ و کاش این حقیقت برای ما روشن بود یا همچنان در پرده است؟

و آیا پیامبر مصطفیﷺ را جز او کسی از آدمیزادگان فرمان برد و آیا بر جای گام‌های پیامبرﷺ، کسی دیگر گام نهاد؟[1]

---

۱. و هل تناکرت الاحلام و انقلبت — فیهم فأصبح نور الله منکشفا

ألا أضاء لهم عنها أبوحسن — بعلمه و کفاهم حرها و شفی

و هل نظیر له فی الزهد بینهم — و لو أضاح لدینا او بها کلفا

و هل أطاع النبی المصطفی بشر — من قبله و حذا آثاره و قفا

بخش ۸

نصوص حاکی از امامت امیر مؤمنان علیه‌السلام

فصل ۱

دربارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[1]

اجماع امت بر شأن نزول آیه

امت بر این اجماع دارند که این آیه هنگامی نازل شده است که علی بن ابی‌طالب علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را صدقه داد. میان مفسران هیچ اختلافی در این باره نیست و روایت‌های حاکی از نزول آیه را ثعلبی، ماوردی، قشیری، قزوینی، رازی، نیشابوری، فلکی طوسی و طبری در تفاسیر خود به نقل از سدی، مجاهد، حسن، اعمش، عتبة بن ابی‌حکیم، غالب بن عبدالله، قیس بن ربیع، عبایه ربعی، عبدالله بن عباس و ابوذر غفاری آورده‌اند.

همچنین ابن‌البیّع در معرفة اصول الحدیث[2] این روایت را از عبیدالله بن عمر بن علی بن ابی‌طالب نقل کرده، واحدی در اسباب نزول القرآن[3] آن را به نقل از کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس آورده،

---

۱. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۲. ← ۱۰۲.

۳. ← اسباب النزول، ۱۳۳ و ۱۳۴.

سمعانی در فضائل الصحابه[1] آن را از حمید طویل از انس نقل کرده، سلیمان بن احمد در معجم الاوسط[2] خود آن را از عمار نقل کرده، ابوبکر بیهقی در مصنف[3]، محمد فتال در تنویر[4] و روضه[5] آن را از عبدالله بن سلام، ابوصالح، شعبی و مجاهد و همچنین از زرارة بن اعین، از محمد بن علی علیه السلام روایت کرده، نطنزی آن را در خصائص العلویه از ابن‌عباس نقل کرده و ابانه[6] فلکی آن را به نقل از جابر انصاری،، ناصح تمیمی، ابن‌عباس و کلبی آورده و این روایت‌ها گرچه در الفاظ تفاوت‌هایی دارند، اما همه در مضمون همسانند.

روایت واحدی

در اسباب النزول واحدی است که عبدالله بن سلام و جماعتی از خاندانش همراه او به حضور آمدند و از دوری خانه‌های خود از مسجد نالیدند و گفتند: طایفهٔ ما چون دیده‌اند ما اسلام آورده‌ایم ما را رانده‌اند و نه با ما سخن می‌گویند، نه با ما همنشین می‌شوند و نه با ما پیمان زناشویی می‌بندند. پس این آیه نازل شد.

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد رفت و آن‌جا گدایی را دید. از او پرسید: آیا کسی تو را چیزی داده است؟ گفت: آری، یک انگشتر نقره ـ و در روایت دیگری است: یک انگشتر طلا.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی آن را به تو داده است؟

گفت: این مرد که در رکوع است آن را به من داده است[7].

---

۱. کتاب در اختیار نیست.

۲. ← ۲۱۸/۶.

۳. حدیث را در الجامع المصنف فی شعب الایمان یا شعب الایمان نیافتم.

۴. مقصود کتاب مفقود التنویر معانی التفسیر است.

۵. ← روضة الواعظین، ۱۰۲.

۶. مقصود ابوالعباس احمد بن حسن بن علی فلکی طوسی مفسّر است و نام کامل کتاب او نیز ابانة ما فی التنزیل من مناقب آل الرسول یا منارالحق است. ← طباطبائی، «تصحیح مشیخة مناقب ابن‌شهرآشوب»، جنگ انجمن فهرست‌نگاران، دفتر سوم.

۷. ← اسباب النزول، ۱۳۳ و ۱۳۴.

روایت ثعلبی

در تفسیر ثعلبی است که در روایتی از ابوذر نقل شده است که گدا گفت: خدایا، تو را گواه می‌گیرم که در مسجد پیامبر خدا‌علیه‌السلام گدایی کردم و هیچ‌کس مرا چیزی نداد.

در این هنگام علی‌علیه‌السلام در رکوع بود. با انگشت کلک دست راست خود اشاره کرد تا گدا نزد او رفت و انگشتر را از انگشت او برون آورد و این رخداد در پیش چشم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون از نماز فراغت یافت سر خویش به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا، برادرم موسی‌علیه‌السلام از تو مسئلت کرد و گفت: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی * وَ يَسِّرْ لِیَ أَمْرِی﴾[1]، و تو بر او این آیه فروفرستادی که ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا﴾[2]. خداوندا، من محمد پیامبر و برگزیدهٔ توام. خداوندا، سینه‌ام فراخ گردان و کارم را آسان ساز و برایم از خاندانم وزیری قرار ده، علی‌علیه‌السلام را، و پشت من به او محکم کن[3].

ابوذر گفته است: خدای را سوگند، هنوز پیامبر سخن خود به پایان نبرده بود که جبرئیل از جانب خداوند نازل شد و گفت: بخوان.

پرسید: چه بخوانم؟

گفت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[4].

---

۱. طه / ۲۵ و ۲۶: پروردگارا، سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز.

۲. قصص / ۳۵: به زودی بازویت را به وسیله برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که به شما دست نخواهند یافت.

۳. «اللهم ان أخي موسى سألک فقال: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ يَسِّرْ لِیَ أَمْرِی﴾ فأنزلت علیه قرآنا ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا﴾ اللهم و أنا محمد نبیک و صفیک اللهم ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ يَسِّرْ لِیَ أَمْرِی﴾ ﴿وَ اجْعَلْ لِی وَزِيرًا مِنْ أَهْلِی﴾ علیا اشدد به ظهری».

۴. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

برای روایت ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۸۰/۴ و ۸۱.

روایت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرموده است: گروهی از یهودیان اسلام آوردند که عبدالله بن سلام، اسید، ثعلبه، بنیامین، سلام و ابن‌صوریا در میان ایشان بودند. آنان گفتند: ای پیامبر خدا، موسی علیه السلام یوشع بن نون را وصی خود قرار داده بود. ایِ پیامبر خدا، وصی تو کیست و چه کسی پس از تو ولیّ خواهد بود؟

پس این آیه نازل شد.

آن‌گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید.

برخاستند و به مسجد رفتند. دیدند آن گدا بیرون آمده است. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: ای دریوزه، هیچ‌کس تو را هیچ نداد؟

گفت: چرا، این انگشتر.

پرسید: چه کسی آن را به تو داد؟

گفت: این مرد که در حال نماز است.

پرسید: در چه وضعیتی این را به تو داد؟

گفت: در رکوع.

پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و حاضران در مسجد تکبیر گفتند. آن‌گاه فرمود: «پس از من علی بن ابی‌طالب ولیّ شما است»[1].

گفتند: به ربوبیت خدا، به دیانت اسلام، به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و به ولایت علی علیه السلام خرسندیم.

در این هنگام خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ ٱللهَ وَرَسُولَهُ وَٱلَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ ٱللهِ هُمُ ٱلْغَالِبُونَ﴾[2].

روایت شیرازی

در کتاب ابوبکر شیرازی است که چون آن گدا چیزی خواست، علی علیه السلام دست خود به پشت سر برد و

---

۱. «علی بن ابی‌طالب ولیکم بعدی».

۲. مائده / ۵۶: و هرکس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولیّ خود بداند پیروز است؛ چراکه حزب خدا همان پیروزمندانند.

برای روایت ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۲؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۱۸۶.

اشاره کرد که انگشتر را از انگشت آن حضرت برگیرد. آن گدا انگشتر را برگرفت و برای آن حضرت دعا کرد. خداوند در این هنگام با امیرمؤمنان علیه‌السلام به فرشتگان مباهات کرد و فرمود: ای فرشتگان من، مگر بندهٔ مرا نمی‌بینید که تنش در عبادت من است و جانش درآویختهٔ درگاه من، و برای رضای من مال خود را صدقه می‌دهد. شما را گواه می‌گیرم که از او و از پسینان او ـ یعنی فرزندانش ـ راضی‌ام.

پس جبرئیل آن آیه را فرود آورد.

روایت طوسی

در مصباح است که امیرمؤمنان علیه‌السلام در بیست و چهارم ذی‌الحجه انگشتر خود صدقه داد[1].

در روایت ابوذر است که این رخداد در نماز ظهر بود[2].

این نیز روایت شده است که در نافلهٔ ظهر بود[3].

آن که چهل انگشتر صدقه داد

در امالی ابن‌بابویه آمده است که عمر بن خطاب گفته: در حال رکوع چهل انگشتر صدقه دادم تا آنچه در شأن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شده بود دربارهٔ من هم نازل شود. اما نشد[4].

ولایت علی علیه‌السلام

در اسباب النزول واحدی است: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ﴾ یعنی هرکس خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دوست بدارد ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی علی علیه‌السلام را ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ﴾ یعنی شیعهٔ خدا و پیامبر و ولی او ﴿هُمُ الْغَالِبُونَ﴾[5] آنان بر همهٔ بندگان پیروزند. خداوند در این آیه از خود آغاز کرد و در پی نام خویش نام

---

۱. ← طوسی، مصباح المهتجد، ۷۵۸.

۲. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۸۰/۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۳۰/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۶۱/۳. همین مضمون در الکافی (۲۸۹/۱) از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است.

۳. خبر را در منابع کهن نیافتم.

۴. ← الامالی، ۱۸۶.

۵. مائده / ۵۶.

پیامبرﷺ و سپس نام ولی خود را آورد. در آیهٔ دوم[۱] نیز چنین است[۲].

گواهی از حساب جمل

در حساب ابجد آیهٔ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۳] هم‌وزن عبارت «محمد المصطفی رسول الله و بعده المرتضی علی بن ابی‌طالب و عترته» است و هریک معادل عدد سه هزار و پانصد و هشتاد هستند.

انکار پس از شناخت

در کافی است که جعفر بن محمد ؈، از پدر، از جد خود روایت کرده که فرموده است: چون آیهٔ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ نازل شد، گروهی از یاران پیامبرﷺ در مسجد مدینه گرد آمدند و از همدیگر پرسیدند: دربارهٔ این آیه چه می‌گویید؟

یکی گفت: اگر به این آیه کافر شویم به همهٔ آیه‌ها کافر شده‌ایم و اگر به این آیه ایمان بیاوریم یک ذلت است؛ چراکه علی بن ابی‌طالب ؈ را بر ما مسلط می‌سازد.

دیگران گفتند: می‌دانیم محمدﷺ در آنچه می‌گوید راستگو است. اما ما ولایت او را اظهار می‌کنیم، ولی از فرمانی که دربارهٔ علی ؈ می‌دهد سربرمی‌تابیم. پس این آیه نازل شد: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا﴾ یعنی نعمت ولایت محمدﷺ را انکار می‌کنند ﴿وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْكَافِرُونَ﴾[۴] و بیشتر آنان به ولایت علی ؈ کفر می‌ورزند[۵].

---

۱. مقصود آیهٔ پیشین یعنی آیهٔ ۵۵ سورهٔ مائده است.

۲. روایت را در اسباب النزول نیافتم.

۳. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۴. نحل / ۸۳: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْكَافِرُونَ﴾؛ نعمت خدا را می‌شناسند. اما باز هم منکر آن می‌شوند و بیشترشان کافرند.

۵. ← کلینی، الکافی، ۴۲۷/۱.

نافرمانی‌ات کنند

علی بن جعفر از امام کاظمؑ روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوٓا إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ﴾ فرموده است: خداوند به پیامبرﷺ وحی فرستاد: ای محمد، من فرمان دادم و اطاعت نشدم.

تو نیز آن‌گاه که دربارهٔ وصی خویش فرمان دهی و اطاعت نشوی بی‌تابی مکن[1].

دلالت‌های آیه

باری، بنابر آنچه گذشت، آیهٔ ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[2] ولایت را به طور خاص برای کسی که از او سخن در میان است اثبات کرده و این مضمون را از غیر او نفی کرده است. مقصود از ﴿وَلِيُّكُمُ﴾ در آیه نیز عهده‌دار کارهای شما و همان کسی است که فرمانبری از او بر شما واجب باشد.

چون این ثابت شود امامت علیؑ نیز ثابت شود؛ زیرا هیچ‌کس نیست که پس از پیامبرﷺ حق فرمانروایی در میان امت داشته باشد و مردم هم به پیروی از او ملزم باشند مگر این که او خود امام باشد.

با ثابت شدن این حقیقت، همچنین عصمت امیرمؤمنانؑ ثابت شود؛ زیرا چون خداوند فرمانبری از او را به سان فرمانبری از خود و پیامبر خود واجب گردانیده، این امر اقتضا می‌کند در همه چیز از او فرمان برند و این خود برهانی بر عصمت او است؛ زیرا اگر چنین نباشد، جایز است که به قبیح امر کند و در این صورت فرمان بردن از او هم قبیح است و اگر فرمانبری قبیح باشد، خداوند به فعل قبیح الزام کرده است. اما می‌دانیم چنین چیزی دربارهٔ خداوند ممکن نیست. این خود دلیلی بر عصمت امام است.

اما دلیل این که واژهٔ «ولی» در آیه «اولویت به تصرف» را می‌رساند، آن است که مبرّد در کتاب العبارة من صفات الله[3] آورده و گفته: «ولی» به معنای «اولی» است. پیامبرﷺ نیز فرموده است: «ایما

---

۱. «یا محمد انی امرت فلم‌اطمع فلا تجرع انت اذا امرت فلم‌تطع فی وصیک». ← عریضی، مسائل علی بن جعفر، ۳۱۸؛ کلینی، الکافی، ۴۲۶/۱.

۲. مائده / ۵۵.

۳. از این کتاب اطلاعی به ما نرسیده است.

امرأة نکحت بغیر اذن ولیها»[1]. از همین باب است که واژهٔ «ولی دم» گفته شود یا گویند: فلان «ولی امر رعیت» است. شاعر گفته است:

و نـــعم ولی الامــــر بـــعد ولیـــه   و منتجع التقوی و نـعم المـؤدب[2]

اعتراضی هم که ممکن است در این‌جا مطرح شود قابل اعتنا نیست.

این که آیه اختصاصاً از مؤمنانی سخن به میان آورده که زکات می‌دهند مستلزم خروج کسانی است که زکات ندهند و چون زکات دادن را به انجام آن در حال رکوع محدود کرده چیزی است که برای همهٔ مسلمانان حاصل نیامده است. هم در این آیه با آوردن واژهٔ «إنّما» کسان دیگر را از ولایت خارج کرده است؛ زیرا زکات دادن در حال رکوع برای کسی جز علی علیه‌السلام ادعا نشده است و روایت این ماجرا از طریق شیعه متواتر و از طریق اهل سنت بسی آشکار است.

[در سنت زبان عربی] نیز، این امری رایج است که برای خبر دادن از شیء واحد واژهٔ جمع آورند و آوردن صیغهٔ جمع در حکم خبر دادن از یک فرد باشد. نمونه آن که فرمود: ﴿ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَٱخْشَوْهُمْ﴾[3]، یا فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَآءِ ٱلْحُجُرَاتِ﴾[4] و یا فرمود: ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ﴾[5].

پس عبارت ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ در آیهٔ مورد بحث بر عموم دلالت ندارد، بلکه مقصود از آن فرد یا افرادی از دارندگان این اوصاف است؛ چراکه مصداق آیه به وصف برپادارندهٔ نماز و زکات‌دهندهٔ در حال رکوع محدود و مشخص شده است.

---

۱. متن کامل حدیث این است: «ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل»؛ هر زنی که بدون اجازه ولیّ خود ازدواج کند ازدواج او باطل است. ← حاکم، المستدرک، ۱۸۲/۲ و ۱۸۳.

۲. پس از ولی او چه نیکو ولیّ امری است و چه خاستگاه پرهیزگاری و چه نیکو ادب‌کننده‌ای.

۳. آل‌عمران / ۱۷۳: همان کسانی که برخی از مردم به ایشان گفتند: مردمان برای جنگ با شما گرد آمده‌اند. پس از آنان بترسید.

در این آیه مقصود از ﴿ٱلنَّاسَ﴾ نخست نعیم بن مسعود است و این یعنی عامی که مراد از آن خاص باشد. ← ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۱۶۵/۵.

۴. حجرات / ۴: کسانی که تو را از پشت اتاق‌های مسکونی تو به فریاد می‌خوانند... .

در این‌جا مقصود از ﴿ٱلَّذِينَ﴾ طایفه‌ای از بنی‌تمیم است. ← طوسی، التبیان، ۳۳۹/۹.

۵. منافقون / ۸: می‌گویند: اگر به مدینه برگردیم.

در این‌جا نیز مقصود از فاعل جمع، نه همهٔ مردم، بلکه تنها گروهی از منافقان است.

خزیمة بن ثابت گوید:

به فدای علی علیه السلام شوم، آن امام مردمان و چراغ راه‌کسان و پناهگاه پرهیزگاران.
وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر بتول علیها السلام. پیشوای مردم و خورشید چاشتگاه.
خداوند پروردگار بندگان او را برتری بخشید و ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ را در شأن او نازل کرد.
در حال رکوع انگشتر خود صدقه داد. وه که کردار آن پیشوای مردمان ستوده است![1]

همو گفته است:

ای ابوالحسن، جانم و خاندانم فدای تو باد و نیز جان هرکه در راه هدایت کند رود و تند رود.
آیا آن دوستداری که تو را بستاید ستایش او هدر رفته است؟ ستایش کسی که جنب الله است هرگز تباه نشود.
تو آنی که در رکوع صدقه دادی. ای علی، جان به فدایت که برترین رکوع‌کننده‌ای.
پس خداوند دربارهٔ تو برترین ولایت را نازل کرد و آن را در آیه‌های محکم آیین روشن ساخت[2].

حسان بن ثابت گفته است ـ و این در دیوان حمیری است:

علی علیه السلام امیرمؤمنان و همدم هدایت است و برترین کسی که پای‌افزار در پای کرد یا با پای برهنه راه رفت،
و نخستین کسی که با دست خود زکات داد و نخستین کسی که نماز کرد و با شکم گرسنه روزه بداشت،

۱.
فــدیت عـلیا إمـام الوری — سـراج البـریة مأوی التـقی
وصی الرسول و زوج البتول — إمام البریة شمس الضحی
فــــفضله الله رب العـــباد — و أنزل فـی شأنـه هـل أتـی
تــصدق خــاتمه راکــعا — فـاحسن بـفعل إمـام الوری

۲.
أباحسن تـفدیک نـفسی و اسرتی — و کل بطیء فـی الهـدی و مـسارع
أیـذهب مـدح مـن مـحبک ضـائعا — و ما المدح فی جنب الاله بضائع
فأنت الذی أعطیت إذ کـنت راکـعا — علی فدتک الـنفس یـا خـیر راکـع
فأنـــزل فـــیک الله خـــیر ولایـة — و بـینها فـی مـحکمات الشـرائـع

و چون گدایی به سراغ او آمد، دست خویش به سویش پیش برد و البته زمخت و نامهربان نبود.
پس در حال رکوع انگشتری به وی داد و او پیوسته پرستشگر و دعوتگر مردم به نیکی بود.
پس جبرئیل در این‌باره محمد صلی الله علیه و آله را مژده داد و در این موضوع وصیتی روشن رسید[1].

سید حمیری گفته است:

نخستین کسی که روزی در حال رکوع انگشتر خود صدقه داد و بدان اشاره کرد، که بود؟
او همان بود که خداوند فرمود: «ولی شما پس از پیامبر...» تا تودهٔ مردمان بدانند[2].

همو گفته است:

به رغم ناسپاسان، او نخستین مؤمنی بود که نماز گزارد و انگشتر خود را صدقه داد.
بدین سبب است که ولایت او بر ما در آشکار و پنهان واجب شده است[3].

باز گفته است:

جانم فدای آن که روزی در رکوع انگشتر خود را صدقه داد و کامروا شد،

---

۱. علی أمیرالمؤمنین أخو الهدی — و أفضل ذی‌نعل و من کان حافیا
و أول من أدی الزکاة بکفه — و أول من صلی و من صام طاویا
فلما أتاه سائل مد کفه — الیه و لم‌یبخل و لم‌یک جافیا
فدس الیه خاتما و هو راکع — و مازال أواهاً الی الخیر داعیا
فبشر جبریل النبی محمداً — بذاک و جاء الوحی فی ذاک ضاحیا
← دیوان السید الحمیری، ۴۶۰.

۲. من کان أول من تصدق راکعاً — یوما بخاتمه و کان مشیرا
من ذاک قول الله ان ولیکم — بعد الرسول لیعلم الجمهورا
← همان، ۲۱۲.

۳. و أول مؤمن صلی و زکی — بخاتمه علی رغم الکفور
و قد وجب الولاء له علینا — بذلک فی الجهاد و فی الضمیر
← همان، ۲۴۰.

یعنی آن که پیش از هر یگانه‌پرستی یگانه‌پرست بود و نه بتی پرستش کرد و نه سنگی،
یعنی همو که محمد پیامبر ﷺ را یاری رساند و از نیرنگ هر همنشین و هر حیله‌گر پاس داشت،
و چونان که اسبی چابک گوی مسابقه ببرد، در رسیدن به فضیلت‌ها بر همهٔ مردمان پیشی گرفت[۱].

همچنین گفته است:

خداوند دربارهٔ او آیه‌هایی فرو فرستاد که چشم دوستدارانش را روشن ساخت،
و آن آیه‌ها از این گفت که من و پیامبرم ولیّ شماییم و نیز آن‌ها که در رکوع زکات دادند.
به آیینم سوگند، هرکس یک روز ولایت پروردگار مردمان را بپذیرد رستگار است[۲].

هم او را است:

چه کسانی‌اند که خدای رحمان دربارهٔ ایشان ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ را نازل کرد، آن هنگام که در وفاکردن به نذر هماورد طلبیدند.
کدام پنج تن‌اند که جبرئیل ششمین آن‌ها بود و پیامبر ﷺ عبای خویش بر سر ایشان کشیده بود؟
کیست که در رکوع انگشتر خود را صدقه داد و خداوند عرش او را به ولایت پاداش داد؟[۳]

---

۱. نفسی الفداء لراکع متصدق — یوما بخاتمه فآب سعیدا
أعنی الموحد قبل کل موحد — لا عابداً صنما و لا جلمودا
أعنی الذی نصر النبی محمداً — و وقاه کید معاشر و مکیدا
سبق الأنام الی الفضائل کلها — سبق الجواد لذی‌الرهان بلیدا
← همان، ۱۷۰ - ۱۷۲، با مقداری جابه‌جایی.

۲. و أنزل فیه رب الناس آیاً — أقرت من موالیه العیونا
بأنی و النبی لکم ولی — و مؤتون الزکاة و راکعونا
و من یتول رب الناس یوما — فانهم لعمری فائزونا
← همان، ۴۳۰.

۳. و من أنزل الرحمن فیهم هل أتی — لما تحدوا للنذور وفاء
من خمسة جبریل سادسهم و قد — مد النبی علی الجمیع عباء
←

سید رضی گفته است:

چه کسی بود که دست دهش او انگشتری را بخشید که از هر ارجمندی آن را دریغ داشت؟

آیا فروغ این ماه را می‌توان با تاریکی‌ها فروپوشاند و آیا این خورشید را می‌توان با غبار پنهان ساخت؟[1]

دعبل گفته است:

قرآن از فضیلت خاندان محمد صلی الله علیه و آله و از ولایت انکارناپذیر علی علیه السلام سخن گفته است.

از ولایت آن برگزیده، همو که پس از پیامبر راستگوی محبوب برترین است.

آن هنگام که در حال نماز بینوایی به سراغ او آمد و او دست خویش را به مددرسانی سوی وی گشود.

آن بینوا انگشتر او را گرفت و آن عطایی از بزرگواری زادهٔ بزرگواران بود.

پس خداوند در آیات تنزیل خود او را گزین ساخت. هرکس به افتخاری چون او دست یافته است برشمارد.

خداوند ولی شما است و نیز پیامبر او و آن «مؤمنین»؛ هرکه می‌خواهد انکار کند.

اما در فرداروز خداوند خود مدعی او خواهد بود، و خداوند در وعدهٔ خویش خلاف نکند[2].

→

من ذا بخاتمه تصدق راکعا — فأثابه ذوالعرش منه ولاء

← همان، ۵۴ - ۵۶.

۱. و من سمحت بخاتمه یمین — تضن بکل عالیة الکعاب

أهذا البدر یکسف بالدیاجی — و هذی الشمس تطمس بالضباب

← دیوان الشریف الرضی، ۹۲/۱ و ۹۳.

۲. نطق القرآن بفضل آل محمد — و ولایة لعلیه لم تجحد

بولایة المختار من خیر الذی — بعد النبی الصادق المتودد

إذ جاءه المسکین حال صلاته — فامتد طوعا بالذراع و بالید

فتناول المسکین منه خاتما — هبط الکریم الأجودی الأجود

فاختصه الرحمن فی تنزیله — من حاز مثل فخاره فلیعدد

ان الاله ولیکم و رسوله — و المؤمنین فمن یشأ فلیجحد

←

عونی گفته است:

چه کسی بود که در وقت نماز و آن هنگام که گدایی از مردم چیزی خواسته و آنان عطایی نداده بودند، انگشتر خود را صدقه داد؟

چه کسی بود که خداوند دربارهٔ او ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ را نازل کرد و او را فضیلتی پیوسته چون فضیلت پیامبر خدا ﷺ است؟[1]

همو گفته است:

با من بگوی آن هنگام که آن گدای مقصود به دریوزگی آمد چه کسی از میان آن مردم انگشتر خود به او بخشید؟

او پنهانی این دهش را انجام داد اما پروردگارش آن را فاش ساخت و روشن کرد که چه کسی در هنگام رکوع صدقه داده است[2].

عبدی گفته است:

آن کس که در نماز انگشتر خویش صدقه داد و خوراک خود را نیز بدان بینوایی بخشید که شب بر در خانه رسید[3].

همو گفته است:

←

یکن الاله خصیمه فیها غداً　　　والله لیس بمخلف فی الموعد

← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۵۶.

۱. و من بخاتمه منهم تصدق فی　　　وقت الصلاة فقد سئلوا و ما بذلوا
من أنزل الله فیه هل أتی و له　　　فضل کفضل رسول الله متصل

۲. ابن لی من فی القوم جاد بخاتم　　　علی السائل المعنی إذ جاء قانعا
و جاد به سراً فأفشاه ربه　　　و بین من کان المصدق راکعا

۳. ذاک المصدق فی الصلاة بخاتم　　　و بقوته للمستکین السارب

برای خدا در رکوع انگشتر را صدقه داد و خداوند در آیات محکم کتاب او را ستود[۱].

ابن‌حماد گفته است:

دربارهٔ او وحیی مفصل فرو فرستاد، آن‌گاه که در ﴿هَلْ أَتىٰ﴾ فرمود: به نذر خود وفا کنند[۲].

همچنین گفته است:

چه کسی بود که به نذر وفا کرد یا یتیم را فریاد رسید؟

آن گاه که ﴿هَلْ أَتىٰ﴾ را می‌خوانی، بنگر که چه چیز را بخشیده است.

چه کسی بود که فروتنانه در حال رکوع انگشتری صدقه داد؟

آن هنگام که بر درگاه خداوند خاشعانه ایستاده بود، و پس از آن خداوند آیه‌های ولایت را نازل کرد[۳].

صاحب بن عباد گفته است:

مگر نمی‌دانید وصیّ همان کسی است که در محراب بود و صدقه داد؟

مگر نمی‌دانید وصی همان کسی است که به حکم غدیر فرمان او بر اصحاب روا است؟[۴]

همو گفته است:

آیا مانند عطای تو در رکوع عطایی هست؟ و البته دهش هیچ بخشنده‌ای چون عطای تو نیست.

---

۱. تصدق بالخاتم لله راكعاً — فأثنى عليه الله فى محكم الذكر

۲. و أنزل فيه الله وحياً مفصلا — لدى هل أتى إذ قال يوفون بالنذر

۳. من كان بالنذر وفى — أو لليتيم اسعفا
فانظر بماذا اتحفا — اذا قرأت هل أتى
من كان زكى راكعا — بخاتم تواضعا
لذى‌الجلال خاشعا — فانزلت آى الولا

۴. ألم‌تعلموا ان الوصى هو الذى — آتى الزكاة و كان فى المحراب
ألم‌تعلموا ان الوصى هو الذى — حكم الغدير له على الأصحاب

بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

آیا همانند آن عطا به اسیر گرفتار یا به کودک خردسال یا به سان آنچه بدان بینوا دادی هست؟[۱]

وراق گفته است:

علی علیه السلام پدر آن دو نوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله است که خود در رکوع پنهانی انگشتر خویش را صدقه داد و هرگز تندی نکرد.

چون آن گدا به سراغش رفت و دست خود دراز کرد، هنوز دستش کاملاً صاف نشده بود که انگشتری را به او ارزانی داشت[۲].

صفی بصری گفته است:

ای آن که انگشتر خویش را در رکوع صدقه داد، من تو را اندوختهٔ خویش در قیامت قرار داده‌ام تا شفیعم شوی.

خداوند او را به من شناسانده و مرا به او بینا ساخته است و بدین سان در دین خویش بینا و شنوا شده‌ام[۳].

نصر بن منتصر گفته است:

چه کسی بود که نماز خود با خشوع برپا داشت و در رکوع بدان کس که آمد زکات داد؟

و چه کسی را در بهشت برین قلمروی گسترده باشد؟ و این حقیقتی انکارناپذیر در سورهٔ ﴿هَلْ أَتىٰ﴾ است[۴].

---

۱. هل مثل برک فی حال الرکوع و ما ... بــــر کــــبرک بـــراً للــمزکینا
هل مـثل ذلک للعانی الأسـیر و لا ... طفل الصغیر و قد أعطیت مسکینا
← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۰۹.

۲. علی أبوالسبطین صدق راکعاً ... بـخاتمه سـراً و لم‌یـتجهم
فـلما أتـاه سـائل مـد کـفه ... فلم‌یستو حـتی جـباه بـخاتم

۳. یـا مـن بـخاتمه تـصدق راکعاً ... انـی ادخـر تـک للـقیامة شـافعا
الله عــــرفنی و بـــصرنی بـــه ... فمضیت فی دینی بصیراً سـامعا

۴. و مـن أقـام خـاشعاً صـلاته ... یؤتی الزکـاة راکـعاً لمـن أتـی
و مـن له مـلک کـبیر نـاعم ... فی الخلد لاتنکره فی هل أتی

اصفهانی گفته است:

پس آیا چه کسی در رکوع صدقه داد و از این رهگذر در خشنودی خدایی که بسی نزدیک است امید بست؟

تا به گواه‌ها و برهان‌های بسیار، پس از پیامبر ﷺ به ولایت، مقرب او شد،

به ولایت او در آیه‌ای که برای دوستدارانش نازل شده است و آن اول و دو تن دیگر ایشان در شمار آورده‌اند.

آن اول همان خداوند بی‌نیاز پیراسته‌نام است و سپس پیامبر ﷺ او و وصی پیامبر علیه السلام که در پی اویند.

آیا این ولایت را در آیه‌های قرآن هدایت می‌خوانید که بر آن سومین دلالت می‌کند که پس از آن اول و دوم است.

این ولایت است که به آن دو برمی‌گردد و سوگندها بدان انعقاد یافته است[1].

ابوالحسین گفته است:

چه کسی بود که خوراک خود به بینوا بخشید و گرمای روز روزه و گرسنگی هم او را از این کار بازنداشت؟

چه کسی بود که در رکوع با دادن انگشتر، بر آن دریوزه که دهشی می‌طلبید منت نهاد و آن را به او ارزانی کرد؟[2]

---

۱. أفمن بخاتمه تصدق راکعاً — یرجو بذاک رضی القریب الدانی
حتی تقرب منه بعد نبیه — بولایة بشواهد و معان
بولائه فی آیة لولاتها — نزلت حصاهم أول و اثنان
فالاول الصمد المقدس ذکره — و نبیه و وصیه التبعان
هل فی تلاوتها بآی ذوی‌هدی — من قبل ثالث أهلها یلیان
هذی الولایة ان تعود علیهما — من بعده من عقدها قسمان

۲. من جاد للمسکین بالقوت و لم — یمنعه حر الصیام و الطوی
من منّ بالخاتم منه راکعاً — للطالب الرفد عطاء و حبا

شاعری دیگر گفته است:

یا در نمازی که آن را همراه زکات برپا داشت ـ و خداوند بندهٔ شکیبای خویش را رحمت دهد ـ

چه کسی بود که در رکوع انگشتر خویش را صدقه داد و این دهش را چون رازی در سینه پنهان ساخت؟[1]

یکی از ادیبان هم گفته است:

هیچ کس چون مصطفی صلی الله علیه و آله و چون علی علیه السلام مهتر اوصیا نباشد که این مقام را ادعا تواند کرد؟

هرکه غیر از امام علی علیه السلام را به ولایت گیرد و از او روی برتابد دهانش به خاک پر باد.

این آیهٔ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ﴾ است که از جانب خداوند پیام ولایت او را آورده است.

اگر هم این واژه معنای جمع را اقتضا کند، (بدین معنا است که) این ولایت پس از او از آن فرزندان او است[2].

---

۱. أ و فی الصلاة مع الزكاة أقامها ... و الله يرحم عبده الصبارا
من ذا بخاتمه تصدق راكعا ... و أسره فی نفسه اسرارا

۲. ليس كالمصطفی و لا كعلی ... سيد الاوصياء من يدعيه
من يوالی غير الامام علی ... رغبة منه فالتراب بفيه
هذه إنما وليكم الله ... أتت بالولاء من الله فيه
فاذا ما اقتضی به اللفظ معنی ال ... جمع كانت من بعده لبنيه

فصل ۲

دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ ٱلنَّجْمِ إِذَا هَوىٰ﴾.[1]

فروافتادن ستاره

ابوجعفر ابن‌بابویه در امالی به طرقی فراوان از کثیره، از جویبر، از ضحاک، از ابوهارون عبدی، از ربیعه سعدی، همچنین از ابواسحاق خزازی، از جعفر بن محمد علیه‌السلام، از پدران آن حضرت علیهم‌السلام، روایت کرده است و همه از ابن‌عباس نقل کرده‌اند و همچنین از منصور بن اسود، از امام صادق علیه‌السلام، از پدران ایشان روایت کرده ـ و متن حاضر همین روایت اخیر است ـ که ابن‌عباس گفته است: چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آخرین بیماری دچار شد خاندان و یارانش در بر او گرد آمدند و پرسیدند: ای پیامبر خدا، اگر برای تو پیشامدی رخ دهد ما را پس از تو چه کسی خواهد بود و چه کسی در میان ما فرمانت بر پا خواهد داشت؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سکوت گزید و پاسخی بدیشان نداد.

چون روز دوم شد، همان سخن دیروز را تکرار کردند. باز هم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پاسخ هیچ‌یک از خواسته‌های آنان را نداد.

چون سومین روز شد، گفتند: ای رسول خدا، اگر برای تو پیشامدی رخ دهد ما را پس از تو که خواهد بود و چه کسی در میان ما فرمان تو بر پا خواهد داشت؟

---

۱. نجم / ۱: سوگند به اختر چون فرود می‌آید.

فرمود: «چون فردا شود ستاره‌ای از آسمان در خانهٔ یکی از یاران من فرو افتد. بنگرید او کیست؟ پس از من، همو خلیفهٔ من در میان شما است و هم او است که فرمان من در میانتان برپا می‌دارد»[1].

در آن دم هیچ‌کس نبود مگر این که آرزو داشت پیامبر صلی الله علیه و آله به او بگوید: تو پس از من عهده‌داری.

چون روز چهارم شد، هریک از آنان در خانهٔ خود نشستند و منتظر فروافتادن ستاره ماندند. ناگهان دیدند ستاره‌ای پرفروغ‌تر از فروغ دنیا، در خانهٔ علی علیه السلام فروافتاد.

آن مردم برآشفتند و گفتند: این مرد گمراه و سرگشته است و دربارهٔ عموزاده خود جز از سر هوس سخن نگوید.

پس خداوند این آیات را نازل کرد: ﴿وَ ٱلنَّجْمِ إِذَا هَوىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ ٱلْهَوىٰٓ﴾[2]

همچنین گفته‌اند: در آن هنگام این آیه نازل شد: ﴿أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوىٰٓ أَنْفُسُكُمُ ٱسْتَكْبَرْتُمْ﴾[3].

همچنین در روایت نوف بکالی است که در خانه علی علیه السلام ستاره‌ای فرو افتاد که مدینه و پیرامون آن را روشن کرد[4].

آن ستاره زهره بود. برخی نیز گفته‌اند ثریا بود.

ابن‌حماد گفته است:

فرمود: امام همان است که ستارهٔ شب به هنگام برآمدن، در سرای او فرو می‌افتد.

پس آن ستاره در سرای وصی فرو افتاد و آنان را به خشم آورد و رنگ رخساره‌شان دگرگون شد.

---

۱. «اذا کان غداً هبط نجم من السماء فی دار رجل من أصحابی فانظروا من هو فهو خلیفتی فیکم من بعدی و القائم بأمری».

۲. نجم / ۱ - ۳: سوگند به اختر چون فرود می‌آید، که یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده است و از سر هوس سخن نمی‌گوید.

برای روایت ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۸۱.

۳. بقره / ۸۷: پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدید؟

چنین روایتی را در منابع نیافتم. اما در الکافی (۱۴۸/۱) روایتی حاکی از تفسیر این آیه در مورد ولایت علی علیه السلام آمده است.

۴. در تفسیر فرات الکوفی (۴۵۰) این مضمون از امام علی علیه السلام روایت شده است.

گفتند: هوس او را به همتای خود متمایل ساخته است و در کینه‌ورزی با او، همدست شدند و با او بدی‌ها روا داشتند[۱].

همو گفته است:

در خبری که انکار نتوان کرد احمد ﷺ به او تصریح فرمود،
و آن مردمان همه گواه بودند و او بی‌هیچ تهمتی، بدیشان گفت:
هر آن که ستارهٔ افق در آغاز شب بر سرای او فروافتد
همو امام سزاوار است، از یاری و همراهی‌اش فرو منشینید.
گفتند: در حکم او هواداری از عموزاده‌اش رخ نموده است.
تا به پندار خویش او را پیشوا سازد. اما خداوند فرمود: سوگند به ستاره چون
در آن سرای فروافتد، که این مهتر شما نه گمراه شده و نه سرگشته است.
مهتر شما همان‌گونه است که خود گوید، بلکه این حقی است که از جانب خداوند آمده است[۲].

نیز گفته است:

و سخن محمد ﷺ است که چون ستاره در سرای حیدر علیه‌السلام فرو افتاد گفت همو امیر است[۳].

---

۱. قال الامام هو الذی فی داره / ینقض نجم اللیل ساعة یطلع
فانقض فی دار الوصی فغاضهم / و غدت له ألوانهم تتمقع
قالوا أمال به الهوی فی صنوه / و توازروا البا علیه و شنعوا

۲. نص علیه أحمد / فی خبر لایجحد
و القوم کل یشهد / قال لهم و ما افتری
من ذا هوی نجم الافق / فی داره عند الغسق
فهو الامام المستحق / لاتقعدوا عنه بطا
قالوا بدا فی حکمه / هوی لابن عمه
یجعلها بزعمه / فقال و النجم اذا
فی تلکم الدار هوی / ما ضل ذا و لا غوی
صاحبکم کما ادعی / بل هو حق قد أتی

۳. و قول محمد فی النجم لما / هوی فی دار حیدرة الامیر

خطیب منبج گفته است:

روزی که آن ستاره فرو افتاد آنان ناخرسند برپای ایستادند.

پس گفتند این مرد دربارهٔ علی علیه السلام گمراه شده و نسبت به او تعصب ورزیده است.

در آن هنگام خداوند بلندمرتبه وحیی فروفرستاد. بزرگ است آن خداوند که نیکوترین نازل‌کننده است.

وحی چنین بود که محمد صلی الله علیه و آله دربارهٔ او گمراه نگشته، بلکه حقیقتی ناب را روشن ساخته است[1].

عونی گفته است:

کیست که ستاره در حجرهٔ او فرو افتاد و خداوند در این باره ﴿وَ ٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ را فروفرستاد؟[2]

ابن‌علویه گفته است:

آیا از داستان آن ستاره خبر دارید، هنگامی که از میان همهٔ جاها در خانه او فروافتاد؟

آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: به آیتی اشارت فرما تا در برابرش سر تسلیم فرود آوریم و فرمان بریم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما شما اگر از سر نافرمانی بر او بشورید کافر خواهید شد،

و خواهید دانست چه کسی است که فضیلت‌هایش انکار کنند و به سوی چه کسی انگشت اتهام برند.

گفتند: حقیقت را آشکار کن. چرا در برهانی که بیاورد با فرمان او مخالفت کنیم؟

به او اشاره فرمای. پس فرمود: نشانی وجود دارد که آیت او برای کسانی است که در جست‌وجوی اویند.

ثریا را بر بام‌ها دنبال کنید که آن ستاره چون ستارهٔ یمانی بر فراز بام آن مردی است که می‌جویید.

---

۱. و یوم النجم حین هوی فقاموا — علی أقدامهم متألمینا
فقالوا ضل هذا فی علی — و صار له من المتعصبینا
و أنزل ذوالعلی فی ذاک وحیا — تعالی الله خیر المنزلینا
بأن محمداً ما ضل فیه — و لکن أظهر الحق المبینا

۲. و من هوی النجم الی حجرته — فأنزل الله اذا النجم هوی

پس آذرخش آن ستاره فرونشست و چشمک‌زدن‌هایش اندک شد چندان که لوچ‌چشمان نیز توانستند آن را نیک ببینند،

تا چه رسد به چشمی که به دل بینا بود و آن که با دیده‌ای روشن همه چیز را می‌نگریست،

و چون حقیقت کار آن مرد نمایان شد، همگان به سان شکاری رمنده گریختند،

و مدعی شدند که پیامبر ما از هوس پیروی کرده و دروغ و دشمنی برایشان آورده است.

خدای محمد ﷺ را سوگند که آنان خود دروغ گفتند و دیگرگون ساختند و به کوری و نابخردی گراییدند[۱].

مهیار گفته است:

من آنم که اگر ستاره برای شما سجده کرده بود هرگز نه تردید می‌آوردم و نه متکبرانه روی برمی‌تافتم[۲].

---

۱. هل تعلمون حديث النجم اذا هوى / في داره من دون كل مكان
قالوا أشر نحو النبي بنعمة / نسمع له و نطعه بالاذعان
قال النبي ستكفرون إن أنتم / ملتم عليه بخاطر العصيان
و ستعلمون من المزن بفضله / و من المشار اليه بالازنان
قالوا أبنه فلم‌نخالف أمره / فيما يجيء به من البرهان
فاليه أوم فقال ان علامة / فيها الدليل على مراد العاني
فابغوا الثريا في السطوح فانها / من سطح صاحبكم كلمع يمان
سكنت رواعده و قل وميضه / فتبينته حسائر العوران
فضلا عن العين البصير بقلبه / و المبصر الأشياء بالأعيان
حتى اذا صدعت حقائق أمره / نفروا نفور طرائد البهران
زعموا بأن نبينا اتبع الهوى / و أتاهم بالافك و العدوان
كذبوا و رب محمد و تبدلوا / و جروا الى عمه و ضد بيان

۲. أنا الذي لو سجد النجم لكم / ما كنت مرتابا و لا مستكبرا

← ديوان مهيار الديلمي، ۳۲/۲.

او مهتر دنیا و آخرت است

در تاریخ خطیب[۱]، تاریخ بلاذری[۲]، حلیه[۳] ابونعیم، ابانه[۴] عکبری از اعمش، از سفیان ثوری، همچنین از علقمه از ابن‌مسعود روایت شده که گفته است: در صبح روز عروسی فاطمه علیها السلام لرزه‌ای بر اندام وی افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را فرمود: «ای فاطمه، مردی را به همسری‌ات درآورده‌ام که در دنیا مهتر است و در آخرت از درستکاران است. ای فاطمه، خداوند چون خواست تو را به همسری علی علیه السلام درآورد جبرئیل را فرمود و او در آسمان چهارم ایستاد و فرشتگان در صف‌هایی ایستادند و او برای آنان خطبه خواند و تو را به همسری علی درآورد. سپس خداوند درخت‌های بهشت را فرمود و آن درخت‌ها بار خلعت و زینت برداشتند و آن‌گاه بدان درختان فرمود تا بار خویش بر فرشتگان نثار کردند و هرکدام که در آن روز بیش از دیگری برداشت تا روز قیامت بدان افتخار کند»[۵].

ام‌سلمه گفته است: فاطمه علیها السلام به زنان چنین افتخار می‌کرد که او کسی است که جبرئیل خطبهٔ وی خوانده است.

در تاریخ بغداد[۶]، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله[۷] و شرح الکانی[۸] از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از عبدالله [بن عباس]، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که به علی بن ابی‌طالب علیه السلام نگریست و فرمود: «تو در دنیا مهتری و در آخرت نیز مهتری. هرکه تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکه مرا دوست

---

۱. ← تاریخ بغداد، ۱۲۸/۴.

۲. ← انساب الاشراف، ۱۱۹/۲.

۳. ← حلیة الاولیاء، ۵۹/۵.

۴. خبر در بخش موجود از کتاب الابانة الکبری یافت نشد.

۵. «یا فاطمة زوجتک سیداً فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین یا فاطمة لما أراد الله تعالی أن یملکک بعلی أمر الله تعالی جبرئیل فقام فی السماء الرابعة فصف الملائکة صفوفا ثم خطب علیهم فزوّجک من علی ثم امر الله سبحانه شجر الجنان فحملت الحلی و الحلل ثم امرها فنثرته علی الملائکة فمن اخذ منهم یومئذ شیئا اکثر مما أخذه غیره افتخر به الی یوم القیمة».

۶. ← تاریخ بغداد، ۴۱/۴.

۷. ← ۵۱۰/۵.

۸. ← لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة، ۱۴۶۱/۸.

بدارد خدای را دوست داشته است. هرکه تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هرکه مرا دشمن بدارد خدای را دشمن داشته است»[۱].

در حلیة الاولیاء[۲]، فضائل سمعانی، کتاب طبرانی[۳] و نیز کتاب نطنزی از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، از حسن بن علی علیه‌السلام روایت شده که فرموده است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: برایم مهتر عرب را به حضور خوانید ــ و مقصود علی بود.

عایشه پرسید: مگر تو خود سرور عرب نیستی؟

فرمود: «من سرور زادگان آدمم و علی سرور عرب است»[۴].

چون علی علیه‌السلام به حضور آمد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در پی انصار فرستاد و آنان نیز آمدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ایشان فرمود: «ای جماعت انصار، آیا شما را به چیزی راه ننمایم که اگر بدان چنگ زنید پس از آن هرگز گمراه نشوید؟»[۵]

گفتند: چرا.

فرمود: «این علی است. او را به محبت من دوست بدارید و به حرمت من ارج گذارید؛ جبرئیل مرا بدانچه برایتان گفتم از جانب خداوند فرمان داده است»[۶].

این خبر را ــ بنابر آنچه در کتاب سؤدد[۷] آمده ــ ابوبشیر نیز از سعید، از عایشه روایت کرده است.

در روایتی دیگر است که عایشه پرسید: مهتر (سید) که می‌گویی چیست؟

فرمود: «کسی است که طاعت او واجب باشد، آن گونه که طاعت من واجب است»[۸].

---

۱. «انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة من احبک فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله».

۲. ← ۶۳/۱.

۳. ← المعجم الکبیر، ۸۸/۳.

۴. «انا سید ولد آدم و علی سید العرب».

۵. «معاشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعده؟»

۶. «هذا علی فاحبوه لحبی و اکرموه لکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم عن الله عزّ و جلّ».

۷. «السؤدد» یکی از ده کتاب عیون الاخبار است در عیون الاخبار (۳۸۸/۱) تنها عبارت «انا سید ولد آدم و لا فخر» را یافتم.

۸. «من افترضت طاعته کما افترضت طاعتی». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۹۴؛ همو، التوحید، ۲۰۷؛ همو، معانی الاخبار، ۱۰۳.

ابوحنیفه به سند خود از فاخته ام‌هانی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو در دنیا سرور مردمی و در آخرت سرور مردمی»[۱].

در حلیه است که شعبی گفته است: علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر مقدم به سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران...»[۲] ــ و ادامهٔ حدیث.

در روایتی مسند است که فرمود: «من سرور پیامبرانم و علی سرور اوصیا است»[۳].

در روایت دیگری است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام فرمود: «تو سروری، زادهٔ سروری و برادر سروری»[۴].

در حساب ابجد نیز عبارت‌های «سید النجباء» و «جمال الائمة»، هم‌وزن و معادل صد و شصت و یک هستند.

عبارت‌های «جمال النجباء» و «سید الائمة» نیز در عدد برابرند. همین گونه، اگر بگویید: «سید النجباء جمال الائمة» این عبارت با «السید علی بن ابی‌طالب» برابر خواهد بود. همین گونه است اگر بگویید: «جمال النجباء سید الائمة».

صاحب بن عباد گفته است:

سرور مردمان حیدر است، و این بهترین یادآوری باشد.

خدای لعنت کند هرکس را که این را نپذیرد و از در انکار درآید.

او مایهٔ خشم کینه‌ورزان نسبت به او است و سبب مرگ هرکه او را در پیکار بیازماید[۵].

---

۱. «انت سید الناس فی الدنیا و سید الناس فی الآخرة».

۲. «مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۶/۱.

۳. «انا سید النبیین و علی سید الوصیین». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۶/۲؛ همو، الامالی، ۶۵۲؛ همو، کمال الدین، ۲۸۰.

۴. «انت السید و ابن‌السید و اخو السید». روایت را بدین ساختار نیافتم. آنچه یافته‌ام عبارت «انت السید ابن‌السید ابوالساده» است. ← خراز قمی، کفایة الاثر، ۱۷۶؛ مفید، الاختصاص، ۲۰۷.

۵. سید الناس حیدره　　هذه خیر تذکره

لعن الله کل من　　رد هذا و انکره

←

همو گفته است:

ای عموزادهٔ پیامبر خدا که برترین کسی هستی که بر مردمان مهتری کرده و هاشمیان را تدبیر کرده است.

تو امامی و مقصود مردمانی و هرکس آنچه را گویم رد کند به برهان‌ها درهم کوبیده شود[1].

هم او را است:

محبت علی علیه السلام علوّ همت است؛ زیرا او سرور امامان است[2].

←

هو غیض لناصبیه　　　و هو حتف لمخبره

در دیوان الصاحب بن عباد (۱۶۲ - ۱۶۵) شعری با مطلع زیر آمده است:

انا من شیعة الرضا　　　سید الناس حیدره

مصراع‌هایی که در کتاب حاضر از این شعر گزینش شده به جز دو مصراع اخیر در لابه‌لای این شعر پراکنده است.

۱. ایا ابن‌عم رسول الله افضل من　　　ساد الانام و ساس الهاشمینا

انت الامام و منظور الانام فمن　　　یرد ما قلته یُقمع براهینا

← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۰۷.

۲. حب علی علو همة　　　لانه سید الائمة

← همان، ۲۷۵.

فصل ۳

دربارهٔ آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[1]

تفسیر آیه

امت در تفسیر این آیه دو نظریه دارند: یکی آن که این آیه در شأن امامان ما علیهم السلام نازل شده است؛ و دیگری آن‌که مقصود آیه فرماندهان پیکارها هستند. چون یکی از این دو نظریه ابطال شود ناگزیر دیگری اثبات خواهد شد. در غیر این صورت، لازم آید که اساساً امت در این‌باره هیچ نظر حقی نداشته باشد.

دلیل بر این که مقصود از آیه امامان ما علیهم السلام هستند این است که ظاهر آیه در طاعت اولوالامر عموم را اقتضا می‌کند؛ چون از یک سو امر به طاعت از ایشان بر امر به طاعت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله عطف شده است و از سوی دیگر این امر اطلاق دارد و همه چیز را دربر می‌گیرد و هیچ چیز از شمول آن استثنا نشده است؛ و اگر مقصود خداوند فرمان بردن از آنان در چیزی خاص بود آن را بیان می‌کرد و چون آن را بیان نفرموده، خود دلیلی بر ارادهٔ عموم است. با اثبات این حقیقت، ناگزیر امامت آن یادشدگان هم اثبات شود؛ زیرا کسی جز امام را نتوان یافت که اطاعت از همهٔ فرمان‌های او چنین واجب باشد. از آن سوی وقتی وجوب فرمانبری از «اولوالامر» به طور مطلق و در همهٔ فرمان‌های ایشان مسجل گردد، ناگزیر باید آن‌ها معصوم باشند؛ در غیر این صورت، بدان خواهد انجامید که خداوند به

---

۱. نساء / ۵۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

قبیح امر کرده باشد؛ چه اگر کسی معصوم نباشد، هیچ اطمینانی نیست که به قبیح درنیفتد، و چون به قبیح درافتد پیروی از او نیز قبیح خواهد بود.

با اثبات دلالت آیه بر عصمت و بر عموم طاعت، این احتمال که مقصود از آن فرماندهان و فرمانروایان باشد باطل خواهد شد؛ زیرا آن‌ها از عصمت برخوردار نیستند و فرمانبری از ایشان تنها در عرصه‌هایی خاص است.

برخی هم گفته‌اند: مقصود از این آیه همهٔ عالمان امت است. این در حالی است که میان عالمان اختلاف وجود دارد و فرمانبری از برخی از آن‌ها نافرمانی برخی دیگر است و چون مؤمنی از یکی از آن‌ها فرمان برد آن دیگری را نافرمانی کند؛ و البته خداوند به چنین چیزی فرمان ندهد.

نکتهٔ دیگر آن که خداوند در این آیه «اولوالامر» را به صفتی متصف ساخته است که از آگاهی و فرمانروایی در کنار هم خبر می‌دهد. فرموده است: ﴿وَإِذَا جَآءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ ٱلْأَمْنِ أَوِ ٱلْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾[1]. خداوند در این آیه پناه جستن از ترس را به بازگشتن به فرمانروایان، و بهره جستن از استنباط را به بازگشتن به عالمان چاره فرموده است و این دو وصف جز برای فرمانروایی که در عین حال از مردان علم باشد فراهم نیست.

در این میان شعبی گفته: ابن‌عباس گفته است: مقصود فرماندهان پیکارها است و نخستین آن‌ها علی علیه‌السلام است[2].

حسن بن صالح بن حی از امام صادق علیه‌السلام در این‌باره پرسید. فرمود: «امامان از خاندان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله»[3].

در تفسیر مجاهد است که این آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شد، هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را در مدینه به جانشینی خویش گذاشت و او گفت: ای پیامبر، آیا مرا میان کودکان و زنان به جانشینی می‌گذاری؟

---

۱. نساء / ۸۳: و چون خبری حاکی از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که می‌توانند درست و نادرست آن را دریابند و اگر فضل و رحمت او بر شما نبود مسلماً جز شمار اندکی از شیطان پیروی می‌کردید.

۲. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶.

۳. «الائمة من اهل بیت رسول الله». ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۴/۱.

فرمود: «ای علی، مگر خرسند نیستی که با من چون هارون باشی با موسی، آن‌گاه که او را گفت: ﴿اَخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَاَصْلِحْ﴾ [۱]؟».

گفت: خدای را سوگند، چرا[۲].

در تفسیر گفته است: ﴿أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، خداوند کار امت را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به او سپرد، که حضرت او را در مدینه جانشین خویش ساخت و خداوند مردمان را به فرمانبری او و پرهیز از مخالفت با او فرمان داد[۳].

در ابانه فلکی است که این آیه هنگامی نازل شد که ابوبرده از علی علیه السلام شکایت کرد[۴].

سید حمیری گفته است:

مگر نه آن است که طاعت اولوالامر بر ما واجب شده است و مگر آن آیه را جز این تأویلی هست؟

این چیزی است که محمد صلی الله علیه و آله ما را از آن خبر داده و این خبر در کتاب‌های مسند ریشه‌دار است.

خلیفه پس از او همین کسی است که در کلام الهی به او دلالت شده است[۵].

همو گفته است:

خداوند در قرآن سخنی فرموده است که دعوی شما را به شما برمی‌گرداند.

از خداوند پروردگار مردمان فرمان برید و از احمد و از آنان که اولوالامر هستند

آن‌ها همان ابوالحسن علی علیه السلام و دو نوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله، آن اولیای صاحب فضیلتند[۶].

---

۱. اعراف / ۱۴۲: در میان قوم من جانشینم باش.

۲. این متن را در تفسیر مجاهد (۱۶۲/۱ و ۱۶۳، ذیل آیه) نیافتم.

۳. گویندهٔ این سخن‌ها روشن نیست. در عین حال این نظریه را بنگرید در: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۹۰/۱.

۴. خبر را در منابع کهن نیافتم. تنها در نهج الایمان ابن‌جبر (۵۹۲) آمده است.

۵. أ و لیس قد فرضت علینا طاعة — لأولی الامور فهل لها تأویل
ما كان خبرنا بذاک محمد — خبراً اه فی المسندات اصول
ان الخليفة بعده هذا الذی — فيها عليه من الخطاب يحيل

← دیوان السید الحمیری، ۳۲۵ و ۳۲۶.

۶. و قال الله فی القرآن قولا — يرد عليكم ما تدعونا ←

ابن‌الجهم همین معنا را به متوکل بربسته و گفته است:

شما را همین بس که خداوند کار خویش به شما تفویض کرده و چنین وحی فرستاده است که از اولوالامر فرمان برید،

و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر از مردم پاداشی جز این نخواست که خاندان و خویشان او را دوست بدارند،

و ایمان جز به محبت شما پذیرفته نیست و مگر خداوند نماز را بی‌طهارت می‌پذیرد؟[1]

حدیث منزلت

اما این روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نسبت تو با من چون نسبت هارون با موسی است، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست»[2] خبری است که بخاری و مسلم در صحیح[3] خود نقل کرده‌اند و نطنزی نیز در خصائص آورده است که از مردی شافعی‌مذهب دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام پرسیدند. گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود فرموده است: «نسبت تو با من چون نسبت هارون با موسی است، مگر در نبوت»[4].

احمد بن محمد بن سعد[5] کتابی دربارهٔ طرق این حدیث نوشته و همهٔ امت این حدیث را تلقی به قبول کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله بارها این سخن را فرموده است.

←

اطـیعوا الله رب النـاس ربأ — و احمد و الأولی المتأمرینا

فــذلکم ابــوحسن عـلی — و ســبطاه الولاة الفـاضلونا

← همان، ۴۳۰.

۱. کــفاکــم بأن الله فــوض امــره — الیکم و اوحی ان اطیعوا أولی الامر

و لم‌یسأل النــاس النــبی مــحمد — سوی ود ذی‌القربی القریبة من اجر

و لا یــقبل الایــمان إلا بــحبکم — و هــل یـقبل الله الصلوة بـلا طـهر

۲. «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

۳. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۳۵۹/۳ و ۱۶۰۲/۴؛ مسلم، الصحیح، ۱۸۷۰/۴ و ۱۸۷۱.

۴. «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة». برای متن ← نسائی، خصائص علی علیه السلام، ۶۸، ۶۹، ۷۴ و ۷۶؛ همو، سنن النسائی الکبری، ۱۲۰/۵ و ۱۲۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۴۰/۴۲، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۰ و ۱۷۱؛ طوسی، الامالی، ۵۶۰؛ خوارزمی، المناقب، ۱۰۹.

۵. ظاهراً مقصود احمد بن محمد بن سید کوفی مشهور به ابن‌عقده است.

از آن جمله این که چون رهسپار تبوک شد او را به تنهایی بر مدینه و حرم گماشت. تبوک از مدینه دور بود و پیامبرﷺ اطمینان نداشت که همه رهسپار آن سرزمین شوند. او همچنین می‌دانست آن‌جا نبردی درنخواهد گرفت.

پیامبرﷺ با سپاهی از چهل هزار مرد روانه شد و سپاهی دیگر نیز در مدینه برجای گذاشت. آن سپاه، تنها شخص علی‌علیه‌السلام بود. خداوند دربارهٔ دیگر کسانی که این نبرد را همراهی نکردند فرمود: ﴿رَضُوا بِأَنْ یَکُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ﴾[1].

با این وصف، از مدینه‌ای که در آن جز منافقان و زنان نمانده‌اند چه تصوری می‌توان داشت؟[2]

ابوسعید خدری گفته است: چون پیامبرﷺ به جرف رسید علی‌علیه‌السلام نزد او آمد و گفت: ای پیغمبر خدا، منافقان مدعی‌اند تو از آن روی مرا باقی گذارده‌ای که این بار را برایم سنگین یافته‌ای و خواسته‌ای آن را از دوش من برداری.

فرمود: «دروغ گفته‌اند. من تو را برای آنچه در غیابم هست گذاشته‌ام. بازگرد و میان خانوادهٔ من و خانوادهٔ خویش جانشینم باش. ای علی، آیا خشنود نیستی که نسبت تو با من چون نسبت هارون با موسی‌علیه‌السلام باشد، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست؟»[3]

پس علی‌علیه‌السلام بازگشت.

در روایت‌های بسیاری است که پیامبرﷺ در ادامهٔ سخن خود فرمود: «پس از من پیامبری نیست، و اگر بود تو بودی»[4].

به هر روی، این حدیث را خطیب در تاریخ[5]، عبدالملک عکبری در فضائل[6]، ابوبکر بن مالک،

---

۱. توبه / ۹۳: به این راضی شده‌اند که با خانه‌نشینان باشند و خدا بر دل‌هایشان مهر نهاد. در نتیجه آنان نمی‌فهمند.

۲. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۴۴۱.

۳. «کذبوا انما خلفتک لما ورای فارجع فاخلفنی فی اهلی و اهلک افلاترضی یا علی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی». ← بزار، المسند، ۳۳/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۱/۲.

۴. «لا نبی بعدی و لو کان لکنته». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۸۹/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۷۶/۴۲؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۵۰/۱؛ طوسی، الامالی، ۵۹۸.

۵. نشانی‌های پیشین را بنگرید.

۶. مقصود فضائل الصحابة است.

ابن‌ثلاج و علی بن جعد در احادیث خود نقل کرده‌اند و ابن‌فیاض نیز در شرح الاخبار[1] آن را به نقل از عماد بن مالک، از سعید، از پدر او آورده است.

دلالت حدیث منزلت

وجه دلالت این خبر آن است که چون هارون در زمینهٔ فضیلت، در مرتبهٔ پس از موسی علیه السلام قرار داشت به همین سان امیرمؤمنان علیه السلام در مرتبهٔ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جای می‌گیرد، مگر در نبوت که آن را استثنا فرموده است.

بر این پایه لازم است به این یقین برسیم که علی علیه السلام برترین صحابه است.

نکتهٔ دیگر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله همهٔ جایگاه‌های هارون نسبت به موسی علیه السلام را برای علی علیه السلام اثبات فرمود، به استثنای نبوت و چیزهایی چون برادری تنی که استثنای آن‌ها به ضرورت معلوم است. از دیگر سوی، بدون تردید یکی از جایگاه‌های هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام این است که وی جانشین موسی علیه السلام در میان طایفهٔ خود بوده و فرمانبری از او بر آن مردمان واجب شده و پس از او، سزاوار کرسی وی گشته است.

این خود امانت و نیز عصمت امیرمؤمنان علیه السلام را اثبات می‌کند؛ چه، ایجاب فرمانبری مطلق از او، چنین می‌طلبد که هیچ قبیحی از او سر نزند.

در این میان این که در حدیث تنها از استثنای یک جایگاه سخن به میان آمده، ابطال این تفسیر مخالفان است که حدیث را تنها ناظر به جانشینی علی علیه السلام بر مدینه دانسته‌اند: چه، قاعدهٔ استثنا آن است که چیزی از محدوده‌ای خارج شود که اگر این استثنا نبود در آن گردونه جای داشت. به دیگر سخن، مستثنی‌منه باید شامل چیزهایی باشد که استثناء بتواند برخی از آن‌ها را از حکم مذکور خارج کند. دیگر آن که در این‌جا استثنا به صیغهٔ نفی است، بنابراین باید در مستثنی‌منه به ثبوت چیزی حکم شده باشد، تا بین آن دو مطابقت باشد. در چنین وضعیتی چون پیامبر، به حکم استثنا، نبوت پس از خود را از جایگاه‌های علی علیه السلام استثنا فرموده است، لازم می‌آید که دیگر جایگاه‌ها اثبات شده باشد. بر این پایه، گویی پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: تو پس از درگذشت من چنان جایگاهی نسبت به من داری که هارون در دوران زندگی موسی علیه السلام نسبت به او داشته است.

---

۱. ← ۹۷/۱ و ۹۸.

چون این حقیقت ثابت شد، نادرستی تفسیر خبر به این ادعا که گفته‌اند: این جانشینی مربوط به دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ثابت شود.

نکتهٔ دیگر آن که استثنا در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله موجب این است که اگر بنا بود پس از من پیامبری باشد آن پیامبر علی علیه السلام بود. اما چون وجود پیامبری پس از محمد صلی الله علیه و آله ممکن نیست ناگزیر علی علیه السلام برادر، وزیر و خلیفهٔ او است؛ چه این که موسی علیه السلام از خداوند چنین خواسته بود: ﴿وَٱجْعَل لِّی وَزِیرًا مِّنْ أَهْلِی * هَٰرُونَ أَخِی﴾[1] و نیز به هارون گفته بود: ﴿ٱخْلُفْنِی فِی قَوْمِی﴾[2].

کسی که محمد صلی الله علیه و آله او را به منزلت هارون گزین ساخته باشد، منزه از آن است که در مقدم بودن او بر دیگران تردیدی پدید آید.

در کامله[3] دیک الجن آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته می‌فرمود ـ و البته خیر همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر زبان آورده باشد:
ای علی، ای برادرم تو با من چنانی که موسی با هارون نبی بود،
هرچند پس از من پیامبری نیست و نزد من تو برترین جهانیانی[4].

شاعری دیگر گفته است:

او آن احمد هدایتگر صلی الله علیه و آله را وزیر بود، آن سان که هارون وزارت موسی علیه السلام را داشت.
او برادر وی و رازدار آن وحیی بود که از جانب خداوند فرو فرستاده می‌شد.
وصیّ محمد صلی الله علیه و آله و پدر فرزندانش و نخستین کسی بود که در پیشگاه خداوند نماز گزارد و سجده کرد[5].

---

۱. طه / ۲۹ و ۳۰: و برای من دستیاری از کسانم قرار ده، هارون برادرم را.

۲. اعراف / ۱۴۲: در میان قوم من جانشینم باش.

۳. کامله وزنی عروضی است.

۴.
ان النبی لم‌یزل یقول — و الخیر ما فاه به الرسول
انک منی یا علی و یا اخی — بحیث من موسی و هارون النبی
لکنه لیس نبی بعدی — فانت خیر العالمین عندی

← دیوان دیک الجن، ۱۲۲.

۵.
و کان لاحمد الهادی وزیراً — کما هارون کان وزیر موسی

←

ابن‌علویه گفته است:

پیامبر ﷺ به سوی تبوک رهسپار شد و به فرمان پروردگار او را بر جای گذاشت.

از بیمی که بر اموال و ضعیفان و آبروی زنان و کودکان داشت.

از حیله‌گرانِ منافقی که گام پس نهاده و لگام فتنه را سوی خاندان او کشانده بودند.

هم از بیم کسانی که به دشمنی از او پراکندند و بی آن که بیمار باشند یا فراموش کرده باشند به جای پیکار به بیهودگی اندر شدند.

پس او در حالی که از نگرانی‌ها بند از بند دلش گسسته بود نزد پیامبر ﷺ آمد.

ای امین خدا، چرا با آن که در کار جهاد سستی نمی‌ورزم مرا از آن بازنهاده‌ای؟

مگر ندیده‌ای که در پیکار و آن‌گاه که یلان پنجه در پنجه درافکنند آزمون‌های سخت داده‌ام؟

پیامبر ﷺ فرمود: دوستانم به فدایت، تو هیچ خستگی و ستوهی نشان نداده‌ای.

ای ابوالحسن، پدرم به فدایت، آیا خوش نداری که در برترین جایگاه و منزلت نشانده شده‌ای؟

ای علی، تو با من چونان گشته‌ای که هارون با آن جوانمرد زادهٔ عمران بود،

جز در عرصهٔ نبوت که، ای برادر، محال است در انسانی دیگر به تحقق پیوندد[1].

→

و کان له اخاً و امین غیب	علی الوحی المنزل حین یوحی
وصی محمد و ابوبنیه	و اول ساجد لله صلی

۱.

رحل النبی الی تبوک و انه	لمخلف عنه بأمر المانی
حذراً علی اموالها و ضعافها	و کرائم النسوان و الصبیان
من ماکرین منافقین تخلفوا	فتنوا الی اهلیه صرف عنان
و لکاشحیه عداوة فی ترکه	خوض بلا مرض و لا نسیان
فاتی النبی مبادراً و فؤاده	متخلع من لاعج الرجفان
لم یا امین الله انت مخلفی	عنها و لست عن الجهاد بوان
أو لم‌تجدنی ذا بلاء فی الوغی	حسن بحیث تناطح الکبشان
قال النبی له فداک احبتی	لم‌تؤت من سأم و لا استرزان
بابی اباحسن اما ترضی بأن	بوئت اکرم منزل و مکان

←

ابن‌مکی گفته است:

مگر نمی‌دانید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش از آن که چهره در خاک نهان سازد دربارهٔ حیدر علیه‌السلام وصیت کرد؟
و در حالی که مردمان در خم حضور داشتند با آنان گفت و در حالی که نفس در سینه‌ها حبس کرده بودند آن آیهٔ قرآن را خواند؟
فرمود: علی علیه‌السلام چون دگمهٔ پیراهن من است و همو یاور من است و با من چونان است که هارون با موسی علیه‌السلام بود[1].

زاهی گفته است:

بامدادان که مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله آهنگ تبوک داشت بار سفر بسته بود، او را فراخواند،
و او را گفت: جای من در مدینه بمان و بدان که تو حقیقت را در برابر بدکاران آشکار سازی.
چون آن پیغمبر پاک روانه شد، مردانی به یاوه‌پراکنی بر ضد او همدست شدند،
و گفتند: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را وانهاده است، و البته این تهمت و کاری زشت بود که از آن دشمنان سر می‌زد.
تو پیش از وادی معرّس خود را به او رساندی و او روی به سمت تو چرخاند و مردمان گفتند: اینک علی علیه‌السلام به عذرخواهی آمده است!
اما آن برترین مردمان به تقدیر خداوند والامرتبت تو را بر فراز بلندایی برد.
پس پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای سرگردانان، این امام شما است که خدای خود با او راز گفته است[2].

→

اصبحت منی یا علی کمثل ما — هارون اصبح من فتی عمران
الا النبوة انها محظورة — من ان تصیر اخی فی انسان

۱. ألم‌تعلموا ان النبی محمد — بحیدره أوصی و لم‌یسکن الرمسا
و قال لهم و القوم فی خم حُصراً — و یتلو الذی فیه و قد همسوا همسا
علی کزری من قمیصی و انه — نصیری و منی مثل هرون من موسی

۲. غداة دعاه المصطفی و هو مزمع — لقصد تبوک و هو للسیر مضمر

←

ناشی گفته است:

به ویژه آن هنگام که او به آهنگ تبوک، سپاه را روانه کرده بود و تو با او برادر گشتی.

پس مردمان گفتند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را وانهاده است و چون تو را کم شمردند نزد پیامبر پاک رفتی.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون سخنانی را که دربارهٔ تو گفته بودند شنید، در پاسخ فرمود:

مگر خشنود نیستی که به رغم خواستهٔ آنان و به رغم آنچه درباره‌ات گفته‌اند، نسبت به من چنان باشی که موسی علیه‌السلام و هارون علیه‌السلام بودند؟

و اگر پس از من پیامبری مقرر بود، چونان که تو را وزیر گرداندم، شریک خود قرار می‌دادم

اما من خاتم پیامبرانم و تو خلیفه‌ای، اگر از تو فرمان برند[1].

ابن‌حماد گفته است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن هدایتگر یعنی ابوالحسن علیه‌السلام چنان تصریحی کرده است که تو نیز در آن با من هم‌نظری.

در این که فرمود: امروز تو را با من چنان جایگاهی است که هارون علیه‌السلام با موسی علیه‌السلام داشت، از این بیم مدار.

←

فقال اقم دونی بطیبة و اعلمن — بانک للفجار بالحق مبهر
فلما مضی الطهر النبی تظاهرت — علیه رجال بالمقال و اجهروا
فقالوا علی قد قلاه محمد — و ذاک من الارجاء إفک و منکر
فالفیته دون المعرس فأنثنی — و قالوا علی قد اتاک یکفر
فعلاک خیر الخلق من فوق شاهق — و ذاک من الله العلی مقدر
فقال رسول الله هذا امامکم — له الله ناجی ایها المتحیر

۱. فلاسیما حین واخیته — و قد سار بالجیش یبغی تبوکا
فقال اناس قلاه النبی — فصرت الی الطهر اذا اخفضوکا
فقال النبی جواباً لما — تؤدی الی سمعه لفظ فیکا
ألم ترض أنا علی رغمهم — کموسی و هارون اذ وافقوکا
و لو کان بعدی نبیاً کما — جعلت الوزیر جعلت الشریکا
و لکننی خاتم المرسلین — و انت الخلیفة ان طاوعوکا

او این سخن را هنگامی گفت که علی علیه السلام را بر مدینه گمارد. اگر تو را انصاف است باور بدار[۱].

عونی گفته است:

این برادرم مولای شما و امام شما است و اگر مرا بلایی دررسد همو خلیفه است،

و جانشین من، آن سان که هارون علیه السلام جانشین موسی علیه السلام بود، از بزرگداشت حق امام خود فرومگذارید.

در آن هنگام که موسی علیه السلام در میان طایفهٔ خود نبود، اگر هارون علیه السلام مهتر و پیشوای ایشان بود،

او نیز خلیفه و امام و برترین کسی است که تقدیر دربارهاش چنین فرمان رانده و قلم تقدیر در آنجا مانده است[۲].

همو گفته است:

ای آن که از حقیقت دوری، مگر آن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله برایت روایت نشده است که از موضع تهنیت به علی علیه السلام گفت؟

تو با من چون هارون علیه السلام با موسایی، زمانی که موسی علیه السلام برادر خویش را گفت: خلیفه‌ام باش.

پس از آنان بپرس چرا با وصی مخالفت کرده‌اند؟[۳]

---

۱. نص النبی علی الهادی ابی‌الحسن — نصاً علی صدقه اجمعت انت معی
فی قوله لک منی الیوم منزلة — کانت لهارون من موسی فلاترع
و انما قال هذا حین خلفه — علی المدینة ان انصفت فاقتنع

۲. هذا اخی مولاکم و امامکم — و هو الخلیفة ان لقیت حُماما
منی کما هارون من موسی فلا — قالوا لحق امامکم اعظاما
ان کان هارون النبی لقومه — ما غاب موسی سیداً و اماما
فهو الخلیفة و الامام و خیر من — امضی القضاء و جفف الاقلاما

۳. اما رویت یا بعید الذهن — ما قاله احمد کالمهنی
انت کهارون لموسی منی — إذ قال موسی لاخیه اخلفنی
فاسئلهم لم خالفوا الوصیا

محمد بن نصر بن هشام گفته است:

علی علیه‌السلام پیوسته مایهٔ آزموده شدن کسانی است که چه در کار دین سود برده‌اند و چه دین را باخته‌اند.

مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله او را در کنار خود بر جایگاهی نشاند که جایگاهی پست نبود.

او را در کار امروز دین و در کار آخرت، هارون قوم خود گردانید.

به اعراف بنگر تا ببینی که آن مردمان با هارون چه کردند.[1]

ابوالقاسم مغربی گفته است:

آیا در پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله الگویی هست که مردمان بدانچه دربارهٔ او سنت گذارده شده باشد به پیشینیان اقتدا نکرده باشند؟

برادرت، آیا درباره‌اش مخالفت نشد، آن سان که طایفهٔ موسی علیه‌السلام دربارهٔ هارون علیه‌السلام با او مخالفت کردند؟[2]

حمانی گفته است:

به رغم دشمنان، او را در جایگاهی چون جایگاه هارون علیه‌السلام نسبت به موسی علیه‌السلام در روزگاران کهن قرار داد.

در میان یاران و قوم موسی علیه‌السلام چه کسی چون هارون علیه‌السلام بود؟ شما پیوسته بر لغزشگاه‌های کفرید.[3]

ابن‌اطیس گفته است:

چه کسی بود که مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله آشکارا درباره‌اش گفت: تو در قیامت صاحب حوضی.

---

۱. ان علیاً لم‌یزل محنة — لرابح الدین و مغبون
انزله فی نفسه المصطفی — منزلة لم‌تک بالدون
صیره هارون فی قومه — لعاجل الدین و للدین
فارجع الی الاعراف حتی تری — ما صنع القوم بهارون

۲. هل فی رسول الله من أسوة — لم‌یقتد القوم بما سن فیه
اخوک هل خولفت فیه کما — خالف موسی قومه فی اخیه

۳. و انزله منه علی رغمة العدی — کهرون من موسی علی قدم الدهر
من کان فی اصحاب موسی و قومه — کهرون لازلتم علی زلل الکفر

تو برادر منی، چنان که وصی من، آن سان که هارون در فرمانروایی وصی موسی علیه السلام بود[۱].

منصور نمری گفته است:

به داوری تو خرسندم و جایگزینی برایش نمی‌جویم؛ زیرا داوری تو با توفیق قرین است.
خاندان پیامبر برترین همهٔ مردمانند و برترین خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هم هارون است[۲].

ابان لاحقی گفته است:

گواهی می‌دهم که جز خداوند آفریدگار روزی‌ده بزرگ خدایی نیست.
محمد صلی الله علیه و آله بنده او پیامبری است که به حق آمده و او را فروغی است،
و هارون مرتضای ما در علم است و او را همتایی نیست[۳].

صاحب بن عباد گفته است:

و او را هارونِ طایفهٔ خود ساخت، به مانند هارون موسی علیه السلام، اما به جای او کسانی دیگر جستند و جایگزین او گرفتند[۴].

همو گفته است:

وضع او وضع هارون برای موسی علیه السلام است. این حقیقت را دریابید[۵].

---

۱. من قال فیه المصطفی معلناً — انت له الحوض لدی الحشر
انت اخی انت وصیی کما — هارون من موسی فی الامر

۲. رضیت حکمک لاابغی به بدلا — لأن حکمک بالتوفیق مقرون
آل الرسول خیار الناس کلهم — و خیر آل رسول الله هارون

۳. اشهد ان لا اله إلا — الخالق الرازق الکبیر
محمد عبده رسول — جاء بحق علیه نور
و ان هارون مرتضانا — فی العلم ما ان له نظیر

۴. و صیره هارون بین قومه — کهارون موسی فابحثوا و تبدلوا
بیت را در دیوان نیافتم.

۵. حالة هارون — لموسی فامهنماها

زید بن علی نیز گفته است:

اگر کسی باشد که روزی خاکش مردمان را شرافت بخشیده است، علی علیه السلام کسی است که منقبت‌ها او را برتری بخشیده است،

و نیز این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سخن او همواره حق است، هرچند دروغگویان آن را برنتابند که آشکارا گفت: ای علی علیه السلام، تو با من چون هارونی با موسی، برادر و همدم[۱].

صنوبری گفته است:

مگر نه آن است که او در برادری با پیامبر صلی الله علیه و آله در چنان جایگاهی قرار گرفت که هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام نشسته بود؟[۲]

---

۱. و من شرف الاقوام یوماً ترابه — فان علیها شرفته المناقب
و قول رسول الله و الحق قوله — و ان رغمت منه انوف کواذب
بأنک منی یا علی معالنا — کهرون من موسی اخ لی و صاحب

۲. ألیس من حل منه فی اخوته — محل هرون من موسی بن عمران

فصل ۴

داستان روز غدیر

فرمان قرآنی، آیهٔ تبلیغ

سپاس خدایی راکه ابتلا از ما برگرفت و چه نیک برگرفت، خدای رحمانی که آزار از ما دور ساخت و چه کامل دور ساخت، رحیمی که گناهان ما بخشود و چه زیبا بخشود. بندگان را رجا و خوف داد و جمال و جلال خویش بر آنان هویدا گرداند، و پیامبرﷺ را برای ما فرستاد و دلایل گواه بر او را برایمان روشن کرد و او را به دعوت فرمان داد و ایمن داشتن او از آزار مردمان راکفالت کرد و فرمود: ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَٱللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ إِنَّ ٱللهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَافِرِينَ﴾[1].

واحدی در اسباب نزول القرآن[2] به سند خود از اعمش و ابوحجاف، از عطیه، از ابوسعید خدری نقل کرده و ابوبکر شیرازی در کتاب ما نزل من فی القرآن فی امیرالمؤمنین﷣ به سند خود از ابن‌عباس آورده و مرزبانی[3] نیز در کتاب خود از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: آیهٔ ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ

---

۱. مائده / ۶۷: ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدای تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

۲. ← اسباب النزول، ۱۳۵.

۳. مقصود ابوعبدالله مرزبانی (د. ۳۷۸ ق.) است و کتاب او نیز ما نزل من القرآن فی علی﷣ نام دارد. ← آقابزرگ ←

﴿مَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾[۱] در روز غدیر خم دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است.

در تفسیر ابن‌جریح، عطاء، ثوری و ثعلبی[۲] آمده که این آیه در فضیلت علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است.

ابراهیم ثقفی به سند خود از خدری و بریده اسلمی و محمد بن علی علیه السلام روایت کرده که این آیه در روز غدیر دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است[۳].

در تفسیر ثعالبی است که جعفر بن محمد علیه السلام گوید: معنای آیه این است که آنچه را از جانب پروردگارت در فضیلت علی علیه السلام بر تو نازل شده است ابلاغ کن[۴].

از همین مفسر به سند خود از کلبی روایت شده که گفته است: آیه نازل شد که دربارهٔ او به مردمان ابلاغ کن. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است. خداوندا، دوست بدار آن را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن بدارد»[۵].

بر این پایه، این آیه که فرمود: ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَٱللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ إِنَّ ٱللهَ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْكَافِرِينَ﴾[۶] دربردارندهٔ پنج چیز است: کراهت، امر، حکایت، عزل و عصمت. خداوند به پیامبر خود امر کرد علی علیه السلام را به امامت نصب کند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله در آن توقف کرد، چون از تکذیب مردمان کراهت داشت. پس این آیه نازل شد: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾[۷]. پیامبر صلی الله علیه و آله مردمان را فرمود تا بر علی علیه السلام به

←

تهرانی، الذریعة، ۲۹/۱۹.

۱. مائده / ۶۷.

۲. ← الکشف و البیان، ۹۲/۴. این روایت در این منبع از امام باقر علیه السلام نقل شده و متن آن برخلاف گزارش کتاب حاضر چنین است: «و قال ابوجعفر محمد بن علی بلغ ما انزل الیک فی فضل علی بن ابی‌طالب».

۳. روایت را در الغارات نیافتم.

۴. در آثار ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی (۳۵۰ - ۴۲۹ ق.) به تفسیر برنخوردم و در مقدمهٔ مؤلف نیز از آن یاد نشده است. شاید خطا یا تصحیفی در کار باشد. گواه آن که، همان‌گونه که گذشت در تفسیر ثعلبی، الکشف و البیان (۹۲/۴) این روایت از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

۵. «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

۶. مائده / ۶۷.

۷. شعراء / ۳: شاید تو از این که مشرکان ایمان نمی‌آورند جان خویش را تباه سازی.

فرمانروایی سلام دهند. آن‌گاه پس از چند روز این آیه نازل شد: ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنـزِلَ إِلَيْكَ﴾[۱].

در تفسیر آیهٔ ﴿فَأَوْحىٰٓ إِلىٰ عَبْدِهِ مَآ أَوْحىٰ﴾[۲] آمده است که خداوند در شب معراج آنچه خواست دربارهٔ علی علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی کرد و چون زمان ابلاغ آن رسید فرمود: ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾. پس مقصود این است که آنچه را خداوند در شب معراج دربارهٔ علی علیه‌السلام به تو وحی کرده است ابلاغ کن[۳].

سید مرتضی گفته است:

آفرین بر امروز که چقدر والا است و زهی آن که این روز از او نشان یافته است.

در این روز پروردگار بلندمرتبه چیزی سویمان فرستاد که دشمن را به بیماری نشاند یا از پای درآورد،

و علی علیه‌السلام را به کار ولایت گزین ساخت و البته هرکه خواست دیگرگون یا تحریف کرد.

اگر یک سخن بسنده باشد، آنچه او در خم فرمود بسنده است.

به او گفته شد: ابلاغ کن وگرنه هرگز به آنچه پروردگار فرموده است وفا نکرده‌ای[۴].

زاهی گفته است:

چه کسی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر بنابر آنچه در خبر صحیح آمده فرموده است:

---

۱. مائده / ۶۷.

۲. نجم / ۱۰: آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود.

۳. ← ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۷۵/۷.

۴.

لله در الیوم ما اشرفا	و در ما کان به اعرفا
ساق الینا فیه رب العلی	ما امرض الاعداء أو اتلفا
و خص بالامر علیا وان	بدل من بدل أو حرفا
ان کان قولا کافیا فالذی	قال بخم وحده قد کفی
قیل له بلغ فان لم‌یکن	مبلغا عن ربه ماوفی

بیت‌ها را در دیوان الشریف المرتضی نیافتم.

ای علی، برخیز و پس از من آنان را نشان راه باش و خرسند شو که در آخرت در جایگاهی ارجمند برانگیخته شوی.

تو مولای ایشانی و به موجب نصی که از وحی به مردمان رسیده و عقل آنان را مخاطب ساخته عهده‌دار کارهای آنانی،

و آن وحی این است که خداوند عرش پیامبر صلی الله علیه و آله را فرمود: ابلاغ کن و آن‌گاه که من فرمان دهم بهترین فرمانبر باش.

اگر نافرمانی کنی و انجام ندهی، امر مرا ابلاغ نکرده‌ای و یاد مرا بر مردمان آشکار نساخته‌ای[1].

در محبره است:

آن‌گاه که از جانب خداوند آیه‌ای از کتاب دربارهٔ ولایت نازل گشت، پیامبر صلی الله علیه و آله در شرح این ولایت سخن گفت.

آن هنگام که خداوند فرمود: آنچه را بدان فرمان یافته‌ای ابلاغ کن و به این که خداوند نگاهبان مهربان تو را از آسیب ایشان در امان خواهد داشت مطمئن باش.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود تا بگویند همه گرد آیند و سپس او را به سخنی مشروح و بیانی روشن نصب کرد.

فریاد زد: مگر من ولیّ شما نیستم؟ گفتند: چرا، واقعاً چنین است. فرمود: پس این ولیّ دوم است.

آن‌گاه برای او و هرکه او را یاری دهد دعا کرد و بر آنان که به او پشت کنند نفرین فرستاد[2].

---

۱. من قال احمد فی یوم الغدیر له / بالنقل فی خبر بالصدق مأثور
قم یا علی فکن بعدی لهم علماً / و اسعد بمنقلب فی البعث محبور
مولاهم انت و الموفی بامرهم / نص بوحی علی الافهام مسطور
و ذاک ان اله العرش قال له / بلغ و کن عند امری خیر مأمور
فان عصیت و لم‌تفعل فانک ما / بلغت امری و لم‌تصدی بتذکیری

۲. قام النبی له بشرح ولایة / نزل الکتاب بها من الدیان
إذ قال بلغ ما أمرت به و ثق / منهم بعصمة کالیء حنان

←

ابن‌حماد گفته است:

به او گفته شد ارادهٔ خداوند را ابلاغ کن، و او عصرگاهان، زمانی که خورشید ظهر را پشت سر نهاده بود برخاست.

دست علی علیه‌السلام را بلند کرد و نشان داد و چه نیکو بود آن دست و این دست!

سپس از ولایت او بر هر که نماز بخواند و روزه بدارد و یگانه‌پرست باشد آشکارا سخن گفت[1].

همو گفته است:

احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را گفت: به قریش ابلاغ کن و اگر بیم داری خود تو را نگاهبان خواهم بود.

اگر این خبرها را از جانب من نرسانی، نه مبلغی و نه امینی.

پس دست خویش بالا آورد، چنان که همهٔ حاضران آن را دیدند.

زهی آن خجسته‌دستی که بلند شد و زهی آن بزرگواری که دست خویش بلند کرد.

پس در حالی که مردم همه به سخنی گوش می‌سپردند و می‌شنیدند، فرمود:

زنهار که این برادر من و وصی راستین من است و کسی که وعده‌های مرا به انجام رساند و بدهی‌های مرا بپردازد.

زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است؛ او را بپذیرید.

خداوند دوست بدارد آن راکه دوستدار علی علیه‌السلام است و دشمن بدارد آن راکه دشمن علی علیه‌السلام است وکینهٔ او در دل دارد.

اگر پس از من این پیمان پاس ندارید و او را واگذارید همه کافر شده‌اید[2].

←

فدعا الصلوة جماعة و اقامه — علماً بفضل مقالة و بيان
نادى ألست وليكم قالوا بلى — حقاً فقال فذا الولى الثانى
فدعا له و لمن اجاب بنصره — و دعا الاله على ذوى‌الخذلان

۱. و قيل له بلغ من الله عزمة — فقام عشاء و الضحى قد تصعدا
بكف على رافعاً آخذاً بها — يدل لهم اكرم بها من يد يدا
فنادى بما نادى به من ولائه — على كل من صلى و صام و وحدا

۲. و قال لأحمد بلغ قريشاً — اكن لك عاصما ان تستكينا

سورهٔ انشراح

امام باقرعلیه السلام و امام صادق‌علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾[1] فرموده‌اند: یعنی مگر نه آن که تو را به وصی خویش آگاهاندیم و او را یاور تو و خوارکنندهٔ دشمنانت قرار دادیم؟ همان دشمن که ﴿أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾[2] پشت تو شکسته بود. و مگر نه آن که خداوند از پشت تو نسل پیامبرانی را برآورد که هدایت کنند؟ ﴿وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾[3]، یعنی نام تو بلند داشتیم و هیچ‌گاه از من نام برده نشود مگر آن که از تو نیز نام برده شود. ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ﴾[4]؛ پس چون از دنیای خویش فراغت یافتی علی‌علیه السلام را به ولایت نصب کن تا این فرقه به او هدایت یابد[5].

عبدالسلام بن صالح از امام رضاعلیه السلام روایت کرده که دربارهٔ این سوره فرموده است: ای محمد، مگر نه آن که سینه‌ات را برایت گشادیم و مگر نه آن که علی‌علیه السلام را وصی تو قرار دادیم؟ و با کشتن پیکارگران کافر و اهل تأویل به دست او، سنگینی از تو برداشتیم و به این که ای محمدصلی الله علیه و آله، از علی نام بردی نام تو را بلند گردانیدیم؟[6]

←

فـــان لم تــبلغ الانــباء عــنی	فــــما انت المـــبلغ و الامـــینا
فـــابرز کـــفه للـــناس حـــتی	تـــبینها جـــمیع الحـــاضرینا
فـــاکـــرم بـــالذی رفـعت یـداه	و اکـــرم بـــالذی رفـــع الیـــمینا
فـــقال لهـــم و کـــل القـوم مـصغ	لمـــنطقه و کـــل یـــسمعونا
الا هـــذا اخـــی و وصـــی حـق	و مـــوفی العـهد و القـاضی الدیـونا
ألا مـــن کـــنت مـــولاه فـــهذا	له مـــولی فکـــونوا قـــابلینا
تـــولی الله مـــن والی عـــلیاً	و عـــادی مـــبغضیه الشـــانئینا

۱. انشراح / ۱: آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم؟

۲. انشراح / ۳: پشت تو را شکست.

۳. انشراح / ۴: و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.

۴. انشراح / ۷: پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش.

۵. برای بخش‌هایی از این تفسیر ← صفار، بصائر الدرجات، ۹۳؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۵۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۴۲۸/۲ و ۴۲۹؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۷۳ و ۵۷۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵۲/۲.

۶. متن را در جایی نیافتم.

در کتاب زینه ابوحاتم رازی است که جعفر بن محمدعليه‌السلام خواند: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ﴾[۱] و فرمود: چون از اکمال شریعت فراغت یافتی علی‌عليه‌السلام را برای آنان به عنوان امام نصب کن[۲].

آیهٔ اکمال

سپاس خدایی راکه چیزها را پدید آورد و از این میان آفریدن شما را ویژه ساخت، خداوند رحمانی که آرامش را فروفرستاد و در آن آسودن شما را تضمین کرد. دل‌هایتان به پذیرش معرفت او نرم کرد و چه ظریف نرم کرد و کلمهٔ توحید را به دل‌هایتان درافکند و چه نیکو تلقین کرد! همو که اذانِ گواهی دادن را تعلیم داد و به لطف خویش اجازهٔ اذانتان فرمود و همو که در سرای دینداری شما را صاحب راز اسلام کرد و دینتان کامل ساخت.

ابوسعید خدری و جابر انصاری گفته‌اند: چون آیهٔ ﴿اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[۳] نازل شد، پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «الله اکبر بر کامل شدن دین و تام شدن نعمت و این که خداوند به رسالت من و ولایت علی بن ابی‌طالب پس از من خرسند است»[۴].

این روایتی است که نطنزی در کتاب خصائص نقل کرده است[۵].

عیاشی از امام صادق‌عليه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ آیه فرموده است: ﴿اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ امروز دینتان را برایتان به برپا داشتن حافظ آن تکمیل کردم ﴿وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ و نعمت خویش را به ولایت امامان بر شما کامل ساختم ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ و دین اسلام را به عنوان دین برایتان پسندیدم و آن این که خویش را تسلیم امر ما کنید[۶].

امام باقرعليه‌السلام و امام صادق‌عليه‌السلام فرموده‌اند: این آیه در روز غدیر نازل شده است[۷].

---

۱. انشراح / ۷.

۲. متن را در الزینة نیافتم.

۳. مائده / ۳: امروز دین شما را برایتان کامل کردم.

۴. «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی العرب رسالتی و ولایة علی بن ابی‌طالب بعدی».

۵. نیز ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۵۵؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام، ۱۱۸/۱، ۱۱۹، ۱۳۷، ۳۶۲، ۴۰۹ و ۴۳۴/۲؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۴۶۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۷۴/۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۰۱/۱، ۲۰۲ و ۲۰۴.

۶. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۹۳/۱، با مقداری تفاوت.

۷. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۲۳/۲.

مردی یهودی به عمر گفت: اگر چنین روزی در میان ما بود آن را عید قرار می‌دادیم.

پس ابن‌عباس گفت: کدام روز کامل‌تر از این عید؟[۱]

ابن‌عباس گفته است: پیامبر ﷺ هشتاد و یک روز پس از نزول این آیه درگذشت[۲].

سدی گفته است: خداوند پس از این آیه هیچ حلال و حرامی نازل نکرد. پیامبر خدا ﷺ در ذی‌الحجه حج به جای آورد و محرم سپری شد و پس از آن پیامبر ﷺ بدرود حیات گفت[۳].

روایت شده است که چون آیهٔ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۴] نازل شد، خداوند پیامبر ﷺ را فرمود تا در میان مردم به ولایت علی علیه‌السلام بانگ زند. اما پیامبر ﷺ که از تباهی دل‌های آن مردمان خبر داشت نتوانست این کار را به انجام رساند. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾[۵] سپس این آیه را فروفرستاد: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾[۶]، و آن‌گاه این آیه را ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[۷].

---

۱. در منابع اهل سنت تنها بخش نخست این روایت یعنی سخن آن مرد یهودی و پس از آن پاسخ عمر آمده است. برای نمونه ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۶۰۰/۴؛ مسلم، الصحیح، ۲۳۱۲؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۴۱۳/۱؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۴۲۰/۲؛ همو، سنن النسائی، ۲۵۱/۵؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۳۰۷/۶. البته در اسباب النزول واحدی (۱۲۷) این سخن از ابن‌عباس آمده که گفته است: آیه در روزی نازل شد که دو عید با هم مقارن گشتند، در روز جمعه که روز عرفه هم بود. برای مضمونی نزدیک به این ← بغوی، تفسیر البغوی ۱۰/۲؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۴۴۳/۱؛ طبری، جامع البیان، ۶۷/۶ و ۶۸.

۲. ← بغوی، تفسیر البغوی، ۱۰/۲.

۳. بنا بر روایت منابع اهل سنت پیامبر ﷺ در ربیع‌الاول رحلت کرد. ← تاریخ الامم و الملوک، ۲۴۱/۲.

۴. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۵. مائده / ۶۷: ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است را ابلاغ کن.

۶. مائده / ۷: و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و نیز پیمانی را که شما را به انجام آن متعهد گردانیده به یاد آورید، آن‌گاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم، و از خدا پروا بدارید که خدا به راز دل‌ها آگاه است.

۷. مائده / ۳: امروز دین شما را برایتان کامل کردم.

برای روایت ← کوفی، مناقب امیرالمومنین علیه‌السلام، ۳۸۰/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۵۵/۱ و ۲۵۶؛ کلینی، الکافی، ۲۸۸/۱؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۵.

در این آیه پنج بشارت است: اکمال دین، اتمام نعمت، خشنودی خداوند رحمان، خوار شدن شیطان و نومیدی منکران؛ ﴿اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾[1].

عید بزرگ خدا

هم این روز عید مؤمنان است.

در خبر است که «غدیر عید بزرگ خدا است»[2].

ابن‌عباس گفته است: در آن روز پنج عید در بر هم قرار گرفته بود: جمعه، غدیر، عید یهودیان، عید مسیحیان و عید مجوس، و شنیده نشده است که پیش از آن، چنین پنج عیدی در یک روز در بر هم قرار گیرند[3].

در روایت خدری است که روز غدیر پنج‌شنبه بوده است[4].

عودی گفته است:

مگر خداوند نفرمود که امروز دینتان را کامل گردانیده‌ام و نعمت خویش بر شما تمام کرده‌ام؟[5]

همو گفته است:

از خدا و از پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان برید تا رستگار شوید و آنان را که اولوالامر شمایند نافرمانی مکنید[6].

طاهر گفته است:

مسلمان را در روز غدیر عید است و گناهکار آن عید را انکار کرده است.

---

۱. مائده / ۳: امروز کسانی که کافر شده‌اند از کارشکنی در دین شما نومید گردیده‌اند.

۲. «الغدير عيد الله الاكبر». البته متن خبر «هو عيد الله الاكبر» است و این جمله در متنی طولانی دربارهٔ فضیلت‌های غدیر آمده است. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۲/۳.

۳. ← بغوی، تفسیر البغوی، ۱۰/۲؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۶/۴.

۴. ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۵۵؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۱/۱؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۴۶۸؛ خوارزمی، المناقب ۱۳۵.

۵. أما قال ان اليوم اكملت دينكم — و اتممت بالنعماء منی عليكم

۶. اطيعوا الله ثم رسوله — تفوزوا و لاتعصوا أولی‌الامر منكم

ای کسانی که آن جایگاه و آن روز را انکار و آنچه پیامبر مختار بر زبان آورده است انکار کنید، نفرین بر شما!
خداوند که جایگاه او بسی والا است این آیه نازل کرده است: ﴿اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ﴾،
و نیز ﴿وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی﴾ و راستی که نصب امام از نعمت‌ها است[1].

سید حمیری گفته است:

و ای کسانی که ایمان را کامل کرده‌اید، ای بندگان خدا، به اسلام به عنوان دین خرسند باشید،
و فرمود: به خدایت سوگند، هرگز به سوی تو بازنگردند و ایمان نیاورند[2].

همو گفته است:

در روز خم پس از آن که در همایش انبوه برخاست و آشکارا خطبه ایراد کرد،
و فرمود: خداوند در کنایه‌های کتاب خود مرا از این آگاهانیده
که دینی استوار را که کامل نبوده به علی علیه السلام کامل ساخته است.
او مولای شما است. وای بر هرکه جز او را مولی گیرد.
او شمشیر و زبان و دست و یاور همیشه و پایدار من است،
و وصی و صفیّ من و کسی که دوستی او در آخرت برترین عمل است.
نور او نور من است و نور من نور او و او به من درپیوسته است و از من نگسلد،
و در میان شما او جایگزین مقام است و وای بر آن که چیزی را جایگزین این پیمان سازد[3].

---

۱. عید فی یوم الغدیر المسلم — و انکر العید علیه المجرم
یا جاحدی الموضع و الیوم و ما — فاه به المختار تباً لکم
فانزل الله تعالی جده — الیوم اکملت لکم دینکم
و الیوم اتممت علیکم نعمتی — و ان من نصب الانام المنعم

۲. و من اکملتم الایمان فارضوا — عباد الله فی الاسلام دینا
و قال و لا و ربک لایفیئوا — الیک و لایکونوا مؤمنینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۱۴.

۳. بعد ما قام خطیباً معلناً — یوم خم باجتماع المحفل
قال ان الله قد اخبرنی — فی معاریض الکتاب المنزل

←

دیگری گفته است:

چه بهانه است آنان را که از پیامبر خداﷺ آن سخن را در خم شنیدند؟

فرمود: خداوند در کتاب خود گفته است: دین خدا در این روز کامل شد[۱].

راویان حدیث غدیر

باری، عالمان بر نقل حدیث غدیر اتفاق نظر دارند و اختلافی که وجود دارد تنها در تفسیر این خبر است.

محمد بن اسحاق، احمد بلاذری، مسلم بن حجاج، ابونعیم اصفهانی، ابوالحسن دارقطنی، ابوبکر بن مردویه، ابن‌شاهین، ابوبکر باقلانی، ابوالمعالی جوینی، ابواسحاق ثعلبی، ابوسعید خرگوشی، ابوالمظفر سمعانی، ابوبکر بن ابی‌شیبه، علی بن جعد، شعبه، اعمش، ابن‌عباس، ابن ثلاج، شعبی، زهری، اقلیشی، ابن‌بیع، ابن‌ماجه، ابن‌عبدربه، الکانی و ابویعلی موصلی از کسانی هستند که این حدیث را به طرق متعدد نقل کرده‌اند.

همچنین این حدیث را از احمد بن حنبل از چهل طریق و ابن‌بطه از بیست و سه طریق روایت کرده، ابن‌جریر طبری آن را در کتاب الولایة[۲] از هفتاد و اندی طریق نقل کرده، ابوالعباس بن عقده[۳] آن را از صد و پنج طریق و ابوبکر جعابی[۴] از صد و بیست و پنج طریق آورده است.

←

انـه اکـمل دیـناً قـیما	بـعلی بـعد ان لم‌یکـمل
و هـو مـولاکـم فویل للذی	یـتولی غـیر مـولاه الولی
و هو سیفی و لسانی و یدی	و نـصیری ابـدأ لم‌یـزل
و وصـیی و صـفیی و الذی	حبه فی الحشر خیر العمل
نـوره نـوری و نـوری نـوره	و هـو بـی مـتصل لم‌یفصل
و هو فیکم من مقامی بدل	ویـل مـن بدل عهد البدل

← همان، ۳۳۹ و ۳۴۰.

۱.

أی عـذر لأنـاس سـمعوا	من رسول الله ما قال بخم
قـال قـال الله فـی تـنزیله	ان دین الله فی ذی‌الیوم تم

۲. دربارهٔ این کتاب ← جعفریان، «پاره‌های برجای ماندهٔ کتاب فضائل علی بن ابی‌طالب و کتاب الولایة».

۳. ← ابن عقده، کتاب الولایة، ۱۵۵ و پس از آن.

۴. آقابزرگ تهرانی از آثاری چون اخبار آل ابی‌طالب، اخبار بغداد، اخبار علی بن الحسین و اختلاف ابی و ابن‌مسعود

←

علی بن هلال مهلبی[۱] کتاب غدیر را در این باره فراهم آورده، احمد بن محمد بن سعد کتاب من روی غدیر خم را نوشته، مسعود شجری کتابی فراهم نهاده و در آن راویان و طرق این حدیث را ذکر کرده و منصور لاتی رازی در کتاب خود نام راویان این خبر را به ترتیب حروف الفبا آورده است.

از الصاحب الکافِی[۲] نقل شده که گفته است: قاضی ابوبکر جعابی حدیث غدیر را برای ما از ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه‌السلام، طلحه، زبیر، حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام، عبدالله بن جعفر، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، ابوذر، سلمان، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن نقل کرده و همچنین ابوقتاده، زید بن ارقم، جریر بن حمید، عدی بن حاتم، عبدالله بن انیس، براء بن عازب، ابوایوب، ابوبرزه اسلمی، سهل بن حنیف، سمرة بن جندب، ابوالهیثم، عبدالله بن ثابت انصاری، سلمة بن اکوع، خدری، عقبة بن عامر، ابورافع، کعب بن عجره، حذیفة بن یمان، ابومسعود بدری، حذیفة بن اسید، زید بن ثابت، سعد بن عباده، خزیمة بن ثابت، حباب بن عتبه، جندب بن سفیان، عمر بن ابی‌سلمه، قیس بن سعد، عبادة بن صامت، ابوزینب، ابولیلی، عبدالله بن ربیعه، اسامة بن زید، سعد بن جناده، خباب بن سمره، یعلی بن مره، ابن‌قدامه انصاری، ناجیة بن عمیره، ابوکاهل، خالد بن ولید، حسان بن ثابت، نعمان بن عجلان، ابورفاعه، عمرو بن حمق، عبدالله بن یعمر، مالک بن حویرث، ابوالحمراء، ضمرة بن حبیب، وحشی بن حرب، عروة بن ابی‌الجعد، عامر بن نمیری، بشیر بن عبدالمنذر، رفاعة بن عبدالمنذر، ثابت بن ودیعه، عمرو بن حریث، قیس بن عاصم، عبدالاعلی بن عدی، عثمان بن حنیف و ابیّ بن کعب این خبر را روایت کرده است و از زنان هم فاطمه زهرا علیهاالسلام، عایشه، ام‌سلمه، ام هانی و فاطمة بنت حمزه آن را نقل کرده‌اند[۳].

صاحب جمهره در مدخل «خاء و میم» گفته است: خم: جایی است که در آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام تصریح کرد[۴].

←

برای او یاد می‌کند. شاید کتاب نخست مؤلف بوده باشد. ← الذریعة، ۳۱۱/۱، ۳۲۳، ۳۴۲ و ۳۶۰.

۱. مقصود ابوالحسن عمر بن هلالی بن ابی‌معاویه مهلبی ازدی (د. ۸۳ ق.) است. دربارهٔ او و کتاب الغدیر ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۵/۱۶؛ کنتوری، کشف الحجب و الاستار، ۴۵۲؛ امینی، الغدیر، ۱۵۵/۱ (البته با نام علی بن بلال).

۲. مقصود صاحب بن عباد یا همان اسماعیل بن عباد وزیر (۳۲۶ - ۳۸۵ ق.) است.

۳. ذکر نام و بررسی راویان حدیث غدیر از توان این ترجمه بیرون است. در این باره به کتاب گرانسنگ الغدیر علامه امینی بنگرید.

۴. ← ابن‌درید، جمهرة اللغة، ۱۰۸/۱ و ۱۰۹.

عمرو بن ابی‌ربیعه در مفاخرات خود از این حدیث یاد کرده است.

حسان بن ثابت هم در شعر خویش این حدیث را آورده است.

در روایتی از امام باقر(ع) است که فرمود: چون پیامبر(ص) در روز غدیر خم در حضور هزار و سیصد تن فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است»... ـ و ادامهٔ روایت[1].

امام صادق فرموده است: «ما حق مردمان را به گواهی دو شاهد بدیشان می‌دهیم. اما حق امیرمؤمنان(ع) را به گواهی ده هزار تن به او ندادند»[2].

مقصود از این گواهی همان شهادت کسان در غدیر است.

موقعیت غدیرخم

غدیر نام جایی در وادی اراک در فاصلهٔ هشت فرسخی مدینه و در چهار میلی جحفه در محلی است که پنج درخت بزرگ پرسایه آن‌جا بوده است.

کمیت در حضور امام باقر(ع) شعرهایی بدین مضمون بر زبان راند:

در ماجرای آن سایه‌سار، سایه‌سار غدیر خم که ولایت علی(ع) را آشکار کرد و کاش از او فرمان برده بودند.

اما مردان با این ولایت سودا کردند و ندیده‌ام کسی چنین خطری گران کند،

و چون امروز روزی را ندیده‌ام و چون این حق هیچ حقی را تباه شده نیافته‌ام.

من از این گفتن آهنگ نفرین ندارم، اما آن که نخستین بار چنین کرد بد کرد،

و با این کار نزدیک‌ترین کسان به ستم و رویگردان‌ترین آنان از حق و آلوده‌دست‌ترین آنان در این تباهی شد.

آنان فرمانروایی رهبر خود را تباه کردند و گمراه شدند و آن را که دلیرترین ایشان در رویارویی رخدادها بود فروگذاردند.

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۵۸/۳۷) خبر را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. «نعطی حقوق الناس بشهادة شاهدین و ما اعطی امیرالمؤمنین حقه بشهادة عشرة آلاف نفس».

متن را در منابع نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۵۸/۳۷) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

حق او از یاد بردند و در حالی که او توان چیرگی بر ایشان داشت بی آن که ستمی بر آن‌ها رانده باشد بر او ستم راندند[۱].

مهیار گفته است:

از آنان بپرس در روز غدیر پس از آن که با او پیمان ولایت بستند چرا خیانت ورزیدند و چرا این پیمان وانهادند.

سخنی درست بر زبان بود و نیت‌هایی پرنیرنگ در سر. صیقل دادن شمشیری که گوهرش زنگار گرفته باشد چه سود؟

انکار امیرمؤمنان علیه السلام از سوی آنان که پیشتر به او اعتراف کرده بودند خود ننگی است که بر تن آراسته‌اند.

به آیینت سوگند، پیمان‌شکنی آن مردم و روی‌گردانی آنان از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، آیینی دیگر است که پس از آیین او برساختند[۲].

روز عید غدیر

آنچه بر آن اجماع وجود دارد این است که روز هجدهم ذی‌الحجه روز غدیر خم بود و در این روز پیامبر صلی الله علیه و آله جارچیان را فرمود تا بانگ زنند: همه گرد آیند!

---

۱. و یوم الدوح دوح غدیر خم — أبان له الولایة لو أطیعا
و لکن الرجال تبایعوها — فلم‌ار مثلها خطراً منیعا
و لم‌ار مثل هذا الیوم یوما — و لم‌ار مثله حقاً اضیعا
فلم‌اقصد بهم لعنا و لکن — اساء بذاک أولهم صنیعا
فصار لذاک اقربهم لعدل — الی جور و اقربهم مضیعا
اضاعوا امر قائدهم فضلوا — و اقربهم لدی الحدثان ریعا
تناسوا حقه فبغوا علیه — بلا ترة و کان لهم قریعا

۲. و اسألهم یوم خم بعد ما عقدوا — له الولایة لم خانوا و لم خلعوا
قول صحیح و نیات بها دغل — لاینفع السیف صقل تحته طبع
انکارهم بأمیرالمؤمنین لها — بعد اعترافهم عار به ادرعوا
و نکثهم بک میلاً عن وصیته — شرع لعمرک‌ثان بعده شرعوا

← دیوان مهیار الدیلمی، ۱۸۳/۲.

پس، از مردمان پرسید: چه کسی بر جان مردمان بیش از خود آنان سزاوار است؟

گفتند: خدا و پیامبرش.

فرمود: خدایا، تو خود گواه باش.

سپس دست علیؑ را گرفت و فرمود: «هرکس من مولای اویم این علی مولای او است. خداوندا، دوست بدار آن را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن بدارد، یاری کن آن را که او را یاری کند و واگذار آن را که او را واگذارد»[1].

یکی از گواه‌های ما بر تفسیر این حدیث آن است که امیرمؤمنانؑ در روز گرد آمدن مردمان پس از رحلت پیامبرﷺ، آن هنگام که فضیلت‌های خویش را برشمرد به این حدیث استناد کرد و پرسید: آیا در میان شما کسی هست که پیامبرﷺ دربارهٔ او فرموده باشد: «هرکس من مولای اویم این علی مولای او است»؟ گفتند: نه ــ و بدین سان بدین حقیقت اعتراف کردند، در حالی که آنان خود تودهٔ صحابه بودند[2].

در خطبهٔ صاحب جلیل[3] است: آن که او را در خردسالی سرپرستی کرد و پروراند، به علم و حکمت خوراک داد، بر شانهٔ خویش نشاند، در مسجد مشارکت داد و او را با خود همسان شمرد، در غدیر بایستاد و او را خواند، دست خویش را بالا برد و دست او هم بالا کشاند و فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است. خداوندا، دوست بدار آن را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن دارد».

حسان بن ثابت در شعر خود گفته است:

در روز غدیر پیامبرشان در خم آن‌ها را می‌خواند، و پیامبرﷺ چه گوینده‌ای شایستهٔ شنیدن است.

می‌پرسد: چه کسی مولا و ولیّ شما است؟ و آنان بی آن که اظهار بی‌خبری کنند گفتند:

خدای تو مولای ما است و تو ولیّ مایی و امروز از میان ما کسی را در برابر خویش نافرمان نخواهی یافت.

---

۱. «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

۲. برای متن کامل این حدیث را که به حدیث مناشده معروف است ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۴۸ - ۵۶۴؛ طوسی، الامالی، ۵۴۵ - ۵۵۶.

۳. احتمالاً مقصود صاحب بن عباد وزیر باشد.

پس او را گفت: ای علی، برخیز که من تو را به امامت و هدایتگری پس از خود پسندیده‌ام.
پس هرکه من مولای او باشم این ولیّ او است. برایش یارانی راستین و پشتیبان باشید.
آن‌جا بود که دعا کرد: خداوندا، دوستدار او را دوست بدار و آن را که با علی علیه السلام دشمنی کند دشمن بدار[1].

قیس بن سعد گفته است:

آن‌گاه که دشمن بر ما ستم روا داشت، گفتم: پروردگارمان ما را بس، که نیکو عهده‌دار شونده‌ای است.
پروردگارمان ما را بس است، همو که دیروز در داستانی دراز، بصره را شکافت.
و علی علیه السلام امام ما و امام دیگر کسان باشد که آیه‌های قرآن امامت او را آورده است.
آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس من مولای اویم این مولای او است، مسئله‌ای بس مهم بود.
پیامبر صلی الله علیه و آله این را به عنوان حکمی قطعی که هیچ بگومگویی در آن نیست، به امت فرمود[2].

صاحب بن عباد گفته است:

گفتند: علی علیه السلام علوّ یافته است. گفتم: نه، علوّ از علی علیه السلام بلندی یافته است.

---

۱. یـناديهم يـوم الغـدير نـبيهم — بـخم و اسـمع بـالنبی مـناديا
یـقول فـمن مـولاکـم و ولیکـم — فـقالوا و لم‌یـبدوا هـناک التـعاديا
إلهک مـولانا و انت ولیـنا — و لاتـجدن مـنا لک اليوم عـاصيا
فـقال له قـم يـا عـلی فـانني — رضيتک من بـعدی اماما و هـاديا
فـمن كـنت مـولاه فـهذا ولیـه — فکـونوا له انـصار صدق مـواليـا
هـناک دعـا اللـهم وال ولیـه — و کـن للـذی عـادی عليا معاديا
بیت‌ها را در دیوان حسان بن ثابت نیافتم.

۲. قـلت لمـا بـغی العدو علينا — حسـبنا ربـنا و نـعم الوکـيل
حسبنا ربنا الذی فـتق البصـ — رة بالأمس و الحـديث طـويل
و عـلی امـامنا و امـام — لسـوانـا أتـی بـه التـنزيل
يوم قال النبی من کـنت مـولا — ه فـهذا مـولاه خـطب جـليل
انـما قـاله النـبی عـلی الأمـ — ـة حتما مـا فـيه قـال و قـيل

وانگهی، همانند آن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گویم که چون مردمان را گرد آورد فرمود:
زنهار که هرکس من مولای اویم ولایت علی علیه السلام بپذیرد وگرنه من او را مولا نباشم.[۱]

ابوالفرج گفته است:

روز غدیر روشنای هدایت بر تیرگی ابهام جلوه کرد و ابریق بیان شبهه‌ها را زدود،
و خدای عرش دین مردم را برایشان کامل ساخت و دربارهٔ آن آیه‌ای از قرآن فرو فرستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله
آن را نمایان کرد.
پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مردم ایستاد و بازوی آن مرد را که از داشتن همتا برتر بود، گرفت،
و گفت: زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است ـ و تو را چه منقبتی عظیم است![۲]

ابن‌رومی گفته است:

ای هند، مرا عشقی نیست و کسی چون من عشق زنان را دینداری نداند و از آن پروا کند.
اما محبت من به آن وصیّ در سینه‌ام خانه کرده است و در دل شوری به راه انداخته است.
او چراغ روشن و کسی است که برای هر که رهایی خواهد مایهٔ رستن از عذاب است.
اگر محبت او را واگذارم، در روز قیامت از گناهان خود برون‌شدی نخواهم یافت.
مرا بگوی: آیا از سر نادانی راه راست او وانهم و کژراهه پیمایم؟
گوهر او را چون طلای ناب دانم و جز او را برای نقدشناسان ناسره بینم.
جایگاه او در بر هر فضیلت روشن است و بلند، چونان جایگاه خورشید یا ماه شب تار.

۱.

و قالوا علی علا قلت لا	فأن العلی بعلی علا
و لکن اقول کقول النبی	و قد جمع الخلق کل الملا
الا ان من کنت مولی له	یوالی علیاً و إلا فلا

بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۲.

تجلی الهدی یوم الغدیر علی الشبه	و برز ابریز البیان عن الشبه
و اکمل رب العرش للناس دینهم	کما نزل القرآن فیه فاعربه
و قام رسول الله فی الجمع جاذباً	بضبع علی ذی‌التعالی من الشبه
و قال الا من کنت مولی لنفسه	فهذا له مولی فیا لک منقبه

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر دربارهٔ او به شنوندگان سخنی فرمود که هیچ ابهامی نداشت:
هرکس من مولای اویم این همانند من مولای او است، و آن‌جا بود که او تاج افتخار بر سر نهاد.
همین گونه بود که چون جماعتی به خواستگاری بتول علیها السلام آمدند آن‌ها را نپذیرفت و تنها او را به پاسخ مثبت گرامی بداشت و به همسری زهرا علیها السلام گرفت[۱].

ابن‌حماد گفته است:

روز غدیر والاترین و پرارج‌ترین روزها در اسلام است.
روزی است که خداوند در آن امام ما یعنی همان وصی را که پیشوای هر پیشوایی است نصب کرد.
پیامبر صلی الله علیه و آله در آن سایه‌سار خم، در حالی که دست وصی را بلند کرده بود و با مردمان سخن می‌گفت، فرمود:
هرکس من مولای اویم این مولای او است، و این به موجب وحیی است که از خداوند صاحب عزت و بلندمرتبه رسیده است.
این در دوران زندگی من وزیر من بر شما است و چون بدرود حیات گفتم این بر جای من خواهد نشست.
پروردگارا، هرکس را که به ولایت او گردن نهد دوست بدار و آن را که او را دشمن دارد به آغوش تلخ‌ترین مرگ بفرست[۲].

۱.
یا هند لم‌اعشق و مثلی لایری — عشق النساء دیانة و تحرجا
لکن حبی للوصی مخیم — فی الصدر یسرح فی الفؤاد تولجا
فهو السراج المستنیر و من به — سبب النجاة من العذاب لمن نجا
و اذا ترکت له المحبة لم‌اجد — یوم القیامة من ذنوبی مخرجا
قل لی أأترک مستقیم طریقه — جهلا و اتبع الطریق الاعوجا
و اراه کالتبر المصفی جوهراً — و اری سواه لناقدیه مبهرجا
و محله من کل فضل بین — عال محل الشمس أو بدر الدجی
قال النبی له مقالا لم‌یکن — یوم الغدیر لسامعیه تمجمجا
من کنت مولاه فذا مولی له — مثلی و اصبح بالفخار متوجا
و کذاک إذ منع البتول جماعة — خطبوا و اکرمه بها إذ زوجا

بیت‌ها را در دیوان ابن الرومی نیافتم.

۲.
یوم الغدیر لأشرف الایام — و اجلها قدراً علی الاسلام

←

ابوالعلاء گفته است:

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام امام من است و در عرصهٔ قیامت مرا شفاعت خواهد کرد.

برای علی علیه السلام جز فضیلت‌هایی که در عقل برایش نتوان همتا یافت ادعا نکنم.

دربارهٔ او ادعا نکنم که پیامبری فرستاده است، اما او امامی به نص آشکار است.

و نیز به این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که چون بدان فرزانهٔ فراتر از همگان پرداخت و فرمود:

زنهار که هرکس من مولای او باشم بی‌تردید علی علیه السلام مولای او است[1].

قاضی تنوخی گفته است:

او وزیر و وصی مصطفی صلی الله علیه و آله و همانند او در خوی و خصلت است،

و کسی که محمد صلی الله علیه و آله در روز غدیر با آن که از نیرنگ دشمنان سرسخت بیم داشت فرمود:

مگر نه آن که من بیش از شما به شما سزاوارم؟ گفتند: چرا و تردید هرکه تردید کند ناروا است.

پس بدیشان فرمود: هرکس من مولای اویم این برادر و همدم من پس از من مولای او است.

همگی از او فرمان برید که او را با من نسبتی چون نسبت هارون با موسای کلیم علیه السلام است[2].

→

یــوم اقــام الله فـیه إمـامنا	اعـنی الوصـی إمـام کـل إمـام
قـال النـبی بـدوح خـم رافعاً	کـف الوصـی یـقول للاقـوام
من کنت مـولاه فـذا مـولی له	بـالوحی مـن ذی‌العزة العـلام
هذا وزیری فی الحیاة عـلیکم	فأذا قضیت فـذا یـقوم مـقامی
یـا رب والی مـن أقـرله الولا	و انزل بمن عاداه سـوء حـمام

۱.

عـلی إمـامی بـعد الرسـول	سیشفع فی عـرصة الحـق لی
و لاادعـی لعـلی سـوی	فضائل فـی العـقل لم‌یشکل
و لاادعـی انـه مـرسل	و لکـن إمـام بـنص جـلی
و قـول الرسـول له إذ أتـی	له سـبما الفـاضل المـفضل
الا ان مـن کـنت مـولی له	فـمولاه مـن غیر شک عـلی

۲.

وزیـر النـبی المـصطفی و وصـیه	و مشـبهه فـی شـیعة و ضـرائب

←

امیر ابوفراس گفته است:

نفرین بر مردمانی که با هوس‌های خویش بیعت کردند و به چیزی گردن نهادند که در فرداروز بدفرجام است.

مگر می‌پنداری آنان سخنی را که پیامبر ﷺ تنها به او فرمود نشنیدند؟

آن‌گاه که در روز غدیر آشکارا فرمود: هرکس من مولای اویم این مولای او است[1].

دعبل گفته است:

گفت: زنهار که هرکس من مولای اویم پس از من این مولای او است،

برادرم، وصی‌ام، عموزاده‌ام، وارثم، اداکنندهٔ بدهی‌ها و وفاکنندهٔ به همهٔ وعده‌هایم[2].

ملک صالح[3] گفته است:

در روز خم پیامبر ﷺ در حالی که دست او را بلند کرده بود، در جمع مردمان درباره‌اش فرمود:

←

و من قال فی یوم الغدیر محمد — و قد خاف من غدر العداة النواصب

اما اننی أولی بکم من نفوسکم — فقالوا بلی ریب المریب الموارب

فقال لهم من کنت مولاه منکم — فهذا اخی مولاه بعدی و صاحبی

اطیعوه طُراً فهو منی بمنزل — کهرون من موسی الکلیم المخاطب

۱. تبأ لقوم بایعوا اهوائهم — فیما یسؤهم فی غد عقباه

اتراهم لم‌یسمعوا ما خصه — منه النبی من المقال اتاه

إذ قال فی یوم الغدیر معالنا — من کنت مولاه فذا مولاه

بیت‌ها را در دیوان ابی‌فراس الحمدانی نیافتم.

۲. فقال الا من کنت مولاه منکم — فهذا له مولی ببعد وفاتی

اخی و وصیی و ابن‌عمی و وارثی — و قاضی دیونی من جمیع عداتی

بیت‌ها را در شعر دعبل بن الخزاعی نیافتم.

۳. ظاهراً مقصود ابن‌رزیک وزیر فائز بالله فاطمی است و آقابزرگ در الذریعة (ق ۱، ج ۲۳/۹) از دیوان او با نام دیوان ابن رزیک یاد کرده است.

هرکس من مولای اویم این مولای او باشد و در این باره مرا فرمانی مؤکد رسیده است.
هرکه او را واگذارد خدای او را وانهد، و هرکه بازوی او شود خداوند بازویش شود[۱].

بقراط نصرانی گفته است:

مگر نه آن است که محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله در خم، علی‌علیه‌السلام را در حضور مردمان و بازگشتگان از حج برپا ایستاند؟
و بدیشان فرمود: هرکس من مولای اویم این علی پسر فاطمه پس از من مولای او است.
و گفت: خدایا، دوستدار ولیّ او باش و دشمن او را به رغم خواست بدخواهان دشمن بدار[۲].

جوهری گفته است:

مگر نه آن است که چون در غدیر خم فرود آمدیم، پس از سوگندها از شما پیمان ستاندم؟
آن هنگام که بازوی برترین کس از همهٔ طوایف مضر علیا و زادگان عدنان را که بر سرزمین بطحا قدم نهاده بود گرفتم،
و گفتم: ــ و خداوند این را برنمی‌تابد که کوتاهی کنم یا شرح و بیان رسالت را واگذارم.
این علی‌علیه‌السلام مولای هرکسی است که به من عنوان مولای او برانگیخته شده‌ام و دربارهٔ او راز نهانم با آنچه آشکار می‌سازم یکی است.
این عموزاده و عهده‌دار منبر من و برادر و ارث‌بر من از میان همهٔ یاران و برادران است،
و چون قیاس کنم، این با من چنان جایگاهی دارد که هارون با موسی بن عمران‌علیه‌السلام داشته است[۳].

---

۱. و یوم خم و قد قال النبی له — بین الحضور و شالت عضده یده
من کنت مولی له هذا یکون له — مولی اتانی به امر یؤکده
من کان یخذله فالله یخذله — أو کان یعضده فالله یعضده

۲. ألیس بخم قد اقام محمد — علیا باحضار الملا و المواسم
فقال لهم من کنت مولاه منکم — فمولاکم بعدی علی بن فاطم
فقال إلهی کن ولی ولیه — و عاد اعادیه علی رغم راغم

۳. اما اخذت علیکم إذ نزلت بکم — غدیر خم عقوداً بعد ایمان

←

عونی گفته است:

امام من کسی است که در روز غدیر پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله او را میان همهٔ آن‌ها که کار او را انکار کردند برپا ایستاند،

و پس از آن و در پی سپاس و ستایش خداوند آشکارا بدیشان فرمود:

زنهار که این مرتضی علیه السلام همان همسر فاطمه علیها السلام و علی مرتضی است که داماد من باشد و چه نیکودامادی!

و وارث دانش من و خلیفهٔ من در میان شما است، از همهٔ دشمنان او به خدا پناه می‌برم و از آنان بیزاری می‌جویم.

شنیدید؟ اطاعت کردید؟ پس آیا سخن مرا دریافتید؟ همه گفتند: ما از این گفته فراتر نرویم.

شنیدیم و فرمان بردیم. ای مرتضی، از ما اطمینان داشته باش ـ والبته در این سخن در پی نیرنگ بودند[1].

همو گفته است:

کیست که احمد صلی الله علیه و آله در روز غدیر درباره‌اش فرمود: هرکس از عرب و عجم که من مولایش بوده‌ام،

←

و قد جذبت بضبعی خبر من وطیء ال — بطحاء من مضر العلیا و عدنان

و قلت و الله یأتی ان اقصر أو — اعف الرسالة عن شرح و تبیان

هذا علی لمولی من بعثت له — مولی و طابق سری فیه اعلانی

هذا ابن‌عمی و والی منبری و اخی — و وارثی دون اصحابی و اخوانی

هذا یحل اذا قایست من بدنی — محل هارون من موسی بن عمران

۱. امامی له یوم الغدیر اقامه — نبی الهدی ما بین من انکر الامرا

و قام خطیباً فیهم إذ أقامه — و من بعد حمد الله قال لهم جهرا

الا ان هذا المرتضی بعل فاطم — علی الرضی صهری فاکرم به صهرا

و وارث علمی و الخلیفة فیکم — الی الله من اعدائه کلهم ابرا

سمعتم أطعتم هل وعیتم مقالتی — فقالوا جمیعاً لیس نعدوا له امرا

سمعنا اطعنا ایها المرتضی فکن — علی ثقة منا و قد حاولوا عذرا

این مولا و هشداردهندهٔ او است. وه چه نکو مولایی که جانم به فدایش باد[1].

از قصیده‌های سید حمیری است:

و گفت: این در میان شما خلیفهٔ من است و کسی که در کارها بر او تکیه توان زد.

ما چون این دوییم ـ و به انگشتان دست خود اشاره کرد که از دست او جدا نبود.

پس از من جایگزینی برای این پاک‌مرد مجویید که در میان شما علی علیه السلام را جایگزینی نیست.

پروردگارا دوست بدار آن را که حیدر را دوست دارد و دشمن بدار هرکه را او را دشمن دارد و واگذار هرکه او را واگذارد.

ای آفریدگارم، من آنچه جبرئیل بر من فرود آورده بود ابلاغ کردم و از آن نگسستم[2].

همو گفته است:

مگر نشنیدند سخن او را در روز غدیر، آن‌گاه که آن برترین مردمان فرمود تا همه مردم بازآیند و جمع شوند.

می‌گوید: زنهار که این عموزاده و وارث من و نخستین کسی است که نماز کرد و نخستین کسی است که یاری رساند.

ولیّ شما پس از من است. ولی او را دوست بدارید و آن را که او را دشمن داشته و کفر ورزیده است دشمن ورزید[3].

---

۱. من قال أحمد فی یوم الغدیر له / من کنت مولاه من عجم و من عرب
فان هذا له مولی و منذرها / یا حبذا هو من مولی و یا یابی

۲. و قال هذا فیکم خلیفتی / و من علیه فی الأمور المتکل
نحن کهاتین و أومی باصبع / من کفه عن کفه لم‌تنفصل
لاتبتغوا بالطهر بعدی بدلا / فلیس فیکم لعلی من بدل
یا رب والی من یوالی حیدراً / و عاد من عاداه و اخذل من خذل
یا خالقی بلغت ما نزله / الی جبریل و عنه لم‌أحل

← دیوان السید الحمیری، ۳۵۱ و ۳۵۲.

۳. ألم‌یسمعوا یوم الغدیر مقاله / تأمر خیر الناس عوداً و معتصر
یقول الا هذا ابن‌عمی و وارثی / و أول من صلی و اول من نصر

←

همچنین گفته است:

آنچه را که او در روز غدیر میان آن درختان آراسته دربارهٔ آن همتای خود گفت انکار کردند.

ای مردم، پس هرکه من مولای او بوده‌ام و حق کهن من بر او ایجاب می‌کند،

علی علیه‌السلام مولای او است و این تقدیری تغییرناپذیر است[۱].

همچنین گفته است:

احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن پیامبر نیک با صدای بلند دربارهٔ او سخنی گفت که برساخته نبود:

او مولای شما پس از من است، آن‌گاه که مرگم فرارسد و سفرم نزدیک شود.

عموزاده و وزیر من است. اما آنان شرنگ در کام او ریختند،

و چهره در چهره او ترش کردند و توطئه پرداختند و در کار گره افکندند[۲].

همچنین گفته است:

دل خود یکسره به وصی داده‌ام و محبت را جز به او گزین نکنم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که درود بر او باد مرا به محبت او خواند و من پیامبر را دوست می‌دارم.

→

ولیکـــم بـــعدی فـــوالوا ولیـــه   وکونوا لمن عادی عدواً لمن کفر

← همان، ۲۵۴.

۱. جحدوا ما قاله فی صنوه   یوم خم بین دوح منتظم

ایها الناس فمن کنت له   والیاً یوجب حقی فی القدم

فـــعلی هـــو مـــولاه لمـــن   کنت مولاه قضاء قد حتم

← همان، ۴۰۸.

۲. أحمد الخیر باعلی صوته   قال قولا فیه لم‌یفتعل

إنـــما مـولاکم بعدی إذا   حان موتی و دنا مرتحلی

ابن‌عمی و وزیری فسقوا   ماء صبر بنقیع الحنظل

قطبوا فی وجهه و ائتمروا   بینهم فیه بامر معضل

← همان، ۳۴۰.

پس دشمنان او را دشمن داشتم و او را دوست خویش گرفتم و مولای او را ولی هستم.
او در خم، آن‌جاکه غدیر بود مردم را بازایستاند و سخنی فرمود و دعوت آشکاری به مردم رساند.
زنهار که چون مُردم این مولای شما است و این سخن را به عرب و عجم فهمانید[1].

گفته است:

آن روز که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سایهٔ درختانی ایستاد و مردمان در گرمایی سخت از رفتن مانده بودند،
دست او را به دست راست خود بالا برد و با صدایی رسا نام او را فریاد زد:
ای مسلمانان، این خلیل من و وزیر و وارث و پشتیبان من است
و عموزاده من است. زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است. پیمان‌های مرا پاس بدارید.
علی با من چون هارون با موسی بن عمران برادر مهربان او است[2].

همو گفته است:

ای که دین خویش به دنیای خود فروخته‌ای. فرمان خدا این نیست.
به خدا بازگرد و هوس‌ها واگذار که فرجام هوس‌ها دوزخ است.

---

۱. منحت الهوی المحض منی الوصیا — و لاأمنح الود إلا علیا
دعانی النبی علیه السلام — الی حبه فاحببت النبیا
فعادیت فیه و والیته — و کنت لمولاه فیه ولیا
أقام بخم بحیث الغدیر — فقال فاسمع صوتاً ندیا
ألا ذا إذا مت مولاکم — فافهمه العرب و الأعجمیا

← همان، ۴۶۳.

۲. یوم قام النبی فی ظل دوح — و الوری فی ودیقة صیخود
رافعاً کفه بیمنی یدیه — بائحاً باسمه بصوت بدید
ایها المسلمون هذا خلیلی — و وزیری و وراثی و عضیدی
و ابن‌عمی ألا فمن کنت مولاه — فهذا مولاه فارعوا عهودی
و علی منی بمنزلة هارون — بن عمران من اخیه الودود

← همان، ۱۷۶ و ۱۷۷.

از کجا علی رضیعلیه‌السلام را دشمن داشته‌ای، در حالی که احمد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله او را پسندیده است؟

تو امروز می‌کوشی آنچه را پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به او داده بود از او بازگیری.

چه کسی بود که احمد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خم از میان همهٔ مردم او را فراخواند؟

و او را میان یاران خویش که در پیرامونش بودند برپا داشت و از او نام برد؟

این علی بن ابی‌طالبعلیه‌السلام است مولای هرکس که من مولای او بوده‌ام.

ای خداوند بلندمرتبت، هرکه را دوستدار او است دوست بدار و هرکه را با او دشمن است دشمن دار[۱].

نیز گفته است:

پس به فرمان خدا در حالی که کف دست او در دست علیعلیه‌السلام برای مردمان می‌درخشید

و دست او را بلند کرده بود ـ و چه ارجمند است آن دست که بلند شد و آن دست که او بلند کرد!

هرکس من مولای اویم این مولای او است، اما آنان رضایت ندادند و نپذیرفتند[۲].

گفته است:

در روز خم پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله همهٔ مردم را به او سفارش کرد، کاش سفارش او را پاس می‌داشتند!

---

۱. یا بائع الدین بدنیاه — لیس بهذا أمر الله

فارجع الی الله و ألق الهوی — ان الهوی فی النار مأویه

من أین ابغضت علی الرضی — و أحمد قد کان یرضاه

جهدک ان تسلیه الیوم ما — کان رسول الله اعطاه

من ذا الذی احمد من بینهم — یوم غدیر الخم ناداه

أقامه من بین اصحابه — و هم حوالیه فسماه

هذا علی بن ابی‌طالب — مولی لمن قد کنت مولاه

فوال من والاه یا ذاالعلی — و عاد من قد کان عاداه

← همان، ۴۵۳ و ۴۵۴.

۲. فقام مأموراً و فی کفه — کف علی لهم تلمع

رافعها للناس أکرم بها — کفاً و بالکف التی ترفع

من کنت مولاه فهذا له — مولی فلم‌یرضوا و لم‌یقنعوا

← همان، ۲۶۳.

و آنان را خواند: ای بندگان خدا، مگر من مولایتان نیستم؟ به من گوش سپارید.

پس هرکه من مولای اویم اینک ابوالحسن را ولی او قرار داده‌ام.

پس خدای دشمن بدارد هرکه را با او دشمنی کند و با هرکه او را دوست بدارد مهربان باشد[۱].

نیز گفته است:

در روز غدیر آن هنگام که همهٔ مردم حاضر بودند فرمود: هرکس من در پیدا و پنهان مولای او بوده‌ام، این مرد برادر و وصی من در همهٔ کارها و کسی است که در میان شما جانشین می‌شود و مرا یادآور باشد.

پروردگارا، هر انسانی راکه او را دشمن بدارد دشمن بدار و جامهٔ خواری و زبونی بر او درپوشان[۲].

نیز گفته است:

آن گاه که در روز غدیر از مردم پرسید: تاکنون چه کسی مولایتان بوده است؟ و گفتند: تو ما را مولا باشی.

تو پیامبری و ما گواهیم که خیرخواهی کرده‌ای و آشکارا بیان فرموده‌ای.

پس از من، این ولی شما است و بدین ابلاغ فرمان یافته‌ام. یاور و همداستان او باشید.

این نیکوکارترین شما و آگاه‌ترین و نخستین ایمان‌آورندهٔ شما است.

---

۱. به وصی النبی غداة خم — جمیع الناس لو حفظوا النبیا
و ناداهم ألست لکم بمولی — عباد الله فاستمعوا الیا
فمن ذا کنت مولاه فانی — جعلت له اباحسن ولیا
فعادی الله من عاداه منکم — و کان بمن تولاه حفیا

← همان، ۴۶۳ و ۴۶۴.

۲. یوم الغدیر و کل القوم قد حضروا — من کنت مولاه فی سر و اجهار
هذا اخی و وصیی فی الأمور و من — یقوم فیکم مقامی عند تذکار
یا رب عاد الذی عاداه من بشر — و ارکسه فی درک للخزی و العار

← همان، ۲۳۲.

این را نزد من قرب و منزلتی است به سان آن منزلت که هارون با موسی داشت[۱].

گفته است:

محمدﷺ در غدیر خم برخاست و با فریادی بلند آشکارا بانگ برآورد،
و با همهٔ عرب‌ها و غیرعرب‌ها که بر پیرامون درخت او گرد آمده بودند و گوش می‌سپردند گفت:
زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است ـ و به او توجهی بسیار داشت.
خداوندا، آن را که با علیؑ دشمنی کند دشمن بدار، و پروردگارا، ولیّ او را یاور باش[۲].

گفته است:

در خم، آن گاه که خداوند به ارادهٔ خویش فرمود: ای محمد، بایست، کوتاهی مکن و خطبه بخوان،
و ابوالحسنؑ را برای طایفهٔ خود نصب کن که او هدایتگر است و اگر او را نصب نکنی ابلاغ نکرده‌ای.
پس او را خواند و آنان را نیز فراخواند و او را برای آنان نصب کرد و کسانی او را باور داشتند و کسانی دروغ شمردند.
او ولایت را پس از خود برای انسانی وارسته قرار داد و چنین نبود که آن را برای کسی که وارسته نباشد قرار دهد[۳].

۱.
إذ قال للناس من مولاکم قبلا — يوم الغدير فقالوا انت مولانا
انت الرسول و نحن الشاهدون على — أن قد نصحت و قد بَينت تبيانا
هذا وليكم بعدي أمرت به — حتما فكونوا له حزبا و اعوانا
هذا أبركم برأ و اكثركم — علما و أولكم بالله ايمانا
هذا له قربة مني و منزلة — كانت لهرون من موسى بن عمرانا

← همان، ۴۲۰.

۲.
و قام محمد بغدير خم — فنادى معلنا صوتا نديا
لمن وافاه من عرب و عجم — و حفوا حول دوحته حنيا
ألا من كنت مولاه فهذا — له مولى و كان به حفيا
إلهي عاد من عادى عليا — و كن لوليه ربي وليا

← همان، ۴۵۸ و ۴۵۹.

۳.
و بخم إذ قال الاله بعزمه — قم يا محمد لاتقصر و اخطب
←

گفته است:

سخن او را در خم شنیدند آن ظهرگاهان که مردمان را در کنار آن برکه گرد آورد.

چه کسی بیش از خودتان به شما سزاوار است؟ همه با آن که بسیار بودند، یکصدا گفتند:

تو مولای مایی و بیش از خود ما به ما سزاوار، و تو ما را هشداردهنده‌ای.

پس آشکارا و از سر خیرخواهی آنان را که حضور داشتند فرمود:

پس از من ولیّ شما علی علیه السلام باشد و این مولایتان همان هدایتگر و وزیر است.

وزیر من در زندگانی و در هنگام مرگ و پس از من نیز خلیفه و امیر است.

هرکس از شما که او را دوست بدارد خدایش دوست بدارد و در دم مرگ با شادی رویاروی شود.

و خداوند هرکس از شما را که او را دشمن بدارد دشمن بدارد و در هنگام مرگ با سختی‌ها همدم سازد[۱].

بشنوی گفته است:

آنان خود عید غدیر را دیدند و سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بی هیچ ابهامی شنیدند.

→

و انصب أباحسن لقومک إنه	هاد و مابلغت ان لم‌تنصب
فدعاه ثم دعاهم فاقامه	لهم فبین مصدق و مکذب
جعل الولایة بعده لمهذب	ما کان یجعلها لغیر مهذب

← همان، ۱۱۱ - ۱۱۳.

۱.

لقد سمعوا مقالته بخم	غداة یضمهم و هو الغدیر
فمن أولی بکم منکم فقالوا	مقالة واحد و هم الکثیر
جمیعا انت مولانا و أولی	بنا منا و انت لنا نذیر
فقال لهم علانیة جهاراً	مقالة ناصح و هم حضور
فأن ولیکم بعدی علی	و مولاکم هو الهادی الوزیر
وزیری فی الحیوة و عند موتی	و من بعدی الخلیفة و الأمیر
فوالی الله من والاه منکم	و قابله لدی الموت السرور
و عادی الله من عاداه منکم	و حل به لدی الموت النشور

← همان، ۱۹۸.

مگر نه آن است که من از میان همهٔ مردم به شما سزاوارترم؟ گفتند: آری، ای برترین آدمیزادگان و جنیان.

میان چوب‌های منبر برخاست و خطبه ایراد کرد و با صدایی بلند و آشکار،

حیدر را خواند، در حالی که آن مردمان لال شده بودند و دل‌ها و دیده‌هایشان میان ترس و تردید افتاده بود.

علی علیه‌السلام بانگ او را پاسخ داد و با رویی چون ماه و قامتی چون سرو پیش شتافت.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را با خوشامدگویی استقبال کرد و او را به سوی خود بالا برد و آن پاک برای پیامبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله دومین شد.

بازوی او را گرفت و خدای را سوگند، دور و نزدیک آن طایفه را مخاطب ساخت:

علی علیه‌السلام برادر من است و میان من و او تفاوتی نیست، آن سان که هارون علیه‌السلام را با موسی بن عمران علیه‌السلام کلیم خدا چنین نسبت بود.

او وارث علم من و در فرداروز که پیکرم را زیارت می‌کنید، خلیفهٔ من بر امت است.

پروردگارا، هرکس راکه علی علیه‌السلام را دوست بدارد دوست بدار و آن راکه به او نزدیک باشد تقرب بخش و آن راکه دشمن او باشد یاری مرسان[1].

همو گفته است:

آیا آن حدیث مشهور و راست را واگذاریم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خم به ایراد خطبه ایستاد و فرمود:

---

۱. و قد شهدوا عید الغدیر و اسمعوا — مقال رسول الله من غیر کتمان

ألست بکم اولی من الناس کلهم — فقالوا بلی یا افضل الأنس و الجان

فقام خطیبا بین اعواد منبر — و نادی باعلی الصوت جهراً باعلان

بحیدرة و القوم خرس أذلة — قلوبهم ما بین خلف و عینان

فلبی مجیبا ثم أسرع مقبلا — بوجه کمثل البدر فی غصن البان

فلاقاه بالترحیب ثم ارتقی به — الیه و صار الطهر للمصطفی ثان

و شال بعضدیه و قال و قد صغی — الی القوم اقصی القوم تالله و الدانی

علی اخی لا فرق بینی و بینه — کهرون من موسی الکلیم بن عمران

و وارث علمی و الخلیفة فی غد — علی أمتی بعدی اذا زرت جثمانی

فیا رب من والی علیا فواله — و دان مدانیه و لاتنصر الشانی

مگر من مولایتان نیستم؟ علیعليه‌السلام نیز چون من ولیّ شما است. او را به ولایت گیرید. من آنچه لازم است گفتم[۱].

بانویی شاعر گفته است:

در خم، آن‌گاه که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در حضور شمار فراوانی از یاران خویش بازوی او را گرفت.

هرکس من مولای اویم این ولی او است. آیا فراتر از این بیان و شهرتی هست؟[۲]

شرح ماجرا

در فضائل[۳] احمد، احادیث ابوبکر بن مالک[۴]، ابانه ابن‌بطه[۵] و کشف ثعلبی[۶] از براء روایت شده که گفته است: در حجة الوداع با پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در راه بازگشت بودیم تا به غدیر خم رسیدیم. آن جا فرمود تا جار زنند که همه گرد آیند. پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله زیر دو درخت را جارو کرد و سپس دست علیعليه‌السلام را گرفت و از مردمان پرسید: مگر نه آن است که من بیش از خود مؤمنان بدیشان سزاوارم؟

گفتند: چرا، ای پیامبر خدا.

فرمود: «این مولای هرکسی است که من مولای اویم. خداوندا، آن را که او را دوست دارد دوست بدار و آن را که او را دشمن دارد دشمن بدار»[۷].

عمر بن خطاب علیعليه‌السلام را دید و او را گفت: ای پسر ابوطالب، تو را مبارک باد! اینک مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

---

۱. أأترک مشهور الحدیث و صدقه — غداة بخم قام احمد خاطبا
ألست لکم مولی و مثلی ولیکم — علی فوالوه و قد قلت واجبا

۲. و فی خم إذ شال النبی بضبعه — بحضرة اصحاب له ذات کثرة
فمن کنت مولاه فهذا ولیه — فهل بعد هذا من بیان و شهرة

۳. ← فضائل الصحابة، ۵۹۶/۲ و ۶۱۰، با تفاوتی اندک.

۴. ظاهراً مقصود ابوبکر بن مالک قطیعی است و از کتاب او نشانی نیافتم.

۵. خبر را در بخش موجود از الابانة الکبری نیافتم.

۶. ← الکشف و البیان، ۹۲/۴.

۷. «هذا مولی من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

ابوسعید خدری در روایتی آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سپس فرمود: «ای مردم، به من تبریک گویید، به من تبریک گویید. خداوند مرا به نبوت و خاندان مرا به امامت گزین ساخت»[1].

پس عمر بن خطاب امیرمؤمنان علیه السلام را دید. به ایشان گفت: ای ابوالحسن، خوشا به حالت! مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

خرگوشی در شرف المصطفی صلی الله علیه و آله[2] از براء بن عازب روایت کرده که در خبری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده است: «خداوندا، آن را که او را دوست دارد دوست بدار و آن را که او را دشمن دارد دشمن بدار».

پس از این سخن، عمر بن خطاب او را دید و گفت: ای پسر ابوطالب، گوارایت باد. برای همیشه مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

ابوبکر باقلانی در تمهید این خبر را نقل و البته تأویل کرده است[3].

سمعانی در فضائل الصحابه به سند خود از سالم بن ابی‌الجعد نقل کرده است که به عمر بن خطاب گفتند: تو با علی علیه السلام رفتاری می‌کنی که با هیچ‌یک از دیگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌کنی.

گفت: او مولای من است.

سید حمیری گفته است:

در غدیر خم، محمد صلی الله علیه و آله به استواری از جانب خداوند سخن گفت.

او در میان شما چنان که با ناشنوایان اشاره کنند، اشاره کرد و فریاد زد:

هلا، هرکس من مولای اویم این برادرم مولای او است. به سخنم گوش سپارید.

پس آن پیر در حالی که در شلوغی جمعیت شانه‌های خویش را می‌چرخاند پیش آمد.

و در آن حال می‌گفت: تو مولای من و مولای همهٔ مردمانی. چرا باید مولای مردمان را نافرمانی کرد؟[4]

---

۱. «یا قوم هنئونی هنئونی ان الله خصنی بالنبوة و خص أهل بیتی بالامامة». برای مضمونی نزدیک به این ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۳/۱.

۲. ← ۴۹۷/۵.

۳. ← تمهید الاوائل، ۴۵۱/۱ و ۴۵۲.

۴. و قال محمد بغدیر خم — عن الرحمن ینطق باعتزام

←

همو گفته است:

پس گفتی: بر این از شما پیمان ستانده‌ام. یاور آن وصی باشید.

تو مولای همهٔ ما شده‌ای و ما از ولای تو رخ برنمی‌تابیم[1].

همچنین گفته است:

پیامبر ﷺ در روز خم در کنار یا روبروی آن درخت‌ها ایستاد.

پس فرمود: هرکس من مولای او بوده‌ام این مولای او است؛ پروردگارا خود گواه باش ــ و این سخن را چندین بار تکرار کرد.

مردانی که با او بیعت کردند با خدا بیعت کردند و از آن بازنگشتند.

گفتند: شنیدیم و همه فرمان بردیم، و به زبان به بیعت او شتافتند.

پیرانی به میان ایشان آمدند و پیشاپیش آن‌ها پیری بود که رسیدن بدین افتخار را تبریک می‌گفت.

او را گفت: همانند تو را تبریک و تبریک باد که مولای مؤمنان شده‌ای، وه چه سعادتی است[2]!

→

يصيح و قد أشار اليه فيكم ‏ ‏ اشارة غير مصغ للكلام

ألا من كنت مولاه فهذا ‏ ‏ اخي مولاه فاستمعوا كلامی

فقام الشيخ يقدمهم اليه ‏ ‏ و قد حصدت يداه من الزحام

ينادی انت مولای و مولى الا ‏ ‏ نام فلم عصى مولى الأنام

← ديوان السيد الحميری، ۳۹۷.

۱. فقلت أخذت عهدكم على ذا ‏ ‏ فكونوا للوصی مساعدينا

لقد أصبحت مولانا جميعا ‏ ‏ و لست عن ولائک راغبينا

← همان، ۴۳۰.

۲. قام النبی يوم خم خاطباً ‏ ‏ بجانب الدوحات او حيالها

فقال من كنت له مولى فذا ‏ ‏ مولاه رب اشهد مراراً قالها

ان رجالا بايعته انما ‏ ‏ بايعت الله فلم‌بدا لها

قالوا سمعنا و أطعنا أجمعا ‏ ‏ و أسرعوا بالألسن اشتقالها

←

ابوسعید خدری در روایتی آورده است که پیامبر ﷺ سپس فرمود: «ای مردم، به من تبریک گویید، به من تبریک گویید. خداوند مرا به نبوت و خاندان مرا به امامت گزین ساخت»[1].

پس عمر بن خطاب امیرمؤمنان علیه السلام را دید. به ایشان گفت: ای ابوالحسن، خوشا به حالت! مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

خرگوشی در شرف المصطفی ﷺ[2] از براء بن عازب روایت کرده که در خبری از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرموده است: «خداوندا، آن را که او را دوست دارد دوست بدار و آن را که او را دشمن دارد دشمن بدار».

پس از این سخن، عمر بن خطاب او را دید و گفت: ای پسر ابوطالب، گوارایت باد. برای همیشه مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

ابوبکر باقلانی در تمهید این خبر را نقل و البته تأویل کرده است[3].

سمعانی در فضائل الصحابه به سند خود از سالم بن ابی‌الجعد نقل کرده است که به عمر بن خطاب گفتند: تو با علی علیه السلام رفتاری می‌کنی که با هیچ‌یک از دیگر یاران پیامبر ﷺ نمی‌کنی.

گفت: او مولای من است.

سید حمیری گفته است:

در غدیر خم، محمد ﷺ به استواری از جانب خداوند سخن گفت.

او در میان شما چنان که با ناشنوایان اشاره کنند، اشاره کرد و فریاد زد:

هلا، هرکس من مولای اویم این برادرم مولای او است. به سخنم گوش سپارید.

پس آن پیر در حالی که در شلوغی جمعیت شانه‌های خویش را می‌چرخاند پیش آمد.

و در آن حال می‌گفت: تو مولای من و مولای همهٔ مردمانی. چرا باید مولای مردمان را نافرمانی کرد؟[4]

---

۱. «یا قوم هنئونی هنئونی ان الله خصنی بالنبوة و خص أهل بیتی بالامامة». برای مضمونی نزدیک به این ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۳/۱.

۲. ← ۴۹۷/۵.

۳. ← تمهید الاوائل، ۴۵۱/۱ و ۴۵۲.

۴. و قـال مـحمد بـغدیر خـم ... عـن الرحـمن یـنطق بـاعتزام

←

همو گفته است:

پس گفتی: بر این از شما پیمان ستانده‌ام. یاور آن وصی باشید.

تو مولای همهٔ ما شده‌ای و ما از ولای تو رخ برنمی‌تابیم[1].

همچنین گفته است:

پیامبر ﷺ در روز خم در کنار یا روبروی آن درخت‌ها ایستاد.

پس فرمود: هرکس من مولای او بوده‌ام این مولای او است؛ پروردگارا خود گواه باش ــ و این سخن را چندین بار تکرار کرد.

مردانی که با او بیعت کردند با خدا بیعت کردند و از آن بازنگشتند.

گفتند: شنیدیم و همه فرمان بردیم، و به زبان به بیعت او شتافتند.

پیرانی به میان ایشان آمدند و پیشاپیش آن‌ها پیری بود که رسیدن بدین افتخار را تبریک می‌گفت.

او را گفت: همانند تو را تبریک و تبریک باد که مولای مؤمنان شده‌ای، وه چه سعادتی است[2]!

→

یصیح و قد أشار الیه فیکم — اشارة غیر مصغ للکلام

ألا من کنت مولاه فهذا — اخی مولاه فاستمعوا کلامی

فقام الشیخ یقدمهم الیه — و قد حصدت یداه من الزحام

ینادی انت مولای و مولی الـ — انام فلم عصی مولی الأنام

← دیوان السید الحمیری، ۳۹۷.

۱. فقلت أخذت عهدکم علی ذا — فکونوا للوصی مساعدینا

لقد أصبحت مولانا جمیعا — و لست عن ولائک راغبینا

← همان، ۴۳۰.

۲. قام النبی یوم خم خاطباً — بجانب الدوحات او حیالها

فقال من کنت له مولی فذا — مولاه رب اشهد مراراً قالها

ان رجالا بایعته انما — بایعت الله فلمبدا لها

قالوا سمعنا و أطعنا أجمعا — و أسرعوا بالألسن اشتقالها

←

عونی گفته است:

تا جایی که پسر خطاب زمانی که تبریک‌گویان در آمد و شد بودند برخاست و گفت:

تو مولای من و مولای هر کسی شده‌ای که در پیشگاه پروردگار جهانیان نماز کرد و برای او روزه گرفت[۱].

همو گفته است:

او در حالی که دروغ نمی‌گفت فریاد زد: ای ابوالحسن مبارک باد که پیر و جوان را خوشایند افتاده است.

تو مولای من و همهٔ مسلمانان شده‌ای، مولای مرد و زن ایشان[۲].

خطیب منبج گفته است:

از ایشان پرسید: آیا مرا به ولایت پذیرفته‌اید؟ گفتند: ای محمد، پذیرفته‌ایم.

گفت: پس از من، علی علیه السلام ولی و مولای شما است. از این حقیقت آگاه باشید.

در پی سخن او عمر بیدرنگ برخاست و سخنی ستایشگرانه به او گفت:

ای علی، گوارایت باد که تا زنده باشی و زنده باشیم تو مولای مایی[۳].

→

و جـائهم مشـيخة يـقدمهم — شـيخ يـهنی حـبذا مـنالها

قـال له بـخ بـخ مـن مـثلک — أصبحت مولی المؤمنين يالها

← همان، ۳۲۹ و ۳۳۰.

۱. حـتی لقـد قـال ابن‌خطاب له — لمـا تـقوض مـن هـناک و قـاما

اصبحت مولای و مولی کـل مـن — صـلی لرب العـالمين و صـاما

۲. نـادی و لم‌یک کـاذبا بخ بخ أبا — حسـن تـريع الشـيب و الشـبان

اصبحت مولی المؤمنين جماعة — مـولی أنـاثهم مـع الذکـران

۳. و قال لهم رضيتم بـی وليـا — فقالوا يا مـحمد قـد رضـينا

فـقال وليکـم بـعدی عـلی — و مـولاکـم فکـونوا عـارفينا

فـقام لقـوله عـمر سـريعا — و قـال له مـقال الواصـفينا

هـنينا يـا عـلی انت مـولی — علينا مـا بـقيت و مـا بـقينا

موضع منافقان

معاویة بن عمار در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است» عدوی گفت: خدای را سوگند، خدای او را بدین سخن فرمان نداده و این جز سخنی که او خود بربافته است نباشد.

پس خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ ٱلْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ * وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ * وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ * وَ إِنَّهُ لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ * فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ﴾[1]، و از این میان در آیهٔ ﴿لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ﴾ مقصود علی علیه‌السلام است[2].

حسان جمال در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرموده است: چون دیدند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست علی علیه‌السلام را بلند کرده است، یکی از آنان گفت: چشمانش را بنگرید که می‌چرخد، گویی چشمان یک دیوانه است! پس جبرئیل این آیه را فرود آورد: ﴿وَ إِنْ يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا ٱلذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾[3].

سید حمیری گفته است:

گفت: زنهار که هرکس از شما که من مولای او بوده‌ام پس از من علی علیه‌السلام مولای او است. سر تسلیم فرود آورید.

تیره‌بختی از آنان به همدم خود گفت ـ و البته چه بسیار تیره‌بختانی که بلغزانند و بفریبند:

او بازوی علی علیه‌السلام را می‌کشد و او چیزی را می‌آراید که به او نرسیده است.

---

۱. حاقه / ۴۴ - ۵۲: و اگر او پاره‌ای گفته‌ها بر ما بربسته بود دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم و هیچ‌یک از شما مانع عذاب او نمی‌شد. در حقیقت قرآن تذکاری برای پرهیزکاران است و ما به راستی می‌دانیم که از میان شما تکذیب‌کنندگانی هستند و آن واقعاً بر کافران حسرتی است و این بی‌شبهه حقیقتی یقینی است.

۲. برای مضمون نزدیک ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۶۹/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۴۱/۱.

۳. قلم / ۵۱ و ۵۲: و آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می‌گفتند: او واقعاً دیوانه‌ای است، و حال آن که قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست.

برای روایت ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۳۰/۱ و ۵۶۰/۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۶۴/۳.

گویی در دل آن گوینده اعتمادی بدان حضرت نبود. شگفتا از کجا و چگونه ایمان آورد![1]

عمر بن یزید گفته است: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾[2] پرسیدم. فرمود: مقصود ولایت است.

راوی گوید: پرسیدم: چگونه چنین باشد؟

فرمود: چون پیامبر علی علیه السلام را برای مردم نصب کرد و فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است» مردمانی تردیدآوردند و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله هر بار ما را به چیزی تازه فرامی‌خواند! او از خاندان خود آغاز کرده و آن‌ها را مالک ما قرار داده است.

امام علیه السلام سپس آیه را خواند: ﴿قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾؛ شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم. من آنچه را پروردگارتان بر شما واجب ساخته است به شما رسانده‌ام ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَ فُرَادَىٰ﴾ و آن این که دو دو یا تنهایی برای خدا برخیزید. این که ﴿مَثْنَىٰ﴾ فرمود مقصود طاعت از امامانی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از نسل آن دو تن برخیزند. خدای را سوگند که جز این را اراده نکرده است[3].

پیشنهاد مشارکت

سید مرتضی در تنزیه آورده است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله در همان آغاز کار خویش به امامت امیرمؤمنان علیه السلام تصریح کرد، طایفه‌ای از قریش نزد آن حضرت آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، این مردم تازه اسلام آورده‌اند و نمی‌پسندند که نبوت در اختیار تو و امامت در اختیار عموزاده‌ات باشد. اگر این کار را تا زمانی به تأخیر می‌افکندی بهتر بود.

---

۱. فقال ألا من کنت مولاه منکم — فمولاه من بعدی علی فاذعنوا
فقال شقی منهم لقرینه — و کم من شقی یستزل و یفتن
یمد بضبعیه علیا و انه — لما بالذی لم‌یؤته لمزین
کأن لم‌یکن فی قلبه ثقة به — فیا عجبا انی و من ان یوقن

← دیوان السید الحمیری، ۴۱۲ و ۴۱۳.

۲. سبا / ۴۶: بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم.

۳. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۴۵ و ۳۴۶.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «این کار را به رأی خود انجام نداده‌ام تا در آن مخیّر باشم، بلکه خداوند مرا بدان فرمان داده و آن را بر من واجب ساخته است»[۱].

گفتند: اگر از بیم مخالفت با پروردگار خود این کار را نمی‌کنی دست کم مردی از قریش را در خلافت شریک او کن تا مردم به او آرام گیرند و کار برایت سرانجام یابد و مردم با تو مخالفت نکنند.

و در این هنگام این آیه نازل شد: ﴿لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْخَاسِرِينَ﴾[۲].

عبدالعظیم حسنی در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرموده است: مردی از بنی‌عدی گفته است: با قرشیان گرد آمدیم و نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتیم و گفتیم: ای پیامبر خدا، ما پرستش بتان را واگذاشته و از تو پیروی کرده‌ایم. ما را در ولایت علی علیه‌السلام شرکت ده تا شریک باشیم.

اما جبرئیل بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد و گفت: ای محمد: ﴿لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْخَاسِرِينَ﴾[۳].

آن مرد گفته است: از سختی‌ای که به من رسید دلگیر شدم و گریختم. در راه که بودم ناگاه سواری را دیدم که بر اسبی سرخ نشسته است و عمامه‌ای سبز بر سر دارد واز او بوی مشک برخاسته است. او مرا گفت: ای مرد، محمد پیمانی بسته است که جز کافر یا منافق آن را نگسلد.

آن مرد گفته است: نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدم و او را از این آگاهاندم.

فرمود: «آیا آن سوار را شناختی؟ او جبرئیل بود. او پیمان ولایت را بر شما عرضه داشت. اگر این پیمان را بگسلید یا در آن تردید کنید در قیامت خود مدّعی شما خواهم بود»[۴].

سید حمیری گفته است:

محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خم برخاست و با فریادی بلند آشکارا بانگ برآورد:

زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است ـ و به او توجهی بسیار داشت.

---

۱. «ما فعلت ذلک برأیی فاتخیر فیه ولکن الله امرنی به و فرضه علی».

۲. زمر / ۶۵: اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد.

برای خبر ← علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ۱۶۷ و ۱۶۸.

۳. زمر / ۶۵.

۴. «هل عرفت الفارس؟ ذاک جبرئیل عرض علیکم عقد ولایة ان حللتم العقد أو شککتم کنت خصمکم یوم القیامة».

متن را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۶۱/۳۷) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

خداوندا، آن را که با علی علیه السلام دشمنی کند دشمن بدار و پروردگارا، ولی او را یاور باش.

مخالفی سرکش از آنان به آن نخستین ایشان پنهانی گفت:

به جان پدرت سوگند، این اگر می‌توانست او را پس از خود پیامبر قرار می‌داد.

ما از سر بداندیشی آن دو تن است که بنی تیم را دشمن داریم و بنی‌عدی را نخواهیم[1].

پاسخ الهی به موضع منافقان

امام باقر علیه السلام فرموده است: ابن‌هند[2] برخاست، بدن را کش و تابی داد و خشمگینانه در حالی رهسپار شد، که دست راست خود بر شانهٔ عبدالله بن قیس و دست چپ بر مغیرة بن شعبه نهاده بود و می‌گفت: خدای را سوگند که نه محمد صلی الله علیه و آله را در این سخن خود باور داریم و نه ولایت علی علیه السلام را بپذیریم. پس این آیه‌ها نازل شد: ﴿فَلَا صَدَّقَ وَ لَا صَلّیٰ * وَ لٰکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّیٰ * ثُمَّ ذَهَبَ إِلیٰ أَهْلِهِ یَتَمَطّیٰ * أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ * ثُمَّ أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ * أَیَحْسَبُ ٱلْإِنْسَانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدًی * أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنیٰ * ثُمَّ کَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّیٰ * فَجَعَلَ مِنْهُ ٱلزَّوْجَیْنِ ٱلذَّکَرَ وَ ٱلْأُنْثیٰ * أَلَیْسَ ذٰلِکَ بِقَادِرٍ عَلیٰ أَنْ یُحْیِیَ ٱلْمَوْتیٰ﴾[3].

۱.

وقام محمد بغدیر خم	فنادی معلنا صوتا بدیا
ألا من کنت مولاه فهذا	له مولی و کان به حفیا
إلهی عاد من عادی علیاً	وکن لولیه ربی ولیا
فقال مخالف فیهم عتل	لاولاهم به قولا خفیا
لعمر أبیک لو یسطیع هذا	لصیر بعده هذا نبیا
فنحن بسوء رأیهما نعادی	بنی‌تیم و لانهوی عدیا

← دیوان السید الحمیری، ۴۵۸ و ۴۵۹.

۲. در تفسیر فرات الکوفی (۵۳) معاویه آمده است.

۳. قیامت / ۳۱ - ۴۰: در آن روز گفته می‌شود: او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند. بلکه تکذیب کرد و رویگردان شد. سپس به سوی خانواده خود بازگشت، در حالی که متکبرانه قدم برمی‌داشت. با این اعمال، عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر. پس عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر. آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟ آیا ←

پیامبر ﷺ آهنگ بازگرداندن و کشتن او کرد. اما جبرئیل فرمود: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾[1]، و پیامبر خدا ﷺ در برابر او سکوت گزید[2].

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ﴾[3] فرموده: این سخن دشمنان خدا در مورد پیامبر ﷺ بود که در غیاب او با همدیگر می‌گفتند و گمان داشتند او سخن ایشان را نمی‌شنود که می‌گویند: کاش ما به جای علی علیه السلام پیشوا قرار داده می‌شدیم یا کاش آیتی جایگزین آیتی دیگر می‌ساختیم.

اما خداوند در پاسخ آنان فرمود: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾[4].

امام کاظم علیه السلام فرموده است: پیامبر ﷺ مردم را به ولایت علی علیه السلام فراخواند و فرمود: جز این راهی نیست. اما او را متهم کردند و از حضور او رفتند. پس خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا * إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾[5].

همچنین از آن امام این روایت تفسیری رسیده است: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾لک

→

او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟ سپس به صورت خون بسته درآمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت و از او دو زوج مرد و زن آفرید. آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟

۱. قیامت / ۱۶: زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن حرکت مده.

۲. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۱۷؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۹۲/۲.

۳. یونس / ۱۵: کسانی که به دیدار ما امید ندارند می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن.

۴. یونس / ۱۵: بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.

برای مضمون این تفسیر ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۲۰/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۷۷.

۵. جن / ۲۱ - ۲۳: بگو: من برای شما اختیار زیان و هدایتی را ندارم. بگو: هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نمی‌دهد و هرگز پناهگاهی غیر از او نمی‌یابم. وظیفه من تنها ابلاغی از خدا و رساندن پیام‌های او است و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند قطعاً آتش دوزخ برای او است و جاودانه در آن خواهد ماند.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۳۴/۱.

﴿وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَ ذَرْنِى وَ الْمُكَذِّبِينَ﴾ بوصيک ﴿أُولِى النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلًا﴾[1].

از یکی از امامان عليه السلام روایت شده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾[2] فرموده است: یعنی: ای محمد، وای بر کسانی که آنچه را دربارهٔ ولایت علی عليه السلام بر تو وحی شده است باور ندارند! ﴿أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ﴾[3]؛ مگر ما آن نخستان را که پیامبران پیشین را تکذیب کردند به هلاکت نرساندیم؟ ﴿كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾[4]؛ یعنی با کسانی از امت محمد صلى الله عليه وآله که گناه کنند و با وصی او هرچه خواهند روا دارند نیز چنین کنیم[5].

از امام صادق عليه السلام نیز رسیده است: ﴿وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ﴾[6]؛ می‌پرسند: آنچه دربارهٔ علی عليه السلام می‌گویی حق است؟ ﴿قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾[7].

عونی گفته است:

مگر نه آن است که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در روز غدیر در حالی که مردم گرد آمده بودند برای آنان به ایراد خطبه ایستاد،

و گفت: هرکس من مولای او بوده‌ام پس از من این مرد مولای او است. پیامبر صلى الله عليه وآله با او برادری افکند. اما آنان چنین نکردند.

اگر امامت را به آن ابوالحسن هدایتگر عليه السلام سپرده بودند مردمان را بسنده بود و راه‌ها هیچ ناشناخته نمی‌ماند.

---

۱. مزمل / ۱۰ و ۱۱: بر آنچه (دربارهٔ تو) می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله گیر و مرا با تکذیب‌کنندگان توانگر (که وصی تو را نپذیرند) واگذار و اندکی مهلتشان ده.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۳۴/۱. برای مضمون نزدیک ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۵/۱.

۲. مرسلات / ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۷ و ۴۹: آن روز وای بر تکذیب‌کنندگان.

۳. مرسلات / ۱۶: مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟

۴. مرسلات / ۱۸: با مجرمان چنین می‌کنیم.

۵. ← کلینی، الکافی، ۴۳۵/۱.

۶. یونس / ۵۳: و از تو خبر می‌گیرند: آیا آن راست است؟

۷. یونس / ۵۳: بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است و شما نمی‌توانید خدا را درمانده کنید.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۳۰/۱.

یکی با پای برهنه و در سستی، راه را در سویی می‌جوید و آن دیگری سواره آن را در انجمنی می‌پوید[۱].

سید حمیری گفته است:

هرکس من مولای او بوده‌ام این مولای او است. با کفر ورزیدن شانه خالی مکنید[۲].

ابن‌حماد گفته است:

زنهار که این ولی شما است، فرمان برید. وای بر آن که فرمان نبرد[۳].

موضع حارث بن نعمان

ابوعبید، ثعلبی[۴]، نقاش، سفیان بن عیینه، رازی[۵]، قزوینی، نیشابوری[۶]، طبرسی[۷] و طوسی[۸] در تفاسیر خود آورده‌اند که چون پیامبر خدا ﷺ در خم آنچه را بایسته بود ابلاغ کرد و این خبر در سرزمین‌ها گسترد، حارث بن نعمان فهری ــ و در روایتی دیگر ابوعبید جابر بن نضر بن حارث بن کلده عیدری ــ به حضور او آمد و گفت: ای محمد، ما را از جانب خداوند به گواهی دادن به این که خدایی جز الله نیست و محمد ﷺ پیامبر خدا است و به نماز و روزه و حج و زکات فرمان دادی و از تو پذیرفتیم. اما سپس به همین خرسند نماندی تا بازوی عموزادهٔ خود گرفتی و او را بر ما برتری بخشیدی و گفتی:

---

۱. ألیس قام رسول الله یخطبهم — یوم الغدیر و جمع الناس محتفل
و قال من کنت مولاه فذاک له — من بعد مولی فواخاه و ما فعلوا
لوسلموها الی الهادی ابی‌حسن — کفی البریة لن‌تستوحش السبل
هــذا یطالبه بالضعف محتفیا — و تلک یجدونها فی محفل جمل

۲. مـن کنت مولاه فهذا له — مولی فلا تأبوا بتکفار

۳. ألا ان هــذا ولی لکـم — اطیعوا فویل لمن لم یطع

۴. ← الکشف و البیان، ۳۵/۱۰.

۵. ← ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۷۳/۷ و ۷۴.

۶. مقصود تفسیر ابن‌حبیب است و شاید هم تفسیر ابونصر قشیری یا تفسیری دیگر به جز لطائف الاشارات از عبدالکریم قشیری باشد.

۷. ← مجمع البیان، ۱۱۹/۱۰.

۸. خبر را در التبیان نیافتم.

هرکس من مولای او بوده‌ام علیﷺ مولای او است. آیا این چیزی است که از جانب خود می‌گویی یا از جانب خداوند است؟

فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند، این از جانب خدا است.

حارث پشت کرد و در حالی به سراغ مرکب خود رفت که می‌گفت: خداوندا، اگر آنچه محمدﷺ می‌گوید حق است ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾[1]. هنوز به مرکب خود نرسیده بود که خداوند سنگی بر او فرستاد و آن سنگ بر فرق سر وی فرود آمد و از مقعدش بیرون رفت و او را کشت. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾[2].

در شرح الاخبار[3] است که این آیه نازل شد: ﴿أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾[4].

این خبر را فضل بن دکین روایت کرده است[5].

عونی گفته است:

پیامبر خداﷺ می‌گوید: امروز این برای امت من مولای است. پروردگارا، آنچه گفتم گوش دار.

پس مردی بی‌باور و واگرای و منافق برخاست و با دلی چرکین پیامبرﷺ را ندا داد:

آیا این که می‌گویی از جانب پروردگار ما است یا خود آن را برساخته‌ای؟ فرمود: پناه بر خدا! من هرگز بدعتگذار نیستم.

آن دشمن خدا گفت: خداوندا، اگر آنچه او گوید حق است بر من عذابی فروفرست.

پس همان دم و به سبب کفر او، از افق آسمان سنگی بر او فرود آمد و به خون خویش درغلتید[6].

---

۱. انفال / ۳۲: پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

۲. معارج / ۱: پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید.

۳. ← ۲۲۹/۱.

۴. شعراء / ۲۰۴؛ صافات / ۱۷۶: پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌خواهند؟

۵. برای طریق فضل بن دکین و سایر طرق روایت ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۸۱/۲ و ۳۸۲.

۶.

يقول رسول الله هذا لأمتي	هو اليوم مولى رب ما قلت فاسمع
فقام جحود ذوشقاق منافق	ينادي رسول الله من قلب موجع
اعن ربنا هذا أم انت اخترعته	فقال معاذ الله لست بمبدع

←

نومیدی منافقان

در روایت است که پیامبر خداﷺ مدت‌ها از نزدیک بودن رحلت خود خبر می‌داد و می‌فرمود: «نزدیک است از میانتان بروم». منافقان نیز می‌گفتند: اگر محمدﷺ بمیرد دین او تباه شود.

اما چون رخداد غدیر به وقوع پیوست گفتند: حیلهٔ ما بر باد رفته است. چنین بود که آیه نازل شد: ﴿ٱلْيَوْمَ يَـئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾[1].

سید مرتضی گفته است:

پیامبرﷺ ولایت او را آشکار کرد، البته اگر که سرگردانی را هشدار سودمند می‌افتاد!

سخنی گفت که البته به باور آن اطمینان نداشت و نام کسی را بلند گردانید که البته هدف از آن تنها اتمام حجت نبود.

گردن آن مخاطبان به سوی او خم شد و پیامبرﷺ او را پرچم روشن راه هدایت قرار داد.

روز غدیر جماعتی را تسلی داد که دل خنک کردند و جماعتی را هم به کینه درنشاند،

و بعدها آن کینه‌ها سرگشود و یکی را آزرده‌خاطر کرد و یکی را اجازه نداد که این حقیقت را آشکار کند[2].

سید حمیری گفته است:

در ماجرای آن سایه‌سار، برترین مردمان برخاست و به مردم رو کرد.

←

فقال عدو الله لاهم ان يكن ... كما قال حقاً بی عذابا فأوقع

فعوجل من أفق السماء بكفره ... بجندلة فانكب ثاو بمصرع

۱. مائده / ۳: امروز کسانی که کافر شده‌اند از کارشکنی در دین شما نومید گردیده‌اند.

بخش آغازین این روایت با جزئیاتی در اعلام الوری طبرسی (۲۶۲/۱) در ضمن روایتی مشروح دربارهٔ ماجرای غدیر آمده است.

۲. أما الرسول فقد أبان ولاءه ... لو كان ينفع حائراً ان ينذرا

أمضى مقالا لم‌يقله مؤمناً ... أو شاد ذكراً لم‌يشده معذرا

و ثنى اليه رقابهم و اقامه ... علماً على باب النجاة مشهراً

و لقد شفى يوم الغدير معاشر ... ثلجت نفوسهم و اودى معشراً

فلقت به احقادهم فموجع ... نفساً و مانع انه ان يجهرا

← دیوان الشریف المرتضی، ۳۶/۲ و ۳۷.

اما آنان دربارهٔ علی علیه السلام چنین به همدیگر سفارش کردند که پشت سر او قرار نگیرند و او را واگذارند[۱].

ابو تمام طائی گفته است:

روز غدیر حق‌جویان آشکارتر شدن آن حقیقت را که البته در آن هیچ ابهام و دشواری‌ای نبود خواستند.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردم را بازایستاند و آنان را فراخواند تا آنان را با معروفی آشنا سازد و از منکری دور کند.
بازوی او را بلند کرد و مردمان را از این آگاهاند که او ولی و مولای شما است. آیا از این خبر یافتید؟
او پیوسته با آن جماعت‌ها در آمد و شد ایشان حقیقت را بیان کرد، جماعت‌هایی که با بکر می‌آمدند و با عمرو می‌رفتند.
ای حجت پروردگار جهانیان و ای وارث پیامبر، آیا پیمانی استوار در میان نیست و تعهدی بدین پیمان نیست؟
اما او را آشکارا بر اثبات حق خویش دلالت‌ها بود، ولی ایشان در نهان در پی کتمان و در ربودن حق او بودند[۲].

بشنوی گفته است:

بزرگ‌تر ایشان گفت: به نظر شما چارهٔ کار برای به تردید افکندن این مسئلهٔ روشن چیست؟
سخن رسای او را شنیده‌اید و دیده‌اید که به خلافت علی علیه السلام سفارش کرد.
گفتند: کار را چاره‌ای می‌یابیم و راه آن که این پیمان وفاکردنی نباشد.

---

۱. قد قام یوم الدوح خیر الوری — بوجهه للناس مستقبل
لکن تواصوا بعلی الهدی — ان لایوالوه و أن یخذلوا
← دیوان السید الحمیری، ۳۰۴ و ۳۰۵.

۲. و یوم الغدیر استوضح الحق اهله — بفیها و ما فیها حجاب و لا ستر
أقام رسول الله یدعوهم بها — لیقربهم عرفا و ینهاهم نکر
یمد بضبعیه و یعلم انه — ولی و مولاکم فهل لکم خبر
یروح و یغدو بالبیان لمعشر — یروح بهم بکر و یغدو بهم عمرو
أحجة رب العالمین و وارث النبی — ألا عهد وفیّ و لا أصر
فکان له جهراً باثبات حقه — و کان لهم فی بزه حقه ستر

چاره‌ای دیگر می‌افکنیم و پس از آن به زندگی پرآسایش خود می‌پردازیم.
چون او درگذرد، کار را به شورا می‌سپاریم، خواه از آنِ آن تیمی شود و خواه از آنِ زادهٔ بنی‌عدی[1].

آنان که ریشخند کردند

روایت شده است چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از غدیر خم فراغت یافت و مردم پراکندند، تنی چند از قرشیان گرد هم آمدند و بر آنچه گذشته است تأسف خوردند. در این هنگام سوسماری بر آن‌ها گذشت. یکی از آنان به دیگران گفت: کاش محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله این سوسمار را امیر ما کرده بود، نه علی علیه‌السلام را.

ابوذر این سخن را شنید و آن را برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی در پی آنان فرستاد و آنان را به حضور خواست و آنچه گفته بودند بر ایشان عرضه کرد.

آن‌ها انکار کردند و بر این انکار سوگند خوردند. پس این آیه نازل شد: ﴿يَحْلِفُونَ بِٱللهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوٓا إِلَّآ أَنْ أَغْنَيٰهُمُ ٱللهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ ٱللهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾[2].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز فرمود: «آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین کسی را بر دامن نگرفته است که از ابوذر راستگوتر باشد»[3].

در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان فرمود: «اما اینک جبرئیل بر من

۱.
فقال کبیرهم ما الرأی فیما	ترون یردد الامر الجلی
سمعتم قوله قولا بلیغا	و أوصی بالخلافة فی علی
فقالوا حیلة نصبت علینا	و رأی لیس بالعقد الوفی
ندبر غیر هذا فی أمور	ننال بها من العیش السنی
سنجعلها إذا ما مات شوری	لتیمی هنالک أو عدی

۲. توبه / ۷۴: به خدا سوگند می‌خورند که سخن ناروا نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند همت گماشتند و به عیبجویی برنخاستند مگر پس از آن که خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی‌نیاز گردانیدند. پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می‌کند و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت.

۳. «ماأظلت الخضراء و ماأقلت الغبراء علی ذی‌لهجة اصدق من ابی‌ذر». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۸۳.

نازل شده و مرا از این آگاهانیده است که در روز قیامت طایفه‌هایی را می‌آورند که پیشوایشان سوسمار است. بنگرید که از آن طایفه‌ها نباشید که خداوند می‌فرماید: روزی است که هر طایفه‌ای را به پیشوایش بخوانیم»[۱].

ابن‌طوطی گفته است:

در روز غدیر به فضیلت او زبان گشودند. اما آنان هماره نیرنگ‌ها در دل دارند.
سایه‌سار خم را می‌بینم و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر را که با صدایی بلند و رسا آنان را می‌خواند:
مگر من بیش از شما به خودتان سزاوار نیستم؟ در حالی که در جمع مردمان بودند گفتند: چرا.
پس ایشان را فرمود: هرکس از شما که من مولای او بوده‌ام پس از من آن حیدر برگزیده مولای او است.
پروردگارا، دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن باش و آن را که او را یاری دهد یاری ده.
اما چون آن هدایتگر سفر کرد بهانه‌های زشت در برابر وی آوردند و اظهار کردند[۲].

همو گفته است:

آن که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر به نامش تصریح کرده همو امام است و در این اختیاری نیست[۳].

دلالت‌های حدیث

اما این که فرمود: «من کنت مولاه» در این‌جا معنای «مولی» صاحب اولویت در تدبیر و تصرف و کسی

---

۱. «أما جبرئیل نزل علی و اخبرنی انه یؤتی یوم القیمة بقوم امامهم ضب فانظروا ان لاتکونوا أولئک فان الله تعالی یقول ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾».

پایان این روایت بخشی از آیهٔ ۷۱ سورهٔ اسراء است. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۶۳/۳۷) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲.
و یوم غدیر قد اقروا بفضله	و فی کل وقت منهم الغدر اضمروا
اری دوح خم و النبی محمد	ینادی باعلی الصوت منهم و یجهر
الست اذن اولی بکم من نفوسکم	فقالوا بلی و القوم فی الجمع حضر
فقال لهم من کنت مولاه منکم	فمولاه بعدی حیدر المتخیر
فوال موالیه و عاد عدوه	أیا رب و انصره لمن ظل ینصر
فلما مضی الهادی لحال سبیله	ابانوا له الغدر القبیح و اظهروا

۳.
من نص علیه یوم الغدیر	کان الامام بلا تخییر

است که فرمانبری از او واجب است؛ چه، پیامبر ﷺ این سخن را در پی این پرسش آورد که از ایشان پرسیده بود: «الست اولی بکم من انفسکم»؛ آیا برای شما بیش از خود شما صاحب اولویت نیستم؟ اگر سخن معنایی جز این داشت پیامبر ﷺ برای آن مردمان معما گفته بود.

پس چون این ثابت شود معنای آن جز همان «امام» نیست.

نکتهٔ دیگر آن که در این سخن ظاهر عبارت مقتضی وجوب موالات علی علیه السلام و یاری رساندن به او و حرمت مطلق واگذاشتن او و دشمنی ورزیدن با او است، از این جهت که موالات و نصرت الهی را برای یاری رسانان او و دشمنی خدا و واگذاشته شدن از جانب خداوند را برای دشمنان و واگذارندگان او خواست.

این خود دلیلی بر عصمت او نیز هست؛ زیرا امکانپذیر دانستن قبیح برای او به معنای صحت وقوع آن است و چون بر این فرض، قبیحی از او سر زند در حقیقت چیزی را که خلاف حکم پیامبر است ایجاب کند. اما این چیزی است که دربارهٔ او ممکن نیست.

فضیلت روز غدیر

در امالی ابوعبدالله نیشابوری[1] و امالی[2] ابوجعفر طوسی در روایتی از احمد بن محمد بن ابی‌نصر از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده است: پدرم از پدرش برایم نقل کرد که فرموده است: «روز غدیر در آسمان‌ها نامورتر از زمین است. خداوند را در فردوس قصری است که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن نقره است، در آن صد هزار چادر سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز است. خاک آن از مشک است و در آن چهار جوی جاری است: جویی از شراب، جویی از آب، جویی از شیر و جویی از عسل. بر گرد آن درختانی از همهٔ میوه‌ها است و بر این درختان پرندگانی نشسته‌اند که تن آن‌ها از مروارید و بال‌های آن‌ها از یاقوت است و آواهایی گونه‌گون سر دهند. چون روز غدیر شود آسمانیان بدان قصر درآیند و خدای را تسبیح و تقدیس کنند و ذکر توحید گویند. پس آن پرندگان برخیزند و در آن آب فرورِوند و بدان مشک و عنبر درغلتند. پس چون فرشتگان گرد آیند آن پرندگان به پرواز

---

۱. مقصود مفید نیشابوری است و در الذریعة (۳۰۷/۲) از امالی او یاد شده است.

۲. خبر را در امالی نیافتم. اما این روایت در تهذیب الاحکام طوسی (۳۴/۶ و ۳۵) آمده است.

درآیند و بر ایشان فرو افتند. در آن روز فرشتگان نثارهای فاطمه عليها السلام را به همدیگر هدیه دهند. چون روز پایان گیرد بانگ زده شوند: به جایگاه‌های خود بازگردید، که تا سالی دیگر همین روز به گرامیداشت محمد صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام از هر خطر و لغزش در امان مانید»[۱].

در مصباح المتهجد در خطبهٔ غدیر آمده است که امیرمؤمنان عليه السلام در آن فرمود: «این روزی والا است. رخ دادن گشایش، بالا رفتن مرتبه‌ها و شکل‌گیری حجت‌ها در این روز است. هم این روز روز آشکار ساختن و هدیه کردن آن منزلت بلند، روز کمال دین، روز پیمان از پیش آشنا، روز گواه و گواهی شده، روز بازشناخته شدن پیمان از نفاق و انکار، روز پرده برگشودن از حقیقت ایمان، روز سرکوب شدن شیطان و روز برهان است. این همان روز داوری است که وعده داده شده بودید. این روز ملأ اعلی است، روزی که بدان پشت می‌کنید. این روز ارشاد است و روز آزمون بندگان و روز دلیل از سوی مدافعان. این روزِ آشکار شدن رازهای نهفته سینه‌ها و پنهان داشته‌های درون است. روز تصریح به ویژگان است، روز شیث است، روز ادریس است، روز یوشع است، و روز شمعون است»[۲].

بشنوی گفته است:

روز غدیر برای پیروان ولایت عید است، ناصبیان اما فضیلت آن انکار کنند.

---

۱. «ان یوم الغدیر فی السماء أشهر منه فی الارض ان لله تعالی فی الفردوس قصراً لبنة من فضة، و لبنة من ذهب فیه مائة الف قبة حمراء و مائه الف خیمة من یاقوتة خضراء ترابه المسک و العنبر فیه اربعة انهار: نهر من خمر و نهر من ماء و نهر من لبن و نهر من عسل، حوالیه اشجار جمیع الفواکه علیه الطیور و ابدانها من لؤلؤ و اجنحتها من یاقوت، تصوت بالوان الاصوات اذا کان یوم الغدیر و ردوا الی ذلک القصر اهل السموات یسبحون الله و یقدسونه و یهللونه فتطایر تلک الطیور فتقع فی ذلک الماء و تتمرغ علی ذلک المسک و العنبر فاذا اجتمع الملائکة طارت فینفض ذلک علیهم و انهم فی ذلک الیوم لیتهادون نثار فاطمة فاذا کان آخر الیوم نودوا انصرفوا الی مراتبکم فقد امنتم من الخطر و الزلل الی قابل فی هذا الیوم تکرمة لمحمد و علی».

۲. «ان هذا یوم عظیم الشأن فیه وقع الفرج و رفع الدرج و صحت الحجج و هو یوم الایضاح و الافصاح عن المقام الصراح و یوم کمال الدین و یوم العهد المعهود و یوم الشاهد و المشهود و یوم تبیان العقود عن النفاق و الجحود و یوم البیان عن حقائق الایمان و یوم دحر الشیطان و یوم البرهان هذا یوم الفصل الذی کنتم توعدون هذا یوم الملأ الاعلی الذی انتم عنه معرضون هذا یوم الارشاد و یوم المحنة للعباد و یوم الدلیل عن الذواد هذا یوم ابداء اخفاء الصدور و مضمرات الامور هذا یوم النصوص علی اهل الخصوص هذا یوم شیث هذا یوم ادریس هذا یوم یوشع هذا یوم شمعون». ← طوسی، مصباح المتهجد، ۷۵۵ و ۷۵۶.

روزی که در آسمان به نشان «پیمان» شناخته است و آن پیمان در آن رخ داده است،
و زمین به این که میراث است نشان یافت، البته اگر که بر زمین فرمان برند و دست رشکبران بگذارد[۱].

شاعر دیگر گفته است:

روز غدیر در کنار آن دو جشن دیگر برای من عید است و روزی است که در آن مهتران و بزرگان شاد شوند.
در آن روز مرتضی علیه السلام امامت را به چنگ آورد و خدای او را گرامی بداشت و ستود[۲].

فنجکردی گفته است:

غدیر خم را انکار مکن که چون خورشید تابان، بلکه از آن آشکارتر است.
در آن روز امامت حیدر و کمال و جلال او است و تا قیامت از آن روز از آن یاد شود[۳].

شاعری دیگر گفته است:

ناصبی‌ای سخت در روز غدیر با چهره‌ای نه چندان حاکی از دشمنی با من رویاروی شد.
از من پرسید: امروز چه روزی است؟ به او گفتم: امروز عید امیرمؤمنان علی علیه السلام است[۴].

---

۱. یـوم الغـدیر لدی الولایـة عید — و لدی النـواصب فـضله مـجحود
یـوم یـوسم فـی السـماء بأنـه — العـهد و فـیه ذلک المـعهود
و الارض بالمیراث اضحت وسمة — لو طـاع مـوطود و کـف حسـود

۲. یوم الغدیر سوی العیدین لی عـید — یـوم یسـر بـه السـادات و الصید
نـال الامـامة فـیه المـرتضی و له — فـیه مـن الله تشـریف و تـمجید

۳. لاتـنکرن غـدیر خـم انـه — کالشمس فی اشراقها بـل اظـهر
فـیه امـامة حـیدر و کـماله — و جـلاله حـتی القـیامة تـذکر
بیت‌ها را در سلوة الشیعه نیافتم.

۴. و ناصبی شدید النصب قابلنی — یوم الغدیر بوجه غیر ذی‌جذل
فقال قل لی ماذا الیوم قلت له — الیوم عید أمیرالمؤمنین علی

فصل ۵

پینه‌زن پای‌افزار

تهدید قرشیان به وجود او

در صحیح ترمذی است که در روز حدیبیه زمانی که سهیل بن عمرو به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان خواست تا گروهی از پناه‌آوردگان را بازگرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جماعت قریش، یا دست برمی‌دارید یا خداوند کسی را که دلش را به ایمان آزموده است به سویتان برمی‌انگیزد که بر پایهٔ دین شما را گردن زند»[۱].

پرسیدند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، او کیست؟

فرمود: آن که پای‌افزار را پینه می‌زند[۲].

در آن لحظه او کفش‌های خود را به علی علیه السلام داده بود و وی آن‌ها را پینه می‌کرد[۳].

خطیب در تاریخ[۴] و سمعانی در فضائل روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جماعت قریش، دست

---

۱. «یا معشر قریش لتنتهوا أو لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم علی الدین امتحن الله قلبه بالایمان».

۲. «هو خاصف النعل».

۳. ← ترمذی، السنن، ۶۳۴/۵.

۴. ← تاریخ بغداد، ۱۳۳/۱ و ۱۳۴ و ۴۳۳/۸.

برمدارید تا خداوند مردی را برانگیزد که دل او را به ایمان آزموده است»[۱] ــ و بقیهٔ حدیث همانند پیشین.

طرق حدیث

ابن‌بطه در ابانه حدیث «خاصف النعل» را به هفت طریق روایت کرده است.

یکی از این طرق آن است که ابوسعید خدری روایت کرده و گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «کسانی از شما هستند که بر تأویل قرآن بجنگند آن سان که من بر تنزیل آن جنگیدم»[۲].

ابوبکر گفت: من، ای پیامبر خدا؟

فرمود: نه.

عمر گفت: من، ای پیامبر خدا؟

فرمود: نه. اما آن که پای‌افزار پینه می‌کند.

راوی گفته است: سر بلند کردیم و نگریستیم. دیدیم این علی علیه‌السلام است که کفش پیغمبر ﷺ را پینه می‌کند[۳].

خطیب حدیث روایت شده خود از خدری در اربعین را به طریق مکاتبه به من رسانده و این حدیث همان چیزی است که به سندهایی برای ما از جابر بن زید از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرموده است: دوال کفش پیامبر ﷺ گسست. پیامبر ﷺ آن را به علی علیه‌السلام داد تا تعمیر کند. سپس فرمود: «کسانی از شما هستند که بر تأویل قرآن بجنگند، آن سان که من بر تنزیل آن جنگیدم»[۴].

ابوسعید گفته است: پس من روانه شدم و او را به آنچه پیامبر ﷺ فرموده بود مژده دادم. اما او شادی‌ای بروز نداد، گویی پیشتر آن را شنیده است[۵].

---

۱. «لاتنهتوا یا معشر قریش حتی یبعث الله رجلا امتحن قلبه بالایمان...».

۲. «ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله».

۳. روایت در بخش موجود از الابانة الکبری یافت نشد. برای روایت به نقل از ابوسعید خدری ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۳۳/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۵۳/۴۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۱/۱.

۴. «ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تأویله».

۵. نیز ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۷/۱.

سزاوارترین کسان به حق

احمد در فضائل[۱] و نیز بخاری[۲] و مسلم[۳] در کتاب‌های خود آورده‌اند ـ و روایت حاضر روایت مسلم از ابوسعید خدری است ـ که پیامبرﷺ فرموده است: «دو فرقه‌اند و از میان آن‌ها فرقه‌ای سوم برمی‌خیزد و از این میان آن که به حق سزاوارتر است عهده‌دار کشتن ایشان می‌شود»[۴].

اینک بنگرید که چگونه پیامبر خداﷺ علی‌علیه‌السلام را «سزاوارتر به حق» خواند.

ابن‌علویه گفته است:

چون از فضیلت‌ها و افتخارهای او سخن به میان آید به یقین فضیلت‌های او همه را به کرانه رسانده است.

آن‌گاه که احمدﷺ فرمود: آن که پای‌افزار پینه می‌کند بر تأویل قرآن خواهد جنگید،

با طایفه‌ای، آن‌سان که من بر تنزیل آن جنگیدم ـ و درست در آن هنگام پای‌افزاری در دست آن وصی بود.

آیا پس از این بر راه درست دلالتی دیگر هم نیاز است تا بدین حقیقت راه جسته شود که چه کسی عهده‌دار خلافت خواهد بود و چه کسی را باید یاری رساند؟[۵]

عونی گفته است:

فرمود: من بر سر تنزیل با شما گفتم و سخنی بر زبان آوردم که در آن تحریفی نیست و بر سر تنزیل با شما جنگیدم،

---

۱. روایت را در فضائل الصحابة نیافتم.

۲. ← الجامع الصحیح، ۲۵۴۱/۶، تنها با ذکر این نکته که دو فرقه با هم پیکار کنند که یکی بر حق است.

۳. ← الصحیح، ۷۴۶/۲، البته با تفاوتی اندک با روایت حاضر.

۴. «فرقتان فیخرج من بینهما فرقة ثالثة یلی قتلهم اولاهم بالحق».

۵.
و له إذا ذكر الفخار فضيلة	بلغت مدى الغايات باستيقان
إذ قال أحمد ان خاصف نعله	لمقاتل بتأول القرآن
قوما كما قاتلت عن تنزيله	فاذا الوصي بكفه نعلان
هل بعد ذاک علی الرشاد دلالة	من قائم بخلافة و معان

و پس از من، همان که پای‌افزار در دست دارد و آن را پینه می‌کند بر تأویل با شما خواهد جنگید. آن که او را از تأویل کتاب آگاهی است بدین کار سزامند است و در این کار شایسته‌تر[۱].

همو گفته است:

علی علیه السلام آن پینه‌زن پای‌افزار است و پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌آن که آهنگ شوخی داشته باشد این را می‌گوید[۲].

سید حمیری گفته است:

برای آن که بخواهد پند گیرد در داستان پینه‌زن پای‌افزار بیان و عبرتی است، آن‌گاه که پای‌افزار را پینه می‌زد و پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ او سخن فرمود.
یاران خویش را فرمود و از میان شما کسی خواهد بود ـ و شما همه دلداده‌اید که آن کس باشید ـ امامی خواهد بود که پس از من بی‌آن که ستم کند بر تأویل کتاب بجنگد و نه گمراه شود و نه بترسد.
ابوبکر گفت: من آن کسم؟ فرمود: نه. ابوحفص (عمر) گفت: من آن کسم تا بر این ببالم؟
فرمود: نه، نه. آن کس برادر من است و همان که اکنون پای‌افزار پینه کند. او را بشناسید که وصله بر کفش می‌نهد[۳].

همو گفته است:

چه کسی پینه‌زن پای‌افزار محمد پیامبر صلی الله علیه و آله بود که خدای آمرزنده او را به کار خویش خرسند ساخت؟[۴]

---

۱. و قال انی علی التنزیل قلت لکم / محاربا ذاک قولا لأحرفه
و ذاک بعدی علی التأویل حربکم / من فی یدیه قبال النعل یخصفه
فمن له علم تأویل الکتاب بها / أولی مکلفه رعیاً مکلفه

۲. علی خاصف النعل / یقول غیر مهذار

۳. و فی خاصف النعل البیان و عبرة / لمعتبر إذ قال و النعل یرقع
لأصحابه فی مجمع ان منکم / و انفسکم شوقاً الیه تطلع
اماما علی تأویله غیر جابر / یقاتل بعدی لایضل و یهلع
فقال ابوبکر انا هو قال لا / فقال ابوحفص انا هو فاسقع
فقال لهم لا لا و لکنه أخی / و خاصف نعلی فاعرفوه المرقع

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۱.

۴. و من خاصف نعل النبی محمد / ارضی الاله بفعله الغفارا
←

همچنین گفته است:

آیا همانند کردهٔ تو آن‌گاه که پای‌افزار را پینه می‌کردی هست؟ البته اگر که منکران برتری تو آن را به بازی نگیرند[۱].

صاحب بن عباد گفته است:

در پینه زدن او بر پای‌افزار، آن‌گاه که پیامبرﷺ او را بر جایگاهی نشاند که ستارگان رخنه‌کننده به حسرت در آن نگرند[۲].

ابوهاشم گفته است:

مگر آن روز سخن محمد پیامبرﷺ را نشنیده‌اید که چون علیؑ نشسته بود و پای‌افزار پینه می‌زد،

فرمود: بر او به امامت سلام دهید که خداوند فرموده است چنین کنید؟ اما نه، گویی نشنیده‌اید.

پس ای ریسمان استواری که به او چنگ زده‌ام و جز ریسمان او ریسمانی دیگر نجویم[۳].

عبدی گفته است:

چون مردمان به نزد او که میان خانه‌های خود بود آمدند و آن امام پاک به پینه زدن پای‌افزار مشغول بود،

←

← همان، ۱۶۵.

۱. هل مثل فعلک عند النعل تخصفها — لو لم‌یکن جاحدوا التفضیل لاهینا

← همان، ۴۱۹.

۲. و فی خصفه النعل لما أحله — بحیث تراءته النجوم الثواقب

۳. ألم‌تسمعوا قول النبی محمد — غداة علی قاعد یخصف النعلا

فقال علیه بالامامة سلموا — فقد أمر الرحمن ان تفعلوا کلا

فیا ایها الحبل المتین الذی به — تمسکت لاابغی سوی حبله حبلا

به او گفتند: اگر پیشامدی شود چه کسی برای ما جانشین تو باشد که در رخدادها به او بازگردیم؟
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خلیفهٔ من همان پینه‌زن پای‌افزار است، آن پیراسته و دانش‌مرد پارسا[۱].

وراق قمی گفته است:

علی علیه السلام همان کسی است که پای‌افزار پیامبر صلی الله علیه و آله پینه کرد و همو بود که در پیکار به سوی هر پرچمی پیش می‌تاخت[۲].

بشنوی گفته است:

برترین مردمان آن پینه‌زن پای‌افزار است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور مردمان به ارجمندی‌اش گواهی داد،
و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله با فرشتگان به دانش و داوری و شمشیر او گواهی داد. شما هم گواه باشید[۳].

ابن‌حجاج گفته است:

من مولایم علی والا علیه السلام است، نه آزاد شده‌ای سیه‌روی.
پیرو آن پینه‌زن پای‌افزارم که هرگز اموال یتیمان نخورد[۴].

---

۱. لما اتاه القوم فی حجراته — و الطهر یخصف نعله و یرقع
قالوا له ان کان امرأ من لنا — خلف الیه فی الحوادث نرجع
قال النبی خلیفتی هو خاصف الن — نعل الزکی العالم المتورع

۲. علی الذی قد کان للنعل خاصفاً — و فی الحرب مقداما الی کل معلم

۳. خیر البریة خاصف النعل الذی — شهد النبی بحقه فی المشهد
و بعلمه و قضائه و بسیفه — شهد الرسول مع الملائک فاشهد

۴. انا مولای علی ذوالعلاء — لیس مولای عتیقا و دلاما
اتوالی خاصف النعل الذی — لم‌یکن یأکل أموال الیتاما

فصل ۶

او وصی و ولی است

ضرورت وصیت

روا نیست پیامبر ﷺ بدون وصی درگذشته باشد؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ بِٱلْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ﴾[1].

دلیل دیگر آن که پیامبر ﷺ خود فرمود: «هرکس بدون وصیت بمیرد به مرگ جاهلیت درگذشته است»[2].

از آن سوی خداوند فرموده است: ﴿يَاأَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ ٱللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾[3].

دلیل دیگر هم آن همهٔ پیامبران با وصیت درگذشتند و خداوند پیامبر خویش را فرمود: ﴿فَبِهُدَيٰهُمُ ٱقْتَدِهْ﴾[4].

---

۱. بقره / ۱۸۰: بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرارسد اگر مالی برجای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان خود به طور پسندیده وصیت کند. این کار حقی است بر پرهیزگاران.

۲. «من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۸۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۹۴/۱.

۳. صف / ۲ و ۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.

۴. انعام / ۹۰: پس به هدایت آنان اقتدا کن.

وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله

طبری به سند خود از ابوالطفیل روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام از گردآمدگان شورا پرسید: خدا را بر شما گواه می‌گیرم و می‌پرسم، آیا برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصی‌ای جز من سراغ دارید؟ گفتند: نه[۱].

سفیان ثوری، از منصور، از مجاهد، از سلمان فارسی روایت کرده که گفته است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «وصی و خلیفهٔ من و برترین کسی که پس از خودم برجای می‌گذارم و او وعده‌هایم را عملی می‌سازد و بدهی‌هایم را می‌پردازد علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[۲].

طبری به سند خود از سلمان روایت کرده که گفته است: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا، هیچ پیامبری نبوده مگر این که وصی‌ای داشته است، وصی تو کیست؟

فرمود: «وصی و خلیفهٔ من در خاندانم و برترین کسی که برجای می‌گذارم و بدهی‌هایم را می‌پردازد و وعده‌هایم را عملی می‌سازد علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[۳].

مطیر بن خالد از انس و قیس بن ماناه روایت کرده و عبادة بن عبدالله از سلمان نقل کرده و در این هر دو سلسله از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: ای سلمان، از من در این‌باره پرسیدی که وصی‌ام از میان امتم کیست؟ آیا می‌دانی موسی علیه السلام به چه کسی وصیت کرد؟

سلمان گفته است: گفتم: خدا و پیامبرش بهتر دانند.

فرمود: «او به یوشع علیه السلام وصیت کرد؛ زیرا آگاه‌ترین امت او بود. وصی من و آگاه‌ترین کسان امت من پس از من علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[۴].

نزدیک به این مضمون را احمد نیز در فضائل الصحابه[۵] روایت کرده است.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۱۷/۱، به نقل از کتاب طبری درباره فضائل امام علی علیه السلام.

۲. «ان وصیی و خلیفتی و خیر من اترک بعدی سینجز موعدی و یقضی دینی علی بن ابی‌طالب». برای متن با تفاوتی اندک ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۲۱/۶. نیز ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۶۲ و ۲۶۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۹۸/۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۳۵/۱ و ۴۴۵؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۱۷/۱.

۳. «وصیی و خلیفتی فی اهلی و خیر من اترک بعدی مؤدی دینی و منجز عداتی علی بن ابی‌طالب». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۱۷/۱، به نقل از طبری.

۴. «أوصی الی یوشع لأنه کان اعلم أمته و وصیی و اعلم امتی بعدی علی بن ابی‌طالب». برای مضمون ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۸۵/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۲۶/۱؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۴۶۸/۲.

۵. ← ۶۱۵/۲.

ابورافع گفته است: پیامبر ﷺ در روزی که درگذشت از هوش رفت و من به بوسه زدن بر پاهای او و گریستن پرداختم. چون پیامبر ﷺ به هوش آمد من می‌گفتم: ای پیامبر خدا، من و فرزندانم پس از تو که را خواهیم داشت؟

پیامبر ﷺ سر بلند کرد و فرمود: «پس از من خدا، و وصی من نیز درستکارِ مؤمنان است»[1].

زید بن علی از پدر خود روایت کرده که فرموده است: ابوذر به علی علیه السلام برخورد. به آن حضرت گفت: برای تو به ولاء، برادری و وصیت گواهی می‌دهم[2].

ابوبکر بن مردویه نیز همانند این مضمون را از سلمان، ابوذر و مقداد روایت کرده است.

عکرمه از ابن‌عباس روایت کرده است که جبرئیل به علی علیه السلام نگریست و گفت: این وصی تو است.

برترین اوصیا

اعمش از عبایه، از ابن‌عباس روایت کرده است که در حالی که علی علیه السلام نزد پیامبر ﷺ بود جبرئیل بر پیامبر ﷺ وارد شد و گفت: این علی علیه السلام برترین اوصیا است.

پیامبر ﷺ فرموده است: «خداوند صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفریده است و من گرامی‌ترین آن‌ها نزد خداوندم ــ و البته قصد تفاخری نیست ــ و خداوند ــ عزّ و جلّ صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده است و علی علیه السلام گرامی‌ترین آن‌ها نزد خداوند است»[3].

مسعودی[4] از عمر بن زیاد باهلی، از شریک بن فضیل بن سلمه، از ام هانی بنت ابی‌طالب روایت کرده که گفته است: به پیامبر ﷺ گفتم: ای پیامبر خدا، پسر مادرم مرا آزار می‌دهد ــ و مقصود او علی علیه السلام بود.

---

۱. «الله بعدی و وصیی صالح المؤمنین علیه السلام». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۹۲/۱.

۲. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۷۰. برای مضمون نیز ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۰۷.

۳. «خلق الله تعالی مائة الف نبی و أربعة و عشرین الف نبی و انا اکرمهم علی الله و لا فخر، و خلق الله عزّ و جلّ مائة الف وصی و اربعة و عشرین الف وصی فعلی اکرمهم علی الله». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۰۷؛ همو، الخصال، ۶۴۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰. برای مضمون نزدیک به آن ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۸۰/۴.

۴. مقصود عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبة مسعودی کوفی (د. ۱۶۰ ق.) است، نه ابوالحسن علی بن محمدحسین مسعودی (د. ۳۴۶ ق.) صاحب مروج الذهب.

پیامبرﷺ فرمود: «علیعليه‌السلام هیچ مؤمنی را نیازارد. ای ام هانی، خداوند او را بر خوی من سرشته است. او در زمین امیر است و در آسمان امیر است. خداوند برای هر پیامبری وصی‌ای قرار داده است. شیث وصی آدمعليه‌السلام، یوشع وصی موسیعليه‌السلام، آصف وصی سلیمانعليه‌السلام، شمعون وصی عیسیعليه‌السلام، و علیعليه‌السلام وصی من است و او برترین همهٔ اوصیا در دنیا و آخرت است و در روز قیامت من صاحب شفاعتم و من فرامی‌خوانم و او می‌رساند»[۱].

خاتم اوصیا

در حلیهٔ[۲] ابونعیم و ولایهٔ طبری است که پیامبرﷺ فرمود: «ای انس، امیرمؤمنان، مهتر مسلمانان[۳]، فرمانروای پیشگامان و ناموران و خاتم اوصیا از این در بر تو وارد می‌شود»[۴].

انس گفته است: با خود گفتم: خدایا، یکی از انصار باشد.

این را پنهان داشتم تا علیعليه‌السلام درآمد.

پیامبرﷺ پرسید: ای انس، کیست؟

گفتم: علی.

شادمان از جای برخاست و او را در آغوش کشید و با صورت خود عرق از چهره او پاک کرد.

علیعليه‌السلام گفت: ای پیامبر خدا، با من رفتاری می‌کنی که پیش از این نکرده‌ای.

فرمود: «چه چیز مرا از این بازبدارد، در حالی که تو از جانب من ادا می‌کنی، بانگ مرا به ایشان می‌شنوانی و پس از من آنچه را در آن اختلاف کنند بر ایشان روشن می‌کنی؟»[۵]

---

۱. «ان علیاً لایؤذی مؤمناً ان الله طبعه علی خلقی یا ام هانی انه امیر فی الارض و امیر فی السماء ان الله جعل لکل نبی وصیا فشیث وصی آدم، و یوشع وصی موسی، و آصف وصی سلیمان، و شمعون وصی عیسی، و علی وصیی و هو خیر الاوصیاء فی الدنیا و الاخرة و انا صاحب الشفاعة یوم القیامة، و انا الداعی و هو المؤدی». ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۸۲ و ۲۸۳.

۲. ← حلیة الاولیاء ۶۳/۱.

۳. در متن «سید المرسلین» آمده، ولی در منبع اصلی «سید المسلمین» است.

۴. «یا أنس یدخل علیک من هذا الباب أمیر لمؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین».

۵. «و ما یمنعنی و انت تؤدی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیه بعدی».

این سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برگرفته از آن کلام الهی است که فرمود: ﴿وَ مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخْتَلَفُوا فِيهِ﴾[1]. پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را نصب کرد تا بدین تبیین بپردازد.

پیشتر در مبحث بیعت عشیره حدیث مورد اتفاق وصیت نیز گذشت.

بر پایهٔ حساب نیز بر وصی بودن علی علیه‌السلام استدلال شده است و آن این که گفته‌اند: عبارت «علی بن ابی‌طالب» در حساب ابجد معادل «اعز الاوصیاء» است و این هر دو با دویست و هفده برابری کنند.

از سخنان صاحب [بن عباد] است: همتای او که با وی برادری افکند، چون او را فراخواند به دعوت وی پاسخ داد، پیش از همهٔ مردم وی را باور داشت و لبیک گفت، او را یاری رساند و با او همدردی کرد، دین را استوار ساخت و بنای آیین برآورد، شرک را خوار کرد و زبون ساخت، جان‌فدای او شد و در بستر خفت، از او دفاع و او را پاسداری کرد، دشمن او را مغلوب کرد و به تسلیم کشاند، او را غسل داد و به خاک درپوشاند، بدهی او را پرداخت و اداکرد و همهٔ آنچه را بدان وصیت کرده بود به انجام رساند. این مرد امیرمؤمنان علیه‌السلام است و نه هیچ‌کس دیگر.

ابن حماد گفته است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وصیت کرد و این وصیت آنان را قانع می‌ساخت، اگر که بر او تهمت نمی‌بستند و بر او روا نمی‌داشتند،

و فرمود: تو چون هارون که در غیاب موسی علیه‌السلام خلیفهٔ او بر مردمانش بود، خلیفه منی،

و فرمود: تو برادر منی، در آن هنگام که میان مردمان کسانی دیگر و همتایانی دیگر نیز بودند.

در روز نجرانیان فرمود: با بزرگوارترین و والاتبارترین کسان خود به مباهلهٔ ایشان روم.

من شهر دانش الهی‌ام و علی علیه‌السلام دروازهٔ این شهر است، هرکس آهنگ این شهر دارد آهنگ دروازه کند.

فرمود: فردا این پرچم را به مردی خواهم داد که هرگز در جنگ اهل گریز یا ترس نبوده است[2].

---

۱. نحل / ۶۴: و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند برای آنان توضیح دهی.

۲.
أوصى النبي و فيها مقنع لهم — لو لم‌يكونوا له بالبهت غصابا
و قال انت كهرون الخليفة من — موسى على قومه بالحق إذ غابا
و قال انت اخي إذ كان بينهم — اخي و قارب اشباهاً و اضرابا

←

اجماع بر وصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

بر این حدیث ابن‌عباس اجماع است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هنگام وفات به عباس فرمود: ای عباس، ای عموی پیامبر، وصیت مرا می‌پذیری و وعده‌های من را برمی‌آوری و بدهی‌هایم را می‌پردازی؟

عباس گفت: ای پیامبر خدا، عمویت پیری کهنسال است و نانخورانی بسیار دارد و تو در دهش و عطا از ابر فراتری و وعده‌هایی بر عهده داری که عمویت توان برآوردن آن‌ها را ندارد.

پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام رو کرد و پرسید: وصیت مرا می‌پذیری و وعده‌های مرا برمی‌آوری و بدهی‌هایم می‌پردازی؟

گفت: آری، ای پیامبر خدا.

فرمود: نزدیک آی.

علی علیه‌السلام به او نزدیک شد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وی را در آغوش گرفت و انگشتر خود از دست درآورد و به او فرمود: این را بگیر و در دست نه.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همچنین شمشیر و زره خود را خواست. آن را برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردند ـ و در روایت دیگری است که جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد ـ و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به علی علیه‌السلام سپرد و فرمود: این را در حالی که خود زنده‌ام در اختیار گیر.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یابوی خود را با زین و یراق به او سپرد و فرمود: به نام خدا به سرمنزل خویش رهسپار شو.

آن‌گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از هوش رفت ـ و دنبالهٔ آن ماجرا[1].

→

و قال فی یوم نجران أباهلهم	باکرم الخلق اخوالا و احسابا
انا مدینة علم الله و هو لها	باب فمن رامها فلیقصد البابا
و قال انی ساعطیها غداً رجلا	ماکان فی الحرب فراراً و هیابا

۱. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۳۸۲/۱ و ۳۸۳؛ مفید، الارشاد، ۱۸۵/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۲۶۵/۱.

گواهی ابوبکر

ابن‌عبدربه در عقد[۱] آورده و همهٔ امت نیز از ابورافع و کسانی دیگر روایت کرده‌اند که علی‌علیه‌السلام و عباس دربارهٔ بُرد، شمشیر و اسب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با یکدیگر نزاع داشتند و داوری نزد ابوبکر بردند. ابوبکر پرسید: ای عباس، توکجا بودی، آن گاه که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بنی عبدالمطلب راکه تو نیز یکی از آن‌ها بودی گرد آورد و پرسید: کدام‌یک از شما با من همراهی می‌کند تا وصیّ و خلیفهٔ من در میان خاندانم باشد و وعده‌هایم برآورد و بدهی‌هایم بدهد؟

عباس در برابر گفت: چه چیز تو را بر این کرسی نشانده است؟ بر او تقدم جسته‌ای و به زور بر او حکم رانده‌ای!

ابوبکر گفت: ای زادگان عبدالمطلب، آیا آهنگ نیرنگ دارید؟[۲]

مناظرهٔ هشام در حضور هارون

متکلمی به هارون گفت: می‌خواهم به هشام بن حکم اثبات کنم که علی‌علیه‌السلام ستمگر بوده است.

هارون گفت: اگر چنین کنی تو را چنین و چنان خواهد بود ــ و فرمود تا کار انجام شود.

چون هشام متکلم به حضور آمد متکلم از او پرسید: ای ابومحمد، امت به اجماع روایت کرده‌اند که علی‌علیه‌السلام بر سر بُرد و شمشیر و اسب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با عباس نزاع داشت و این نزاع نزد ابوبکر آورد.

گفت: آری.

پرسید: کدام‌یک از آن‌ها به دیگری ستم کرده بود؟

هشام از هارون ترسید و گفت: هیچ‌کدامشان ستم نکرده بودند.

گفت: دو طرف در کاری نزاع کنند و هر دو بر حق باشند؟

گفت: آری. آن دو فرشته نزد داوود علیه‌السلام نزاع آوردند، اما هیچ‌کدام ستم نکرده بودند و تنها می‌خواستند او را به حکم درست توجه دهند. بدین سان آن دو تن نزد ابوبکر نزاع آوردند تا او را به ستمی که خود می‌راند توجه دهند.[۳]

---

۱. خبر را در العقد الفرید نیافتم.

۲. نیز ← ابن‌رستم، المسترشد، ۵۷۷.

۳. ← قزوینی، آثار البلاد، ۴۲۱؛ ابن‌قتیبه، عیون الاخبار، ۱۶۶/۲؛ ابن‌عبدربه، العقد الفرید، ۲۵۱/۲.

ابن‌علویه گفته است:

داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و عموی او و گرامی باد آن داماد و نکو باد آن همتای پدر پیامبر در میان برادران!

دو مدعی همدست بودند که با یکدیگر نزاعی نداشتند، اما پیش چشم مردم با هم اختلاف ورزیدند.

برای آشکار کردن ستم نهان صدیق نزد او نزاع بردند.

آنان در مسئله‌ای که با هم نزد فاروق آوردند، از حکم ناآگاه نبودند.

بل هدف آن بود که او را به لازمهٔ حکمی که کند بازخواست کنند و آن را نزد مردمان حجت آورند.

این سخن حیلهٔ آنان بود، چونان که آن دو فرشته نزد داوود علیه السلام رفتند و گفتند: بیم مدار که ما دو مدعی هستیم[1].

عقبة بن ابی‌لهب در شعری خطاب به عایشه گفته است:

ای عایشه، علی علیه السلام و عتاب کردن او را بدانچه در او نیست واگذار که تو مادر اویی.

او از میان همهٔ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وصی او است و تو خود بر آنچه رخ داده است گواه بوده‌ای[2].

اشعث بن قیس در پاسخ به یکی از نامه‌های امیرمؤمنان علیه السلام گفته است:

۱.

ختن النبی و عمه أکرم به	ختنا و صنو ابیه فی الصنوان
خصمان مؤتلفان ما لم‌یحضرا	باساً و عند الناس یختلفان
جهرا لباطن بغیه و لباطن	منها الی الصدیق یختصمان
لم‌یجهلا حکم القضیة فی الذی	جاءا الی الفاروق یصطحبان
لکن للازم حجة کانا بها	ذهبا علی الأقوام یتخذان
قولا به مکراً کما دخلا علی	داود قالا لاتخف خصمان

شاعر در بیت آخر به آیهٔ ۲۲ سورهٔ ص اشاره کرده است: ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾؛ وقتی به طور ناگهانی بر داوود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد. گفتند: مترس. ما دو مدعی هستیم که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش.

۲.

أعایش خلی عن علی و عتبه	بما لیس فیه انما انت والده
وصی رسول الله من دون اهله	فأنت علی ما کان من ذاک شاهده

پیام‌آوری نزد ما آمد، پیام‌آور آن وحی، علی علیه‌السلام آن مرد پیراستهٔ خاندان هاشم،
وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و داماد او و برترین مردمان جهان[۱].

کثیر عزه گفته است:
وصی پیامبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و عموزادهٔ او و گشایندهٔ زنجیرها و پرداخت‌کنندهٔ بدهی‌ها[۲].

سید حمیری گفته است:
وصی و عموزادهٔ پیامبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و نخستین کسی که در پیشگاه خداوند صاحب بلندمرتبهٔ عزت نماز گزارد،
و یاور او در هر سختی، اگر که روز نبرد سخت بنیادبرافکن پیش آید[۳].

همو گفته است:
تو وصی مصطفایی که دربارهٔ‌ات از جانب صاحب عرش بلند آیه‌هایی در قرآن آمده است،
و تو را با آن احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هدایتگر همان نسبت است که هاون را با موسی علیه‌السلام بود.
از جانب خویش تو را دانشی ویژه بخشید و تو در آن دانش امین و مأمون بودی[۴].

---

۱. أتانا الرسول رسول الوصی — علی المهذب من هاشم
وصی النبی و ذوصهره — و خیر البریة فی العالم

۲. وصی النبی المصطفی و ابن‌عمه — و فکاک اغلال و قاضی مغارم
← دیوان کثیر عزة، ۲۲۵.

۳. وصی النبی المصطفی و ابن‌عمه — و أول من صلی لذی‌العزة العالی
و ناصره فی کل یوم کریهة — إذا کان یوم ذوهریر و زلزال
← دیوان السید الحمیری، ۳۳۴.

۴. انت الوصی وصی المصطفی نزلت — من ذی‌العلی فیک من فرقان آیونا
و انت من احمد الهادی بمنزلة — قد کان اثبتها موسی لهارونا
أتاک من عنده علما حباک به — فکنت فیه أمینا فیه مأمونا
← همان، ۴۱۹.

همچنین گفته است:

این امامی است که مهتر مردمان وصیت خود به او محوّل ساخت.

تو در همه جا عادلانه همان داوری کردی که پیامبر ﷺ می‌کرد و در هیچ مسئله‌ای ستم روا نداشتی.

تو راستی در داوری و در خَلق و خلق همانند پیامبری[۱].

نیز گفته است:

این وصی من در میان شما و هم خلیفهٔ من است. از او ناآگاه نمانید که کافر شوید[۲].

هم گفته است:

محمد ﷺ برترین زادگان غالب است و در مرتبهٔ پس از او برترین زادگان ابوطالب.

این پیامبر است و آن وصی او و تو این مرد آگاه را وامی‌نهی؟[۳]

حسین بن نضر فهری گفته است:

محمد پیامبر ﷺ و وصی او در هر فضیلتی برادرند.

دو ماهند که از نسل آنان ستاره‌ها برخیزد و برخی از آن ستاره‌ها فروزان باشند و برخی خاموش[۴].

---

۱. هــــذا الامــــام الذی الیـــه — اســـند خـــیر الوری الوصـــیة
حکـمت حکـم النـبی عدلا — و لم‌تـــجر قـــط فـــی قـــضیة
انت شـــبیه النـــبی حـــقا — فی الحکم و الخلق و السجیة
← همان، ۶۴۹.

۲. هـذا وصـیی فـیکم و خـلیفتی — لاتـجهلوه فـترجـعوا کـفارا
← همان، ۲۱۶.

۳. مـحمد خـیر بـنی‌غالب — و بــعده ابـن‌ابـی‌طالب
هـــذا نـــبی و وصـــی له — و تعزل العالم فی جـانب
← همان، ۱۲۸.

۴. ان النـــبی مـحمداً و وصـیه — فـی کـل سابقة هـما اخـوان
قمران نسلهما النجوم فـثاقب — مـنها و خـاف خـامد اللـمعان

جریر بن عبدالله بجلی گفته است:

علی علیه‌السلام وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از آن حضرت است و خلیفهٔ قائم منتقم ما.

فضیلت و تقدم و افتخارها و تعلق به خاندان نبوت از آن او است و او تکیه‌گاه است[1].

سروده‌اند:

علی علیه‌السلام وصی و وزیر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و نخستین کسی است که در پیشگاه خداوند عرش نماز گزارد و تقوا پیشه کرد[2].

دیگری نیز گفته است:

خداوند مرا به صحبت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خویش مؤید داشت و به ولایت وصی او عزت بخشید[3].

آیه‌های قرآنی حاکی از ولایت

خداوند فرموده است: ﴿هُنَالِكَ ٱلْوَلَایَةُ لِلَّهِ ٱلْحَقِّ﴾[4]. بر این پایه، هیچ‌کس را در ولایت بهره‌ای نیست، مگر آن که خدا او را ولایت داده باشد، چونان که فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[5]، ﴿إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوْلَىٰهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ﴾[6] و

---

۱. عـــلی وصـــی له بـــعده — خـــلیفتنا القـائم المـــنتقم
له الفضل و السبق و المکرمات — و بـــیت النـــبوة و المـــدعم

۲. عــلی وصــی المــصطفی و وزیــره — و اول من صلی لذی العرش واتقی

۳. الله ایــدنی بــحب نــبیه — و اعـزنی بـولایتی لوصـیه

۴. کهف / ۴۴: در آن‌جا آشکار شد که یاری به خدای حق تعلق دارد.

۵. مائده / ۵۵: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۶. تحریم / ۴: اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید بهتر است. واقعاً دل‌هایتان انحراف پیداکرده است، و اگر علیه او به ←

﴿اَلنَّبِيُّ اَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ﴾[۱].

پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرمود: «هرکس من مولای او بوده‌ام علی مولای او است»[۲] و در این سخن «مولی» به معنای «اولی» است، بدان گواه که فرمود: ﴿مَاْوٰيكُمُ اَلنَّارُ هِيَ مَوْلٰيكُمْ﴾[۳].

لبید هم در شعر خود گفته است:

فـغدت کـلا الفـرجـین تـحسب انـه مـولی المـخافة خـلفها و امـامُها[۴]

احادیث ولایت

ابوسعید خدری، عبدالله بن عباس، بریده اسلمی و زید بن ارقم روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس من ولی اویم علی ولی او است»[۵].

این روایت را احمد در فضائل[۶] و الکانی در شرح[۷] آورده‌اند.

محمد بن اسحاق، اجلح بن عبدالله، عبدالله بن برید، و امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی علیه السلام ولی شما پس از من است»[۸].

→

یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست او است و جبرئیل و صالح مؤمنان نیز یاور اویند و گذشته از این فرشتگان نیز پشتیبان او خواهند بود.

۱. احزاب / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک‌تر است.

۲. «من کنت مولاه فعلیّ مولاه».

۳. حدید / ۱۵: جایگاهتان آتش است و آن سزاوار شما است.

۴. صبحگاه بدان‌جا آمد. آن دو دره آن‌سان بود که گمان می‌کرد هم این سوی و هم آن سویش سزاوار بیم بردن است.

برای بیت ← دیوان لبید بن ربیعة العامری، ۱۷۳. همچنین برای دیدن بیت و شرح آن و استناد به آن به ویژه در اثبات معنای واژه مولی ← ابن انباری، الزاهر فی معانی کلمات الناس، ۱۲۵/۱؛ ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۶۸؛ مفید، اقسام المولی، ۲۸ و پس از آن؛ همو، رسالة فی معنی المولی، ۳۷ و پس از آن؛ طبرسی، مجمع البیان، ۷۵/۳ و ۱۲۵/۸.

۵. «من کنت ولیه فعلی ولیه».

۶. ← فضائل الصحابة، ۵۶۳/۲.

۷. ← لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ۱۴۵۸/۸ و ۱۴۵۹.

۸. «علی ولیکم بعدی». ← نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۳۳/۵؛ خوارزمی، المناقب، ۲۰۰.

عمران بن حصین، بریده، ابن‌عباس، جابر انصاری و عمر بن علی روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی علیه السلام از من است و من از اویم و او پس از من ولی هر مؤمنی است»[1].

ثعلبی به سند خود از عطاء، از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند پروردگار من است و با او مرا امارتی نیست و علی علیه السلام ولی هر کسی است که من ولی او بوده‌ام و او را با من امارتی نیست»[2].

گفته‌اند: هرکه خداوند او را ولی خوانده باشد به این که به نامش تصریح شود سزاوار است.

باری، آنچه گذشت این را اقتضا می‌کند که علی علیه السلام «ولی الله» باشد.

صاحب بن عباد گفته است:

محبت نسبت به وصی واجب است و مقصودم امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

خداوند همهٔ مردمان را به محبت او مکلف ساخته و او را به عنوان ولی برگزیده است[3].

همو گفته است:

در میان شما علی علیه السلام امیرمؤمنان است و از میان هر کهنسال و گرامی‌مرد ولی شما است.

علی علیه السلام از همان شاخه‌ای است که محمد صلی الله علیه و آله از آن است و دیگر آدمیزادگان از درختانی دیگر هستند[4].

---

۱. «علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی». ← ابن‌حبان، الصحیح، ۳۷۳/۱۵؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۳۲/۵؛ ترمذی، السنن، ۶۳۲/۵؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۳۷۳/۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۲۸/۱۸؛ ابویعلی، المسند، ۲۹۳/۱؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۴۳۷/۴؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۲۹۴/۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۴۴۹/۱.

۲. «الله ربی و لا امارة لی معه و علی ولی من کنت ولیه و لا امارة لی معه». خبر را در الکشف و البیان نیافتم. اما در منابع دیگر با تفاوت‌هایی اندک دیده می‌شود. از آن جمله ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۶۶؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۳۲؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۱۵۴.

۳.
ان المحبة للوصی فریضة　　اعنی أمیرالمؤمنین علیا
قد کلف الله البریة کلها　　و اختاره للمؤمنین ولیا

← دیوان الصاحب بن عباد، ۳۰۱.

۴.
علی ولی المؤمنین لدیکم　　و مولاکم من بین کهل و معظم

←

فضل بن عباس گفته است:

پس از محمد ﷺ ولیّ امر علی علیه‌السلام بود و در همهٔ صحنه‌ها نیز همراهش بود.

وصی راستین پیامبر خدا ﷺ و داماد او و نخستین کسی بود که نماز گزارد و کسی بر او نکوهشی نیافت[1].

کمیت گفته است:

چه نیکو ولی امری پس از پیامبر خدا ﷺ و چه خوش خاستگاه تقوا و چه نیکو ادب‌آموزی بود[2].

ابوعمر بعلبکی گفته است:

علی علیه‌السلام همهٔ مردمان را مولی است و در این هیچ شک و تردیدی نیست.

در این‌باره سخنی صریح از پیامبر ﷺ رسیده و این سخن به روایتی پیوسته آمده و چون آبی زلال در جوی جاری است.

پس هرکه را دیدید این را خوش نمی‌دارد بینی‌اش را به خاک زبونی درمالید[3].

←

علی من الغصن الذی منه احمد — و من سائر الاشجار اولاد آدم

بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۱. و کان ولی الامر بعد محمد — علی و فی کل المواطن صاحبه

وصی رسول الله حقا و صهره — و اول من صلی و ما ذم جانبه

۲. و نعم ولی الامر بعد نبیه — و منتجع التقوی و نعم المؤدب

۳. علی مولی لجمیع الوری — لا شک فی هذا و لا مریة

بذاک جاء النص عن احمد — متصلا کالماء فی الجریة

فمن رأیتم انفه راغماً — فصیروا فی انفه خزیة

فصل ۷

او امیرالمؤمنین است

گواهی قرآن

گروهی از راویان گفته‌اند اعمش، از عبایه اسدی، از علی، نیز لیث از مجاهد، سدی از ابومالک و ابن‌ابی‌لیلی، از داوود بن علی از پدر خود، و همچنین ابن‌جریح از عطاء و عکرمه و سعید بن جبیر همه از ابن‌عباس روایت کرده‌اند و افزون بر این، عوام بن حوشب از مجاهد نقل کرده و نیز اعمش، از زید بن وهب از حذیفه نقل کرده و این‌ها همه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که فرموده است: «خداوند آیه‌ای در قرآن نازل نکرده که در آن ﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ باشد، مگر این که علی امیر و شریف آن است»[1].

در روایت حذیفه است که «مگر این که لبّ و لباب آن از آن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود»[2].

در روایت‌های دیگر است: «... مگر این که علی علیه‌السلام سرآمد و امیر آن بود»[3].

---

۱. «ما انزل الله تعالی آیة فیها ﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ الا و علی امیرها و شریفها». ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۶۴/۱۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۸ و ۴۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۶۴/۱.

۲. «... الا علی رأسها و امیرها». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۶۳/۴۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۳/۱ (بدون واژه اخیر).

۳. «... الا کان لعلی بن ابی‌طالب لبها و لبابها». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۶۳/۱.

در روایت یوسف بن موسی قطان و وکیع بن جراح است: «... امیر و شریف آن بود؛ زیرا او نخستین ایمان‌آورنده بود»[۱].

در روایت ابراهیم ثقفی[۲]، احمد بن حنبل[۳] و ابن‌بطه عکبری از عکرمه، از ابن‌عباس است که فرمود: «...مگر آن که علی سرآمد و شریف و امیر آن بود»[۴].

در صحیفة الرضا علیه السلام است: هیچ جا در قرآن ﴿يٰاۤ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا﴾ نیست، مگر آن که دربارهٔ ما است و هیچ جا در تورات «یا ایها الناس» نیست مگر آن که دربارهٔ ما است[۵].

در تفسیر مجاهد است که فرمود: «هرجا در قرآن ﴿يٰاۤ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا﴾ باشد علی علیه السلام را در آن آیه تقدمی است؛ زیرا او در اسلام آوردن بر آنان پیشی گرفته بود»[۶].

بدین سان، خداوند در هشتاد و نه جا علی علیه السلام را «امیرالمؤمنین» خواند و او مهتر همهٔ مخاطبان تا روز قیامت است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: آیه‌های ﴿يَا بَنِيَ إِسْرَآءِيلَ ٱذْكُرُوا نِعْمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِيٓ أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَٱرْهَبُونِ * وَآمِنُوا بِمَآ أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوٓا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِـَٔايَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَٱتَّقُونِ * وَلَا تَلْبِسُوا ٱلْحَقَّ بِٱلْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا ٱلْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ * وَأَقِيمُوا ٱلصَّلَوٰةَ وَآتُوا ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرْكَعُوا مَعَ ٱلرَّاكِعِينَ﴾[۷] دربارهٔ ولایت علی علیه السلام نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «بر علی علیه السلام به عنوان

---

۱. امیرها و شریفها لانه اول المؤمنین ایمانا». ← همان، ۷۰.

۲. روایت را در الغارات نیافتم.

۳. ← فضائل الصحابة، ۶۵۴/۲.

۴. «... الا علی رأسها و شریفها و امیرها».

۵. «لیس فی القرآن ﴿يٰاۤ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا﴾ الا فی حقنا و لا فی التوراة ﴿يٰاۤ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ الا فینا». آنچه در صحیفة الرضا علیه السلام (۲۳۵) دیده می‌شود این عبارت است: «لیس فی القرآن ﴿يٰاۤ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا﴾ الا فی التوراة «ایها المساکین».

۶. «ما کان فی القرآن ﴿يٰاۤ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا﴾ فان لعلی سابقة ذلک الآیة لانه سبقهم الی الاسلام». روایت را در تفسیر مجاهد نیافتم. اما در شواهد التنزیل (۷۱/۱) بخش نخست این متن به نقل از مجاهد آمده است.

۷. بقره / ۴۰ - ۴۳: ای فرزندان اسرائیل، نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید تا به ←

امیرمؤمنان سلام دهید»[۱].

محمد بن مسلم از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ لَوْ أَلْقیٰ مَعَاذِیرَهُ﴾[۲] فرموده است: این آیه دربارهٔ مردی نازل شد که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود تا بر علی علیه‌السلام به عنوان امیرمؤمنان سلام دهد و چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درگذشت، آن مرد آنچه را بدان فرمان یافته بود وانهاد و بدان وفا نکرد[۳].

عالمان آن طایفه روایت کرده‌اند، چونان که منقری به سند خود از عمران بن بریده اسلمی آورده و یوسف بن کلیب مسعودی به سند خود از داوود، از بریده نقل کرده و عباد بن یعقوب اسدی به سند خویش از داوود سبیعی از ابوبریده نقل کرده است، که ابوبکر بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درآمد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: برو و بر علی علیه‌السلام به عنوان امیرمؤمنان سلام ده.

گفت: ای پیامبر خدا، در حالی که خود زنده‌ای؟

فرمود: در حالی که خود زنده‌ام.

سپس عمر به حضور پیامبر آمد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او نیز چنین فرمود.

در روایت سبیعی است که عمر پرسید: امیرالمؤمنین کیست؟

فرمود: علی بن ابی‌طالب.

پرسید: آیا این به فرمان خدا و فرمان پیامبر است؟

فرمود: آری[۴].

ابراهیم ثقفی از عبدالله بن بجله کنانی از ذریح محاربی، از ثمالی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که بریده در سفر شام بود و زمانی بازگشت که مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند. پس در انجمن

←

پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید و بدانچه نازل کرده‌ام که مؤید همان چیزی است که با شما است ایمان آرید و نخستین منکران آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید و تنها از من پروا کنید و حق را به باطل درنیامیزید و حقیقت را با آن که خود می‌دانید کتمان نکنید و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.

۱. «سلموا علی علی بامرة المومنین». تخریج در ادامه می‌آید.

۲. قیامت / ۱۵: هرچند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد.

۳. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز بحار الانوار (۳۳۳/۳۷ و ۳۳۴) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۴. ← شریف رضی، خصائص الائمة علیهم‌السلام، ۶۷؛ سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۱۵۷، ۳۳۸ و ۴۱۷؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۵۸۴.

ابوبکر بر او وارد شد و پرسید: ای ابوبکر، آیا از یاد برده‌ای که سلام دادن ما بر علی علیه‌السلام به عنوان امیرمؤمنان از سوی خدا و پیامبر او واجب شده است؟

گفت: ای بریده، تو حضور نداشته‌ای و ما حاضر بوده‌ایم و خداوند کارها را به دنبال هم می‌آورد و خداوند آن نیست که برای این خاندان نبوت و سلطنت را در کنار هم آورد[1].

ثقفی و سری بن عبدالله به سند خود نقل کرده‌اند که عمران بن حصین و ابوبریده به ابوبکر گفتند: تو خود در آن روز در میان کسانی بودی که بر علی علیه‌السلام به عنوان امیرمؤمنان سلام دادند. آیا آن روز را به خاطر می‌آوری یا از یاد برده‌ای؟

گفت: به خاطر می‌آورم.

بریده گفت: پس آیا کسی از مسلمانان را روا است به زور بر امیرمؤمنان حکم راند؟

عمران گفت: نبوت و امامت در خاندانی واحد گرد نمی‌آیند.

بریده گفت: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا﴾[2]. خداوند برای آن خاندان نبوت و سلطنت را در کنار هم آورده بود.

راوی گفته است: عمر خشمگین شد و تا زنده بود خشم را در چهرهٔ او می‌دیدیم.

پس بریده اسلمی بیت‌هایی چند بر زبان راند:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گروهی را که خود الگوی مردمان بودند فرمود تا بر او درآیند و سلام دهند،

سلام دادن کسی که می‌داند و یقین دارد که وصی همان امام قائم است[3].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را امیرالمؤمنین خواند

اعمش از عبایه اسدی از ابن‌عباس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که به ام‌سلمه فرمود: «بشنو و گواه باش. این علی امیرمؤمنان و سرور مسلمانان است»[4].

---

۱. ← الاصول الستة عشر، ۹۱.

۲. نساء / ۵۴: بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.

۳. امر النبی معاشراً هم اسوة — و لازم ان یدخلوا فیسلموا
تسلیم من هو عالم مستیقن — ان الوصی هو الامام القائم

۴. «اسمعی و اشهدی هذا علی امیرالمؤمنین و سید المسلمین». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۶۶/۱؛ مفید، الارشاد، ۴۷/۱؛ ←

بشیر غفاری، قاسم بن جندب و ابوالطفیل از انس بن مالک روایت کرده‌اند که در خبری گفته است: برای پیامبر ﷺ آب وضو آوردم. فرمود: «ای انس، همین دم امیرمؤمنان، سرور مسلمانان، رهبر پیشگامان نامور و خاتم اوصیا از این در بر تو وارد می‌شود»[1].

انس گفته است: پس از این سخن، علی ؑ از آن در وارد شد[2].

ابن‌عباس گفته است: علی ؑ به پیامبر ﷺ گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا.

پیامبر ﷺ فرمود: و بر تو درود و رحمت و برکات خداوند، ای امیرمؤمنان.

گفت: ای پیامبر خدا، تو خود زنده‌ای و مرا امیرمؤمنان می‌نامی؟

فرمود: آری، جبرئیل از جانب خداوند تو را چنین نامیده است، در حالی که هنوز خود زنده‌ام.

ای علی، دیروز بر ما گذشتی و من با جبرئیل به گفت‌وگو بودم. اما بر ما سلام نکردی. جبرئیل گفت: امیرالمؤمنین را چه شده است که بر ما سلام نکرد. خدای را سوگند اگر بر ما سلام می‌کرد شادمان می‌شدیم و او را پاسخ می‌گفتیم[3].

او در آسمان امیرالمؤمنین است

جماعتی از ایشان که ابن‌مخلد از آن جمله است از علی ؑ روایت کرده‌اند که فرموده است: بر پیامبر خدا ﷺ درآمدم و دیدم خفته است و سر بر زانوی دحیه کلبی دارد. بر او سلام کردم. دحیه در پاسخ گفت: و بر شما سلام، ای امیرمؤمنان، ای دلاور مسلمانان، ای پیشوای پیشگامان نامور و ای قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان.

افزود: و امام پرهیزگاران.

سپس به من گفت: بیا و سر پیامبر خود را بر دامن گیر که تو بدین کار سزاوارتری.

→

طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۹/۱.

۱. «یا انس یدخل علیک من هذا الباب الساعة امیرالمؤمنین و سید المسلمین، و قائد الغر المحجلین، و خاتم الوصیین».

۲. برای متن پیشین و روایت ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۳/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۸۶/۴۲؛ دیلمی، الفردوس، ۳۶۴/۵.

۳. «نعم انما سماک جبرئیل من عند الله و انا حی یا علی مررت بنا امس و انا و جبرئیل فی حدیث فلم تسلم علینا فقال ما بال امیرالمؤمنین لم‌یسلم علینا اما و الله لو سلم لسررنا و لرددنا علیه». ← قمی، مائة منقبة، ۵۲.

چون به پیامبرﷺ نزدیک شدم و سر او بر دامن نهادم دحیه را ندیدم.

پیامبرﷺ چشمان خود گشود. داستان را با او گفتم و فرمود: او دحیه نبود. جبرئیل بود که نزد تو آمده بود تا تو را از این بیاگاهاند که خداوند تعالی تو را چنین نامیده است[۱].

حارث بن خزرج، پرچمدار انصار گفته است: پیامبرﷺ به علی فرمود: «کسی جز آن که کافر باشد بر تو تقدم نجوید، و آسمانیان تو را امیرالمؤمنین نامند»[۲].

خطیب منبج گفته است:

چه کسی است که فرشتگان آسمان بر سلام دادن به او به فرمانروایی مؤمنان گرد آمدند؟

و در آن جمع جبرئیل آشکارا بر او سلام داد ــ و این فضیلت به رغم ناخرسندی همهٔ بدخواهان است[۳].

این لقب ویژهٔ او است

هم مسلکان ما این را مجاز نمی‌دانند که لقب «امیرالمؤمنین» جز برای علی‌علیه‌السلام در مورد دیگر امامان‌علیهم‌السلام به کار رود.

مردی به امام صادق‌علیه‌السلام گفت: ای امیرمؤمنان.

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: «خموش! هیچ‌کس این نام را خوش ندارد مگر آن که به بلای ابوجهل مبتلا شود»[۴].

سبب نامیده شدن به این لقب

ابان بن صلت از امام صادق‌علیه‌السلام روایت کرده است: «نامیده شدن امیرمؤمنان بدین نام از آن روی است

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۱/۱.

۲. «لایتقدمک الاکافر و ان اهل السموات یسمونک امیرالمؤمنین». ← قمی، مائة منقبة، ۵۳، با اندکی تفاوت.

۳. و من بالامرة اجتمعت علیه ... ملائکة السماء مُسلمینا
و سلم فیه جبرئیل علیه ... علانیة برغم الساخطینا

۴. «مه، فانه لایرضی بهذه التسمیة احد الا ابتلی ببلاء ابی‌جهل». برای متن را با جزئیات بیشتر ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۷۵/۱.

که بر خوان دانش اویند. دانشی‌مردان از خوان علم او بهره گیرند و از سرچشمهٔ او برخوردار شوند»[۱].

مسلمانی در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید و او فرمود: «او آنان را از خوان دانش خود بهره‌مند می‌سازد. دیگران از دانش او برمی‌گیرند و او از دانش هیچ‌کس برنمی‌گیرد»[۲].

پیشتر در مبحث ولادت امیرمؤمنان علیه السلام به این معنا پرداخته‌ایم.

ابن‌عباس گفته است: از آن روی او را امیرمؤمنان نام نهادند که نخستین مسلمان بود.

از چه زمانی امیرالمؤمنین خوانده شد؟

در امالی ابن‌سهل احمد قطان و کافی[۳] کلینی به سند هر دو از جابر روایت شده که گفته است: امام باقر علیه السلام به من فرمود: اگر مردم می‌دانستند امیرمؤمنان از چه زمانی بدین نام خوانده شده است ولایت او را انکار نمی‌کردند.

پرسیدم: خدایت رحمت کناد! از کی بدین نام خوانده شده است؟

فرمود: از آن هنگام که فرموده است: ﴿وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِیٓ اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰیٓ اَنْفُسِهِمْ﴾[۴] و آن هنگام پرسید: ﴿اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾[۵]؛ مگر نه آن است که من خدایتان هستم و محمد صلی الله علیه و آله رسول من است و علی علیه السلام امیرمؤمنان است؟

سید حمیری گفته است:

پدر و مادرم به فدایت ای امیرمؤمنان،

پدر و مادرم و همهٔ طایفه‌ام به فدایت،

و همهٔ خاندان و دارایی و دختران و پسرانم،

---

۱. «سمی امیرالمؤمنین انما هو من میرة العلم و ذلک ان العلماء من علمه امتاروا و من میرته استعملوا». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۶۰/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۴۵۱.

۲. «انه یمیرهم العلم یُمتار منه و لایَمتار من احد». کلینی در الکافی (۴۱۱/۱) این سخن را از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است.

۳. ← ۴۱۲/۱.

۴. اعراف / ۱۷۲: و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خود گواه ساخت.

۵. اعراف / ۱۷۲: آیا پروردگار شما نیستم؟

و جانم فدای تو ای پیشوای پرهیزگاران،
و ای امین خدا و وارث دانش نخستان،
و وصی احمد مصطفی صلی الله علیه و آله که برترین فرستادگان است،
و عهده‌دارِ حوض و آن که بدعتگذاران را از آن می‌راند[۱].

یکی دیگر گفته است:

خداوند ولای او بر مردمان واجب ساخت و در قرآن به آن برانگیخت و تشویق کرد،
و خداوند همهٔ دانش‌ها را، چه آن که بر دیگر مردمان آشکار ساخت و چه آن که از آنان پوشانده بود، به او آموخت،
و او امیرمؤمنان نام گرفت و این گرامیداشتی از پروردگار ما برای امام عادل پسندیدهٔ ما است[۲].

دیگری گفته است:

برای هرکس که من پیامبر او باشم این امام‌است. بی‌آن‌که دل ناخرسند دارید او را به‌امیری خویش بپسندید.
این امیرمؤمنان است. همه بر او به سلطنت سلام دهید[۳].

---

۱. بـــابی انت و أمـــی — یـــا امـــیرالـمـؤمنینا
بـــابی انت و أمـــی — و بـــرهطی اجـمعینا
و بـــاهلی و بـــمالی — و بـــناتی و البـــنینا
و فدتک الـنفس منی — یـــا امـــام المـتقینا
و امـــین الله و الوا — رث عـــلم الاولیـــنا
و وصـی المـصطفی احـ — ـمد خـیر المـرسلینا
و ولی الحـــوض و الذا — ئـــد عـنه المـحدثینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۶.

۲. فـرض الاله عـلی الانـام ولائـه — و علیه فی القرآن حث و حـرضا
و الله عـــلمه العـــلوم بـــاسرها — مـــما ابـــان لخـلقه أو اغـمضا
سـمی امـیرالمـؤمنین کـرامـة — مـن ربنا لامـامنا العـدل الرضا

۳. هذا الامـام لمـن ظـللت نـبیه — فـارضوا امـیرکم بـلا رزیـان
هـذا أمـیرالمؤمنین فسلموا — طـرأ عـلیه بـامرة السـلطان

امیر نیکان

خطیب در سه جا از تاریخ بغداد از این یاد کرده است که پیامبر خداﷺ در جریان حدیبیه در حالی که دست علیؑ را گرفته بود با صدای بلند فرمود: «این پیشوای نیکان و قاتل کافران است. آن که او را یاری دهد پیروز است، آن که او را واگذارد واگذاشته است»[۱].

او فرمانده است

احمد در مسند الانصار[۲]، ابویوسف فسوی در معرفة والتاریخ[۳] و الکانی، ابوالقسم الکانی[۴] در شرح از بریده و براء نقل کرده‌اند که گفته‌اند: پیامبر خداﷺ دو گروه به یمن اعزام کرد.

بر یکی علی بن ابی‌طالبؑ و بر دیگری خالد بن ولید را گماشت و فرمود: «هرگاه با هم گرد آیید علی فرمانده مردمان است و هرگاه از هم جدا شوید هرکدام فرمانده سپاه خویش است»[۵].

بدین سان می‌بینیم پیامبرﷺ او را بر دیگران فرمانروا می‌سازد، اما او را به فرمان کسی دیگر درنمی‌آورد.

سید حمیری گفته است:

علیؑ امامی است که پیامبرﷺ در حضور مردمان از او اعلام رضایت فرموده و او را امیر خوانده است.

در زندگی یار ویژهٔ او بود و او را داماد خود کرد و به همنشینی برگزید[۶].

او وزیر است

ابوبکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنینؑ از مقاتل از عطاء نقل کرده که دربارهٔ آیهٔ

---

۱. «هذا امیر البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره و مخذول من خذله». ← تاریخ بغداد ۳۷۷/۲ و ۲۱۸/۴.

۲. «مسند الانصار» بخشی از مسند احمد است. برای خبر ← مسند احمد، ۳۵۶/۵.

۳. خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتم.

۴. مقصود ابوالقاسم لالکائی صاحب شرح اصول اعتقاد اهل السنه است. خبر را در این کتاب نیافتم.

۵. «اذا التقیتم فعلیّ علی الناس و اذا افترقتما فکل واحد علی جنده».

۶.
علی امام رضی النبی — بمحضرهم قد دعاه امیراً
و کان الخصیص به فی الحیاة — فصاهره و اجتباه عشیراً

← دیوان السید الحمیری، ۲۲۴.

﴿وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَابَ﴾[۱] گفته است: در تورات چنین آمده بود: ای موسی، من تو را برگزیده‌ام و وزیری نیز برگزیده‌ام که برادر تنی تو است ـ و مقصود هارون بود ـ آن سان که برای محمد آلیـا را برگزیده‌ام و او برادر، وزیر، وصی و خلیفهٔ وی پس از او است. خوشا بر شما دو برادر و خجسته بر آن دو برادر. الیا پدر دو نواده یعنی حسن و حسین است و محسن نیز سومین فرزند او است، آن سان که به برادرت هارون شبر، شبیر و مشبری دادم.

عونی گفته است:

همنام الیا پورملکان است که در تورات موسیعليه‌السلام به بزرگی شناخته شود[۲].

در منقبة المطهرین و ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنینعليه‌السلام که هر دو اثر از ابونعیم اصفهانی است و همچنین در خصائص العلویة نطنزی از شعبة بن حکم، از ابن‌عباس روایت شده که گفته است: در روزگاری که در مکه بودیم، پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله دست من و دست علیعليه‌السلام راگرفت و ما را به فراز ثبیر برد. با ما چهار رکعت نماز گزارد و سپس دست خود به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا، موسی بن عمران از تو مسئلت کرد و من محمد پیامبر تو از تو مسئلت کنم که سینه‌ام برایم گشاده داری و کارم آسان سازی و گره از زبانم برگشایی تا سخن مرا فهم کنند ﴿وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾ و برایم از خاندانم وزیری قرار ده، علی بن ابی‌طالب را ﴿أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾»[۳].

ابن‌عباس گفته است: شنیدم که سروشی می‌گفت: ای احمد، آنچه خواسته‌ای داده شده‌ای[۴].

در روایت دیگری با همین مضمون به جای علی بن ابی‌طالبعليه‌السلام، علی آمده است[۵].

در تفسیرهای قطان، وکیع بن جراح و عطاء خراسانی آمده و احمد نیز در فضائل[۶] روایت کرده که ابن‌عباس گفته است: از اسماء بنت عمیس شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله شنیدم که می‌گوید:

---

۱. بقره / ۵۳ و ۸۷: موسی را کتاب دادیم.

۲. سـمی الیـا ابـن‌ملکان الذی　　　　یعرف فی توراة موسی بـالکبر

۳. «اللهم ان موسی بن عمران سألک و انا محمد نبیک أسألک ان تشرح لی صدری و تیسر لی امری و تحلل عقدة من لسانی لیفقهم قولی ﴿وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾ علی بن ابی‌طالب ﴿أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾».
در این روایت آیه‌های ۲۹ تا ۳۱ سورهٔ طه اقتباس شده است.

۴. برای متن پیشین و داستان ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۶/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۴۸.

۵. ← حمیری، قرب الاسناد، ۲۷؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنینعليه‌السلام، ۳۰۳/۱، ۳۴۸ و ۳۵۲.

۶. ← فضائل الصحابة، ۶۷۸/۲، البته با روایتی تا اندازه‌ای متفاوت با کتاب حاضر.

«خداوندا، آن سان که موسی بن عمران گفته بود من می‌گویم: خداوندا، برایم از خاندانم وزیری قرار ده که داماد و وابستهٔ من باشد»[۱].

معنای «وزیر»

سمعانی در فضائل الصحابه به سند خود از مطر، از انس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «دوست و وزیر و خلیفهٔ من در میان خاندانم و برترین کسی که پس از خود برجای می‌گذارم که وعده‌ام را برآورد و بدهی‌ام را بپردازد علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[۲].

در امالی ابوالصلت اهوازی به سند از انس روایت شده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برادر، وزیر، وصی و خلیفه من در خاندانم علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»[۳].

در خبری دیگر است که فرمود: «تو پس از من امام و امیری، تو پس از من، پیشوا و وزیری، تو در میان امت من بی‌نظیری»[۴].

واژهٔ «وزیر» از مادهٔ «وزر» و آن به معنای پناهگاه است و کوه بزرگ را چنان نامند. هم از «اوزار» است که به معنای توشه و سلاح است، از آن روی که خزانه‌های مملکت را به او سپارند. نیز از «وزر» به معنای گناه است؛ چراکه وزیر بار سنگین سلطنت را بر دوش می‌کشد. سرانجام از «ازر» به معنای پشت است و بدان معنا که پشت کسی را محکم کند.

ابن‌حجاج گفته است:

من غلام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و آن دو امام شبر و شبیرم.

من غلام وزیر احمد یعنی همان کسی هستم که ملک خویش را به او سپرد که برترین وزیر بود[۵].

---

۱. «اللهم انی اقول کما قال موسی بن عمران: اللهم اجعل لی وزیراً من اهلی یکون لی صهراً و ختناً».

۲. «ان خلیلی و وزیری و خلیفتی فی اهلی و خیر من اترک بعدی من ینجز موعدی و یقضی دینی علی بن ابی‌طالب». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۸۷/۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۸۹/۱.

۳. «ان اخی و وزیری و وصیی و خلیفتی فی اهلی علی بن ابی‌طالب».

۴. «انت الامام بعدی و الامیر و انت الصاحب بعدی و الوزیر و ما لک فی امتی من نظیر».

۵.

انا مولی محمد و علی	و الامامین شبر و شبیر
انا مولی وزیر احمد یا من	قد حباه ملکه بخیر وزیر

سید حمیری گفته است:

او برای وی برادر و رازدار بود، آن‌گاه که وحی می‌شد.

او برای آن احمد هدایتگر صلی الله علیه و آله وزیر بود، آن سان که هارون موسی علیه السلام را وزیر بود[۱].

استاد ابوالعباس ضبی گفته است:

علی علیه السلام آن پاک پرآوازه را عظمتی است که از کوه ثبیر افزون است.

همتای محمد پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی او در روز غدیر است[۲].

شاعری دیگر گفته است:

چه کسی داماد محمد صلی الله علیه و آله و وزیر او و پدر فرزندان آن پیامبر برگزیده بود؟[۳]

دیگری گفته است:

وزیر و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و شمشیر مرگ بر گردن ستمگران[۴].

او امین است

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿أُولَـٰئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ﴾[۵] فرموده: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است[۶].

---

۱. وكـان له اخـا و أمـين غـيب — على الوحي المنزل حين يـوحى

وكـان لأحـمد الهـادى وزيـراً — كـما هـارون كـان وزيـر مـوسى

← دیوان السید الحمیری، ۶۳.

۲. لعلى المطهر الشهير — مجد اناف على ثبير

صنو النبى محمد — و وصيه يـوم الغـدير

۳. من كان صاهره و وزيره — و ابا بنيه محمدا مـختار

۴. وزيـــر النـــبى و ذوصـــهره — و سيف المنية فـى الظـالمينا

۵. انعام / ۸۲: آنان را است ایمنی و ایشان راه‌یافتگانند.

۶. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۳۴.

سید حمیری گفته است:

وصی محمدﷺ و امین غیب، چه نیکومرد امامت و وصیت[۱].

همو گفته است:

به خداوند و نعمت‌های او گواهی می‌دهم، و هرکس به میزان راستی خود مزد گیرد
که علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام امین خدا بر خلق او بود[۲].

دعبل گفته است:

او را هارون خود و امین خود در میان طایفهٔ خویش کرد و او بی‌درنگ، بدهی‌هایش پرداخت[۳].

محمد بن علی علوی گفته است:

او امین الله و همان دروازه‌ای است که در روز رستاخیز هرکس بدان درنیامده باشد تباه است.
از او می‌توان به سوی شهر دانش که پیامبرﷺ او را دروازهٔ آن خواند، راه گشود[۴].

جریر بن عبدالله بجلی گفته است:

امین و برهان خداوند و نور و ریسمان استوار مردمان[۵].

---

۱. وصی محمد و امـین غـیب — و نعم اخو الامامة و الوصية

← دیوان السید الحمیری، ۴۷۲.

۲. اشـهد بـالله و آلائـه — و المرء مأجور علی صدقه

ان عـلی بـن ابـی‌طالب — کان أمین الله فی خـلقه

← همان، ۲۹۵.

۳. صـیره هـارونه فـی قـومه امـینه — فقد قضی دیونه و لم‌یکـن بـماطل

بیت را در شعر دعبل بن علی الخزاعی نیافتم.

۴. ذاک امـین الله و البـاب الذی — یـهلک یـوم البـعث مـن لم‌یـدخل

مـنه الی مـدینة العـلم التـی — قـال الرسـول بـابها الهـادی علی

۵. امـین الاله و بـرهانه — و نور البرية و المعتصم

شاعری دیگر گفته است:

هرکس به امین خدا چنگ نزده باشد از نمازهای پنج‌گانه سود نبرد[۱].

دیگری گفته است:

خداوند ایشان را امان بندگان خود در این سرای قرار داد و جز به ایشان امان نتوان جست[۲].

---

۱. من لم‌یکن بامین الله معتصما فلیس بالصواب الخمس ینتفع

۲. و الله صیرهم امان عباده فیها و لیس سواهم بامان